ازالهٔ مسافت کمترست
چاپ بیت ... از فقره

اعتبارات ...

کس ... ایران
رندازرچه ...
شنسطیع یا ششطیع

مجموعهٔ تخلیل اوراق

۴۴۳۹
۲

سل و ...
سلن

شکمه شکل شرایط ربوبیت ارسال وعره
نامه طرطم کلبن فضل جین باز
ورطوی زر ... دل دل کنم دل
بشرف کلبن بهشت ...

[illegible]

من ممتلکات اقل خلق الله [illegible]

۱۱۵۱

من ممتلکات اقل خلق الله [illegible]

ولد امیرخان [illegible]

[illegible] ۱۱۵۵

من ممتلکات اقل [illegible]

من ممتلکات

یادم چو قوه [illegible] گیرد [illegible] گراد

من ممتلکات [illegible]

محمد علی [illegible]

۱۲۱۸

[illegible]

شمار اوراق جلد این دفتر [illegible]

۱

رب یسر ناصر الصراط المستقیم

امداد حمد بی عد و اعداد سپاس بی قیاس مبدعی را که آثار ابداع او بر هر ورقی از اوراق
شجری از اشجار سمت وضوح یافته و بر هر ثمری از اثمار و زهری از ازهار انوار ایجاد او
تافته بیت برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردگار
بی امر کن مکان او هیچ نبات از دریچه وجود لب بشکرخنده نشو و نمائی گشاید و بی حکم روان
روای او سلطان صرصر دی برگ گلی از هیچ نهالی نرباید تا سحاب قدرتش آبیاری بستان
روزگار نکرد تصویر نگارخانه آفرینش صفحات اوراق ظاهر گشت و تا خورشید حکمتش
گلگونه الوان بر چهره نباتات و حیوانات نکشید نو عروس اشکال و الوان بر منصه ظهور جلوه ننمود
شعر ففی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد و درود فراوان و صلوات
بی پایان حضرت خواجه را که غرض از تکوین موجودات وجود مبارک او بود و موجب خلق
آفرینش طفیل وی او علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها شعر یا ایها
الراجون منه شفاعة صلوا علیه و سلموا تسلیما اما بعد بر رای ارباب
حکمت و اصحاب فطنت پوشیده نماند که هیچ چیز از انواع مخلوقات و اصناف موجودات
از حکمت ربانی خالی نباشد و هر چیز را چنانچه منفعتی وجودی هست مضرت مزاجی نیز هست

و هر چند معرفت ادویه بتمامها بغیر از خالق بر هیچ کس ظاهر نگشته و خود در گنجینه اختراع و ابداع
خالق که راه تواند یافت اما بعضی که گاهی مزاج و خاصیت و منفعت و مضرت آن روی از
تتق خفا و حجاب رسته نموده بالهام تعالی و باعلام تقدس بوده و نیز هر کس از علما معرفت
ادویه بحسب تجربه خود کرده و غث و سمین از یکدیگر جدا نهاده اند و چون بنده کمترین
علی بن حسین الانصاری المشتهر بحاجی زین عطار درین قسم بحسب المقدور والامکان
شروعی نموده میخواست تا قول اصح و تجربه ارجح باز نماید تا جماعتی که نایره اشتیاق این علم
داشته باشند بزلال معرفت این کتاب تسکین نزاع و التیاع کنند و نیز مدتی مدید است
مجموع همت مصروف و عنان نهمت معطوف آن بود که بوسیلتی خویشتن را از تیه مذلت حرمان
بسر حد شهرستان مشتری طالعی رساند و دیده بختگران خواب خود را از نومة الغافلین بیدار
گرداند و این معنی حاصل اگر تشبث بذیل اشفاق و مرحمت و توسل بآستان الطاف و موهبت
صاحب قرانی کند که خاک درگاه او کیمیای مس هنر و هوای بارگاه او حیات بخش هر صاحب
هنر تواند بود و چنانچه عقل دوربین و فهم دوراندیش در عرصه امکان و فضای
دوران دوران گرد بغیر از آستان آسمان رفعت و حضرت جنت خضرت بلقیس زمن
و زمان ملکه تخت نشین سلطان نشان سلطان خواتین جهان بیت آنکه در مهد جلالش
وهم را نابوده دست واگر بر ستر عفافش باد را نابوده راه با وجود دورباش عفت او
آفتاب کی تواند گرد اندر سایه چترش نگاه زهره زهرای دولت اختر برج شرف شمسه
گردون عفت سایه لطف اله عصمة الدنیا والدین بیبی جمال خلد الله ایام سلطنتها
و ابد آثار معدلتها دست نیاورد و قانون کلی سعادت خویش و ذخیره اغراض و دواعی
خود بجز از نظر کیمیا خاصیت آن صاحبقران که خاک درگاه او شفای انواع جراحات

ومنهاج اسباب کامرانی ودافع علامات بیطالعی ومناهج طرق اقبال وجامع
متفرقات جلالت نتوانست ساخت امید وارست که بعین عنایتش ملحوظ گشته
بر ارباب بصیرت واصحاب حکمت مبارک باشد والله الموفق والمعین بدانکه این کتاب
مشتمل بر دو مقالتست مقالهٔ اول در ذکر ادویهٔ مفرده واسامی آن بلغت هر طایفه
وابدال واصلاح ومنفعت ومضرت آن مقالهٔ دوم در ذکر مرکبات مستعمل واین کتابرا
اختیارات بدیعی نام نهاد فصل باید دانست که ادویه یا نباتی یا حیوانی یا معدنی
بود اما نباتی مستعمل از وی تر و بر بود یا اوراق یا قضبان یا ازهار یا عصاره یا اثمار یا
صموغ یا الحایا چنان بود که جملهٔ وی مستعمل بود اگر مستعمل آن از نبات اوراق بود همچون
سادج و مازریون و تانبول و امثال آن واجب آن بود که وقتی گیرند که در حجم خود تمام
شده باشد وبغایت خود رسیده بود پیش از تغیر لون واگر بزر بود مانند انیسون و کرویا
وکمون وامثال آن باید که وقتی گیرند که در نضج محکم شده باشد و فقاحیه نمانده از وی متغیر
شده واگر اصول بود مانند عاقرقرحا و جنطیانا و بهمنین و امثال آن وقتی گیرند که
اوراق افتادن گیرند واگر ازهار بود همچون بنفشه و نرگس و اقحوان و امثال آن بعد از تفتیح
تمام پیش از تبدیل گیرند واگر قضبان بود چون زرنب و اسطوخودوس و حاشا و امثال آن
بعد از ادراک تمام پیش از ذبول باید گرفت واگر ثمار بود مانند قاقله و قرنفل و بلادر و امثال
آن بعد از ادراک تمام پیش از استعداد سقوط باید گرفت واگر جملهٔ وی مستعمل بود همچون
اذخر و قنطوریون و قیصوم و امثال آن پیش از تبدیل و بعد از ادراک تخم گیرند و
اگر تخم آور بود وهر ادویه را که در اصول تشنج و در قضبان ذبول کمتر بود و در بزر امتلا
و تسمن و در فواکه گشتار و روزانت بیشتر بود بهتر و نیکوتر بود و گرفتن ادویهٔ نباتی در

هوای

هوای صافی اولیتر از آنکه در هوای متعفن یا نزدیک بهوای نمو وبری از نباتات قوی تر
ز بستانی بود و نباتات جبلی قوی بود از بری و هر کدام از نباتات که در لون خود
اسبغ بود و بطعم اظهر و رایحهٔ وی اذکی بود در باب خود اقوی بود و اکثر قوت
خشخاش بعد از دو سال تا سه سال ضعیف شود اما وقت گرفتن صمغ همچون بارزد و
اشق و جاوشیر و حلتیت و مانند آن بعد از انعقاد و پیش از غایت جفاف گیرند و
بیشتر صموغ را قوت بعد از سه سال باطل شود خاصه فرفیون اما گرفتن لحا همچون لحا شیطرج
و ماهیزهرج و سلیخه و امثال آن وقت رسیدن شجرهٔ وی پیش از نقصان گیرند
و گرفتن عصارات مثل اقاقیا و افیون و حضض و مانند آن بعد از رسیدن نبات
وی گیرند اما آنچه اقوی بود از هر طبقه مدت بقای وی بیشتر بود اما وقتی که کلی از این
تازه و قوی نیابد اولی آن بود که ضعیف همین نوع را بجای وی صرف کنند و اگر
نیابند آنگاه وی را بدل کنند اما حیوانی مانند قرون و مرارات و اکباد واجب آن بود که
از حیوانات جوان صحیح المزاج گیرند و در زمان ربیع و اصح المزاج و از رسیده تر و آنچه از وی
گیرند بعد از کشتن گیرند و بحیوانات میته التفات نکنند و از ایشان ادویه گیرند اما معدنیات
مانند قلقند و قلقطار و زرانیخ و امثال آن اولی آن بود که از معادن معروف گیرند
و آن اختیار کنند که جوهر آن پاک باشد و در لون تفاوت از آنچه بود و بر سان طعم
مخصوص بود اما نگاه داشتن قوای ادویه بر پنج وجه بود اول جمع آوردن اجزای
آن دارو و کوفتن و قرص ساختن و در سایه خشک کردن همچون دارچینی دوم خلط
آن دارو با چیزی که حافظ آن بود بخاصیت همچون خلط کافور با چشمیزج یا فلفل
با جو و خلط فرفیون با سلت یا باقلا یا پوست بادام تر و خلط فلفل سفید

بنگ ذکی ساطع رکه
ق

یا بقلقا و امثال آن بسبب قوت اجزا سیوم ظروف چنانکه بعضی ادویه را واجب بود که
در ظرفی کنند که سر آن تنگ بود و سر آن بموم استوار کنند تا قوت آن بتاثیر هوا تحلیل
نیابد مانند مسک و کافور و عنبر و مسک اولی آن بود که در ظرفی اسربی کنند و اگر یافت
نشود آبگینه و کافور در ظرفی آبگینه کنند و اگر یافت نشود در دبه کنند و بعضی در کوزه کنند گلین
دارند مانند بزور و اوراق و بعضی در انبار کنند مانند خرنقش و تبه و کهربا و امثال
آن و بعضی را آبگینه را بس کافی بود مانند آقاقیا و پوست و عصارات چهارم اگر جایگاه آن
چنانکه خازن ادویه او در موضع بود معتدل در حرارت و برودت و خالی از رطوبت
و در موضعی که نیک گشاده بود و مهتر ریاح و دخان بود بنهند پنجم نهادن ادویه
لازم بود که هر یکی را بجای خود یعنی نگاه دارد تا ادویه حاده مانند سقمونیا
و افیون و ادویه که قوی بود مانند حلتیت و سکبینج و امثال آن در مجاورت ادویه که
استعداد و قبول آن روایح داشته باشد و بسبب آن جا قوت وی باطل کرد
مانند بنفشه و نیلوفر و امثال آن بنهند چون این معنی مقرر شد که ادویه ازین قسم
بیرون نیست و هرچه ازین اقسام بیرون است البته از ادویه نیست و قول کلی که
دوا از غیر تمیز کنند باید دانست اکنون بدانکه آنچه ماکول و مشروب آدمی است از سه
قسم بیرون نیست یا غذا مطلق یا دوا مطلق یا اغذیه دوائی یا ادویه غذائی یا سم و آنچه
خورده شود یا سهل الاستحاله بود و قوت بدن دایما بر وی غالب بود و آنرا بدل
ما یتحلل سازد آن غذا مطلق بود همچون نان و گوشت یا چنان بود که اول مزاج وی را
تغیر کند باز وی بدن را این را دوای مطلق خوانند مانند زنجبیل و قرنفل و سنبل
و امثال آن یا چنان بود که اول وی در بدن تاثیر کند تاثیر ظاهر باز بدن در وی اثر

کند

خرنق گفته نباتات ورق کلمان الحمر
ابیض و اسود ق

کند و آنرا بدل ما یتحلل سازد و این را غذای دوائی گویند همچو سرکه و خشخاش و کاهو و
امثال آن و اگر قوت دوائی غالب بود از او دوای غذائی گویند مانند کرفس و نانخواه
و گروه و امثال آن یا چنان بود که قوت وی ثابت بود و دایما کیفیت وی بر بدن
غالب بود و مفسد بدن باشد آنرا سم خوانند مانند بیش و شوکران و امثال آن
والله اعلم چون کلیات معلوم شد روی بمفردات آریم تا بیان هر یک چنانکه التزام کرده‌ایم
کرده شود والله الموفق والمعین

باب الالف

اطریلال نباتیست که تخم وی مستعمل است و مانند تخم کرفس بود و سبز رنگ و بلون کبود
و بشکل زیره بود و بغایت تلخ بود و آنچه سبز بود قدری از آن بزرگتر بود و آن اطریلال
غیر مصری پارسی تخم خلال خلیل خوانند و آنچه کبود رنگ بود مصری بود و حشیش وی را
رجل الطیر و رجل الغراب و جزر الشیطان نیز گویند و گفته شود و طبیعت اطریلال گرم
و خشک است در آخر درجه دوم و در مداوات بهق و برص بغایت سودمند بود و بعضی
تنها استعمال کنند و بعضی یک درم از آن با دو انگی عاقرقرحا بسایند و بعضی بسرشند و فرو برند
و یک ساعت یا دو ساعت در آفتاب بنشینند چنانکه عرق کنند و گاه باشد که همان زمان
آبله برنده و گاه باشد که روز دیگر یا شبانه آبله برند و آب زرد بسیار از آن روانه شود
بعد از آن خیاطی جلا و علاج موضع باز لون اندام گیرد خاصه که این حجت در موضع
گرفته درو شده بود زود و آسان تر زایل کرده و این مجرب است و تجربات امتحان کرده
بشرط آنکه اول تنقیه بدن کرده باشد بعد از آن این دوا استعمال کنند و باید که در تابستان
بود در وقتی که آفتاب در غایت گرمی بود و بعضی گویند که بگیرند و وزن سداب بگیرند و کوفته
انارو بگیرند و نیم اطریلال مجموع کوفته و بیخته پنج روز هر روز سه درم با شراب انگوری

باشامنه از برص شفا یابند خاصه که در آفتاب هر روز بنشینند اگر عرق کنند و
اگر بیاید تنها و بعسل کف گرفته بسرشته و هر روز دو مثقال بآب گرم بیاشامند یازده
روز متواتر البته برص بکلی زایل شود و اگر تنها کوفته و بیخته در بینی زن دمند تا حال
بچه بیندازد **ارغیش** بزبان اهل دمشق و مصر عود ریح خوانند و آن قشر اصل
انبرباریس است و بپارسی زرآصیا است و پوست بیخ زرشک خوانند و طبیعت آن
گرم است در درجه اول و خشک در دوم و منفعت وی آنست که چون بخوشانند
و بدان مضمضه کنند قلاع زایل کند در هر دهن که باشد و بغایت مجربست و اگر
بخیسانند در گلاب و در چشم چکانند رطوبتی که باشد خشک گرداند و سودمند
بود جهت بقیت رمدی که مزمن شده باشد و اگر پیش از درد چشم استعمال کنند
صحت چشم نگاه دارد و اگر بطبیخ آن احتقان کنند نافع بود جهت ریشهاء روده
و اگر با سرکه بجوشانند جهت درد جگر و ورم آن نرم کند و صاحب جامع گوید اطباء
مصر در داروهاء چشم بدل مامیران چینی و مامیران مکی ارغیش میکنند **آبار** آنک
محرقست و بپارسی سرب سوخته گویند صنعت آن بستانند تابه آهنین و اسرب بروی
تابه نهند و قدری گوگرد بران اندازند و در کوره نهند و کاسه گوارس سوراخ در بن آن
کنند و بر سر آن نهند و بدمند تا آن زمان که سوخته گردد و بردارند و استعمال کنند و
طبع آن سرد بود در دوم و منفعت وی آنست که چون مغسول کنند نشف
ریشهای چشم بکند و دانهارا سودمند بود و جهت ریشهای مفاصل و ذکر و خصیه
چون بر آن موضع ذرور کنند و همچنین بواسیر و سرطان و ریشها زشت را نافع
بود و بدل آن اثمدست **آبق** اکسیریان زیبق خوانند و بزبان انبان زیبق

خیلی نام

خیلی نام دارد و در زا گفته شود اسمها و طبیعت و منفعت **ابکون** لباب القمحات و
لباب القوم و لباب البر نیز گویند و آن لباب الحنطات و بعربی نشا گویند و بپارسی
نشاسته گویند و در نون گفته شود **ابقر** زبیقرات و گفته شود **ابوخلسا** انجوسات
و خس الحمار و حافر سماد و شجرة الدم و رجل الحمام و حمیرا و هو فیلوس و شنغاد و
کحلا و انقلیا گویند و بسریانی حالوما و بلفظی دیگر بالقس و کاهو ضرز خوانند و این جمله
اسم شجارات بپارسی شنکار گویند و هو خوده نیز گویند و بهترین آن بود که ورق
آن سیاه رنگ و بیخ آن سطبر بود و ورق آن بسیار بود و طبیعت آن گرم و
خشک بود در اول درجه دوم و منفعت وی آنست که چون با سرکه بر بهق طلا کنند
زایل کند و سپرز را نافع بود و جگر را پاک کند چون بسرکه بود خواه خوردن و خواه ضماد کردن
در نقرس ضماد کردن نافع بود و چون با پیه بر خنازیر نهند تحلیل یابد و ریشها را نافع
بود و مرهم وی سوختگی را نافع بود و شقاق مقعد را و چون ورق آن بریان کنند و با
شراب بیاشامند شکم ببندد و چون بخیسند و بر گزندگان اندازند ببرند و بیخ آن
چون زن بخویشتن برگیرد بچه بیندازد و ورم صلب که در رحم بود تحلیل دهد و بخود بر
گرفتن و در آب نشستن حیض براند بقوت و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و بسیار
مستعمل کردن صداع آورد و مصلح وی روغن بنفشه بود **ابریشم** نیکوترین آن
بود که پاک بود و نیکو و طبعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود
در اول و جوزی گوید گرم و تر بود در اول بلغم و سودا پاک کند و بدن فربه کند و دوست
بدن بدهد و حزن ببرد و ذهن تیز کند و روشنائی چشم بیفزاید و چون در معاجین
کبار کنند که شیرینی آن عسل بود مجامعت را زیادت کند و نقوط آورد و منی بیفزاید و

و در معاجین بعد از آنکه سوخته باشد مستعمل کنند یا مقرض و صفت سوختن وی مانند سوختن
صوف بود و در صاد گفته شود اگر چه به و لطیفتر بود از بهر آنکه قوت وی زیادت بود
و چون سوخته باشد مفرحی تمام بود و جهت تقویت دل بغایت نیکو بود و خفقان را
سود دهد و مقدار شربتی یک درم بود و چون بعد از سوختن بشویند جهت ریشهای چشم نافع بود
و پوشیدن وی سخن بود مانند پنبه بلکه معتدل بود و گویند پوشیدن وی شپش کم کند
و معده را بد بود خصوص خشک را و مصلح وی رب ریواج و اترج بود ابهل حب الابهل
گویند و ثمرة العرعر خوانند و بپارسی غنچه نیز گویند و آن ثمر سرو کوهی است بپارسی تخم
و هل خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و جالینوس گوید در سوم و بهترین
آن سیاه رنگ و فربه بود که ورق آن سبز رنگ بود و منفعت وی آنست که اگر با روغن
کنجد بجوشانند و در ظرفی آهنین تا سیاه شود و در گوش چکانند کری زایل کند و چون
بکوبند و بپزند و بر آکله فشانند نافع بود و اگر سه درم سفوف سازند کرمها مجموع بکشد
و اگر با شافیا بعسل برشته سه درم و لعق کنند حیض براند و بچه زن بکشد و بچه
مرده بیرون آورد و اگر ثمرهٔ ابهل دو درم سحق کنند و پنج درم روغن گاو و پنج درم
عسل با هم برشته و لعق کنند ربو را نافع بود و اگر سحق کنند با سرکه بدا الثعلب طلا
زایل کند و اگر زن بخویشتن برگیرد تا بگور کند بچه بیندازد و مضر بود بجگر و مصلح آن عود
الوج بود با خولنجان یا حماد و بدل آن جوز السرو است و دار چینی ساوی و گویند بدل
آن یک وزن و نیم آن دار چینی است و گویند بدل بوزن آن سلیخا است و بوزن آن
جوز السرو است آبنوس ابنوس نیز گویند و دو نوعست سیاه و ملمع و درخت آن
بدرخت عناب ماند و هر دو نوع چون در آب اندازند فرو رود و بهترین آن سیاه است...

املس و طبیعت آن گرم و خشکست در درجهٔ دوم و چون حل کنند بآب و کحل سازند
سپیدی چشم و شبکوری ببرد و نافع بود جهت سوختگی آتش و اگر در دیگی گوارا بسوزانند
تا چون فحم شود و بشویند همچنانکه آثار بغایت نافع بود جهت درد چشم که از رطوبت بود
و جهت خارش چشم و نشارهٔ آن موی برویاند و اگر بیاشند سنگ کرده و دنبانه
بریزانند و اگر نشارهٔ آن سحق کنند بغایت مفید است و بر ریشها و زخمها افشانند
البته خشک گردانند و مؤلف کتاب گوید و خشک بندها که از زخم کارد و شمشیر کار
برند هیچ بهتر از نشاره وی نبود و گویند بدل وی چوب کنار است و مصلح آن
صمغ عربی باشد و مضر هم بود و وی سنگ بریزاند و بادها که در شکم بود تحلیل دهد
ابکاکیا و اکاکیا نیز گویند و بشیرازی کرتینه و آن نسج العنکبوت بپارسی
کره گویند و منفعت وی آنست که چون بر جراحت نهند خون باز دارد و ریم نکند که آن
جراحت ورم کند چون سرکه بدان چکانند و بر روی نهند در ساعت آن ورم کند
تا خشک شود نافع بود و ریم نکند که دمل بزرگ شود و باز گرداند و اگر نقره بدان بمالند
جلا تمام بدهد و اگر کرتینه که در تابستان بود و کثیف و سپیدی بود و در پوست بندند
و در بازوی کسی که او را تب ربع بود ببندند زایل شود ابرعن و ابار الفطر حی
العالمست و گفته شود و معنی آن الحی ابدا یعنی همیشه زنده و برگ وی همیشه سبز بود و
نریزد و در حا گفته شود ابار الغطا سم حی العالمست و گفته شود ابل قاقله صغار است
چون از غلاف بیرون کنند لاحی خوانند و غلاف او مثلث باشد و آن دو نوع است یکنوع
بمقدار جو بزرگ بود و مثلث شکل و یکنوع مانند استخوان بلیله گرد و چهار شکل بود و پوستی باریک
داشته باشد و هر دو نوع قاقله کوچک است و هیل بوا و هال بوا و هیل و شوشمیز نیز

خوانند وطبیعت آن کرم وخشک در اول درجه سیوم وبهترین وی آن بود که بوی بغایت تیز داشته باشد ومنفعت وقوت وی مانند قرنفل بود جهة معده سرد وجگر سرد نافع بود وقی باز دارد وکویند لطیفتر از قاقله بزرگ است **آبنت** تخم اترج است بپارسی پیه بالنک وکوشت ترنج خوانند وبهترین آن کوشت بالنک وی است که آنرا باتو خوانند وکرمیرمان آنرا مرکب خوانند وطبیعت آن کرم وتر است در درجهٔ اول وهمچنان خوردن دیر هضم شود ومعده را زیان دارد وقولنج آورد واولی آن بود که مربا کنند **ابو علس** بپارسی کل خیری کویند وآن انواع است ودر خا گفته شود بیخت کردن کل شلغم طعم تیز وبرک او باسپست ماند وبرکنار دریا روید ودر شهرها وبر کرد در خشکبهار روید وانچه در خشک روید هر که برک آن بخورد در حال کشنده است وبرک اگر در خشک روید بزر نکل سپنات وطبیعت آن کرم وخشک در سیوم **ابن عرس** موش خرما است و بپارسی راسو خوانند واگر اندرون وی بکشنیز بیاکنند وخشک کنند سودمند بود جهة کزندکی جانوران زهردار واگر نمکسود کنند وخشک کنند دو مثقال از آن دفع ضرر باد سموم بکند واگر دماغ وی وکوشت وی باسرکه بخورند صرع را سودمند بود واگر کوشت وی ضماد کنند مفاصل را نافع بود واگر خشک کنند وبا نبات بیاشامند زهرها را نافع بود واگر بسوزانند در روغن حیتین وخاکستر ش باسرکه بر نقرس طلا کنند سودمند بود واگر زهره وی بر خنازیر مالند نافع بود واگر چشم وی خشک کنند ومصروع را دهند سودمند بود وبعضی کویند اگر کعب وی را بیرون آورند آن زمان که زنده بود وبر زن بندند آبستن نشود ورازی کوید اگر در طعامی زهر باشد وابن عرس ببیند فریاد کند وموبهای وی راست بایستد **ابراهیمیه** آشی است مانند زیره باج اما عوض کرم

اکر بخورد

آب غوره کنند یا سرکه مصعد وقند زیادت باشد وحوایجها آن باقدری عود در کرباس بندند ودر دیگ اندازند وقند وبادام بکلاب حل کنند ودر آن ریزند وطبع آن معتدل باشد ونجاصیت مانند زیره باج بود وموافق معده وجگر باشد ومفرح ومقوی قلب باشد **اتان** خرماده است وشیر وی جهة مسلول بغایت نافع بود ودر باب لام گفته شود **اترج** بپارسی ترنج خوانند وپوست زرد آن کرم وخشک بود در دوم وکوشت وی کرم وتر بود در اول وکویند در دوم تخم آن کرم است ودر وی اندک رطوبتی بود وترشی آن سرد وخشک در دوم ومنفعت وی آنست که کلف زایل کند چون طلا کنند وخفقان که از حرارت بود خوردن سودمند بود وصفرا بشکند واشتهاء طعام آرد ومالیخولیا که از صفرا سوخته بود نافع بود وقوت دل بدهد ودفع خمار بکند ودر وی تریاقیست ونافع بود جهة کزندکی مار وجراره وکزندکان موذی وجهة یرقان نافع بود اما سینه وعصبها را زیان دارد ومصلح آن شراب خشخاش بود وبدل آن آب لیمو وبوئیدن آن دفع عفونت هوا ووبا کند اما دماغ کرم را زیان دارد ومصلح آن بنفشه است وقشر زرد آن از ادویه قلبی است ومفرح وتریاق در وی هست وبوی دهان خوش کند چون در دهان نگاه دارند وبر برص طلا کردن نافع بود اگر در طعام کنند قوت هضم بدهد وعصارهٔ وی نافع بود جهة کزندکی افعی واگر همچنان ضماد کنند همین عمل کند واگر در خمر اندازند زود مست کند اما کوشت وی بطی الهضم بود ومعده را بد بود وقولنج آورد وچون بعسل مربا کنند سالم بود اما دانهٔ وی نافع بود جهة کزندکی عقرب چون دو مثقال مقشر کنند وبآب نیم کرم بیاشامند یا بشراب واگر بکوبند وبرا غوضع طلا

کنند نافع بود و بوی اتحلیل دهد و اگر در میان جامها کنند زیزد و جامها را نگاه دارد
از خوردن حوزه و غیره دیقوریدوس گوید دانهٔ وی جز دی باد و جز و فلفل سفید تحقیق
کند و زن باشامه در حال بچه بیندازد و بخور کردن وی بواسیر را سود دهد اما قوت ورق
آن مجفف بود و محلل بود طعام را هضم کند و سخن معده بود و ستخ بلغمی بگشاید
و مسکن نفخ بود و مقوی معده و احشا و منفعت وی نزدیک بقشر اما ورق
و نفاح وی لطیف تر از قشر است **اترا** انبرباریس است و اثرار نیز خوانند و امیر
باریس نیز گویند و آن زرنگ است که بپارسی زرشک خوانند و زارج نیز گویند
گفته شود **آثمد** کحل اصفهانیست که بپارسی سرمه سپاهانی خوانند و آن معدنی بود
و بهترین آن بود که شفاف و پی سنگ بود آزار و غن کاو چرب کنند و بسوزانند
تا اندک نقطهٔ سیاه که بران باشد بسوزد پس بسایند و بکار برند و طبیعت آن
سرد است در اول و خشک در دوم و منفعت وی آنست که اگر در چشم کشند آب
رفتن از چشم باز دارد و صحت چشم نگاه دارد و گوشت زیادت بخورد و اگر با پیه
بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و اگر همچنان سوده بر جراحت تازه بپاشند نافع
نافع بود اما چون نیک شود اثر سیاهی بماند و همچنین ریش قضیب و اعضا که مزاج وی
میل بخشکی داشته باشد و فولس گوید چون با اقلیمیا و عسل کف گرفته رفیق در
چشم کشند صداع را زایل کند باید که در جانب مصدع کشند و اگر زن بخویشتن بر گیرد
خون حیض باز دارد و اگر در بینی دمند خونی که از غشای دماغ آید باز دارد و
بدل وی آبار است و وی مضر بود بششر و مصلح وی شکر و کثیرا بود **اثرار** انبرباریس است
و گفته شد **اشلق** ارشد است و سیبان و سرسا و دهن الساطین و سنکبویه

سنجبویه

و سنجبویه و غیس و حب الفقد و طاهره و فیطافلون و ذو خمسة اوراق
این جمله اسم فنجنجشت و فنجنکشت و بنجنکشت و بنجنجشت نیز گویند و در فارسی فلفل
بری گویند و بشیرازی تخم دل آشوب خوانند و در کنار رودها روید و تخم آن گرم و خشک
در درجه سیوم و چوب وی باید که استعمال کنند و منفعت وی در باب ذال و رد و خمسة
اوراق گفته شود **اثل** نوعی از طرفاست و در طا گفته شود **اجاص** دو نوع است سیاه
و سفید سیاه را عیون البقر خوانند بپارسی آلوی سیاه گویند و از آن سپید شاه
آلوچ گویند و صفت آن گفته شود در شین و بهترین آن آلوی سیاه آن بود که بغایت
خود رسیده باشد و بزرگ و شیرین بود و طبیعت آن سرد است در اول و بعضی گویند در دوم
و تر است در جستهٔ آن و منفعت وی آنست که طبع را براند خاصه اگر آب وی با فانیذ
کنند و نبات و ترنجبین در آن حل کنند در مسهلی که مسهل صفرا بود و تشنگی ساکن گرداند
و حرارت دل بنشاند و صاحب منهاج گوید اما مرخی معده بود و مولد خلطی مایی بود
و دفع مضرت وی بگلقند کنند و گویند مضر بود و مصلح وی عناب است و صاحب تقویم
گوید مرخی معده بود و مبرد آن و مصلح گلنگبین با عسل و گویند بدل وی تمر هندی است
احداق المرضی اقحوان است و بهار و عرار و عین البقر و همیشه بهار و عین الجمل و
گاو چشم و گاو فوری نیز گویند و بشیرازی بابونهٔ گاو و در اقحوان طبیعت و منفعت آن
گفته شود **احریض** بهرم بهرمانست و جذیع و عصفر و بریق و تعد نیز گویند و در
عین صفت عصفر گفته شود و منفعت آن و طبیعت آن و انواع آن **اجلب دیا**
شبرم است و گفته شود **ارلخیون** راس الافعی گویند و آن ثمر نابتیست شبیه براس
الافعی و بیخ آن از انگشت باریکتر بود و برنگ سیاه بود و منفعت وی آنست که

چون با شراب بیاشامند گزندگی مجموع جانوران را نافع بود و اگر پیش از گزندگی
بیاشامند اگر گزد هیچ مضرت بوی نرسد و بیخ آن ثمر و ورق مجموع این خاصیت
دارد و اگر بیخ آن با شراب بیاشامند درد پشت ساکن گرداند **اخینوس** اخروس
گویند و آن اخروبینه و جودر خوانند و بعضی گویند گندم ناکشته است که در صحراها
روید و آنچه محقق است نباتیست که نزدیک آبهای روان و آبهای استاده روید
و ثمری سیاه کوچک دارد و گل سفید و دانه وی در دارو های چشم و گوش
استعمال کنند و اگر دانه وی مقدار ده درم با چهار درم عسل بیامیزند و در چشم خشک کشند
قطع سیلان رطوبت از چشم بکند و اگر عصاره وی با کوکرد و نطرون بیامیزند
و در گوش چکانند درد گوش ساکن گرداند **اخریط** طیطانست و گفته شود
اداد اشخیص است و گفته شود **ادرك** نیشوقست بپارسی آلوچه گویند و الو
جبلی و الوکشته نیز گویند و طبعت آن سرد و تراست در درجه اول مسکن حرارت
بود و مسهل صفرا و تشنگی بنشاند اما مرخی معده و مصلح وی قند است **اداريقي**
دوائی هندیست و از جمله سموم است و در طلاها استعمال کنند مانند کلف و جرب
تر و قوبا و اگر بر عرق النسا ضماد کنند نافع بود و بعضی در قولنج ریحی استعمال کنند و
طبیعت آن لعابیست گرم است و هم مجموع حیواناتست که دنبال داشته باشند و از آن
بپارسی و هندوی کجله خوانند و اگر کسی بخورد مداوای آن بقی و شیر تازه و روغن
بادام کنند و مرق اسفیدباج چرب و لعابات با روغن گل نافع بود جهة قلقه آبست
نافع بود **ادرياس** ثافسیاست و تفشیا نیز گویند و اهل مغرب ذریاس خوانند
و درینا گفته شود **اذناب الخیل** گیاهیست که بعربی اذناب الخیل خوانند و برومی

هوفسطیداس

هوفسطیداس و باصفهانی شنگ و آن لحیة التیس است و بپارسی سبلنج
گویند و در لحیة التیس منفعت و طبیعت آن گفته شود **اذربو** اذربویه خوانند
و آن بیخ خاریست و گل زرد دارد و آن بیخ را فلارو بلارو قلارو کلیم و شوشی
و قصب شوی گویند و آن بیخ عرطنیثاست و فیلاسوس نیز گویند و بطرزون
خوانند و بشیرازی چوبک اشنان خوانند و بخور مریم نوعی از آنست و طبعت
آن گرم و خشکست در سیوم و منفعت وی آنست که چون با سرکه بسایند و بر داء الثعلب
طلا کنند و خاکستر وی با سرکه چون بر عرق النسا طلا کنند نافع بود و چون زن
بخویشتن برگیرد بچه بیندازد و ابن ماسویه گوید سودمند بود جهة زهرها و گزندگی
گزندگی جانوران چون با شلثا و شراب بیاشامند و اگر زنی که آبستن نگردد چون
بخود برگیرد آبستن شود و رازی گوید درد رکبتین را سود دارد و مفتح سده مفصلهٔ
بود و فواق زایل کند و بوی آن نجاست معطس بود و اگر زن آبستن بوی او
شنود از عطسه بیم آن بود که بچه بیندازد و مضر بود با حشا و مصلح آن رب سوس بود
و بدل آن بوزن آن حب النجاست و چهار دانگ وزن آن لبن الشبرم
وزن آن باد آورد **اذان الفار** اناغلس و حمق و ریحان داود و شیر او
عیسوب و عنقز و مرزقوش و مرزنجوش بپارسی مرزنگوش خوانند و بیونانی
مروس افطی و معنی آن اذان الفار بود و حبق الفتا نیز خوانند و طبعت او گرم و
خشک است در دوم و گویند در سیوم و این اسم بر چوبی نهاده اند که طبیعت آن
سرد و تراست در اول چون بنهند بر خار بیرون آورد و جراحتها را نافع بود و جهة
لقوه سعوط کردن نافع بود و جهة صداع اسمیدن سودمند بود و بهترین وی

است که گل وی لاژورد رنگ بود و جهت صرع و لقوه بغایت نافع بود و جهت
صرع خوردن و جهت لقوه بعصارهٔ آن سعوط کردن و جهت گزندگی افعی چون با شراب
بیاشامند نافع بود و اگر با سرکه بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و جهت دردهائی که
از تری و سردی بود و صداعی که هم از آن باشد سود دهد و مسخن معده و احشا بود
و محلل نفخ و سده بگشاید و ادرار بول کند بغایت و رطوبت معده و احشا و امعا
خشک کند و دماغ را از جملهٔ اخلاط سرد پاک کند و تسخین کند وقتی که با آب وی و انگبین
عسل غرغره کنند و وی مرخی مثانه بود و مصلح وی تخم خرفه بود با بزرقطونا
اذخر خلال مامونی گویند و بسریانی سحیلس خوانند و بیونانی سخوسیس و بلفظی دیگر
طرنلس و سخوفس نیز گویند و بتن تکه و گربهٔ دشتی نیز گویند و کاه مکی هم گویند
و بپارسی کورگیا خوانند و بهترین آن اعرابی بود سرخ رنگ باریک خوشبوی
و طبیعت آن گرم و خشک در درجهٔ اول و در سیم که بهار باشد و مرغزاری نیز
باشد و طبیعت نوع اعرابی گرمست در اول و گویند در دوم و خشکست در اول
و اسحق گوید گرم و خشکست در دوم و منفعت وی آنست که سنگ گرده و مثانه
بریزاند و منضج و ملین بود و ادرار بول کند و خون حیض براند و محلل نفخ بود و فالج
وی نافع جهت نفث دم و درد معده و ورم آن و شش و جگر و گرده و خفقان
رحم را نافع بود و جهت دردهای اندرونی و در بعضی معاجین مستعمل بود اما اذخر
جهت ورم صلب که در جگر بود و معده ضماد کردن نافع بود و جهت دردهای اندرونی
خاصه رحم نافع بود و اگر با شراب بجوشانند بول براند و مسخن مثانهٔ سرد بود و
محلل همه نفخها بود که در بدن پیدا شود اما مسحوق خوردن فعل وی زیادت از

مشروب بود اما بیخ وی سودمند بود اگر در جلاب جهت مفاصل سرد بپزند و جهت بهار بلغمی
با سکنجبین در آخر آن بدهند و اگر بجوشانند و در آن نشینند موافق بود و درد و ورم معاء
گرم که در رحم زنان بود و در بیخ قبض زیادت تر از شکوفه بود اما در شکوفه تسخین زیادت
بود اما قبض موجود است در همه اجزای وی و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن گلابست که
از آن شربینه و گویند مصدع بود و مصلح آن صندل و گلاب بود و عرق نیلوفر و بدل آن
قصب الذریره است اذان الفیل فیلگوش است و گفته شود اذان الجدی لسان
الحمل است و گفته شود اذان الارنب اذان ماشه گویند و اذان الغزال نیز گویند
و آن نوعی از لسان الحمل است و گفته شود انواع او در لام مذکور شود اذان العبد
و اذان الغزیز خوانند و آن مرنا رداعی است و گفته شود اذان الدب یونانی
فلومس خوانند و آن بوصیر است و گفته شود و این اسم بدان نهاده اند که شکل
مانند وی است اذان افیون نوعی از کف دریاست و در زبد البحر گفته شود انواع
آن و صفت آن آذریون آذرگون خوانند و اردم نیز گویند و بیشتر قول
صاحب جامع آنست که نوعی از اقحوان است و گل اقحوان گویند زرد بود و سرخ بود
و این خلافست گل اقحوان زرد و سفید بود و هم گوید نبات اقحوان بمقدار یک
پیش باشد و مؤلف گوید نبات اقحوان یک گز باشد اما نبات اقحوان بمقدار یک
گز و یک وجب باشد و برگ آن برگ اقحوان ماند اما گل وی بغایت سرخ بود
مانند آتش و میان گل وی سیاه رنگ بود و از گل اقحوان کوچکتر بود اما
گل اقحوان میان وی زرد بود و برگهاء کنار وی سفید بود و آذریون را برگهاء
کنار سرخ بود و میان سیاه و آن نوعی از شقایق است همچنین و طبیعت آن

گرم و خشک است در دوم و منفعت وی آنست که چون با روغن بیامیزند و بر ورمهای
صلب ضماد کنند تحلیل دهد و سودمند بود جهت درد دل که کهن شده باشد و بر کلف
طلا کردن نافع بود و در وی قوت تریاقیات و جالینوس گوید عرق النسا
و النقرس و درد مفاصل و لقوه را نافع بود و دیسقوریدوس گوید زهر جانوران را
نافع بود و ریشهای شش و جگر و معده را و چون سحق کنند و با روغن گل بسرشند
و بر مقعده طلا کنند بواسیر و شقاق را نافع بود و فولس گوید منی بیفزاید و چون سحق
کنند با سرکه و بر داء الثعلب طلا کنند سود دهد و مقدار شربت از وی یک درم باشد و
مضر بود بسپرز و مصلح وی عسل است و بدل آن بادآورد **اذان القیس**
قوطلیدون است و آن نوعی از حی العالم است و در حا گفته شود **ارماط** درخت
کادی است و کدر نیز گویند و گفته شود در کاف **ارمال** چوبی هندی است خوشبوی
و ارماک نیز گویند مانند قرفه بود و بهترین آن بود که بوی قرفه بود و طبیعت آن
شیخ الرئیس گوید گرم و خشک در دوم و ارجیجانس گوید در وی قبض و تجفیف بود
و منفعت وی آنست که بوی دهان خوش کند و قوت دل و دماغ دهد و درد
دندان و دهان را نافع بود و قوت بیخ دندان دهد و اعصاب را قوت دهد و
اگر بر ورمها گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن آن درد چشم را نافع بود و شکم
بندد و مصلح آن جلاب با بزر قطونا بود و بدل آن چوب کادی بود **ارطاماسیا**
ارطیاست و ارطمیسا نیز گویند و بلنجاسف و برنجاسف گویند و گفته شود **ارسطا**
بنجی است و گفته شود **ازده** درخت صنوبر است که بر نمی‌آرد و از وی زفت
سازند و در زمین عرب بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک بود **آرزن** پارسی

برنج خوانند و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و گویند معتدل است و گویند گرم است
در اول و خشک در دوم و بهترین وی کابلی بود بعد از آن خوارزمی و بعد از آن
گیلانی و منفعت وی آنست که شکم ببندد و بستنی باعتدال اما برنج سرخ شکم را
محکم‌تر ببندد اما برنج کابلی چون بشویند و با روغن بادام یا دنبه بپزند سود دهد
بود جهت گزندگی معده و اگر آب خشک دانه بپزند سده تولد کند و طبیعت را نرم دارد
و اگر کابلی که برنج سرخ در دیگ جوش دهند با شیر و با بعضی ادویه قابضه خنک کنند
جهت پیچ روده نافع بود اما برنج سفید لون روی را صافی کند و بدن را فربه کند
اما مضر بود باصحاب قولنج و مصلح آن شیر تازه است یا روغن و صاحب تقویم
گوید مصلح آن عسل و شکر سرخ بود و جالینوس گوید برنج فارسی نافع بود جهت خون رفتن
شکم و علت مثانه و خناق رحم و زخم را بغایت نافع بود و جالینوس
گوید بدل آن پسته جوز است **اریدبید** دوائی است مانند پیاز شکافته از بیستان
خیزد و منفعت وی آنست که چون بر بواسیر طلا کنند نافع بود و اگر بیاشامند خون
حیض براند بقوت **اراه** مصطکی است و حلال نیز گویند و آن علک رومی است
و کیه نیز گویند و گفته شود **ارشد** حجر الترک است و گفته شود **اردم** آزریون است
و گفته شده **ارسطوخیا** زراوند طویل است و این اسم مشتق از ارسطو است و گفته
شود در زا **اردفاتی** نباتی صحرائی و در طلا بکار برند جهت گزندگی جانوران
خاصه زنبور و جهت درد چشم طلا کردن نافع بود و آن قثاء الحمار است و گفته شود
ارمنائی طلیا است و آن نوشادر بود و گفته شود **ارفان** رقان و رقون
و ایرقان و قعولیون و برنا و یرنا این جمله اسم حناست و در باب حا گفته شود

ارشد اشق است وگفته شد پیش ازین **اردشیران** نوعی از مرو است وگفته شود در
میم انواع آن وصفت آن **اربیان** ملخ دریائی است وآنرا جراد البحر خوانند
وآن دو نوع است کوچک وبزرگ بپارسی میگ دریائی خوانند وماهی روبیان
نیز گویند اگرچه صاحب جامع یک قول آورده است که بلغت اهل شام نوعی از
بابونه است وقول دیگر آورده است که آن بهارات وهردو قول خلافست آنچه
محققست گفته شد وطبیعت آن گرم وخشک است وگویند تر است وبهترین آن تازه بود
ومنفعت وی آنست که باه را زیادت کند وطبع را نرم گرداند وگویند غذای صالح
دهد اما اصح آنست که خلطی غلیظ بد از وی حاصل شود ومگسود آن مولد سودا بود و
مصلح آن روغن بادام بود وبدل آن رتینا است وخواص آن در ربیان گفته
شود **ارجان** لوز البری است وگفته شود **ارجوان** بهار درختیست وبپارسی
ارغوان خوانند وآن بهار بیخان خورند وطبیعت آن سرد وخشک است وپوست بیخ آن
اگر بجوشانند وآب آن بیاشامند قی تمام آرد واگر چوب وی بسوزانند وبر آرد نهند
موی را سیاه وانبوه کند واگر از آن [illegible] شرابی داخل سازند منع خمار کند ونافع بود
اراقوا تخمیست سیاه تند در شکل بغایت صلب ودرمیان عدس وگندم بسیار بود
وبشیرازی آنرا اجیهک گویند ومنفعت وی آنست که چون آرد وی را بسرکه وآب سرشته
ومقدار شش ساعت در آفتاب نهند وبعد از آن بآب شبها دیگر بسرشته
دبر ورمهای گرم صلب ضماد کنند نرم کند ودرد آن زائل کند **ارجعنه** نباتیست
که آنرا ازدر خوانند وگفته شود **ارمنین** ابن جنجل گوید فلفل است وگفته شود در
فاف صفت آن **ارنب بری** لاغنوس ولاغوش ولاغوی خوانند وبپارسی

خرگوش

خرگوش گویند بهترین آنست که لونش بسیاهی گراید وبیابانی بود که سگ صید کرده باشد
وطبیعت آن گرم وخشک است خون وی خون گرم بود بر بهق وکلف طلا کنند زائل
کند وچون خون وی بریان کرده مستعمل کنند دفع سموم بکند وپیچ را نافع بود وجلاء
چشم بدهد ودماغ او بریان کرده جهت رعشه که بعد از مرض حادث شود نافع بود
مفید بود وچون ضماد کنند دماغ وی بر جای دندان زود برویید ودر خواص آورده اند
که پای وی چون بر زن آویزند آبستن نشود مادام که با وی باشد وبقراط گوید که
سر وی چون بسوزانند وبا پیه خرس با سرکه طلا کنند بر داء الثعلب نافع بود وپنیر مایه
وی چون با مشک یا با روغن یا با عسل حل کنند وبا سرکه بیاشامند صرع را نافع بود
واگر زن بعد از طهر سه روز بیاشامد بسرکه منع آبستن بکند واگر زن بهر آبستن نشود
بعد از طهر بخوشتن بر گیرد آبستن گردد وآن پازهر مجموع زهرهاست خاصه از گزندگی
افعی وگویند بدن را ببوی وی بخور کند از سرما از پشتی نرسد اما از خوردن گوشت او
خون غلیظ از وی حاصل شود ومرق آن در نقرس ومفاصل نزدیک بنفع مرق
ثعلب دران نشستن وگوشت وی اولی آن بود که با روغن بپزند مثل روغن زیت
واگر بریان کنند بجلاب بهتر بود ووی [illegible] آورد ومصلح وی ابازیر است **ارنب**
بحری حیوانیست دریائی کوچک صدفی بشکل سرخ رنگ وبر سر وی سنگ پاره
بود واگر سر وی بسوزانند وخاکستر آن بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود خاصه باپیه
خرس البته موی برویاند واگر در چشم کشند از آن خاکستر جلائی بدهد ووی
از جمله سموم قتاله است وخون وی گرم بر بهق وکلف طلا کنند زائل کند وخاکستر آن
چون سنون سازند دندان را جلاء دهد وعلامت خوردن آن ضیق النفس وسرخی چشم

وسرفه خشک و دشواری بول ونفث دم و درد معده و درد گرده و لون
بول نفشنجی رنگ بود وشش را البته ریش کند و از مجربات گشته است معالجه
آن بلعابات و روغن بادام شیرین و شیر زنان و حجامت و خطمی کند چونانکه شنیده
ارسانیقون زرنیخ زرد است وگفته شود اربطی ارطاست وگفته شود
ارغاموني نباتیست که بشکل مانند خشخاش بری بود و لون نزدیک بشقایق النعمان
ومرد باشد که فرق کند از شقایق و مؤلف گوید شیرازی آنرا مشایخ خوانند
ومنفعت وی آنست که ریشهای چشم پاک گرداند و ورق آن چون ضماد کنند بر خشم
ورم آن ساکن گرداند و در وی جلا و تحلیل بود ازاددرخت درختیست
در کرکان و ویرا بهر زمین خوانند و در شهری درخت جلیل و در طبرستان
طاخک و شیرازی درخت طغک خوانند و پارسی درخت طاق خوانند و بهترین آن
بستانی بود که بسیار مایل بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و گویند در دوم
و خشکست در آخر درجهٔ اول و ورق آن اگر بهایم بخورند بمیرند و چوب وی همین فعل دارد
و عصارهٔ وی نافع بود جهة دفع سموم چون با عسل بیاشامند و جهة قولنج نافع بود و سده
بگشاید و مقدار مستعمل از وی سه مثقال بود و ثمرهٔ وی مؤلف گوید جهة سرفهٔ بلغمی
نافع بود اگرچه صاحب منهاج و صاحب مفرده آورده اند که کشنده است اما
چند کرت امتحان کرده شد خلافست و ثمرهٔ وی اندک حلاوتی دارد و صاحب
منهاج گوید بغایت تلخ است و نه چنین است و ورق وی موی دراز گرداند اگر
بدان سر بشویند و بدل آن در درازکردن موی و تقشر دانج بود اودد
جند قومی است گفته شود اسفیداج بپارسی سپیداب گویند و نیکوترین آن

پاک

پاک و سفید و خوشبوی بود و طبیعت آن سرد و خشکست در سیوم و جالینوس گوید
ریشها و سعفه و شرنیه و داء الثعلب و داء الحیه چون با روغن گل طلا کنند بغایت
مفید بود و دیسقوریدوس گوید مبرد جراحتها بود که در ظاهر بدن بود چون در مرهم
زفت استعمال کنند و ملین اورام بود و دوانهای چشم را نافع بود و اسفیداج قلعی
چون بدرگزیدگی عقرب بحری و تنین بحری بمالند نافع بود و جهة شقاق نافع بود و
اسفیداج اسربی جهة درد چشم چون با ادویه خلط کنند نافع بود و ریش آنرا
پر گرداند و ساکن ورم گرم بود طلا کردن و خوردن اسفیداج کشنده بود و مداوای
وی بقی کنند و مطبوخ تخم کرفس و انیسون و رازیانه و افسنتین و عسل کنند و صاحب
تقویم گوید اصلاح وی بقی کنند و ضجیع عربی کنند و بدل وی اسفیداج الرصاص بود اسفیداج
الرصاصین چنین است وگفته شود اسفنج و ویرا ابر کهن گویند و ابر مرده گویند
و گویند حیوانیست در دریا بدان سبب که چون دست بروی نهی خود را در کشد و وقتی که
بمیرد آب ویرا بساحل اندازد و گویند نباتی دریائیست و این مجففست و جالی
و بهترین وی آنست که تازه بود و طبیعت وی گرم است در اول و خشکست در دوم و منفعت
وی آنست که چون بسوزانند و خاکستر وی در زخمی که در ساعت زده باشند خون
بند کند و اگر بیاشامند خون رفتن باز دارد و مجفف اورام بلغمی و ریشها بود و اگر خاکستر
او بسوزانند جهة درد چشم سودمند بود و جلا دهنده تمام و شیخ الرئیس گوید چون با
زفت بسوزانند قطع نفث الدم کند و تازهٔ وی مضر بود با حشا و مصلح وی
رب غوره بود یا ریباس و از خواص اسفنج یکی آنست که اگر شراب با آب ممزوج بود
ویرا در آن اندازند آبرا جمله برگیرد و اگر خواهند که همچنان مستعمل باشد بمقراض پاره کنند

زیرا که بهاء وی شوان کوفت و سبک و متخلخل باشد و بخانهٔ زنبور ماند و تجویف بسیار
دران بود و بلغت مغرب او را اهر شفه خوانند و بپارسی نشکرد گازران گویند و در مصر
گازران آنرا در آب می نهند و آب بر میگیرند و بجامه می مالند جهت مهره زدن اسطوخودوس
معنی آن مونس الارواح است و آن جزیره که از آنجا خیزد نام ستخادوس و آنرا شاه سفرم
رومی خوانند و طبیعت آن گرم است در درجهٔ اول و خشک در دوم و بهترین آن بود که
تازه بود و لون آن بسرخی مایل بود و در طعم وی تلخی و حرافت بود و منفعت وی آنست که
دماغ را از اخلاط پاک کند و صرع را نافع بود و سده بگشاید و مرضهاء عصبانی را سود کند
بود و مره سودا و بلغم را بیرون راند و محلل و مفتح بود و طبیخ وی مسهل سودا بود خاصه
از سر و مفتح و مقوی دل بود و قوت جمیع اعضاء باطن دهد و بدن را به بود و در تقویت
دل گویند که فکر بغایت بکوبند شربتی از وی مقدار سه درم بود و معده را از
اخلاط بد پاک کند و معده را نافع بود و جهت زهری که خورده باشند و گزیدگی جانوران
را سودمند بود و اگر طبیخ وی بر مفاصل ضماد کنند درد را ساکن گرداند و اگر دو جزو از
اسطوخودوس و یکجزو پوست بیخ کبر کوفته و بیخته با عسل بسرشند و استعمال کنند جهت بیری
معده و خلطها و بد نافع بود و بدل آن فراسیون است بوزن آن و گویند بدل آن
بوزن آن کرد است و گویند بدل آن افتیمون است و وی مضر است بشش و غثیان و
کرب آورد و صاحب منهاج گوید مصلح وی حماما بود و گویند بارزد و صاحب تقویم
گوید مصلح وی صمغ عربی یا کثیرا بود استرخار زیتج سرخ است و گفته شود
اسیوس گویند سنگ چینی است و آن سنگی است سبک که زود ریزان شود و
از نم دریا نمک بر وی می بندد و آنرا زهره اسیوس خوانند و جالینوس گوید بشکست

ست مانند

ست و مانند سنگهاء دیگر صلب نبود و سفید رنگ بود و نوعی آن بر بند سازند
و چون نزدیک زبان بر بند زبان را بگیرد و منفعت وی آنست که چون با آرد باقلی بر
نقرس ضماد کنند نافع بود و جهت ورم سپرز چون با کلس و سرکه طلا کنند بغایت نافع بود
و جهت ریش شش با عسل لعوق کنند سودمند بود و قوت زهره وی از همه زیادت بود
و نیکوتر از وی بود چشم را قوت دهد و جلا بخشد و سپیدی که در چشم بود زایل
کند چون در چشم کنند اسموسا اشموسا نیز خوانند و آن نوعی از مرو است و در
میم گفته شود انواع آن اسرنج سلیقون گویند و اهل مغرب سرقون خوانند
و زایده گویند و گویند نوعی از سرشیم است آبی و آن سریخ است و گفته شود اسقولوس
بیخت است که آنرا با آسیاب نرم کنند و آن سریش است و گفته شود و گویند نوعی از
سریشم است اسطلس قفر الیهود است و گفته شود اسقنقور سقنقور است و سقنقس
نیز گویند و گفته شود اسود سالخ حیة السود است و سیه مار خوانند و گویند نوعی از
مار سیاه است اسقیل بصل الفار خوانند و بصل القی و آن بصل العنصل است
و بصل الفار بدان سبب میگویند که موش را بکشد بپارسی پیاز دشتی خوانند و
نرگس بسیار بود چون از زمین برکشند خصی باید کرد و داغ تا قوت وی باطل گردد
و خصی کردن وی چنانست که قوه او از میان او برکشند و داغ چنان کنند که
سفالی آذرگون کنند و بر بن وی نهند و مشوی کردن وی چنانست که در خمیر گیرند
و بعد از آن در گل گیرند و در تنور تافته می نهند تا پخته شود و آنگاه پوست باز کنند
و بکارد چوبین دو پاره کنند و در رشته کشان کشند چنانکه از یکدیگر دور باشند و در
سایه بیاویزند تا خشک شود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و گویند در سوم

وبهترین وی آنست که بغایت خود رسیده بود و سرد کی شیده بود و در طعم وی
شیرینی بود با تیزی و تلخی و گرمی و منفعت وی آنست که چون با عسل بر داء الثعلب طلا کنند
بغایت نافع بود و مجربست و رازی گوید جهت صرع و مالیخولیا سودمند بود و خوردن وی
تیزی چشم زیادت کند و جهت ربو و سعال مزمن و صلابت سپرز و عرق النساء و یرقان
و استسقا بغایت مفید بود و شریف گوید چون بریان کنند و بهشتن خیدان نمک خلط
کنند و دو مثقال از آن ناشتا بیاشامند مسهل اخلاط غلیظ بود و اگر منعدار قیراطی از
ریشه بن وی بیاشامند قی آورد معتدل بی مغص و مشقت و چون پنج درم از وی با
بیست درم روغن زیتون بجوشانند تا پخته گردد بعد از آن صافی کنند و بردارند و چون
خواهند که استعمال کنند در هر دو کف پای بمالند و در جامه خواب روند بخسپند تعفوطی
تمام آورد اما باید که پای بر زمین ننهند و چون هفت روز چنین کنند قوی تمام بخشد
و وی مقوی معده بود و بول براند و صاحب منهاج گوید مضر بود بعصب و مصلح
وی حماما بود و صاحب تقویم گوید مصدع بود و دوار آورد و مصلح آن سکنجبین
قندی و باید که مشوی کرده استعمال کنند و غیر مشوی استعمال نکنند مگر پخته و
مصلح آن شیر تازه است که بعد از آن بیاشامند و گویند مضر است بسپل و مصلح
آن آرد کرسنه است و سرکه وی در باب خاصیت آن و منفعتش گفته شود
و تخمش جهت قولنجی که سخت بود و دوای آن نبود نافع بود چون بکوبند خرده و با
شراب بسرشند و حبها سازند هر یکی بمقدار نخودی و یک حب از آن استعمال کنند
و از عقب آن آب گرم که بوره ارمنی در آن جوشانیده باشند بیاشامند و از
خواص ورق وی یکی آنست که اگر کک بر روی وی بایستند و در زنگ کند لنگ

کرده

کرده و گفته اند که بمیرد و بدل آن بلبوس است و گویند اسقوردیون و گویند لوف و گویند
قردمانا و وج **آس بفکه** قبطی گویند و عمار خوانند و اسما، ورند نیز خوانند
بپارسی مورد و بهترین آن خسروانی بود تازه و طبیعت آن سرد است در اول و خشک
در دوم و منفعت وی آنست که شکم ببندد و عرق و خون که از جمله اعضا رود
بازدارد و سستی اعضا را نطول کردن نافع بود و چون بسوزند بوی بد بغل خوش
کند و جهت ورمها گرم نافع بود و سوختگی آتش چون بران پاشند نافع بود و جهت
ورم جگر گرم نافع بود و مقوی دل و معده بود و خفقان زائل کند و تخم وی
سعفه را زائل کند و شکم ببندد و جهت گزیدگی عقرب و رتیلا سودمند بود
و شکم ببندد و بوئیدن مورد نافع بود جهت بخار گرم و تر و اگر عصاره وی در چشم
کشند قوت چشم بدهد و آب ریختن چشم زائل کند و چون بجوشانند و در آن نشینند
جهت بیرون آمدن مقعد و رحم بغایت نافع بود و خون ریختن رحم بازدارد و موی را
برویاند خاصه روغن وی و قوت موی بدهد و لون آن سیاه کرداند و اگر
تخم وی بجوشانند و پیش از شراب خوردن قدری بیاشامند منع خمار کند و اگر برگ
مورد را در زیر خود بخور کنند خون ریختن رحم بازدارد و تخم وی تشنگی بنشاند و قی را
بازدارد و بدل آن ورق توت است و گویند عصاره زرشک و وی طبیعت ببندد
و سحر آورد و مصلح آن بنفشه تازه بود **آس بری** مورد اسفرم است و در
میم گفته شود **اسقولوقندریون** سقولوقندریون خوانند و حشیشة الطحال
نیز گویند و در مصر کف النمر خوانند و چند اسم دیگر دارد و در سین گفته شود اما سقولوس
در لغت یونان کاویست در دریا و قندریون آنرا خوانند که طحال خود بسبب تاثیر

این دارو در کداز انیدن سپرز این نام نهاده اند و گویند بیخ کبر رومی است و گویند نوعی از اسقیلست و این هردو نوع خلافست آنچه محقق است نباتیست نخری بشیرازی آن را زکی دارو خوانند و در بیان منفعت آن گفته شود **اسقوردیون** سقوردیون خوانند و ثوم الحیة نیز خوانند و آن ثوم بریست بشیرازی سیر موش گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در درجهٔ چهارم و منفعت وی آنست که حیض براند و ادرار دهد و تریاق فاروق است و در باب ثا تمامی منفعت آن گفته شود و بدل آن ثوم الذکر است و گویند عنصل کوچک است **اسفید اسفند** خردل سفید است و حرف سفید نیز گویند و در حا گفته شود و بپارسی تخم اسپند گویند و حب الرشاد نیز گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در درجهٔ سیوم **اسارون** بیخ گیاهی است که برگ آن مانند نبات لادن بود خردتر و شکوفهٔ وی ارغوانی بود و خلاف بچشم وی مانند غلاف تخم بیخ بود و بعضی شکوفهٔ وی بنفش رنگ بود و تخم وی مانند خشک دانه بود و در کوههای روم و در مصر و در همدان نیز می باشد و آن دو نوع بود غلیظ و رقیق و از یک بیخ ریشها بسیار بود بشکل ناردین اما ریشهٔ ناردین باریکتر باشد و رنگ ناردین زردتر بود مانند مامیران اما اسارون آنچه در میان باریکی و سطبری بود نیکوترین بود و طبیعت آن گرم و خشک است در درجهٔ دوم و گویند اسارون بیخ سنبل رومی است و این خلافست و گفته شود اما اسارون سودمند بود جهت دردهای اندرونی و ملطف و مسخن بود و اگر یک مثقال با شراب بیاشامند جهت عرق النسا و وجع ورک و مفاصل نافع بود و سده جگر بگشاید و مسهل بلغم لزج بود که در معده و سر جمع شده باشد و باه را زیادت کند

و بوی دهان

و بوی دهان خوش کند و جهت نزول آب و سبل و داء الثعلب و داء الحیة نافع بود و مقوی معده بود و نسیان و امراض دماغی را سودمند بود و شربتی از وی یک مثقال بود با ماء العسل نافع بود جهت استسقا و حیض براند و سودمند بود جهت صلابت سپرز و مثانه را قوت دهد و گرده را و در خواص آورده اند که چون بکوبند و با نبیذ تازه بر سر شنبه و ضماد کنند میان هردو رگ باه را برانگیزد و انعاظ تمام آورد و مجربست و گویند مضرست بشش و مجفف اعصاب و مصلح آن مویزجست و گویند که در روغن بادام خیسانیده باشد و بدل آن یک وزن و نیم وج و دانگی وزن آن حماما بود و جالینوس گوید بدل آن زنجبیل است **اسفراسمار** هردو اسم آنست و گفته شود **اسفیوش** بزر قطونا است و بزعرقی نیز گویند و در زبان یونانی فسلیون و آن بزر قطونا است و گفته شود **اسفاناخ** بپارسی اسپناخ گویند و طبیعت آن سرد و تر است در اول و گویند معتدل بود میان حرارت و برودت ملین بود و سرفه و سینه را سودمند بود و در وی قوت جلا بود زود از معده بگذرد و طبع نرم دارد و درد پشت و موی را نافع بود و درد شش و سینه که از گرمی بود سود دهد و مضر بود بمزاجهای سرد و مصلح وی مری و فلفل و داروی گرمی بود **اسقوردون** خبث الحدید است و گفته شود **اسطفین** اصطفلین است و اسطون نیز گویند و آن جزر است و گفته شود **اسطون** اسفطین است و گفته شد **اسد الارض** گویند مازریون است و صاحب مفرد گوید بتحقیق که این عربیست و یونانی خامالاون اسم حرباست و خامالاون اسم مازریون است و این سهو بدین سبب کرده اند و هم صاحب مفرد گوید که بعضی متاخران گفته اند که اسد الارض

نباتیست که بیونانی خالاماون بلس گویند و معنی آن مازریون سیاه است و صفت
مازریون وحرباکفته شود **اشخاره** بیونانی اوسیمون گویند وآن توذریست و گفته
شود **اشکیل چشم** عوسج است وگفته شود **اشنه** شبیبة العجوز گویند و کرس
مایه بغدادی گویند و بپارسی دواله ودوالی خوانند و دوالملک هم خوانند و
آن بر درخت صنوبر وجوز و بلوط و غیر آن پیچیده شود و بهترین آن سفید و
خوشبوی بود وآن نوع مصری بود وآنچه سیاه بود بد بود وآن هندیست
واشنه در کوشش نم باید کرد تا نرم و کوفته شود و طبیعت آن جالینوس گوید در
گرمی وسردی معتدل است و در وی قبضی اندک هست و حبیش گوید گرم بود در
اول و خشک بود در دوم و منفعت وی آنست که سودمند بود بخور وی جهة
صرع و اختناق رحم نیکو بود و اگر بجوشانند و در آب آن نشینند حیض براند و درد
رحم را نافع بود و وی قی ببندد و معده را قوت دهد و خفقان را سود دارد و
قوت دل بدهد و سدّهٔ رحم بگشاید و اگر بر ورمهاء گرم طلا کنند در وساکن گرداند و
تحلیل صلابة مفاصل کند و درد جگر ضعیف را نافع بود و محلل اخلاطی بود که در عروق
جمع شده باشد و شهوت باه را زیادت کند و مستی زیادت کند و قوت قضیب بدهد
وشیر زنان زیادت کند و چون بسایند و در چشم کشند جلا بدهد و اگر در شراب
بجوشانند وآن شراب بیاشامند نافع بود جهة گزیدگی جانوران واز جملهٔ منومات بود
واگر نیز در شراب نقیع کنند مقدار یک درم تا دو درم همین عمل کند اما اشنه مضر بود
برودهٔ و مصلح آن انیسون بود و بدل آن قردمانا **اشلاوس** و از شیعان است
وگفته شود **اشترغاز** زنجبیل عجم خوانند و تفسیر اشترغاز شوک الجمال است و آن

بیخ

بیخ انجدان خراسانیست وآن نوعی از رازیانه است و انجدان از بیابان مرو و بلاد روم
خیزد و بهترین آن رومی بود و صفت انجدان گفته شود و طبیعت اشترغاز گرم و
خشک است در دوم و مصلح وی سرکه بود بعد از آن که در سرکه پرورند و استعمال کنند
و شیخ الرئیس گوید که وی جهة معده نافع بود و قوت وی بدهد و اشتها آورد و هضم را
قوت دهد و اشترغاز سنخ بمعده بود و دفع مضرت سموم بکند و تب ربع که از عفونت
بلغم سوخته بود نافع بود بخاصیت و سرکه وی نزدیک باشد بسرکهٔ عنصل و بدل آن
انجدان است و فولس گوید جرم او مغثی بود و مصلح وی شراب غوره و ریباس بود
اشنان داود زوفای خشک است وگفته شود **اشموسا** اسموساست
وگفته شد **اشقاقل** شقاقل و سقاقل و شقاقل و خشقیل و شفیقل و حشفقل
نیز گویند وآن بیخ اقلیطی است بپارسی گزر ابر خوانند و بهترین وی سطبر بود که
لون آن بزردی زند و بوزن سنگی بود و طبیعت آن جالینوس گوید گرم و تر است
در سیوم و گویند گرم و خشک است و گویند گرم است در سیوم و خشک در دوم
و منفعت آن آنست که باه را زیادت کند و قضیب را قوت دهد و ادرار بول کند و
شیر زنان زیاده گرداند و اگر زن بخود برگیرد بچه بیندازد و ورق آن اگر بکوبند و با عسل
بیامیزند و بر ریش خوره نهند پاک کند اما شقاقل غربتی از وی سه درم بود و مضر بود
بشش و مصلح آن عسل است و بدل آن جلغوزه یا بوزیدان و باقی منفعت آن
در باب شین گفته شود در صفت شقاقل **اشخیص** درخت دبق است و درخت
کرمدانه نیز گویند وآن نوعی از مازریون است وآنرا خالاماون ولوقس گویند و تفسیر
لوقس سفید بود و بعضی قسیا خوانند و در کوهستانها بسیار بود خصوصا در شیراز

وآنرا امیرزهند و شیرازی آنرا باروشی پیش خوانند و با هیزم آورند و خاما لاون
ملس و تقیر مالس سیاه بود و در مازریون صفت هرد و گفته شود **اُشق** اشج
خوانند و کلبایسنی نیز گویند و آن لذاق الذهب و صفت لذاق الذهب گفته شود
اما اشق صاحب منهاج گوید ضمغ طرثوث و صاحب مفرد گوید نه ضمغ طرثوث
فی الجمله ضمغ نباتیست که شیرازی بدان گویند و طبیعت آن گرم است در آخر درجه دوم
و خشک در اول و اسحق گوید گرم و خشک در دوم و بهترین وی آنست که سفید
و دانه درشت بود و دیسقوریدوس گوید مفتح سدد جگر بود و سنگ گرده بریزاند و تحلیل
صلابت سپرز بکند چون بر روی طلا کنند و اگر مقدار یک درم با سرکه بخورند ورم
سپرز بگدازاند و اگر با عسل خلط کنند و لعق کنند مفاصل و عرق النسا و صرع را نافع
بود و خنازیر را بغایت سودمند بود و کرم بکشد و اگر با ماء الشعیر خلط کنند و بیاشامند
ربو را و دشواری نفس را نافع بود و نیم مثقال با عسل جهت صرع نافع بود و مسهل بلغم
بود و استسقا را نافع بود و اگر با ادویه خلط کنند مسهل بلغم غلیظ لزج بود و آب
زرد براند و اگر مژه چشم بدان بمالند جرب چشم و تاریکی چشم و سفیدی زایل
کند و جهت ریشهای بد بغایت سودمند بود و خناق که از بلغم و مره سودا بود نافع
بود و بچه مرده و زهر بیرون آورد و اگر بخور کنند و بخود برگیرند و اگر با سرکه حل
کنند و بر ورمهای صلب بلغمی و خنازیر و سلعه و امثال آن طلا کنند تحلیل کند و اگر با
زیت بر شند و بر کلف و بهق بمالند نافع بود و اگر با آب حل کنند و بدان غرغره
کنند دماغ را پاک کند و حنک را از بلغم و خوردن آن سودمند بود جهت درد پشت
و فالج و خدر و بادها را بشکند اما مضر بود بگرده و مصلح آن زوفا است و بدل

آن

آن ونیخ گاوزیر النخل است و گویند بدل آن سکبینج است و گویند خردل سفید است
آسراش اصل الخنثی است و قول صاحب جامع آنست که نه اصل الخنثی است
و سهو کرده است و قول صاحب منهاج و صاحب تقویم راستست و بپارسی سریش
گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و در سیوم سودمند بود جهت داء الثعلب
چون طلا کنند و چون خورده کرده بیاشامند بول و حیض براند لیکن مرخی فم معده بود
و مصلح وی کاغنه بود و برفتن طلا کردن و بر ورمهای بلغمی نافع بود و بگدازاند و مقدار
مستعمل از وی پنج درم بود **اشنان** حرض گویند و آن انواع است و آنرا
غاسول خوانند و بهترین آن بارقی است سبز و پاک و بارق موضعی است نزدیک بصره
و لطیفترین آن سفید بود و طبیعت آن گرم است در دوم و ماسرجویه گوید گرم
و خشک است در دوم و محرق بود و منفعت وی آنست که مفتح سده بود و منقی گوشت
زیادت بخورد و نیم درم از وی حصر البول بگشاید و یکدرم حیض براند و سه درم مسهل
مایه مستسقی بود و پنج درم از وی بچه مرده باز بنده بیندازد و ده درم از وی
سم قاتل بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل است یا کلنگبین و گویند مصلح
وی مغز تخم خربزه است و از عقب وی روغن بنفشه **اشیاف ماميثا** عصاره
ماميثا است و گفته شود **اصابع صفر** پنج نباتیست مانند کف الید است زرد
و سفید و صاحب تقویم گوید پنج پنج انگشت و این خلافست و نوعی هست که
زرد بود و تیره رنگ پی سپیدی و آنرا کف عایشه و کف مریم خوانند و
طبیعت آن گرم و خشک در دوم محلل فضلهای غلیظ بود و جهت سمها نافع
بود و گزیدگی جانوران و جهت جنون و وسواس سوداوی بغایت مفید بود و

پاک کرداند از فتقها و دیسقوریدوس گوید اعضای عصبانی را نافع بود و درد
مفاصل را و رعشه را سودمند بود و بدل وی در نفع جنون یک وزن و نیم آن هزار
جشان است و چهار دانگ آن سعد و وی مضر بود بالات بول و مصلح آن حب
الآس یا بلوط بود **اصابع هرمس** فقاح سورنجان است و زرد و سفید بود
و صاحب جامع گوید شنبلیه هم فقاح و رق سورنجان است و قول صاحب جامع
محقق که شکوفه سورنجان است وطبیعت آن گرم و خشکست در دوم و مسیح
گوید در سیوم و درد مفاصل را سود دهد و ریشهای کهن را سود دهد و بر نقرس
ضماد کردن سودمند بود بقراط گوید تریاق درد مفاصل بود خاصه در وقت
نزول آن ماده و صاحب منهاج گوید در قوت مانند سورنجان بود و بوئیدن
آن نافع بود جهت صداع سرد و باد ها که در دماغ بود بشکند و سده آن بگشاید
و باه را زیادت کند خاصه با زنجبیل و زیره و فودنج **اصابع الفتیات**
ملهان گویند و آن افرنجمشک است و گفته شود **اصابع العذاری**
نوعی از انگور سیاه است دراز مانند بلوط و آنرا انگور زیتونی خوانند و طبیعت
آن گرم و تر است در صفت عنب انواع آن گفته شود **اصابع فرعون**
سنگی است مانند انگشتی از بحر حجاز می آورند و اساک البحر انیز خوانند
اصل السوس **اصل الانک** است بپارسی بیخ مهک گویند و باصفهانی
انده بکرمانی بیخ مد وطبیعت آن معتدلست در گرمی و سردی و تری و خشکی
نافع بود جهت خشونت سینه و قصبه شش و حلق و تشنگی بنشاند دیسقوریدوس
گوید عصارهٔ وی وقتی که تر باشد در چشم کشند ناخنه ببرد و جهت دشواری زادن

وحرقت

وحرقت بول و اختلاج و وجع اعصاب نافع بود و اگر بیخ مهک سحق کرده
خشک کنند و در چشم کشند همان خاصیت دارد و ناخنه و گوشت زیادت ببرد
و عصارهٔ وی جهت درد سینه و جگر و جرب مثانه و درد گرده نافع بود و رب
وی و طبیخ انواع سرفه را نافع بود و بدل آن نیم وزن آن رب السوس بود
اصول الاربع بیخ کاسنی و بیخ رازیانه و بیخ کبر و بیخ کرفس را اصول الاربعه
خوانند و هر یک جداگانه گفته شود **اصل اللوف** و بوبا فریطس خوانند و
آن بیخ فیلگوش است و بیونانی دراقیطون گویند وطبیعت آن گرم و خشکست
در سیوم اخلاط غلیظ لزج دفع کند و سده بگشاید از ان سپرز و جگر گرده
و جهت ریشها بد نافع بود و اگر با سرکه کهن با بهق طلا کنند مفید باشد
اصل المرجان بسد است و گفته شود **اصل القصب** بپارسی بیخ نی
خوانند و در وی قوت جاذبه هست اگر بکوبند و بر عضوی که آهن در وی
بود ضماد کنند بیرون آورد و چون سحق کنند و با سرکه بر شنند و بر درد
مفاصل طلا کنند نافع بود و اگر با ترمس بر کلف طلا کنند زایل بود و اگر
خاکستر آن با سم خیدان خابرشنده و بر سر نهند موی را قوت دهد و
برویاند **اصل الراسن** بیخ راسن است و ترکان آنرا اندوز خوانند
و آن نوعی از فیلگوش است و گفته شود در باب را در صفت راسن
اصل النیلوفر الهندی و آن فل است و فاعیه نیز گویند و گفته شود در فا
صفت آن **اصل السوسن الابیض** بیخ سوسن سفید است و در روم
در میان بنفشه می پرورند و باطراف می برند و آن مشهور است به بیخ بنفشه

و آن قسط شیرین است و در باب قاف خاصیت آن گفته شود اصل السوسن
الاسمانجونی ایرسا است و گفته شود اصل اللفاح بیروج است و بپارسی بیخ
گویند و گفته شود در یاصف بیروج الصنم و انواع آن و خواص آن اصل
الفلفل فلفلمویه است و گفته شود اصل الخنثی اسراش است و گفته شد اصل
الکات اصل الکرفس است و بپارسی بیخ کرفس خوانند و منفعت آن در باب کاف
گفته شود اصل الهندبا بپارسی بیخ کاسنی گویند و در باب ها گفته شود منفعت
وی و اصل الرازیانج بیخ رازیانه است و صفت و منفعت آن در رازیانه گفته شود
اصل الکبر بپارسی بیخ کبر گویند و طبعت آن عیسی گوید گرم و خشک در سیوم و
منفعت وی آنست که اگر بر خنازیر طلا کنند با سرکه تحلیل کند و عرق النسا و بواسیر را
نافع بود و مقطع و ملطف بود و پوست آن جهت درد دندان که از سردی بود سود دهد
بود چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند یا تنها بخایند و اگر با سرکه بسایند و بر
کلف و بهق سفید طلا کنند نافع بود و جهت سپرز بغایت سودمند بود و خوردن
با سرکه یا با سرکه و عسل طلا کنند و وی اخلاط غلیظ لزج را قطع کند و با بول
بیرون آورد و وجع ورک را نافع بود و حیض براند و چون بدان غرغره
کنند بلغم را قطع کند و اگر کوفته بر ریشها دبه پاشنه یا ضماد کنند بصلاح آورد و
ورمها صلب بگدازاند و مسهل بلغم بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و
بدل وی در ادویه سپرز کبدم حلیت بود یا کبیکج اسطفین اسطفین است
و گفته شد اصل العرطنیثا اذریونست و گفته شد اصل الانجدان
انشترغاز است و گفته شد آصف اصل الکبر است و گفته شد اصل اللوز المر

بیخ درخت بادام تلخ است چون بپزند و نیک بکوبند و با سرکه و روغن گل خلط کنند
و بر پیشانی صداع سرد ضماد کنند درد سر را نافع بود اصطرک سطرکا گویند و آن صمغیست
برنگ عسلی بغضر جانی سرخی که بسیاهی مائل بود بغایت خلوقی رنگ و یعقوب
گوید نوعی از میعات است و گویند صمغیست که از درخت دیار روم حاصل شود و جالینوس
و غیر او گویند صمغ زیتونست و دخان وی قایم مقام دخان کندر بود در همه حالات
محقق صمغ زیتونست و طبعت آن گرم است در سیوم و خشک در اول و رازی
گوید گرم و خشک در دوم و منفعت وی آنست که سعال و نزله سرد را نافع بود و حیض براند
و صلابت رحم را سود دهد و چون بپاشند یا بخود برگیرند و صاحب منهاج گوید مصدع
بود و مصلح آن رازیانه بود و شربتی از وی تا یک درم و نیم درم بود و صاحب تقویم
گوید مولد سبات و صداع بود و مصلح آن شراب نیلوفر با خمیره و مغبثه بود و گویند بدل
آن جند بیدستر است اضموط اطماطات و گفته شود و اطموط نیز گویند اضراس الکلب
بسفایج است و گفته شود اطیا قیصوم است و گفته شود اطماط صاحب جامع گوید
اطموط و اطماط و اطبوط هر سه بندق هندیست که آنرا رته خوانند و صاحب منهاج گوید
دوای هندی است بقوت بوزیدان و همو گوید بدرستی که گویند آن اکتمکت است
و این سهو است و خطا و صاحب جامع گوید بعضی گویند فوفل است و همو گوید که
خطا است و مؤلف گوید آنچه محقق است نوعی از باقلای هندیست سخت بود و
نقطها سیاه بر وی و صلبی شبیه بود به بندق و طبعت آن گرم و تر است در
دوم و تر است در اول و منفعت وی آنست که بهق را زایل کند و باه را زیادت کند
اطریه بپارسی رشته خوانند و از آرد فطیر سازند و طبعت آن گرم و تر است

و دیر هضم شود و نافع بود جهت سینه و سرفه و خشونت چون قند و روغن بادام آمیخته
کند با نشاسته و اگر با بقلة الحمقا بپزند یا لسان الحمل سودمند بود جهت نفث الدم
و منفعت و بطی الانحدار بود و مصلح وی فلفل و سعتر و فوتنج بود بعد از آن شربت با عسل
یا زنجبیل پرورده خورند **اطاء** درخت غرب است و صفت آن در ضمن بگفته شود
الطب الکلبه مخاطه است و پیزرش خوانند و آن سپستان است و گفته شود
اظفار الطیب ناخن بویا گویند و ناخن صدف گویند و ناخن پریان بشیرازی
ناخن دیو خوانند و طبیعت آن گرم و خشک در دوم و با سر جوبه گویند در سیوم
و منفعت وی آنست که چون زن در شیب خود دود کند حیض براند و اختناق
رحم را نافع بود و خفقان و درد معده و جگر و رحم را سودمند بود و اگر به دیگر
با سرکه بیاشامند شکم را نرم کند و بسیار وی پیچ آورد و مصلح وی گل مختوم با قبرسی
بود و بدل آن قصب الذریره است **اصین الشراطین** سنکبویه است و گفته
شود **اغیوس** جوز رومی است و در جا گفته شود **اغبس** اثلق است و گفته شد
اغریطین نیل است و گفته شود **اغبر** توتیای است مرکب از شنج و توتیای
کرمانی و کف دریا و نبات مصری **اعلیقی** بزبان یونانی مینجخ گویند و بپارسی
بجنجشک خوانند و در مرکبات گفته شود **افاسون** دهن الفجل است و در مرکبات
گفته شود **افلاطون** مقل است و گفته شود **افرنجمشک** فرنجمشک و بلنکمشک و
فلنجمشک و فلنجشک و بلنجمشک و برنجمشک نیز خوانند بشیرازی بالنکو زد خوانند
و در بستانها روید و در کنار آب روان بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک
در آخر درجه دوم و بوئیدن آن ستن دماغ را نافع بود و جهت خفقان که از بلغم و سودا

نافع بو

نافع بود و جهت بواسیر بغایت سودمند بود و جگر و دل و معده سرد را قوت دهد و
غذاهای غلیظ هضم کند و بوی دهان خوش کند و دندان سخت کند و بوئیدن وی
مضر بود بدماغ گرم و مصلح آن بنفشه بود و بدل آن قرنفل است و وی را در کاری
قرنفل بستانی خوانند **آغالوجی** چوب خوش بوی است و هندی باشد و عربی باشد
و بهترین وی آنست که اندکی تلخ باشد **افانجه** حبیست مانند خردل اما سرخ تر از
وی بود و نوعی هست که زرد میباشد و بهترین وی آنست که چون بوی کنند از وی
بوی سیب آید و بیشتر در عطریات استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک است **افاسون**
دهن الفجل است بپارسی روغن ترب سره گویند و صفت آن در مرکبات گفته شود
و بعضی گویند روغن زیت است و این خلاف است **اقومالی** و آن ماء العسل است
و گفته شود در میم صفت آن و طبیعت آن **افربیون** فرفیون است و گفته شود
افنتین حضرن خوانند و آن انواع است خراسانی و رومی و سوسی و طرسوسی و
نبطی و سوری و گویند نوعی از درمنه است و مؤلف کتاب گوید نوعی از زربجاست
کوهی است و گل وی بشکل گل اقحوان است و تلخی آن تلخی صبر نزدیکست اما گل
اقحوان سپیدی دارد و آن ندارد و نیکوترین آن رومی بود و طبیعت آن گرم است
در اول و خشک در دوم و درد چشم را که کهنه شده باشد سود دهد و سودمند بود
جهت معده سرد و مسهل صفرا بود از معده و قوت بدن دهد و لون را نیکو گرداند
و اگر بر ورم صلب ضماد کنند نافع بود و بول و حیض براند و چون بعسل بخورند
جهت گزندگی عقرب بغایت سودمند بود و در تقویت جگر و معده نافع بود و
جهت بیماریهای کهن و بواسیر و تشنج و معده و صلابت اندرونی ضماد کردن آن سودمند

نافع بود و درد داء الثعلب و داء الحیه همچنین اما مضر بود جهت معده گرم و مصدع بود
و مصلح وی انیسون است یا مصطکی و بدل آن جعده یا شیح ارمنی است و در تقویت
معده اسارون با نیم وزن آن بلیله اما صاحب جامع آورده است که منفوخ معده
گرم بود و پاک گرداند از اخلاط حاره و جهت مفاصل نافع بود و چون سبب آن
خلطی گرم بود و چون بپزند و با سرکه بر طحال ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن
بادام بپزند و اندکی زهره زا اضافه کنند و بعد از آن در گوش چکانند
محلل ریاح بود و گوش را پاک گرداند از جراحت و نافع بود جهت کری
افیلون شیح جبلی است و گفته شود افیون عصاره خشخاش مصری است
و آن را لبن الخشخاش خوانند باید که در آب گرم اندازند و تا زود حل شود و در آفتاب
گرم نهند نرم شود و آنچه مغشوش بود آب را زرد کند و درست بماند غش وی
بامیثا و لبن خس بری کنند و آنچه بغایت باقی بود غش آن بصمغ عربی می کنند و
مؤلف گوید غش آن بمر می کنند اما طبیعت وی سرد است در درجه چهارم و منفعت
وی منفعت وی آنست که مخدر بود و مسکن همه دردها بود و چون طلا کنند و اگر
بیاشامند شربتی از وی تعداد عدسی بود دوازده و دانگ زیادت کنند در تبها
نرا خشک گرداند و سودمند جهت دردهای گرم و اگر با زرده تخم مرغ بریان کرده
بر نقرس طلا کنند درد آن ساکن گرداند و خواب آورد و اگر بخود برگیرند ترخر را نافع بود
و اگر با روغن گل و زعفران در گوش چکانند درد گوش زایل کند و اگر با شیر زنان
در چشم کنند درد چشم زایل کند و اگر با روغن گل در سر مالند صداع ساکن گرداند
و جهت سحج و حبس اسهال نافع بود و دو درم از وی کشنده بود و مصلح وی فلفل است

دواهی

و دار جینی و سکنجبین و جند بیدستر و فرفیون بعد از آن قی و خفقه و شرب کهن بسیار
و بعد از آن حمام و بعد از حمام اشتهای چرب و بدل آن سه وزن آن زرنباد اینج است
و یک وزن آن تخم لفاح است و صاحب تقویم گوید مصلح وی عود هندی بود یا عود
الرج افتیمون و آن بزری و زهری و قضبانی خرد است و بهترین آن اقریطی
یا مقدسی است و اقریطی تخمی است بی زهر و قضبان اما مقدسی تخم و گل و چوب خرد
دارد و بسرخی مایل بود و طبیعت آن بقراط گوید گرم و خشک است در درجه سیوم و نافع بود
جهت صرع و تشنج امتلائی و مسهل سودا و بلغم بود و جهت مالیخولیا بغایت نافع بود
و اگر با سکنجبین بیاشامند یا تنها و باید که در مطبوخ بسیار بجوشانند که قوت
وی باطل شود و غشیان و قی آورد شربتی از وی در مطبوخ از پنج درم تا هفت
درم شاید و گویند تا ده درم و صاحب منهاج آورده که شربتی از وی از یک درم تا
دو درم و رازی گوید از چهار درم تا شش درم و منهاج مصلح نیست و صاحب
منهاج آورده است که بروغن بادام چرب کنند اگر بیمجان استعمال کنند و اگر بیمجان
خشک کنند و استعمال خواهند کرد شربتی از یک درم تا دو درم و اگر نقوع خواهند کرد
از دو درم تا چهار درم رازی گوید بدل آن در مصلح سودا بوزن آن زبده و گویند بدل
آن یک وزن و نیم حاشا است و گویند بدل آن اسطوخودوس است و بسفایج و مضر
بود بشش و مصلح آن کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح آن شراب سنبل نارنج
سیب بود افاذیقون تخم زیتون دشتی گویند و آن استخوان زیتون جبلی باشد
اقبوس فجل زیت بپارسی بربره بیابانی گویند و اصل آن بامرود ماند بیرون آن
وی سیاه و اندرون سپید افشرج معنی آن رب است و مورد افشرج گویند

یعنی رب الآس و انار فرشج یعنی رب الرمان و آبی افرج یعنی رب السفرجل و خوره
افرنج یعنی رب الحصرم وصفت و قوت آن در موضعش گفته شود **اقرانیا**
درختیست که ثمر وی مانند زیتونست شور طعم **اقحوان** احداق المرضی خوانند و گفته
شده و در مصر گاو کاسش خوانند و بیونانی قرمانیون و در موصل شجرة الکافور و بپارسی
گاو چشم و بعربی عین البقر و بشیرازی بابونه گاو خوانند و بهترین وی آنست که
برگ وی سبز بود و بیرون گل وی سفید و اندرون زرد و طعم وی تلخ بود و نوعی
هست که برگ سفید ندارد و طبیعت وی گرم و خشکست در دوم و حبیش گوید گرم است
در سیوم و خشک در دوم و منفعت وی آنست که مفتح سده جگر بود و مسهل
بلغم و سودا و سنگ گرده بریزاند و عرق آورد و محلل خونهای فسرده بود و ناصور را
نافع بود و صلابت رحم را تحلیل کند چون زن در آب آن نشیند و اگر زنی که
حیضش بسته بود قدر فرزجه از وی بخود برگیرد بگشاید و اگر همچنان خشک کرده
بکوبند با سکنجبین یا نمک بیاشامند مسهل بلغم و مره سودا بود و صاحب
جامع قول شریف آورده است که آب وی چون بگیرند و بر اعضائی که نزدیک
انثیین و در کین بود طلا کنند قوت مجامعت بدهد تمام و اگر ادمان بوئیدن آن
کند سبات آورد و اگر تر وی ببویند خواب آورد و مقدار شربتی از وی یک درم
بود اما مضر بود بمعده و سپرز و مصلح آن انیسونست و گویند کشنیز و قند **اقوبلاسیمون**
دهن اللبانست و گفته شود در باب با در صفت بلسان **اقاقیا** عصاره
قرطاست و قرط تخم خاریست که ادیم بوی دباغت میکنند و جالینوس
گوید صمغ او است و بعضی گویند رب شجره خرنوب است و گویند عصاره پوست

انار است

انار است و این اقوال خلافست و آن عصاره قرطاست و در مصر سنط و صنط
و قرط بپارسی گرگره گویند یعنی برغنج و آن مصری بود و قلقل نیز خوانند و طبیعت
آن سرد است در درجه دوم و مجفف است در سیوم و عیسی گوید سرد است در
اول و خشک در دوم و بهترین وی آن بود که صلب و سطبر و سیاه رنگ
بود و بسرخی آمیزد و منفعت وی آنست که چون بخود برگیرند قطع خون حیض کند
و چون بیاشامند جهت سحج نافع بود و دفع اسهال مزمن و بواسیر و استرخاء مقعده
و رحم کند و شکم ببندد و حقنه کردن و خوردن جهت ابخره چشم نافع بود و اگر
با داروها بود روشنائی چشم بیفزاید و در طلا نافع که جهت سستی اعضا بود و نافع بود
و اگر بر ورمهای گرم طلا کنند نافع بود و ورمها کند که ماده بریزد و ریش لثه را نافع بود
و داحس را نافع بود و سوختگی آتش و بدل وی خضض بود یا صندل و عدس مقشر
بوزن آن **اقماع** الرمان الهندی نار مشک است و گفته شود **اقسوس**
گویند دلق است و گفته شود **اقادون** عود الوج است و گفته شود **ارقالولی**
بیونانی آن شوکة البیضاء العربیه است و آن شکاعی قلیمیا گویند و در قاف گفته شود
اقومالي ماء العسل است و گفته شود **اقط** بپارسی کشک گویند و پینو
نیز گویند و طبیعت آن سرد و خشکست شکم ببندد خاصه چون بریان کرده بود اما
دیر هضم شود و معده را بد بود و مصلح آن بعد از خوردن آن گلنگبین است
اقطی خمان گویند و آن دو نوع است بزرگ و کوچک خمان بزرگ را شوقه
گویند و کوچک را خامااقطی و گفته شود صفت آن و ثمر آنرا ابل گویند **اقطس**
بلغة اهل یمن ماش است و آن گفته شود **افافالیس** میوه درختیست در مصر و روبی

شیاف سازند جهت چشم **اقاقیس** بعضی گویند درخت ابهل است و بعضی
گویند درخت فیلزهرج است و آنچه محقق شد زعرور است و گفته شود **اقعالوقی**
بیونانی معنی آن شوکة البیضاء است و آن بادآورد است و گفته شود **اقعا**
ادانیقی بیونانی معنی آن شوکة العرب است و آن شکاعی است و گفته شود
اقلیمیا قلیمیا گویند و در قاف گفته شود **اقستون** بشیرازی سعاده خبیس
خوانند و طبیعت آن گرم است و لطیف **الج** تفاح بری است و آن را زعرور گویند
و گفته شود **اکرفس** کرفس است و گفته شود انواع آن **اکروهك** انزروت
و گفته شود **اکروفس** جوز رومی است و گفته شود و اغرس نیز گویند و گفته شد
اکثوث کشوث است و شکوثا نیز گویند و زجمول نیز خوانند و صفت آن در باب با
در بزان گفته شود **اکلیل الملك** گیاه قیصر گویند و بپارسی اکلیل الملک خوانند و
بهترین وی آنست که تازه و رسیده بود و برنگ زردی بود که بسفیدی زند و چون
بشکافند دانه وی زرد بود و طبیعت آن گرم و خشکست در درجه اول و منفعت
وی آنست که محلل و ملین اورام صلب که در مفاصل و احشا بود و اگر با افسنتین و
در مهاء جگر و سپرز و احشا ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بجوشانند و بیاشامند
درد معده ساکن گرداند و عصاره وی چون تر باشد با میبختج بیامیزند و در گوش
چکانند درد گوش ساکن گرداند و اگر با سرکه و روغن گل بر سر کنند درد سر ساکن
کند و چون با میبختج بپزند و بر ورمهای گرم که در چشم و رحم باشد و در مقعد و انثیین بود
ضماد کنند نرم گرداند و چون با میبختج بیاشامند اخلاط بگدازاند و شربتی از وی مقدار
یک درم باشد اما مضر بود بانثیین و مصلح وی عسل بود و بدل وی درانسیون بوزن

آن

آن و با بوزن آن لبان ذکر یا بوزن آن بابونج و نیم وزن آن ورق الحجر
اکتمکت صاحب منهاج گوید چوب هندی و همو گوید بندق هندی است و
گویند اطموط است و این قولهای صاحب منهاج همه سهو است و خطا و قول
صاحب جامع در اینجا معتبر است که آن را حجر العقاب و حجر النسر خوانند و حجر الولاده
نیز گویند و بیونانی اناطیطس و معنی این اسم آنست که سنگیست که زائیدن آسان کند
و مؤلف گوید مانند حجری مقدار جوز بوا تیره رنگ بود و چون بجنبانند مغزی
در اندرون وی بجنبد و بغایت املس و صلب بود و دشوار شکن باشد چنانچه
پنداری سنگست و سبک باشد و چون بشکنند مغزی سفید تلخ طعم در اندرون
وی بود و آن مغز بشکل مغز شاه بلوط بود و بشیرازی آن را کف ابلیس خوانند یعنی
خصیه ابلیس و در خراسان اشک مریم خوانند و منفعت وی آنست که زنان آبستن
و مجموع حیوانات چون در شیب ایشان نهند آسان بزایند و اگر بر سرّه بندند
و بر ران زن آبستن بندند زود بزاید و از خواص وی آنست که چون در ادیم گیرند
و بر ساق چپ بندند آسان بزایند و اگر سحق کنند و با شیر زنان و پشم بدان
بیالایند و زنی که نزاید بخود برگیرد بفرمان خدای تعالی آبستن گردد و صاحب نفع
در خواص وی آورده است که چون در دست گیرند و با کسی مخاصمت کنند خصم بروی
غالب نیاید و اگر بر درختی بندند که بر می اندازد دیگر نیندازد و ابن ماسویه
گوید بدل آن فادانیا است **اکمویزان** رعی الحمام است و گفته شود **اکل**
نفسه فرفیون است و گفته شود **الالاء** درختیست که در ریگ روید و
میوه آن بشکل مروانه است اما سبز رنگ بود و بدل وی را الاخوانند و

وازنکه خیزد **الماس** جوهریست مانند آبگینه جلی چون ویرا بشکنی تیزتر شود باشد
و مروارید و یاقوت بوی سوراخ کنند و الماس یا رب باقیه توان شکست
د گویند سم است در خواص آورده اند که اگر کسی نیم دانک سوده بخورد هلاک شود
و مؤلف گوید که دیدم که شخصی خورده سوده و قطعا هیچ اثر نکرد و طبیعت آن
سرد و خشک است **السی** حیوانات الاهلی خوانند و آن نوعی از حشرات است و
گفته شود **الطست** سبعه شهدات و گفته شود **السا** آموس است و آبنوس
نیز گویند و پیاسم و آن نانخوات و گفته شود **المیطوط** کشت برکشت است
و گفته شود **الاطنین** لبابت و گفته شود **السنته العصافیر** لسان العصافیر
خوانند و گفته شود **الیاسر** خطمی است و گفته شود **السوج** نوعی از نبات
مخلصه است که بشیرازی کازرشک گویند وصفت آن در باب میم گفته شود
خطمی است و گفته شود **السط** غمام است وغماما وغمام الملک نیز
گویند و هرفولیون و آن سبز است که بپارسی سنبل گویند و در سین گفته شود
الانیون راسن است و گفته شود **آلیه** بپارسی دنبه گویند و طبیعت
وی گرم و تر است و دیر هضم شود و غذاء بد دهد و گرمتر و غلیظتر از پیه باشد
و نافع باشد جهت عصبهاء کوفته خورده چون بدان ضماد کنند و این ماسویه گوید
مفسد معده بود و محلل اورام صلب و مصلح وی زنجبیل و فلفل بود و دار چینی
و مری یعنی ابکامه و بعد از استعمال آن خوردن بعضی جوارشات نافع بود
امامون تمامات و گفته شود **ام و سیاه** از جمله معاجین مشهورست
ام حمنه سرخ رنگ سبز رنگی تخم مرغ بود اما وی ایمن بود و سر وی تیز باشد

و دریان وی مغربیست از آکداوانه ام خوانند **امسوح** نوعی از اناب
الحیل است و گفته شد حقیقت او **امادیطن** گویند نوعی از اقحوانست و
گویند بتحقیق نوعی از قیصوم است **امعاء الارض** زغار کرم خوانند و آن
خراطین است و گفته شود **امبرباریس** انبرباریس است و گفته شود **امعلیین**
بلغه رومیان حصیر حصرم است که بپارسی آب غوره گویند و منفعت او گفته شود
در باب حا در صفت حصرم **املج** بپارسی املکه گویند و بهترین آن سیاه بود
و طبیعت آن سرد است در درجه دوم و گویند سرد است در اول و خشک در دوم
و گویند گرمست بهرحال و خشک بی خلاف و منفعت وی آنست که مقوی معده
و مقعده و اعصاب و دل بود و اشتهاء طعام بدهد و جهة بواسیر سودمند بود
و سودا و بلغم براند و بغایت مقوی دل بود و حفظ و ذهن زیاده کند و مقوی
همه اعضا بود و موی را سیاه کند چون با آب آن و حنا خضاب کنند و چون ده
درم از آن کوفته کنند و در آب شیرین بجوشانند دو ساعت بعد از آن صافی کنند
سه نوبت و در چشم چکانند سفیدی که در چشم بود نافع بود و آن مجربست
شربتی از وی سه درم بود اما مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است و بدل
آن شیر املج است **امغیلان** درختیست بیابانی و معروف بود بشوکه
المصریه و طبیعت آن سرد و خشک بود و قابض بود و منع خون و اسهال کند و
سیلان از رحم بکند و ورق آن ورم لهات و سفل را نافع بود و خون ببندد
انجبار نباتیست رومی که در کنار جویبار روید و سرخ رنگ بود و تخم آن را
شدم خوانند و انجبار از ادویه شریفه است خاصه عرق آن و عصاره آن

مانند آب توت بود که بغایت سودمند بود و منفعت بیخ وی آنست که ثقل
اذان نیم کوفته بجوشانند و با قدری قند و مبیختج بیاشامند جهت نفث دم
نافع بود از هر عضوی که باشد از قصبه و شش و حجاب سینه و بیخ امعا و بول ببرد و
کشود و سنگ سر کها و قوت امعا بدهد و شکم ببندد لیکن اگر زحمت رساند و ریش
ستش پاک کند و قطع قی کند و تشنگی الصفرا را نافع بود و خاصیت وی
بسیار است **انبوب الراعی** گویند عصا الراعی است و گویند بعضی
نوعی از حی العالم است و گفته شود **اندهوطاقس** نوعی از حمض است و در عرب
علاج خوانند الکحل نیز خوانند **القرا** انوثر خوانند و ابوزن خوانند و آن
درختیست که ورق آن بورق بادام ماند و بهین نزد بعضی باشد که ورق
آن بورق سوسن ماند و گل آن بگل انار ماند و بیخ او کوچک و سفید بود و چون
خشک شود بوی خمر کند و در کوه روید و طبیعت آن سرد بود **اندرد**
هاردن نباتیست که در میان جو و گندم روید و ورق آن بورق نخود ماند
و غلاف تخم آن بخرنوب شامی ماند و تخم آن سرخ رنگ بود و طعم تلخ بود
و از خواص وی یکی آنست که اگر با عسل معجون کنند و زن بخود برگیرد و بیش آمدن
رود منع آبستنی کند **انجل** غل است و گل وی را کثیر المنفعه خوانند
و بپارسی خطمی خوانند و گفته شود **انبرباریس** بپارسی زرشک و زرین بزورنیل
خوانند و زرج گویند و زرنک سم خوانند و بهترین وی آنست که بغایت خوب
رسیده بود و سرخی که بسیاهی زند شیره دارد و طبیعت آن سرد و خشک است
در درجه دوم صفرا بشکند و قوت معده و جگر و دل بدهد و قی باز دارد و تشنگی

بنشاند

بنشاند و بیخ را نافع بود و بر ورمهاء گرم ضماد کنند سودمند بود و قطع نزف
دم بکند و مقوی جگر گرم بود و چون با او نیز گرم مثل سنبل خلط کنند و نیکی که از
سردی جگر رود ببندد و معده که ضعیف شود بسبب تب بلغمی نافع بود اما مضر بود
جنگ کسانی که تب ایشان بسته بود و مصلح آن جلاب بود و بدل آن بوزن تخم گل
و چهار دانگ وزن آن صندل **انجراک** مرزنجوش است و آن اذان الفار است
و گفته شد صفت آن **انقون** رازی گوید و روغن است و در وا و گفته شود
انبوب الملک برطانیقی است و گفته شود **المحفظینا** ملوسیطون گویند و
سطبوس و عنم و حده و آن ثمره شوک مصری بپارسی کلنار گویند و بعربی جلنار و شیرازی
گل صدبرگ و درباب جیم در جلنار صفت آن گفته شود **انخیده** حشیشة الکلب خوانند
و شربت نیز گویند و صوف الارض و آن در ایسون است و گفته شود **انیسون**
بپارسی رازیانه رومی گویند و آن دو نوع است آنچه رومی بود و شکل ناخواه بود و آنچه
غیر رومی بود بقردمانا ماند و بهترین وی رومی است و طبیعت آن گرم و خشک است
در سیوم و دردی قبضی اندک هست بول براند و باد که در شکم بود تحلیل کند و از آن
حیض ببرد و قطع سیلان رطوبات کند و حیض و عرق براند و تشنگی بنشاند
و شکم ببندد و چون در شب بنی منی بخور کنند صداع سرد و نزله سرد را نافع بود و سده
جگر بگشاید و شهوت جماع برانگیزاند و دفع مضرت سموم جانوران کند و چون سحق کنند
و با روغن گل بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و جهت استسقا
و نفخ معده و قراقر بغایت سودمند بود و چون در چشم کشند سبل کهن ببرد و
نافع بود نهایة کهن و سستی جگر و سپرز را دفع کند و رحم بگشاید و چون سحق کنند و بسنون

جهه کند دهن که سبب آن عفونت رگ و بن دندان بود نافع بود اسحق گوید مضرّات
بامعا و مصلح آن تخم رازیانه است و بدل آن تخم شبت و گویند بدل آن کرویا است
اناد کبو گویند خشخاش است و گفته شود اناثا زمب الحیل است و آنرا
مویزج گویند و گفته شود اناك اسرب است و طبیعت آن سرد و تر است اناغلس
اناغلس گویند و اکبر اکویند و آن آذان الفال است و گفته شد انجدان دو نوع است
بپارسی انگدان گویند و انگوان نیز گویند و آن درخت حلتیت است و محروث اصل
آنست و حلتیت صمغ آن و ورق آن سفید بود و سیاه بود و بهترین آن سفید
طیب بود و از آن سیاه منتن بود و حلتیت طیب صمغ انجدان است و حلتیت
منتن صمغ انجدان منتن بود و انجدان رومی سیسالیوس است و تخم آنرا کاشم
خوانند و سیسالیوس هم گویند و گفته شود و انجدان خراسانی بیخ آن انگشتغار است
و گفته شد اما طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و سودمند بود جهت زهرها کشنده
و بر خنازیر ضماد کنند تحلیل کند چون با موم و روغن زیت بود و با روغن سوسن
جهت عرق النسا نافع بود و چون با سرکه بپزند و پوست انار و ضماد کنند بر بواسیر
نافع بود و چون بیاشامند پازهر ادویه کشنده بود اما عسر الهضم و مضر بود بمثانه
و سودمند بود جهت عسر البول و سردی معده و حیض براند و رطوبات معده خشک کند
و نفوط آورد و مسخن معده و روده بود چون با سرکه بود و لطیف کنند غلیظ اود
و زود هضم کند و بدل آن بیخ وده دانگ وزن آن حلتیت طیب و گویند بدل
آن زرونداست و گویند تخم گزر انفاق زیت است و آن از زیتون نارسیده
گیرند و در باب زا گفته شود انجبا انجوسا گویند و آن شجارست و گفته شود

انطونیا کاسنی شامی است و طبیعت آن سرد و تر است در اوّل و سودمند
بود جهت جگر گرم انب حدق است و خد و منعه و کهبرک و حصل نیز خوانند و
آن بادنجان است و گفته شود ابناپس بیونانی گرم را گویند و بپارسی درخت
انگور است امالس او فروس بیونانی یعنی انگور شراب انبالس اعوبا
بیونانی گرم بری انبالس لوقی یعنی گرم البیضا و آن فاشرا است و گفته شود
انجیر آدم مانند حنظل است گرد و سرخ رنگ و در میانه آن نقطه سفید باشد
و آن میوه درختیست در هند و هندوستان انزروت صمغ درختیست که آنرا
شایکه خوانند سرخ و سفید باشد و بهتر و از یک خار حاصل میشود و چون حرارت
آفتاب در روی اثر کند و کهن گردد سرخ شود و آنرا عنزروت و عزرزد و
کنجد و کنجده خوانند و بپارسی گزد گویند و از کوه شبانکاره و لوردجان خیزد
و بهترین آن سفید بود که بزردی مایل بود و طبیعت آن گرم است در دوم و خشک
در اول و بغایت تلخ بود اگر با سپیده تخم مرغ یا با شیر سحق کنند و خشک کنند و در
داروی چشم کنند در چشم را نافع بود و بخاصیت مسهل بلغم لزج بود و صفرا و شربتی
از وی نیم درم تا یک درم باشد و مضر بود بروده و مصلح آن صمغ عربی است و نافع بود
جهت درد چشم و خیسیدن چشم و مرض که در چشم آید و آب آمدن چشم باز دارد و منضج
ورمها بود و محلل آن چون سحق کنند با قدری انظرون و بر ورمها که بر گردن بود مانند
خنازیر طلا کنند تحلیل یابد و اگر فتیله با عسل بیالایند و به انزروت سوده بگردانند
و در گوشی که ریم بود و ریش بود بنهند چند روز صحت یابد و این مجربست و بدل
آن نیم وزن آن صبر است و مصلح آن صمغ عربی انثله سودا جدوار است

و گفته شود اناليقى انجره است و گفته شود انجوج عود است و در صحن گفته شود انفحه بپارسى پنیرمایه گویند وطبیعت مجموع پنیرمایهها گرم است و خشک و ملطف و ملین و مجموع پنیرمایهها را مافحه در روی هست مفصل گفته شود انتله بیضا نباتیست که ورق آن بپسنا ماند و رنگ او بزردی زند و ورق آن مستعمل است اهل اندلس آنرا فیق خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است انفحه الارنب پنیرمایه خرگوش گویند چون با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود و نیم مثقال پازهر گزیدگی جانوران بود و سرابجویه گوید که یک قیراط از وی چون با شراب کهنه بخته بخورشانند و بیاشامند نافع بود جهت گزیدگی مار و عقرب و مجموع گزندگان و اگر زن آبستن پنیرمایه خرگوش نر با خصیه وی با شراب ممزوج بیاشامند فرزند نر آورد و اگر پنیرمایه ماده بیاشامد فرزند ماده آورد و اگر مقدار باقلی با شراب بخته بیاشامد تب ربع را نافع بود و اگر بر سرطان طلا کنند بغایت نافع بود و این تجربت و اگر کودکان بیاشامند از صرع ایمن باشند و همه پنیرمایهها این خاصیت دارد خاصه خرگوش چون بر شسته باب و بر بینی نهند خون رفتن از بینی باز دارد و اگر بچه شیرخواره قی کند و شیر در شکم وی بسته بود چون قدری بوی دهند نافع بود و چون زن بعد از طهر با سرکه بخورد برگیرد آبستنی را یاری دهد و اگر بعد از طهر بیاشامد سه روز منع آبستنی بکند و امساک سیلان رطوبت رحم کند و شکم ببندد و پیچ روده و نزف دم را سودمند بود و اگر با خطمی و زیت بر عضوی نهند که خاریانی در آنجا باشد بیرون آورد انفحه الفرس سودمند بود جهت اسهال مزمن و ریش روده و درد آن انفحه الجدی والظباء والحمیر الوحشیه

والخشف

والحشف والعجل ومروح الجاموس والابل سودمند بود جهت دفع زهر شوکران و قطر قطیران شبتی از وی بمثقال بود چون با سرکه بیاشامند موافق بود جهت بستن شیر در معده و انفحه خشف که آن بچه زنبه ابل بود چون زن بعد از سه روز بخورد برگیرد آبستنی باز دارد و انفحه الجمل صاحب جامع آورده است که اگر پنیرمایه شتر مقدار نخودی باب نیم گرم پیش از مجامعت مرد بیاشامد قوت باه زیادت ترهاد و بیماباهی بد بغایت و پنیرمایه شتر و خر وحشی و آهو و گوسفند کوهی چون بیاشامند نافع بود جهت شیری که در معده ببندد و انفحه قومی ها جند بید سترات در قوت و چون بیاشامند جهت صرع و اختناق رحم نافع بود و مجموع انفحها آنچه بسته بود بگدازد و آنچه گداخته بود ببندد انفحه الذئب ابن زهیر در خواص آورده است که پنیرمایه خرس فربهی آورد چون بیاشامند انادین زنگار است که از مس بر اشیس گرفته باشند و بهترین آن دمشقی باشد و گفته شود در زنا انارخسک نارمشک است و آن اقاع رمان مصری است ابنامیس کلیت مانند بابونه و گویند بابونه است بتحقیق انثیر الملوک نوعی از سفوفات است که جهت بوی دهن و حلق استعمال کنند انومسا نوعی از شنجارات و صفت شنجار در الف در ابو قلسا گفته شد انقردیا برومی بلادر است و معنی وی آنست که مانند دل آت و آنرا ثمرة البلاد خوانند و در باب با گفته شود انارمشک نارمشک است و گفته شود انجرم صفت آن در باب با و در بزر گفته شود اورمالی او رمالی نیز گویند و بیونانی معنی آن دهن العسل بود و عسل داود علیه السلم نیز گویند و آن نوع خفیت که از ساق درختی خیزد و مانند عسل است بسطبری و شیرین طعم بود و بهترین وی آنست که

کهن وسطبر بود وصافی وطبیعت آن گرم وتر است سود مند بود جهة جرب تر چون
طلا کنند ودرد مفاصل را نیز نافع بود وجهة تاریکی چشم چون در چشم کشند واگر یک
درم با چهار یکی آب بیاشامند اخلاط خام براند تا خوردن آن سبات واسترخا
آورد وباید که انکس که خورده باشد تا عمل تمام نکند نخسپد البته **اومادا** انودیا
خوانند وآن عصارهٔ قثاء الحمار است ودر قاف گفته شود **اوسبید** نوعی از
نیلوفر هندی است وطبیعت آن گرم وخشک است محلل ریاح غلیظ بود ودر رطوبات
بکداز اند شربتی از وی یکدرم باشد **آودا سالیون** کرفس جبلیات آود
بیونانی جبل است وسالیون کرفس است وآن فطر اسالیون است وگفته شود
اوقیمن بیونانی فاروج است وگفته شود **اوقطاریون** غافث است و
گفته شود **آوز** بپارسی مرغابی گویند وآن مرغیست بزرگ بود وطبیعت آن گرم
وتر بود فربهی آورد لیکن بدن را پر کند از فضلهای غلیظ اولی آن بود که پیش
از کشتن قدری بورهٔ سوده در حلق وی دهند وباباز یر گرم بپزند واگر بریان
کنند اولی آن بود که بزیت بریان کنند تا سهوکت ببرد **اونوماکی** بیونانی
شراب وعسل است **اوزر** بیونانی آب را گویند ودر باب میم گفته شود
اهلاد الفسط نوعی از بادرنجبویه است وگویند نوعی از ریاحین است ودر
خواص قوی تر از بادرنج بویه است **اهلیلج اصفر** بپارسی هلیلهٔ زرد گویند
وبهترین وی آنست که فربه بود وبغایت زرد بود که بسبزی زند وطبیعت وی
سرد است در اول وخشک در دوم جهة چشم که آب ریزد نافع بود کشیدن
وخوردن وی خفقان را نافع بود ومسهل صفرا بود واندک بلغم نیز براند و

نرتها

وشربتی از وی هفت درم تا ده درم بود اگر نقوع بود واگر غیر نقوع باشد از
دو درم تا پنج درم بود ودباغ معده ومقوی وی نافع بود جهة استرخای وی نافع بود ومضر بود
بثفل ومصلح وی اگر کوفته با آب گرم خورند قند است یا ترنجبین واگر در مطبوخ بود عناب
وسپستان وآلوی سیاه مصلح وی بود وبدل آن پوست انار است **اهلیلج**
اسود بپارسی هلیلهٔ سیاه گویند وبشیرازی هلیلهٔ میویج وبهترین وی هندیست وطبیعت
وی سرد است در اول وخشک است در دوم سردی وی کمتر از کابلی است وگویند
گرم است لون را صافی گرداند وجذام را سودمند بود ودرد سپرز را ببرد ومسهل سودا
بود وبواسیر را نافع بود واگر بریان کنند شکم ببندد واگر در چشم کشند قوت بصر
زیادت گرداند وشربتی از وی منقوع پنج درم تا ده درم بود وغیر منقوع از سه درم تا
پنج درم وخوردن آن مضر بود بجگر ومصلح آن عسل است وبدل آن هلیلهٔ کابلی
اهلیلج الکابلی بهترین وی آنست که فربه بود وطبیعت آن سرد وخشک و
گویند گرم است باعتدال عقل وحفظ بیفزاید وحواس را سودمند بود ودرد سر واستسقا
وتبهای کهن زائل کند واگر بریان کنند شکم ببندد وبریان ناکرده مسهل بلغم وسودا و
قولنج را نافع بود شربتی از وی منقوع از پنج درم تا ده درم بود وغیر منقوع از دو درم تا
پنج درم بدرستی که مسهل سودا بود اما بخاصیت مسهل خلطهای غلیظ بود وچون
بلغم وسودا بود وخفقان را نافع بود اما مضر بود بسر ومصلح آن عسل است ومربای آن
مقوی معده بود وهضم طعام بکند وخمل معده را محکم دارد وبواسیر را نافع بود
وسدهٔ بلغمی را بگشاید وبیخ دندان را قوت دهد واگر کیال هر روز یک هلیله مربا بخورند
سیاهی موی را نگاه دارد **ایغاقین** انجوج است وگفته شد **ایمار وفاس**

ایمار و افالس گویند و آن سوسن است و در خطائی گویند **اندیقون** فرفیر
آن چیزیست که ظاهر میشود بر صدف فرفیر و صباغان جمع می کنند و خشک میکنند و
بهترین او کحلی رنگ است **ایرقان** ارقان است و گفته شد **ابرون** گوگرد زرد است
که در کوه مانند نار دانه بیرون می آید **ایدمامید** درختیست که من آن شل تمام است
و خاصیت وی آنست که شکم می بندد **ایدع** سیاوشان و قطر دم الاخوین
بزرگ بند و در دال گفته شود **ایهقان** جرجیر یا بانیست و در صفت جرجیر گفته شود
ایل چهار نوع است یکنوع در چشمها و کنار رودها و صحراها گردد و آن نوع
زرد رنگ بود و لطیفترین انواع ایل است و یکنوع در کوههای عمان و بحرین باشد
و آن را یحمور خوانند و یکنوع دیگر وعل خوانند و در کوههای سرد و سیر باشد و
یک نوع دیگر بقر الوحش خوانند در دامن کوهها و میان درختان گردد و همه
در طبیعت مانند یکدیگرند و از ایشان چون خسته شود مار بخورد صحت یابد و بقر الوحش
بپارسی گاو کوهی را گویند و وی بینی بر سوراخ مار نهد و بنفس مار را بجذب کشد و خاصه گاو کوهی
مار بتعجیل بیرون آید مانند آهن که بمقناطیس چسپد و از دنبال مار را خوردن گیرد مار
اضطراب کند تا جایی از اعضای وی را بگزد چون تمام خورد حدقی در ردی سوزش
در چشم وی پیدا گردد و آب از چشم وی روانه گردد و در کنج چشم وی گوشت
واز آنجا جمع شود و به بندد و بمرور روزگار مانند سنگی گردد چنانچه در گوش میباشد
و چون وی را بکشند آن و شیح را بگیرند در دفع سموم عمل تریاق فاروق میکند و
صاحب منهاج آورده است که دنبال ایشان مجموع چهارگانه سم آنجا جمع میشود
خاصه گاو کوهی که دنبال وی سم قاتل است اولی آن بود که در وقت کشتن

دو مرد با بدنا هر دو باهم چون یکی بکشد یکی دنبال بیندازد جالینوس گوید خونی
که از گوشت وی حاصل شود غلیظ بود و گوشت وی دیر هضم شود و شیخ الرئیس
گوید گوشت وی با وجود اگر غلیظ است زود از معده بگذرد و بول براند و رازی
گوید بهترین وی آنست که تازه بود و در زمان گرم صید کرده باشند و باید که
در پختن گوشت ایشان محرا شود و با روغن بپزند و بعد از آن شراب الخمر و ماء
العسل بیاشامند اما قرن ایل دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند و دو مثقال
از آن با کثیرا بیاشامند جهت نفث دم و قرحهٔ امعا و اسهال کهن و یرقان و درد مثانه
سودمند بود جهت زنان حایض که سیلان رطوبات از رحم ایشان آید و مزمن شده
باشد نافع بود چون با ادویه که موافق این زحمت بود بیاشامند و صفت
حرق آن بستانند شاخ و در دیگ کواری نهند و در گل گیرند و در تون حمام
یا زیر آتش نهند تا سفید شود و مانند اقاقیا بشوید موافق بود جهت چشم که ماده
و ریشی در روی بود و اگر سنون کنند دندان را جلا دهد و اگر از آن شاخ
بخور کنند گزندگان بگریزند و چون بپزند بسرکه و مضمضه کنند درد دندان را
نافع بود و در خواص ابن زهیر آورده است که قرن ایل سوخته بسفیدبا سرکه
بسایند و بر بهق و برص طلا کنند در آفتاب ببرد و اگر بیاشامند سبز زردی
دفع کند و اگر با روغن گاو بسرشند و بر شقاق دست و پای طلا کنند زایل کند
و اگر بر دهان کودکان که قلاع داشته باشند طلا کنند نافع بود و حیض براند
و چون بر پستان و زهار طلا کنند و چون قرن ایل بر زن آبستن بندند بی درد
بزاید دیسقوریدوس گوید پنیر مایهٔ نر وی چون زن بعد از طهر سه روز بخورد

خاصه گاو کوهی

برکیرد منع آبستن کند وکویند چون پنبه وی بر تشنج بمالند نافع بود واگر پاره
پوست وی برخود بندد هیچ مار گرد الکش نکردد البته دیسقوریدوس کوید خون
وی چون بریان کنند جهة قرحهٔ امعا وقطع اسهال نافع بود وجهة گزیدگی افعی
وکویند خون وی چون بیاشامند جهة سم سهام ارمنی نافع بود وقضیب وی
چون خشک کنند وسحق کنند وبیاشامند نافع بود جهت گزیدگی افعی وکویند
خون وی چون بیاشامند سنگ کرده ومثانه بریزاند وچون خشک کنند و
بسایند وباشراب بیاشامند باه را برانگیزاند ونعوظ آورد واگر بربازو
بندند الکش هیچ مار نترسد وهیچ گزند گرد وی لابسته نکردد واین
زهیر درخواص آورده است که چون دنبال وی همچنان با پوست وگوشت و
استخوان بسوزانند وسحق کنند باشراب وبر قضیب طلا کنند در ان حال نعوظ
آورد وبرهر حیوان که طلا کنند همین عمل کند وکویند قرن ایل محرق رد قولنج را
نافع بود تا بحدی که کویند در ساعت ساکن کند **ایرسون** طلق است وگویند
ایرسا بیخ سوسن آسمانکون است ونام ایرسا ازبرای آن کرده اند که یعنی
قوس وقزح وگل وی زرد وسفید ولاجوردی بود وبهترین بیخ وی سیاه
صلب بسیار گره بود وخوشبوی وطبیعت وی گرم وخشک است در دوم ومنفعت
وی آنست که فالج وتشنج وصداع مزمن را نافع بود ومفتح لطیف بود وچون
بر کلف ونمش طلا کنند ببرد وسینه وشش را از اخلاط غلیظ پاک گرداند وبول
وحیض براند وبر گزیدگی مار بر موضع زخم ضماد کنند نافع بود وجهة سرفهٔ بلغمی نافع بود
وچون با سرکه بیاشامند جهة گزیدگی جانوران ومطحولان بغایت نافع بود

واندرون خمس کوید سودمند بود جهة مدت زهرهاء کشنده وادویهٔ سمیه واگر
هفت درم از وی با آب عنب الثعلب بیاشامند مسهل بلغم غلیظ بود ومرهٔ صفرا
براند وخواب آورد وجالینوس کوید عرق النسا ونقرس وفالج را نافع بود وخاصه
روغن که در وی پخته باشند وچون با عسل فرزجه کنند وزن بکار برد بچه بیندازد
وچون مسلوق کنند وخنازیر وبر ورمهاء صلب ضماد کنند نرم کند واگر سحق کنند
وبر ریش که از ناصور ترشح باشد بپاشند برویاند واگر با روغن وسرکه بر سر ضماد
کنند درد سر را نافع بود وروغن وی چون در بینی چکانند کند بینی ببرد واگر طبیخ
وی مضمضه کنند درد دندان وملازه را نافع بود واگر در ان نشینند صلابت رحم
ودرد آن که از سردی بود نافع بود وچون با شراب بیاشامند درد جگر وسپرز را
نافع بود وروغن وی چون در گوش چکانند درد گوش ساکن کند ومنع
نزلات بکند وروغن وی مفتح ابواب بواسیر بود رازی کوید بدل آن در اسهال
دو دانگ وزن آن مازریون باشد با سه اوقیه لبن لقاح وحسین ابن اسحق کوید
ایرسا مضر بود به شش ومصلح آن عسل است وایرسا بپارسی بیخ سوسن صحرائی است
ودر دشت رون بسیار باشد ومؤلف کتاب کوید تخم وی از جمله منومات است
مجرب است واگر بیخ وی قدری بر دندان نهند که درد کند بریزاند البته وباید که بدندان
دیگر نرسد که آن را نیز بریزاند **ایدماهیت** درختی است که برگ آن شبیه برگ است و
خایت وآنست که تخم هندو

باب الباء

بادنج رایج کویند وآن نارجیل است وگفته شود **باقلا** جرجر خوانند
وفول خوانند وطبیعت وی نزدیکست باعتدال وکویند سرد است در اول

وخشک است در درجهٔ دوم و در وی رطوبتی فضلی هست خاصه تر و بهترین وی آنست که
فربه و بزرگ و خشک بود و آنچه تر بود بد بود کلف را زایل کند و بقراط گوید غذای
نیکو دهد و صحت نگهدارد و چون مقشر کنند و دو نیمه کنند و بر زخمی که خون آید نهند خون
رفتن را باز دارد و از خواص وی آنست که چون بمرغ بندند مرغ از خایه باز استد و چون
بکوبند و بر خنازیر کودکان ضماد کنند موی رستن باز دارد و همچنین اگر کنند بر موضعی که
موی ستره باشند همین عمل کند و بهق را زایل کند خاصه با پوست و باقلا سینه و سرفه
و نفث دم را نافع بود اما بغایت نفاخ بود و دشوار هضم شود و خوابهای آشفته نماید لیکن
ضماد کردن بر ورمهای گرم و ورم انثیین و پستان که شیر در وی بسته بود بغایت نافع بود
و قطع ادرار بول کند و چون با آرد حلبه و عسل بیامیزند و محلل دمامیل و ورمهای بن
گوش و ورمهای سیاه چشم و اگر با شب یمانی و زیت عتیق بر خنازیر ضماد کنند
تحلیل دهد و چون با سرکه و آب بپزند با پوست و بخورند اسهال که از قرحهٔ
امعا بود و اسهال مزمن قطع کند و اولی آن بود که چون یکبار جوش زند آن آب را بریزند
و آب دیگر باز در جای کنند تا نفخ آن کمتر بود و باقلای کهن را نفخ کمتر بود و باقلا
گوشت بدن زیادت کند و چون باقلا بکوبند یا بآسیا خورد کنند و فتیق بپزند
و روغن بادام و قند اضافه کنند و بیاشامند سرفه و خشونت سینه و حلق را
سودمند بود و آنچه با پوست بپزند نفخ وی زیادت بود و خارش بدن را زیاده کند و
مصلح وی آنست که مقشر کنند و بپزند و در روغن بطحن کنند و با نمک و سعتر و زیره و
دارچینی و فلفل و انجدان و فودنج بخورند و بعضی از آن با زنجبیل مربا و بعضی از
جوارشات نافع بود **باقلاء قبطی** جامه است و گفته شود **بارزد** قنه است

بپارسی

بپارسی پیرزد گویند و بشیرازی پرزد گویند و آن بحری و بری و جبلی گویند و
دو نوع است یکی سفید سبک و آن خشک بود و یکی نرم بود زرد رنگ مانند عسل
تیز بوی و این نوع بهتر بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در درجهٔ دوم
گویند تربت جهت عرق النسا و نقرس نافع بود مقدار دو درم و چون زن بخود برگیرد
و در شیب خود بخور کند حیض براند و بچه بیندازد و چون با شراب و مر بیاشامند بچهٔ
مرده بیندازد و دفع زهر ها کند خواه مار و خواه عقرب و اگر در مرهم کنند و بر خنازیر
ضماد کنند نافع بود و گویند که اگر دو درم با آب بیاشامند بول اسیر برد و چون سبوت
بیاشامند دیگر هرگز عود نکند البته و رازی گوید محرور مزاج را نشاید که استعمال کند
شیخ الرئیس گوید سودمند بود جهت صداع سرد و درد گوش که از سردی بود و دو درم
آن تحلیل دمامیل اذنی و از جهت جرب چشم نافع باشد رازی گوید محلل ریاح و منبت
لحم بود و شیخ الرئیس گوید مفسد لحم بود و این محقق است و چون حل کنند و
بعسل لعق کنند سده کرده بگشاید و سنگ آن بریزاند و زائیدن سهل کند اما مضر بود
بسر و این محقق است و مصلح آن انیسون است و جالینوس گوید بدل آن دو وزن
آن سکبینج است و اسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن آن سکبینج است و نیم وزن
آن جاوشیر **باقلاء مصریه** ترمس است و گفته شود **بادرنج** بادرنجبویه
گویند و بادرنگ گویند و ریحان و بقلة الترنجیه گویند بپارسی بالنگو گویند و بهترین آن
تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم سودمند بود جهت مجموع علتهای بلغمی و
سودائی و بوی آن خوش کند و نافع بود جهت جرب و سدهٔ دماغ بگشاید و
قوت دل و جگر بدهد و مفرحی تمام بود در تقویت دل و تفریح آن نظیر ندارد

وخفقان را زائل کند و هضم را قوت دهد و فواق را زائل کند و ذهن را صافی
کند و مقدار شربتی از آب آن بیست درم باشد و اسحق گوید مضر بود بورک و
مصلح آن صمغ عربی است و اگر با شراب ورق آن ضماد کنند بر گزیدگی عقرب و
رتیلا و سگ دیوانه نافع بود و اگر با شاهدانه همین عمل کند و اگر بطبیخ آن مضمضه کنند
جهت دندان نیکو بود و اگر با نمک ضماد کنند بر خنازیر تحلیل دهد و همچنین بر درد
مفاصل ضماد کنند ساکن شود و از خواص وی آنست که چون قدری از ورق و تخم
و بیخ آن مجموع خشک کرده در خرقه کتان کنند و با ابریشم محکم ببندند و در جیبگاه
دارند مادام که با خود داشته باشند هر کس وی را ببیند دوست دارد و محبوب خلق گردد
و دائم شادمان بود و مؤلف گوید بغایت مجربست و بکرات امتحان کرده و خوردن
وی مقوی دماغ و جگر و معده بود و جهت خفقان سودائی و خفقان که از بلغم
سوخته بود بغایت نافع بود و اگر انفرح قلب المحزون خوانند و بدل وی در تفریح
بوزن آن ابریشم و چهار دانگ وزن آن پوست اترج **بادزهر** حجر التیس
خوانند و گفته شود **بادآورد** شوکة البیضا گویند و نبات وی در کوهها و زمینهای
ریگ بوم روید و در شکستنهایش روید و ساق وی بلطبری انگشت نزدیک بود و
زیادت تر و قد آن مقدار دو گز باشد و کوتاه تر نیز بود و نبات وی انبوه بود و پرخار
در روی زمین پهن بشود و در اول که برگ بیرون کند گیاه بود و بعد از آن خار گردد
و رنگ وی بسفیدی زند و گل وی منقش و سفید و سرخ و سفید میباشد و تخم وی
مانند خشک دانه بود و خارناک بود و خار دراز بهترین وی آنست که ورق آن
سفید بود و تازه و طبیعت آن گرم و خشک در درجه اول و گویند سرد است در اول

و بیخ وی

و بیخ وی سرد و خشک بود و منفعت وی آنست که مسهل بلغم لزج بود و در وی قوت
نفخ و محلل ریاح خاصه تخم وی و نافع بود جهت اورام بلغمی و تشنج و نفث دم
و تبهای بلغمی کهن و ضعف معده و درد دندان چون بطبیخ آن مضمضه کنند و گزیدگی
جانوران و گزیدگی عقرب چون بر وی ضماد کنند نافع بود و دیسقوریدوس گوید
بیخ وی چون بیاشامند جهت نفث دم و درد معده و اسهال کهن نافع بود
و بول براند و بر اورام بلغمی ضماد کردن نافع بود و چون بیاشامند گزاز را نافع بود
و گزیدگی جانوران را سود دارد و چون داء الثعلب بیخ وی حک کنند
بغایت نافع بود و مجربست و شربتی از وی یک درم و نیم بود اما مضر بود بشش و مصلح
وی افسنتین بود و شیخ الرئیس گوید بدل وی در تبهای بلغمی تا هیج بود در دو سپستان
نیز از وی برابد رود خوانند **بادنجان** انب و مغد و حیصل و عدو خدف
خوانند بهترین وی آنست که شیرین و تازه بود و وی غذاء مالوف بود و
طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و اگر در روغن بریان کنند شکم براند و اگر
در سماق یا در سرکه بپزند امساک کند و درد معده و خاصره آورد و سرد چشم را بود
و خوردن بسیار از وی حاصل شود و مولد سودا و سده آورد و بواسیر را زیان دارد
و لون را سیاه گرداند و شیخ الرئیس گوید کهن وی بد بود و تازه وی سالم بود و جذام
و صداع و بثور آورد و مولد سرطانات و کلف و سده جگر بود و اگر با سرکه بپزند
سده جگر بگشاید اما بواسیر آورد و لیکن وی در سایه خشک کنند و سحق کنند طلا کنند
نافع بود جهت بواسیر و اگر بادنجان زرد با روغن لوز بپزند و آن روغن را موم
روغن سازد و بر شقاق کعبین و میان انگشتها طلا کنند بغایت نافع بود و اگر

کل وی با روغن بادام تلخ همچندان بکوبند و بر روغن بنفشه بسرشند و بر بواسیر طلا
کنند ببرد بفرمان خدای تعالی عزّ وجل مجرّبست و چون با دبخان بسوزانند و خاکستر
آن بسرکه بسرشند و بر ثالیل طلا کنند ببرد البته و ثالیل بشیرازی گوک خوانند و گویند
مقوّی معده و قطع نزف دم کند بخاصیت خوردن وی و اولی آن بود که در آب فرو نگ
بجوشانند یا مسلوق کنند و با روغن کنجد یا بادام بریان کنند یا با سرکه و کردیا
بپزند **بابونج** بپارسی بابونه گویند بهترین وی آنست که گل وی زرد بود
و بزرگ و طبیعت وی گرم و خشکست در اول و منفعت وی آنست که منضج و ملطّف
بود و محلّل بی جذب بود و ورمهای صلب نرم گرداند و جهت صداع سرد نافع
بود و تبهای کهنه را خاصه که از عفونت سودا و بلغم بود و ورمهای احشا را و اگر
بجوشانند و در آن آب بنشینند سنگ گرده بریزاند و حیض و بول براند و بچه
بیندازد و اگر با شانه حیض و بول براند و بچه در وقت زادن سهل بیرون آید
و بدن را پاک گرداند تنقیه تمام و اگر بر جرب تر ضماد کنند ببرد و قوت اعصاب
و دماغ دهد و ضماد کردن بر ورم جگر نافع بود و بخار وی در آخر نزلها بغایت
نافع بود و اگر با آب و سرکه بپزند و اگر در حسر رمد سر بر بخار آن بدارند چشم پاک
گرداند و درد را زایل کند و اگر ادمان کنند و اگر چشم را به آب بابونج تنها بشویند
درد ساکن گرداند اما اسحق بن حنین گوید مضرّست بحلق و مصلح وی عسل است
و بدل وی در تقویت دماغ و زایل کردن صداع سرد برنجاسف است
بادروج حوک خوانند و آن نوعی از ریحانست کوهی و در دامن کوهها
باشد و طبیعت وی گرم است در دوم و خشکست در اول و گویند رطوبتی فضلی

درونی ست

درونی ست و بهترین وی آنست که خوشبوی بود و منفعت وی آنست که از
ادویه قلبی بود و اگر عصارهٔ وی در چشم کنند چشم را جلا دهد و رطوبتی که از چشم
روانه بود خشک گرداند و اگر بسیار بخورند تاریکی چشم آورد و تخم وی نرم دارد
اما باه برانگیزاند و مولد ریاح بود و بول براند اما دشخوار هضم بود و اگر برگ وی
زنبور و عقرب ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن و سرکه و پیت جو بر ورم
گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن وی گویند کرم در شکم پیدا کند و چون بخایند و در
آفتاب بنهند کرم از آن تولد کند شریف گوید چون آفتاب بحمل نزول خواهد کرد
چون بخایند پیاپی در آن حال ایمن باشند البته و اگر بخایند و در گوش بنهند درد
گوش ساکن گرداند و صاحب کامل آورده است که در خوردن وی هیچ منفعتی نیست
ضماد کردن وی منضج و محلّل بود و از خوردن وی خلطی سودائی تولد کند و چشم را
تاریک کند و مصلح وی [illegible] بود و بدل وی دو وزن آن کشنیز بود
بارود حجر اسیوس است و در ابونس گفته شد **بابسد** صمغ است
و گفته شود **بابلس** ماملیص نیز گویند و آنرا در خشخاش زبدی گویند و افعال
یتوعات میکند و آنرا اسوفا گویند و میعن افرود نیز گویند **بادروج** سفیداج
رصاص است و گفته شد **باباری** بیونانی فلفل سیاه است و گفته شود **بالمس**
نوعی از علیق است و صفت علیق در باب عین گفته شود **بارسطاریون** قومی
طاریان گویند و آن نوعی از رعی الحمام است و گفته شود و معنی بارسطاریون
بیونانی حمامها است **بان** درخت حب البان است و گفته شود در حا
بتراله زراوند طویل است و گفته شود **بقم** [illegible]

صاحب منهاج گوید شرابیست که از عسل سازند و صاحب جامع گوید شراب خرمائی
که از خرما و تمر سازند و در نون صفت بتع گفته شود **بجم** ثمرهٔ طرفاست و گفته
شود **بحیثات** عصا الراعی است و گفته شود **بیغا** طوطی است و بهترین سبز بود
و در عجایب المخلوقات آورده که زرد و سرخ و سفید بود چنانکه گفته شود **بخور مریم**
شجرهٔ مریم است و آن حشیشی است و بیخ آن عرطیثا است و صفت آن در الف
در آذربویه گفته شده و بخور مریم را فیلاسوس خوانند و طبیعت آن گرم است در
سیوم و خشک در دوم و منفعت وی آنست که مقطع و محلل و مفتح بود
و طبع را براند چون به پشم پاره بخور برگیرند یا بر شیب ناف طلا کنند و چون
بیاشامند کرم دراز و کدو دانه بیندازد و حیض براند و بچه مرده بیندازد و چون
را نافع بود و کلف ببرد و بر پیس سخت شده طلا کنند نافع بود و چون با عسل در
چشم کنند سودمند بود جهة نزول آب و ضعف چشم و چون با شراب
بیاشامند مستی زیاده کند **بخور البرابید** قیصوست و برغست نیز گویند
و گفته شود **بدلیون** مقلست و گفته شود **باسفان** بدسکان و بدسکان
و بدشغان نیز گویند و قابل ایه و کلف الکلب نیز گویند و آن حشیش است
گرم و خشک بود اما ملطف بود و نافع بود جهة اصحاب بلغم و رطوبه رازی
گوید بدل آن نیم وزن آن درونج و زیره کرمانی بود بوزن آن **بسر**
خنطاست و گفته شود و فوم نیز گویند و قمح هم گویند **برنج کابلی** ابنج
ذوفلق گویند بپارسی بزنگ و طبیعت آن گرم است در اول و خشک در دوم
و آن دو نوع است بزرگ و خورد بهترین وی کوچک است که لون آن سرخ

زند و دو درم از وی مسهل بلغم لزج بود و از فالقات و دو پیچ ادویه نبوی آن
و مفاصل را سودمند بود و جالینوس آورده است که شربتی از وی ده درم با شیر تازه بود
جهة حب القرع اما زیج مضر بود بر و دماغ و کثیرا مصلح وی آنست که بدل آن بوزن آن
ترمس بود و بوزن آن قنبیل و ابن ماسویه گوید بدل آن بوزن آن ترمس و دو دانگ
آن قنبیل **برملیا** بزر الرازیانج است و گفته شود **برشیاندارو** و
برشیاندارو و بطباط و حنجرو شبطباط و هو جره و هو قنیبد اس نیز گویند
و چند اسم دیگر دارد و بپارسی گشته و سرخ مرد نیز گویند **برغست** تملول و علول
و فوهل نیز گویند و آن قنابری است و شجرة اللبن نیز خوانند و شحم الارض
و در قاف گفته شود **برس** قطن است و طوط و عطب و کرسف نیز گویند
و شحم الارض خوانند و در قاف گفته شود و نو و برا فور گویند و کهن آن قصم
برنجمک از نجمک است و گفته شد و حق القرنفل نیز خوانند **بردو سلام**
لسان الحمل است و گفته شود **برغوثی** بزر قطونا است و گفته شود **برم**
برم نیز گویند شکوفهٔ امغیلان است و در قوت مانند بید مشک بود
بروانیا فاشرا است و گفته شود **برقوق** مشمش است و گویند آدرک است
که آنرا آلوچه گویند و گفته شد **برابران** سطاریون است و گفته شود **برنجاسف**
بعربی شویلا خوانند و بپارسی برناسک و چند اسم دیگر دارد و گفته شود و
بهترین وی زرد بود و طبیعت وی گرم است در دوم و خشک در آخر درجه
اول منفعت وی آنست که جهت صداع سرد ضماد کنند یا نطول نغبات نافع
بود و مفتح و ملطف بود و صاحب دوار و سدر را نافع بود و سنگ گرده

بریزاند و اگر در طبیخ آن نشینند حیض براند و ریش رحم پاک کند و بچه بیندازد و مشیمه
بیرون آورد و ورم رحم را نافع بود و اگر سه درم از وی بیاشامند همین عمل کند که
یاد کرده شد و اگر بسوزانند و خاکستر آن بر ریش قرح افشانند خشک گرداند
و اگر با عسل بیاشامند کرم را بکشد و حب القرع نیز بیندازد و سده بینی و زکام را
نافع بود و اگر بطبیخ وی بشویند و خوردن وی مضر بود بگرده و مصلح آن
انیسون است رازی گوید که بدل آن در درد سر سرد بابونه است و گویند بدل آن
افسنتین **بردی** نباتیست که در آب روید و در مصر از وی کاغذ سازند و
مؤلف گوید بشیرازی وی را تک خوانند و شاخ میان وی را نیز خوانند و در قوت
مانند قرطاس بود و سوخته وی و تجفیف در وی زیاده بود و طبیعت وی سرد و
خشک بود در دوم و چون بر جراحتها در پاشند خشک گرداند و چون در سرکه
خیسانند و خشک کنند و بر ناصور طلا کنند نافع بود و خاکستر وی اگر که در
دهن بود سود دهد و حبس نفث دم بکند آنچه مصری بود و بغدادی هم چون بر کشند
و بمکند مانند شکر **برقوقی** بزر قطونا است و آنرا اسموس خوانند و گفته
شد در الف **بریس** نوعی از بلوط است و گفته شود **برناج** نوعی
از مرو است و آنرا مأخوذ گویند و گفته شود در میم **برونیا** کرمة البیضا است
و آنرا فاشرا گویند و گفته شود **برنا** ایرقان است و گفته شود **برنوق**
شابانک و شابانج و شاه بانج نیز گویند و گفته شود **برسیاوشان** شعر الجن
و شعر الجبار و شعر الارض و لحیة الحمار و شعر الخنازیر و ساق الاسود و الوصف
الاسود و کزبرة البئر نیز خوانند و آن شعر الغول است بپارسی پرسیاوشان و

و بکرمان کورسو خوانند بهترین وی آنست که چوب وی سیاه بود و ورق آن سبز
و گویند بهترین وی آنست که چوب آن بسرخی زند و طبیعت آن معتدل است
در گرمی و سردی و گویند میل بگرمی و خشکی دارد و سه درم از وی مسهل بلغم و سودا
بود و شش و سینه از فضول غلیظ پاک کند و کبد از اندوه یرقان و سپرز را بگدازاند
و بول و حیض براند و سنگ گرده بریزاند و چون بیاشامند شکم ببندد و مشیمه
بیرون آورد و خون باز دارد و گزیدگی سگ دیوانه و مار را نافع بود و دیگر
جانوران موذی چون با شراب بیاشامند ملطف و محلل بود و داء الثعلب
را نافع بود و موی برویاند و خنازیر و دملات تحلیل کند و چون بیاشامند
ربو و یرقان و عسر البول را نافع بود و چون با لادن و روغن مورد یا روغن
سوسن و زوفا در شراب بیاشامند و بر موی که ریزد طلا کنند دیگر نریزد
و نافع بود و بیخ آن محکم دارد و اگر بسوزانند و بر سر کل مالند موی برویاند
و اگر با سرکه و زیت خاکستر وی بداء الثعلب طلا کنند موی برویاند
و جهت جرب چشم نافع بود و اسحق گوید مضر است بسپرز و مصلح آن مصطکی است
و رازی گوید بدل آن در سودمندی در ربو بوزن آن بنفشه یا نیم وزن
آن رب السوس بود **برشوم** بلغت اهل نجد قسب است و گفته شود
برطانیقی صاحب منهاج گوید بستان افروز است و گفته شود **براق**
خبثی است و گفته شود **برسیانا** نباتیست که تخم وی مانند تخم کرفس بود
جهت جرب استعمال کنند و بشیرازی تال کرد خوانند **بزر قطونا** بپارسی
اسفیوش خوانند و بیونانی فیلیون و معنی آن برغوثی و بشیرازی سکو خوانند

وباصفهانی سبزه خوانند وآن دو نوع است سفید وسیاه وبهترین آن
سرخ است که بسیاهی زند وفربه بود که چون در آب کنند در بن آب نشیند
امّا سفید بغایت سردتر از سیاه بود وطبیعت بنکو سرد وتر است در دوم
وکویند در سیوم وکویند معتدل است در خشکی وتری حرارت نشاند وتشنکی
ساکن کرداند واکر بریان ناکرده دو درم بجلاب کرم بیاشامند طبیعت براند
واکر بریان کرده بود با روغن کل شکم ببندد وسحج را نافع بود خاصه از
بچکان ولعاب وی جهة خشونت دهن وسینه ولذع معده نافع بود
وبر ورمهای کرم ضماد کردن نافع بود وبر نقرس با سرکه ودرد سر را باکلاب
نیکو بود وکوفته نشاید که استعمال کنند که کشنده بود وشربتی از نیکو مقدار
دو درم بود ومداوات کسی که بنکو کوفته خورده باشد با اسفیداج وفلفل
وحلتیت یا بمثلّث کنند ودوالمسک وبدل او در تلیین طبیعت حبّ
القرطم کنند یا بزر المرو ودر تبرید وترطیب بزر بقلة الحمقا بزر الکرفس
بستانی طبیعت آن کرم وخشک است در دوم بول وحیض براند وسدّه جگر و
کرده بگشاید وفواق که از امتلا بود سود دهد شربتی ازوی سه درم بود وجهة
کزیدگی جانوران نافع بود ودرد پهلوها را نافع بود امّا مضر بود بشش ومصلح
وی حمامات است وشریف در خواص کوید که تخم کرفس چون بکوبند وبا مجد زان
قند وبروغن کاو چرب کنند وسه روز بیاشامند باه را زیادت کند تعالی
امّا غذا کوشت خروس فربه کنند وبدل آن قطر اسالیون است وکویند بدل
یک آن افسنتین ونیم وزن آن قطر اسالیون است بزر الکرفس الجبلی
قطر

قطراسالیون است وکفته شود بزر الخبازی بپارسی تخم خرو کویند وکرفاشه
بنیرک خطمی وطبیعت آن معتدلست در حرارت ورطوبت ودر عمل اقوی بود
وبهتر از تخم خطمی خشونت سینه را زائل کند وسحج را وریش روده را نعا
نافع بود وجهة کزیدگی رتیلا وسموم نافع بود وچون دراد وبه حقنه بود زحیر مفرط
اودیه حارّه بکند وبدل وی تخم خطمی است بزر الخطمی بهترین وی آنست که
سیاه وفربه بود وطبیعت وی سرد وخشکست وکویند معتدل در حرارت
ورطوبت چون با سرکه بر بهق طلا کنند ودر آفتاب نشینند نافع بود وجهة برقو
کرم سودمند بود وخون رفتن از شکم ببندد ودر ضمادات که از جهت ذات
الجنب سازند نافع بود وشکم ببندد وسنک کرده بریزاند وبدل وی
تخم خیارین است بزر الرطبه بزر القداح وبزر القت وبزر العقد
وبزر الفصفصه بزر العلف است بپارسی تخم اسبست کویند بهترین وی
زرد فربه است وطبیعت آن کرم وتر بود ودر وی نفخ بود وباه را زیاد
کند ومجامعت را قوت دهد وشیر را زیاده کند وبدل آن در معاجین تخم
شلغم بود بزر الجرجیر بپارسی تخم کیکیز خوانند وکیکیز نیز کویند وبشیرازی
کزک کویند وبهترین وی بستانی فربه بود وطبیعت آن کرم وخشک است
در دوم وکویند در سیوم سودمند بود جهة عسر البول وبرمش طلا کنند نافع
بود وباه برانکیزاند وجهة درد ساقین نافع بود ومقدار یک درم اکر با سکنجبین
وآب کرم بیاشامند قی بلغمی آورد امّا مصدع بود ومنی زیادت کند وبول
براند وتاریکی چشم آورد واکر سحق کنند وبر کلف روی طلا کنند زائل
کرداند

واگر بکوبند و بعوض نمک بر زرده تخم مرغ نیم برشت کنند و بیاشامند مجامعت
برانگیزاند اما مشکل خوار بود و مضر است بمثانه و مصلح وی کثیراست و بدل وی تخم
گندناست و رازی گوید نبات و یست و گویند بدل وی تودریست و مجهول
گوید بدل وی تخم گندناست بدل بزر جرجیر بزر کراثست و دیسقوریدوس
گوید بدل وی در طبخ خردل است **بزر المنط** حب القلقل است و گفته شود
بزر الحجم حبه است که بپارسی شفترک و باصفهانی ناکشتی و بشیرازی تخم اسفاناخ
رومی و بتبریزی شهیوران و بترکی مراشوه گویند و منفعت آن در باب خا گفته شود
بزر السرمق بزر القطف بود و بپارسی و بشیرازی تخم اسفاناخ رومی خوانند
و منفعت و صفت آن در قاف گفته شود و وی یرقان را سودمند بود و دو رمها
کرم را نافع بود و در غایت نهایت بود و در شفا ورمهاء ظاهر و باطن آنچه
ظاهر بود کوفته باب قطف تر کنند و طلا کنند و آنچه باطن بود سحق کرده با
سکنجبین و گلاب بیاشامند و طبیعت وی معتدل بود در حرارت و برودت
و خشک بود در اول و گویند گرم است و در وی جلا و تلیین بود و مضر بود
بسفل و مصلح وی قند و گلاب بود **بزر الخرفه** بقلة الحمقاست و رجله
و فرفخ و رجلة المبارک و بقلة الزهرا و بقلة اللینه و ساد کفه و فرفخ و فرفین
و حقوق نیز گویند و بپارسی تخم تورک گویند و باصفهانی تخم پرپهن و بکرمانی
بلکک و بتبریزی لحمکان و بهترین وی آنست که فربه بود و طبیعت آن
سرد است در درجه سیوم و تر در درجه دوم و ازوی بکوبند و شیره بگیرند
و با شراب بیاشامند و اگر بجلاب خورند جهت سرفه که از حرارت بود نافع بود

وجهت لدغ فم معده نافع بود اما مقطع شهوت بود و وقتی که افراط کنند و مضر بود
بسپرز و معده بلغمی و مصلح وی قندست و بدل آن بزر قطونا مغسول بود
بزر البیتان سنجویه گویند و آن اصین السلاطین است و گفته شد
بزر الرمان البری حب القلقل است و گفته شود **بزر الجزر البستانی**
بپارسی تخم گزر گویند نافع بود جهت ریشها خورند چون بکوبند و بران ضماد
کنند و اگر بخورند باه را برانگیزاند و بول و حیض براند و ریشها عفن پاک کند
و استسقا را نافع بود و گزیدگی جانوران را و یونس گوید درد ساقین را
یکدرم تخم گزر با یکدرم قند بیاشامند نافع بود و مجربست و بدل آن بوزن
آن انیسون است **بزر الجزر البری** دوقوست و گفته شود **بزر السداب**
بپارسی تخم سداب گویند بهترین وی سیاه و فربه است و طبیعت وی گرم و خشک است
در سیوم نافع بود جهت فواق بلغمی و ساکن گرداند چون یکدرم تا دو درم بیاشامند
و اگر با شراب بیاشامند نافع بود جهت دفع زهرها و گزندگی جانوران خاصه که
با انجیر خشک و مغز گردگان استعمال کنند و نافع بود جهت عرق النسا اما مقطع
منی بود و مصلح آن کثیراست یا عسل و بدل آن سداب و گفته شد **بزر
الخس** بپارسی تخم کاهو خوانند و بهترین وی بستانی سیاه فربه و طبیعت وی
سرد و خشکست و مخدر و منوم بود و شهوت جماع ساکن گرداند و چون بیاشامند
نافع بود جهت کسی که وی را احتلام بسیار افتد و قطع شهوت جماع بکند و تخم منی
خشک گرداند و مقدار یکدرم تا دو درم مستعمل بود و ضماد کردن جهت صداع نافع بود
و منع سیلان که از چشم آید بکند چون بپیشانی ضماد کنند و وی سبات آورد

ومصلح وی مصطکی است و بدل وی دم الاخوین **بزر البنج** بپارسی تخم بنگ گویند
و بشیرازی منک دیو و بلفظی دیگر خداع الرجال و آن سه نوع است سیاه و سرخ
و سفید و بهترین وی سفید است و بعد از سفید سرخ اما سیاه کشنده بود و طبیعت وی
سرد و خشک است در آخر درجه سیوم و از آن سفید سرد است در اول درجه سیوم و خشک
در دوم و عصاره وی درد گوش را سود دهد و نافع بود جهت نفث الدم با افراط
و درد ها ساکن گرداند و بر نقرس ضماد کردن نافع بود لیکن خوردن وی مضر بود
و سبات و مخدر و تباه کننده عقل بود و خناق و جنون و ورم زبان و ضیق
النفس و تاریکی چشم و گرانی گوش آورد و مداواه وی قی کند با آب گرم و روغن
و عسل بعد از آن بشیر تازه و مرق اسفیداج و مرغ و گوشت بره و بدل آن
افیون است بوزن آن و بیخ وی بر صاحب قولنج بندند نافع بود و صاحب تقویم
گوید مصدع بود و مخدر احشا و مصلح آن عسل است و انیسون و اگر بر برص طلا
کند بغایت نافع بود و مقوی اعضا بود و چون در حمام طلا کنند بر بدن و بیخ وی بر جگر
مزمن را نافع بود **بزر الفجل** بپارسی تخم ترب و تخم تربه گویند و بهترین
وی آنست که فربه بود و سرخی که بسیاهی مایل بود و طبیعت وی گرم است در سیوم و
خشک در دوم جهت نمش و کلف و بهق سفید و آثار زخمها نافع بود و چون با آب رازیانه
طلا کنند و بر بهق سفید یا سیاه مالند نیش چون در حمام با سرکه طلا کنند و نفث
نافع بود و درد مفاصل و گزیدگی جانوران را نافع بود و نفخی که در شکم بود تحلیل کند
و محلل قوی بود و مقدار یک درم مستعمل کنند اما مضر است بجگر و مصلح وی سکنجبین است
و اگر با سرکه بیاشامند قی آورد و بول براند و ورم سپرز را تحلیل دهد و چون با سکنجبین بپزند

وبدان غرغره کند همچنان کرم خناق را نافع بود و دفع زهرها و گزندگی جانوران کند
تریاق بود صاحب تقویم گوید مصدع بود و مضعف جگر و مصلح وی کشنیز و شکر بود
و چند درم سبز کهن شش سه روز هر روز دو درم کوفته و پخته با سکنجبین بیاشامند غایت
نافع بود و بدل آن حب الرشاد بود **بزر المرو** بپارسی تخم مرو گویند یعنی گنوج و
بشیرازی مرو رشک بهترین وی آنست که تازه و فربه بود که لون آن بسرخی زند و طبیعت وی
گرم و تر است باعتدال و بری وی در قوت مانند بزر قطونا بود و چون بریان کنند نافع
بود جهت ذوسنطاریا و سحج و شکم ببندد و منضج ورمها بود و دملها و بریان ناکرده مسهل
اندکی بود و مقدار دو درم مستعمل کنند و مضر است بشش و مصلح آن جلاب است و بدل آن
بزر قطونا است و در انضاج بدل وی بزر الکتان **بزر الکاکنج** حب الکاکنج است
و گفته شود **بزر الهوه** بلغت اهل خراسان تودری گویند و گفته شود و بلفظی دیگر
شنندر و قیصه نیز گویند **بزر بلاشقیش** حرف البابلی است و گفته شود
بزر القنب شه دانج است و گفته شود **بزر الخندقوقی** بپارسی تخم اندقوقو
و دیو اسبست گویند و جاقاو درق نیز گویند و بهترین وی آنست که فربه بود و طبیعت
وی گرم و خشک است معده را پاک کند مقدار نیم درم و نافع بود گزندگی جانوران را و چون
با سکنجبین بیاشامند و از آن دو به باهی بود و مهیج باه بود و تخم و گیاه وی نیز اما خواب
آورد و مصلح وی کثیرا است و بدل وی شیلم **بزر لسان الحمل** بپارسی بارتنگ گویند
و به بربری تخم بروشه و طبیعت آن سرد و خشک است بهترین وی آنست که فربه بود و
سیاه که بسرخی مایل بود و قابض بود و نافع بود جهت سل جگر کرده و عرق النسا و مقدار
سه درم مستعمل بود اما مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و بدل آن تخم حماض بستانی است

وچون بپاشامند نفث دم که از سینه بود قطع کند و فضول که از شکم روانه بود
واسحق گوید طبیعت وی گرم و خشک است **بزر الحماض** حب الرشا گویند و بپارسی تخم
ترشه گویند و بشیرازی ترشنیک گویند بهترین وی آنست که فربه بود و سیاه که بسرخی
زند طبیعت آن سرد و خشک است بغایت قابض بود و مره صفرا نشاند و روده پاک کند
و شکم ببندد و اسهال قطع کند خاصه که بسبب خلط گرم بود اما مضر بود بگرده و
مصلح آن قند بود و در خواص آورده است که تخم حماض و چون در خرقه بندند
و زن بر بازوی چپ بندد مادام که با خود دارد آبستن نشود و رازی گوید تخم حماض
بری اگر پیش از گزندگی عقرب خورده باشند و عقرب بگزد هیچ مضرت نرساند و
تخم حماض بستانی بهترین آن بود که بسیاهی مایل بود و طبیعت آن سرد و خشک است در
دوم و سودمند بود جهت ماده صفرا و تب غب و دموی و مقدار دو درم مستعمل بود
و مضر بود بسپرز و مصلح آن تخم رازیانه و کرفس **بزر الکتان** بپارسی تخم کتان
گویند و کشان خوانند و بشیرازی بزرک گویند و بهترین آن بود که تازه و فربه بود و طبیعت
وی گرم است در اول و معتدل است در تری و خشکی و گویند معتدل است در گرمی و سردی
و خشکی است در اول منضج ریشها و ورمها بود خواه ورم گرم و خواه سرد اندرونی و بیرونی
کلف و برص را نافع بود و دخان وی زکام را سودمند بود و چون بریان کنند شکم
ببندد و اگر خام بپاشامند شکم براند و مقدار سه درم مستعمل بود و ادرار بول کند
و اگر بپزند و زن در آب آن نشیند ورم جانیه که در رحم بود بتحلیل برد و معده را
بد بود و دشخوار هضم شود و غذا اندک دهد و مضر بود بانثیین و مصلح آن گلنگبین بود
با عسل و جالینوس گوید سودمند بود جهت شقاق مقعده و ریش شش و هر جراحتی که

ازخارج

ازخارج بدن بود بصلاح آورد و مقوی اعضا بود دیسقوریدوس و فولس گوید چون
بسوزانند و سحق کنند و بر ریش مقعد پاشند خشک گرداند و زایل کند و بدل آن عصاره
بابلی و گویند حلبه بود و در خواص او گفته اند که چون با موم و عسل بر ریص ناخن ضماد کنند
ببرد البته و چون بخورد منی زیادت کند و درد معده را نافع بود **بزر النمام**
بپارسی تخم سیسنبر گویند بهترین وی بستانی بود سیاه رنگ طبیعت وی گرم و خشک است
حیض براند و زادن سهل کند و مقدار سه درم مستعمل بود و جهت باد که در شکم بود
و جهت فواق که از امتلا بود سودمند بود بغایت اما مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا است
و بدل وی تخم نعنع و تخم بالنکو مساوی بود **بزر التربد الاسود** حیل
هکست و گفته شود **بزر الهلیون** بپارسی تخم مارچوبه گویند و مارگیا خوانند
و بهترین وی بستانی بود طبیعت وی گرم و تر است در دوم منی زیاده کند و
شهوت جماع برانگیزاند و مفتح بود و شیر زیاده کند و مقدار دو درم مستعمل بود
اما مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است عسر البول را نافع بود و عرق النسا و قولنج ریحی
و بلغمی و گزندگی رتیلا را سودمند بود و بدل آن خلال است **بزر العصفر** و قرطم
و گفته شود **بزر الراسن** و آن حب الراسن است و دو نوع است و در صفت
راسن گفته شود **بزر الکشوث** رحمول خوانند و بپارسی تخم کشوث خوانند و
بپارسی دینارو و سگو تا بز خوانند و طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی و خشکی
سده جگر بگشاید و سپرز و معده را پاک کند و خلطهای عفن از عروق بیرون آورد
و تبها مرکب از بلغم و مره صفرا را نافع بود و چون بپاشامند فواق را
ساکن گرداند و چون بجوشانند شکم ببندد و قوت معده بدهد و بول و حیض براند

و گویند بدل آن بزر کراث است و گویند بزر جرجیر و بسیار خوردن وی سدر سخت
پیدا کند و مداوات آن شراب نعنع و جو آب بود بزر الرازیانج الرومی
انیسون است و گفته شد بزر الرازیانج صفت آن در باب را گفته شود
بزر الفنجنکشت حب الفقد گویند بپارسی تخم پنجنکشت خوانند و بشیرازی تخم دل اقوب
گویند و فلفل کوهی هم گویند و در کنار رودها روید و بهترین آن بود که بوی وی تیز بود
و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و اگر دو درم از وی با ده درم سکنجبین بیاشامند
جهت ورم سپرز و استسقا نافع بود و اگر با سرکه بیاشامند مفتح سده جگر بود اما
مصدع و مجفف منی بود و مصلح آن شیر و ترنجبین است بزر الکراث بپارسی
تخم گندنا گویند و بهترین آن شامی تازه فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک و
گویند سرد است و چنین گویند گرم و خشک در سیوم اگر بخور کنند با قطران در ثقب دندانی
که کرم داشته باشد کرم بکشد و بیندازد و اگر در شیب مقعد بخور کنند بواسیر زایل کند
و دو درم از آن با دو درم تخم مورد نافع بود جهت نفث دم که از سینه بود و جهت
زحیر و جهت کسی که شهوتش منقطع شده باشد یکدرم نافع بود و سودمند بود و جهت
سنگ گرده و اگر بریان کنند با حب الرشاد بغایت نافع بود و جهت زحر و
سردی که از بلغم بود و مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و گویند مخفف شش است
و مصلح آن لعاب بهی دانه است و بدل آن تخم جرجیر و گویند کسی که خواهد مجامعت
بسیار کند و ضرر و هیچ اذیته بوی نرسد بزر کراث با عسل بیاشامند و در جوارش
آورده اند که اگر در میان سرکه اندازد ترشی آن ببرد بزر اللفت بپارسی تخم
شلغم گویند و بهترین وی آنست که سرخ رنگ بود و طبیعت آن گرم و تر است باه را

و سیلان رحم را نافع بود و عصاره او چون تر بود با قند جهت یرقان مفید بود و
اگر طبیخ وی یا عصاره وی دست و پای بشویند نقرس را سود دهد و مقدار دو
درم مستعمل بود اما بغایت تلخ بود و در منفعت مانند تخم کاسنی بود در اکثر
حالات و گویند مضر است بشش و مصلح آن عسل است و گویند صمغ عربی و گویند بدل آن
چهار دانگ وزن آن افسنتین است بزر الهندبا بپارسی تخم کاسنی گویند
و بهترین آن سیاه رنگ بود و در بستانی بود و طبیعت آن معتدل است در گرمی
و سردی و خشک است نافع بود جهت تبهای صفراوی و سده جگر و یرقان که از سده بود
سودمند بود و مقدار دو درم با سه درم مستعمل بود و گویند مضر بود به سپرز و مصلح
آن سکنجبین است و بدل آن تخم کشوث بزر الانجره قریص و ساسارکفت
گویند و آن گزنه است بپارسی تخم انجره گویند و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم
بهترین آنست که فربه بود و در وی تلطیف هست و گویند گرم و تر است و میان
گوشت صلب نرم گرداند و باه را زیادت کند چون با مثلث یا با شیر گاو تازه بیاشامند
و این مجربست و چون بکوبند و بر ریشهای خورنده و سرطانات افشانند نافع بود
و چون بیاشامند ماء الصفر و بلغم و قولنج و استسقا را نافع بود و مقدار مستعمل
با آب گرم و عسل اگر بکوبند و مقدار سه درم با شراب و شیر تازه بیاشامند مجامعت را
قوت دهد شریف آورده است که چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بر قضیب طلا کنند
قضیب را سطبر کند زیاده و اگر با سکنجبین بیاشامند جهت سپرز و درد گرده نافع بود
و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و لعق کنند عسر النفس را نافع بود صاحب تقویم گوید
وی مفتح کرده بود و مصلح آن صمغ عربی و کثیرا بود و بدل آن حرف است [illegible]

بکنه

زیاده کند و نفاخ بود و گویند در معاجین بود دفع سموم و ادویه قتاله کند و شریف در
خواص آورده است که چون بزر شلغم در گردن بندند نافع بود جهت ورم ریه و خنازیر
و تخم شلغم چون بیاشامند نعوظ آورد و جهت درد مهاکه از سردی بود و قولنج
سخت شش بغایت مفید بود اما مضرت بسپرز و مصلح وی بزر البطیخ است و
مقدار دو درم مستعمل است و مؤلف کتاب گوید که از خواص وی یکی آنست که چون
کهن شود و نمک در میان آن بکارند کرنب بروید و این آزموده است بزر
البصل بپارسی تخم پیاز گویند طبیعت آن گرم و خشک در دوم و رطوبتی فضلی هست با او
تحریک دهد و در مزاجهای سرد بزر البقلة بپارسی تخم خرفه گویند و آن دو نوع است
و گفته شود در سپین صفت آن و طبیعت او سرد است در دوم و میل بخشکی بود و معده را
بد بود و شکم براند و مفتح و مقطع بلغم بود و بدل وی تخم خطمی بود بزر القثاء
بپارسی تخم خربزه و خیار زه و به تبریزی تخم بشکیاره و بهترین آن بود که فربه بود و طبیعت
آن سرد و تر بود و بهتر از تخم خیار بود و بول براند مقدار پنج درم مستعمل بود بادام
و چون بکوبند و بر بدن طلا کنند لون اندام نیکو گرداند اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح آن
سکنجبین است و بدل آن بزر القثد بزر القثد بپارسی تخم خیار گویند و به تبریزی شنبی
تخم خیار بالنگ و بهترین آن بود که از خیار زرد گزینند و فربه بود و طبیعت آن سرد و تر
بود و نافع بود جهت احتراق صفرا و ورم گرم که در جگر و سپرز و مصلح آن کثیرا بود و
بدل آن بزر القثا است بزر الخیارین تخم خیار زه و خیار بالنگ است و
گفته شد بزر البطیخ بپارسی تخم خربزه گویند بهترین وی آنست که شیرین
بود و طبیعت وی گرم و تر است روده را پاک کند و مجامعت را زیاده کند و منی

بیفزاید

بیفزاید و چون بکوبند و آب شیره وی بگیرند نافع بود جهت سرفه گرم و درد سینه که
از ورم گرم تولد کند و خشونت دهن و حنجره و حلق نرم کند و تشنگی بنشاند و تبهای
حاده و تبی که بسبب آن صفرای سوخته بود و ورم جگر گرم را نافع بود و سده آن
بگشاید و بول براند و مجاری کرده و مثانه پاک گرداند و سوزش آن قطع کند و
لقبت در مهای گرم که تولد تحلیل بود و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است
مقدار دو درم تا پنج درم مستعمل بود و صاحب تقویم گوید بسیار وی مضر بود با [illegible]
و مصلح آن عصاره زرشک بود و بدل وی ز   و وی شیر زیاده کند
و نعوظ آورد بزر الورد بهترین آن بود که از گل فارسی گیرند و طبیعت آن
سرد و خشک است و قابض بن دندان محکم کند و قلاع زایل کند چون بکوبند و در دهان
گیرند و درد چشم را نافع بود و معده و روده را پاک گرداند و مقدار مستعمل از وی
دو درم نافع بود جهت اسهال مراری و درد بیخ را سود دهد و خوردن وی شش را
مضر بود و مصلح آن کثیرا بود بزر النعنع بهترین آن بستانی است فربه و
طبیعت آن گرم بود باعتدال معده را پاک کند و مقدار مأخوذ از وی یک درم بود
و وی مضر بود بشش و مصلح او کثیرا است بزر الریحان بزر الشاهسفرم گویند
و بهترین وی آنست که فربه بود و سیاه و کوچک و خوشبوی و طبیعت آن
گرم و خشک و گویند معتدلست در حرارت و رطوبت نافع بود جهت درد و
رعاف و قیام صفراوی مقدار نیم درم بریان کرده پیچ را نافع بود و شکم ببندد
و چون یک مثقال با آب سرد یا گلاب تر کرده فرو برد قطع اسهال مزمن بکند و گویند
مضر بود بگرده و مصلح آن مرزنگوش است و بدل آن تخم مرو وی بزر البنج

بپارسی تخم شبت گویند و بشیرازی تخم شوت و بهترین وی آنست که فربه بود و طبیعت
آن گرم و خشک است باعتدال شیر را براند و بواسیر را قطع کند و چون بسوزانند و بر
بواسیر ضماد کنند و مقدار دو درم مستعمل بود و لیکن مغثی و مقئی بود و مضر است بمثانه
و مصلح وی عسل است و بدل آن دو وزن آن شبت **بزر الکرنب** بپارسی
تخم کرنب گویند و بشیرازی تخم کلم گویند و بهترین وی آنست که تازه و فربه بود
و طبیعت آن گرم و خشک است جرب را نافع بود و اگر بخورند منع مستی شراب کند و
دیر مست شوند و منی زیادت کند و مقدار یک درم مستعمل بود و مضر بود بشش و مصلح
آن عسل است و ابن ماسویه گوید که هر کس دو درم تخم کرنب با آب گاوزبان بیاشامند
و شراب خورد دیر مست شود و گل وی چون از آن فرزجه سازند و زن بخود برگیرد
بچه در شکم بکشد **بزر الاسفاناخ** بهترین آن بود که سرخی زند و طبیعت آن
سرد و تر بود نافع بود جهت درد دل و تب و مقدار یک درم مستعمل بود و مضر بود بسپرز
و مصلح وی طین مختوم بود **بزر تعلة الحمقا** بزر البخرفه است و گفته شد **بزره**
نارزد نوعی از بنگ است و گفته شود **بسر** غوره خرما است بپارسی خارک
گویند و طبیعت آن سرد و خشک در دوم و شیرین وی میل بحرارت دارد و در
وی قبضی بود طبع وی شکم ببندد و آنچه سبز بود حبس وی زیادت بود و دیر
هضم شود و مضر بود به بن دندان و مولد ریاح و سده و مصلح آن سکنجبین ساده بود
بسنج لبان است و گفته شود **بستاج** خلنک و گفته شود **بسفایج**
تشتوان گویند و اضراس الکلب نیز گویند و تشمیر نیز خوانند و ساق الحجر
و کثیر الارجل نیز خوانند و بهترین آن قرنفلی طعم و ستبر بود و چون بشکنند اندرون وی

فستقی بود و طبع وی گرم است در اول و معتدل است در تری و خشکی و گویند
گرم است در دوم و خشک است در سیوم مسهل سودا بود و بلغم لزج بود و مقدار سه درم
در مسهل مستعمل بود و با مرق خروس پنج درم مسهل بلغم بود و اسهال وی بی مغص
و کرب بود و شربتی از وی دو درم تا پنج درم بود و قولنج بگشاید و محلل نفخ و ریاح
و مفرح نبود بسبب آنکه ماده سودائی از جوهر دل و دماغ و جمیع بدن مستفرغ کند
و از خواص وی آنست که شیر را ببندد و از آن بسته حل کند و اسحق گوید که مضر است
بکرده و مصلح آن هلیله زرد است و بدل آن افیتمون بوزن آن و دانگ و نیم
آن ملح هندی **بسد** اصل المرجان است و آن سه نوع بود سیاه و سفید و سرخ
و بهترین آن مرجان سرخ است باریک بپارسی آن را خرمک گویند و طبیعت آن سرد است
در اول و خشک در سیوم و باید که سوخته وی مستعمل کنند و صفت سوختن وی
آنست که در کوزه گل اندر کنند و بگل حکمت گیرند و در تنور خبازی نهند شب
با مداد بیرون آورند در وی قبضی بود و تجفیفی اما تجفیف وی بیشتر از قبض بود نزف
دم قطع کند و چشم را قوت دهد چون در چشم کشند و آب رقیق از وی
باز دارد و باید که بعد از سوختن بشویند و گوشت زیاده بخورند و اثر ریشها زائل کند
و از جمله ادویه مفرح و مقوی قلب بود و ریش روده را نافع بود و عسر البول را و
مقدار یک درم مستعمل بود و در سنون دندان از اجلای تمام دهد رازی گوید که بسد
اگر بر گردن مصروع بندند یا بر پای منقرس نافع بود و هر موضعی که خون از وی روانه بود
بسد با کهربای سوده بر آن باشند باز دارد و بدل وی در حبس دم دم الاخوین است
و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا است **بسباس** بزبان اهل مغرب

رازیانج گویند وگفته شود **بستان افروز** بستان ابروز نیز گویند وبهترین آن
بود که در سایه خشک کنند طبیعت وی سرد وخشک است معده وروده پاک کند وحرارت
معده وجگر ساکن کند وچون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند مقدار ده درم مستعمل بود
اسحق گوید مضر بود بمثانه ومصلح وی کندر است **بسباسه** بشیرازی بزبازه خوانند
وبهترین وی آنست که زردی بود که رنگ زند خوش بوی بود وطبیعت آن
گرم وخشک است در اول وگویند در دوم ودر وی قبض بود وگویند معتدلست
وگویند سرد است ولطیف وحرارت اندکی در وی هست محلل نفخ وصلابات
غلیظ بود ومعده را قوت دهد چون در قیروطی کنند بوی دهان خوش کند
وشکم ببندد وسپرز را نافع بود ورحم را نیکو بود وتشنج را ونفث را سودمند بود
وسلس البول که از سردی بود وریش روده را نافع بود وجهت سلس البول خوردن
وضماد کردن نافع تر بود که خوردن بر ناف ضماد کنند وبرقفا ودیسقوریدوس گوید
مقوی معده وسینه وشش بود ومنی بیفزاید وباه را قوت دهد ونغوظ آورد
خصوصا که مزاج وی سرد بود ووی مصدع بود ومصلح وی صندل وگلاب بود وبدل
آن تیاذوق گوید چهار دانگ وزن آن جوزبوا بود وبعضی گویند بوزن آن جوزبوا
بود **بسیله** نوعی از جلبان است وگفته شود در میم **بشمه** تشمیزج است و
گفته شود **بشولیون** بزر قطونا است وگفته شد **بشلشکه** حنطیانا است
وگفته شود **بششبش** ورق حنظل است ودر صفت حنظل گفته شود **بصل**
بپارسی پیاز گویند وبهترین وی سفید بود وطبیعت آن گرم وخشک است در سیوم
وگویند در چهارم ودر وی رطوبتی فضلی هست وگویند ترست در دوم وگویند در سیوم

وحسین

وحسین گوید گرم است در چهارم وترست در سیوم ملطف ومقطع بود وجذب خون کند
بیرون جهن وباه را زیادت کند وشهوت برانگیزاند واب کردن را نافع بود وطبع را
نرم دارد واشتها بدهد وچون آب وی در گوش چکانند طنین را نافع بود وچشم را
جلا دهد وسودمند بود جهت نزول آب وسفیدی چشم چون عصاره وی در چشم
کنند وچون بکوبند وبا عسل بسرشند وبر قوبا وبهق طلا کنند سود دهد وبر گزیدگی
سگ دیوانه وافعی سودمند بود وبر ناخن شتبر طلا کنند تنک کند وبر داء الثعلب
طلا کنند سود دهد وحیض براند واگر آب وی بنهاد در گوش چکانند گرانی گوش ببرد
واگر پیاز سفید را بریان کنند یا با پیه یا با روغن یا با زرده تخم مرغ کوبند وبر مقعده
ضماد کنند ورم آنرا تحلیل دهد ودرد ساکن گرداند واگر بپزند با چیزهای چرب سینه
وشش را از اخلاط لزج پاک گرداند وبوئیدن وخوردن وی دفع سموم کند
وچون با سرکه نهند معده را قوت دهد وحرافت وی کم کند وچون در خوردن
مسهلات ببویند منع غثیان کند وبوی دارو نشنود اما خوردن وی درد سر آورد
وبسیار خوردن وی سبات بود ومضر بود بعقل ولعاب بسیار آورد وافواه ابر
بگشاید ومصلح وی سرکه ونمک است ترش بود یا با کاسنی خورند **بصل الذئب**
ملبوس است وگفته شود وبصل ماکول نیز گویند وآن پیاز لیزست بشیرازی پیاز
تکمه گویند وبهترین وی زردی بود طبیعت وی گرم وخشک است در اول ودر وی رطوبت
فضلی هست وجالینوس گوید گرم وخشک است در دوم واگر بسیار خورند فربه کنند
وباه را برانگیزاند وقوت پشت بدهد وهضم طعام بدهد ونغوظ آورد
وبر بهق وکلف طلا کنند وبا زرده تخم مرغ بر ثالیل طلا کنند زایل کند ودرد

رحم که از سردی بود ساکن گرداند وسودمند بود جهت سمها که خورده باشند وجهت گزیدگی
عقرب ورتیلا خوردن وضماد کردن چون با انجیر بود وچون با فلفل سحق کنند ودر
معده ضماد کنند درد معده ساکن کند واگر بریان کنند با سرماهی وبر ریش نهند
باشند نافع بود وخراز وریش سر را سودمند بود وبسیار خوردن وی حس خشک
بود وزبان را مضر بود وعصب را مغص آورد ونفاخ بود ومصلح وی کاسنی بود
وبعد از ان خیر تازه صاحب تقویم گوید مصدع بود ومصلح وی بید وکافور
کلاب بود وبدل آن عنصل است **بصل الذیب** بصل الزیرات وگفته
شد **بصل العنصل** اسقیل است وگفته شد **بصل النرجس** بپارسی پیاز
نرگس گویند وطبیعت وی گرم بود وچون با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و
چون چهار درم از وی با ماء العسل بیاشامند قی آورد وکرم را که در شکم بکشد ومنفخ
ورمها گرم بود وشریف آورده است که اگر قضیب بوی بمالند شهاوادمان کنند
قضیب سبز گرداند وقوی واگر سه عدد پیاز نرگس را در شیر خیسانند یکشبانروز و
سحق کنند بغیر از سر وبدان ادمان کند اگر عنین بود بحال صحت باز آید وفعل عجب از و
بیند **بصاق القمر** رغوة القمر وزبد القمر گویند وآن حجر القمر است وگفته شود
بطیخ بپارسی خربزه گویند وبهترین وی سمرقندی شیرین بود وقول اکثر
آنست که سرد است در اول درجه دوم وتر است در آخر وبعضی گویند گرم است
وآنچه محقق است چون بغایت شیرین بود طبیعت آن گرم وتر بود وادرار بول کند
وسنگ گرده ومثانه بریزاند وکلف وبهق ووسخ زائل کند ودر تخم وی
جلا بیشتر بود که جرم وی وپوست وی چون بر پیشانی چسبانند منع نزول آب کند

وگوشت

وگوشت وی خوردن سنگ گرده ومثانه بریزاند خاصه از ان گرده ودرد ودرم بیخ
وی چون بپوست بشویند وبیاشامند قی ابن رحمت آورد وخربزه مستحیل گردد بدان
خلط که در معده زیاده بود ومرخی احشا بود وهیضه آورد وچون در معده تباه شود
سم شود ومصلح وی سکنجبین ساده بود که بعد از وی بخورند وباید که میان دو طعام
خورند واگر در معده تباه گردد باید که قی کنند ودر معده رها نکنند واگر پوست وی
تر در حمام بر خود بمالند اندام را پاک گرداند خاصه لون روی واگر خشک کرده
عوض اشنان بدان دست بشویند زهومت زائل کند واگر پوست وی خشک
کرده در دیگی که گوشت غلیظ باشد اندازند زود بپزد وهموار شود واگر پوست وی
خشک با گوشت گاو بپزند زود از معده بگذرد **بطیخ زرد** بطیخ هندیست
وبطیخ سندی نیز گویند بپارسی خربزه هندی گویند وبه تبریزی هندوانه وبشیرازی
خیارکدو وبهترین وی شیرین آبدار بود وطبیعت وی سرد وتر بود در دوم
مرضها گرم وتبها محرقه ومزاجها گرم وتشنگی بنشاند وبا سکنجبین چون بیاشامند
بول براند ومثانه بشوید وآب وی چون با قند بود در تبرید زیاده بود ومضر بود
بپیران ومزاجهای سرد وخون بد از وی حاصل شود ودر جگر بلغم انگیزد واخلاط
را خام گرداند ومصلح وی قند بود یا عسل یا با وی خورند یا بعد از وی **بط** گوشت
وی بسیار رطوبت وحرارت بود وتر از مرغهای آبی بود واما دیرتر از معده بگذرد
وپیه وی مسکن وجعها ولذیذها که در عمق بدن بود وفاضلتر از پیه مجموع مرغها بود
وگوشت وی لون را صافی گرداند وآواز وباه را زیاده کند وفربهی آورد وچون
هضم شود غذا بسیار دهد لیکن دیر هضم شود وثقیل بود وکثیر الفضول بود و

وخون نیک ازوی متولد شود و خلط نیک و مصلح وی آنست که باسرکه و ابازیر
گرم بپزند و اگر بریان کنند و بروغن زیت چرب کنند و پیاز در اندرون وی کنند
و یکدو دانه سیر خشک و اگر با سفیداج پزند و نخود و کنند نا و دارچینی در وی کنند
و اندرون وی گشنیز و کرفس و سداب و یکدو دانه سیر خشک بیاکنند **بطراخیون**
کیکج است و گفته شود **بطم** شجرة حب الخضرات و گفته شود و
بپارسی درخت بنه وصفت وی در باب حا در حبة الخضرا گفته شود د
بطراساليون فطراساليون است و گفته شود و معنی آن کرفس جبلی است و
بطراسیونانی کوهست و سالیون کرفس **بطمارس** بلغة یونان نرخس است
و گفته شود **بطرالاون** بلغة یونان دهن الحجارات و آن نفط بود و گفته شود
بطباط عصاء الراعی است و گفته شود **بعر الضب** بپارسی سرگین
سوسمار گویند و ثپک سوسمار هم خوانند بهترین وی سفید بود و گرم و تیز بود برص
و کلف را نافع بود و سفیدی که در چشم بود زایل کند و چشم را جلا دهد و قوت
باصره بدهد و حکه را نافع بود و بشیرازی سرگین مار ریک گویند **بعر الماعز**
بپارسی سرگین بز گویند و بشیرازی پشکل بز طبیعت آن گرم و خشک بود و خنازیر
را تحلیل دهد بقوت و ورم سپرز و ورمهاء صلب را و چون خشک کنند و زن
به پشم پاره بخود برگیرد و سیلان رحم باز دارد و اگر سحق کنند و با عسل برسرشند
و طلا کنند درد مفاصل را نافع بود و با شراب بر گزیدگی افعی ضماد کنند نافع بود
و چون بسوزانند و با سرکه برسرشند و بر گزیدگی دیوانه طلا کنند سود دهد و سرگین
بز کوهی داء الثعلب را نافع بود و محلل صلابات مفاصل و ورم آن بود و

باستسقا

و باستسقا در آفتاب ضماد کنند نافع است و با سرکه بر گزیدگی جانوران طلا کنند
و زنبور و سم آن جذب کند **بعر الضأن** بپارسی سرگین میش گویند و ثپک
هم گویند و بشیرازی پشکل گوسفند چون با سرکه بر ثالیل ضماد کنند نافع بود و
بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و با موم روغن بر گوشت زیاده نهند نافع
بود **بعر الجمال** بشیرازی پشکل اشتر خوانند چون بر ثالیل نهند و بگذر
کند قطع کند و خون از بینی باز دارد چون خشک کرده بسایند و در بینی دمند
و گویند چون با ادویه جهت صرع بیاشامند نافع بود و محلل خنازیر و ابنها بود
و چون تر بروی ضماد کنند و درد مفاصل و ورم آن **بقم** چوب درختی است
که از طرف هند خیزد و در نواحی زنگبار بود و صباغان آنرا استعمال کنند
و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم گوشت بر جراحتها برویاند و قطع خون
از هر عضو که باشد بکند و ریشها را خشک گرداند **بقم** بزبان اهل یمن
درخت جوز ماثل است و گفته شود **بقس** بیونانی بقیس خوانند و اهل شام
شمشاد خوانند و بپارسی درخت شمشاد گویند و ورق آن مانند ورق مورد
بود و تخم آنهم مانند تخم مورد بود و قابض بود و چون بیاشامند تخم مبیند و
زیف گویند نشاره چوب وی چون با حنا بسرشند و بر سر ضماد کنند صداع را
نافع بود و چون با سفیده تخم مرغ و گرد آسیاب برسرشند و بر دمی ضماد کنند
سود مند بود **بقلة الحمقا** بقلة المبارکه و اسمها دیگر در بزر الحمقا گفته شد
و بپارسی تورک گویند و بهترین وی تازه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در سیوم
و گویند در آخر دوم صفرا بنشاند و قی باز دارد و چون ده درم آب وی بیاشامند

ومنع نزف بکند و چون ثالیل با وی حک کنند زائل کند و اگر بر ورمها دارم که مخوف بود
ضماد کنند نافع و آب وی چون بپاشند کرم بکشد و گزیدگی جانوران را سودده و چون
با روغن بر سر کنند حقبه درد سر که از آفتاب بود نافع بود و سوزش مثانه و درد
آن را سودده خوردن و جهت درد چشم که از گرمی بود ضماد کردن نافع بود و عصارهٔ
وی جهت نفث دم و معده و جگر گرم سودمند بود خوردن و ضماد کردن جهت پیچ
روده و اسهال مراری حقنه کردن نافع بود و تبهای حاده را سودمند بود اما با
را مضر بود و بسیار خوردن وی تاریکی چشم و شبکوری آورد و مصلح آن نعنع
و جرجیر و نعناع بود و گویند مضر بود به روده و مصلح بود مصطکی بود بقلهٔ
خراسانیه بقلهٔ حامضه گویند بپارسی ترهٔ خراسانی گویند و طبیعت آن سرد و خشک
در وسط دوم و گویند در اول شکم را ببندد و مرهٔ صفرا را سودمند بود و اشتهاء
طعام باز دید کند چون نقصان شهوت از حرارت بود محرور مزاج را نافع بود و بلغمی مزاج
را مضر بود بقلة الذهبیة قطف است و سرمق نیز گویند و گفته شود بقلة
المبارکة و بقلة الزهر و بقلة لینه بقلة الحمقا است و گفته شد بقلة الغزال
مسکطر مشیع است و گفته شد بقلة بارده لبلاب است و گفته شود بقلة الانصار
کرنب است و گفته شود بقلة یهودیه از قول صاحب جامع نوعی از هندبای
بری است و از قول صاحب منهاج نوعی از خبازی است و صاحب منهاج در صفت
خبازی گفته است بقلة الاترنجیه بادرنجبویه است و گفته شد بقلة الضب
بادرنجبویه بری است و آن از فرنجمشک است و گفته شد صفت بادرنجبویه بقلة
الخطاطیف صاحب جامع گوید عروق الصفر است اما آنچه محقق است و الخطاطی فی

خوانند

خوانند و آن مامیران است و گفته شود بقلة العدس فوتنج بری است و گفته شود
بکبر بلغهٔ اهل هند خیار چنبر است و گفته شود بلوط الارض یونانی کمادریوس
را گویند و گفته شود بلوط الملک شاه بلوط است و گفته شود بلوط در وی قبض
بیشتر بود که در شاه بلوط و در قشر وی که آن را جفت خوانند قبض زیادت تر
بود که در بلوط و بهترین وی تر بود بزرگ رسیده بود و طبیعت وی سرد و خشک
در دوم و گویند در اول و گویند خشکی وی در سیوم است و گویند گرم است در
اول و منفعت وی آنست که منع نزف دم و نفث دم بکند خاصه جفت وی و
غذای بسیار دهد و جهت صلابت با پیه بز کوهی نافع بود و چون بسوزانند جهت
ریشها و قلاع نافع بود و پیچ را سودمند بود و چکیدن کمیز و جهت زهر نافع بود و شکم
ببندد و طبیخ وی کسی را که اسهال مزمن بود و قرحهٔ امعا بود بپاشند سودمند بود و اگر
از طبیخ وی فرزجه سازند و زن بخود برگیرد سیلان مزمن که از رحم آید باز دارد
اما بلوط ثقیل بود و دشخوار هضم بود و صداع آورد و سحج کند و از پیت دم زیاد
نباید خورد و مضر بود به مثانه و مصلح وی آنست که بریان کنند و با قند بخورند و بدل
بلوط بوزن وی خرنوب نبطی بود بلیلج بپارسی بلیله گویند و بهترین وی
آنست که زرد و رسیده و فربه بود و طبیعت وی سرد است در اول و خشک
در سیوم و در وی قوت لطیف و قابض بود و معده را قوت دهد و بیشتر خاصه آن
را و رطوبت آن را نافع بود و معده را دباغت کند و گویند شکم ببندد و بعضی گویند
ملین بود فقط روده را نافع بود و مقعده و چشم را قوت دهد و اگر در چشم کشند
آب فش باز دارد و در طبیعت نزدیک بود با آمله و هلیلج کابلی و مقدار شربت از وی

سرد م بود و مغز وی نزدیک بود بفندق و اسحق گوید مضر است بسفل و مصلح وی عسل است
و بدل وی اسحق بن عمران گوید بلیلج است و گویند بدل وی فاغیه خشک و دو دانگ وزن
آن است و ثلث یک آن بلیله سیاه **بلادر** انقردیا خوانند و ثمر البلادر نیز
خوانند و بهترین وی سیاه و فربه بود و چون بشکنند بسیار عسل بود و طبیعت آن گرم و
خشک است در چهارم سود مند بود جهة کسی که بلغم و رطوبة بروی غلبه کرده باشد و از خدر
عصب و نسیان و فالج و لقوه را بغایت نافع بود و مقدار نیم درم مستعمل بود و خطر
بود و چون در شیب بواسیر دود کنند بواسیر را خشک کرداند و عسل وی برداء الثعلب
بلغمی بمالند نافع بود و از جمله سمومست و سوزش خون بود و خلطها و برسام و
جنون بازدید کند و تقطیع در حلق و اندرون و سوزش دهن و لذع دل و معده
و روده و تبهای حاده بازدید کند و دو مثقال این فعل کند و سم بود و گاه باشد که
کشنده بود و اگر با مغز گردکان بخورند مضرت نرساند و این از خاصیت است
و اگر شکر نیز اضافه کنند بهتر بود و مداواة کسی که بلادر خورده باشد بدوغ گاو
و جو و آب و روغن بادام و لعاب بهدانه کنند و در آب برف نشاندن و
عسل وی مستعمل بود در معاجین و عسل از وی چنان گیرند که ابری سخ کنند و
از بن بلادر پیدا زنند و بلادر را در میان ابر گیرند و عسل از وی بیرون آید
و بعد از آن با روغن گاو بجوشانیده بیامیزند و روغن جوز در معاجین کنند
دیسقوریدوس گوید بدل وی پنج وزن وی مغز فندق و دو دانگ نیم وزن
آن روغن بلسان و ثلث یک آن نفط سفید **بلسن** عدس است و گفته شود
بلس طین ابیض است و گفته شود **بلنجاسف** برنجاسف است و گفته شد

بلوسیطون

بلوسیطون حلبنار است و گفته شود **بل** میوه هندی است مانند قثاء
گرد و گویند مانند انار است و گویند انار هندی است و گویند انار دشتی است و گویند
قثاء هندی بری است و پوست وی را نیل تخم و برا بل وحب و برا ثل خوانند
و محمد بن زکریا گوید بل میوه از هندوستان است از درخت حاصل میشود مثل
درخت زردالو و بهترین وی آن بود که شیرین بود و درخت وی را خاماقطا گویند
و گفته شود و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم قابض بود و احشا را
قوت دهد و صلابت عصب و رطوبت آن را نافع بود و مرضهای سرد مانند
لقوه و فالج و استرخا را سودمند بود و قی باز دارد و در جوارشات شکم ببندد و باد
بشکند **بلمون** عرفج بهری است و خوخ اقوع نیز خوانند و آن سادج هندی است
و گفته شود **بلح** چون سبز بود و لبح خوانند و جدال نیز گویند و آن چون سبز بود بشکافند
و بیرون آورند و آن در نخل مانند غوره است بر درخت انگور که بپارسی غوره خرما
گویند و چون در غلاف باشد طلع خوانند و صفت طلع گفته شود و بلح و طبیعت وی
سرد و خشک است در دوم شراب وی شکم ببندد و خاصه با شرابی که در وی عفص بود
یا مانند وی و سیلان رطوبت که از رحم بود ببندد و خون که از بواسیر آید باز دارد
و معده را دباغت کند اما سینه و شش را بد بود بسبب خشونت که در وی هست
و دیر از معده بگذرد و غذا اندک دهد و سده جگر آورد و بسیار خوردن خلطهای غلیظ
در شکم پدید کند اما ممسک بول بود و مصلح وی خمیر نفت بود که بعد از وی بخورند
بلبوس بصل الزیر است و گفته شود **بلسان** شجره مصری است برگ وی
برگ سداب ماند اما سفیدتر و در بعضی موضع آن را عین الشمس خوانند و میش بود و روغن وی

بهتر و نافعتر از حب وی بود و حب وی بقوت تر از عود وی و صفت عود در عین
گفته شود و صفت حب در باب حا و صفت روغن در باب دال دهن البلسان
بنفسج بپارسی بنفشه گویند و بهترین وی لاجوردی بود و طبع وی سرد است در دوم
و تر است در سیوم و گویند سرد و تر است در اول ساکن اورام حار بود و چون بر وی ضماد کنند
بارد و صداع که از گرمی بود ساکن گرداند و بوییدن و ضماد کردن سبز وی گرم را نافع بود
و سینه را نافع بود و نرم گرداند و مسهل صفرا بود و شربتی از وی از ده درم تا چهار درم
بود و چون بیاشامند آب خناق را و صرع بچگان که از ام الصبیان خوانند
نافع بود و جهت درد مقعده و شقاق آن و ورم آن ضماد کردن بغایت نافع بود و
مسهل بود بقوت جاذبه و بعضی گویند مسهل بود بلزوجه و خلطی صالح از وی حاصل
شود و چون ضماد کنند بر ورم معده و جگر گرم را نافع بود و چون با بابونج بپزند و آب
آن بر سر ریزند سودمند بود صداع را که از حرارت بود و خوردن وی مضرت
بدل هی و مصلح وی آنست که با انیسون رومی خورند و بوییدن وی زکام گرم
و نزلات که در سینه ریزد نافع بود باید که با خیری و مرزنجوش ببویند و خوردن
و بوییدن وی حرقه مثانه را سودمند بود و ورق وی چون پخته بکوبند و آب وی
بگیرند و با قند بکودکان که مقعد ایشان بیرون آید دهند بغایت نافع بود سرفه
کوبیده ورق وی طلا کردن بر جرب صفراوی و دموی بغایت سودمند بود و بدل وی
ورق خبازی است یا نیلوفر یا کاوزبان و گویند بدل وی نیلوفر و برسیاوشان است
بنجنکشت ذوخمسة اوراق گویند و ذوخمسة اصابع هم خوانند و درخت
وی بر کنار رود ها روید و ورق وی مانند ورق شهدانه بود و مستعمل از وی

کل وی بود

کل وی بود پس ورق و تخم وی و چوب وی نشاید که استعمال کنند و بهترین آن
تازه بود و طبع آن گرم است در اول و گویند در سیوم و خشک در سیوم و قوت
وی قبضی هست با تفتیح و محلل و ملطف بود نافع بود ضماد کردن جهت صلابت
و سده جگر و ملازمه سپرز را با سکنجبین نافع بود و چون در شب پیش گیرند منع
احتلام و نعوظ کند و زنان چون شهوت بر ایشان غلبه کند در شب خود دود کنند
ساکن گرداند و از دود وی گزندگان بگریزند و خوردن گزندگی مار را نافع بود
و بر گزیدگی سگ دیوانه و بهایم ضماد کردن سودمند بود و مقدار شربت از وی
یک مثقال بود و لیکن مصدع بود و منبت بود و چون بریان کنند درد سر کمتر آورد و مضر بود
بمجامعت و اسحق عمران گوید مصلح وی صمغ است **بنات** ضبع البطم است و
گفته شود **بنج** منج گویند و بعربی اسیکران و بپارسی منگ گویند و صفت
آن در بزر البنج گفته شد **بنطافلون** پنجنکشت است و گفته شد **بندق**
بپارسی فندق گویند بهترین وی بزرگتر بود و طبیعت وی گرم است باعتدال باندکی
خشکی و گویند گرم است در سیوم و تر است در اول پوست وی قابض بود اما مغز وی
باه را زیادت کند و گزیدگی جانوران خاصه گزیدگی عقرب را چون با انجیر و سداب بخورند
و ضماد کنند و گویند عقرب از وی بگریزد و اگر پیش از طعام بخورند سموم را نافع بود
و اگر بعد از سم فندق با انجیر و سداب بخورند بغایت سودمند بود اما فندق
معده را بد بود و چون سحق کنند و با ماء العسل بیاشامند سرفه کهن را نافع بود و اگر
همچنان با پوست بسوزانند و سحق کنند و با پیه کهن یا پیه خوک یا از آن خرس بیامیزند
و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و بعضی گویند فندق سوخته چون با زیت بیامیزند

و بریان سر طفل که چشم وی ازرق بود طلا کنند ازرقی ببرد و سیاه گرداند موی
نیز سیاه گرداند بقراط گوید خوردن وی دماغ را قوت دهد و پوست وی
شکم ببندد و مغز وی مشحم و مولد ریاح بود در معده و مصدع بود مصلح وی نبات است
و بدل آن مغز جوز و گویند جلغوزه **بندق هندی** رته خوانند و آن ثمری است
بمقدار فندق اما کوچکتر بود و بمقدار حب الغار و لون آن بسیاهی زند و بغایت
املس بود مانند الکمکت و جوز ارته نیز گویند و طبیعت آن گرم و خشکست در آخر اول
بر خنازیر طلا کنند با سرکه تحلیل دهد و القوه را چون سه روز سعوط کنند و در خانه
تاریکی بنشینند رطوبت از منی وی روانه شود و صحت یابد و صرع و سدر و مالیخولیا
را نافع بود و جهت آب نزول کحل کردن و بر سبل و شبکوری سعوط کردن آب
مرزنگوش نافع بود و با اثمد کحل کردن احول ببرد و دو درم از وی ربو و ضیق النفس را
نافع بود و اگر حمل کنند و فرزجه سازند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بیرون
آورد و عصاره وی مسهل سودا و بلغم باشد و صفرا بود ولی اکراهی دهد و برص و
یرقان و کلف را نافع بود و با سکنجبین قولنج را سود دهد و تب ربع را و وی
تریاق گزیدگی عقرب و رتیلا و همه زهرها بود و قوت اعصاب بدهد و فالج او
لقوه را بغایت سودمند بود و معده سرد را نافع بود و قوت هاضمه بدهد و اگر
بر اعضا سست طلا کنند سخت گرداند و از بیخ وی دو درم با شراب بیاشامند
ذات الجنب سرد و ربو و سرفه کهن و نفث دم که از سینه بود **بُنک**
مانند قشوری است که از بیخ امغیلان یمن خیزد و سفید بود و زرد بود و بهترین
وی زرد است سبک خوش بوی و سفید و فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک

در اول

در اول قوت اعضا بدهد و جلد را پاک گرداند و نشف رطوبات که در تحت جلد
بود بکند و بوی بدن خوش کند و قطع بوی نوره کند و معده و جگر سرد را قوت دهد
چون از بیرون ضماد کنند یا مبالغه بوی وی دماغ سرد را قوت دهد
بنات اثار انجره است و گفته شد **بن** بپارسی گویند و مری آنکه از
تخاری خوانند و آنگاه رتبین نیز خوانند حقیقت وی در میم گفته شود **بنقه**
در قوت مانند عدس است و طبیعت آن معتدل است و گفته در حرف خاء در صفت
خلر اندک در یبوست معتدل و قابض بود مانند عدس و بر نفس و فیله کودکان
ضماد کردن نافع بود و شکم ببندد و مولد سودا بود و مصلح آن روغن بسیار است
که بشیرازی شو گویند **بنج** سیستان است و گفته شد **بنجشکزبان** لسان
العصافیر است و گفته شود **بوزیدان** بعربی مستعجل خوانند صاحب جامع گوید
در مصر الطبا بمصر مستعجل بعوض بوزیدان استعمال کنند و این سهوست و بوزیدان
مستعجل است بتحقیق و هم گوید از نقل ابن رضوان که بوزیدان نوعی از
مستعجل است و صاحب منهاج گوید چوبی هندیست و صاحب جامع همین
گوید و این هر دو سهوست و بوزیدان بغیر از مصر در هیچ جای یافت نشود و بهترین
وی آنست که سپید بود و ستبر بود و خطوط بسیار بر وی بود و تازه باشد و
طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم و در وی رطوبتی فضلی بود جالینوس گوید
گرم است در سیوم و خشکست در اول و ملطف بود و گویند بقوت مانند
بهمن است مفاصل و نقرس را نافع بود و باه را زیاده کند و زهرها را سودمند بود
و یک درم از وی مسهل صفرا بود و نافع بود جهت خلطهای سرد و بلغم و عصب را

پاک گرداند و منی بیفزاید و زنان جهت فربهی استعمال کنند و فرو نشنده است چون
با شیر یا با آرد برنج حلوا سازند فربهی آورد و لون را نیکو گرداند بغایت و منافع
وی در درد مفاصل و نقرس مانند سورنجان است و اسحق گوید مضر است با شش و
مصلح آن خردل بود و گویند مصلح آن تخم گزر است و قند و شربتی از وی
مقدار دو درم بود و در معاجین بدل وی دو وزن بهمن سفید و اگر یافت نشود
بوزن وی وج و نیم وزن آن زرنباد و وی حب القرع و کرمها دیگر را بکشد و شیر
بیفزاید و معده را پاک کند و اشتها بیاورد و استسقا را نافع بود و سده جگر و
سپرز را بگشاید **بورق** انواع آن بسیار است و بهترین آن ارمنی بود
و آن را نطرون خوانند و از بعضی از ایشان بغوث نر بود و ارمنی سپید و سبک بود
و باد ردی طبیعت آن گرم است در آخر درجه دوم و خشک در اول درجه
سیوم و عیسی گوید گرم و خشک در دوم جلا بقوت دهد و اخلاط غلیظ
قطع کند و مغص را ساکن کند چون بکوبند با زیره و با پنج بیاشامند طبع را نرم
دارد و بادها را بشکند و بر حکه و برص طلا کردن سود دهد و طها انفجه و قطری
که از گوش آید مجموع را نافع بود اگر با سرکه بیامیزند و در گوش چکانند و پیچ
برون آورد و پاک گرداند و چون سحق کنند با سرکه و بدان غرغره کنند علق که
در حلق چفسیده بود بیفکند و با ادویه قاتلات دود و کرمها مجموع بکشد و برون
آورد و همچنین اگر بر شکم و ناف بمالند و نزدیک آتش بنشینند همین عمل کند و
اگر با شراب در گوش چکانند کری را سود مند بود رازی گوید که اگر دو درم
از وی با دو درم روغن زنبق بیامیزند و بر قضیب بمالند انعاظ تمام آورد

و مجهول گوید چون بغایت سحق کنند و با عسل بسرشند و بر قضیب طلا کنند و خصیه
و گرد اگرد آن نعوظی تمام آورد فولس گوید بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون
سحق کنند و با روغن گل بسرشند و بران نهند زائل کند و بحال صحت آورد و جرب
استسقا با انجیر ضماد کردن نافع بود و اگر با عسل در چشم کنند سفیدی چشم
ببرد که کهن باشد و ارسطوطالیس گوید که نافع بود جهت رحم زنانی که رطوبت بسیار
در وی بود و نشف رطوبت بکند و داء الثعلب و داء الحیه را نافع بود و چون
سه روز هر روز سه درم از وی بعسل معجون ساخته بیاشامند و چون با روغن
بنفشه سحق کنند و در گوش چکانند جهت کرم گوش بغایت مفید بود و در حقنه
مسهل مقدار یکدرم تا دو درم مستعمل بود و بسیار خوردن لون را سیاه گرداند و
مفسد معده بود و مصلح وی صمغ عربی است و گویند کلنکبین را فاید و بدل وی
نمک تلخ یا نمک اندرانی بود بدیغورس گوید بدل وی بوزن وی شبت
و بوزن وی نمک اندرانی و گویند بدل وی یک وزن و نیم نمک بود **بودریطش**
مرقشیثا است و گفته شود **بوقیصا** دردار است و گفته شود **بوشاد**
شلجم است و گفته شود **بوطانیه** کرمت السود است و آن فارسی بود
و گفته شود **بولو یودیون** بیونانی معنی آن کثیر الارجل است و آن اسفایج بود
و گفته شد **بوعلصن** بزبان یونانی یعنی لسان الثور و آن گاو زبان است
و گفته شود **بوزنك** بادروج است و گفته شد **بوصیر** نوعی از ماهی زهره است
و آن را جوشران خوانند و افقن هم خوانند و گفته شود درمیم و گویند با قلا شامی است
بوحا حشیشی است بیشه روید تریاق پیش است و از آن جمله زیر باد و پنج

آن جدوارات که آنرا بمغول مافرفین خوانند و در حیم کفته شود **بولوطریخون**
بیونانی یعنی کثیر الشعر و آن پرسیاوشان است و گفته شد **بول الناس** بول آدمی
چون با خاکستر زر بر جائی که خون آید ببندند باز دارد و سودمند بود جهة حکه و سعفه و جرب
و برص خاصه با بورق و آب حماض طلا کنند و جهت مطحولان عجب سودمند بود و نافع بود
جهة گزندگی افعی خاصه صحری خوردن و بدان ریختن و با نطرون جهة گزیدگی سگ دیوانه
هر گزیدگی که بود سودمند بود جهة مجموع زهرها و چون بپالایند و در پوست انار کنند و در گوش
چکانند کرم که در گوش بود بیرون آورد مؤلف گوید چون بگیرند و کفی که بر سر آن
باشد بر ثالیل زایل کرداند البته **بول الصبیان** بول کودکان چون در
ظرفی مسین با عسل بپزند نافع بود جهة سفیدی چشم و دانه و ریش و جدری و تاریکی آن
و دردی وی که در بن ظرف نشسته باشد چون چند روز بر آن بگذرد و بر جمره بپزانند
ساکن کرداند و چون با روغن خاصه سحق کنند و زنان بخود برگیرند درد رحم را ساکن
کند و جهة ختناق آنرا او نافع بود و جهة گزیدگی افعی و عقرب بحری و صخری و گزیدگی
سگ دیوانه را با بورق و جهت جرب و حکه و برص و جذام سودمند بود و جهة مادۀ که
از گوش روانه بود چون با پوست انار بپالایند و در گوش چکانند نافع بود
و نافع بود جهة گزیدگی حیوانات **بول الدواب** سودمند بود جهة درد مفاصل
چون نطول کنند یا در آن نشینند **بول الابل** بهترین بول الابل جمل اعرابی
بود که آن را النجیب خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است و در وی قبضی هست
نافع بود جهة جرب چون بدان بشویند و شریف گوید جهة ورم جگر نافع بود و چون
بیاشامند و چشم را نافع بود و استسقا و صلابت طحال را نافع بود خاصه چون

بالبن لقاح بیاشامند و مفتح سدۀ مصفاق بود بقوت و چون در گوش چکانند
جهة ریش گوش نافع بود **بول الکلاب** چون بگیرند و رها کنند تا متعفن شود
و موی ابدان بشویند سیاه کرداند و بهترین خضابات بود و چون بر ثالیل استعمال
کنند قلع کند **بول المعز** نافع بود جهة درد اعصاب و تشنج و جهة استسقا چون
بیاشامند نافع بود **بول البقر** بهترین بول ثور بود بهق را زایل کند و جرب
را نافع بود و چون با مر و کبا زنند و در گوش چکانند درد گوش که از سردی بود
ببرد و چون در آن نشینند درد معده سرد که از باد بیر بود سودمند بود **بول**
الجاموس چون مر و صبر در آن بپالایند و در گوش چکانند درد گوش که از
سردی بود ببرد **بول الخنزیر البری** سودمند بود جهة سفیدی چشم و خاصیت
وی آنست که چون بیاشامند سنگ مثانه بریزاند **بول الحمار** گویند چون بیاشامند به
درد گرده سخت را زایل کند **پوش دربندی** نیافتم که از ارمن می آورند
و آن نباتیست که میخچان میگویند و شیاف میسازند طلا کردن بر ورمها
گرم و نقرس گرم و صداع گرم بغایت نافع بود و بلیتین مجرب بود و بر بثرها طلا کنند
سودمند بود و طبیعت وی سرد و خشک در آخر درجۀ اول و رازی گوید چون
با آب عنب الثعلب بر نقرس طلا کنند منفعتی عظیم بدهد و بدل آن حضض بود با
شیاف مامیثا **بهار** اقحوان است و گفته شد **بهرامج**
رنف گویند و ضمیران نیز گویند و عطفل هم گویند و آنرا گل بیدمشکی خوانند و
بپارسی بیدمشک گویند و به تبریزی کلاه پوش و کرمانی کرکو طبیعت وی معتدل است
نطول کردن با محلل چو نفخ بود از هر عضو که باشد و بوئیدن آن محلل ریاح

رعیبر ابراهیم نبت و هو ضربان احمر و اخضر
و کلاهما طیب الرائحة ق
الرنف و بحرکه براهیم اکبر ق
بید مشک

غلیظ بود از سر و شکم براند و محرور را نافع بود و درد سر که از بخار مره صفرا بود ساکن
گرداند و اگر با کنجد بپرورند مانند بادام در بنفشه و روغن از وی بگیرند روغنی خوشبوی
بود و در صفت ادهان منفعت وی گفته شود و اگر با بادام کنند لطیفتر بود
بهرام و محرمان عصفر است و گفته شود **بهج** بوزیدان است و گفته شد
بهق الحجر حزاز الصخرات و گفته شود **بهمن** دو نوع بود سرخ و سفید و بهترین
آن سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک در دوم و مسیح گوید گرم است در دوم
و تر است خفقان را و قوت دل را عظیم قوت دهد و منی بیفزاید و باه را برانگیزاند
و فربهی آورد و در تقویت دل نظیر ندارد و سنگ مثانه بریزاند و مقدار شربت
از وی یک درم باشد و اسحق گوید مضر است بسفل و مصلح وی انیسون بود و بدل
وی بوزن وی تودری و نیم وزن وی لسان العصافیر **بهش** گویند نوعی از
بلوطات است که مانند مازو بود و آنچه محقق است ثمر مقل است چون تر بود بهش خوانند
وصف آن در مقل گفته شود **بهبط** مهلیا است و گفته شود **بهی** آنست
وصف آن در باب سین در سفرجل گفته شود **بیقیه** سعد نقبه است و گفته
شد **بیض** بهترین وی تازه بود از مرغ خانگی و زرده وی فاضلتر بود باید که
نیم برشت کنند و صفت نیم برشت آنست که اگر با پوست در دیگ آب جوشان
اندازند سیصد بار بشمارند و اگر بی پوست بود صد بار بشمارند و بعد از آن برآرند
و زرده آن گرم و تر بود و سفیده آن سرد و تر با هم معتدل بود در گرمی و سردی و
تر بود و غلیظ و نیم برشت زود تر هضم شود و غذا بیشتر دهد و جهت حلق و سرفه و سل
نافع بود و باه را زیاده کند و زرده وی بریان کرده قابض بود و چون با عسل

برکلف

برکلف طلا کنند زایل کند و سوختگی آتش را نافع بود و منع درد ها کند و در حقنه
جهت قرحه نافع بود و در سوختگی که از آب گرم بود بپیشم دان بمالند نافع بود و
جهت جراحت مقعد و خصیه نافع بود و چون در سرکه بپزند شکم ببندد و در دو
سنطاریا را نافع بود اما دیر هضم شود خاصه منعقد آن و اگر ادمان خوردن آن
کنند کلف آورد و مطبوخ وی بد بود و سنگ گرده تولد کند و تخمه آورد و قولنج
تولد کند و اولی آن بود که فلفل و زیره و دارچینی با آن خلط کنند و بعد از آن
سکنجبین با خورند و سفیده آن اگر در گوش چکانند که ورم کرده بود سرد
گرداند درد ساکن کند و اگر بر سوختگی آتش بمالند سود دهد و اگر صوف بدان
تر کنند و در چشم نهند درد چشم که از گرمی بود ساکن گرداند و جهت درد چشم نفاخات
نافع بود و در چشم چکانیدن و اگر تخم مرغ نیمخام بیاشامند گرفتگی آواز را نافع
بود و نیم گرم آشامیدن قرحه مثانه و قرحه گرده و خشونت سینه و نفث دم و نزله
را سود دهد **بیض الاوز والنعام والبط** خایه مرغ آبی و شترمرغ و بط بهترین
وی تازه بود و نیم برشت معتدل بود در گرمی اما غلیظ بود و مضر بود بقولنج و ریاح
دو دارد و مصلح آن صعتر و نمک بود **بیض العصافیر** نیکوترین بیضه گنجشک تازه
بود باه را زیاده کند بیشتر از همه بیضها و همه بیضها همین عمل کند **بیض الحجل** بیضه
کبک لطیفتر از بیضه مرغ خانگی بود و سودمند بود جهت ناقهین و بیضه کبک و تذرو
و مرغ خانگی مقوی دل و مستجمع اوصاف نیکو باشند و مضر بود باصحاب کبد و
مصلح آن مثلث بود **بیض الحباری والقلاون** از جهت خضاب نبات نیکو بود
بیش بدترین زهرهاست و در غایت گرمی و خشکی و تیزی بود و چون برص طلا کنند

نافع بود وجذام را با ادویهٔ دیگر و بیش سم قاتل مهلکست مقدار دانگی کشنده بود و
تریاق وی پش موش است و باد زهرها سک وجدوار و وی از سم فعی زود تر
نفوذ کند و قردن سنبل نوعی از آنست وگفته شود پش موش پشا بوجات
وگفته شد اما پش موش حیوانیست مانند موش که معروفست بفارة البیش در
بن درخت پش جای گیرد و نافع بود جهة برص و جذام و تریاق پش بود و افعی
و هر زهر که باشد سودمند بود والله اعلم

باب حرف التاء

تانبول تامول نیز گویند و در پارسی تنبول گویند و آن ورقیست
مانند ورق ترنج و در دریا بار بسیار باشد و بسیار خورند و در طعم نزدیک بود
بقرنفل جهة درد دهن سودمند بود و بوی دهان خوش کند و اشتهاء طعام باز دید کند
و باه را قوت دهد و دندان را سرخ کند و نشاط آورد و بن دندان را قوت دهد و خون
بن دندان باز دارد و معده و دندان و بن دندان را قوت دهد و خایندن وی صاحب
منهاج گوید طبیعت وی سردست در اول و خشکست در دوم قابض و مجفف بود
شریف گوید تنبول گرمست در اول و خشکست در دوم و قوت جگر ضعیف دهد
و چون بخورند و بعد از آن آب بیاشامند نفس را خوش کند و وحشت زایل کند
و اهل هند بعوض خمر بعد از طعام تنبول خورند مفرح بود و غم ببرد و باید که
با کلس صدف و شیح دا تکی و پاره فوفل خورند و اگر بی کلس خورند هیچ طعمی
نیابند و تفریح نبخشد رازی گوید بدل وی قرنفل خشک بود تامضت
حماض است زبان اهل بربر و در اتریج صفت وی گفته شد تاکوت
زبان اهل مغرب الاقصی فرفیون است و بزبان دیگر گویند حب الاثل است و دول

اول

اول صحیح است تالفیسوره حرفست وگفته شود تاغندست بزبان
بربری عاقرقرحاست وگفته شود تبن مکه اذخرست وگفته شد
تتری سماق کوهی است وگفته شود تبر ذهب است وگفته شود
تخی کسب است وگفته شود تدرج بپارسی تذرو گویند گوشت وی بهترین
گوشت مرغها بود و در منفعت مانند دراج بود و گوشت وی گرم بود دماغ و فهم را زیاده
کند و ابن زهیر در خواص آورده است که زهرهٔ وی چون سعوط کنند بدان خبل و
وسواس زایل کند و چون گوشت وی بریان کنند و سه روز گرم بخورند آن زحمت
زایل کند ترب اشق است وگفته شد ترمایان او قطاریون گویند و آن
غافث است وگفته شود تراب الشارد خاک جزیره ایست از جزایر روم
خاصیتش آنست که اگر اندکی در آب حل کنند و در بینی کسی چکانند که علق در حلق او
رفته باشد در حال بیفتد تراب صیدآباد خاکیست که از مغاره کوهی که از زمین
شام میکنند و جهت شکستگی اعضا بغایت سودمند بود و چون یک مثقال بیابند و با زرده
تخم مرغ نیم برشت بخورند تراب الطرف و آن تراب اهل لعابست خاکی که
از چهار راه گیرند معتدل باشد و سبک و مجفف ترمس باقلای مصری خوانند
بهترین بزرگ پردانه سفید فربه بود و طبیعت وی گرمست در اول و گویند در دوم
و خشکست در دوم منفعت وی آنست که کلف و برص و بهق را زایل کند و ریشها
و داءها که بر روی بود و خنازیر و صلابات بعسل و سرکه طلا کنند نافع بود و دقیق
وی چون با عسل بیامیزند و لعق کنند یا با سرکه بیاشامند کرم بکشد در شکم و دقیق
وی چون با سرکه ضماد کنند بر عرق النسا سودمند بود و دقیق وی با دقیق جو ب

بر ورمهای گرم طلا کنند نافع بود و بر آتش فارسی هم سودمند بود چون با سرکه بیامیزند
و بدان ضماد کنند و ریشهای تر که در سر بود و ریشهای پلید و جرب و در ابتدای بهق
و آثاری که در بدن پیدا شود و داء الثعلب را سودمند بود و چون با مرد عسل بیامیزند و
زن بخود برگیرد و بیاشامد حیض براند و بچه بیندازد و دقیق وی بشره را پاک و صافی
کند و هر اثری که بود از زخم و غیر آن ببرد و سده سپرز بگشاید و جگر خام و چون
با عسل و سرکه و سداب بپزند و غثیان ساکن کند چون بکوبند و با سرکه بیاشامند
و مقدار سه درم مستعمل بود و طبیخ آن کرم بکشد و بر ناف بچگان طلا کردن همین
عمل کند و اگر با بیخ مازریون بجوشانند و گوسفند که جرب داشته باشد با آن بشویند
البته زایل کند و اگر با آب بجوشانند و بیاشامند بول براند و شکم ببندد و
ابن ماسویه گوید منفعت از وی نه شکم ببندد و نه براند و دشخوار هضم و خلطی خام از وی
حاصل شود و در عروق چون تمام هضم نشده باشند و چون بلغمی از وی پیدا گشت نیز
غلیظ تر باشد و گرانتر نفوذ کند و آنچه تلخی داشته باشد زودتر از معده بگذرد
و با سرکه یا انگبین یا نمک یا سعتر یا انجدان خورند جالینوس گوید بدل آن در جلا
دو وزن آن باقلا و گویند بدل آن فودنج و گویند بدل آن شیح ارمنی بود و چون
با سرکه بپزند و بر مفاصل سرد ضماد کنند نافع بود و ورمهای بلغمی تحلیل کند و ابن هبیر
در خواص آورده است که مردابه که قردان بسیار داشته باشد و قردان شتر ازین
که گویند چون به صحیح ترمس بشویند نافع بود و جرب و ابنت قلع کند شریف آورده است
که چون بستانند و مغز کنند و پوست وی جدا کنند و در دیگی مسین کنند و شیر تازه بدان
ریزند چندانکه آنرا بپوشاند و بجوشانند تا شیر نشف کند بعد از آن مانند وی روغن گاو

برسر وی کنند

برسر وی کنند و بجوشانند تا منعقد شود از آن ضماد کنند مسهل سودا بود و خلط خام
اگر پس اگر خواهد که مسهل صفرا بود در خرقه کنند گرم کرده و بر اربیه ضماد کنند اسهال
صفرا کند و اگر سودا خواهد بر دل ضماد کند و اگر خلط خام خواهد با بن ورکین و این ضماد
از اسرار طب مکنونست و این معالجه جهت پیران و طفلان که تحمل نداشته باشند
کنند و این مجربست **تربد** بهترین وی چینی بود سپید مدور و مضمغ و مجوف
بود و در سودن سفید تر گردد و زود کوفته شود و بر سرهای وی صمغ بود و کهنه و باریک
نبود و بسطبری میان خنصر و بنصر بود و چون بکوبی و به بیزی هیچ ریشه بر سر پرویزن
نماند و تنگ سوراخ بود و باید که بوقتی که خرج کنند اول بتراشند و بروغن بادام چرب
کنند و آنگاه بکوبند و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم نافع بود جهت مرضهای
عصبی و مسهل بلغم بود تمام و اندک از خلط سوخته از هر دو رگ و ماسرجویه گوید
مسهل اخلاط غلیظ لزج بود و اصح آنست که مسهل بلغم رقیق تر بود و اگر لقمه کنند
مسهل بلغم غلیظ بود و استعمال کردن او یبوست و جفاف در بدن پیدا کند
و مضر بود بامعا بعد از آنکه خراشیده باشند و بروغن بادام چرب کرده کثیرا
اضافه کنند و اگر زنجبیل تقویت دهد مسهل بلغم غلیظ خام بود اما تنها مسهل
غلیظ نبود و تربد زرد و سیاه زهر بود مانند خربق سیاه و غاریقون سیاه
و مداوای کسی که آن خورده باشد مانند مداوای کسی باشد که خربق سیاه خورده
باشد و سمان نه بیر کنند و تربد سفید مجوف چنانچه وصف کرده شد نافع بود جهت
درد مفاصل که بلغمی بود و رحم را پاک گرداند تنقیه تمام خوردن و حقنه کردن نافع
بود جهت درد آن نزدیک حیض آمدن و سودمند بود جهت درد پشت و دماغ

را باج کند از بلغم لزج و مفلوج و مصروع را نافع بود و سرفه که از رطوبات فم
معده بود سود دهد و علامات این حمت آن بود که چندان سرفه بیاید که تا بقی
یا خلطی لزج بیاید و بعد از آن ساکن شود و اگر هلیله کابلی خلط کند دوائی نافع
بود مصروع را و بدل آن نیم وزن آن غاریقون و دانگ و نیم آن صبر و دانگی و
نیم آن حنظل و گویند بدل آن ترس است و صاحب جامع گوید که بدل آن پوست
درخت توث است بوزن آن و شربتی از ترید نیم درم تا یک درم بود **ترنجبین**
بهترین وی سفید تازه است و وی معتدل است در حرارت و برودت تا میل
بحرارت دارد و لطیفتر از قند بود و در وی رطوبتی بود و ملین بود و نافع بود جهت
تبهای گرم و سرفه و سینه را نرم گرداند و تشنگی بنشاند و مسهل صفرا بود و رقیق
و خاصیت و شربتی از وی ده درم تا بیست مثقال شریف گوید گرم و تر است در
اول حفظ را نیکو کند و اسحق گوید مضر است بسپرز و مصلح آن تمر هندی بود و گویند
بدل آن ناء الحاج یا قند و گویند جو آب و قند و گویند بدل آن شیرخشت است
تراب القی کنگر زرد است و گفته شود **ترفاس** کماه است و گفته شود
تراب الهالک شک است و گفته شود **تریاق روستائیان** ثوم است و گفته
شود **تریاق ترکی** مومیائی است و گفته شود **تریاق الحیه** در گنج چشم
گاو کوهی و بز کوهی باشد و از آن گاو کوهی نیکوتر بود و در صفت ایل گفته شد
منفعت آن و شیرازی آن را ارس بر آن خوانند **تریاق پارسی** حجر التبن است
و گفته شود **تشمیزج** بپارسی چشمیزج گویند و چاکشو خوانند و اهل حجاز تشمیه
خوانند و شیرازی چشمک بلفظ دیگر اطر البس گویند و حبه السودا نیز خوانند

اما اسم

اما اسم حبه شونیز است و طبیعت تشمیزج سرد و خشک است و قابض بقوت و درد چشم را
نافع بود بغایت و ابو سهل آورده است که چون بغایت سحق کنند شبها و بر جریه
بزنند و بر ریش قضیب طلا کنند زود نیک شود و مجرب است و بهترین وی آن بود که
فربه و بغایت سیاه و براق بود **تشتیزان** و تشتمیز نیز خوانند و آن بقلیات است
و گفته شد **تفاح** بپارسی سیب گویند و معتدل ترین وی شامی بود و بعد
از آن اصفهانی پس توقانی و ملیطی و آنچه تفه بود بد باشد و همچنین نارسیده و تفه
سرد و تر بود و آنچه ترش بود قابض و غلیظ بود و آنچه شیرین بود میلی بگرمی دارد
و آنچه ترش بود و نه قابض بود خشک بود و شیرین وی که رسیده معتدل
بود در حرارت و برودت و بصری گوید شیرین گرم و تر بود در اول و ترش
سرد و خشک بود در دوم و آنچه مز بود معتدل بود در سردی و تری منع فضول
بکند خاصه ورق آن و تفاح مقوی دل بود و مفرح و بغایت روح را لطیف کند
خاصه شامی و قوت معده ضعیف بدهد و اگر در میان خمر بریان کنند سود مند بود
جهت قلت شهوت طعام و نافع بود جهت کرم و ذوسنطاریا و سوزش و قی
مقوی معده بود و منع قی بکند و سموم را نافع بود و تفاح شیرین چون پخته کنند
و بر چشم بندند که درد کند درد را ساکن کند و سیب میخوش تشنگی بنشاند که
از صفرا بود و قی باز دارد و طبیعت ببندد و رازی گوید مقوی فم معده بود و محرور
را نافع بود اما بطی الهضم بود و منفخ و اولی آن بود که چون از وی ثقلی در معده
یابند آب سرد و طعام ترش بر سر آن بخورند بلکه شراب خورند و مرق اسفیدباج و
مطجنات خورند و الهی گوید بخاصیت نسیان آورد و تفاح ترش خلط سرد لطیف

از وی حاصل شود و آنچه عفص بود خلطی غلیظ از وی حاصل شود شریف گوید چون
در توی وی گوبنده وده درم زان بیاشامند دفع زهرهای کرم و گزیدگی جانوران کند
و شراب وی و آب وی جهة گزیدگی عقرب و هر زهر که باشد و تقویت معده تمام
بجهد و تفاح نارسیده مولد عفونات و تبها بود و آنچه بر درخت رسیده بود
نیک باشد و آنچه بد بود و مجموع میوها همچنین بود و ادمان خوردن وی درد عصب
احداث کند خاصه آنچه ربیعی بود و آنچه ترش بود دفع مضرت آن بکوارش نعناع
و کلفه کنند و ابن زهیر در خواص آورده که بوئیدن وی سودمند بود جهة
موسوسان و مدبولان و قوت دماغ بدهد اما خوردن وی ریاح در عروق احداث
کند و اوجاع در عضلها و باشد که بسل کشد از بهر آنکه چون شود خولی که از وی
حاصل شود بعضی منحل شود و ریاحی لطیف در عروق و بعضی در عضلها چون تمددی
در عروق پیدا شود بیشتر آن بود که بشکافد و چون شکافته شود در شش بزند
و سل پیدا کند بی محال و نادر هست که نباشد **تفاح الارض** بابونج است و
گفته شد **تفاح برّی** زعرور است و گفته شود **تفاح الجن** ثمر یبروح است
و گفته شود **تفاح ارمنی** مشمش است و گفته شود **تفاح ماهی** اترج است و
گفته شد **تفیا** نفتون و تافیا خوانند گفته شود **تقشده** کزبره و
کبره خوانند و بپارسی گشنیز گویند و گفته شود **تقره** زیره رومی است و در
پارسی کرویا خوانند و گفته شود **تملول** قنابریست و گفته شود **تمتم** تملول ر
سماق است و گفته شود **تمر** خرما گرم و تر است در اول و گرمی وی زیاده از
از تری و منی بیفزاید و صداع آورد و دندان بن دندان را تباه کند و خونی

غلیظ

غلیظ از وی حاصل شود و سینه و شش و روده را نیکو بود و بسیار خوردن صداع
و درد و قلاع و خناق و درد دندان آورد و چون در شیر خیسانند و بخورند کودکی
تمام آورد و اگر ادمان کنند در زمستان خاصه چون داری حبشی کوفته قدری را در
شیر اندازند بدن را فربه کند و باه را زیاده کند و لون را نیکو گرداند تعاب
و تمر مزاجهای سرد را نافع است و جهة درد پشت و ورک نافع بود و مصلح وی خشخاش
و بادام بود بعد از آن سکنجبین ساده خوردن **تمر هندی** حمر خوانند و
صبار نیز گویند لطیفتر از اجاص بود و رطوبت وی کمتر بود و بهترین وی تازه زرد
بود بغایت ترش و طبعت وی سرد است در سیوم درجه و گویند در دوم و شیخ
الشیوخ الفاضل العالم الرئیس گوید سرد و خشک است در سیوم و ماسرجویه گوید سرد است
و در وی رطوبتی هست مسهل صفرا بود از جمیع بدن و اشتهاء طعام باز دید کند و
مقوی معده بود جهة قی و تشنگی و تب و غشی و کرب را نافع بود و چون خواهند که
طبعت نرم دارد شربتی از طبیخ وی نیم رطل بود و گویند مسهل اخلاط و محرق بود و جگر
را نافع بود و آشامیدن وی جهة قلاع مضمضه کردن و خفقان را نافع بود و چون
از گرمی بود و یرقان را نافع بود و دانه وی با ادویه جهة جبر مستعمل کنند اما مر
هند مضر بود بسرفه و سینه و مصلح وی شراب بنفشه و خشخاش است و بدل وی
اجاص **تمساح** بپارسی نهنگ خوانند زهره وی بغدادی قدیم و جدید چشم را
نافع بود و چون شحم وی بر گزیدگی وی ضماد کنند در حال درد را ساکن کند
و چون پیه از وی در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اگر بدان اومان
کند گری زایل کند ابن زهر گوید که اگر بصاحب ربع مالند نافع بود و شریف

و شریف گوید پیه وی چون بگدازند با روغن گل در وی سرشت و کرده را نافع بود و بادها
زیاده کند و چون وی را با هلیله و آمله خلط کند و بر سپیدی طلا کند لون وی باز لون اندام
کرد و چون بر پشت طلا کند صداع را و درد شقیقه را دفع کند و گوشت وی چون با اسفیدباج
بپزند و کسی که لاغر بود بخورد فربه گردد اما غلیظ بود و زهره وی چون در چشم کشند
سفیدی چشم زایل کند و ابن زهر گوید همه حیوانات را مگس نزدیک نرود مگر ضفادع
الا تمساح و پیه وی چون با موم بر سرشته و فتیله سازند و برافروزند در نهری که در وی
اصلا آواز نکند مادام که آن افروخته باشد و چون طوق کنند با پوست تمساح در
پیرون قریه پس باویزند بر سطح دیهی از آن قریه در آن قریه تگرگ نبارد و اگر پیه وی بر پیشانی
کسی خکنی که بشیرازی آن را غوج خوانند بمالند هر غوج که در ابروی آورند از وی بگریزد
و اگر چشم وی بکنند در وقتی که زنده بود و بر مجذوم بندند نافع بود و علتی وی زایل کند
و رماه کند که زیاده شود و زهره وی چون در چشم کشند سفیدی زایل کند و جگر وی چون
بخور کنند در شیب مجنون جنون از وی زایل کند و اگر دندان وی که از جانب راست
بگیرند بر بازوی راست ببندند مجامعت را قوت دهد و مجرب تمام بود باه را **تن**
ماهی بزرگیست فربه که نمکسود می کنند و طبیعت آن گرم و خشک است بپارسی شیر ماهی گویند
تنبول تانبول است و گفته شد **تنکار** دو نوع است معدنی و مصنوع و طبیعت آن
گرم و خشک و لطیف نافع بود جهت درد دندان و کرم آن بکشد و از خوردن باز
دارد نجاست و جلا دهد و آنچه مصنوع بود صفت آن چند نوع است یکنوع گفته شود
بستانند بورق و نمک قلی و بوره سه جزو و اگر نطرون بود بهتر باشد و شیر گاو
با شیر گاومیش آنمقدار که وی را بپوشاند بر سر آن کنند و بجوشانند آنمقدار که نخ شود

بعد از آن به آفتاب بیاویزند تا خشک شود و آنچه معدنی بود از چشمه بیرون آید و آن
دو نوع است یکنوع به یخ ماند و یکنوع به برف آنچه به یخ باشد آن را تنکار خوانند
و آنچه به برف باشد آن را بورق گویند و باید که بر روغن چرب کنند و در جائی که باد در او
باید نگاه دارند تا نپرد آن را تنکار خوانند و آن نیکوتر بود **تنوب** صنوبر صغار است
و گفته شود و از وی زفت و قطران سازند و تخم آن را قضم قریش خوانند و تنوب
نر گویند **توت حلو** فرصاد خوانند بپارسی توت سفید گویند و قایم مقام انجیر بود
در انضاج الا وی غذا بد دهد و معده را بد بود و خونی فاسد از وی متولد شود
و بهترین وی بزرگ و شیرین بود و طبیعت وی گرم است در اول و تر است در دوم و گویند
سرد است در اول و چون بخورند زود از معده بگذرد اما وی را ازروده بیرون رود و دل
براند و معده را بد بود و بهترین وی آن بود که پیش از طعام بخورند و بعد از آن
سکنجبین بیاشامند و ورق آن و ورق انجیر سیاه و ورق انگور به آب باران بخیسانند
و موی را بدان بشویند سیاه گرداند و چون بکوبند نیکو بود با زیت بیامیزند و ضماد
کنند و بر سوختگی آتش نافع بود و اگر بطبیخ ورق وی مضمضه کنند درد دندان را ساکن
کند و طبیخ پوست وی درد دندان را نافع بود **توت حامض** معروف شامی
و بهترین وی سیاه و بزرگ بود و نارسیده وی چون خشک کنند قایم مقام سماق بود
و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و گویند تر است و گویند خشکی وی در اول است
و در وی قبضی بود و ورم دهان و حلق را نافع بود و رب وی خناق را نافع بود و عصاره
وی خشک کرده ریشها بد را نافع بود و خشک کرده وی شکم ببندد و دود سنطاریا را
نافع بود و پوست درخت وی تریاق شوکران بود و آب ورق وی مقدار پانزده درم

چون بیاشامند جهت گزیدگی رتیلا نافع بود و خوردن مغص آورد و مصلح او زنجبیل کوچک بود
و اسحق گوید مضر بود به شش و مصلح وی انار بود **توث وحشی** توث العلیق است
بپارسی توت سگ گویند در علیق گفته شود **توذری** توذریج گویند و بزر الهوه
و قصیصه نیز گویند و در شیرازی تدریک خوانند و باصفهانی قداره و بکرمانی مادر درخت
و به تبریزی ودینه و طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند تر است در دوم
عیسی گوید تر است در اول و توذری چهار نوع است زرد و سفید و سرخ و گلگون و بهترین
آن زرد بود و نافع بود جهت سرطانات که ریش نشده باشد چون با عسل و آب طلا
کنند و اگر با آب بیامیزند و بر سرطانات باطن ضماد کنند و در ورمها صلب و ورم جهاد
بن گوش و صلابت نقرس نافع بود و ریشها که در چشم بود پاک کند چون با
عسل در چشم کنند و چون در شراب آمیزند و بیاشامند باه را زیاده کند و اگر در لعوق
کنند نافع بود جهت خلطهای غلیظ لزج که در سینه و شش بود **توتیا** انواع است
بهترین آن هندی بود و بعد از آن زرد و بعد از آن کرمانی شک و طبیعت آن سرد است
در اول و خشک در دوم حبیش گوید سرد و خشک در دوم و آنچه شسته بود افضل
مجففات بود در ریشها سودمند بود حتی سرطانات و در چشم را نافع بود و منع فضول
بدو عروق چشم از نفوذ در طبقات کند خصوص مغسول وی صحت چشم را نگه دارد
و در مرهم جهت ریش قضیب و خصیه و ثبات نافع بود و مقعد و در بهای آن گویند
بدل آن بوزن آن نشادنه و نیم وزن آن توبال و گویند بدل آن سرطان حجری بود صفت
غسل آن بگیرد توتیا کوفته و بیخته کند و با آب بیامیزد و در صره بندد که تنگ باشد بعد
در ظرفی سبز کند و آب باران بر سر آن کند و در آب بجنبانند پس آنچه رقیق و لطیف

صفت غسل توتیا

بود

بود به آب بیرون آید و آنچه غلیظ و وسخ بود با رمل در ظرف بماند بعد از آن آب را
در ظرفی دیگر کند و دیگر آب بر سر توتیا کند همچنانکه اول بود و دیگر همان عمل کند بعد از آن آبها
بگیرد و توتیا از وی بگیرد و اگر رمل در بن آن نشسته بیندازد و توتیا را خشک کند و
استعمال کند **توذریون** تخم کوهی است و در شین در شوکران صفت آن
گفته شود **توبال النحاس** لطیفتر از مس سوخته بود و آن چون مس گرم کرده کوبند
از آن می ریزد و بهترین آن قبرسی بود و سیاه که میل بسرخی داشته باشد رقیق مانند
پوستی بود و اول آن بود که پیش از سحق چند نوبت بشویند و چون خواهند که در داروی
چشم بکار برند و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و قابض بود گوشت زیاده بخورد و
خشونت اجفان را سودمند بود و تاریکی چشم را زایل کند و جلا دهد و اول آن بود که خدرت وی
بنشاستج بگیرند و خاصیت وی در اسهال بلغم و ماء اصفر آنست که نیم مثقال سخی کنند
و با یک مثقال علک البطم حب سازند و فربه بزند مسهل بلغم بود بقوت و گویند یک مثقال
با ماء العسل مسهل همین عمل کند تا بعد از آن قی سرکه بیاشامند تا اندرون نماند
توبال الحدید بقوت ترین توبالها بود و چون آهن سرخ شده کوبند از آن ریزد
و آن مجفف بود و مقبض و نافع بود جهت ریشها بد افتاده **توبا ملون** نوعی از
یتوعات است و وی را علف خوانند و گفته شود و ورق آن مانند ورق کبر بود گرد شکل و
متخاد داشته باشد چون بشکنند شیر بسیار از وی روانه شود و محرق بود بغایت **تبن طیب**
الحجر است و بهترین آن وزیری بود پوست باز کرده بعد از آن آنچه میل بسفیدی
داشته باشد بعد از آن سرخ بعد از آن سیاه و طبیعت آن گرم بود اندکی و گویند گرم است
در اول باد در هند، در جه دوم و تر است در دوم و خام وی بسردی مایل بود و دریء

جلائی بود و بر ثآلیل ضماد کردن بهق را نافع بود و انجیر رسیده غذا بهتر از مجموع
میوه‌ها دهد و زودتر بگذرد و فربهی آورد و صرع را نافع بود و خشونت حلق و سینه را نیکو بود
و تشنگی که از بلغم بود ساکن گرداند و گرده و مثانه را سودمند بود و از ریگ و حصاة و سنگ
پاک گرداند و خاکستر چوب وی در سنطاریا را نافع بود و اسهال کند خوردن وی و حقنه
کردن مقدار پانزده درم و لبن وی سودمند بود جهت گزیدگی عقرب و رتیلا مالیدن و
حقنه نارسیده وی با عسل جهت گزیدگی سگ دیوانه و ریشها که رطوبت از وی
روانه شود سودمند بود و همچنین ورق آن با کرسنه و شراب بر گزیدگی آن جرس
طلا کنند نافع بود و حرزه انجیر نافع بود از سموم و قضبان وی چون با گوشت
گاو صلب بپزند نامهرا شود و انجیر طبیعتی دارد و ورق آن طبیعتی و چوب آن طبیعتی
و لبن آن طبیعتی و ورق آن منضج قوی بود و لبن وی حاد لطیف بود و لبن وی خون
که اخته و شیر که اخته ببندد و از آن بسته کشید مانند انفحه و اگر بر صوف نهند
و در دندان گیرند از خوردن پاک کند و در چشم کشیدن جهت ابتدای آب نزول‌ها
عسل نافع بود و انجیر در وی نفخی بود و مولد مره بود و معده را بد بود و دفع مضرت وی
سکنجبین ساده بود که بعد از آن بخورند با شراب اترج و ریباس و غذای خورند که
مری بود و دی بود. **تین یابس** انجیر خشک است و بهترین وی سطلی بود و طبیعت
آن گرم است در آخر درجهٔ اول و معتدل بود در خشکی و تری و لطیف بود و منضج
و محلل بود و بر ورمها صلب ضماد کردن نافع بود و دمامیل را نضج دهد و
صرع را سودمند بود و خشونت حلق و سینه و قصبه و شش را موافق بود و
شراب وی سرفهٔ کهن را نافع بود و سدهٔ جگر و سپرز بگشاید و گرده و مثانه را سود دهد

وارسم

وا رسم این باشد خورنده وی چون با آب وی را جوشانیده غرغره کنند خناق را
تحلیل دهد و نضج آن بدهد و بگشاید و خوردن وی خون بدن نیک متولد کند و
ادمان خوردن وی شپش در بدن باز دید کند و سرد مزاج را نافع بود و درد پشت
و تقطیر بول را نیکو بود و سخن معده بود و انعاظ تمام آورد و شکم براند و سینه و
شش را از اخلاط پاک کند و مضر بود جهت سپرز و جگر که متورم بود و اولی آن بود که
با مغز گردکان و مغز بادام خورند و چون با فوتنج و سعتر و حاشا بخورند گرده و
مثانه و سینه را پاک کند و چون یک رطل از وی بسه که شراب خیسانند نه شبان و روز
و بعد از آن بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر هر بامداد چهار انجیر در سرکه خیسانیده
چنانچه ذکر رفت بخورند سپرز بگدازاند و ضماد کردن وی نیز بغایت سودمند بود و جالینوس گفته
بدل وی در انضاج حب الصنوبرات والله اعلم بالصواب

باب حرف الثاء

ثافسیا ثفسیا نیز گویند و ثیتون نیز
گویند و آن صمغ سداب کوهی است و گویند صمغ سداب بری است و حرمل است و
گفته شود و سداب کوهی برگ وی بجرجیر ماند اما درازتر و سپیدتر بود و شاخ وی دراز بود و سطبر
و بوئی عظیم منتن دارد و تخم وی بشکل تخم سداب بود و طبیعت وی بغایت گرم بود و
محرق و منفخ قوی بود و مجفف بود و در وی رطوبتی فضلی بود و گویند گرم بود در سیوم و
و مسهل و منضج بود و منقی و جذب بغایت کند از عمق بدن و موی بر دیانید و بوی
وی بر داء الثعلب بالذ بغایت نافع بود و بر نقش دم و فضول طلا کردن نافع است
و مقدار شربت ماخوذ از وی نیم درم بود و در استسقا با ماء العسل و مسهل و منقی بود
و اگر زیاده از این بول و طبیعت ببندد و ورم زبان بعد و نفخ و شورش حلق و معده

و سرخی روی کاسته شده که غشی و ضیق النفس پیدا کند علاج وی آن بود که قی کنند بعد از آن شیر
و سکنجبین و جواب و غرغره بشیر تازه و روغن گل و از آن دو زیخ سیلم بغایت نافع بود
و این از خاصیت است جالینوس گوید بدل وی در داء الثعلب حرف بود و
وی مضر بود بمثانه و آلات بول مصلح آن حب الاس و بلوط بود ثاقب الحجر
بسفایج است و گفته شده ثامرد ذجر خوانند و آن لوبیا است و گفته شود
ثالسقیس حرف بابلی است و گفته شود ثدی بپارسی پستان گویند
و ضرع پستان چهارپایان است و ثدی از آن آدمی و گوشت وی مانند شیبه
بود و طعم وی شیرین بود بهترین آن بود که از حیوان معتدل گیرند و طبیعت آن گرم
و تر بود و گویند مزاج وی بسردی مایل بود و غذای صالح بود و شیر زیاده کند اما مولد بلغم بود
و در وی غلظی بود مصلح وی سعتر و نمک بود ثعلب بپارسی روباه گویند چون
بپزند بآب و بر مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود خاصه چون زنده بجان بپزند و مانند
نیک در آب آن نشینند اما بعد از آن که تنقیه بدن کرده باشند و پیه وی در درد مفاصل
را نافع بود و درد گوش را چون در گوش چکانند و اگر بدان ادمان کنند گرانی
زایل کند و درد آن ببرد و گوشت آن چون خشک کنند و بیاشامند ربو و سرفه را نافع
بود و پیه وی چون در دهن گیرند درد دندان را زایل کند و درد چشم را نافع بود
ثریف گوید پیه وی چون با پوست تخم مرغ بیامیزند داء الثعلب را نافع بود و مجرب است
و زهره وی با آب کرفس و اشنان یکجا از هم ساوی سعوط کنند در بینی کسی را که ابتدای
جذام بود در هر ده روز یکبار بغایت نافع بود تمام و چون آدمی دندان وی بر خود
کرد ایمن باشد از بانگ کردن سگ و پیه وی چون با زیت اتفاق کهن یکجا ازند

وبرنقرس

و بر نقرس و مفاصل بمالند نافع بود و پوست وی بغایت گرم بود و از همه پوستها گرمتر
بود و مرطوب مزاج را شاید پوشیدن و محرور مزاج را نشاید و کسی که سرما بروی غالب
بود شاید و هر چند که موی بر روی بیشتر باشد سخونت در وی بیشتر باشد و آن لباس زنان
و پیران بلغمی مزاج را بود و ابن زهیر در خواص آورده است که پیه وی چون طلا کنند
بر تازیانه یا چوبی و در اندرون هر خانه که بنهند مجموع براغیث بر وی جمع شوند
و براغیث جمع کیک بود و بپارسی ثفادیو در داب خوانند و گفته شود بلغه
اهل شام ثهام خوانند و بپارسی دستنبو و باصفهانی دستنبویه ثفاء
حرفست و گفته شود ثلثا طولیدون طولیدون است و قاینز گویند و آن
عنب الثعلب است و گفته شود ثلج بپارسی برف گویند و صفت حمد و جلیه
در جیم گفته شود ثلج صینی سنگی سفید است که در سرمها بکار شود و جهت
جلای چشم و تب و قرانافع بود و طبیعت وی سرد و خشک است و صاحب جامع گوید
زهره اسیوس است و در الف صفت آن گفته شد ثمرة العرعر جوز ابهل است
و در الف گفته شد در صفت ابهل ثمرة الطرفاء عزبات و جزماج
نیز گویند و گفته شود ثمرة الشوكة المصرية حب البان است و گفته شود ثمرة شجرة الدم
تمر هندی است و گفته شود ثمرة العليق توت عليق است بپارسی ورکوی گویند
و به شیرازی توت سحل و در صفت علیق گفته شود ثمرة الكبر شفلح خوانند
و ثمرة الکبر و ثمرة الاصف نیز خوانند و بشیرازی کورک گویند و شفلح را قثاء الکبر
طبیعت آن گرمست در سیوم و گویند در چهارم و ثمره کبر چون با سرکه و نمک پرورند
لطیف بود و سده جگر بگشاید و سپرز و معده را پاک کند و طبخ نرم دارد و در صفت کبر

منفعت همه گفته شود **ثوم** بپارسی سیر گویند و بستانی و بری و کرانی بود و ثوم بری
اسقوردیون است و گفته شده و ثوم کرانی مرکب بود بتقوع از ثوم و کراث و طبیعت
ثوم گرم و خشکست در چهارم و گویند در سیوم و در حرارت و یبوست از بصل اقوی بود
و محلل نفخ بود و کردش آب را نافع بود و وی و خاکستر وی بریق با عسل طلا کنند
نافع بود و بر داء الثعلب با عسل و روغن حب البان بیامیزند و بر آن بمالند موی
برویاند و جرب و قوبا را نافع بود و خوردن وی خام یا بریان کرده یا پخته حلق را
صافی کند و سرفه کهن که از سردی بود سود دارد و خوردن وی کرم را بکشد و مجموع علق
از حلق بیرون آورد چون بکوبند و با سرکه بدان غرغره کنند و چون در طبیخ وی
وی و ساق وی نشینند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و وی نافع بود جهة گزندگی
جانوران و سگ دیوانه و رتیلا و ابن عرس و افعی و عقرب با شراب خوردن و ضماد
کردن و طبع را نرم دارد و بول براند و درد روده را سود دهد وقتی که پخته بود
و بغایت مقوی باه بود و قولنج و عرق النسا را نافع بود اما مصدع و مضعف چشم
بود و چون تخمه بود حرارت و حرافت وی کمتر بود و مصلح وی ترشی و روغن بود
و گوشت فربه و صاحب تقویم گوید مصلح وی بلیله و بنفشه بود و بدل ثوم بری
بستانی بود **ثوم الحیه** ثوم بری گویند و آن اسقوردیون است و گفته شد بعضی
از منافع وی و دیگر منفعت وی آنست که مرضها سرد و فالج و لقوه و خدر را نافع بود
و جالینوس گوید فالج و لقوه و جذام و برص و بهق اسود سود بود چون با عسل
گرفته باشند و دیسقوریدوس برص و جرب و بهق را زائل کند چون بدین صفت
استعمال کنند بگیرند ثوم بری و نیکو بکوبند و با آب رازیانه تر بسرشند و تخم رازیانه کوفته و

و بخته

و بخته در حمام مثل نوره طلا کنند در هر سه روز یکنوبت و رها کنند تا با عرق فرود
آید و مغنس گوید جذام را زائل کند چون بدین صفت استعمال کنند و بیاشامند از وی
در هر پنج روز مقدار چهار مثقال با عسل و باقی منفعت وی در باب سین در سقوردیون
گفته شود **ثومس** حاشا است و گفته شود **ثیل** نجیل و بخیر و تخم حوانند
و بپارسی پنه کیا گویند و آن نوعی از حشیشات است و طبع وی سرد و خشک است
در اول و گویند معتدل است و نافع بود جهة جراحتها تازه و منع نزله کند و طبیخ
وی و تخم وی قطع قی بکند و ادرار بول بکند و اسهال باز دارد و از تخم وی
لعوق بسازند سنگ کرده بریزاند و طبیخ آن ریش دهن را نافع بود والله اعلم

باب حرف الجیم

جازی کرکم و قرقو و ریهقان و خلوق گویند و شعر الصقالبه و آن زعفران است
و گفته شود **جاورس** سه نوع است یکنوع را دخن گویند و در پارسی ارزن گویند
و بشیرازی الم و یکنوع جاورس هندی گویند و آن ذره است بپارسی زرده گویند
و یکنوع جاورس گویند بپارسی گاورس گویند و بشیرازی کال گویند و طبیعت
آن سرد است در اول و خشک در سیوم لطیف بود و در همه حالها بهتر از ارزن
بود و گویند سرد و خشکست در سیوم قابض بود و مجفف بغیر نفخ شکم ببندد
و بول براند و خونی بد از وی متولد شود و دیر هضم شود و غذا اندک کند
از مجموع حبوب دهد که از ایشان نان پزند و بچه بیندازد و مصلح وی آنست که
با شیر تازه بپزند یا با آب سبوس و روغن بادام یا روغن گاو و یا شیرج و حلوا
چرب از پس آن خوردن و بدل وی در حبس شکم ارزن بود **جاوزهرج**

کاوزهره گویند و آن حجر البقرات و گفته شود **جاوشیر** بپارسی جواشیر خوانند و

دکاوشیر هم خوانند و بشیرازی جاخوسی خوانند و آن صمغ درختیست که آن ساق کوتاه

دارد و برگ آن ببرگ انجیر ماند گرد تر و کوچک تر و گویند ورق آن بورق زیتون ماند و

قول اصح آنست که برگ آن گرد است و برگ زیتون کشیده و ساق وی بخیار زه ماند

کشیده و گل وی زرد رنگ بود و تخم وی خوش بوی و تیز بود و صمغ از وی چنان

گیرند که ساق وی را شق کنند تا صمغ از وی بیرون آید و بهترین آن بود که بلون زعفران

بود و تازه و تیز بوی و زود در آب حل شود و اول که از ساق بیرون آید سفید رنگ بود

و چون خشک کرد و زرد گردد و چون با آب گداخته باشند و برنگ شیر بود و اگر سیاه

رنگ بود مغشوش بود و غش آن بأشق و ... کم ... کنند و ... طبیعت جاوشیر گرم

و خشک بود در سیوم و گویند در دوم جالینوس گوید گرمست در سیوم و خشک در

دوم عرق النسا و درد زانو و مفاصل سرد طلا کردن نافع بود و بر دندان خورده نهند

درد ساکن کند و صداع و صرع را سودمند بود و در چشم کشیدن جلا بود چشم را

روشن کند و استسقا و چکیدن بگیزد و صلابت رحم را نافع بود و چون با عسل بگدازند

و زن نخود برگیرد حیض براند و بچه بکشد و بیندازد و بر جرب و مثانه قداب ...

ضماد کردن نافع بود و با موزیج چون بگدازند و زن نخود برگیرد بچه بیندازد و مردی

چون با سکنجبین بیاشامند حیض براند و اگر با بزر اوند بیاشامند گزیدن جانوران را

نافع بود و اگر با شراب بیاشامند درد رحم که سبب آن اختناق بود نافع بود

مقدار شربت از وی تا نیم مثقال بود بعد از آنکه در مطبوخ حلبه بیاشامند

و این خرازی گوید اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه بود و در شکم بمیرد قدری از جاوشیر

بیانند

بیانید و نخود برگیرد زود بیرون آید و جهت صرع و ام الصبیان نافع بود و جاوشیر مضر بود

با عصاب صحیح و انیسون مصلح وی و مرماخور بود و بدل وی سکنجبین بود و رازی گوید بدل وی

لبن تین بوزن آن و ابن خرازی گوید بدل آن بوزن آن قنه و گویند یک وزن و نیم آن

قنه و گویند بدل آن دو وزن آن صمغ زیتون و شیخ الرئیس گوید که ظن من آنست که

اشق نزدیکست بوی **جار النهر** گویند سلق الماء است و آن نباتیست که در آب

روید و به نیلوفر ماند و اندکی از آب پیدا باشد و طبیعت وی سرد و قابض بود جگر و جرب

و ریشهای پلید و ریشهای کهن را نافع بود و بدل آن بطباط بود **جاسوس** خشخاش

زبدی است و گفته شود در خا **جارگون** بسبار است و گفته شد **جامه** باقلای قبطی

خوانند و در مصر بسیار باشد و در آبها ایستاده روید و ساق وی بسطبری انگشت بود و

بدرازی یک گز باشد و گل وی مانند گل سرخ بود و باقلا و آن کوچکتر بود از باقلای و چون

خشک شود سیاه شود و چون تر باشد بخام و پخته خورند و بیخ آن از بیخ نی ستبرتر بود

و قابض بود و معده را نیکو دارد و چون بیاشامند بجو اسهال کهن باز بندد و در شش سود

را نافع بود و پوست وی قوی تر بود در عمل **جاکسو** تشمیزج است و گفته شد **جبن**

رطب بپارسی پنیر تر گویند و بهترین آن شیرین لذیذ بود که میل او بجلادت باشد و پنیر تازه که

از شیر معتدل گیرند از حیوانی صحیح البدن گرفته باشند طبیعت وی سرد و تر بود در سیوم و گویند

در دوم غذایی فربه کننده بود و طبع را نرم دارد و منع ورم جراحت بکند و دفع

مضرت کسی که مرده سنگ خورده باشد اما سنگ کرده و مثانه پیدا کند و مصلح آن عسل

بود یا قند صاحب تقویم گوید مصلح وی زیتون است **جبن عتیق** پنیر خشک است و

بهترین آن روغن دار شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و مصلح ریشها بود

وچون بازيت سحق كنند سودمند بود جهت تحجر مفاصل ضماد كردن بيرون آيد مانند
جص بى زحمتى وچون بريان كنند تخم آنرا ببندد و بيشتر بود خلط مرارى بود وبدن را
لاغر كند ومعده را بد بود و دشخوار هضم شود و تشنگى آورد و سنگ گرده پيدا كند و
بايد كه ميان دو طعام خورند واگر بانغر گردكان خورند نيكوتر بود **جاموس**
بپارسى گاوميش گويند وگوشت او غليظ ترين گوشتها است وطبعت آن سرد
وخشك است **جاوزهره** از زهره گاوميش بيرون آيد مانند زرده تخم مرغ ونوعى از
كوبرج است وگفته شود **جبين** جص است بپارسى گچ خوانند وگفته شود
جلهنك جيلاهنك وجكهنك وجلهنك نيز گويند بپارسى خير آمنك گويند وآن
تخم زردخار است وبيخ وى زبد زرد است وگويند تخم وى سياه است وفعل وى
مانند فعل حزنبل وبهترين وى هندى بود خلونى رنگ بنگ شنفرگ و بغايت حر بود
ودر ازقد مقيئ بود بقوت بلغم واخلاط غليظ لزج را وخطر بود كه مفلوج را نافع بود
شربتى از وى از نيم درم تا يك درم از بن زياده اگر بود كشنده بود واز خوردن
وى غثيانى عظيم پيدا شود تا حدى كه خناق آورد وعرق سرد و معالجه آن بقى
وآب گرم و حقنه قوى كه در وى شحم حنظل بود بعد از آن شير تازه بياشامند واگر
تشنج پيدا كند موم روغن نرم بوى بمالند و در آب زن نيم گرم نشانند و بدل وى
حزن بود **جدال** بلح است وگفته شد **جدوار** بپارسى زدوار گويند و معمولها
مافرين وهندى بر لبيى و آن بهيئت شبيه بسعد هندى اما بوزن ثقيلتر و صلبتر از وى
وبهترين وى آنست كه چون بشكنند رنگش نفشى باشد و آن هنديست اما آنچه
خطائى بود بهتر نباشد واگر رنگش بنفشجى است وآنچه هنديست اگر بسياهى گرايد

دريز

كرايد و در زمين هند كوهيست كه آنرا از اجل ميخوانند كوهى عظيم است ودرين قعر
كوه اهل هند مى باشند و انطرف ميگويند از جانب خطايست واين بيخ آنجا ميرويد
وآن را زابسى از زهر آن ميخوانند كه زهريست كه آنرا بهندى نرس ميگويند واين بيخ
باد زهر ويست و هر دو در يك موضع ميرويند وچون اين بيخ پهلوى آن ميرويد
قوت زهر آن نرس باطل ميشود واهل آن موضع آن نرس ميخورند زيان نمى دارد
واگر آن نرس جاى ديگر ميرويد كه مجاور اين بيخ جدوار نيست نيدانگ كشنده است
ونرس را بعربى بيش ميخوانند بدترين مجموع زهرها است تا حدى كه ترياق فاروق
با سميت آن مقاومت نمى تواند كرد در شهر ملتان شخصى مقدار نيم مثقال بخورد فى الحال
لبهاى وى آماسيدن گرفت و چشمهاش از جاى برخاست و بيخود شد مقدار نيم مثقال
جدوار صلايه كرده با يك كاسه شير بوى دادند بعد از آن يك ساعت قى كردن آغاز
كرد بانواع رنگها چنانچه حاضران از بوى آن مصروع مى شدند باز بخود افتاد ديگر باره نيم
مثقال جدوار صلايه كردند و بشراب انگورى بدادند باز قى كردن آغاز كرد بسيار تنقى
كرد بعد از آن خواب بروى غلبه كرد چون در خواب رفت عرق بسيار كرد چون بيدار
شد غذا طلب كرد واز آن زهر قاتل خلاص يافت باذن الله تعالى وخواص اين دارو
بسيار است اولا پادزهر آن بيش است كه گفته شد ديگر در اعمال آبحستان كه از
زمين گرمسير است مار قاتل مى باشد شخصى را از آن ماران مارى بگزيد مقدار نيم مثقال
جدوار با شراب بسايند و بخورد وى دادند از زهر آن مار خلاص يافت نفع آن
مارى تعالى وعقرب وجمله گزندگان را مفيد است و دو دانگ با شراب بدهند نافع باشد
ودر مفردات ابن بيطار وصاحب منهاج واين طرله ميگويند و هو ترياق السموم

باسرها حتی النهش والافاعی و از منافع وی آنست که مجموع دردها را نشاند اگر بر اعضا طلا کرده شود
بسرکه یا با آب یا بگلاب طلا کنند درد را نشاند و اگر در باطن باشد مقدار دانگی یا دو دانگ با نبید
بقدری شراب یا آب گرم یا بگلاب بحسب مزاج بدهند درد را نشاند چون درد قولنج و درد گرده
و مثانه و عسر البول با شیره تخم خیارین بدهند سود دهد و نیز مجموع اورام بلغمی و صفراوی
و دموی و سوداوی را در ابتدا و انتها طلا کنند در ابتدا ماده را باز گرداند و در انتها
تحلیل کند و اگر محتاج بنضج باشد نضج دهد خصوصا اورام مغابن چون زیر بغل و بن
ران بسرکه بسایند و طلا کنند ورم را تحلیل کند و اگر کسی را خاری که بیرون نیاید درین دارو
طلا کنند تحلیل یابد یا پیکان و خار که بیرد و بکشاید و هیچ زحمتی بوی نرسد دیگر در ایام
مرض وبا هر کس که طاعون بر آرد این دارو با سرکه بسایند و بر آن موضع طلا کنند خلاص
یابد باذن الله تعالی و مجربست و دیگر دل را قوت دهد در ابتدای زحمت خنازیر طلا کنند
بغایت مفید باشد و بر ریشهای پلید و ریشهای کهن قدری بکوبند و بر آن پاشند گوشت
مرده بخورد و جراحت بصلاح آورد و مجربست دیگر کسی را که دل ضعیف بود یا خفقان
داشته باشد هر روز مقدار نیم درم بگلاب یا شراب بدهند دل را بغایت قوت دهد
و در تفریح نظیر ندارد و در ایام وبا چنانچه تریاق فاروق که ذکر کرده تناول کنند منع
عفونت کند و تقویت دل بدهد و دفع ضرر وبا کند این داروی مفرد همان خاصیت
تریاق دارد بلکه زیادت نیز چه از ترکیب دوری هست و چندان گرم نیست دیگر
مولانا اصیل الدین که از شاگردان الیاس شیرازی بود مردی فاضل بود و در اکثر
علوم ماهر و متقی و کلیات شیخ الرئیس را دو شرح نوشته فرموده که هر خاصیتی که در
تریاق فاروق هست درین داروی مفرد هست و هم فرموده که مراد از معده بود

بلغمی

بلغمی را معالجه کردم مفید نیفتاد چند عدد ازین جدوار بر زنگار صلایه کردم و بگلاب
گرم میخوردم این زحمت زایل شد و شخصی را سده جگر بود با استسقا خواست انجامید
چند روزی این دارو با سکنجبین بخورد سده گشاده شد و رنگ وی بغایت زرد
شده بود باز برنگ اصلی خود آمد و دیگر شخصی قرحه مثانه داشت و چهار روز بول
او گرفته بود ازین دارو بسایند و بر مثانه وی طلا کردند و قدری در احلیل وی
چکانیدند همان ساعت بول وی بگشاد و ریم بیرون آمدن گرفت و شفا یافت
باذن الله تعالی و دیگر زحمت بواسیر را چون ازین دارو بر وی طلا کنند درد ساکن گرداند
و ورم را تحلیل دهد مگر آنکه دشواری زادن را نظیر ندارد بسایند و قدری بگلاب
گرم بخورد وی دهند و قدری بپشم پاره بخوید بدارند در حال وضع حمل شود و
دیگر صرع صبیان را بشیر مادر مقدار نیم دانگ یا دانگی بخورد وی دهند نافع بود و بارها
آزموده است و مجربست و دیگر خشاونت ربع را هر روز مقدار دو دانگ با گلاب
گرم بدهند هفت روز بیابی نافع باشد اما حقنه باید کرد و درد دندان را مفید است
مقدار عدسی ازین دارو بکوبند و بر دندان طلا کنند یا در بن دندان بگیرند در حال
درد دندان ساکن کند و درد چشم را که بلغمی بود در میان چشم چکانند درد نشاند
و اگر صفراوی باشد بر پشت چشم طلا کنند درد بنشیند و آماس پلکها کم کند
فرق میان بلغمی و صفراوی آنست که بلغمی را درد ساکن تر باشد و در صفراوی درد
و سوزش و چکیدن آب بیشتر باشد و در تقویت باه اثری عظیم دارد و مقدار
دو دانگ با نیم مثقال شراب انگوری بخورند نعوظی تمام آورد حکمای هند گویند که
مردم لاغر را فربه کند و میگویند که اگر بر ابرص بخند و برص طلا کنند سودمند بود و حکمای هند

میگویند که درین دارو صد و بیست منفعت است و کسی را که خناق گرفته باشد بر حلق طلا
کردن بغایت نافع باشد حالیا آنچه بسماع از استادان بتجربه معلوم کرده بود ثبت
کرده شد و من الله التوفیق صاحب منهاج گوید گرم و خشک است و لطیف و صاحب
تقویم گوید از قول مسیح که طبعت وی گرم و خشک در سیوم و وی قی را معا آورد
و مصلح وی شیر حلیب تازه بود که آهن تافته در وی انداخته باشند صاحب منهاج گوید
بدل وی در تریاقات سه وزن آن زرنباد بود جدب جماد است و گفته شود
جرجیر برّی بود و بستانی بود برّی را ایهقان گویند و بستانی را کف
عایشه خوانند بپارسی گیگیر گویند و بشیرازی کهرک و گلگیج نیز و گلگیج هم خوانند و بهترین
آن بستانی بود که تیزی وی کمتر بود و طبیعت وی گرمست در سیوم و گویند در دوم
و خشکست در اول و بذر وی تر بود در درجه اول و یوحنا گوید گرم و خشکست در دوم
و اثر وی آب قرحها را زایل کند و جرجیر منعظ و منفخ و مهیج باه بود و ستده و قی آرد و تخم
آورد و چون با شراب بیاشامند زیان گزیدگی ابن عرس ببرد و در خواص آورده اند که
چون بجرجیر گویند و آب آن در بیخ درخت انار ریزش بریزند شیرین کرده و اوراق آن لین کند
اما بغایت مصدّع بود و مصلح وی کاهو و کاسنی و تورک و سرکه بود و وی منی را
زیاده کند و نعوظ تمام آورد و جرجیر برّی را خردل برّی خوانند و ادرار بول آن بسیار
کند و تیزتر از بستانی بود و تخم وی بعوض خردل استعمال کنند جرجیر الماء قرة
العین است و سیرز گویند و گفته شود جرهانق و جرهیانق کرمدانست و کرمدانه
نیز گویند و گفته شود در کاف جرجر باقلاست و گفته شود جرجر المصری
ترمس است و گفته شد جراد بپارسی ملخ گویند و بهترین وی فربه بود و طبعت وی

گرم و خشک

گرم و خشک در دوم چون بخور کنند عسر البول را نافع بود خاصه زنان را و گویند دوازده
عدد از وی سر جدا کرده و با اطرافهای وی و با قدری مورد خشک بیاشامند استسقا
را نافع بود و تقطیر بول را و بخور کردن بدان بواسیر را سود دهد و بریان کرده جهت
گزیدگی عقرب چون بخورند نافع بود اندرون وی و خایه وی چون بکلف طلا کنند
زایل کند و گویند چون ملخ دراز پا بر صاحب تب ربع بندند نافع بود و خوردن ملخ
جرب و حکه آورد و مصلح وی بقلة الحمقا بود یا بهرقا جراد البحر اربیان است و
گفته شد جرذان فاره است بپارسی موش گویند چون بشکافند و بر گزیدگی عقرب
نهند درد ساکن کند و گویند بریان کرده گویند بر ثالیل و خنازیر چون بشکافند
و طلا کنند نافع بود و اگر بشکافته بر موضعی که خار و یا چوبی رفته باشد طلا کنند
بیرون آورد و سرد وی چون خشک کنند و گویند بغایت خرد و با عسل بیامیزند و بر
داء الثعلب بمالند نافع بود جراسیا قراسیاست و گفته شود جرامقه
خس الکلب است و گفته شود جرنوب طبوبست و عصا هرمس خوانند و آن
خرنوب النبل است و برسانیون نیز خوانند و ساق او مقدار یک وجب باشد و
آن دو نوع بود ذکر و انثی و از ان ذکر و ساق آن کوچکتر بود و ثمر آن بهم پیوسته
بود مانند خصیه گرده و از ان ماده ثمر او برکن بود و بسیار جرنود بیدبو نیز
گویند و آن نغله عربیاست و گفته شد جرنوت گویند بادنجان کوهی است
و در وی خاصیت عود الصلب است و بادنجان ماند و چون بشکنی هیچ چیز در وی
نبود گوشتی سپید بود و در وی خطها بود و طبعت آن گرم و خشک جرجاتیه
اسم میوه و ناردان خوانند جزر بپارسی گزر گویند و بهترین وی زرد و شیرین بود

وگویند سرخ تر بود و زرد غلیظ تر بود و غذای وی کمتر از غذای شلغم بود گرم است در
آخر درجهٔ دوم و تر بود در اول باه را تحریک کند و مسهل و ملطف بود و بول براند
اما دیر هضم شود و منفخ و مولد خون بد بود و باید که بغایت پخته بود و مصلح وی انگبین
و سرکه و خردل بود و بصری گوید جزر مقوی معده بود که دردی از جهت
بلغم غلیظ بود و سدهٔ جگر بگشاید و هضم طعام بدهد و چون با گوشت بپزند نیکو بود
خاصه قطع بلغم کند و سده بگشاید و چون بعسل مربا کنند زود هضم شود و رطوبت وی
کمتر بود و حرارت وی زیاده و باه زیاده کند و منی بیفزاید و پشت را نیکو بود
و چون بسرکه نهند و نمک معده و جگر و سپرز را نافع بود جزر بری بستانی و بری است
و آن دو نوع است بستانی و چینی جزر البرّی شقاقل است و شقاقل
نیز گویند و گفته شد جزر اقلیطی جزر بری است و گفته شد جزمازج ثمرة الطرفا است
بپارسی گزمازک گویند و طبیعت وی گرم است در اول درجهٔ اول و خشک است در
آخر آن و گویند سرد است در اول قطع رعاف بکند و چون بپزند بآب و سرکه و بر سپرز
ضماد کنند نافع بود و ریش شش را سودمند بود و مقدار دو درم مستعمل بود و چون
بیاشامند نفث دم را نافع بود و اسهال کهن را و زنانی که رطوبات از رحم ایشان
روانه بود و یرقان را نافع بود و گزیدگی رتیلا را چون ضماد کنند و اسحق گوید مضر بود
بسپرز و مصلح وی دوقو بود و گویند بدل وی نیم وزن آن پوست انار است و نیم وزن
آن انزروت سرخ حبر و دادی خرو دار و هست و گفته شود جیجی
خشک و گفته شود جباد زعفران است و گفته شود چشمک تشمیزج است و
گفته شد چشمیزج جاکوست و گفته شد جص جلبن است و بپارسی گچ گویند و

وی سرد و خشک است چون بسرکه بسرشند و بر کسی که خون از بینی وی رود طلا کنند باز
دارد و چون طلا کنند بر شکستگی استخوان نافع بود جعده ترلیون خوانند و گرگونه
و کیونیز گویند و آن دو نوع است صغیر و کبیر و کبیر و را بپارسی عنبر بید خوانند و صغیر و را
بپارسی کل اربه گویند و بهترین آن صغیر بود شامی بری تازه سفید و طبیعت وی
گرم بود در سیوم و طبیعت عنبر بید گرم بود در دوم و هر دو خشک بوند در دوم
ملطف و مفتح بوند چون تر بود جراحتهای تازه را نافع بود و خشک آن نافع بود جهة
ریشهای بد و بابسه که بر سپرز ضماد کنند نافع بود و کرم دراز و حب القرع را نافع بود
و بول و حیض براند و یرقان سیاه را نافع بود و گزیدگی عقرب و جانوران را نافع
بود و چون دود کنند یا بیندازند در خانه گزیدگان بگریزند و خبه نسیان نافع بود
بکد مع ازان و عصارهٔ وی با عسل در چشم کشند تاریکی ببرد و چشم را روشن کند و اگر
در شاف هراره کنند و آب رازیانه و آب پیاز تر بسایند و در چشم کشند در آن بند ابتدای
آب نافع بود و وی مضر بود بمعده و اسحق گوید مصلح وی حماماست و حجاب نعغیم
گویند نعنع و بدل وی در بیرون آوردن کرم و راندن حیض و بول پوست چوب انار زرد
چهار دانگ وزن آن پوست بلیخه و گویند بدل آن نودنج جبل است جعبل
آورد نعنعی خوانند و خانق الکرسنه و اسد العدس و در مصر لوک و در زمینی که
او بروید هر شاخی که نزدیک او رسته باشد از حبوبات تلف شود و او نوعی
از طرثیث است جعزی کفری گویند و گفته شود جفت آفرید یعنی آن بود که
زوجان بود و آن بشکل گل صنوبر است و گویند بشکل انار است و آنچه مغتق است
ببادام با پوست ماند و در وقت رسیدن وی سروی بشکافد و آنچه نشکافد نیکو بود

وطبیعت آن گرم وتر است جفت البلوط پوست بلوط است وطبیعت آن
گرم وخشک است در دوم وقابض است خون رفتن باز دارد وخاصه از زنان وریش
روده وشکم ببندد وچون در مطبوخ مستعمل کنند وبرفتق ضماد کردن نافع بود وبدل
آن بوزن آن مورد ونیم وزن آن پوست انار ونیم وزن آن گل سرخ همچنان با
دنبال وگویند بدل آن جلنار است جل ورد است وگفته شود جلوب
لبلاب است ونوعی نیز گویند وعشقه وحبل المساکین ودر لام گفته شود جلنار بپارسی
گلنار گویند وبشیرازی گل صدبرگ وان گل انار است که بغیر آن هیچ ثمری نبندد
وبهترین آن فارسی بود وگویند مصری وطبیعت وی سرد است در آخر درجهٔ اول
وخشک است در دوم خون شکم ببندد وریش روده وریشها کهن وفتق را سودمند بود و
گویند دندان را محکم کند وزنانی که خون زیاده از ایشان روانه بود واگر با سرکه ومغز
ورم لطوخ کند باز گرداند وچون با سرکه بپزند وبدان مضمضه کنند دهن وگوشت را نافع بود وعصارهٔ
وی در طبیعت مانند عصارهٔ لحیة التیس بود ومقدار مستعمل از وی از یک درم ونیم تا دو
درم بود اما مولد سده بود ومضر بود بسر ومصلح وی کثیرا است وبدل وی اقماع رمان
یا جفت بلوط وتیاذوق گوید بدل وی پوست انار است بوزن آن وگویند بدل آن
زاج ثابت است بوزن آن جل نسرین ورد صینی است وگفته شود صنف آن
در باب نون در نسرین جلهنک جلنبح است وگفته شد جلجلان صاحب
جامع گوید سمسم است وصاحب منهاج گوید یکی دارد که سمسم است واین هر دو قول
خلاف تحقیق کزینه یابس است بپارسی گشنیز خشک گویند وگفته شود در کاف حبری
جدا است وگفته شود جلهم نوعی عوسج است وگفته شود جلبلان خلر خوانند

دخترمی

دخترمی نیز گویند وگفته شود جلید ثلج است بپارسی برف گویند سرد است بطبع وخشک
بعرض ومزاج اصلی وی تر است وخشکی وی عارضی است واب وی درد دندان را که از گرمی بود
نافع بود وهضم را قوت دهد اما اعصاب ومعده را زیان دارد وهیر از اید بود وسرفه
آورد خصوصا کسی که خلط سرد در معدهٔ وی بود وتشنگی آورد وبرف خوردن وآب وی
علق که در حلق چسبیده باشد نافع بود وآبی که از وی حاصل شود بد باشد بسبب آنکه
هر چه لطیف وی است در بستن تحلیل رفته است وصفت جمله گفته شود بعد از این
جلوز صاحب منهاج گوید بندق است وصاحب جامع مطلقا گفته است که بندق است
وهر دو سهو کرده اند ودر لغة جلوز جلغوزه است وصاحب تقویم گوید جلغوزه چند است
ومؤلف گوید آنچه محقق است جلوز لوز البری است وروغن وی را زیت الهرجان خوانند
واهل مغرب الاقصی ارجان وارقان خوانند ومؤلف گوید آن بادام کوهی است شیرازیان
آنرا انجرک خوانند وقائم مقام جلغوزه است وطبیعت وی گرم است در درجهٔ اول وگویند
در دوم خشک است در اول ودر وی اندک رطوبتی هست باه را قوت دهد ومنی بیفزاید ودرد
پشت را نافع بود وگزیدگی عقرب ورتیلا را سودمند بود اما دشخوار هضم بود ودیر از معده
بگذرد ومضر بود بسر ومصلح وی شکر بود وبدل وی جلغوزه بود جلغوزه حب الصنوبر
کبار است ودر حا گفته شود وصفت حب الصنوبر صغار وکبار جلجلان مصری
بیش است وگفته شد جلجلان الحبشة خشخاش سیاه است وگفته شود جلنجو
فوتنج مصری است وگفته شود جلتاق جلیمو است وگفته شود جلماثا فندات وگفته
شود جمهوریه صاحب منهاج گوید شراب انگوری بود که سه سال بر آن گذشته
باشد وصاحب جامع گوید شراب را چون بجوشانند وکمی باز نیم آید جمهوری گویند

ومثلث باد و دانگ آید ومیبختج باد و دانگ و نیم آید جمّار شحم النخله خوانند
وقلب النخله نیز گویند وآن لب نخل است بپارسی مغز درخت خرما گویند و به خرما
دل خرما خوانند وبهترین آن شیرین بود نرد وطبیعت آن سرد وخشک در اول
وگویند در دوم قابض بود نافع جهة خشونت حلق واسهال وخون شکم وگزیدگی زنبور
راضماد کردن نافع بود و قوت اشتها بدهد وجهة مره صفرا نافع بود ومضر بود بسینه
وحلق ودیر از معده بگذرد ومصلح وی خرما بود یا عسل وگویند بدل وی جماض بود
جمار النمر جار النهر است وگفته شد جمان جلید وار است و شعر
وگیلدارو نیز گویند وآن ترخس است وگفته شود جمد بپارسی یخ گویند و آن
بعضی بر بعضی فضیلت دارد وبهتر بود بسبب آبی که از آن بسته شود اگر آن نیک بود
آن یخ نیک بود واگر بد بود آن یخ بد بود وخواص وی وبرف نزدیک است بیکدیگر
اما یخ لطیفتر بود جشفرم جماحو سلیمان وآن ریحان سلیمان است علیه السلام
ودر راگفته شود جمد صینی ثلج صینی است وگفته شد جمست سنگی است
بنفشجی که بسرخی مایل بود ومعدن آن سه روزه مدینه حضرت رسول صلی الله علیه وآله
وسلم است اگر از ظرفی از وی شراب بیاشامند مستی نکند اگرچه ظرف بزرگ بود
والکس که با خود نگاه دارد از نقرس ایمن بود واگر در شب جامه خواب نهند از احلام
بد ایمن باشند یعنی از خوابهای بد باذن الله تعالی جمیز نوعی از انجیرات یونانی
شیقوموری گویند وایقاسوقائی نیز گویند ومعنی آن تین احمق است ورق آن
بورق توت ماند وبغایت بی طعم بود ودرخت وی بسیار شیر بود ودر وی
قوت جاذبه بود از عمق بدن وشیر وی نافع بود جهة اورامهائی که دشوار تحلیل یابد

وخنازیر

وخنازیر وطبیخ وی نزف دم را نافع بود وعصارهٔ ورق وی بورم مهات صلابت آرد
جو ضماد کردن نافع بود ومایل بانضج دهد وبا اشق بر سپرز طلا کردن نافع بود جهة
گزیدگی جانوران خوردن وطلا کردن سود دهد ومعده را بد بود وشکم براند و غذا
اندک دهد واولی آن بود که بعد از آن سکنجبین یا گلنگبین خورند جمجیم گفته شد که
بثقال مصری ماند برنگ وگویند از زمین زر خیزد وگویند آنرا البوزن نیز گویند آن
بر کشنده و در میان اهل چین عزیز باشد وگویند از ترکستان خیزد ومعروف
بود بجمجم خطائی ونافع بود جهة ربو وضیق النفس ومجربست وخناق را سود مند بود
ومقدار مستعمل از وی نیم درم بود جنطیانا دو نوع است یکنوع رومی ویکنوع چ
مغانی وآن بیخی سرخ رنگست باندازه انگشت نو بستر وبزرگتر وگویند ویرا بنام
پادشاهی خوانند که ویرا شاه خیطی نام بود وگویند خیطیس الملک وبهترین وی
رومی است که بغایت سرخ بود وخوشبو وطبیعت وی گرم است در سیوم وخشک
در دوم سده سپرز وجگر بگشاید وبول وحیض براند وچون با شراب بیاشامند
تریاق گزیدگی عقرب بود وهمه گزندگان چون نیم مثقال بیاشامند وچون با عسل
بر کشند وآب نیم گرم بر موضع گزیدگی ضماد کنند نافع بود اگر فرجه زنان بخود بر گیرد
بچه بیندازد وتریاق گزیدگی مار وسگ دیوانه وزهرها کشنده بود ودرد جگر
ومعده وذات الجنب را نافع بود ودر داروهای چشم بعوض افیون مستعمل بود
بهق را زائل کند واسحق گوید مضر بود بسینه ومصلح آن اسقولوقندریون بود
بدل وی رازی گوید یک وزن ونیم اسارون ونیم وزن آن پوست بیخ کبر
گویند بدل آن زراوند مدحرج است وابن زهیر در خواص آورده است که هر که

را که خون حیض زیاده رود و باز نه بندد بستانه خنطیانا، رومی و گوید وحنا
خنا بسرشته و بر دست بندد خون باز دارد و این بغایت مجرب است و امتحان کرده
کرات جند بیدستر قسطوریون گویند و خرسیان هم خوانند بپارسی قندس
قیزی گویند و خایه سگ آبی هم گویند و آن خصیه حیوان بحری است که هم در آب زندگانی
تواند کرد و هم بی آب و آن حیوان را قندز خوانند و بهترین آن بود که آن جفت هر دو بهم چسبیده
بود و پوست آن رقیق بود و آنچه سیاه بود و هر دو بهم چسبیده نبود مغشوش بود و غش
آن بجاو شیر و صمغ کنند و اندک جند بیدستر و بخون بسرشته و در مثانه گوسفند کنند و خشک
کنند و طبیعت جند بیدستر گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم و دوای لطیف از جمله
مستحبات بود و نافع بود جهة عصب سرد و رعشه و خدر و فالج و نسیان و صداع که از
سردی بود و بخور کردن و محلل نفخ بود و حیض براند و بچه مرده بیندازد و مشیمه بیرون
آورد و صاحب منهاج گوید شربتی از وی زیاده باز یکدرم نشاید و صاحب جامع گوید
دو مثقال جند بیدستر و قدری فودنج بیاشامند حیض براند و بچه و مشیمه بیرون آورد و چون با
سرکه بیاشامند مقدار نیم درم مغص و فواق را نافع بود و چون بکوبند و بپزند و نجات بچکانند
در چشم کشند جلاء چشم دهد و چون بپشم پاره زن بخود برگیرد بادهای سرد که در رحم بود
سود دهد و بر گزیدگی عقرب طلا کردن نافع بود و بسرکه آشامیدن دفع سموم و اداده گزیده
و سده که در اعضاء باطن باشد بگشاید و کری که سبب آن از سردی بود سود دهد و چون مقدار
عدسی بروغن نارین بگداخته و بر مصروع طلا کنند نافع بود و در روغنی که نافع بود چون
حل کنند جهة خدر و استرخاء اعضاء و فالج و نقرس سرد بغایت سودمند بود و اگر بیاشامند
تریاق سمهای سرد بود خواه حیوانی و خواه نباتی خاصه افیون و خربق و قولنج سرد خواه بلغمی

دخول

و خواه ریحی خوردن و طلا کردن و حقنه کردن نافع بود و خفقان که از سردی بود سود دهد
و اگر در سوراخ قضیب بچکانند عسر البول که از خلط بلغمی بود نافع بود و کندی در کتاب حیات
آورده است که جند بیدستر که لون وی بسیاهی زند مقدار یکدرم کشنده بود و بعد از یک روز
و ابن ضرار نیز چنین گوید و صاحب منهاج گوید اغبر از وی کشنده بود در روز و مداوات آن
بقی کنند شبت و فوتنج و سپستان و عسل بعد از آن حماض اترج بدهند که پادزهر وی است
ربهای فواکه ترش یا سرکه با شیر خر و بدل وی بوزن وی وج و نیم وزن آن فلفل و گویند
بدل آن مسک است جنا نباتیست که حناء احمر خوانند و آن ثمر عطلب است و در
قیروان شماری خوانند و ثقیقفان نیز گویند و بعضی صعب نیز خوانند و چوب آن بچوب
ماند و آن خراطان استعمال کنند چیزهای تراشیده جناء خیار گویند و آن
دل است جنطان قثاء الحیه است و آن حنظل کوچک بود و خطبان نیز گویند
بپارسی گوشت گویند و گفته شود در باب حا در صفت حنظل جناح بپارسی بال
مرغ گویند و بهترین آن بال مرغ جوان فربه بود جنجر عصی الراعی است و گفته شود
جنتوریه قنطوریون است و گفته شود جنجل در دمشق بسیار باشد و طبیعت
وی گرم و تر است در اول طبیعت را نرم دارد و گرم مزاج را موافق بود و خون اندک
نیز از وی حاصل شود و بدل آن بلسانست جند الرمان گل انار بستانی است
نیز از وی گلنار گویند منفعت آن ذکر کنیم جناح الیش حرشف است و گفته
شود و جناح مطلق ریش است و در میم گفته شود جناح النسر با قلات و گفته شد
جنبید صعتر است و گفته شود جوز اسفر تخم مورد بری است و آن نیز گل
حب الآس بود جوز خفت خوانند و بپارسی گردگان گویند و طبیعت آن گرم

خنجل کحنفر موار الکانج
بحر الوبر

وخشک

در اول درجه دوم و گویند گرم و تر است در درجه دوم مسیح گوید گرمست در درجه دوم و خشک
در اول و بهترین وی آن بود که پوست وی تنک بود و پوست وی و ورق وی قابض
بود و پوست اندرونی که بر مغز چسبیده بود رقیق و در وی قبضی بود و شکم ببندد
و پوست وی سوخته مجفف بود بغیر لذع و مغز جوز چون بخایند و بر ورم سوداوی که
ریش شده باشد ضماد کنند نافع بود و چون بران بر استه و مغز مقشر را پاک کنند
و شکم ببندد و چون با مری بخورند بگزارند و اگر بسیار خورند کرم دراز و حب القرع
بیرون آورد و اگر با انجیر و سداب بخورند پیش از ادویه قاتله بادزهر آن بود و اگر
بعد از آن خورند همین سبیل و چون با عسل و نمک و پیاز بیامیزند و بر گزیدگی
سگ دیوانه و بر گزیدگی آدمی نهند نافع بود و چون با پوست بشراب و زیت بسوزانند
و بر سر کودکان بمالند موی سیاه کند و برویاند و بر داء الثعلب نیز نافع است
سودمند بود و پوست اندرونی وی چون بسوزانند و سحق کنند و با شراب سرشته
و زن بخورد برگیرد منع خون حیض کند پوست درخت جوز و ورق آن دو مثقال وزن
از وی بیاشامند تقطیر البول را نافع بود و شریف گوید پوست جوز تر گویند چند پاره
خبث الحدید بشکسته در آن اندازند و یک هفته رها کنند و هر روز چند نوبت بحرکت دهند
بعد از یک هفته خضاب کنند موی سفید را سیاه کند و این سخن عجب است و چون جوز
و قوبا بدان بمالند منفعتی تمام دهد و چون با آب بکوبند و بدان مضمضه کنند قلع کند
کرم دندان و استرخاء وی را ساکن کند و خوردن جوز مضر بود بسرفه و دران مغص و صداع بود
و زبان گران کند و دهن و حلق را زیان دارد و مصلح وی سکنجبین بود و خشخاش و
بادام و اگر گردکان کهن بد بود باید خوردن که غثیان و غشی و کرب آورد و کمی که عسل

خورده باشد و مداواة همچنان کنند که کسی که عسل خورده باشد برب فواکه تر چون
رب غوره و ریواس و سیب کنند و بدل آن بوزن وی حبة الخضرا بود و گویند جوز
هندی **جوز هندی** نارجیل است و گفته شود **جوز جندم** گو که گندم و خود
الحمام خوانند بشیرازی کل گندم گویند و رازی گوید گرم و تر است منی بیفزاید و فربهی آورد
و باه را برانگیزاند و قطع رعاف دم کند و قوبا را زایل کند و منع ازدی کل خوردن بکند و
ولس گوید درد وی قوت مبرد مطفی بود و اندکی مجفف بود **جوز بوا** جوز
الطیب خوانند و بهترین وی سرخ بود و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و در دوم
قبض بود و گویند گرم و خشک در دوم نمش را نافع بود و بوی دهان خوش کند و
قوت جگر و معده بدهد خاصه فم معده و سبل را نافع بود و شکم ببندد و عسر البول را
نافع بود و منع قی بکند و درد سپرز کهن شده را نافع بود و قوت باصره بدهد و استسقاء
لحمی را سودمند بود و مقدار دو درم مستعمل بود و بدل وی یک وزن وی سنبل
الطیب بود و گویند بدل وی بوزن وی بسباسه بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی
عسل است صاحب تقویم گوید طبیعت ببندد و ممسک بود و مصلح آن جلاب گرم بود
جوز الابهل ثمرة العرعرات و گفته شد **جوز جهیر** جنبیت مدور مانند
آنکه و دانه او مانند دانه قراصیا باشد و رنگ او سرخ بود و در طبع او اندک حلاوتی باشد
جوز السرو جوز الجنیه خوانند و آن بقدر گردکان باشد اما دراز تر بود و اندکی
و رنگ آن سرخ بود که بسیاهی زند و طعم آن به زنجبیل ماند تیزتر از آن و بوی خوش دارد
و در اندرون او دانها بود بسیار مانند دانه انگور و رنگ او بسرخی و تیرگی زند و طبیعت
وی گرم و خشک بود در سیوم **جوز القیء** مانند ظرفی اسفید بود و در قوت و

وطبعت وی گرم وخشک بود در دوم قی بلغم رطوبه آورد مقدار دو درم در فالج
ولقوه ونقرس آن نافع بود وبدل آن بوره وخردل بود **جوز ماثل** جوز مثم
نیز گویند وجوز ماثا وجوز جهابل وجوز مقاتل وجوز رب هم گویند وبهندی تتوره
ودا تهاتوره گویند وبشیرازی گوزکنا گویند وآن دو نوع است یکنوع بشکل جوز القی
ویکنوع خارناک بود مانند چوب سوهان خشن بود ولون پوست وی سیاه بود
وزرد رنگ وسفید رنگ بود ودانه وی از تخم بادنجان بزرگتر بود واز تخم القاح
کوچکتر بود وزرد رنگ بود واندرون جوز وی پر تخم بود وپوست وی رقیق
بود وسر وی مانند سر بادنجان لقاح کوچکتر بود وزرد رنگ بود ودرخت وی
مطلق بدرخت بادنجان ماند وگل سپید دراز کشیده دارد وطبعت وی
سرد است در چهارم وتر سودمند بود جهة حرارت مفرط ملهب چون قیراطی
از وی بخورند دماغ را بد بود وسکر آورد وداکی از وی صاحب منهاج گوید
تریان بود بدل تمام ویکدرم از وی کشنده بود در روز دیقی ومغثی ومبرسم
مبلت ومخدر بود ومداوات وی قی کنند بآبی که نطرون در وی جوشیده
باروغن بعد از آن شیر تازه بدهند باسرکه که صعتر والجدان وفوتنج کوهی در وی
جوشیده باشند یکی وهندستی زیاده آورد وگویند یک مثقال از تازه وی البته
کشنده بود وبیند انک درمیان شراب یکی وهندستی زیاده شود **جوز
الکوثل** جوز القی است وگفته شد **جوز المرج** حب الکاکنج کوهی است وگفته شد
جوز السرو وبهترین وی تازه بود وبشیرازی گوزکلاغ گویند طبعت وی
سرد وخشک بود وقابض واسحق گوید گرمست در اول وخشکست در دوم ترقیق

ضماد کردن نافع بود باابریشم وابریسم قطع خون بکند وقوت اعصاب بدهد
وچون بکوبند وبا انجیر فتیله سازند ودر بینی نهند گوشت زیاده بخورد وباشراب
جهة عسر النفس وسرفه کهن وبلغم ونسیان واسود نافع بود ومقدار نیم درم مستعمل بود
واگر بجوشانند ودر آب آن نشینند زنی که رحم وی بیرون آمده باشد یا مقعده بیرون آید
صاحب تقویم گوید مضر بود بدل واعصاب ومصلح وی عسل وروغن بادام بود
ودر انیسون گوید بوی دهان خوش کند وسنگ بخاید وقوت معده بدهد وصداع
سرد را نافع بود وچون با عسل وگلاب برسر طلا کنند دیقوریدوس گوید مقوی معده
ودل وجگر وامعا بود وپسر ودرد شقیقه را نافع بود وذهن را تیز گرداند ولس
گوید طبعت را ببندد واز خون وصفرا قوت بدن زیادت گرداند ونشف رطوبات
از عروق بکند واسحق گوید صفا آورد وبدل آن صاحب منهاج گوید نیم وزن آن
پوست انار ونیم وزن آن گل سرخ وگویند بدل آن نیم وزن آن کزمازک
ونیم وزن آن پوست انار ومصلح آن عسل **جیوس** فستق مصری است و
آن در آب ایستاده روید ومقدار دندانه بود وپوست او تنک بود **جیلدرو**
رقعا گویند وآن سرخ است وگفته شود

باب حرف الحاء

حاشا ماهون گویند وتومس نیز
گویند وصعتر الحمار نیز گویند ودر وفس گوید بودنه کوهی است وگویند ورق خردل بابانی است
وگویند برگ سپندان دشتی است آنچه محقق است نوعی از پودنه کوهی است کلها کوچک
بسیار دارد مانند خرا امابسرخی مایل بود وقصبه باریک دارد مانند قصبه اذخر و
برگها دارد مانند برگ جعفری کیر وشتر در کوه بود در دامن کوه نیز باشد ومطلق بوی

نیکو شکند و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم گویند در دوم محلل و مقطع بود و مخرج
حیض و بول براند و بچه بیندازد و سده بگشاید و بر عرق النسا با شراب و سویق ضماد کردن
نافع بود و سینه و شش را پاک گرداند و منع نفث دم کند و اگر با نمک و سرکه بیاشامند
مسهل کیموس بلغمی باشد و اگر با سرکه بر ورم بلغمی ضماد کنند تحلیل دهد و اگر در طعام کنند
و تحلیل دهد ضعف چشم را سودمند بود و قوت باصره نگه دارد و معده و جگر را پاک گرداند
و چون حقنه کنند و با آب عسل بیاشامند مقدار دو مثقال یا بیاشامند قولنج را نافع بود و
قوت کرده مده دهد و جماع را بانگیزاند و درد دهن و حلق سودمند بود مقدار دو درم مستعمل
بود جالینوس گوید فالج و لقوه و نسیان را سودمند بود و اندروماخس گوید چون
سحق کنند و بر سرطان طلا کنند نافع بود و همچنین مجذوم در حمام طلا کند نافع بود
و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح وی فقاع است و بدل آن یک وزن و نیم
سعتر جبلی و گویند یک وزن و نیم افیتون و شراب وی اشتها بیاورد و هضم کند
و مسهل گرم و بلغم بود حابر المهر سورنجان است و گفته شود حاج خاریست
گز انگبین از وی حاصل میشود و نبات گوشت بروی چیده شود و بشیرازی خار او
خوانند و عصاره وی چون در چشم کنند سفیدی ببرد و تاریکی زائل کند و گل وی
جهت بواسیر بغایت سودمند بود حاردد شجار است و ابو علی گوید و گفته شده
حالوما اسم قند است که جند بید ستر قضیب او است و گفته شد در ضعف باه جند بید ستر
صفت آن حافظ النحل و حافظ الاطفال هر دو اسم فرفیون است و
گفته شود حافر حمار الوحش سم خر گور چون بسوزند و بیاشامند صرع را
نافع بود و چون با زیت بیامیزند و بر خنازیر طلا کنند تحلیل کند و داء الثعلب

نافع بود

نافع بود حافر برذون سم استر است چون بسوزند صرع را سودمند بود و چون با زیت
بیامیزند و بر داء الثعلب و خنازیر طلا کنند نافع بود حافر الحمار سم خر بود چون
از سم راست وی نگین سازند و مصروع با خود نگاه دارد صرع از وی زایل شود و دیسقو
ریدوس گوید سم خر چون بسوزند و بیاشامند روزهای بسیار متواتر هر روز بوزن مثقالان
مصروع را نافع بود و چون با زیت بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و بر خنازیر نهند
بگدازاند و چون بر شقاقی که از سرما بود ضماد کنند زائل کند حب النیل
قرطم هندیست و طبیعت وی گرم و خشک در دوم و گویند در سیوم و گویند حرارت
و سودمند بود جهت برص و بهق سفید و مسهل خلطهای غلیظ بود و سودا و بلغم و گرمها و
حب القرع شربتی از وی یکی و نیم تا نیم درم بود با دو بیها دیگر و عرق النسا و نقرس را
نافع بود و آنچه از درد بود اخلاط در مفاصل جمع شده باشند و امعاء را بشوید و قوت
معده بدهد و سده جگر بگشاید و ورم سپرز و مسهل مرار سودمند بود و وی کرب و
غثیان آورد و اول آن بود که بروغن بادام چرب کنند و هلیله با وی بیامیزند
و بدل وی در اسهال و دفع سودا نیم وزن آن تخم حنظل بود و دانگ وزن آن
حجر ارمنی حب المساکین لبلاب است و گفته شود حب القراط مازریون است
و گفته شود حباما ورس گویند و آن حبه فوقی است و گفته شود حبتین فودنج است
و گفته شود حب حزیز حب الزلم است و گفته شود حب اللهو حب الکاکنج است
و گفته شود حب الجنکلا حب التنمیه است و گفته شود حب التمنه حبیست سیاه
رنگ از نخود کوچکتر الا مدور بود و خراسانیان آنرا فلفل خواجه خوانند و پوست
وی بغایت سیاه بود و مغز وی بغایت سفید و طبیعت وی گرم و تر بود در اول و گویند [illegible]

درد وم ومنفعت وی آنست که فربهی آورد ومنی زیادت کند وباه برانگیزاند و
مقدار ده درم اگر بکوبند ودر آب بپالند وصافی کنند وقدری آرد وقند وروغن بادام
شیرین یا کنجد بپزند وبیاشامند بدن لاغر فربه کند چون سبب لاغری از سردی و
خشکی بود ووی دیر از معده بگذرد ومضر بود بشش ومصلح وی قند وبدل آن نیم وزن
آن مغز پسته ونیم وزن آن مغز بادام ونیم وزن آن حب المحلب است **حب الوز**
لسان العصافیر است وگفته شد **حباحب** حیوانیست مانند مگس ودر شب بپرد آسود
وهمانند آتش وشناسی دهد **حبر** مدادست بپارسی مدید خوانند ومرکب
نیز خوانند وطبیعت او گرمست ومجفف **حب بجستانی** حب فاقله است
وطبیعت آن گرم وخشکست **حب العروس** کبابه است وگفته شود **حب**
الزلم گویند بزر الحرشف است ودر شیراز تخم الحرشف مشهورست وبپارسی
تخم کنگر گویند وآن تخمیست برنگ سبل و مثلث شکل بود وهمچنان با پوست تولان
خایند ومنبت وی در شهرزور بود وخوش بوی بود وفلفل السودان نیز خوانند وابن
ماسویه گوید گرمست در سیوم وتر است در اول بدن را فربه کند وقوت ذکر بود ونیز
دهد دران نقل صاحب منهاج گوید گرم وخشک است ودر وی رطوبت عرضی فضلی است
منی زیاده کند بغایت وتحریک شهوت جماع کند شریف گوید چون بخایند وبر کلف
نهند که بروی بود ببرد ووی مولد صداع بود ومصلح وی بنفشه بود وبدل وی
شقاقل است **حب الخروع** بپارسی تخم بید انجیر خوانند وبشیرازی کنتو و
درخروع گفته شود صفت آن **حب البلسان** تخم بلسان مصری است و آن
بغیر از مصر هیچ جای دیگر حاصل نشود وصاحب منهاج سهو کرده است که آن

هوفاریقونست

هوفاریقونست وصف او گفته شود درجا وطبیعة حب بلسان گرم وخشکست در
دوم وسودمند بود به بلغم وسودا وورم گرم که در شش بود ونقرس وعرق النسا و
صرع وصداع وعسر البول وگزندگی جانوران نافع بود چون بیاشامند واگر بجوشانند
وزن در آب آن نشیند رحم را بگشاید جالینوس گوید درد سر کهن را نافع بود
ودرد معده را روفس گوید برودت معده را نافع بود وموی داء الثعلب وداء الحیه
را برویاند وبیخ موی را قوت دهد ودیسقوریدوس گوید قوت معده بدهد واشتهاء
طعام بازدید کند وهر بلغمی که در معده بود زایل گرداند ودرد پهلو وربو وضیق النفس را
نافع بود ومقدار استعمال ازوی دو درم بود وگویند مضرست بمثانه ومصلح آن
کثیراست وبدل وی عود بلسان بوزن آن وگویند بدل آن نیم وزن آن پوست
بلیلج وده یک آن کبابه **حبن** وحبین نیز گویند وآن دفلی است و
گفته شود **حب جلوه** انیسونست وگفته شد **حب الحرشف** بپارسی تخم کنگر گویند
وطبیعت آن معتدلست در حرارت ورطوبت **حب دهمست** حب الغار است وگفته
شد **حب الاثل** گزمازک گویند وگزمازق خوانند وآن جزمازج است وگفته شد
حب الکاکنج جوز المرج گویند وآن بزر الکاکنج است وآن دو نوع بود یکنوع بری گرد
در پرده گویند ونوع بستانی را بشیرازی کجومن گویند وبهترین آن صاحب منهاج گوید
بستانی بود وطبیعت آن سرد است باعتدال وعیسی گوید سرد وخشکست در آخر درجه
اول تا دوم وگویند در سیوم مفتح نافع بود وبول براند وریش مثانه وگرده را
نافع بود واریباسیوس گوید صرع را نافع بود وداغها که عارض شود در سر چون از ما
ازوی بادامی شود تیز سحق کنند وبا روغن بنفشه بیامیزند ودو نوبت بدان سعوط نمایند

یا سه نوبت زایل کرداند و فولس کوید چون بکوبد و از وی حب کرده با خرنوب شامی ...
بیاشامند کرمها که در شکم بود بیرون آورد و وی مضر بود بکرده چون بسیار مستعمل کنند تشنج
ادرار و خدر و درد سر بود و مصلح وی کل فارسی بود و جالینوس کوید بدل آن عنب الثعلب است
حب السودا شونیز است و گفته شود **حب السفرجل** بپارسی بهی دانه کویند ...
کویند بهترین آن بود که از بهی ترش کرفته و وی سرد است و تر بود در دوم ملین بود و قبض سودمند بود
جهت خشونت حلق و قصبه شش و لعاب وی ترطیب کند و یبوست زایل کند و حرارت تب کی کرداند
و مقدار دو درم سنگ مغز وی مستعمل بود چون بکوبند با قند و حب سازند یا لعاب وی با قند و روغن
بادام بخورند سرفه که از حرارت بود نافع بود و اسحق کوید مضر است بکرده و مصلح وی قند بود و بدل وی
بزرقطونا **حب النوشا** بزر کماضریوس است و گفته شد **حب الفقد** بزر بنجنکشت است و
گفته شد **حب القطن** خسیونج خوانند بپارسی پنبه دانه کویند و بهترین آن بزرگ مغز
دار بود و طبیعت وی کرم و تر است در دوم و کویند سرد است و سودمند بود جهت ربو و سرفه
را نافع بود و طبع را نرم دارد و مقدار مستعمل از وی هفت درم باشد و کویند مضر بود بکرده
و مصلح آن خمیر بنفشه بود و بدل آن حب الخرشف **حب العرعر** ثمرة العرعر است
و گفته شد **حب المشم** حبیست بمقدار فلفل و لون وی میان زردی و سرخی بود
و بغایت املس بود و خوش بوی بود و زود شکن و مغز وی بغایت سفید بود و معطر
و اهل یمن و حجاز در بویهای خوش مستعمل کنند و طبیعت وی کرم و خشک بود در دوم
استرخای معده سرد را بغایت نافع بود و قوت تمام بدهد و هضم را زیادتی قوت
بخشد و نشف رطوبات کند و مقوی حشا سرد بود و با حل اعصاب را نافع بود و
باه را زیاده کند **حب القلقل** بزر ... است بپارسی نا دانه دشتی خوانند و مغاث

بهادلن

بیخ ویست و مقدار نزدیک بود بلوبیا و در طعم تلخی بود و بغایت چرب بود
و خوش بوی و لون آن سفید بود و طبیعت آن کرم و تر بود و کویند خشک قوت تنها
بدهد و فربهی آورد و چون بکوبند و عسل و طبرزد اضافه کنند باه را زیاده کند و برای کرده
نیکوتر بود اما مصدع بود و مصلح وی روغن کل و سرکه بود و اگر بسیار خورند سیفه آورد
و معده را بکرد و اول آن بود که با قند و عسل خورند و بدل آن بوزن آن نودری سفید
و چهار دانگ وزن آن مغز تخم خیار زره و نیم وزن آن ابهل و کویند بدل آن بوزن
آن مغاث و بوزن آن حب صنوبر بود **حب الغار** مانند فندق کوچک بود
و پوست وی بغایت تنک بود و سیاه رنک و مغز وی صلب بود و به دو نیمه بود و بغایت
سخت و لون آن بزردی مایل بود و اندک عطریت در وی بود و طبیعة وی کرم
و خشک بود در سیوم و دو مثقال چون با سکنجبین بیاشامند سودمند بود جهت دشخواری زادن و
چکیدن بول و حیض براند و کزیدن مجموع جانوران را نافع بود و فولس کوید تریاق مجموع زهرها
بود و از خواص وی آنست که چون نقیع وی در خانه بیفشانند مکس بکریزد و وی سودمند
بود جهت سپرز که از رطوبت بود و چون با آهن بیاشامند و درد سر که از بلغم و ریاح غلیظ
بود نافع بود و اگر در ملعقه سحق کنند و بیاشامند در ساعت مغص را ساکن کند و وی
مضر بود بجگر و حوالی آن و مصلح آن زرشک تازه بود و بدل آن حب المحلب بود یا
مغز بادام تلخ **حب الصنوبر الکبار** چلغوزه است و درخت آن کوچکتر از درخت
صنوبر صغار است و از سیستان خیزد و درخت وی را ... خوانند و طبیعت وی
کرم بود در اول و کویند در دوم و کویند معتدلست و در وی اندک حرارتیست جالینوس
کوید کرم و تر بود و سودمند بود جهت درد پشت و درد اعصاب و رعشه و عرق النسا و استرخا

وششش را پاک کند از هر خلطی که باشد و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و شیر زنان زیاده
گرداند و سنگ مثانه بریزاند و سودمند بود جهت گزیدگی عقرب با انجیر خشک یا خرما
یا کلنگبین و شریف گوید چون بکوبند و با عسل بسرشند و هر روز باشتاسه درم بخورند
از فالج خلاص یابد و اسحق بن عمران گوید چون با عسل بخورند مجامعت زیاده کند و مثانه را
از سنگ و ریگ پاک گرداند و گویند طبیعت وی گرم است در درجه دوم و تر است در اول
و ابن ماسویه گوید گرم است در دوم و خشک است در اول و وی مصدع بود و مصلح وی خشخاش
و شکر بود و بدل آن حب محلب مقشر بود بوزن آن و نیم وزن آن بادام سفید کرده
و ابن ماسویه گوید بدل آن مغز تخم خربزه بود و گویند جوز هندی و گویند قائم مقام
جلغوزی بادام کوهی بود که بشیرازی آنرا انجرک خوانند و مصلح وی قند بود حب
صنوبر صغار پارسی تخم کاج خوانند و آن تخمیست مثلث شکل در میان غلاف
جوز کاج بود و در طعم مانند جلغوزه بود و طبیعت آن گرم و خشک است منضج و محلل بود
و نافع بود جهت استرخا و ضعف بدن و فربهی آورد و خوردن آن رطوبات فاسده که در گوشش
بود خشک گرداند و قوت معده بدهد چون با افتیمون ضماد کنند و چهار درم از وی
منی زیادت کند خاصه که با کنجد و قند بود و مثانه و گرده را قوت دهد اما مضر بود بسر و دردی
گزیدگی معده بود و بسیار خوردن وی مغص آورد و تریاق وی حب الرمان و مصلح گزیدن
معده آنست که در آب گرم خیسانند و با عسل بخورند و مضر و مزاج با قند و بدل وی گویند
حب محلب مقشر بود و با نیم وزن آن مغز مقشر و گویند بدل وی حب صنوبر کبار حب
الراس صاحب جامع گوید مویزج است و سهو کرده و صاحب منهاج ماهیت آن
راست گفته است که آن تخمی است زرد رنگ و طعم وی تلخ بود و گرده شکل بود مانند تخم

مخلصه

مخلصه و از کوهستان فارس خیزد و از کردستان و همدان و آنرا ادانج و بر عوامن
و این دو نوع است جبلی و بستانی این تخم جبلی و از آن بستانی در باب راء صفت آن
گفته شود و این نوع که گفته شده سوی بدهد و از آفات نگهدارد و چون بکوبند خرد و سر را
بدان بشویند و اگر طلا کنند شاید حب القلت بهشش هندی است و در قلت
گفته شود صفت آن حب العصفر در قرطم است و گفته شود حب الآس پارسی تخم
مورد گویند و مرد دانه نیز گویند بهترین وی بستانی بود فربه و رسیده و تازه و طبیعت
وی سرد و خشک بود و قابض و بقراط گوید سرد و خشک است در دوم و گویند گرم است شکم
ببندد و معده منع نفث دم بکند و معده و احشا را قوت دهد و بول براند و سرفه را نیکو
بود و مقدار مستعمل از وی سه درم بود صاحب تقویم گوید بچه درم ریشها اندرونی را
نافع بود و گزیدگی رتیلا و عقرب چون با شراب بیاشامند و بیاشامند نافع بود و ریش
مثانه را سودمند بود خواه تر و خواه خشک و چون بپزند با شراب و ضماد کنند بر ریشها
کفین و قدمین زایل کند و چون تر بود بکوبند و با شیر ضماد کنند بخشمها که ورم بود
تحلیل دهد و غرب و بواسیر را سودمند بود و ورم مقعد را نافع بود و چون بدان
طلا کنند با عسل و چون سحق کنند و بر کلف روی طلا کنند با آب سرد قلاع را
نافع بود و اسحق گوید مضر است بمثانه و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل وی عصیر ورق
آس با نیم وزن آن سعتر و گویند بوزن آن حب الرمان فارسی نار دانه گویند
بهترین وی ترش فربه بود و طبیعت وی سرد و خشک است و قابض بود و ترش وی چون
خشک بود شکم ببندد و منع مواد صفراوی بکند و غثیان کم کند و قی باز دارد و
فم معده گرم را قوت دهد و عصاره وی خاصه ترش چون بپزند با عسل بازنگ نافع بود

جهت ریشها که در دهن بود و در معده و ریشها پلید و گوشت زیاده و درد گوش و انداختن
جنین که در شکم مرده باشد و بدل وی سماق بود **حب الانبرباریس** زرشک است و گفته شد
حب البان دانه ایست بشکل فستق و پوست وی تنک بود و سهل شکستن و آن را فستق البادیه
خوانند و در طعم وی تلخی بود با قبض و بهترین وی بزرگ و خوش بوی بود و طبیعت وی
گرم و خشک در دوم و گویند گرمست در سیوم و گویند در اول و تر است سودا و بلغم را
سودمند بود و منفعت استعمال از وی دو درهم بود جلا بدهد و ثالیل و کلف و دانها که بر
روی پیدا شود و جرب و حکه را بغایت سودمند بود و سده جگر و سپرز بگشاید و صلابت
آن نرم کند چون با آب در سینه ضماد کنند و اسحق گوید مضرست بجگر و مصلح وی رازیانه است
و دیسقوریدوس گوید بدل آن بوزن آن قشور سلیخه و گویند بدل آن بوزن آن فوه و نیم
وزن آن قشور سلیخه و دو یک آن بسباسه **حب الملوک** ماهودانه خوانند و
گفته شود **حب الرشاد** در حرف ر گفته شود **حب المحلب** بپارسی پیوند مریم دانه است
و بهترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و گویند معتدل بود و گویند سرد است
و قول اصح آنست که در وی حرارت بود و جلای قوی و بصری گوید گرمست در دوم و خشک در
دوم و محلل بود و بول براند و بر کلف طلا کردن نافع بود و گرم کند **حب القرع** بیرون
آورد و سده سپرز و جگر بگشاید نقرس را سود دهد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و حیض
براند و درد پشت را سود دهد و قولنج بگشاید و درد رودها اندرونی ساکن گرداند و رطوبتی که در
سینه و شش بود پاک گرداند و گویند مضر بود بدماغ گرم و حشا و مصلح وی ترنج
بود یا ریباس و بدل آن گویند مغز بادام تلخ سفید کرده بود **حب الریباس** بپارسی
تخم ریباس خوانند و بغایت ترش بود و بهترین وی تازه است و طبیعت وی

سرد و خشک

سرد و خشک و قابض بود و سودمند بود جهت حرقه صفرائی و جرب و حکه و بدل آن
تخم حماض بستانی بود **حب القرع** بپارسی کدو دانه گویند بهترین آن بود که
آب شیرین خورده باشد و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم سودمند بود جهت تبهاء
صفراوی و مقدار شربت درم مستعمل بود گرم و خشک را نافع بود و چون با قند بخورند تشنگی بنشاند
و حرقة البول که از حرارت بود ساکن گرداند و اسحق گوید مضرست بمثانه و مصلح وی تخم خشخاش بود
جالینوس گوید بدل آن در گرم خیار و خیار بود **حب الرشاد** حرف ر و بهترین
وی بابلی بود و طبیعت آن گرم و خشک است و سفید وی حرارت کمتر دارد تخم تره خرد
معفص بلغمی را سودمند بود و چون بکوبند و با آب گرم و روغن گل بیاشامند عرق النسا را
نافع بود و چون بکوبند و بر ورک ضماد کنند قولنج را سه درم بکوبند و بیاشامند و بدل آن
در ضماد عرق النسا شیطرج بود و باقی منفعت وی در حرف ک گفته شود **حبة الخضرا**
ثمر درخت بطم است و بپارسی بنه گویند و آن دو نوع است یکنوع را شاه بنه گویند
و آن خوردتر بود با پوست توان خورد و یکنوع دیگر گویند و بهترین آن تازه و سبز و بزرگ
درشت بود و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و گویند در چهارم و گرمی بود بیشتر از
خشکی بود و خوردن آن معده را بد بود و دیر هضم شود و غذای بد دهد و محرور مزاج را زیان
دهد و منفعت سینه نیکو گرده دهد و بول براند و شهوت مجامعت برانگیزاند و خوردن آن با
شراب یا با سرکه گزندگی رتیلا را نافع بود و جگر را پاک گرداند و درد سپرز که از سردی بود
و بلغمی مزاج را سود دهد و سعال را نافع بود و فالج و لقوه خوردن آن و از روغن وی
مرهم سازند و مالیدن و بر ذات الجنب طلا کردن سود دهد و چون پوست وی را بسوزند
وی و طلا کنند بر داء الثعلب موی برویاند خاصه موی سر و ورق وی چون خشک کنند

و گویند وی بپزند و طلا کنند بر بهق و بیاد رازکند و برویاند و نیکو گرداند و ضماد وی در منفعت
مانند مصطکی بود در باب صاد گفته شود و خوردن وی مصدع بود و دهن را بخوشاند
و شهوت طعام ببرد و مصلح وی سکنجبین و ربوب فواکه ترش بود و صاحب منهاج
گوید مصلح وی کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی حمر بنفشه بود و در کتاب ابدال
آورده است که بدل وی مغز جوز است و گویند بوزن آن مغز پسته و بوزن آن مغز
بادام **حب البطیخ** بزر البطیخ است و گفته شد **حب الکمثری** بهترین وی
بزرگ بود که بزردی مایل بود و اسحق گوید گرم و خشک است سودمند بود بجهت درد شش
و مقدار چهار درم مستعمل بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عناب بود یا بزر
قطونا **حب الزبیب** دانه مویز است و طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود
در دوم شکم ببندد و مقدار پنج درم مستعمل بود و مضر بود بروده و مصلح وی کثیرا بود
حب بجستان حب فاقلات و گفته شود **حبارے** علوفش خوانند بپارسی
جز گویند و آن نوعی از کلنگ است گوشت وی سبکتر از گوشت بط بود از بهر آنکه
وی بری است و در وی غلظتی بود و صاحب منهاج گوید گوشت وی گرم و تر بود
و میان مرغ خانگی و بط بود و در غلط ریاح را ساکن گرداند و مضر بود بمفاصل و قولنج
آورد و دشوار هضم بود و مصلح وی آن بود که با زیت و سرکه و دارچینی بپزند و بعد از آن
حلوای عسل و زنجبیل مربا خورند پیه وی چون با اندک نمک و سنبل کوبند و حب سازند
مانند نخود و در سایه خشک کنند و بعد از پنج چون پنج حب از آن با آب نیم گرم بیاشامند
ناشتا درد رایغا نافع بود و اگر پوست اندرون سنگدان وی خشک کنند و سحق
کنند و با اندک نمک اندرانی سحق کنند یکسان و در چشم کشند در ابتداء نزول آب سود دارد

نیکوتر

نیکوتر از این بود و اگر دل وی در خرقه بندند و بر کسی آویزند که خواب بسیار کند
خواب زایل شود و در سنگدان وی سنگی که یابند چون بکسی بندند که رعاف داشته باشد
در ساعت ببندد و تا آن با خود داشته باشند عود نکند و تجاینی کرده‌اند و درست است این عمل
میکند و خون وی ربو و عسر النفس را نافع بود و گوشت وی بغایت گرم و خشک بود و
داول آن بود که با آب و نمک بپزند و روغن بادام بعد از آن بروی ریزند و اگر خواهند
سرد مزاج بود روغن گردکان و زیت و دو سه پاره دارچینی و خولنجان و مرزنجوش در آن بعض
سودمند بود **حب الغنا** مرزنجوش است و صفت آن در الف در اول آن الفاظ گفته شد
حبق الراعی برنجاسف است و گفته شد **حبق الفیل** مرزنجوش و حبق الغنا
نیز گویند و در فارسی مرزنگوش گویند و گفته شد در الف در اول آن الفاظ **حبق البقر**
بابونج است و گفته شد **حبق القرنفل** فرنجمشک است و افرنجمشک نیز گویند و گفته
شد و در فارسی قرنفل بستانی خوانند **حبق ترنجانی** بادرنجبویه است و گفته شد
حبق الماء فودنج نهری است و حبق التمساح نیز گویند و در فا گفته شود انواع فودنج
حبق سطی حماحم است و گفته شود و آن از فودنج بستانی است **حبق صعتر**
و حبق کرمانی نیز گویند و آن شاهسفرم است و گفته شود **حبق خراسانی** قطلهٔ
خراسانی است و گفته شود **حبق الشیوخ** و ریحان الشیوخ نیز گویند و آن مرو
در میم انواع آن گفته شود **حشر ما** بریانی نعناع است و گفته شود **حبق**
ریحانی نوعی از پودنه است تنک ورق و طبیعت آن گرم و خشک است **حب**
چیزیست که بیمغز از مقل و دانه در اندرون دو در مقل گفته شود **حجر التیس**
بادزهر است و یرا زبان فارسی طبیعی خوانند و آن مانند بلوط بود دراز و گرد

نرم می باشد و برزبر یکدیگر طبقات دارند و در میان آن خرپیک گویا مغرّیست و
آن چوب مخلصه یاد آنه ویست و لون حجر التّیس اغبر بود و سیاهی که بسرخی زند
وانچه رنگ شبه با شیر بر سنگ چون بسایند سرخ رنگ شود وانچه بد بود با شیر
چون بسایند سبز رنگ بود و از شکم بز کوهی گیرند در شیردان وی و صاحب جامع آورده است
که در دل ایل می باشد و سهو کرده است و مؤلف گوید که غذای ایل بغیر از مار و مخلصه
باشد بسبب آن این سنگ در شکم وی ببندد و بدین سبب وی را تریاق فاروقی
طبیعی خوانند و گویند در زهره وی می باشد و این نیز خلاف است وانچه محقق است در شیردان
وی میباشد در کوهستان شبانکاره و از انجا باطراف برند و بغایت عزیز بود
و گفته اند چون بسایند سرخ رنگ و زرد رنگ و سبز رنگ نیز میباشد و این بکها بسودن معلوم
شود و لون آن چون بسیاهی زند سرخ آمیز نیکوتر بود و در شام مانند آن سنگی میسازند
از آنک دانایان بمشکل فرق توان کرد و امتحان وی آنست که سوزن را بآتش
سرخ کند و بر وی نهند اگر مصنوع باشد چون سوزن در وی فرو برد دود سیاه از
وی برآید و اگر حجر التّیس بود دود زرد که نوک سوزن را زرد کند و چون وی را
باب رازیانه بسایند و بر گزندگی ها طلا کنند در حال درد بنشاند و از مردن ایمن شود
سودمند بود جهت گزندگی همه جانوران و سمهای نباتی و حیوانی و معدنی خوردن
و طلا کردن بغایت مفید بود و نافع بود جهت دل و بدن و قوّت باه را بغایت نیکو بود
و تریاق جهت گزندگی جانوران و دفع زهرها دوازده جو بود جهت ضعف دل و قوّت
اعضا تریاقی دانگی بود و هر کس که هر روز نیم دانگ بخورد ایمن باشد از همه آفتها و سمها
و سودمند بود محرور مزاج را ایراب اگر او بخاصیت عمل میکند نه بطبعت

وطبعت

وطبیعت او بغایت گرم بود **حجر الحیه** دو نوع است یک نوع حجر بود معدنی و یک نوع
حیوانی بود و آن نوع را از مار افعی گیرند و آنرا باد زهر و باد مهره و مار مهره نیز خوانند
آنچه از مار گیرند مانند دو شبهی است که در قفای مار افعی بود و در همه افعی نبود و چون
از گوشت جدا کنند نرم بود چون اثر هوا بوی رسد ببندد مانند مهره شود مانند
حجر التمر بود و بعضی باشد که خطوط بر وی بود و بعضی باشد که بلون مار بود خاکستری رنگ
و آن باشد که سیاه رنگ بود مؤلف گوید که امتحان وی چنان کنند که خون بر جامه
صرف سیاه و یا کبود بمالند سفید گردد و چندان که بمالند سیاه نشود و سفیدی بماند
و آن نوع که حجر بود لون آن زبرجدی و سیاه رنگ و خاکستری رنگ و بشکل کعبی
مربع بود و یک مثقال زیادت تر بود و آن بود که زیاده تر از ده مثقال بود و مؤلف
گوید امتحان وی آنست که چون در میان آب لیمو اندازند در صحن چینی بحرکت آید
و روانه گردد و هر دو نوع گزندگی مار را نافع خوردن و با خود داشتن و بر موضع زخم
نهادن و مار مهره گزندگی افعی را نافع بود و تعلیق کردن و جالینوس گوید چون
بسایند و بیاشامند نافع بود و هر دو نوع بر زخم مار نهند **حجر الهندی**
نوعی از شادنج است و آنرا در فارسی شادنه هندی گویند خون که از مقعده آید قطع کند
و بواسیر را سود دهد و چون بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود **حجر البلور**
سنگ بلور چون بر کسی بندند که در خواب ترسد سود کند **حجر حدیدی** حمامات
و صندل حدیدی خوانند و آن دو نوع بود نر و ماده و صفت وی در حمامات گفته
شود **حجر الرحا** بپارسی سنگ آسیا خوانند خنک بود چون گرم کنند و سرکه بر وی
ریزند بخار آن منع خون رفتن بکند و ورمها گرم را نافع بود **حجر الدیک** که

درشکم خروس باشد و بمقدار باقلی بود و کوچکتر بود و بلون آبگینه و شفاف بود و نزدیک
به بلور و اگر با آب بشویند و از آن آب کسی بخورد که بغایت تشنه بود وسوسه و بد و غم از وی
ببرد **حجر المثانه** سنگی است که در مثانه آدمی باشد گویند سنگ مثانه بریزاند و جالینوس
منکر اینست و گویند سنگ گرده بریزاند و گویند چون سحق کنند و کحل سازند سپیدی چشم
زایل کند **حجر الحمر** سنگی است سیاه رنگ از نزدیک عقل بحیره خیزد و در
مرهمها استعمال کنند **حجر آهن** سنگی است که کارد و شمشیر بدان تیز کنند **حجر
رصاصی** سنگی است مانند رصاص برنگ و قوت آن مانند قوت اسفیداج
رصاص است و حب الرصاص **حجر منفی** سنگ مصریست و آن بمقدار کرده بود
بزرگ و الوان مختلف دارد **حجر اناخاطس** سنگیست که چون بسایند مانند
خون بود برنگ **حجر عراقی** سنگیست سیاه رنگ که در بهر با موسی باشد و طعم وی
مانند طعم زعفران بود و سنگیست مانند نطرون و نقطه چند بر آن باشد زرد
حجر مرای سنگیست سیاه و قوت او مانند حجر عاطیس است که گفته شد
و حجر افراهیس نیز گویند **حجر مریم** سنگیست نرم و سفید **حجر النار**
حجر الاهم خوانند و حجر الرناد نیز گویند و آن چند نوع بود سفید و سیاه و سرخ
و بلمع بود و طبیعت وی سرد بود بغایت خشک ارسطاطالیس گوید اگر زنی دشوار
زاید در خرقه بسته در ران زن بندند سهل زاید و چون سحق کنند مانند غبار و
بر خنازیر پاشند خشک کند و پاک گرداند و همچنین بر سر هر ریشی که دشخوار باشد
و بر هر دملی که باشد و بر هر عضوی که بود بحال صحت باز آرد و آنرا ابار سنگ
آتش گویند **حجر الحمام** سنگی است در ریگ حمام حاصل می‌شود چون از وی

ضماد سازند

ضماد سازند بر سرطان در ابتداء آن زایل کند و بهترین معالجه سرطان که در
رحم پیدا شود اینست **حجر البقر** در مصر خرزة البقر خوانند و آن جاو
زهرج و گاو زهره گویند و در میان زهره گاو بود و گویند در شیردان گاو پیدا
می‌باشد و آن مانند بادزهر است در عمل و بلون هم چو بادزهر باشد اما آنچه در زهره
گاو بود گویند منفعت او زیادت باشد آن مانند زرده تخم مرغ پخته بشیرازی اندر زرد خوانند چون
سحق کنند و با آب بعضی از بقول طلا کنند بر چهره و نمله نافع بود و ریشها سعوط چون
کنند بدان مقدار عدسی با آب چغندر سلق نافع بود جهة نزول آب و چون سحق کنند
و با شراب بیاشامند و بر موضعی که سپید بود طلا کنند موی سیاه بیرون آید و اگر
سبب آن از علت داء الثعلب و برص بوده باشد اما موی سفید سیاه نکند
حجر اللبنی حالا قطیطس خوانند یعنی حجر لبنی و این اسم بدان سبب بوی
نهاده اند که چون با آب حل کنند مانند شیر از وی بیرون آید و لون وی خاکستری
بود و طعم وی شیرین بود و چون با آب سحق کنند و عصاره وی بگیرند و در چشم
از قطعی کنند هر زمان که خواهند مستعمل کنند و طبیعت وی معتدل بود و در قوت
مانند شادنه بود و چون در چشم کنند منع سیلان فضول بکند از چشم و ریش آن
و در ابتداء ورم گرم طلا کنند نافع بود و نفث دم و خشونت حنجره را نافع
بود **حجر علی** سنگی است که چون حل کنند رطوبت آن بغایت شیرین بود و در قوت
شادنه بود و منفعت وی مانند حجر لبنی بود در همه حالتی **حجر مشقق** سنگی است که بلون
بود و از دریای مغرب خیزد و بهترین آن بود که زعفران رنگ بود و زود ریزه ریزه شود و شکافته
و نو بر تو بود و قوت آن مانند شادنه بود و اما ضعیف تر و حجر لبنی و مشقق همه قوت

مانند کبد کردند اما علی در دو صرار تل هست که در ایشان پنبت و حجر مشقق چون با شیر زنان
حل کنند و در چشم کشند ریش چشم را زائل کند و خشونت مژه و سوزش چشم را سفید بود و بهترین
مداوات این زحمتها آنست که گفته شد **حجر قبطی** سنگی است مصری بغایت
سست بود و زود در آب حل شود و گازران مصر کتان بدان بشویند و جامها را سفید کنند و مرهم
روغن کنند جهت دملها و ریشها که در بدن پیدا شود و در شیافهای چشم مستعمل کنند و جهت نفث الدم
و اسهال مزمن و درد مثانه چون با آب بیاشامند نافع بود و چون زنان بخود برگیرند سود مند بود
جهت خون که دائم از وی روانه بود و لون وی سبز بود تیره رنگ **حجر الیهود** سنگی است
مانند خایه فاخته آنچه بزرگ بود و آنچه کوچک بود بشکل خایه گنجشک بود و گوهر تیز باشد و
خطوط بسیار دارد موازی یکدیگر و حجر الزیتون نیز خوانند بپارسی سنگ جهود خوانند و
گویند از ملک شام خیزد و بعضی دراز بود و بعضی گرد و بهترین وی زیتون شکل بود و نافع بود جهت
سنگ گرده نیم مثقال با آب گرم و جهت ریگ مثانه همین سبیل و اگر با آب تره و تخم بیاشامند
لعوق کنند همین عمل کند عسر البول را نافع بود و مضعف معده بود و موافق وی نبود و اشتها
ببرد و اسحق گوید مضرات بسیار و مصلح وی عسل است و هرمس حکیم گوید که حجر یهود با خون
خرگوش سحق کنند و در چشم کشند موی مژه که ریخته بود برویاند و موی ابرو بهمین سبیل چون
بر رو مالند برویاند **حجر الیشب** حجر النشف خوانند و اهل شرق ابوقلمون خوانند و
بیونانی اسطرنوس و معنی آن کوکبی بود و نوعی از وی طرمینون خوانند و آن چند رنگ بود
و بهترین وی سبز بود معده را نافع بود بغایت جالینوس گوید اگر قلاده از وی بسازند و کم
موازی معده بود و در گردن اندازند معده و مری را نافع بود و دیسقوریدوس گوید که زیر ران
بستن جهت زود شوی زادن و بر بازو بستن جهت تعوید **حجر الرخام** طین قیمولیا است

دگر نبود

و گفته شود **حجر الدم** شادنج است و گفته شود **حجر ارمنی** دو نوع بود یک نوع
سنگی است که رنگ وی بلاژوردی زند و نوعی دیگر سرخ بود بغایت و چون است بر وی
مالی بندارد جربست و طبیعت وی گرم و خشک است در اول مسهل سودا بود و مسهل قوی تر
از حجر اللازورد و معده را بد بود چون مغسول بود قی و غشیان نیاورد و اگر مغسول بود و مقوی
و مفتی بود و مفرح و مقوی دل بود و مغسول وی تجربه شده است که در ریوست بدن را از خلط سودا
پاک کند و روح را از دود سودا وی و دفع بلغم بکند و احشا پاک کند اما معده را بد بود و مصلح
وی انیسون بود با سلیخه و مقدار مستعمل از وی نیم درم یا نیم مثقال بود و بدل وی حجر
خلط سودا وی یک وزن نیم حجر لاجوردی بود **حجر النمس** مهره‌ای است که از ریگ ماده
حاصل میشود و در باب نون در صفت زرد گفته شود **حجر الخطاطیف** دیسقوریدوس
گوید بچه نخستین پرستوک چون بگیرند در افزونی ماه و شکم وی را بشکافند دو پاره سنگ یابند
یکی یک رنگ و یکی برنگهاء گوناگون و در پوست ایل یا در پوست گوساله بندند پیش از آنکه خاک
بوی رسد و بر بازوی مصروع یا گردن وی بندند بفرمان خدای تعالی صرع از وی زائل کند
و این مجربست **حجر النور** حجر روشنائی خوانند و ارشد نیز گویند و آن قریشیاست
و گفته شد **حجر لازورد** لازورد است و گفته شود **حجر المقناطیس** بپارسی سنگ
آهن ربا گویند و چون بسوزند مانند شادنه بود در عمل و منفعت و بهترین وی سیاه
بود که بسرخی زند و پاک که هیچ خلط در وی نبود و جذب آهن بقوت کند هر چند تازه
تر باشد نیکوتر بود جالینوس گوید گرم و خشک بود بغایت اگر با خبث الحدید در
شکم مانع بود چون با شراب بیاشامند جذب آن کند و بصحت بیرون آید و مسهل کیموس
غلیظ بود و مقدار مستعمل از وی از نیم مثقال تا یک درم بود و گویند چون در دست گیرند

و دردست و پای تشنج یابس که آنرا از کوینه بساکن کند اکر بر جراحتی که از تیغ زهر
دار بوده باشند نافع بود و بغایت صحت باز آورد و مغناطیس چون بوی سیر بوی آن رسد
در بر بودن آهن سست شود و باز چون در خون بز زنند یا کوسفند اندازند تیز شود در بر بودن
و این از خواص است حجر احمر سنکی است که بلون بسه کوینه بوزن دانکی کشنده
بود و از جمله سموم قاتله است مانند بیش و کوینه نوعی از الماس است حجر مشوبه
کلس است و کفته شود حجر شجری لبد است و کفته شد حجر النسر حجر العقاب است
و حجر النسر خوانند و آن اکتمکت است و کفته شد حجر القمر بزاق القمر و زبد البحر
خوانند و او را سالبین نیز خوانند یعنی زبد القمر و بیونانی سالنطیس خوانند و او را سالبین
از بهر آن کویند که شب در افزونی ماه یابند در بلاد عرب سنکی سفید و سبک و شفاف
بود چون بیابند و بمصروع و بند سودمند بود و اگر از درختی بیاویزند بر بند بر او در شود
و اگر بمصروع بندند شفا یابد و زنان بعوض تعویذ با خود نکاه دارند حبشی
کوید این سنک خیر باشد و صاحب منهاج کوید بزردی زند و جالینوس کوید مانند
یشم بود چون بیابند مانند شیر از وی بیرون آید و زبان را بغایت بکزد و بشکوید
و ورم چشم را نیکو بود و درد آن و قرحه آن را زایل کند و ناخنه ببرد و تاریکی چشم ببرد
و جلا تمام دهد و مؤلف کوید بپارسی سنک یاسم خوانند حجر الاسفنج
سنکیست که در میان اسفنج میباشد و دیسقوریدوس و رازی کوید با شراب بیاشامند
سنک مثانه بریزاند و جالینوس کوید سنک کرده بریزاند و قوت آن ندارد که از آن مثانه
بریزاند حجر اناغاطیس سنکیست که چون بسایند مانند خون بود در سرخی
و با شیر زنان در چشم چکانند ورم آن و بسیاری آب آمدن از وی نافع بود حجر اعرابی

سنکیست

سنکیست مانند عاج و چون سحق کنند و بر موضعی پاشند که خون آید یا ضماد کنند خون ببندد
و چون بسوزانند و سنون سازند دندان را جلا دهد و پشکر سنک کوینه و شیرازی سنک زخم
حجر الکرک سنکیست بغایت سفید و در ساحل بحر هند یابند و ساحل نشین گرسنه
تر باشد و مهره که از وی حکاکان دهر آطان سازند از عاج سفیدتر بود و خوشتر و طبیعت
وی سرد و خشک است در آخر درجه دوم و اهل هند و سند از وی نکین سازند و زنان
کردن بند کنند و متفق اند که خاصیت این سنک آنست که دفع سحر و دفع چشم زخم
میکند و بر دشمنان ظفر یابند و اگر کسی از آن با خود دارند دروغ از قبل وی کویند و هر کس
وی را بپسندد دوست دارد و پادشاهان هند و سند از وی ظرفها سازند و در آن اکل و
شرب کنند و مدعای ایشان آنست که در هر صحبتی که این بود جنک و فتنه نبود و
فرح و شادی زیاده بود و اهل هند و سند مهرها سازند از آن و در موی کشند و مدعای
ایشان آنست که موی دراز کند و مهره وی مانند مروارید بزرک بر آن بود چون سحق
کنند و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود خواه قدیم و خواه جدید ببرد و اگر سنون
سازند دندان را بغایت سفید کند و جلائی تمام بدهد حجر اسیوس اسیوس است و
کفته شد حجر القیشور حجر النقرات و قیشور کویند و در قاف کفته شود حجر الحوت
مانند سنکی بود و در سر ماهی یابند مقام دماغ وی سفید و سخت بود چون بیاشامند
سنک کرده بریزاند حجر شقاق قیشور است و کفته شود حجر طاغیطوس
حجر غاغاطیس خوانند و از وادی تمام آرند و آن وادی را در قدیم غاغا خوانندی
و این زمان وادی جهنم کویند و چون در آتش نهند سر وی سوخته کند و لون وی سیاه بود
و بوی قیر کند و سبک کند و صفحها بر روی یکدیگر بود و قوت وی در غایت یبوست بود

و صاحب مفرده گوید بخور مصروع را صرع آورد و صاحب منهاج گوید بخوردی مصروع را
نافع بود و خناق رحم را نافع بود و گز ملکا از وی برگیرند با باد و یه دیگر جهت نقرس ضماد
کردن سودمند بود و جراحتها عظیم گوشت برویاند و نافع بود حجر العاج
حجر اعرابی است و گفته شد حجر البطریط حجر النطریطیز نیز گویند و آن مرمرات و
گفته شود حجر الکلب شریف گوید در خواص ادویه مجربست نوعی از سنگی که
چون سنگ بوی اندازند بدهن بگیرد و نگهدارد و در دشمنی فعلی عجب میکند و چون خواهند که
باهم الکنی جفت سنگ برگیرند و یک بار آن سنگ می‌اندازند و بعد از آن دو سنگ از آن
برگیرند و در آب اندازند و آن آب بخورد الکس دهند در دشمنی عملی عجیب میکند و گویند اگر اندر
برج کبوتر اندازند مجموع بگریزند و اگر در شراب اندازند جماعتی که آن شراب بیاشامند جنگ
و عربده و بدمستی در میان ایشان پیدا شود حجر الروشنائی حجر النور است و
گفته شد حجر الرام بپارسی سنگ یرامی خوانند و هر تیشه بدان آب دهند چون بر
سنگ زنند قطع او از کند و در سنگ مانند گل نرم فرو رود و اگر این سنگ را سحق
کنند و سنون سازند دندان را سفید کند بغایت حجر خزنی سنگی است که از مصر
بسیار باشد و مانند خزف بود و زود از هم بگسلد و صفحها بر یکدیگر بود و بجای
قیشور مستعمل کنند در ستردن موی و چون دو درم از وی حل کنند و با شراب بیاشامند
قطع خون حیض بکند و چون با عسل خلط کنند و بر ورم پستان نهند و بر ریشهای
بلید طلا کنند ورم پستان ساکن گرداند و ریشها بصلاح آورد و بغایت خشک بود
حجر الافروج و حجر افرودی نیز گویند و از بلاد روم خیزد و سبک بود و
بر روی آب بایستد و مجوف بود و قبضی در وی باشد چون حل کنند و بیاشامند

کهربا

گزیدگی عقرب را بغایت سود دارد حجر الاساکنه سنگیست که کفشگران افزار
بدان تیز کنند سودمند بود جهت ورم لهات و ریش آن بغایت و بپارسی لهات را ملازه
گویند حدجلنار جوزبست و گفته شود حجل تیهو است و بپارسی کبک
و در قاف گفته شود حدق بادنجان است و گفته شد حدید بپارسی آهن
گویند و آن سه نوع است شابورقان و نرم آهن و فولاد مصنوع و فولاد معدنی بود و
مصنوع بود پولاد هندی معدنی شاپورقان است و شابرقان نیز گویند و آن فولاد را
و پولاد مصنوع از نرم آهن گیرند و زنگار آن زعفران الحدید گویند قابض بود و اکال
و منفعت آن در باب را گفته شود و خبث الحدید ضعیفتر از زنگار آن بود و صفت
خبث الحدید در خا گفته شود و توابل آن گفته شد در تا و آهن سرخ کرده اگر در آب
اندازند یا در شراب شکم ببندد و ریش روده و ورم سپرز و معده و استرخاء معده و
سلس البول و درد مقعد نافع بود و باه را قوت دهد و خاصه آبی که آهن گران آهن
گرم کرده در آن می‌اندازند و اگر او دهن خوانند و ما الحدید خوانند و گز ملک دیوانه
را بغایت نافع بود و قومی که ندانند و براده آهن چون در شرابی که مسموم بود اندازند
زهرها با مجموع بخود کشد و آن شراب چون بخورند زیان نکند و براده آهن چون
بخورند درد شکم سخت و خشکی دهن و درد سر آورد و مداوات آن بشیر تازه یا بعضی
ادویه مسهل قوی کنند بعد از آن مسکه در روغن بیاشامند و روغن بنفشه و روغن
گل و سرکه بر سر مالند و قدری بکدرم مغناطیس بخورند و امراق و سمه و روغن گاو و در
خواص آورده اند که چون براده آهن بر کسی نهند که در خواب دندان گرجد دیگر نگرجد
حدج حنظل تمام نارسیده است که هنوز زرد نشده بود حداة

زغن را بعضی پارسیان خلیواج و حاد خوانند مرضیت که بشیرازی کورکور گویند
گوشت وی نباید خورد که عفونت در بدن پیدا کند و خون وی چون با اندکی
مشک و گلاب خلط کنند و ناشتا بیاشامند سودمند بود ربو و ضیق النفس را و چون
پر وی بسوزانند بی سر و خاکستر آن با آب بیاشامند نقرس را سودمند بود و زهره
وی چون خشک کنند در سایه و چون خواهند که استعمال کنند با آب حل کنند و کسی را که حیوانی
موذی گزیده باشد مانند عقرب و افعی و دیگر گزندگان اگر زخم از طرف راست بود میل
ازان در چشم چپ کشند و اگر در طرف چپ بود در چشم راست کشند بغایت نافع بود
و از مردن خلاص یابد **حرمل** این هیچون گویند دو نوع است سرخ و سفید نوع
سفید حرمل عربی خوانند یونانی مول بپارسی صندل و آنچه ورق آن مانند ورق بید بود
کوچکتر و گل وی مانند یاسمین مطلق و سپید و خوش بوی بود و بسریانی سیساسا
خوانند و نوع سرخ حرمل عامی خوانند بپارسی اسفند گویند و بشیرازی پوند و هزار اسفند نیز
گویند و آن نوعی از سداب کوهی است و طبیعت حرمل گرم و خشک است در درجه سیوم و گویند
در چهارم نافع بود جهت درد مفاصل طلا کردن و چون سحق کنند و با عسل و زهره مرغ و کوهر
کبک و زعفران و آب رازیانه تر در چشم کشند قوت باصره بدهد و اگر بخورند حرمل
باد و بیه فالقات دود و حب القرع را بیرون آورد و قولنج را نافع بود و عرق النسا و
وجع ورک چون نطول کنند بآب آن سینه و شش از بلغم لزج پاک کند و باد که
در روده بود تحلیل دهد و سودمند بود جهت سردی دماغ و بدن ولیکن بصدر صداع آورد
و بول و حیض براند و نفع وی سودلما بیک بود و تحلیل کند و خون سوداوی
صافی کند و طبیعت نرم کند حبیش گوید مستی وی مانند مستی خمر بود و مجهول گوید لون

صافی کند و محرک جماع بود فربهی آورد و بول و حیض براند بقوت و ابن وافد گوید
سودمند بود جهت عاشقان بسکری که دارد و گویند اگر سفوف سازند یک مثقال و نیم
هر شب ناسوده دوازده شب متواتر عرق النسا را نافع بود و آن مجربست لیکن
غثیان آورد و مصلح وی ربوبست از فواکه ترش که بعد ازان بخورند و بدل آن
بوزن آن قردمانا یا تخم سداب بود اما حرمل عربی سفید که اورا یونانی مولی خوانند جهت وی
مانند ملیوس بود و چون سحق کنند و با روغن ایرسا فرزجه سازند و زن بخود برگیرد افواه
ارحام بگشاید **حرشف** عکوب خوانند بپارسی کنگر گویند و آن انواع است و
طبیعت آن معتدل بود در حرارت و تر بود در درجه دوم و گویند سرد است و گویند سرد و
خشک در دوم چون بداء الثعلب طلا کنند موی برویاند و اگر موم روغن سازند که
آب کنگر بان بخورد داده باشند و بر برش که بر روی پیدا شود و چون بمالند زایل کند
و دمه و ورمهای صلب چون بر آن طلا کنند زود تحلیل دهد و اگر سر با آب کنگر بشویند
شپش را بکشد و خارش سر زایل کند و چون بخورند ورمها را تحلیل دهد و بول براند
وریش روده را سود دهد و بلغم بیرون آورد و چون بر سوختگی آتش ضماد کنند نیکو بود
و طبیعت نرم دارد و چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و رازی گوید باه را زیاده
کند و کرده وی مثانه را تنجس کند و مصلح وی انیسون است که در پختن همراه کنند و توابل و ابازیر
لطیف بروی بریزند و صاحب منهاج گوید مغثی بود خاصه کوهی و گویند مولد سودا بود و
مصدع بود بدماغ و مصلح وی روغن بود **حراشا** خردل بری است و گفته شود
حرض اشنان است و گفته شد **حریر** ابریشم است و گفته شد **حرز
الشیاطین** اطریلال است و گفته شد **حرف** حب الرشاد گویند و بسریانی مقلیانا

بعبری

وبعربی تغا و بپارسی تخم سپندان گویند و تره تیزک و شب خیزک نیز گویند و بیونانی
فردامونن گویند و حرف ابیض و اسفید اسفید گویند و خردل سفید گویند و حرف بابلی
و بزر بلاسقلیس خوانند و حرف دو نوع است یک نوع ورق آن باسفاناخ ماند و یک نوع
دیگر برگ خرد دارد و تخم یک نوع برگ خرد دارد و تخم یک نوع سفید رنگ بود و
تخم یک نوع سرخ رنگ بود و آن را سفید سفید خوانند و خردل سفید و حرف سفید گویند
و حرارت وی کمتر از حرارت سرخ بود و بهترین وی فربه خرد بود و طبیعت حرف گرم و
خشک بود در سیوم و گویند در اول و چهارم منضج و محلل بود و موی که ریزد نگاه
دارد و خوردن و طلا کردن یا با آب سرشتن ورم بلغمی و دملها را نافع بود و جهة عرق
النسا خوردن و ضماد کردن و جهة ربو و غلیظی سپرز خوردن و با عسل طلا کردن و دود وی گزندگان
ازو گریزند و گویند دستر خار جمیع اعضا را نافع بود خوردن وی را و چون برگ وی
جانوران ضماد کنند و بیاشامند نافع بود و بچه بکشد و بیندازد و بقوت البته
انگبیدن و بخود برگرفتن و چون دود کنند گزندگان بگریزند و جرب ریش شده
و با آب و نمک مالیدن نافع بود و چون چغندر سحق کنند و با آب گرم بیاشامند
طبیعت براند و قولنج بگشاید و حب القرع بیرون آورد و باد که در روده بود بشکند و
بریان کرده شکم ببندد و تخم او را نافع بود خاصه سحق ناکرده و سرد کرده را نافع بود
و بریان ناکرده شکم براند و بلغم لزج از معده قطع کند و چون سحق کنند و سفوف سازند
برص را نافع بود و چون با سرکه بر بهق سفید بمالند سود دهد و چون با عسل بیامیزند
و لعوق کنند سرفه که از خلط غلیظ بود سود دهد و همچنین درد پهلو که سبب آن اخلاط
غلیظ بود و چون سحق کنند و با عسل بر ریش طلا کنند یا ضماد کنند ریش زایل کند

وبشره

و بشره بحال اول آورد و چون بر گزیدگی عقرب ضماد کنند نافع بود و ورق آن چون خشک
کنند بقوت تخم بود و چون تر بود از قوت تخم کمتر بود بسبب رطوبتی که در
وی است و معده را بد بود و تخم وی نیم مثقال مسهل مره صفرا بود و باه را زیادت کند
و اشتها طعام باز دید کند اما معده را بد بود و سینه را مضر بود و مصلح وی
قند است و بدل وی خردل و تخم تره تیزک بود با تخم جرجیر و خردل **حرذون**
مانند سوسمارات و طبع آن نزدیک بطبیعت ورل و بیونانی آن را سالامندرا گویند
و گفته شود در صفت آن و از جمله سموم قتاله بود و خوردن آن و مهراریس در
خواص گوید دل حرذون در خرقه سیاه بندند و بر صاحب ربع بندند البته
شفا یابد و از وی زایل شود و جالینوس گوید خون وی چون در چشم کنند روشنی
بیفزاید و دیسقوریدوس گوید خردون و عضایه چون زنان بر روی مالند
غمره روی و بشره را بغایت نیکو و صافی کند مانند صیقل بود و بهترین وی
پیک سفید وی بود و سبک بود مانند نشسته و شیرازی سرگین ماهیک
خوانند **حرباء** حامالاون خوانند بیونانی و بپارسی آفتاب پرست خوانند
و کرباسو نیز خوانند و خون وی چون طلا کنند بر موی که در چشم میباشد چون بکنند
در جای وی طلا کنند دیگر نروید و گوشت وی سم قاتل بود مانند وزغه و بیضه وی
سم قاتل بود که در حال بکشد و مهلت ندهد و مداوا پذیر نبود و معالجه کسی که گوشت
وی خورده باشد مانند معالجه کسی است که ذراریح خورده باشد و در صفت ذراریح
گفته شود و کسی که بیضه او خورده باشد باید که در حال سرگین باز در شراب کرده
بدهند و قی بکنند و بدن را بروغن گاو بمالند و سر وی بنمک تکمید کنند و انجیر خشک

وسکو جنطیانا بدهند تا بخورد **حرب** طلع است و گفته شود **حرقفان**
ریح الفار و رشفار گویند و آن شکلت و گفته شود **حرف الماء** سیسنبر و آن است
و قردامنی نیز گویند از بهر آنکه بطعم قردامومن بود و آن حرف است و آن نباتست
که در آب روید مانند قرة العین چون تر بود گرم و خشک بود در دوم چون خشک شود
گرم و خشک بود در سیوم و برگ وی پخته و خام خورند بول براند و ضماد کنند
بشب بثور لبنه و بروز بشویند نافع بود **حرجوان** خرچل خوانند و آن
ملخی است که بال ندارد و سبز بود چون بگیرند بی پخته و نمکسود و خشک کنند و شراب
یا شامند گزندگی عقرب را نافع بود بغایت و باید که کهن نبود **حزاء**
و خزاه نیز گویند و آن زوضات و دینا روبه و خلید نیز گویند و آن دو نوع است
یکنوع بری و یکنوع بستانی از آن بری سداب بری گویند بشیرازی کوخز گویند
و طبیعت آن گرم و خشکست منفخ معده بود و طعام هضم کند و بادهای غلیظ بشکند
و بلغمی مزاج را سود دهد و گزندگی جانوران را نافع بود خاصه عقرب و بول براند و تخم
وی مشهور بزر و فرا بود و مانند تخم الجدان بود و بشیرازی آزامیوک کازرونی
خوانند و در زاکفه شود لیکن درد چشم آورد و قاطع منی بود و تشنگی آورد و مضر
بود بسر و مصلح وی بادرنبویه است و بدل وی سداب **حزاه** بستانی بود
و بپارسی مردم دوستک خوانند و برگ آن مانند برگ کرفس و حزره و کمون از آن
چیزی ماند و طعم آن تلخ بود و تخم وی سبز رنگ بود و خوش بوی و خوش طعم و بر
جام بخفد و بشیرازی آزامردوسنک خوانند و بادها بشکند و معده را نیکو بود و گرمی
وی کمتر از گرمی حزا بری بود و غذا هضم کند و خمار زایل کند و مصلح مزاج بدن و احشا بود

ورزدی

ورزدی زائل کند و سده جگر و سپرز بگشاید و منفخ کرده بود و مسمن مثانه و مجری بول
پاک کند و زکام را نافع بود و دماغ را سودمند بود و رطوبت آن پاک کند و چهار
بواسیر هیچ ادویه و دوائی بهتر از وی نبود خوردن و ضماد کردن و اگر آدمیان
اکل وی کنند از بواسیر ایمن باشند **حرمل** چیزیست که از طرف شام و بیت
المقدس می آورند و سفیدی تیره رنگ بود و چنانچه بسیار بخورند و اکل از وی
نافع بود جهت گزندگی مار و عقرب تا یکمثقال با شهد یا شامند یا ماء العسل یا شراب
غایت غایت نافع بود و مرباقین نیز گویند و گفته شود **حراز الحجر** زهر حجرا است
بپارسی گل سنگ گویند و آن چیزیست بر مثال طحلب که بر روی سنگ پیدا میشود و
خراز نبران گویند که رحمت خرازه آن قوبا است زایل میکند و صحت می بخشد و
در طبیعت سرد و خشکست و بر ورمها گرم طلا کردن نافع بود اگر از موضعی که خون آید
ضماد کنند خون باز دارد و بر قوبا ضماد کردن بغایت نافع بود و ورم زبان و یرقان را
بغایت سودمند بود **حسک** شکوبیخ گویند و بپارسی خار خسک گویند و در مغرب
حمص الامیر خوانند و بشیرازی خار سومک و باصفهانی سر داخو خوانند و آن بری بود و
بستانی بود و بهترین آن بستانی بود سبز و تازه و طبیعت وی سرد است باعتدال
و خشک است در اول و گویند گرمست در اول و گویند معتدل است در گرمی و سردی
و ضماد کردن بر ورمها نافع بود و منضج و ملین بود و ریش بن دندان و عفونت
آن زائل کند چون با عسل خلط کنند و عصاره وی در داروهای چشم سودمند بود
و درد مثانه و عسر البول و قولنج را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و باه را
زیادت کند و منی بیفزاید و ده درم از خسک بری چون بیاشامند جهت گزندگی

ضماد کنند بغایت سود دهد و چون با شراب بیاشامند جهت ادویه قتاله نافع بود
و طبیخ وی جایی که براغیث بود بیفشانند جمله را بکشد و گویند مضر بود بسر و مصلح
وی روغن بادام بود یا روغن کنجد حشیشة البرص آطریلال است و گفته
شد حشیشه دودیه اسقولوقندریون است و گفته شد و حشیشة الطحال نیز
گویند حشیش الغافث غافث است و گفته شود حشیش الکلب فراسیون است
وصوف الارض نیز گویند و گفته شود حشیشة الاسود حعل است و گفته شد
حشیش بزر قطونا بپارسی ورق بنگو گویند و در قوت نزدیک بگشنیز تر بود و
بهترین وی تازه و تر بود حرارت بنشاند و بر ورمهای گرم طلا کردن سود دارد
و عصاره تر او جهت نفث دم نافع بود حشیشة خراسانیه وخشیزک است
و گفته شود در دوا و حشیفل شقاقل است و شقاقل نیز گویند و گفته شد
حصا الاسفنج حجر الاسفنج است و گفته شد حصرم بپارسی غوره را
گویند و بلفظ دیگر کجب و کجم خوانند و طبیعت وی سرد است در اول و خشک
در دوم و گویند سرد است در اول و خشک در سیوم و حبیش گوید سرد است در
اول و خشک در سیوم جهت صفرا سودمند بود و حرارت بشکند و معده و
جگر را نافع بود و مولد ریاح و مغص بود و شکم ببندد و مصلح آن کلنگبین بود
و صاحب تقویم گوید مضر بود بآلات منی و مصلح آن انیسون و عسل بود و
بدل آن ریباس یا حماض اترج حص ورس است و گفته شود حضض
بیشتر از وی ملک گویند و آن انواع است مکی و هندی و مشهدی و بهترین آن
جهت ورمها مکی بود و جهت موی دراز کردن هندی و نوعی هست که در شیراز ورق

روباه تربک سازند و روستائیان شیراز ملک مشکل گویند و آن مستعمل از نبات است
لیکن طبیعت حضض مکی معتدلست در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و گویند
سرد است در اول و در هندی تحلیل و قبض کمتر بود که در مکی صاحب جامع گوید که هندی
اقوی بود و در همه حالات و حضض هندی عصاره فیل زهرج است و مکی گویند مصنوع است
و نافع بود جهت همه زخمها و دم چه از روده و چه از خون که از زبان آید بغیر از قاعده
مجموع و ورمها و خبیثه و کلف و ریشهای دهن و دبر و گوش و بیخ را نافع بود و در
چشم کشیدن روشنی بفزاید و تاریکی زائل کند و شقاق مقعد و بیخ را نافع بود مالیدن
و خوردن و حقنه کردن اسهال کهن و ریش روده را نافع بود و چون بدان غرغره
کنند خناق زائل کند و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبت از رحم بکند
و نفث دم و سرفه و چون با آب بیاشامند نافع بود و حضض هندی جهت سگ دیوانه
طلا کردن و آشامیدن بغایت سود دهد و یرقان سیاه و درد سپرز را ضماد کردن و خوردن
نافع بود و بدل آن بوزن آن فیل زهرج یا نوفل و صندل ماوردی و صاحب تقویم گوید سپرز را
غلیظ کند و مصلح آن حماما و مصطکی بود و مقدار شربتی نیم درم بود حفاء
بردی گویند و گفته شد حلبه و رایقه خوانند و بپارسی شملیز و شنبلید گویند و طبیعت
آن گرمست در آخر درجه اول و خشک در اول و گویند گرم است در دوم و خشک در اول
و از رطوبت فضلیه خالی نباشد و گویند گرم و خشک در دوم منضج و ملین بود و آرد وی
ورمهای بلغمی و صلب اندرونی و بیرونی را تحلیل دهد و سینه و حلق و شکم را نرم دارد
و سرفه و ربو و عسر النفس را سود دهد و قوت باه را زیاده کند و بادها بشکند و بلغم
لزج از سینه بیرون آورد و بواسیر را سود دهد و آرد وی با نطرون بر سپرز ضماد کنند

نافع بود و اگر پیش از طعام با مری بخورند شکم براند و چون با عسل بیاشامند بلغم براند
و خلطهای بد که در روده بود پاک کند و چون پخته بود غذا اشتها دهد و آواز صافی کند
و چون بسر بمالند و بشویند حزاز زایل کند و لعاب وی با روغن گل نعاس سودمند
بود و سوختگی آتش را سود دارد و آرد وی دملها را نرم کند و در طلاکردن با ادویه
جهت کلف بغایت سود دهد و لون را نیکو کند و در طبیخ آن نشستن جهت درد رحم
و دشخواری زادن سود دهد و چون طبیخ آن بیاشامند حیض براند و چون حشیش وی
چون بخورند درد پشت و جگر و سردی مثانه و چکیدن بول و درد رحم که از سردی بود
سودمند بود و صاحب تقویم گوید محلل قوی اشتهی بود و مصلح آن روغن قسط تلخ
بود **حلزون** نوعی از صدف است و در ضعف و وجع و تشنج و صدف گفته شود
انواع آن **حلتیت** صمغ محروثات و محروث را انجدان خوانند و راقه
خوانند و حلتیت را بپارسی انگژد خوانند و بهندی هنگ و شیرازی انگشت گنده
و آن دو نوع بود منتن و طیب و منتن صمغ تر بود و بهتر و طبیعت آن گرم است در
اول درجه چهارم و خشک در دوم و بهترین وی سرخ رنگ صافی بود و چون
بگدازند لون آن بسفیدی زند و آنچه مغشوش بود تیره رنگ بود و آنچه بوی تیز دارد
منتن خوانند و آنچه بوی او تیزی کمتر دارد طیب خوانند و چون با عسل بیامیزند
و در چشم کنند روشنی بفزاید و در ابتداء نزول آب کشیدن این باشد از نزول
و نیز ربع را بغایت نافع بود و با داء شکند و خون بسته که در اندرون بود تحلیل
دهد و جهت داء الثعلب با سرکه طلا کردن سود دهد و ثالیل مسماری و غددها که ظاهر
باشد چون بپزند و حلتیت بموم و روغن خلط کنند و بمالند نافع بود و با سرکه بر قوبا

طلاکردن

طلا کردن بغایت سودمند بود و چون با آب بگدازند و بیاشامند حلق را صافی کند و
با انجیر خشک یرقان را نافع بود و مقوی باه بود و چون با سرکه بدان غرغره کنند
علق از حلق بیرون آورد و بر گزیدگی سگ دیوانه نهادن با سیر یا با حنظل نافع باشد
بغایت سودمند بود و با زیت چون بگدازند و بر گزیدگی عقرب و رتیلا مالند سودمند بود
و اگر با شراب و فلفل و سداب بیاشامند گزاز را نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند
شیر که در اندرون بسته بود بگدازد و نافع بود و صرع را بغایت سودمند بود و
دفع زهرهای حیوانات کند و زخم تیغ و تیر زهردار را و مقدار نیم مثقال مستعمل بود
و بول و حیض براند و بچه میت بیندازد و اگر اندکی در سوراخ قضیب نهند نعوظ
تمام آورد و اگر با روغن زنبق در شیشه کنند و چند روز بگذارند و بعد از آن
در قضیب مالند زن و مرد لذتی عظیم یابند و اگر در سوراخ دندان نهند درد ساکن
کند و بریزاند و اگر نیم درم از وی با آب لسان الحمل حل کنند و با ادویه که ممسک
طبیعت بود بیاشامند و بدان ادمان کنند فعل وی قوی تر بود و قطع اسهال که
از رطوبت بود و خلطها را لخ بکند و اگر نیم درم از وی و نیم درم سکنجبین بیاشامند
و بران ادمان نمایند فالج و خدر را بغایت غایت نافع بود و درد مفاصل سرد
و برا بسر را بغایت نافع بود و مغص و حب القرع را بکشد و مضر بود بجگر و معده
و احمق گوید اصلاح آن باشق است و صاحب تقویم گوید مصلح آن جوز بوا
بود و بدل آن محروث بعد از آنکه در آب بجوشانند و چند جوش زنند و صافی
کنند بوزن آن **حلبوب** خرنوب است و گفته شود **حلوسیا**
کثیر است و آن صمغ الغاسات و گفته شود **حَل** سمسم است که بپارسی

کنجد خوانند حلبیث چیزیست مانند سورنجان سفید و از هندوستان خیزد و طبیعت
آن گرم و خشکست در دوم و در نقرس و وجع همان عمل سورنجان میکند حلیفه
ز وفا است و حرانیز گویند و گفته شد جلبلاب لبلابست و گویند لاعیه و صفت
آن بهرد و گفته شود حکلم قراد است و بشیرازی کنه گویند و گفته شود در قاف
حلیمو نخ حماض جبلی است و در صفت حماض گفته شود حلاق الثغر
نوره است و گفته شود حلحل و طلاحل بلبوس است و گفته شد حلیب
سورنجان هندی است و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و گویند در سیوم سودمند
بود جهت نقرس و درد مفاصل و درد زانو و رانها و مقوی بدن بود و مسهل بلغم
و خلطها لزج و حب القرع و کرمها بکشد اما سپرز را غلیظ کند و مصلح آن کاسنی
و کثیرا بود حماما اماموں و اموین گویند بپارسی ماهلو گویند و طبیعت آن
گرم و خشکست در دوم و گویند در سیوم و آن دو نوعست یکنوع که برگ آن خردی
ماهلو گویند و یکنوع دیگر مانند پرسیاوشان است اما چوب وی بزرگ
گراید که بسرخی زند و برگ آن سبز بود و خرد و گل وی زرد بود و کوچک و نبات
وی بدرازی یکوجب باشد و بهترین آن ذهبی رنگ بود و ارمنی خوش بوی
منضج ورمهای گرم بود و چون بر پیشانی ضماد کنند درد سر زایل کند و چون با
با درنج برگزیدگی عقرب ضماد کنند سود دهد و درد چشم که از گرمی بود و
ورم احشا چون با زیت ضماد کنند بغایت سودمند بود و درد رحم را چون زن
از وی بخود برگیرد و در طبیخ آن نشینند تفرغ را نافع بود و چون طبیخ آن باشامند
سنگ بود و کسی را که گزیده باشد و جگر وی معلول بود و نقرس را نیز سود دهد و سده

جگر گشاید

جگر بگشاید و بول براند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود لیکن مصدع بود و منوم و مسکر
و از جمله مسکرات قوی صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و گلاب بود و اسحق
گوید مضر بود بمعده و مصلح آن تخم کرفس است و بنادوق گوید بدل آن بوزن آن
اسارون یا بوزن آن وج یا بوزن آن چوب قرنفل و گویند بدل آن بوزن
آن وج و بدل آن زیره سبز حمه تمر هندی است و گفته شد
حماض الاترج در صفت اترج گفته شد حمضیض بقله حامضه است و گفته شد
حماض السوقی حماض الماء است و گفته شد حماض ارنا بزر کوسج است
و در صفت کوسج و حلبن گفته شود حماض ترشک خوانند بری بود و بستانی
بود و نهری بود نهری را اکسولاتو خوانند و حماض الماء خوانند و گفته شود و بری را
سلق بری خوانند و حماض البقر خوانند و آن شیر جبلی بود اما در خاک رزره
و زمین سست بود و آنرا بیونانی طوطاق اغریون گویند و بشیرازی نخ آنرا
حلیمو خوانند و درد نقرس و درد مفاصل ضماد کنند بغایت نافع بود و سرفه
صفراوی را بغایت سودمند بود و بستانی را بشیرازی ترشک خوانند و ورق
آن مانند کاسنی بود و در وی حموضتی بود و رطوبت فضلی لزج بود و بهترین
وی بستانی بود و ترش و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و تخم آن سرد بود در اول
و در وی قبض بغایت بود و در باب با در صفت بزور گفته شد و اگر تخم وی پیش از
گزیدگی عقرب بیاشامند و عقرب بگزد هیچ رنجی بوی نرسد و ورق آن چون بپزند
شکم براند و چون بپزند و با زیت مطبوخ کنند و گشنیز خشک و اندکی زیره و آب انار در آن
بروی ریزند شکم ببندد و غثیان کرده بسیج که از رود و مره صفرا بود نافع بود

و تشنگی بنشاند و قطع قی بکند و غثیان صفراوی ساکن گرداند و خمار دفع کند و
آرزوی گل خوردن ببرد و گزندگی عقرب را نافع بود و چون با شراب بیاشامند و طبیخ آن مضمضه
کنند درد دندان ساکن کند و چون با شراب بپزند و بر خنازیر ضماد کنند و در ورمهائی که در
بن گوش بود سود دهد و اگر با سرکه بپزند و بر سپرز ضماد کنند بغایت نافع بود و چون
برص بمالند صحت یابد و اگر بیخ وی در گردن بندند خنازیر را دفع کند و چون بیخ کنند
و زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبت کند از رحم بکند و اگر با شراب بیاشامند و بیاشامند
یرقان دفع کند و سنگ مثانه بریزاند و حیض براند و مؤلف گوید اگر کمثقال بیخ
وی بکوبند و با شراب سیب برشسته بیاشامند هیچ و اسهال دموی را بغایت مفید بود
حماض الماء در آب روید و ورق آن بدرازی انگشت بود و نزدیک کاشنی و
ساق وی کوچک و بر سر وی تخم سیاه رنگ بود که بسرخی زند و طعم وی مانند طعم
حماض بود شکم براند و چون پخته خورند و تخم وی چون سحق کنند و با شراب بیاشامند
غم ببرد و نفس را خوش دارد و توحش را زایل کند و خفقان گرم را بغایت
سود دهد و غثیان دفع کند و معده مسترخی را بصلاح آورد و خارش ساکن کند و چون
بپزند و بر اعضا مالند و تخم آن و ورق آن چون بخایند درد دندان ساکن کند
و بن دندان محکم کند و اگر ادمان اکل آن کنند نسیان البته زایل کند **حماض الادرن**
اکثوت است و گفته شد **حماض البقر** حماض بری است و گفته شد **حماض زبری**
حماض الکبار است و گفته شد **حمر الارض** امعاء الارض گویند و آن خراطین است
و گفته شود **حمص الامیر** حکمات و گفته شد **حمص** بپارسی نخود گویند
سپید و سرخ و سیاه و کرسنی بری بود و بستانی بود بری گرم و تر بود و دنکی

تلخی

تلخی زند و بستانی غذا نیکو دهد و سیاه بقوت تر بود در افعال و بهترین آن
سفید بزرگ بود و طبیعت آن گرم و تر است و گویند خشک و در اول طبیعت
نرم دارد و بول براند و منی بیفزاید و باه برانگیزاند و حیض براند و منفخ بود و لون را نیکو
و صافی کند و نمش ببرد و ورمهاء گرم را سود دهد و روغن آن قوبا زایل کند و
آرد آن ریشها بلیه و سرطان و خارش بدن را نافع بود و نقیع آن در درد دندان را سود
بود و آواز صافی کند و غذای آنش به بهتر زیادت تر از همه چیز چون از آرد وی و شوربای
حسای بسازند و طبیخ نخود سیاه و نمک کرده بریزاند و ادرار بول از همه نخودها زیاده
بکند و فالج و مرضهای سرد و درد مفاصل که از رطوبت بود سود دهد و باه را زیاده کند
بغایت تا حدی که چهارپایان مثل گاو و شتر و اسب را چون نخود سیاه بجائی
علف بدهند قوت باه ایشان زیاده از شود و سده گرده بگشاید و اگر خیسانند
یکشب و بامداد ناشتا بخورند و صبر کنند تا نیم روز کرم بکشد و اگر در آب خیسانند
و همچنان خام بخورند و آب آن بیاشامند ناشتا انعاظ تمام آورد و قضیب را
قوت دهد و در نخود سه خاصیت موجود است که مجامعت کردن را محتاج بان خصلت بود
اول آنکه طبعش ملایم طبع منی بود دوم کثیر الغذا بود و سیوم آنکه مولد ریاح و نفخ بود
و هر غذای و دوائی که جهت مجامعت خورند باید که این خصلت داشته باشند مگر نه
تخم مرغ نیم برشت اما نخود کسی که قرحه مثانه و گرده داشته باشد بغایت مضر بود و
نخود سیاه بچه بیندازد و خدام را نافع بود و گزیدگی جانوران و ادویه کشنده و
اول آن بود که میان دو طعام بخورند و مضرت وی کم شود نفخش و جرم نخود
ثقیل بود و بمعده و مصلح وی معجون گل بود اما نخود بری سخن تر بود و مجفف

بشیرازی آنرا نخود حلوایی خوانند **حمیرا** ابو خلف گوید وآن شنجارست
وجل الحمامه نیز گویند وگفته شد در الف **حجحم** بلغه اهل شام لسان الثور است از
قول صاحب جامع وصاحب منهاج گوید حجحم خمخم است که آن نبات خبازیست ودو صنف بود
گفته شود **حمض** حرض گویند وآن اشنان است وگفته شد **حماط** نوعی از حمرست
وگفته شد در جیم **حمام** صاحب منهاج وصاحب تقویم گویند ابستان افروز است
وصاحب جامع گوید از قول اسحق بن عمران که حبق بستانی است ودر شام حبق نبطی
گویند ونبات وی بغایت سبز بود وگل وی سفید وتخم وی مانند تخم حبق بود وطبیعت
وی گرم وخشک بود در دوم صاحب المغنی رایحه نیکو بود وسده دماغ بگشاید که بلغم
بود وزکام تر را نافع بود مسیح گوید گرم وتر وخشک تر از شاهسفرم بود وغیر او گوید
مقوی دل بود وتخم وی بریان کرده با روغن گل وآب سرد جهت اسهال کهن نافع بود
وصاحب منهاج وصاحب تقویم گویند طبیعت وی سرد است در اول وخشک
حرارت معده وجگر ساکن گرداند چون طبیخ وی بیاشامند با جلاب یا سکنجبین
معده وجگر را از اخلاط بد پاک گرداند وبسیار وی مثانه را بد بود ومصلح وی کندر
وحماما بود **حمام** بپارسی کبوتر را گویند طبیعت وی جالینوس گوید گرم است ودر گوشت
بسیار گوشت وی کرده بسیار نیکو بود ومنی بیفزاید وجنون وفالج وخدر ولقوه واسترخا دریابد
نافع بود شریف گوید چون زن بچگان مجموع بپا کنند وپاک کنند وبر موضع گزیدگی
عقرب نهند بغایت نافع بود وسر وی بچگان با پر بسوزانند وسحق کنند ودر چشم کشند
شبکوری وتاریکی چشم ببرد وابن زهر گوید در خانه که کبوتر بود از خدر وفالج ولقوه
وجمود وسبات ایمن باشند واین خاصیت حق تعالی کبوتر را ارزانی داشته است

دیسقوریدوس

دیسقوریدوس گوید خون ورشان وشفانین وحمام چون گرم بود در چشم کشند جراحتی
که در وی بود زایل کند وخون حمام خاصه قطع رعاف کند از حجب دماغ بود وبیضه وی
بغایت گرم بود وکبوتر بچه سبکتر بود واول آن بود که با آب غوره وگشنیز یا سرکه وزیره
وچون بخورند بعد از آن مغز خیار زیر آن بخورند یا تخم خیارین **حمار اهلی**
صاحب منهاج گوید گرم وخشک بود در سیوم صاحب تقویم گوید از قول اسحق که گرم وتر
بود خاصه گوشت وجگر وی چون با زیت بر شقاقی که از سرما بود بمالند نافع بود وخنازیر
وجذام را سود دهد وگوشت وجگر وی چون بپزند ودر طبیخ آن نشینند گرانی که از
خشکی بود بغایت نافع بود وجگر وی بریان کرده ناشتا بخورند صرع را نافع بود ودل
وی درد گرده را سود دهد ودر خواص آورده اند که پوست پیشانی وی چون بر کودکی
بندند که برسد منع آن بکند ودیگر نترسد وگویند هرکه گوشت وی چون بخورد کسی که
گزیده دیگر نگزد ودر خواص آورده اند که چون واز گوید بر ظهر نشیند کسی را که عقرب
گزیده باشد درد زایل کند واگر در گوش وی گوید که مرا عقرب گزیده درد زایل
شود وضرر را دور کند واگر از پوست پیشانی وی چیزی مصروع با خود نگاه دارد
یکسال تمام وچون سال نو شود پاره پوست پیشانی نگاه دارد تا سال دیگر صرع از
وی زایل شود ودر خواص ابن زهر گوید خر چون صرع وسکر را عظیم با نفع خوش آید
ودر حقیقت از آن **حمار وحشی** بپارسی خر را گویند عبد الملک بن زهر گوید
نظر در چشم حمار وحشی کردن صحت چشم نگاه دارد ومنع نزول آب کند وابن جرجیس گفت
خر نهک بوی داده است جالینوس گوید گوشت وی چون فربه وجوان باشد نزدیک
بگوشت زایل بود وبغایت غلیظ بود وپیه وی چون بر کلف طلا کنند سود دهد وچون

و چون با روغن قسط بجوشانند جهت درد پشت و گرده که از بلغم بود و باد غلیظ را
نافع بود زهرهٔ وی چون جهت داء الثعلب و دوالی بمالیدن سودمند بود و گوشت
وی بسیار خوردن تمدد در معده و بطون ضرر و نفخ و ثقیل پیدا کند و اول آن بود که از پی
آن جوارشات مسهله مانند شهریاران و تمری که هر یک در قسم دوم این کتاب ذکر میشود
و امثال آن بخورند نافع بود **حنظل** علقم خوانند و تخم وی را هبید گویند و بعربی
کبست و بپارسی گوسته و کرمانی خرزهره خوانند و بلفظ دیگر خربزهٔ روباه گویند و
نر و ماده بود سفید و سست و زرد و شکن باشد چند اگر سفید تر بود بهتر و بوقت چیدن
باید که زردی زند که بسفیدی زند و آنچه بکبودی زند بد بود و اگر بر درخت حنظل یک حنظل
بیش نبود آن کشنده بود و آن زرگی دو حنظل بود بهترین آن ماده سفید
رسیده هندی بود که وصف کرده شد و طبیعت آن گرمست در درجهٔ دوم و خشکست در
سیوم درجه کندی گوید سرد و تر بود و محلل و مقطع بود وجع المفاصل و اعصاب
و عرق النسا و نقرس سرد را بغایت سودمند بود و دماغ را از اخلاط غلیظ پاک کند
و تخم وی مسهل بلغم غلیظ بود از مفاصل و اعصاب و مسهل مرّه سودا و صفرا بود
و قولنج ریحی بگشاید و ورق وی صرع و مالیخولیا و وسواس و داء الثعلب و داء الحیة و
جذام را سودمند بود خاصه چون با ادویه خلط کنند مانند افسنتین و افتیمون و فرفیون و
صبر اسقوطری و ایارج فیقرا و حنظل اگر در طبیخ حقنه کنند همچنان درست از دو
درم تا چهار درم شاید که قولنج بگشاید و مرّهٔ سودا و خام بیرون آورد و تخم آن
شربتی از وی نیم درم با عسل تا دانگی و دانگی و نیم با ادویه بود و باید که نعات
تنقیه کنند و صلاح آن کثیرا کنند و اصل حنظل سودمند بود گزیدن عقرب و افعی را

خوردن

خوردن و طلا کردن و حکایت کنند اعرابی که عقرب چهار موضع وی را گزیده
دو درم از وی بیاشامید در حال صحت یافت و در حقنه جهت کسی که قولنج
داشته باشد سود دهد و بخور کردن بواسیر را نافع بود و چون بخور در گیرند بچه بکشد
و اسحق گوید چون بگیرند حنظل و سر آن برگیرند و تخم آن بیرون اندازند و باروغن
زیت پر کنند و سوراخ آن بخمیر بگیرند یا بگل حکمت و در آتش نهند تا چند جوش زند
بعد از آن برگیرند و بر موی مالند سیاه کند و رها نکنند که زود سفید گردد و مسیحی
گوید اصل وی چون بجوشانند نافع بود جهت استسقا و گزیدن افعی و عقرب و حنظل تر
که در گرما گرم و سرما سرد مستعمل کنند که اسهال مفرط آورد و مضر بود بمعده و مصلح آن
کثیرا بود و مصطکی و بدل آن گویند حب الخروع بود و گویند بوزن آن حرمل
چهار دانگ وزن آن **حنّاء** بهترین آن بود که بغایت سبز بود و در حال
خورد کرده باشند و طبیعت آن گرمست باعتدال و گویند معتدل است در گرمی و سردی
عیسی گوید سرد است در اول و خشک است در دوم و طبیخ وی سودمند بود جهت ورم
گرم و سوختگی آتش را نافع بود جهت شکستگی استخوان و ریش دهن و ورم جهت
خناق کنند و نیم مثقال چون بیاشامند قولنج بگشاید و از خواص وی آنست که
چون کسی را ابتدای آبله گیرد حنا را با آب آن بسرشند و بر ناخن نهند و بران ادهان
کنند نیکو گرداند و سودمند بود اگر پای را بوی خضاب کنند شب بامداد بول اکثر
سرخ بود و مضر بود بحلق چون بیاشامند مصلح آن کثیرا بود **حندقوقی** شیرازی
اندقوقو گویند و بپارسی دیو اسپست و بری بود و بستانی بود حندقوقا بریرا و رق
و حباقا خوانند و بیونانی لوطوس اغریوس خوانند و معنی آن حندقوقا بری بود

وازان بوستانی طریفین خوانند وبهترین آن بوستانی بود وطبیعت آن گرم وخشک
در آخر درجهٔ دوم وگویند درمیان درجهٔ دوم وگویند در خشکی در درجهٔ اول وگویند در سیوم
کلف را نافع بود وروغن وی درد مفاصل را سودمند بود ودرد انثیین وعصابه
با عسل سفیدی که در چشم بود ببرد وخنده فاقای برتی وبستان خرع را سود دهد
وبول وحیض براند وچون آب وی بگیرند وبجوشانند با روغن وروغن وی بگیرند بود
سند بود وجنه بادها که در اعضا بود واگر طفل را دیر بحرکت آید چون بروی مالند زود حرکت
کند واگر در طبیخ آن بنشینند همین عمل کند وتخم وی مهیج باه بود واگر آب وی بر
گزیدگی عقرب ریزند درد ساکن کند در حال وچون بر عضوی ساکن ریزند لنج ووجع
پیدا کند وچون بعصارهٔ وی سعوط کنند صداع آورد وخنده قوقی خناق آورد ودرد
حلق ومداوا وانگبین وکاهو وکاسنی کند **خنطه** بهترین آن بود که متوسط بود
در صلابت ولین وفربه بود ومیان سرخ وسفید بود وسیاه بد غذا بود وطبیعت آن
گرم بود ومعتدل در تری وخشکی بید روی را پاک کند وآرد وی نیز همچنین بود وچون
بکوبند وبر گزیدگی سگ دیوانه نهند سود دهد وچون بخایند وبر دملها وورمها
نهند سوراخ کند وهیچ غذائی از حبوبات آدمی را نافع تر از وی نبود وروغن وی را
بگیرند قوبا را نافع بود وصفت آن در صفت ادهان گفته شود واگر همچنین خام
بخورند کرم در شکم پیدا کند واگر آب بخورد زیانمند بود ووی بهترین غذاها بود
انسان را **خناء الغول** شجار است وابو خلسا نیز گویند وگفته شد
خناء قریش طراز الصخرات وگفته شد **خناء مجنون** وسمه است و
گفته شود در واو **حنطهٔ رومیه** خندروس خواهد بود وخالاون نیز گویند وگفته شود

درخا

درخا **حوك** بادروج است وگفته شد **جوز هندی** مرجح خوانند و
گفته شود **جوز رومی** اکروفس خوانند وآن درختی است که پوست وی زرد بود
وگل وی گرم بود در درجهٔ سیوم وخشک در اول بود ودرق صغیر از زهر وی بود وصمغ
وی گویند که رباست وتخم وی لطیف تر از صمغ وی بود وآنرا اسرد خوانند وچون با سرکه
بر نقرس ضماد کنند بغایت سودمند بود وثمر وی چون بسرکه بیاشامند صرع را نافع
بود وتقطیر البول را سود دهد وثمر وی منع آبستنی بکند وشیخ الرئیس گوید وی
لطیف است وتخم گرم نیست ومثقال از ثمر وی عرق النسا را نافع بود واسحق گوید
بمثقال از ورق وی زن بعد از طهر با سرکه بیاشامند آبستنی را سود دهد **حوم**
تمر هندی است وگفته شد وحمر نیز خوانند **حواری** آرد گندم سفید که بحریر بیخته بود
حوجم ورد احمر است وگفته شود **حوران وحوفران** این هردو اسم
طرخون است وگفته شود **حمامه** بعربی گویند وبپارسی طرنقلی وگفته شود **حواصل**
مرغیست بزرگ که پر او به تیزی شانه ودر مصر باشند واو را ایکی نیز خوانند
واو دو نوع است سیاه وسفید وسیاه ناخوشبوی بود وآن سفید خوش بوی بود
وبهترین آن سفید بود **حوا اسفنداد** بستان افروز است وگفته شد
حیه مار است وانواع آن بسیار است وآنچه در تریاق مستعمل بود قرص افعی بود که
از گوشت وی سازند وصفت ومنفعت وی در مرکبات گفته شود **حیوة الوقی**
قطران است وگفته شود **حی العالم** ابرون خوانند ومعنی ابرون الحی ابدا یعنی
همیشه زنده وهرگز ورق آن نیفتد وهمیشه سبز باشد وهمیشه بهار نیز خوانند وبعضی
گویند بستان افروز است وبعضی گویند تخم آن است واین هردو خلاف است وآنچه

محقق است نوعی از ریاحین است که در نزد بسیار باشد و دایم سبز بود و حی العالم دو نوع است
کوچک و بزرگ و دیسقوریدوس گوید نوع است کوچک خود روی بود در جایگاهها
سایه و بن دیوارها و کوهها و قضبان وی کوچک بود و یک شاخ بیش نباشد و ورق بسیار
بر آن بود و بقدر یک وجب بود و گل وی زرد بود و در قوت مانند نوع بزرگ بود و از آن بزرگ بستانی
بود و کوهی بود و قد وی بدرازی یک گز بود و ستبری انگشت بود و بهترین وی بستانی بود و طبیعت
وی سرد بود در سیوم و خشک در اول و هر دو نوع کوچک و بزرگ سودمند بود جهت ورمهای
گرم و جگر و سینه گرم طلا کردن و همچنین تنها یا با سویق بر جمره ضماد کنند یا نمله و ریشهای پلید و
ورم گرم که در چشم پیدا شود و سوختگی آتش و نقرس بغایت سودمند بود و آب وی
مقدار پنج درم بیاشامند نافع بود جهت سده که در جگر بود و زهره وی مسهل سودا بود و عصاره وی
پنج درم چون بیاشامند گزیدگی رتیلا را نافع بود و چون آب وی با سرکه و روغن گل بر سر
نطول کنند درد سر را نافع بود و جهت اسهال و ریش روده سودمند بود و چون با شراب
بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبت فرج از
رحم بکند و اگر در چشم کشند درد چشم را سودمند بود فولس گوید پنج درم از آب وی
چون با سکنجبین بیاشامند حدت ورم را ساکن گرداند و صفرا و قوت بدن بدهد
دیسقوریدوس گوید نوع سیوم تقلبه الحمقاء و بربینه خوانند و بعضی طیلاقون خوانند
و اهل روم المسو خوانند و این نوع میان سنگستانها بود و طبیعت وی گرم بود مفرح جلا
بود و چون با پیه کهن بر خنازیر ضماد کنند تحلیل دهد حی العالم مضر بود بسپرز و مصلح وی طین ارمنی بود
خیصل حدق است و گفته شد والله اعلم بالصواب

باب حرف الخاء

خانق النمر صاحب منهاج گوید خانق النمر

دانز

والذئب و یسمی قاتل النمر والذئب و حشیشه دود صفت قاتل الذئب گوید قوه گفته
خانق النمر و هو نمره پس برین تقدیر ازین دو اسم و ماهیت آن گیاه سهو خواهد بود
آنچه محقق است گفته شود خانق النمر نباتیست که چون پلنگ و یوز و گرگ و سگ و
خوک و غیر آن بخورند خفقان بگیرد بدان سبب خانق النمر و قاتل النمر خوانند و معروف است
به پلنگ و یرا زود بکشد و آن نوعی از مازریون است بتحقیق اگرچه بعضی گویند اقسیل است
و بعضی گویند ضرب سیاه است و این هر دو خلاف است و آنرا اقونیطن گویند و طبیعت
آن گرم و خشک در چهارم خانق الذئب قاتل الذئب هم خوانند و در قوت
مانند خانق النمر بود اما مخصوص است بگرگ و یرا زود بکشد همچنانکه خانق النمر مخصوص است
نمر خانق الذئب نیز مخصوص است بذئب و آن مخصوص است بذئب و آن بتحقیق ضرب من
سیاه است و طبیعت آن گرم و خشک در آخر درجه سیوم و چون بگوشت
خام بسرشند و گرگ بخورد بمیرد خانق الکلب قاتل الکلب هم خوانند و در عمل همان
فعل میکند بلکه زیادت تر اما سگ را زودتر بکشد و وی سم هر حیوانی بود که دنبال آن
باشد و آن از هندوستان خیزد و آنرا بهندی و فارسی کچله خوانند و آنرا اذاراقی گویند
و گفته شد خانق الکرسنه جبصل است و گفته شد بیونانی اوراروفقی خوانند
خامالاون صاحب جامع گوید ضربا است و صاحب منهاج گوید نوعی از مازریون است
که آن سیاه است و صاحب جامع گوید خامالاون اسم مازریون است و آنکه گفته اند
اسد الارض مازریون است سهو کرده اند اسد الارض حرباست و گفته شد خامالاون
لاون اسم مازریون است و بسبب اشتراک اسم سهو کرده اند و هم صاحب جامع گفته
از قول بعضی متاخران که اسد الارض خامالاون باطل است که آن مازریون سیاه است

پس برین تقدیر قول صاحب منهاج معتبرتر بود و خامالیون و کمالیون نیز گویند
خاتم الملك ساداوران است و گفته شد خاماوافنی عار الارض است
و در باب دال در درافی گفته شود خافور نوعی از مروست و گویند بزبان اهل مصر ظلال
گویند و گفته شود خامالاون یوقس معنی یوقس بیونانی سفید بود و بعربی اشخیص گویند و
به بربری اداد او در الف گفته شد اشخیص اسود و ابیض خاماون ماس اداد الاسود است
و آن حمالیون است و کمالیون نیز گویند و خانق النمر نیز گویند و گفته شد خامالاء بیونانی
معنی زیتون الارض و آن مازریون است و انواع آن گفته شود خالیدونیون و
خاله و مبون نیز گویند و آن دو نوع است گویند بزرگ آن عروق الصفرات و کوچک
آن مامیران و معنی خالیه و نیون دواء الخطاطیف بود و دواء الخطاطیف از بهر آن گویند که
بچه پرستوک در آشیانه نابینا بود و مادر وی برود و شاخ مامیران بیاورد و در آشیان
بنهد نابینا بینا گردد بفرمان حق تعالی و آن از خواص است فتبارک الله احسن الخالقین
خامامیلن بابونج است و گفته شد خامانیطس معنی آن بیونانی صنوبر الارض بود
و آن کمافیطوس است و گفته شود خامادریس خامادریون نیز گویند و معنی آن بیونانی
بلوط الارض بود و آن کمادریوس است و گفته شود خامااقطی معنی آن بیونانی خمان
الارض بود و آن خمان کوچک است و اقطی خمان بزرگ است و گفته شود خاولنجان
خسرودارو گویند و آن خولنجان است و گفته شود خامشه شیطرج است بیونانی و گفته شود
انواع آن در شین خالاون خطه رومیان خوانند و خنده روس گویند و گفته شود
خنه زر الحمام است و شیرازی شنفرک خوانند و باصفهانی ماکیتی و بتبریزی شیوران
و بترکی ماشوراه و نیکوترین آن سرخ خلوفی رنگ بود و خورد شیرین و طبیعت وی گرم و تر بود

شری را

شری را سود مند بود و صحبة اصحاب سودا چون با شیر و نبات بیاشامند بدن را فربه کند
و لون را نیکو کند خبز رومی کعک است خبازی بپارسی خرفه گویند و بشیرازی
نان کلاغ و آن نوعی از ملوکیه است و گویند ملوخیا بستانی است و ملوکیه بری است و
نوعی از ملوخیا بقلة الیهودیه گویند و ملوکیه و آن خطمی است و بری لطیف تر و
خشک تر بود از بستانی و طبیعت وی سرد و تر بود در اول درجه و گویند معتدل بود
در گرمی و سردی و فولس گوید طبیعت آن گرم و خشک است و گویند ملین در دوم
معتدل بود و چون بر گزیدگی زنبور و نحل ضماد کنند نیکو بود و وقتی که خام بود خاصه با
زیت و ورق بری نافع بود و با زیتون بر سوختگی آتش و چرب چون بروی نهند و
طبیخ وی چون زنان در وی نشینند صلابت رحم نرم گرداند و مقعده و نقی وی
چون با بیخ وی بکوبند سود مند بود جهة زهرها و دو بها و گشنده و بر گزیدگی
رتیلا ضماد کردن نافع بود و بول براند و تخم وی چون خلط کنند با تخم خنه فوقا بری با
شراب بیاشامند درد مثانه ساکن گرداند و ورق وی به پزند و برد ما میل برود و ضماد کنند
گرد حسیة انکشامین بود بگشاید و مادة بیرون آورد و بدان حقنه کردن گزیدگی
و رحم و مقعده سود مند بود و بر بستانی معده را بد بود و چون تر بود مثانه را نافع بود و تخم
وی نافع بود جهة خشونتی که در سینه و شش و مثانه حادث شود و اگر بپزند با روغن و
ضماد کنند بر ورمهای گرم ساکن گرداند و خبازی سود مند بود جهة سرفه که از خشکی بود و
و خشونت سینه و بول براند و شکم نرم گرداند و برگ آن چون بخایند همچنان خام
و ضماد کنند با اندکی نمک ناصور که در چشم بود پاک گرداند و گوشت برویاند و چون
ضماد کنند با انگبین بر سر ریشی که از تری بود و سبوسه را سود دهد و چون بر گزیدگی عقرب

ضماد کنند خاصه که با زیت بود و کل وی سودمند بود جهت قرحه کرده اشامیدن و ضماد
کردن و قضبان آن نافع بود جهت روده و مثانه و شکم نرم دارد و نوعی از خبازی
بری بود که مسهل مره خام بود تا حدی که گاه باشد که خون بیاید **خبز** بهترین
آن بود که از گندم آفت نارسیده پاک فربه صلب بود و خبز سمید دیر هضم و دشوار
از شکم بیرون آید و نفخ در وی زیادت بود و مولد ریاح بود و سده جگر و سنگ گرده
از وی تولد کند و شکم ببندد و نان خشکار سبزتر غلیظ کند و خونی که از وی حاصل آید
میل بسیاهی داشته باشد و خبز حواری بدن را فربه کند و خبزی که نخاله بسیار داشته باشد
زود از شکم بیرون آید و غذا اندک دهد و آنچه نخاله اندک داشته باشد
ضد آن بود و نان فطیر نفخ در وی زیاده بود از آنچه خمیر داشته باشد و نان خشک
کهن شکم ببندد و نان نرم خشکار چون با آب و نمک تر کنند و بر قوبا که کهن ضماد
کنند زایل کند و شکم نرم دارد و اصحاب قولنج را سود دهد و غذا اندک دهد
و بدتر از انواع خبزها که از گندم سازند چرب و حکرد بود [illegible] تولد کند و مصلح وی
ادهان و حلاوات و البان بود و بهترین خبز سمید بود و غذا بیشتر دهد و دیر هضم
شود و سبب اندک نخاله و در گرمی معتدل بود و بدن را فربه کند و شکم ببندد
و سده پیدا کند و اولی آن بود که خمیر نمک تمام داشته باشد و با اسفیداج
تنور خورند و بعد از وی حواری و گندم وی میان سمید و خشکار بود و متوسط بود
در کثرت غذا و قلت آن و سرعت هضم و بطو آن و نزدیک بسمید بود
و بهترین احوال و شکم ببندد و اصحاب کد را نافع بود و معده قوی گرم
و دیر هضم شود و مولد ریاح و نفخ بود و سده و سنگ گرده احداث کند و مصلح وی

زنجبیل

زنجبیل و اطریفل بود و بعد از آن ماء العسل خوردن و بحمام رفتن و خوابیدن و دراز کردن
مناسب بود نان ارزن لاغرتر بود و دیر هضم شود و مزاجهای خشک را سودمند بود و مصلح
وی شیرینی بود نان برنج بهترین آن بود که از برنج خوب سفید بپزند و طبیعت آن
سرد و خشک بود و غذا اندک دهد و شکم ببندد و دیر هضم شود و مصلح وی روغن
بادام بود نان جو بهترین آن بود که از جو تازه فربه بپزند و طبیعت آن سرد و خشک
بود و شکم ببندد و غذا اندک دهد و بد مصلح آن چیزهای چرب بود **خبز العرب**
القوامیت و گفته شد **خبز القرود** لوف و گفته شد **خبز المشایخ**
بخور مریم است و گفته شد **خبث الحدید** استورونات بپارسی ریم آهن گویند
و بشیرازی رنه آهن و قوی تر از همه خبثها بود و آنرا افتیخوس خوانند و بهترین آن پولادی
بود آهن پاره کوچک تنک که بروی خشونت نبود و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم
مجفف رطوبات بود و محلل ورمهای گرم سودمند بود جهت خشونت جفن و مقوی معده بود
و چون با شراب کهن بیاشامند خون بواسیر قطع کند و منع آبستن کند و چون بخود
برگیرند بر بند باره خون حیض باز دارد و قطع سلس البول کند و سفل را محکم گرداند طلا کردن
و چون بیاشامند حب شیری که در پستان بسته بود سود دهد و مقدار آنکه از
وی مستعمل بود خبث الحدید بقوت بنسبه زنگار الحدید بود و چون با سکنجبین بیاشامند
منع مضرت دوائی که کشنده بود بکند مانند ماذریون و از خوردن خبث الحدید
همان عارض شود که از خوردن براده الحدید و علاج وی همچنان کنند که کسی را که خورده
باشند و اولی آن باشد که مدبر کنند صفت آن بگیرد خبث الحدید و سحق کنند
و در سرکه انگوری خیسانند چهارده شبانه روز و بعد از آن خشک کنند و بار دیگر بادام

بریان کنند و بعد از آن استعمال کنند و منفعت وی آنست که باه را زیاده کند و ورم
سپرز را تحلیل دهد و معده و جگر و سپرز تر و اعضائی که محتاج تخفیف بود و قبض
و تقطیر بول و قرحهٔ امعا و مثانه بغایت نافع بود و بدل خبث الحدید اطریفل کوچک
بود و خبث مدبر را بدل آن صرف بود خبث الفضه ثقل نقره است و بهترین
آن بود که بسبز رنگ زنگ بود و قابض بود بغایت و در وی جذب و تخفیف بود و جرب و سعفه
و ریش را نافع بود و منع خون از ناصور و بواسیر کند چون در مرهم نهند خبث النحاس
در قوت نزدیکست بخبث الحدید و مس سوخته اما ضعیف تر از مس سوخته بود
خبث الرصاص قوت وی مانند رصاص محرق بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و نیم
و سودمند بود جهت ریش چشم بدل آن اسفیداج رصاص است خترق افسنتین است
و گفته شد ختم الملک خواتیم الملک گویند و آن طین مختوم است و گفته شود خثا البقر
زبل البقر است که بپارسی سرگین گاو گویند چون بر ورمهای غلیظ نهند تحلیل کند و
چون بسوزانند و بر سوراخ بینی نهند بس که خون رفتن از بینی باز دارد و دمه نمله را
نافع بود و چون بگزرند و گرم در بدن نهند و بگذارند تا خشک شود و بعد از آن برگیرند
و دیگر تازه بنهند چند بار و چون بر پای منقرس نهند با خاکستر و زیت سود دهد و در
گزیدگی زنبور و نحل بغایت نافع بود و مستسقی را بدان طلا کردن سودمند بود
و بهترین وی آن بود که در فصل بهار باشد و چون خشک کنند و بسوزانند و
مستسقی بیاشامد بغایت نافع بود و اگر زن بدان بخور کند از آن روی آسان
کند و بچهٔ مرده بیندازد و بچهٔ زنده بکشد و در خواص ابن زهیر آورده است که
چون بر ثالیل ببندد قلع کند خدریق عنکبوت است و گفته شود خرء الرخال

بزر البنج است و گفته شود خردل ابیض اسفند اسفید است و گفته شد خرء الحمام
حوز جندم است و گفته شد خزهرج دفلی است و گفته شود خرفی خلاف است
و گفته شود خشو دو نوع است عقربا و بعضی عقربا سکوتر بود و گویند استخوان
پیشانی گاو است و گویند شاخ مار است و گویند مرغی می باشد در بیابانی که میان چین و
زنگبار است و بغایت بزرگ چنانچه غذای آن مرغ فیلان بزرگ می باشد و این
مرغ بزبان آن قوم خشو خوانند و گویند شاخ وی است خروع بپارسی بید انجیر
خوانند و شیرازی کن تو و بهترین وی بحری بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم
و گویند تر است و صحیح گوید گرم و خشک است در سیوم مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و فالج
و لقوه را نافع بود صاحب منهاج گوید شربتی از وی ده دانه بود بغیبه کرده صاحب
تقویم گوید شربتی پانزده حب بود و اعصاب را نافع بود و هر صلابت که بود چون ضماد
کنند و بیاشامند نرم گرداند و سی حب از وی چون نعنه کرده بحنی کنند و بیاشامند
مسهل بلغم بود و مره و رطوبت مائی و قی آورد و غشیان باز دید کند و ورق وی
چون بکوبند و باسویق خلط کنند و ضماد کنند بر ورمهای بلغمی و ورمهای گرم که در چشم بود
سود دهد خواه پخته و خواه خام بر نقرس و درد مفاصل چون ضماد کنند بغایت نافع بود
و خوردن وی مضر بود بسینه و مصلح وی کتیرا بود خراطین زغار گرم خوانند
و آن امعاء الارض است و حمر الارض نیز خوانند و آن کرم سرخ بود که در زمین نمناک بود
در شیب گل و طبیعت آن گرم و خشک بود و خشکی وی در درجهٔ سیوم بود و چون
بکوبند و بر جراحت اعصاب ضماد کنند بغایت سودمند بود و گویند در ساعت سود کنند
بود با پیه مرغ آبی درد گوش را نافع بود و چون با شراب بیاشامند بول براند و قلان را

سود دهد و سنگ کرده را بریزاند اما مضر بود باعصاب باغی و مصلح وی روغن بادام بود
و در تعظیم ذکر طلا کردن اثر تمام دارد خاصه چون بشویند و خشک کنند و سحق کنند و با روغن بکنند
طلا کنند خربع عصفرات و گفته شود و صاحب جامع گوید نوعی از حرشفات
و بزبان عربی تانقیه خوانند خرنوب نبطی خروب گویند و خرنوب الشوک نیز
گویند و قسم قریش نیز گویند و بپارسی گور خوانند و اهل شام خرنوب معزی گویند
بعربی ینبوت خوانند و گفته شود خرنوب شامی بپارسی کوزره گویند و بشیرازی
کرکاززونی گویند و آنچه خشک بود بهتر از تر بود و طبیعت وی قابض و سرد و خشک بود
در دوم و گویند گرمست در اول شکم ببندد و با وجود تنزی معده را گرم دارد و لیکن
خاصه چون با عقید العنب پرورده باشند جالینوس گوید چون تر بود شکم نرم کند
و معده را بد بود و دیر هضم شود و چون خشک کند شکم ببندد و بول براند لیکن دیر
هضم شود و چون نارسیده بود ثاتیل را بدان بمالند محکم البته زایل کند و بمقدار
مستعمل از وی چند درم بود و اربا سیس گوید نافع بود جهة اسهال افراط و قوت
بدن بدهد و امعا را پاک گرداند از اخلاط بلغمی باشد اما مخفف اعصاب بود و مصلح
آن لعاب به دانه و نبات بود و صاحب منهاج گوید مصلح خرنوب نانخواه بود و گویند
ماء العسل و جلاب و بدل خرنوب مازوی پلی سوراخ بود بوزن آن و گویند طراثیث
گویند و قرظ بوزن آن بود خرنوب هندی خیار چنبرات و گفته شود خرنوب مصری
خرنوب شجره اسطرات و آن خرنوب نبطی بود و گویند قرظات و گفته شود خردل فرنجی
بهترین آن بستانی بود تازه و فربه و سرخ رنگ و چون بکوبند زرد بود و طبیعت وی گرم و
خشک است در چهارم و از خواص وی یکی آنست که چون در عصیر انگور اندازند بحال خود نماند

و بجوشد

و بجوشد و چون بکوبند و بر دماغ دارند عطسه آورد و چون بر نقرس ضماد کنند نافع بود و
بر داء الثعلب همین سبیل خاصه بری و عرق النسا و درد سپرز و هر دردی مزمنی که
باشد چون خواهند که جذب آن از عمق بدن بکند بطلا بر بدن طلا کردن سود دهد
و از بخور وی گزندگان بگریزند و خوردن وی قطع بلغم کند و چون با عسل یا با موم گداخته
یا با زیت یا با پیه بیامیزند و بر روی مالند روی را پاک گرداند و در رهایی مزمن و خنازیر
و تحلیل وی بغایت چون با کبریت و سکنجبین بر روی طلا کنند و بر جرب و قوبا ضماد
کردن بغایت سودمند بود و مؤلف گوید اگر کسی قوباء داشته باشد که به هیچ چیز زایل
نشود دیگر و خردل کوفته در آن بمالند زرد آب بسیار از وی روانه شود و صحت یابد و این
بکرات تجربه کرده و رازی گوید اگر کسی را درد دندان دایمی کند که در می بود سحق کنند و در دندان
نهند عجایب بیند و چون بر برص طلا کنند سود دهد و ضماد کردن بر سر جهة زحمت الشراغیش
بغایت نافع بود و سده مصفات بگشاید و درد ارواح چشم جهة شبکوری سود دهد
خاصه چون بکوبند و در آب بزنند و با عسل در چشم کنند و چون با بوره و شراب بیاشامند
کرم بکشد و اگر آب وی در گوش یا دندان چکانند درد ساکن کند و بیرزکید از اعدا و خناق
رحم را سود دهد و باه را زیادت کند و تنها کهن زایل کند و مقدار دو مثقال از وی مستعمل بود
و نزدیک از قیمی خوانند و خردل بری خلطی بد از وی حاصل شود و همه عطش باشند و در آورد
و مضر باشند بدماغ و مصلح وی آن بود که بادام و سرکه بپرورند و در خوردن جهة مداوات
نمک ببندد بادی اضافه کنند و بیاشامند و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و
کافور و گلاب بود و بدل آن دو وزن آن حب الرشاد و گویند دو وزن آن
تخم شلغم است خردل بری لبان گویند و گفته شود در لام خردل فارسی

نوعی از حرف که آنرا اسفند اسفید گویند وخردل سفید گویند وگفته شد در الف
خرفق بزبان اهل دمشق خردل پارسی است وگفته شد **خرو** خیروع خوانند
وآن خبازی است وگفته شد **خردل ابیض** هم خردل فارسی است وگفته شد
خربق ابیض بهترین وی چنینست که پوست آن مستعمل است وبیخ کبر ماند وگیاه وی شبیه لسان
الحمل باشد ودرازی ساق وی چهار انگشت بود ومجوف بود وطعم از خربق سیاه تلخ تر
باشد واز بن بیخ شاخها وریشها بسیار رسته باشد مانند اسارون [illegible]
وآن ریشها دراز رسته باشد وبغایت صلب بود وبهترین وی آن بود که سفید بود
وزود متفتت شود وچون بخایند لعاب داشته باشد ودر حال بگزد وبعد از آن
بگزد زبان را سخت وطبیعت وی گرم وخشک است در میان درجه سیوم فولس گوید گرم و
خشک در دوم فالج وصرع ودرد مفاصل را سود دهد وچون زن بخود بر گیرد حیض
براند وبچه بکشد ولبن وی بر بهق وجرب وقوبا طلا کردن نافع بود واز خواص وی آنست که
چون با سویق وعسل بسرشند وموش بخورد بمیرد ودر وی سم کلاب وخنازیر بود
ومقیی بلغم بود واخلاط ومعده را پاک کند از اخلاط مختلف مثل سودا وبلغم ودر شیافات
جهت دفع تاریکی چشم وروشنائی آن استعمال کنند سود دهد واولی آن بود که یک رطل
از وی پاره کنند ودر دو قسط آب باران بخیسانند سه روز وبعد از آن بپزند
تا دو دانگ بماند بعد از آن صافی کنند وخربق بیندازند ودو رطل عسل مصفی بر آن
کنند وبجوشانند وکف آن بگیرند وچون بقوام اشربه برسد فرو گیرند وشربتی از وی
ملعقه بود با آب گرم واین سالم بود والیمن کسی که با ناشتا مد واگر سحق کرده بود بوی
بدماغ رسد معطس بود وسعال پیدا کند واگر سحق کرده با ناشتا خطر بود وتشنج

وکزاز

وکزاز پیدا کند وقی آورد بقوت خناق باز دید کند وافراط کردن در آن آدمی را
بکشد ومقدار مستعمل از وی نیم طسوج بود وکسی که وی خورده باشد از وی چون مرغ
بخورد بمیرد وصاحب تقویم گوید مصلح وی بیخ تازه ویخ بود وصاحب منهاج گوید مصلح
وی مصطکی بود ومداوای کسی که خربق خورده باشد بمرق دجاج کنند وانگبین
با ناشتا مد نشاید که معده وی خالی بود وبدل وی جوز القی بود با هم وزن وی **خربق**
اسود ظرافت وی زیاده از ظرافت ابیض بود وورق وی بورق خیار ماند اما
شکافته تر از وی بود وسیاه تر وساق کوچک بود وگل وی سفید بود واندکی بسرخی
زند وتخم وی مانند خشک دانه بود وبیخ وی سیاه بود وکه بسیار داشته
باشد وپوست بیخ وی مستعمل بود ووی در زمینها خشک روید وچون وی را بشکنی از
میان وی چون غباری بیرون آید وبهترین آن بود که میان فربهی ولاغری بود وبسیار
گره بود واندرون گره مجوف بود ورنگ بیرون وی سیاه رنگ بود ما بینه
سفید واندرون نه وبن وی اندک ریشه باریک داشته وآنرا خاک رنگی خوانند
ورجل الراعی گویند ومالینودیون نیز خوانند ومالیوس نیز خوانند وطبیعت
وی گرم وخشک در سیوم گوشت مرده بخورد وبر بهق با سرکه طلا کردن سود دهد
ومالیخولیا وچون با موم وکندر واب برفت با روغن قطران با هم بزنند وبر جرب مالند
نافع بود وچون با سرکه بپزند وبدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند وبخور آن
همین عمل کند وچون نزدیک درخت انگور بروید اگر از آن انگور شراب سازند مسهل بود
ودر داروهای چشم کنند قوت باصره بدهد ونافع بود اگر از جمیع بدن ومسهل صفرا
وبلغم تر بود وصفرای غلیظ مستفرغ کند زیادت از سقمونیا ودر علتهای مزمن که

مسهل باشد مانند مانیا و صداع و شقیقه بغایت نافع بود و مره صفرا را براند با سکانی و شربتی
از وی نیم درم بود تا مثقال با فوتنج و سعتر و او دو بسیار ملطف گرم که معده را سود کند بود و
بعضی با سکنجبین خوی سانند با شراب شیرین بعد از ان بکو آب بپزند یا مرغ و مرق آن بیاشامند
مسهل بلغم و سودا و صفرا بود اما مضر بود بگرده و اسهال بسیار کند و باشد که خناق
آورد و مقدار دو درم در تشنج احداث کند و مصلح وی استعمال کردن دو قوقرا
بود یا قطر اسالیون و سعتر و بدل وی نیم وزن آن کندش و هم آن با نیز بهرج
گویند بدل آن کندش است و پوست بیخ کبر مساوی گویند بدل آن نیم وزن آن
مازریون است و چهار دانگ وزن آن غاریقون و گویند بدل آن کبیکج است
خرء الدیك والدجاج سرگین خروس و مرغ و مجموع سرگینها مسخن و
مجفف بود و مصلح قولنج بود چون با شراب یا با سرکه بیاشامند و تریاق فطر خانق بود
با عسل و چون بیاشامند بوزن یک مثقال با سکنجبین قی بلغم آورد و سرگین خروس
چون سحق کنند و بر گزیدگی سگ دیوانه نهند سود دهد **خرء الفار** سرگین
موش بود گرم بود و بر داء الثعلب طلا کردن سود دهد خاصه چون با سرکه
بود و اگر با کندر و شراب بیاشامند سنگ گرده بریزاند و اگر از وی شیاف بسازند
کودکان بخود برگیرند شکم براند و چون بپزند و در آن بنشینند عسر البول را بگشاید
سودمند بود و اگر در چشم کشند سپیدی بر دمره برویاند و رطوبت قرنیه پاک
کند **خرء الضفادع** طحلب است و گفته شود **خرء الذئب**
در صفت ذیب گفته شود صفت آن **خربزه** بطیخ است و گفته شد
خرء مقان نباتیست مانند سنبل الطیب اما لون وی بسبزی مایل بود و

وی

وی مانند سنبل بود و بوی آن هم بسنبل ماند و در طبیعت و خاصیت نزدیکست
بسنبل و در طعم وی اندکی حلاوت بود **خرفه** بقلة الحمقاء است و گفته شد
خرباش مرماحوز است و گفته شود **خرگوش** لسان الحمل است و گفته شود
خرطان قرطمان و سرطان گویند و گفته شود **خرقع** ثمر عشر است و
گفته شود **خرنطان** منبوره است و گفته شود **خرقن** جلبان است و گفته شد
و خلر نیز گویند و آن حبی است که نزدیک بود به کرسنه و کرسنه مفلح است و
جلبان مدور و لون او اندکی بسبزی و سیاهی میل دارد **خرول** لفت
بری است و ضعف آن در لام گفته شود **خرمیان** جند بیدستر است و گفته شد
خزف لطیفترین خزفها خزف سرطان بحری است و طبیعت خزف سرد
و خشک بود و جلا دهنده بود خاصه خزف تنور و خزف سرطان بحری مجفف بود
و خزف سرطان خشک چون سحق کنند و با مجنان تره و تیزه گوفته طلا کنند
بهق و کلف و نمش زائل کند و مرهمی که از ان بسازند جراحتها را زود باصلاح
آورد و جرب و قوبا را بغایت سود دهد و خزف تنور طلا کردن با سرکه بر قوبا
و جرب و حکه و سعفه و خصف را نافع بود و خزف غضار چینی دندان را جلا دهد
و خزف مضر بود باعصاب دماغ و مصلح آن روغن بنفشه بود و مقدار مستعمل از
وی دو درم بود **خز** بپارسی قز گویند و بهترین او مغربی و سومی بود و طبیعت
آن گرم است و مجفف **خزم** معروفست بحوض المقل **خزامی**
جنبری بری است که بپارسی آنرا ازدانه گویند و طبیعت وی گرم و لطیف بود
و مسخن دماغ سرد بود و چون بیاشامند سوء المزاج را نافع بود و جگر و سپرز را از خون

بران بخور کنند هر بوی که باشد زائل کند و سخن رحم بود و مخفف رطوبات
که ازان روانه بود و رحم را پاک و نیکو گرداند و چون زن فرزجه از وی سازد و
بخود برگیرد آبستن گردد و چون سحق کند و با آرد برشته و بر جراحت ضماد کنند بتحلیل
دهد **خنف** جوز است و گفته شد **خرم** نوعی از زرب ماهیان است
خس بپارسی کاهو گویند و بری بود و بستانی بود و بهترین وی بستانی بود و تازه و
بهین و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم و گویند سرد است در دوم حرارت معده را
نیکو بود و معده خواب آورد و بول براند و خون که از وی متولد شود نیکوتر از خونی که
از بقول دیگر حاصل شود و میل بسردی داشته باشد و نافع بود جهة آب گردش و آنچه
نشسته بود و در وی نفاخیه کمتر بود و آنچه شسته بود نفاخیه در وی زیاده بود و چون در
میانه شراب آن نقل کند مستی کمتر بود و وی زود هضم شود و تشنگی بنشاند و بار گران اشتهای
طعام باز دید آورد و یرقان را نافع بود و سود مند بود جهة ورمهای گرم و بر چهره طلا کردن
و بر روی ضماد کردن را سود دهد و بیخوابی را زائل کند خواه خام خوردن و خواه پخته
و قطع سیلان منی کند و بر درد چشم که از گرمی بود ضماد کردن نافع بود و تخم وی چون
بیاشامند سود مند بود جهة کسی که وی را احتلام بسیار افتد و قطع شهوت جماع کند و
کاهوی بری لبن وی مانند لبن خشخاش سیاه بود در قوت قطع سیلان منی کند بیاشامند
بوستانی و نیم درم از لبن بری مسهل کیموس مائی بود و جهة گزندگی عقرب و رتیلا
نافع بود چون بیاشامند و کاهو بسیار خوردن چشم را ضعیف کند و تاریکی آورد و
تیره گرداند و مصلح آن هلیله مربی بود و اولی آن بود که بجب قوقا یا نفقه
کنند و آب را زیانه و در چشم می چکانند و ماه را از زیان مند بود و مصلح وی کرفس

ونفاع بود **خس الحمار** شنجار است و هو فیلوس و ابو خلسا نیز گویند و در الف
گفته شد **خنق الکلب** و نیا قولس است و گفته شود **خرو دار و** خولنجان است
و گفته شود **خشخاش ابیض** بستانی بود و بهترین وی تازه و فربه فهد بود و طبیعت
وی سرد و تر بود در دوم و گویند در سیوم و بعضی گویند خشک در دوم و سود مند
بود جهة سرفه گرم و نزله سینه و رطوبات معده و نفث دم و بادهای تیزی که فرود آید
از سر و با عسل منی زیاده کند و مقدار دو درم تا پنج درم مستعمل بود و حب وی شکم ببندد
و آب وی شکم براند و خشخاش منوم بود و غذا اندک دهد و مصلح وی عسل بود یا قند
صاحب تقویم گوید بسیار از وی مرخی شش بود و مصلح وی مصطکی و سلیخه بود و اسحق
گوید قشر وی مضر بود بشش و مصلح وی مصطکی بود و قشر وی از دانه منوم تر بود و چون
بپزند و آب آن بر سر ریزند و وی را چون ضماد کنند بر پیشانی بیخوابی را نافع بود و هیچ
چون آب بجوشانند تا بیمه باز آید نافع بود جهة سرفه معلول و کسی که در شکم وی خلطی
غلیظ بود **خشخاش اسود** صاحب تقویم گوید بری بود و بوستانی بود صاحب
منهاج گوید بری مصری بود و بهترین وی تازه فربه بود و طبیعت آن سرد و خشک در
سیوم و گویند در چهارم و گویند تر است در چهارم و خاصیت کل وی آنست که
ریشهای چشم را زائل کند و خشخاش سیاه چون بکوبند و بخورد و با شراب بیاشامند
جهة اسهال و سیلان رطوبات مزمن که از رحم آید نافع بود و چون با آب خلط کنند و
بر پیشانی و صدغین ضماد کنند بیخوابی زائل کند و چون ضروری بود در داروهای چشم استعمال
کنند فایده دهد و سود مند بود جهة حرارت جگر و مقدار نیم درم مستعمل بود و شیخ رئیس گوید
که چون بسوزانند و خاکستر آن با روغن گل و سرکه بر جرب طلا کنند و بحمام روند

و بشویند تا بعرق فرود آید بغایت نافع بود و چون سحق کنند و با سرکه بر ریشهای بد و بر
صدغین طلا کنند درد سر که از گرمی بود و از حرارت آفتاب بغایت سودمند بود و وی
منوم و مخدر بود و مضر بود بسر و بشش و مصلح وی تخم رازیانه بود و صاحب تقویم گوید
مصلح وی روغن زنبق و نرگس بود **خشخاش زبدی** متین افرودس گوید
معنی آن خشخاش زبدی بود و بدان سبب بدین اسم خوانند که چون زبد سپید بود
و بعضی از فلیا خوانند و نبات وی دو ورق و وی ثمر وی مجموع سپید بود و تخم وی مسهل
بلغم بود در قوت و طبیعت بخلبک بود **خشخاش مقرون** حشیش گوید خشخاش بحری بود
آنرا غلاف مانند شاخ گاو بود و بدین سبب ویرا مقرون خوانند و نبات وی در کنار
دریاها روید بر نقرس طلا کردن بسیار نافع بود و چون اصل وی بجوشانند تا آب بنیمه
آید و طبخ آن بیاشامند سودمند بود صاحب علت جگر که از خلط غلیظ بود **خبث
الشونیز** سیاه دانه است و گفته شود و طبیعت آن گرم و خشک است در درجهٔ سوم
خشب الکروج چوب کروج است از هندوستان خیزد شاخهای او مانند
پوستی تنک دارد و چون او را بشکنی ریش ریش کند و سفید و سبک باشد هر چند تازه
بهتر باشد و طبیعت آن سرد و خشک است **خشب الکدر** خشب الکادی گویند
و به صندل سرخ ماند اما سیاه رنگ بود نزدیک آبنوس وصف کند و کادی گویند سود
و طبیعت آن معتدل است **خشب الکافور** چوبیست سفید و سست و سبک
و چون بشکنی ریزهٔ کافور در میان بود و طبیعت آن نزدیک بکافور **خشکنجبین**
عسل خشک است که از کوهستان فارس گیرند و از آنجا خیزد و از حدود کازرون
در میان حص و طبیعت وی گرم و خشک بود گرمی و خشکی زیاده از عسل بود و فعل

وی قوی بود

وی قوی بود از عسل در همه حالتی و بدل وی بوزن آن کرانگبین بود و گویند بوزن
و نیم عسل بود **خشل** مقل است و گفته شود **خشکار** آردی بود که
نخاله از وی گرفته باشند **خصیه** بهترین آن خایهٔ خروس بود فربه و بعلی مهی خصیهٔ
حیوان بود و طبیعت وی گرم و تر بود و گویند سرد و خشک بود غذای نیکو دهد خاصه خایهٔ
خروس فربه منی زیاده کند و وی دشوار هضم بود خاصه که از حیوان پیر بود مصلح
وی بگدان بافونج کوهی و نمک و سعتر بود **خصیة الثعلب** بهترین وی شیرین بود که
فربه بود و از وی بوی منی آید و طبیعت وی گرم و تر بود در اول تشنج و تمدد و فالج را نافع بود
و مقوی باه بود و قایم مقام شقنقور بود خاصه اثر آن و مقدار شربت از وی یک مثقال تا دو مثقال
و صاحب جامع شربتی دو مثقال آورده است و صاحب منهاج و صاحب تقویم
گویند شربتی است و صاحب جامع گوید چنین و در جای قول صاحب جامع معتبر است و
بدل آن بوزن آن بوزیدان است و بوزن آن تخم جرجیر و بوزن آن بوزیدان و نیم وزن
آن بحره و گویند بدل آن دو وزن آن جرجیر و بوزن آن تخم است و صاحب
تقویم گوید فم معده را موافق نبود و مصلح آن عصارهٔ لسان الحمل است **خصی الکلب**
آن چنینست همچون خصی الثعلب و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ و مانند بلوط بود
و شکل او مدور مایل بود و آن زوجی بر زوجی بود و یکی ممتلی بود و یکی سست
منشنج و گویند از نوع بزرگ مرد چون بخورد فرزند نرینه آورد و از نوع کوچک زن بخورد
فرزند مادینه آورد و طبیعت وی گرم و تر بود و در نوع بزرگ رطوبتی فضلی بیشتر و مقلل
و رمها بلغمی بود و در بیشتر حالها خوردن را نافع بود و دفع را سودمند بود و دفع باسور را
سودمند بود و گویند چون تر بخورند باه را زیادت کند و چون خشک بخورند قطع آن کند

دجالیسنوس گوید اگر نوع بزرگ بخورند قطع شهوت بکند و اگر نوع کوچک بر خلاف
یکدیگر و وی سخت نشش سینه بود و مصلح وی صمغ عربی بود و خشخاش سیاه بود **خصی**
رس جلبوبت و گفته شده و بیونانی نسورطس خوانند **خصی العجاجیل** خایه گوساله
چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود **خصی الایل**
خایه بز کوهیست **خصی ثعالب** چون خشک کنند و بیاشامند نافع بود [illegible]
افعی **خصیة البحر** جند بیدستر است و گفته شد **خصف** بپارسی خرزه
نارسیمن را گویند و بشیرازی هوکنک **خلاف** مقل مکی است و گویند
درخت مقل است **خطمی** بهترین وی سبز جبلی بود که گل وی سفید بود و انجه
بوستانی بود بورد از وی خوانند و بری را البحم المرج خوانند و بیونانی الیا و گل وی را
کثیر المنفعه خوانند و طبیعت وی سرد و تر بود و گویند گرم بود با عتدال و در وی تلیین و
انضاج و ارخاء و تحلیل بود و برپیش طلا کردن با سرکه سودمند بود وقتی که در آفتاب
نشینند و ورمهاء ظاهر نرم گرداند و آنچه در بن گوشت بود و خنازیر و دنبلات و ورم
پستان که از گرمی بود و ورم مقعد که هم از گرمی بود و درد مفاصل با پیه مرغ آبی طلا کردن
نافع بود و عرق النسا را سودمند بود و ارتعاش و طبیخ بیخ وی چون بیاشامند سودمند بود
جهت عسر البول و قرحهٔ امعا و سنگ گرده و خلطهای خام غلیظ و عرق النسا و ارتعاش خاصه چون
با شراب پخته باشند و چون با پیه بط و مرغ آبی بکوبند و صمغ البطم زن بخود بر گیرد جهت ورم
رحم و انضمام آن بغایت سودمند بود و طبیخ وی تنها همین عمل کند و تخم وی خواه خشک و خواه
تر اگر بکوبند با سرکه بر بهق طلا کنند زائل کند و چون خطمی بکوبند و طبیخ وی
بر گزیدگی نحل مالند سودمند بود و چون با زیت و سرکه بر اعضا طلا کنند منع مضرت

گزیدگان

گزیدگان کند و دیسقوریدوس گوید مجبر اعضاء شکسته بود و مقوی آن سه درم از وی قولنج
را نافع بود و چون بیاشامند خون حیض براند و بول و جهت اخلاط سوداوی
بغایت مفید بود و صداع و شقیقه را ضماد کردن نافع بود و با آرد جو و عسل ذات الجنب
ضماد کردن سودمند بود و اگر ورق وی با اندکی زیت ضماد کنند بر گزیدگی عقرب و
دیگر جانوران نافع بود و سوختگی آتش همین سبیل و خطمی جهت سرفهٔ گرم سودمند بود خاصه
چون با آب گرم لعاب وی بگیرند و با قند بیاشامند و ورق وی در ضمادات ذات الجنب
و ریه سودمند بود و پوست بیخ وی چون با آب بپزند مفاصل و اعضا را نرم و صلب کند و ورق وی
چون خشک کنند و بکوبند و بدان سر بشویند ریش پاک گرداند و تخم وی بکوبند و آرد [illegible]
دو جزو با سرکه بر سرشند و بر ورم ذکر ضماد کنند تحلیل دهد مؤلف گوید بیخ خطمی جهت نقرس
با گلاب ضماد کردن بغایت نافع بود و سرفهٔ صفراوی با نبات سفوف ساختن و با گلاب
گرم خوردن بغایت مفید بود و آن نوعی از جلبوبت و صاحب منهاج گوید اگر خطمی بمثقال
از وی بیاشامند قولنج را سود دهد و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی عسل است و صاحب
تقویم گوید مضرات بمعده و احشاء و مصلح آن عصارهٔ رزیانج است و بدل آن حبازی
و گویند بدل خطمی تخم نیلوفر است **خطر** وسمه است و گفته شود **خطان**
حیطان است و گفته شد **خطاف** بپارسی پرستوک و بترکی قرلانقوچ خوانند
و طبیعت دماغ وی و خاکستر وی روفس گوید سرد و خشک بود و احشاء را زیان کند بود
و مصلح وی عود هندی و قرنفل بود و دیسقوریدوس گوید چون بگیرند بچهٔ نخستین وی
که ماه در افزونی بود و شکم وی بشکافند دو سنگ پاره در شکم وی یابند که یک رنگ بود و دیگر
مختلف رنگ بود و از هر رنگی چون در پوست گوساله یا پوست ایل بندند

از انگم خاک بر وی نشینند و بر بازوی مصروع بندند یا بر گردن وی صرع زایل کند و چون
گوشت وی بخورند روشنائی چشم بیفزاید و اگر بسوزانند و خاکستر وی در چشم کشند بصر را
قوت دهد و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند بهتر بود و اگر با عسل بر سر کشند و سر کسی که جرب
داشته باشد یا داء الثعلب بر اعضاء در حمام طلا کنند و بنشینند تا با عرق فرود آید بعد از آن آب
بریزد بغایت نافع بود و اگر بکوبند و خشک کنند و دو درم از وی بیاشامند خناق را
نافع بود و دماغ وی چون با عسل در چشم کشند در ابتداء نزول آب بغایت سود دهد و
چشم وی چون سحق کنند بروغن زنبق و در ناف زن بمالند نزدیک نفاس سود دهد
و ابن زهیر در خواص گوید چون بگیرند سه روز پرستوک یک نر و یکی ماده و بسوزانند و در
شراب اندازند هر کس که بخورد مست نشود و خون وی چون بخورد زن دهند چنانکه نداند شهوت
وی زایل گردد چنانکه مرد با او دخول کند سخت برنجد شیخ الرئیس گوید چون سرگین وی در
چشم کشند سفیدی ببرد و مجربست و ارسطاطالیس در منافع اعضاء حیوانات گوید زهره
پرستوک چون بدان سعوط کنند موی سر و ریش که سفید گشته باشد سیاه گرداند پس
خواهند سعوط کردن دهن را پر از شیر تازه کنند تا دندان سیاه نشود و سرگین وی چون
با زهره گاو بیامیزند و بر موی بمالند سیاه کند و هنگام سفید شود **خفاش**
وطواط خوانند و بپارسی شب پره گویند و بشیرازی موش کور شریف گوید چون بکشند
و بر زهار کودکان پیش از بلوغ طلا کنند منع موی رستن بکند و چون در روغن کنجد
بجوشانند آن روغن عرق النسا را سود دهد خاصه چون چند کرت تکرار کنند و گویند چون
بپزند و مرق آن بیاشامند تکم براند و درد ورک را سود دهد و خاکستر وی روشنائی
چشم زیادت کند و سود دهد و ابن زهیر گوید چون سر وی در ظرفی نهند یا آهن یا

یا روغن زنبق بپزند چنانکه مهرا شود و صافی کنند و روغن وی بردارد و بر نقرس مالند این
و فالج قدیم و رعشه و ورم در اجساد و ربو بغایت سودمند بود و زحمت زایل کند
و اگر زنی دشوار زاید زهره وی در فرج زن بمالند در حال بزاید و این مجربست و اگر دماغ
وی در شیب پای بمالند باه را برانگیزاند و اگر با آب بجوشانند تا مهرا شود و در سوراخ
قضیب چکانند بول براند و اگر طبخ وی در آب زن کنند و در آن آب نشینند صاحب
فالج را بغایت نافع بود و دماغ وی اگر بسوزانند و سحق کنند و در چشم کشند سفیدی
زیاده که در چشم بود زایل کند و سرگین وی چون بر قوبا طلا کنند نافع بود و دماغ
وی با آب پیاز در چشم کشیدن سودمند بود جهت نزول آب چشم و اگر سر وی در زیر
جامه خواب پنهان کنند و آدمی جوان بران جسد باید که نداند نخواب نرود و خواب روی
شوریده شود و اگر دل وی باشد نیز همین عمل کند و اگر سر وی در برج کبوتر پنهان کنند
هر کبوتر که باشد از آنجا برود و الفت گیرد و اگر در سوراخ موش نهند همه بگریزند از آنجا
خفج ضرر دل بری است و در حرف لام در صفت لبان گفته شود **خلادل** ماموئی
او فرات و گفته شد **خلاف** بپارسی بید را گویند و خلاف تلخ بهر احجار
خلاف نوعی از صفصاف و صمغ وی از ورق بیرون می آید و بهترین بید آن بود که بر
کنار چشمها رسته باشد و طبیعت وی سرد و خشک بود و ثمر وی و ورق وی هر دو قابض
باشند اگر بکوبند و در و تجفیفی بود و خاکستر وی در غایت تجفیف بود و در بستن خون
بروی ضماد کنند تر کرده و صمغ و ورق وی بغایت جلا دهنده بود و خاکستر وی با سرکه
بر ثالیل و نمله ضماد کنند نافع بود و ورم ورنشها و غلبه حرارت که در ورم گرم بود و شربت
و اگر چون در آب آن بحمام نشینند بغایت نافع بود و آب وی درد سر را زایل کند

وآب ورق او بغایت نافع بود جهت ماده که از گوش گشوده باشند و روانه شود و ثمر
وی بر ضربی که بر حدقه زده باشند نهادن نیکو بود و قطع خون رفتن بکند و صمغ وی
جهت ضعف بصر سودمند بود جهت سده جگر و یرقان را نافع بود و مقدار آب وی یک درم
مستعمل بود و اسحق گوید مضرست بشر اسیف و مصلح وی گلاب بود **خلنج** اسم
درختیست که در کوه میباشد و قحم از ان میگیرند و آن درخت کز منجو نهند و گل سرخ
کوچک دارد ارغوانی رنگ و طبیعت آن گل خشک بود در درجه دوم و قوتی دارد
خلیاپ قندات یونانی و گفته شود **خل** بپارسی سرکه است و وی
مرکب بود از دو جوهر مختلف گرم و سرد و سردی وی غالب بود و از گرمی بهترین وی خمری بود
و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم و گویند سردست در اول و خشک در سیوم
معده گرم را نیکو بود و اشتها باز دید کند و قطع خون رفتن از هر عضوی که باشد بکند
چون بیاشامند یا آن عضو که خون آید در روانه بود بدان بشویند یا بریزند یا در آنجا نشانند
قطع خون بکند و چون بر سر نهند درد سر را نافع بود و بدان مضمضه کردن دندانرا
نیکو بود و خاصه که با شب یمانی بود و بن دندان محکم گرداند و چون با گلاب نیم گرم مضمضه کنند
و چون صوف نهشته بدان تر کنند یا اسفنج و بر جراحتها نهند منع تورم بکند و در ابتدا
که در بدن پیدا شود از حمره و نمله و جرب تر و سوختگی آتش و قوبا و بواسیر و داخس
چون با بعضی از ادویه موافق این زحمتها استعمال کنند بغایت نافع بود و در ابتدا
پلید و خوره چون بسرکه دایم بشویند زایل کند و چون پشم نهشته بدان تر کنند
و با روغن بر سر نهند درد سر که از حرارت آفتاب بود زایل کند و بخار وی استسقا را
تحلیل دهد و گرانی گوش و کرمی که در گوش بود بیرون آورد و طنین و دوی را زایل

کند

کند و اگر در گوش چکانند کرم آن بکشد و بر گزیدگی جانوران و بر موضع زخم کرم گرده و قفی کی
بدان سرکه شسته باشد بسبب سم آن و محلل کی بدان کرم گشته باشد سرکه سرد بالموضع
نهند بغایت سودمند بود جهت دفع مضرت آن و دیگر کرم گشته کرم گرده با بیاشامند
خاصه مضرت افیون و شوکران و خانق النمر و شیر که بسته بود و خون در شکم و چون
با نمک بیاشامند نافع بود جهت دفع مضرت فطر کشنده و چون بدان غرغره کنند
قطع سیلان فضول از حلق بکند و خناق و لهات را نافع بود و علق که در حلق چسپیده باشد
بیرون آورد و ملطف اخلاط غلیظ بود و شکم نرم کند و تشنگی بنشاند و سپرز را نافع بود
و معده را باغت دهد و ماده تیز دفع کند چون بر روی ریزند جهت درد دندان که از گرمی
و سردی بود سود دهد و آنچه از گرمی بود بسبب سردی و آنچه از سردی بود بسبب تلطیف
که در وی است و این خاصیت که در وی است در غیر وی نیست و سرکه از انگور بخر کرنج
با نمک نافع بود جهت گزیدگی سگ دیوانه اما سرکه مضر بود به سوداوی مزاج و بسیار
خوردن وی بصر را ضعیف کند و عصب را زیان دارد و اگر ادمان خوردن وی کنند
باستسقا انجامد و چون با آب و قند ممزوج سازند مضرت وی کمتر بود و صاحب
تقویم گوید مصلح وی روغن بادام بود **خل العنصل** بپارسی سرکه عنصل است
و سودمند بود جهت عرق النسا و تنگی نفس و ربو چون بدان مضمضه کنند بن دندان محکم گرداند
و گند دهن زایل کند خاصه چون هر بامداد ناشتا دو درم از وی بیاشامند و
چون در گوش چکانند گرانی گوش را نافع بود خاصه اگر ریشی در وی بود و چون ناشتا
بیاشامند چشم را روشن گرداند و دندان را محکم گرداند و آواز را صافی کند و درد معده
را نیکو بود خاصه چون طعام در معده وی هضم نشود و مصروع را نافع بود و لون را نیکو کند

خاصه در زبان ثقالت و درد سر و عصب را زائل کند و از ده درم هست اگر کند تا
بیست درم هر روز قدری می افزاید صفت آن بستانند اسقیل سفید پاک و بکارد
چوبین پاره پاره کنند و در ریسمان کتان کشند و چهل روز در سایه بیاویزند و بعد از آن
کمی از وی در هشت من سرکه انگوری اندازند و شصت روز بگذارند تا در تابستان
در آفتاب از اول سرطان تا آخر اسد و اگر ضرورتی بود در سرکه بجوشانند در دیگی سنگین تا عشر آن
شود فرو گیرند و صافی کنند و بعضی یک من عنصل در پانزده من یا شانزده من کنند و در آفتاب نهند
و بعضی یک هفته در آفتاب نهند اما آنچه دو ماه در آفتاب نهند بود قوت وی غالب تر بود و جذب
وی زیادت بود **خلاول** سیابت بلغت وادی القری و بلغت اهل مدینه سدی
خوانند و وی چون سبز بود در اندرون طلعه و وی صالحتر بود از بلح و آنچه رسیده بود مسهل
بود و آنچه نارسیده بود ممسک بود **خلد** بپارسی موش کور خوانند و بشیرازی انگشت
پرک و آن جانوریست کور در شیب زمین باشد و گویند که تربت و بیخ نباتات و شجار خورد
و در شب پیدا شود تا بیشتر میباشد و بطلب بوی پیاز و گندنا از سوراخ بدر آید و اگر خواهند که
وی را بگیرند پیاز یا گندنا بر در سوراخ وی نهند بیرون آید و وی از جمله سموم قتال است و ابن زهر
در خواص آورده است که خونی که در گوش وی بود چون بر خنازیر طلا کنند بغایت نافع بود
و خنازیر زائل کند و اگر سر وی بسوزانند و با قلقطار سحق کنند و کسی را که منی بود و دیگر
دهند کند منی وی زائل کند و کسی که تب ربع دارد چون بر وی بندند شفا یابد و ابن زهر گوید
دماغ وی چون با روغن گل بگدازند و بر بهق و برص و قوبا طلا کنند شفا یابد و بهر
چیزی که از بدن بیرون آید چون بمالند نافع آید **خلر** جلبان خوانند و قومی
نیز گویند و آن حبی است نزدیک بکرسنه و در یزد و نواحی کرمان و ولایت کرستان بسیار

خورند

خورند و بنان پزند همچنان شما مانند باقلا و عدس پزند و خورند و در بهار چون تر بود
همچنان ناپخته خورند اما باد دار او رود و بزبان قومی کرد خوانند و بشیرازی مخو و طبیعت
آن سرد و خشک بود و غذا اندک دهد و خونی بد از وی حاصل شود و مولد سودا بود
و اعصاب را مضر بود و بغایت نفاخ بود و چون طبخ وی با عسل یا مانند
خلطها از امعا براند و حیض براند و محلل و ملین فضول سینه بود و اگر گاو بخورد
مانند کرسنه بود در فربهی و نوعی از وی هست که بزرگتر بود و آنچه بچه شاه
خورد و یرا بسیله خوانند و آن نوعی بری بود و چون زنان بخورند شیر ایشان
بیفزاید **خمر** باده العنب و مدام و راح و حل و صهبا و طلا و عقار و قهوه و
قرقف و رحیق و مینه خوانند بپارسی شراب گویند و بشیرازی می سیک و بهترین آن
بود که قوام او معتدل بود و لون او زرد بود و خوش بوی بود یا آنکه او دو به دردی کند و
متوسط بود میان نوی و کهنی آنرا ریحانی خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
اما آنچه سیاه بود و غلیظ بود و دشخوار هضم شود و لیکن گوشت زیادت کند و آنچه
سفید بود و رقیق غذا کمتر دهد و مهر وی مزاج را موافق بود و ادرار بول کند و شکم براند و
زرم کند اما شراب سرخ متوسط بود میان سفید و سیاه و قوت وی میانه بود در دو
حالت اما آنچه شیرین بود و غلیظ بود نفخ در معده پیدا کند و شکم براند اما مثانه و
گرده را موافق بود اما آنچه در وی قبض بود در وی ادرار بول زیاده کند و مصدع و
مسکر بود و آنچه عفص بود شکم به بندد و در وی موافقت اتصال غذا زیادت بود
و قطع سیلان مواد کند و آنچه لین بود مضرت وی با عصاب کمتر بود و ادرار بول کمتر
کند و آنچه کهن بود مضر بود با عصاب و حواس اما لذیذ طعم بود و لیکن چون بعادت

رقیق و کهن بود و سفید بول براند اما مصدّع بود و اگر بسیار خورند مضر بود بمعده
آنچه تازه بود باد انگیز بود و دشخوار هضم شود و بول براند و بهترین آن بود که کهنه شده
در اول سودمند بود جهت شهوت کلبی و ربو بلغمی و غشی و استسقا و زهرها بود و چشم را
نیکو گرداند و چون بکوبند بشکند و ساکن گرداند و بول براند و طبع نرم دارد و اگر افراط کنند
در وی مضر عقل بود و سپرز و جگر ضعیف کند و مبطل باه بود و شهوت غذا ببرد و غشی
و ربو و بخر و ضعف بصر و اعصاب و صرع و سکته و مرگ مفاجات آورد و تنها اعضا
زیاده کند و اگر ناشتا خورند بعد از بیخوابی و کارها سخت و خناق آورد و التهاب
و اوجاع و مداوا ابعضه باقی بود و اگر خواهند که مستی کمتر کند رب غوره یا تخم
کرنب مقل کند و غذا اکثر خورند و یا آلوده قند تنقل می خورند و نیلوفر ببویند و اگر محرور مزاجی
مزاج بود تنقل با انار مز کند و سیب مر و کاهو و خیار و طلع و غذا بیشتر از شراب
خوردن آش غوره و آش سماق و انار دانه خورند و دفع مضرت وی بشراب اترج
یا ریباس کند **خمیر** تری و خشکی وی بقدر نمک بود در قلت و کثرت و تازهٔ
وی گرم بود در دوم و کهن وی گرم و خشک بود در سیوم و در وی قوت متضاده بود
مرکب از سرد و گرم سردی وی جهت حموضت بود و گرمی وی جهت عفونت و گرمی
طبیعی جهت نمک و آرد و در وی قوت جلا بود و جذب مادهٔ بلغمی بود از عمق بدن بظاهر
آن و محلل بود و منضج همه ورمها بود و خاصه دمامیل چون با نمک بیامیزند و اگر ضماد کنند
بر وجعی یا ورمی که در شیب پای بود نافع بود و چون معتدل بود در آب خیسانند
و بعد از دو ساعت صافی کنند و دانگی طباشیر و تسویی زعفران و دانگی قند در مقدار
نیم درم از آن آب حل کرده بیاشامند تسکین خمار کند و تشنگی بنشاند و چون خمیر

دبار

در آب حل کنند و دانگی و نیم وزن آن روغن بنفشه با آن بیامیزند و بدان غرغره کنند
سودمند بود جهت ورم اندرون حلق و چون در آب حل کنند و از آن فتیلهای سازند
و قطره چند سرکه بدان در چکانند و بیاشامند قطع اسهال کند **خمل** سورنجان است
و گفته شود **خمان** دو نوع است بزرگ و کوچک خمان کوچک را بیونانی خاما
اقطی گویند و بلطینیه مدقه خوانند و گفته شد در باب با ثمر آن که اکرابل خوانند
و خمان بزرگ را شبوقه خوانند و گفته شود و قوت هردو مجفف بود و مسهل و محلل
تحلیل معتدل و قوت خاما اقطی بهتر بود و مسهل بود بسبب رطوبتهائی که در
وی هست لیکن معده را بد بود و ورق آن چون بپزند مانند ترهها دستی مسهل بلغم
بود و مره و ساق وی چون تازه بود بجوشانند همین عمل کند و اصل وی چون به آب
بجوشانند و با طعام بخورد مستسقی دهند نافع بود و اگر کسی را افعی گزیده باشد بیاشامد نافع
سود دهد و اگر با آب بپزند و زن در آن آب نشیند صلابت رحم نرم گرداند و بحال
صلاح باز دید آید و ثمر وی چون با شراب بیاشامند همین عمل کند و چون بر موی مالند
سیاه گرداند و ورق وی چون تر بود با پیه خوک بیامیزند و بر ورم گرم ضماد کنند
سوختگی آتش و گزیدگی سگ دیوانه را بغایت نافع بود و چون با پیه بر نقرس ضماد
کنند نافع بود **خمخم** رجمجم است و گفته شد در حا **خمسه اوراق** بنجکشت
و گفته شود در باب دال وزد و خمسه اوراق گفته شود **خماهان** صندل حدیدی است
و آن حجری سیاه رنگ بود و آن دو نوع بود نر و ماده و از آن نر بغایت صلب بود
و تیره رنگ و چون با آب بسایند محک آن زرد بود مانند زرنیخ و آنچه ماده بود صلب او
بغایت نبود و جوهر آن پاک بود و اگر با آب بسایند محک آن چون زنجفر بود و سرخ

بغایت و طبیعت وی سرد بود و آن نوعی از آهن است بپارسی خم آهن گویند و محلل
وی چون طلا کنند بر ورم و حمره بربرمرغ سودمند بود و حرارت آن بنشاند
و ضربان ساکن کند و هر دو نوع این خاصیت دارد و در ورمهای دموی و صفراوی خاصه
نوع ماده که تبرید و تسکین در وی زیاده است از محک نوع نر **خندریل** نوعی
از کاسنی بری بود اما بغایت تلخ بود و آنرا الفصیه خوانند و ورق وی بکاسنی
صحرائی ماند و ثمر وی و ساق وی همین لیکن قدری کوچکتر بود و بر وی صمغی پیدا شود
مانند مصطکی مقدار باقلایی و قوت وی مانند کاسنی بستانی بود اما بیخ
وی که زیادت تخفیف در وی زیادت بود و صمغ وی چون سحق کنند و با مر بیامیزند
دو درم و نیم بمقدار زیتونی وزن بجوید بگیرد حیض براند و اگر نبات وی با بیخ آن
با بیخ بکوبند و با عسل بسرشند و قرص سازند چون باب بگذارند و با نطرون بیامیزند
و بر بهق مالند نافع بود و صمغ وی موی زیادت که در چشم بود زائل کند و بیخ وی
همین عمل کند چون تر بود همین عمل کند و چون با شراب بیاشامند گزیدگی افعی را نافع بود
و آب وی چون با شراب بپزند و بیاشامند شکم ببندد و صمغ وی چون با کاسنی
حل کنند و در چشم کشند باد سبل که در چشم بود زائل کند و بیخ وی همین عمل کند و اگر
دو درم از وی با خمر بیاشامند یا بر موضع گزیدگی افعی طلا کنند نافع بود و اگر آب
ورق وی و ورق وی بر بواسیر طلا کنند قطع کند و لبن وی در موی چشم همان عمل
صمغ میکند **خندروس** خالاون گویند و آن خط رومی بود بپارسی کاکل گویند
و طبیعت آن گرم و تر بود و لزج و غذای وی سرد و تر بود و از غذای گندم بود و کمتر
اما غذای نیکو بود و از برنج غذا نیکوتر دهد و طبیعت ببندد و معده را نیکو بود اما

نفاخ بود و چون با سرکه بپزند و بر جرب تر ضماد کنند قطع کند و اگر بلغم وی بخته
کنند نافع بود جهة قرحة الامعاء **خسی** بر واق خوانند و بزبان بربری بفلیس و ورق
وی مانند ورق کندنا شامی بود و ساق وی املس بود و آنرا بتازی بعضی ام خوانند
و بر سر وی گل سفید بود و بیخ وی دراز بود و گرد شکل بطرین بیخ نیلوفر و ضعیف بود
و گفته شده در اصل خنثی و طبیعت وی گرم و خشک است و گویند سرد و تر بود و دسقوریدوس
گوید چون بیاشامند بول و حیض براند و چون دو درم از وی با شراب بیاشامند نافع
بود جهة درد پهلو و سرفه و بیخ وی چون بسوزانند و خاکستر وی ضماد کنند داء
الثعلب موی بر رویاند بعد از آنکه بصوف پاره موضع آنرا مالیده باشند و اگر مجوف
کنند و روغن زیت در آنجا کنند و بر آتش نهند تا بجوشانند و بر شقاق که از سرما بود
بود بمالند نافع بود و بر سوختگی آتش همین سبیل و اگر آن روغن در گوش چکانند
درد گوش زائل کند و گرانی ببرد و اگر ورق وی و گل وی و بیخ آن بر موضع گزیدگی جانوران
ضماد کنند نافع بود خاصه چون با شراب بیامیزند و اگر بیخ وی با درد شراب
بجوشانند و بر دملها و ریشهای خبیثه و ورم که در پستان پیدا شود و ورم خصیه ضماد کنند
نافع بود و چون با سویق بیامیزند نافع بود جهت ورمهای گرم در ابتداء آن ضماد کنند
و اگر آب وی در گوش مخالف بچکانند درد دندان زائل کند و اگر بر بهق بعد در
آفتاب بخرقه پاره بمالند نیک و آن بیخ طلا کنند بغایت سودمند بود و اگر تخم
وی و گل وی با شراب بیاشامند بغایت نافع بود جهت گزیدگی عقرب و تخم
براند و بیخ وی چون بر قوبا طلا کنند زائل کند و اگر با زیت بجوشانند و در گوش
مخالف بچکانند درد دندان ساکن کند و اگر سحق کنند با عسل و بر شکم مستسقی ضماد کنند

نافع بود و ساق وی چون تر بود بپزند و با سرکه و زیت بخورند یرقان را بغایت نافع بود
و کمال استسقا را نیز هم نافع بود و بسیار آن مرار آورد و مصلح آن تمر هندی بود یا غوره
خندیقون شرابیست که از عسل و شراب کهن و با شلث سازند و با دو بهار طبیعت
آن گرم و خشک است خنفسا بپارسی خروک گویند پس کین اگر با زیت بجوشانند و در
گوش چکانند در حال درد ساکن گرداند و اگر همچنان سحق کنند همین عمل کند و در خواص آن ذکر
آورده است که خنفسا چون در زیر گل کنند مرده شود و چون باز در زیر سرگین کنند
زنده شود و اگر سرهاء خنفسا در برج کبوتر نهند میان کبوتران اجتماع پیدا شود و متفرق
نشوند شریف گوید اگر موخر او پاره کنند و میل بدان فرو برند و آن رطوبت در چشم
کنند قوت باصره بدهد و تاریکی زایل کند و اگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند
و بدان ادمان کنند کری که نو بود زایل کند و چون با زیت بپزند چندانک قوت باز
روغن دهد و آن روغن در بواسیر مالند بغایت سودمند بود و اگر بدان ادمان کنند
دانه بواسیر قطع کند و اگر خنفسا را نیم کوفته کنند و بر موضع گزیدگی عقرب نهند درد زایل
کند خولنجان بهترین وی آن بود که سرخ رنگ بود و سطبر و کم گره و آن
بیخیست که باز از وی آشیان سازند و در لب دریا وقت بچه کردن و آن را از خانه
باز یابند و وی از زمین یونان خیزد و زمین یونان آب گرفته است کسی آن را نیابد
الا در خانه باز آن را بگیرند و بشویند و پاره پاره بپزند و آن را خسرو دارو گویند و
بترکی عرفات گویند و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم معده را
نیکو بود و بوی دهان خوش کند و درد گرده باشد بغایت نافع بود و باه را زیادت
کند و قولنج زایل کند و طعام هضم کند و عرق النسا را نافع بود و بول براند و چون

از سردی کرده و مثانه بود و صرع و صداع که از سردی بود و سرطان و خنازیر و دردهای
بلغمی و سوداوی همه را نافع بود و بادها بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود و رطوبتی که در معده بود
نشف کند و تحریک منی کند و هیجان آن و اگر قدری در دهان گیرند و نعوظ آورد و
صاحب جامع گوید یک درم از وی سحق کنند و بر سر چهار یک شیر گاو افشانند و با شتا
بیاشامند در وقت باه بغایت نافع بود و مجرب است و از خواص وی آنست که در هر دیگ
و کاسه که بود مگس گرد آن نگردد و ضعف معده و جگر سرد بغایت نافع بود و قوت اعضا
باطنه بدهد و گویند مضرات بدل و مصلح وی کثیرا بود و چیزهای چرب و صاحب تقویم
گوید مضر است بحجاب سینه و مصلح وی صندل و طباشیر بود و بدل وی قرفه و قرنفل
و اسحق بن عمران گوید بدل وی دارچینی صینی بود و گویند بدل آن قرنفل بود خولان
خفض است و گذشت خوخ بپارسی شفتالو گویند بهترین آن بود که استخوان
سهل از وی جدا شود و وی زودتر هضم شود و آن نوع را آلو خوانند و از معده زودتر
بگذرد و آنچه صلب بود و استخوان بر گوشت چفسیده بود غلیظ بود و دیر هضم شود
و طبیعت وی سرد و تر بود در آخر درجه دوم و گویند در آخر درجه اول ملین بود و دردی
قبض بود و آنچه پخته بود معده گرم را نیکو بود و آنچه عفص بود قابض بود و اگر خشک
کنند قبض در وی زیاده بود و آنچه خشک بجوشانند و طبیخ آن بیاشامند قطع سیلان
فصول بکند از معده بکلی اما خشک وی دیر هضم شود و آنچه تر بود در تسکین تشنگی
طعام باز دید کند و مزاجهای گرم و خشک باه را زیاده کند و تبهاء محرقه را نافع بود
و حرارت بنشاند و تشنگی زایل کند و فساد وی چون فساد زرد آلو بود و لذیذتر
از وی بود اما غذای وی غلیظتر بود و رطوبت وی زود متعفن شود و مولد بلغم بود

و اولی آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل مربا خورند یا عسل یا شراب بجای وی اگر
ورق آن یا بهار آن بکوبند و آب آن بیاشامند حب القرع و کرمها را بکشد
خوخ اقرع گویند ساوج هندیست و گفته شود **خوخ فلیق** قاقله است و گویند هیل
بوا است که آن قاقله کوچک است و گفته شود **خون سیاوشان** دم الاخوین است و
گفته شد در الف در ایدع و در دال گفته شود صفت آن **خوزهج** دفلی است و
گفته شود **خوص** ورق مقل است و نخل و نارجیل و امثال آن خوانند **خاتم
الملک** و ختم الملک طین مختوم است و گفته شود **خیار** قثد است بشیرازی خیار
بالنگ گویند و بپارسی بادرنگ خوانند صاحب منهاج گوید لطیفتر از خیار زره بود و سرد
و تر بود در دوم و در وی اندک قبضی هست اسحق بن عمران گوید سرد و تر و غلیظتر از خیار زره بود
و طبیعت وی سرد و تر بود در درجه دوم نافع بود جهت تبهای محرقه و بول براند و تشنگی بنشاند و
مبرد احشاء محروری بود و آب وی چون بگیرند سی مثقال تا چهل و پنج مثقال با ده درم
شکر سلیمانی بیاشامند مسهل مرار صفرا بود و از خوردن وی خلطی بد متولد شود و بهترین
وی کوچک بود که تخم وی رقیق بود و افضل وی لب بود و موافق جگر و معده گرم بود
غافقی گوید آب وی لطیفتر بود از آب خیار زره اما جرم خیار دیرتر هضم شود و نفاخ
سرد بود و خوردن وی تشنگی آورد و درد معده و خاصره و مصلح وی عسل بود یا مویز
یا جوارشی که نانخواه و کمون در وی بود اما آنچه بسیار پرورند بغایت سرد بود و
حرارت بنشاند اما در معده دیر بماند و اولی آن بود که بعد از طعامهای غلیظ نخورند
مانند آش ماست و آش غوره و امثال آن باید که بعد از وی سفیدباج خورند و تخم
وی خشک کرده بمقدار چهار درم چون زن بیاشامد دشواری زادن آسان شود و بروی

خیفوج حب القطن است و گفته شود **خیار شنبر** بپارسی خیار چنبر بود
و آن هندی و کابلی و مصری بود و بهترین وی هندی بود که سطبر و سیاه
و سمین بود و فلوس وی براق بود و پوست وی رقیق بود و اولی آن بود که
در زمانی که خواهند که مستعمل کنند از قلم بیرون آورند و استعمال کنند و طبیعت آن معتدل
بود در حرارت و برودت و گویند گرم است و گویند سرد است و محلل و ملین بود
جهت ورمهای گرم نافع بود که در احشا خاصه در حلق بود چون بدان غرغره کنند و
با آب گشنیز و لعاب بزرقطونا خناق را نافع بود غرغره کردن و طلا کردن بر نقرس و ورمها
صلب و مفاصل سود دهد و درد جگر را پاک گرداند و چون با تمر هندی بیاشامند مسهل
بلغم و رطوبت بود و چون با آب کاسنی یا آب عنب الثعلب بیاشامند یرقان را و
درد جگر را که از گرمی بود بغایت نافع بود خاصه چون آب کشوث اضافه کنند
و اسهال وی بی زحمت و اذیت بود تا بحدی که زن آبستن بخورد هیچ زیان
ندهد بلکه مصلح وی بود و زادن بر وی سهل شود و مره محترقه و بلغم براند و شکم نرم
گرداند و سینه و شش را سود دهد شربتی از وی پنج درم تا پانزده درم بود از کلوس
و قولنج بگشاید و اسهال وی بقوت جاذبه بود و گویند بلزوجت و هر کس که
امعای وی ضعیف بود اولی آن بود که پیش از استعمال بروغن بادام چرب کنند
یا بر سر شربت ریزند و اسحق گوید مضر است بسفل و مصلح وی آب عناب بود
و صاحب تقویم گوید مضر بود بمعده و غثیان آورد و مصلح آن مصطکی و انیسون است
و بدل آن صاحب منهاج گوید نیم وزن آن ترنجبین است و سه وزن آن مویز
بی دانه و قدری تربد **خیری** انواع است یکنوع سیاه است و آنرا

بپارسی خیری خطائی خوانند و یکنوع بنفش است و آنرا خیری مروی خوانند و خفته رنگ خوانند
و یکنوع سفید است و یکنوع سرخ و آن بری بود و آن خزامی است و گفته شد و یکنوع زرد است
و بهترین آن زرد بود و آنرا خیری شیرازی خوانند و در بغداد و موصل آنرا اصفیره خوانند
و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و گویند در دوم و بوئیدن گل وی محلل بادهای غلیظ بود و از دماغ
و سردی دماغ و رطوبت آنرا نافع بود و گل وی چون خشک بود قوت وی زیاده بود و از طبیخ
وی حیض براند و ورم رحم را سود دهد و چون در آن نشینند بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و اگر بیاشامند
مفسد بچه بود و بسبب حرارت که در وی هست و قوت تخم وی و گل وی یکسان بود و اگر دو مثقال
از تخم وی بیاشامند حیض براند و باد معده و امعا را نافع بود و فواق را سودمند بود و اگر با عسل بخورد
برگ نه بچه زن تباه شود و بچه مرده بیرون آورد اما بیخ وی در قوت مانند ایشان بود و لیکن
غلیظ تر بود و طبیعت زمین نزدیکتر بود و ویرا چون خشک کرده با سرکه بر سپرز سخت شده ضماد
کنند نافع بود و کبد از اندو بر نقرس و ورمی که در مفاصل پیدا شود و بغایت سلب بود و چون
ضماد کنند بغایت سودمند بود و طبیخ وی با سرکه درد دندان را نافع بود و گل وی
چون در موم روغن کنند شقاق مقعده و انگشتان را نافع بود و چون با عسل بیامیزند قلاع
را زایل کند و خیری سیاه که آنرا خیری خطائی گویند طبیعت آن معتدلست نافع بود جهت
بادی که در سر بود نوع سرخ و منفعت آن در صفت خزاما گفته شد اما در انواع دیگر
چندان منفعتی که مشهور بود نیست که آنرا یاد کنیم مگر کسی خیری به تجربه معلوم کرده باشد
و صاحب تقویم گوید که بوئیدن آن مصدع بود اما مصلح آن روغن گل و سرکه بود
خیروج بپارسی فرد گویند و آن خیار زیت و گفته شد و قدیم الملک نیز خوانند
خیربول هیل بوا خوانند و ثمال بوا گویند و بهترین آن تازه فربه تیز بوی بود

رازی گوید

رازی گوید در قوت مانند قرنفل بود و لطیفتر از قاقله بود و طبیعت وی گرم
خشک بود در سیوم معده و جگر سرد را نافع بود و بجهة معده نیکوتر از قاقله بود قی ببندد و
غذا هضم کند و ابن ماسویه گوید معده را از اخلاط بلغمی پاک کند و اشتهاء طعام باز آرد
و نافع بود جهة ورمهای سرد خاصه در دماغ و قوت سر [illegible]
بهق که در بدن بود نافع بود و چون بخورند و از وی بخور کنند پشه و بخورد تخم تره تیزه
کوفته بجهة با عسل بسرشند و طلا کنند و گویند وی مضر بود باحشا محروری و مصلح وی
شیره تخم خرفه بود با سکنجبین و ویرا بهندی الاچی گویند **خیربان** بلدی آس بری است
و گفته شد صفت آس بری که در الف صفت اس بری که آنرا مورد سفر خوانند در میم گفته شود
والله اعلم

باب حرف الدال

دانج حب الآس است و گفته شد **دانج ابروج** دانکا و ورنگ
نیز خوانند و بشیرازی انجلک خوانند و از کوه کیلویه که از ولایت پارس است خیزد و در
هیچ موضعی دیگر نباشد و طبیعة وی گرم است و معتدل بود در تری و خشکی منی بیفزاید و
شهوت جماع برانگیزاند **دارصیعوس** و دار مصوص نیز گویند و آن دارچینی است و
گفته شود **دادی** حبی است مانند جو باریکتر است و نقد دراز تر و طعم تلخ بود و طبیعة
وی گرم و خشک بود در دوم و گویند سرد است و یوحنا گوید گرم است در اول و خشک
در دوم و بهترین وی سرخ رنگ بود و بوئی خوش بوی تازه و وی قابض بود و نبیذ
خرمائی را از ترشی نگاه دارد و لیکن صلابات بود و شکم ببندد و درد مقعده را نافع بود
بغایت و استرخاء آن چون در طبیخ آن نشینند و اگر دو درم از وی گویند و در زیت
چرب کنند و سفوف سازند بواسیر را بغایت نافع بود و دفع زهرها کند و اگر در

طبیخ آن نشینند مقعد رحم که بیرون آمده باشد باز بجای خود رود و بهجت یابد و اگر
با عسل بسرشند و لعوق کنند کرمهای بزرگ و کوچک را بکشد و بسیار خوردن وی کشنده
بود و مقدار آنکه وی بتی و اسهال بیشتر تازه و چیزها چرب بسرشند صاحب تقویم گوید جیده
آورد و بواسیر و دار و مصلح آن خمیر بنفشه بود یا هلیله تقند و بدل آن در تحلیل صلابات
چهار دانگ وزن آن بادام و نیم وزن آن اهیل بود و الا در بستن نشاید که مستعمل
کنند **دادی رومی** سوفاریقون است و گفته شود **دار شیشعان** قندول
خوانند و بزبان بربری ازدری و بلفظ دیگر استلاپوش و آن درخت سبز
خارناک است و در پوست وی صمغی و در گل وی حدقی و در چوب وی عفوصتی بود و بعضی
گویند بیخ سنبل هندی است و گویند چوب سنبل هندی است و گویند چوب سنبل بو است
و این خلاف آنچه محقق است پوست وی مانند قرفه بود و بشکل اما سبزی از وی بسیار
ستبر بود و بلون سرخی بغایت بود مانند خون و بهترین وی آن بود که گران وزن بود و
آنچه بسرخی مایل بود و چون پوستش باز کنی بلون خون بود و خوشبوی بود و ستبر بود
و در طعم وی اندک تلخی باشد و نوعی از دار شیشعان بود که املس بود و تابان و بعضی
تلخ بود و سفید رنگ بود و بوئی نداشته باشد و طبیعت وی گرم است در اول
و خشک است در دوم و گویند سرد است و محلل ریاح بود و مصلح عفونت و قطع خون کند
و شکم ببندد و طبیخ وی چون بیاشامند و با شراب بپزند و بدان مضمضه کنند قلاع
زایل کند و ریش بد که در دهان باشد و دندان را نگاه دارد و استرخاء عصب را
نافع بود و رطوبات غلیظ را نشف کند و مقدار مستعمل از وی یک درم بود تا دو درم و گویند
بود جهت نفخ معده و چون سحق کنند و بر دهن چیزی بسرشند و در گوش نهند کرم گوش بکشد

و چون سحق کنند و با سرکه بسرشند و بر دندان نهند درد ساکن گرداند جالینوس گوید
عفونات و نزلات و وسواس سوداوی را نافع بود و معده را پاک گرداند و شیخ گوید
مضر است بجگر و اصلاح وی به رب کند و صاحب تقویم گوید مخفف اعصاب بود و
مصلح وی صمغ عربی بود و کثیرا و بدل وی به یغورس گوید در سودمندی استرخاء
و عصب بوزن آن اسارون و چهار دانگ زراوند و نیم وزن آن درونج بود شاپور
گوید بدل آن کزمازک است دار که گوید بسباسه است و این صحیح است آنچه محقق است
طالیسفر است و گفته شود **دار فلفل** جالینوس گوید بهار فلفل سفید است و گویند
درخت وی غیر فلفل است بخجیفن و بهترین وی آنست که ستبر بود و بطعم مانند فلفل است
و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و خشک است در دوم و گویند تر است در اول محلل بود
و مرضهای سرد زایل کند و چون در میان جگر زیربان کنند تاریکی چشم و شبکوری را
زایل کند و هضم طعام بکند و قوت معده بدهد و باه را زیاده کند و قایم مقام زنجبیل بود
جهت گزیدگی جانوران خوردن و با روغن طلا کردن نافع بود جالینوس گوید معده را
پاک گرداند از رطوبات لزج و سده جگر و سپرز بگشاید دیسقوریدوس گوید عرق النسا
و فالج را نافع بود و روفس گوید قوت پشت بدهد و شهوت زیاده کند و اندر دماغ خس
گوید نافع بود جهت زهرها کشنده و گزیدگی افعی و صرع را نیز مفید بود و مقدار مستعمل از
وی نیم درم بود و مضر بود و مصدع بود و صاحب جامع منهاج گوید مصلح وی صمغ عربی
بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و گلاب بود و بدل آن بوزن آن قلفل
بود و گویند بوزن آن زنجبیل و بوزن آن زرنباد **داجبراجه** در یک برد گفت
و گفته شود **دارچینی** دار صینی است بهترین وی سیلانی بود خوش بوی

سرخ رنگ تیز طعم که در طعم وی شیرینی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم
و گویند در دوم و روغن وی گرم بود در دوم و در غایت لطافت بود و مصلح عفونت
بود و زکام را نافع بود و خوردن وی و کحل کردن وی تاریکی چشم را نافع بود
و زایل گرداند و مفرح قلب بود و تریاقیت هست در وی و چون با مصطکی بپزند و آب
آن بیاشامند فواق زایل کند و بادها بشکند و رعشه را نافع بود و سده را پاک کند
سده جگر زایل کند و قوت معده بدهد و استسقا را نافع بود و در چشم را باز زده گزیدگی مار
سودمند بود و زهرهای گزیدگان را نافع بود و بر گزیدگی عقرب با انجیر ضماد کردن نافع
سودمند بود و چون سحق کنند و با سرکه بر قوبا طلا کنند نافع بود و سرکه کهن سودمند
بود و درد گرده و عسر البول را نافع بود و اولی آن بود که بکوبند و بشراب بسرشند و حب
سازند و خشک کنند در سایه قوت آن پانزده سال بماند و بقراط گوید که قوت انسان را
نگاه دارد چندانکه در حیات باشد و ذهن را تیز کند جالینوس گوید معده و دماغ را از
فضول پاک کند و نسیان ببرد دیسقوریدوس گوید چشم را روشن کند و حیض براند و
سنگ گرده بشکند نافع بود و مشام را قوت دهد و همه بیماریها را نافع بود فولس گوید لقوه و استرخاء
عضله را سودمند بود روفس گوید یرقان را نافع بود و دردهای سپرز ببرد و مقدار مستعمل از وی
یک درم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اسارون بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی
[illegible] بود و بدل وی پوست سلیخه است بوزن آن و نیم وزن آن کبابه و اهل
بلزنب بود و گویند بدل آن دو وزن آن کبابه بود و زیادتی گویند بدل وی بوزن
آن خولنجان بود و گویند بدل آن دو وزن آن اهل و روغن دارچینی رعشه را
نافع بود **دار مل** نوعی از مرد است و گفته شود در میم **دارنیان** بقراطیس

و گویند

و گفته شده **دار رومی** سولانت و گفته شود **دبق** اقوس خوانند و آن دارایست
بشکل زرشک و دانه مورد و عطاران شیراز آن را مویزج عسل خوانند و چون بشکنند
عسل از نج بغایت چسبنده در اندرون وی بود و بهترین وی تازه را سمن بود که لون
اندرون وی کراثی بود و لون بیرونی وی سیاهی که بسرخی زند و طبیعت آن گرم و خشک
در سیوم و گویند در دوم و در وی رطوبتی فضلی بود غیر نضیج و اسحق گوید گرم و تر بود
و محلل و ملین بود و چون با زرنیخ و با خیر تابیده بنهند قلع کند و بر دمها
و بر شری بلغمی ضماد کنند نافع بود و ملین و محلل بود و چون با زرنیخ و موم خلط کنند اظفار
مساوی و بر ورم بن گوش بنهند زایل کند مجموع ورمها را نافع بود و اگر با کندر بیامیزند
و بر ریشهای کهن بنهند زایل کند و اگر با بوره بر سپرز نهند بگدازاند و بلغم و عرق النسا را
نافع بود و چون نیم درم از وی مستعمل کنند جذب رطوبت غلیظ از عمق بدن بکند
فولس گوید خلطها در اعضا بگدازاند و قوت اعضا باشد و رطوبت زایل کند
مرفولس گوید محلل اخلاط فاسد بود که در ورکین جمع شده باشد اما مضر بود بقلب
و از خوردن وی قی و قراقر در شکم پیدا آورد و مغص آورد و دوا رسید کند اول آن
بود که با آب عسل قی کنند و حقنه کنند و سکنجبین بیاشامند و مصلح وی گویند بالنگو و گاوزبان
بود و بدل وی نیم وزن وی عاقرقرحا و در تحلیل ورمها صلب چهار دانگ وزن
آن جوز سرو و نیم وزن اهل **دبس** یا رب دوشاب خرمائی گویند و بهترین آن
بصری بود که آن را سیلان خوانند و آن شیرین باشد و آنچه از رطب فارسی
گیرند دوشاب گویند و طبیعت آن گرم و تر بود و کلف زایل کند چون با قسط و نمک
بدان طبع نرم دارد و غذا دهد لیکن خلط غلیظ و خون تیره از وی متولد شود و

ومصلح وی بادام وخشخاش بود وبعد از آن سکنجبین ساده یا مغز کاهو خورند **دُبا**
قرع است وگفته شود **دباب** سینبر است وگفته شود **دیودار** دیودار رود بیدار
گویند وگفته شود **دَجاج** بپارسی ماکیان گویند ومرغ خانگی نیز گویند وطبیعت وی معتدل است
در گرمی دماغ را زیاده کند وعقل بیفزاید ودماغ وی چون با شراب بیاشامند منع خون که
از جهت دماغ روانه بود بکند وآواز را صافی کند وگزیدگی جانوران پلید را نافع بود وچون
بشکافند وهمچنان گرم بر موضع گزیدگی جانور نهند وزمان زمان بدل کنند بغایت سودمند بود
ومنع سریان سم بکند ومرغ غذای ناقهان بود ونشاید که ادمان خوردن کنند خداوندان ضعف
ورگ واول آن بود که بعد از نوشاول وی منتج بخورد ودماغ وی منی زیاده کند ودماغ
را بیفزاید شریف گوید چون مرغ جوان فربه با مسکه بپزند چنانکه نیک پخته شود وکسی را سرفه خشک
بود چون بخورد زایل کند واگر مرغ با خشک دانه فربه کنند دوازده روز بعد از آن بکشند
وپیه وی بیرون آورند مجذوم در اعضای خود مالد سودمند بود واگر بر کسی که ماخولیای
سودائی داشته باشد طلا کنند بغایت نافع بود خاصه چون سه نوبت پیاپی طلا کنند وچون
مرق مرغ پیه دار بیاشامند کسی که لون وی زرد بود که سبب آن معلوم نبود وهفت روز
هر روز یک مرغ با نان حواری بخورد لون او بحال صحت رود وبغایت کامل نافع بود
دَنج صاحب جامع گوید که نباتیست که در دیار ترکستان افروز خوانند واین
صحیح است **دُبج** روفس گوید فاضلترین مرغ ربی بود وبعد از وی تیهو دردستان
پس حجل ودراج وطیهوج وسفنین وفرخ الحمام وورشان وفواخت وطبیعت آن
گرم وخشک است **دجر** لوبیاست وگفته شود **دخیسا** گویند سل است وگویند
دهن البلسان وهرده ورا بدین اسم خوانند **دُخن** بپارسی ارزن است

الرخو خوانند وآن نوعی از جاورس است وطبیعت آن سرد وخشک بود در دوم
وگویند در سیوم وگویند گرم است شکم ببندد وبول براند وغذا اندک دهد واگر با شیر تازه
بپزند خشکی وی کمتر بود وغذا بسیار دهد لیکن بسته وسنگ گرده پیدا کند ومصلح وی قند بود
وسویق وی قطع قی واسهال که از صفرا بود بکند واسحق گوید مضر است بشش ومصلح وی
مصطکی بود وشاپور گوید بدل آن برنج است **دخان** بپارسی دود گویند ومجموع
دخانها مجفف است ودر وی اندک تلقی تاریه بود وبقوت ترین دخانها دخان
قطران بود پس نفت پس میعه بعد از آن مر بعد از آن کندر ودود خان کندر در ادویها
جهت رمد چشم استعمال کنند که در وی قرحه بود وآن قرحه را پاک گرداند وگوشت
برویاند ودر کحلها نیز استعمال کنند جهت منع موی زیادت که در چشم میروید ودخان را
بطم سودمند بود جهت رطوبتی که در چشم بود لیکن اگر رمد بود ودخان قواریر گرم بود
وقطع سیل کند وروشنی چشم بیفزاید **دُراج** گوشت وی معتدل تر از گوشت
تیهو وفاخته بود وفاضلتر ولطیفتر وخشکتر از گوشت تدروج بود وحرارت کمتر
منی بیفزاید وشکم ببندد ودماغ وفهم را زیاده کند ومصلح وی ناقهان بود ودراج بپارسی
کبک نخوانند **دَرافن** درافن نیز گویند بلغت اهل شام وآن خوخ است وگفته شد
دُردی الخمر دردی شراب کهن بود بهترین وی وطبیعت وی گرم وخشک است ومحلل
اورام بود وکلف ونمش زایل کند وآثاری که مانند عدس بر روی پیدا شود چون
بسایند وبا اشنان خلط کنند وهر روز روی وابدان بشویند روی را پاک گرداند
وجلا دهد **دُردی الخل** دردی سرکه چون خشک کنند وبسوزانند مانند زنجار الدبود
ویا دردی که گواری بوکی بسوزانند وبر سر آتش نهند وغایت سوختگی وی آن بود که سفید

بود و شربت وی مانند توتیای سوخته و وی محرق و معفن بود و مسخن و مجفف و گوشت زیاده
که در ریشها بود بخورد و با زرنیخ بر سفیدی ناخن طلا کنند زایل کند و چون با روغن
مصطکی با زرنیخ بیامیزند و بر موی طلا کنند و یک شب بماند موی را سرخ گرداند و آنچه سوخته بود
آثار دمامیل و ریشهای آن ببرد و تاریکی چشم زایل کند و آنچه سوخته باشد با مورد بکوبند
شکم و معده ضماد کنند محکم گرداند و منع سیلان رطوبات از ایشان بکند و چون ضماد کنند
و بر شکم و ریشها طلا کنند قطع خون رفتن بکند و بر ورم پستان ضماد کردن نافع بود
و اگر بر بیرون زخم ضماد کنند نافع بود و حیض را باز دارد و مسکن درد مفاصل گرم بود **درونج**
صاحب منهاج گوید دو نوع است فارسی و رومی و بهترین آن رومی است و آنرا
درونج عقربا خوانند از بهر آنکه بشکل عقرب بود و صاحب جامع گوید که در کوهستان
شام و اندلس بسیار باشد و وی گرم و خشک است در سیوم و عیسی گوید گرم و خشک در دوم
بادها را بشکند و گزیدگی جانوران زهردار را نافع بود و درد رحم که از سردی بود سود دهد
و خفقان که از سردی بود زایل کند و بادهاء غلیظ که در معده و امعا بود لطیف گرداند
و تحلیل دهد و بر گزیدگی عقرب و رتیلا با انجیر ضماد کردن و همچنان خوردن نافع بود و نفاخ است
و تقویت دل دهد و مفرح بود و تریاق همه زهرها بود و مقوی دل و اولی آن بود که با شراب
سیب ممزوج کنند تا سخونت وی کمتر شود و جهت خفقان با قدری کافور خلط کنند نافع است
نافع بود و خاصیت وی باقی بماند و کیفیت وی بشکند و ابن زهر در خواص آورده است که
چون قطعه از وی در اندرون خانه بیاویزند طاعون در آنجا نبود و اگر سوراخ کنند
و ریسمان در وی ببندند و از میان هر دو ران زن حامله بیاویزند وی را نگاه دارد
از همه آفتی و محفوظ بماند و اگر دشوار زاید زاییدن بر وی سهل گردد و زود بزاید

و اگر بیاویزند بر وی و سر وی سوراخ کرده باشند بدارد از خوابهای بد و ترسیدن
در خواب و این از خواص است و سفیان اندلسی میگوید که مسخن دل و جگر و معده بود
و هضم طعام بکند و سودمند بود جهت مالیخولیای امعائی و تحلیل نفخ و تلطیف غلیظ
اخلاط و مستعمل از وی مقدار یک درم بود و اسحق گوید دو درم و هم گوید مضر بود بسر و
مصلح وی رازیانه و قند بود و رازی گوید بدل وی در دفع مضرت بادها که در رحم
پیدا شود بوزن وی زرنباد و دو دانگ وزن آن قرنفل و شاپور گوید بدل وی
عاقرقرحا بود و گویند بدل وی دو وزن وی سورنجان بود **درونقون**
از جمله مخدرات بود و نبات وی بدرخت زیتون ماند لیکن از یک گز کوتاهتر بود
و ورق وی برنگ ورق زیتون بود اما درازتر بود و تنکتر و بغایت خشن بود
و گل وی سفید بود و تخم وی بمقدار کرسنه کوچک بود و بغایت صلب و لون وی
مختلف بود و بیخ وی بدرازی یک گز بود و بستبری انگشت و در کوهها روید و در
طبیعت مانند بزرالبنج و لفاح و خشخاش سیاه بود و مسکر بود و اگر زیاده خورند کشنده
بود و غشیان و تخمه و فواق و مغص آورد و اسهال خون و غش و سبب کشنده بود
از چهار روز تا هفت روز مداوای آنکس که آن خورده باشد قی کنند تا معده پاک
کند و همان معالجه که در خوردن بزرالبنج گفته شد بکار دارند **دردار** شجرة البق
خوانند بپارسی درخت پشه و نیز از وی اسفیدار و بسمرقند کل کرم و در صفاهان گنجشک
و در اندلس شجر البق و در بخارا الاسکر و غرب نوعی از وی است و صفت غرب گفته شود
اما ورق دردار در وی قبضی بود و جلائی و پوست وی قابض تر و سردتر از ورق
وی بود و طبیخ اصل وی چون بر استخوان شکسته نطول کنند سود دارد و پوست

ستبر وی چون یکمثقال با آب سرد بیاشامند با شراب مسهل بلغم بود و ورق وی چون
سحق کنند و با سرکه بر جرب و ریش پاشند سودمند بود و پوست وی چون بر جراحات
نهند بصلاح آورد و اگر بکوبند و با سرکه بسرشند و بر برص طلا کنند زائل کند و بیخ وی
چون بر آتش نهند و بسوزند رطوبتی که از وی بیرون آید بگیرند و در گوش چکانند گرانی که
از بخاری دراز حادث شده باشد زائل کند و عصارهٔ ورق وی چون در گوش
چکانند نیم گرم ورم گوش را نافع بود و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند تاریکی چشم
زائل کند و رطوبت ثمر وی چون بر روی مالند جلائی تمام دهد و مسیح گوید ورق
وی سرد و خشک بود در درجهٔ اول **دردر** ثمرة العلیق است و گفته شد
دردبطارس و دو مطارسین گویند و معنی آن بلوط بود یا خس بلوط
و آن چیزیست که بر درخت بلوط پیچیده میشود مانند سرخس و آن که چکر بود
و در وی حلاوتی بود و با اندک تیزی و تلخی اما اصل وی با وجود شیرینی و تیزی
و تلخی عفص بود و قابض بود و مغص آورد و در غایت حرارت بود و چون بکوبند
با بیخ بیخمان بر موی ضماد کنند موی را بسترد و فالج و لقوه را سودمند بود
درداب دستنبویه است و گفته شود **درانج** گویند بعضی سیب است و دیگر گویند
نوعی از لبلاب است و این صحیح تر است و صفت هر دو گفته شود **دستنبویه**
بلغت اهل شام شمامه خوانند و بپارسی دستنبویه خوانند و آن نوعی از بطیخ کوچک است
بوئیدن وی و اومان بدان نمودن سودمند بود و اگر خشک کنند و در روی وی کوفت
وی لطیف الهضم بود و بوئیدن وی سودمند بود و اگر خشک کنند و در وی بدان
بشوینده پاک گرداند و جلا دهد **دشبش** حشیش است و آن درختی که از زرد

کنم

کندم و سرطان و آرد جو حاصل شود حشیش خوانند و دشیش خوانند **دعیلا**
جغیل است و گفته شد **دفلی** حین است و حبین نیز گویند و بشیرازی فرهره
گویند بهترین وی سبز بزرگ ورق بود و بغایت تلخ بود و گل وی مانند گل
سرخ بود در رنگ و ثمر وی صلب بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سوم
و گویند خشکی وی در دوم بود و گویند در اول بغایت محلل بود و خاصیت وی آنست که
اگر طبیخ وی در خانه بیفشانند قتل براغیث و ارضه بکند و وی محلل و صلابت
بود حکه و جرب و درد پشت و زانو ضماد کردن خاصه چون ورق وی بپزند و مانند
مرهم بر ورمهای صلب نهند بگدازاند و تحلیل کند و آب ورق وی چون بر جرب
و حکه طلا کنند سودمند بود و چون شراب و صداب بجوشانند و بیاشامند سودمند
بود جهت گزیدگی جانوران زهردار و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و مفاصل را
نافع بود و فقاح وی و ورق وی سم حیوانات و آنچه ضعیف بود از حیوانات
مثل بز و میش و اگر دفلی در آب خیسانند و ایشان را از آن آب دهند کشنده
بود و اندکی از وی کرب آورد سخت یا در شکم بید اکند و آبی که دفلی در وی
رسته بود بد بود و فقاح وی بغایت مغص بود و ورق وی چون با آب
بپزند و بپالایند و بهر یک رطل نیم رطل زیت کهن بر سر آن کنند
و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و بعد از آن ثمن رطل موم سفید بر آن
روغن نهند مانند مرهم بر جرب و حکه ضماد کنند بغایت کمال مفید بود و اگر ورق
وی خشک کنند و بکوبند و بر ریشها افشانند خشک گرداند و مداوای کسی که دفلی
خورده باشد باشتها و چرب و خبیصها و لعاب بزرقطونا و روغن گل و کثیرا

و ثمر شیرین وی شش را ریش کند و حوالی آن عجب منعقد بود و همچنین الخمر با عسل و قند
و حلاوتها و جلاب و رب عنب یعنی دوشاب انگوری اضافه چیزها و چرب کنند **دقطا**
مانون مشکطرامشیع است و گفته شود **دقاق الکندر** در صفت کندر گفته شود
دلدع سفید لونست و گفته شود **دلب** بپارسی چنار گویند چنار پوست وی چون
وی بغایت خشک بود در درجهٔ اول سرد بود و چوب وی سرد و تر بود و ورق
وی چون تر بود با شراب بپزند و در چشم ضماد کنند آب رفتن چشم باز دارد و ورمهای
گرم و ورمهای بلغمی که در زانو بود سود دهد پوست وی چون با سرکه بپزند و بدان غرغره
کنند نافع باشد جهت درد دندان و سوختگی آتش و پوست وی جهت برص نافع بود
و طبیخ ورق وی درد چشم را نافع بود و خاکستر وی چرکها و ریشهای پلید را زائل کند
و ثمر وی چون تر بود با شراب بیاشامند گزیدگی جانوران را سود دهد و چون با پیه
سوختگی آتش نهند نافع بود و غبار که بر ورق و ثمر وی نشسته باشد بغایت مضر بود
بگوش و چشم و آواز باید که شیر تازه از پی آن بخورند و صاحب تقویم گوید مصلح
آن عود یا قرفه و دارچینی و جوز آن با پیه بر گزیدگی جانوران ضماد کنند نافع بود
و پوست وی چون بسوزانند جلای تمام دهد تا بحدی که برص را سود دهد و چون
ورق و ثمر وی بخور کنند در خانه خفاش بگریزد **دلبوث** نوعی از سوسن بستانی است
و آن معروفست بسیف الغراب و بدان سبب این اسم بوی نهادند که ورق آن
مانند سیف است و بشکل ورق ایرسا بود اما ورق ایرسا پاکیزه تر و باریکتر و کوچکتر
بود و ساق وی مقدار یک گز بود و گل وی سرخ رنگ بود و یونانیان اشقرافانیون خوانند
و بعضی اغاریون خوانند و کستیون نیز خوانند و اصل وی دو پیاز کوچک بود

زیرکه گیا

زیرکه گیا اگر در شیب بود لاغر بود و بالای فربه بود و در وی قوت جاذبه بود و ملطف
و محلل بود و در بغداد آن بیخ را نافوخ خوانند و زنان بغداد جهت فربهی استعمال کنند
و جهت جلا روی خود بدان شویند بغایت لون را نیکو گرداند و در بغداد بسیار بود
و از زنان بهاء و بیخ بالای وی چون زن بخورد بر گیرد حیض براند و چون با شراب بیاشامند
شهوت جماع برانگیزاند و بیخ شیبی چون زن بیاشامد قطع شهوت ایشان بکند و
زهراوی گوید چون بیخ وی در شراب خیسانند و صاحب بواسیر هر روز مقدار
یک رطل از آن شراب بیاشامند بواسیر را خشک گرداند و این مجربست و اگر خشک
کنند بیخ وی را و هر روز مقدار یک درم با ماء العسل بیاشامند همین عمل کند **دلبیل**
ثمر گل است چون گل بریزد ثمر وی حاصل شود مانند تخم گل سرخ رنگ چون پخته شود
در طعم وی شیرینی پیدا شود و در شام بعرف الدیک خوانند **دلیفس** نوعی از
صدف کوچک بود که همچنان خام نمکسود خورند و در صاد گفته شود **دلق** صاحب
منهاج گوید فاروی مانند سمور بود در همه حالتی و لباس که بدو کردی بی کمتر از سمور بود
و سخونت وی معتدل بود از بهر آنکه طبیعت حیوانی وی گرم و تر است **دلفین**
ماهی بزرگست سیاه رنگ و سر وی مانند سر خوک بود و دندان دارد و آنرا خنزیر البحر
خوانند و در جرون خوک ماهی خوانند و گوشت وی فربه بود و چون پیه وی بگدازند در
حنظل که تخم بیرون کرده باشند و در آن بجوشد و در گوش بچکانند گری گزنده
و از آن نوزائل کند و گوشت وی سرد و غلیظ بود و دیر هضم شود و تمیمی گوید گوشت
وی مانند گوشت گاو بود در غلظت و هضم و تولید سودا و کیموس بد بود و دندان
وی چون بر کودک آویزند نترسد و چون پیه وی بخور کنند درد مفاصل را سود دارد

دمادم حجر الدم است وگفته شده وشادنج نیز گویند وگفته شود دماغ بهترین
مغزها مغز مرغان بود خاصه کوهی وبهترین مغز مواشی معز بره وگوساله بود وشیخ
الرئیس گوید مصلح کسی بود که زهر خورده باشد یا گزنده وی را گزیده باشد بقراط گوید جمیع
مغزها سرد وتر بود وخون سرد ونرم وخلطی غلیظ از وی متولد شود وچون هضم شود
بدن را فربه کند ودماغ را زیادت کند اما مرطب امعا کرده بود وباه زیاده کند
اما مولد بلغم بود واشتها را ببرد ومغثی بود ونزدیک هضم شدن وچون بمعده بالیده
شود قی آورد وشکم نرم دارد وآنچه بریان کرده بود دیرتر از معده بگذرد وآنچه
رسیده بود ومصلح وی نعنع وصعتر وفلفل وخردل ودارچینی وسرکه بود
دماغ الدیك والدجاجة مغز خروس ومرغ خوردن بزندگی ها رود
نافع بود وچون بریشته کرده آسیاب ومقدار باقلائی بخورند خون رفتن بینی باز دارد
خاصه دماغ مرغ خاصه که خون از حجب دماغ روانه بود دماغ البعیر مغز شتر
چون خشک کنند وبا سرکه بیاشامند صرع را سودمند بود دماغ البط مغز
بط ورم مقعد را سود دهد دماغ ابن عرس مغز راسو چون خشک کنند وبا سرکه
بیاشامند صرع را بغایت مفید بود دماغ الخیل مغز اسب محرق ومعفن بود دماغ
الخفاش مغز شب پره چون با عسل در چشم کشند در ابتداء نزول آب نافع بود
وخاکستر وی روشنائی چشم بفزاید ومغز وی چون تازه بر کف پای مالند باه را بر
انگیزاند دمیا در مفردات جالینوس گوید دمیا خوانند وحنین گوید که سرطان
بحری است وگویند بتحقیق که ماهی است که سبیا گویند وگفته شود لسان البحر نیز گویند
وهم گفته شود دم الاخوین سیاوشان خوانند وایدع ودم التنین ودم الثعبان

بپارسی

بپارسی خون سیاوشان خوانند وبعربی قاطر الدم خوانند مؤلف گوید که آن
سه نوع است چکیده وخشبی وترابی وبهترین آن چکیده صافی بود که قطعها در وی
چوب نبود وطبیعت وی سرد وخشک وقابض بود وخشکی وی در درجه دوم بود
ومسیح گوید سردی وی در درجه دوم بود یوحنا گوید گرمست در اول وخشک تا درجه دوم
منفعت وی آنست که قوت معده وجگر بدهد وشقاق معده را وریش امعا را بغایت
مفید بود وقطع خون رفتن کند از هر موضع که باشد وچون نیم درم از وی بر زردی
زرده تخم مرغ نیم برشت بیاشامند شکم ببندد وریش را نافع بود ودر دارو های
چشم قوت چشم بدهد وجراحتهاء تازه را سودمند بود ودر نفس گوید ریشها
ودملها ودندانها را نافع بود وچون بر آن فشانند وجالینوس گوید گوشت
بر جراحتها که در امعا بود وظاهر بدن برویاند ووی شش باید بود ومصلح وی صمغ
عربی بود با کثیرا وبدل وی در همه فعل کاهو بود ویا عصاره کاهو وگویند خصی الحمار
ومؤلف گوید وی صمغ بقم بود واز جزیره سقوطره خیزد وآنچه چکیده بود وآن دو نوع
دیگر از هندوستان خیزد واز موضع دیگر دم خون گرم وتر بود وگفته شود هر یک
بجای خود دم الارنب بپارسی خون خرگوش گویند نافع بود جهت بهق وکلف
چون گرم بر آن طلا کنند ونضج ورمها گرم بود بزودی وچون بآتش بریان کنند
جهت قرحه امعا نافع بود وقطع اسهال مزمن بکند وچون با شراب بیاشامند سموم
را نافع بود دم الابل خون کوسفند کوهی وگاو کوهی چون بریان کنند سودمند
بود جهت سمها که ریگان کرده باشند ودوسنطاریا را سودمند بود واسهال
کهن وکسی که زهر خورده باشد دم ابن عرس خون راسو چون طلا کنند

بر خنازیر و مفاصل تحلیل دهد **دم السلحفات** خون سنگ‌پشت البحری بود
چون با شراب بیاشامند سودمند بود **دم الانسان** خون آدمی چون وقتی که
حجامت کنند بگیرند و با آرد حلبه برشنند و با سداب تر و عسل طلا کنند بر هر ریشی که بر اعضا
باشد خاصه بر ساق و ریشهائی که آب از وی روانه بود بصلاح آورد **دم القراد**
بپارسی خون کنه خوانند چون در میان شیر کنند مستی زود آورد و این از خواص است
دم البقر خون گاو ماده بر جراحت ریزند خون ببندد **دم الحلم** دم
قراد است که گفته شد منع موی زیادت که در چشم باشد بکند وقتی که بکنند در موضع
آن طلا کنند و وی اقوی بود از دم ضفدع در منع رستن موی **دم الحمامة**
والورشان والتقتین والدجاج خون کبوتر و ورشان که بپارسی کناد
گویند و مرغ الکی خوانند و خون سقین که بپارسی بوتیمار گویند و خون مرغ خانگی
و بهترین آن بود که از حیوان سلیم بگیرند و آن گرم بود بجهت منع رعافی که تولد کند
بسبب سقط و روغن گل نافع بود بجهت جراحتهای چشم که در چشم بود در چشم چکانند
سودمند بود و بغایت کمال خاصه آن خون رگ که از بال او گیرند و خون فاخته و کبوتر
قطع رعاف خون که از حجب دماغ بود بکند **دم الثور** خون گاو نر چون تر بود از
جمله سموات بود از خوردن وی عسر النفس و وجع حلق و موی و سرخی زبان و غشیان
سخت و کرب و اضطراب پیدا کند و دندان خاییدن بخناق کشد و گاز آورد
و مداوای وی بجهت داسهال کنند و قی در ینجا خطرناک بود که خناق آورد و بعد از علت
حقنه مسهل ادویه بسیار نافع بود و جهت تسکین گرمی خون مانند بیخ الحندان و تورد
و خاکستر چوب انجیر در سرکه و فلفل و انقیها در سرکه نهند و خاکستر سر و تخم کرنب

وعصاره

وعصاره عوسج و علامات خلاص وی آن بود که از وی بر دی مانند زعفران چیزی
بیرون آید و اول آن بود که بر معده و شکم وی آرد جو با ماء العسل ضماد کنند و اگر
خون وی همچنان گرم بود بر ورمها و صلب باسوسن ضماد کنند تحلیل دهد
دم الضفدع خون وزغ که بشیرازی بک گویند بهترین آن چون ضفدع زرد
بود و سبز بود منع موی رستن کند و موی زیادت که در چشم بود بکند و بر موضع آن
طلا کنند دیگر نروید و بغایت کمال نافع بود خاصه خون ضفدع سبز کوچک چون
بسوزانند و خاکستر وی در بینی کنند خون رعاف باز دارد علی بن العباس المجوسی
گوید چون طلا کنند بر دندان بریزاند و غیر او گویند که ضفدع و خون وی چون بر دندان
نهند نفعند و آن مجربست **دم الحرباء** خون آفتاب پرست که آن نوعی از
عظایات منع موی زیادت که در چشم باشد بکند چون بکشند و بر موضع آن طلا
کنند **دم الخفاش** خون شب پره بر پستان طلا کنند پستان را بحال خود نگاه
دارد که هیچگاه تغیر نکند و بغایت مجربست و نگذارد که بزرگ شود **دم الحائض**
گویند مسکن وجع نقرس بود و چون بر وضحی ضماد کنند و چون بر حمره مالند
نافع بود و چون زن بخود برگیرد منع آبستن بکند **دم الکلب الکلب** خون
سگ دیوانه سودمند بود جهت گزیدگی وی و سم سموم از تنبه بکند و گویند بچه بیرون آورد
و منع موی زیاده بکند که در چشم باشد و جالینوس گوید دروغ است **دم الدب**
خون خرس چون گرم بر ورمها نهند زود پخته کند و ابن زهر در خواص آورده است که
خون وی در چشم کشند بعد از آنکه موی زیاده کنده باشند دیگر روید و شریف
گوید خون وی اگر دیوانه بیاشامد نافع بود **دم الورل والحرذون** خون اینها را

درچشم کشند قوت باصره بدهد وایشان نوعی از عضا باشند صفت جردون گفته شد و
لام گفته شود دم البوم خون بوم سودمند بود جهة ربو وهمچنین مرق وی وگوشت وی
دم التیس خون بز نر بود وبشیرازی دکه خوانند بهترین آن بود که از بز کوهی گیرند
چهارساله وقتی گیرند که انگور رنگ خواهد گرفت دیگ سنگین بیاورند وحلق وی
ببرند وخون اول رها کنند که برود وآخر نیز بکار نیاید وازان میانه بگیرند ودر دیگ
رها کنند تا سرد شود بعد ازان قرصها سازند ورها کنند تا خشک شود واز غبار
نگاه دارند ودر جائی نهند که نم بود وچون خواهند که استعمال کنند قدر سنگ مثقالی و کرة
ده درم ازوی در کارشه آب شیرین حل کنند یا بپاشند یا در آب کرفس کوهی وقتی که
وجع ساکن بود درسنگ کرده بریزاند عجایب واین از جمله مجربات است چون تر بود
وبر ورمهای کرم طلا کنند نفع دهد دم المعز خون بز چون با عسل بیاشامند
دوسنطاریا را نافع بود وچون بریان کنند سودمند بود جهت سموم ار بسته با
شراب بیاشامند دم الحمل خون بزکوهی سودمند بود دفع جهت صرع یا دم الفار
خون موش چون بر ثالیل ومسامیر طلا کنند قلع کند دم الخنزیر خون خوک
گرم وتر بود مانند خون آدمی وگوشت وی مانند گوشت آدمی بطبع وطعم فرق
نتوان کرد کسی که آدمی خوار باشد دم الدیوك والدجاج خون خروس ومرغ
سودمند بود جهت خون که از غشاء دماغ روانه شود دم الحمار خون خر
منع رعاف که از حجب دماغ بود بکند دم الحرذان خون حرذان چون بیاشامند
صرع را عظیم نافع بود دم الثعبان ودم التنین نیز گویند وآن دم الاخوین است
وگفته شد دانسا بزر الخرفات وگفته شد دنقس ابقر خوانند طبعت

وی کرم

دی کرم وخشک بود ودر قوت مانند عک ربو وبلکه اقوی بود از وی چون
سحق کنند وبا سرکه بر حکه اعضا طلا کنند زایل کند وچون سحق کنند وبر موی غلیظ نهند
رقیق گرداند ونرم وبپارسی شوره گویند دنس بشیرازی باتو گویند وآن
فروع چینی است وحب خطائی خوانند وحب السلاطین نیز گویند واین سه نوع است
چینی وهندی وبحری چینی بقدر فستقی بود وبحری بقدر پسته بحری بود ومیل
زند ونقطه سیاه بر آن باشد وهندی از چینی کوچکتر باشد واز بحری بزرگتر ومغز آن
میل بزردی زند وبعضی گویند حب الملوك دند است واین خلاف است و
الملوك ماهو دانه است وگفته شود وطبیعت دند گرم وخشک است در درجه چهارم وبهترین
وی چینی بود پس بحری وپس هندی وشربتی از وی یک حبه ونیم بود تا دو حبه
وگویند از دو دانگ تا نیم درم مسهل رطوبات بود وسودا وبلغم وانچه در مفاصل
بود نشاید که در شهرهای سرد وپیر وطبیعتها بسر دو مصلح وی آنکه پوست وی
بازکنند بکارد وباید که لب به نزدیک نبرند اگر لب به نزدیک برند
ولب به پوست وی رسد سرخی لب زایل شود وسفیدی مانند برص پیدا کرد
ومغز وی را بگیرند ودر اندرون وی مانند زبان گنجشک بود آن را بیندازند وبا
قدری نشاسته وورق گل سرخ وزعفران وکثیرا ورا زیانه بکوبند واگر خواهند که
با ادویه مسهله ممزوج کنند با تربد وعصاره غافث وعصاره افسنتین ومانند آن که
همان مزاج داشته باشد نشاید که دند در ترکیب افیون وفرفیون بهم استعمال کنند
واگر با شرحه وسکه کنند هم شاید ووی سودمند بود جهة مره سودا وبلغم ومسهل اخلاط
خام بود ودر مفاصل تحلیل دهد وسایی موئی را نگاه دارد وریاح کند که نرود بعید کرده

عیسی بن علی گوید که وی پیچ امعا آورد و باید که بعد از ان شیر تازه خورند وغذا
آب گوشت یا آب سیب و غوره و قدری خبیصه بران افشانند و اگر ماهی خورند
شاید و اگر حبوبی سازند از برنج و جو مقشر بروغن نافع بود **دنقه**
زوانست و شیلم نیز گویند و گفته شود **دوا الحیه** خطیانات و گفته شد
دوپر زن خوانند و آن حشیشی است که در میان گندم روید و بزبان شیرازی
تخم از اکاسنی خوانند و طبیعت آن گرم است در اول و خشک در دوم و گویند
سرد است و وی ملیّن و رهائی بود که در ابتدا بغایت صلب بود و چون برد اذناب الثعلب
ضماد کند سودمند بود و جهة غرب ناسوری که نزدیک چشم پیدا میشود و [illegible]
دو درم از وی مسهل گرم بود و وی مضر بود بانثیین و مصلح وی کثیرا بود و بهترین وی
سیاه رنگ بود و عصاره که از حشیش وی گیرند باید که با بردی آمیزند و خشک کنند
و بعد از ان استعمال کند **دَذم** درخت مقل است و در میم گفته شود
دوقو تخم جزر بری است و بیخ آن شقاقل است و گیاه وی را فرس کیا خوانند
و کفه کیا نیز خوانند و بغایت خوش بوی دوست دارد و گویند دوقو تخم
کرفس بری است و خلاف است و بیونانی دوقس خوانند و دوقس نوعی از آن است
و بشیرازی بدران گویند و صفت آن در قاف در قوقالس گفته شود و دوقو
اغریا و دوقوی بوی و دوا یا اغریا نیز گویند و در قوقالس صفت بیه گفته شود
و بهترین دوقو تازه زرد رنگ بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک در
دوم مغص را ساکن کند و بول و حیض براند و پیچ اطفال را نافع بود و مقدار شربتی
یکدرم بود و مفتح سده بود و فضلهای بلغمی غلیظ را از سینه پاک کند و سرفه که از

سبب

سبب آن بود زائل کند و گزندگی عقرب را نافع بود و چون بپزند و آب آنرا
بیاشامند یا بر موضع گزندگی نهند روفس گوید قوت معده بدهد و هضم طعام کند
و منی زیاده کند و جالینوس گوید شهوت باه را برانگیزاند و نعوظ قوی آورد
و اریباسیوس گوید استرخاء مفاصل را نافع بود و سنگ مثانه بریزاند و فولس
گوید کرمها و حب القرع را بکشد و چون با شیح ارمنی و ترمس هم وزن آن و دیسقوریدوس
گوید مهیج شهوت جماع بود و مدر طمث و صاحب تقویم گوید مضعف مثانه بود
و مصلح وی تخم مورد یا بلوط بود و صاحب منهاج گوید مضر بود بمثانه و شهوت
جماع ببرد و مصلح وی مصطکی بود **دول** گویند طالیفرا است و گفته شود
دوارم مقل الیهود است و گفته شود **دویادوح** گویند کاکنج است و گفته
شود **دود القرمز** دود الصباغین خوانند و آن کرم سرخ است که در درخت
بلوط باشد و وی صدفی شکل بود کوچک مانند خلزون و جالینوس گوید چون
از درخت بگیرند تر بود و سرد و خشک بود در دوم صفت وی و منفعت وی
در باب قاف در قرمز گفته شود **دود الحریر** بپارسی کرم ابریشم گویند چون
بگیرند و خشک کنند و سحق کنند و سه درم از وی با حسوئی که از آرد گندم بعد اضافه
کنند و بیاشامند چند روزی بیابی لون را بغایت نیکو گرداند و بدن را فربه کند
و اگر کیلی از وی خشک کنند و در خرقه ارغوانی بندند و بر محموم آویزند بغایت
سودمند بود **دوغ** مخیض عربیست و گفته شود **دوقص** بصل است و گفته
شود **دودخولی** نوعی از سوسن بری است که یونانی کستیون خوانند
وان ثیوث است و گفته شود **دود شجر الصنوبر** کرم درخت صنوبر است

در قوت مانند زرابیج بود و در فعل همان عمل میکند و آن سبز رنگ بود و چون بکوبند
و بر موضع ضماد کنند گوشت را تباه کند و اگر بر ورم دملی که محتاج بشکافتن بود بنهند
بشکافد **دوص** ابیست که آهن تافته در آن اندازند و از مقویات باه بود
و منفعت وی در صفت حدید گفته شد **دواء التمر** پنج زردکست و در باب
نون صفت زردک گفته شود **دواء الخطائی** خالد و میون است و گفته شود
دهنج سنگی سبز است بپارسی دهانه گویند و آن دو نوع است کرمانی و فرنگی
و بهترین آن فرنگی شیرین بود و ترشی و شیرینی آن چنان امتحان کنند که وی را
بسایند و بر روی آبگینه کنند و رها کنند تا خشک شود و اگر آبگینه رنگ برآرد تلخ
بود و اگر نه شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشکست و در طبیعت نزدیک به توتیا
بود و سودمند بود جهت سفیدی چشم با مروارید ناسفته و توتیای هندی از زهر رنگ
مساوی کوفته و بیخته مانند سرمه در چشم کشند و وی تریاق جمله سمومات بود و اگر
حل کنند کسی که زهر خورده باشد بیاشامد دفع زهر بکند و اگر کسی زهر نخورده بود
و بخورد دستم مهلک بود و اگر در موضع گزیدگی عقرب مسح کند درد ساکن کند
و اگر سحق کنند و قدری بسرکه بگدازند و بر قوبا که از زمره سودا بود بمالند نافع
بود و سعفه که در سر و جمیع اعضا بود سود دهد **دهمست** درخت غار است
و صفت آن گفته شود **دهن الزنبق** صاحب جامع گوید روغن سوسن است
و بعضی گویند روغن یاسمین است و مؤلف گوید بتحقیق روغن زنبق است و صاحب
جامع و صاحب منهاج در صفت روغن زنبق هم سهو کرده اند روغن یاسمین
سفیدست و در صفت زنبق صاحب جامع گوید روغن کنجدست که با یاسمین سازند

و صاحب منهاج گوید زنبق سوسن سفید است و گویا ایشان زنبق ندیده اند و بهر
قول صاحب منهاج هم نزدیکست که گفته است که سوسن سفید است می بایست گفت که
نوعی از سوسن سفید است و طبیعت آن گرم و تر است **دهن البلالی** و دهن القوس بپارسی
روغن کمان گویند **دهن الجلجل** شیرج است بپارسی روغن کنجد خوانند و شیرج
خوانند و روغن شیره نیز خوانند و بشیرازی روغن چوش خوانند و در شین گفته شود
در شرح و منفعت آن **دهن الخلوق** روغن زعفران است و صفت ادهان در
مقالت دوم در مرکبات گفته شود **دهن عسلی** ادهالی است و گفته شد **دهن
البلسان** روغن بلسان از درخت بلسان گیرند بعد از طلوع شعری نشتری از آهن
ساخته اند زیر هر برگی نیش کنند چنانکه بدان جایگاه که روغن است برسد و ترشح پیدا کند
و روانه گردد و گویند پنبه حاصل میکند و گویند شیشها ساخته اند که هر یکی پنج مثقال از آن
بگیرد و در شیب هر برگی که نیش کنند بیاویزند و بهترین وی آن بود که تازه باشد و بوی
وی قوی بود و امتحان وی چنان بود که چون بر صوف چکانند و بشویند هیچ اثر بر صوف
نماند و اگر اثر بماند مغشوش باشد و اگر بر شیر چکانند شیر ببندد و اگر بر آب چکانند
و حل کند مانند شیر سفید شود و اگر بر ابریشم چکانند و ابریشم بسوزند و خاکستر آن
بر شنند و در آب اندازند در بن آبگینه نشیند و آن را نیز بلسان گویند و صمغ بلسان
نیز خوانند و بحقیقت آن روغن نیست بلکه صمغیست و الموضع که بلسان از انجا
خیزد در قدیم باغ فرعون بوده است و آن را عین الشمس خوانند و بلسان از
معجز عیسی است علیه السلام و تخم آن را نیز روغنی هست و آن را حب البلسان خوانند
و صفت حب بلسان گفته شد و صفت عود بلسان گفته شود و حب آن بعوض

تر از عود آن بود و امتحان روغن آن بکنند تا دو جوال دو زکنند و مؤلف گوید این
دو امتحان معتبر نیست که بروغن مغشوش کنند تا و سوزن از وی افروخته می شود و غش
آن بروغن صنوبر بیشتر کنند و روغن مصطکی و روغن حنا و شمع گداخته کنند و برانبج
جهت آنکه چون کنند تا بدان چرب کنند و باتش دارند برافروزد و طبیعت وی گرم و خشک بود
در سیوم و گویند درد دم و لطافت وی ازرجب دعود زیاده بود و در چشم کشیدن
جهت نزول آب نافع بود و روشنائی چشم بیفزاید و سردی رحم را نافع بود و چون
زن بخود برگیرد با موم و روغن گل مشیمه بیرون آورد و بچه بیندازد و چون بیاشامند
بول براند و عسر البول را نافع بود و دفع سموم کند مثل خانق النمر و افیون و گزیدگی
قطط خورده باشد و گزیدگی جانوران چون دو دانک از وی با آبی که نانخواه
در وی جوشانیده باشند بیاشامند بغایت سودمند بود و سنگ گرده بریزاند
و مرضهای بلغمی را نافع بود و مؤلف گوید جهت رعشه مزمن بغایت نافع بود و مجرب
و بدل آن بوزن آن دهن واوی با نیم وزن آن روغن نارگیل و دانگی و نیم
زیت کهن و گویند بدل آن روغن رازقیست و نیم وزن آن روغن آب کافور
و ابن ماسویه گوید بدل آن روغن زیت بود یک وزن و نیم و آبی ریحان در رسیده
گوید بدل آن دو وزن آن زیت خالص بود و گویند حب البلسان چون بکوبند
و در روغن رازقی بجوشانند بدل آن بود و گویند آن کادیست که در ادویه مجرب
باشند دیودار دیدار گویند و معنی دیودار شجر الجن است و آن نوعی از
ابهل است یا مقل و از صنوبر هندی گویند و عیدان آن مانند عیدان زیاد
بود و سطبر دیودار لبن وی بود و گرم و تیز و محرق و معطش بود و گرمی وی کمتر از خنگی

وی بود

وی بود چنانچه پوست وی در سیوم بود استرخاء عصب و فالج و لقوه را نافع بود
چنانچه بهتر از وی نبود و مرضهای سرد که در دماغ بود و سکته و صرع را نافع بود
و سنگ گرده و مثانه را بریزاند و طبیعت ببندد و طبیخ وی نشستن استرخاء مقعد
را نافع بود و دیوار نیز گویند دیواسپت خند قوقی است و گفته شد دیناروبه
حراست و گفته شد دیوناقو اصل اللوفت و گفته شد دیاقودا از آب خشخاش است
که با پوست پزند دینار بپارسی بزر الکنوت است و گفته شد دیفروجس
دیفروجاس گویند و دیرجاس هم خوانند و آن سه نوع است یکنوع معدنی است که در
جزیره قبرس از جایی بیرون می آرند و آن نوعی از طین است لیکن بصلبی سنگ بود
چون با قتاب خشک کنند و نوعی دیگر سفلی است که از مس بگیرند چون نحاس بگذارند
و آب بروی ریزند و چون از بوته بیرون آورند در شیب آن یابند و نوع سیوم
مرقشیثا است که بسوزانند مانند کلس و لون وی مانند نقره بود و جالینوس گوید
گویند طعم وی و قوت وی مرکب بود و قبض وی زیادت از حرارت بود و بغایت
مجفف بود و سودمند بود جهت ریش که در دهن بود و چون تنها استعمال کنند و اگر
با عسل کف گرفته بود جهت خناق سودمند بود و جهت هر ریشی که در دبر و عانه بود و
دهن بغایت نافع بود و گوشتهای زیادت بخورد و ریشهای بد که در بدن بود و چون
با ضماد البطم بیامیزند و یا در موم روغن کنند و استعمال کنند با صلاح آورد و چون
با سرکه سحق کنند و بر حکه طلا کنند سود دهد و چون سحق کنند و بر موی غلیظ افشانند
رقیق و نرم گرداند دیک بپارسی خروس گویند گوشت وی گرم و خشک بود
دبقراط گوید مرق وی رعشه و درد مفاصل را نافع بود خاصه چون با شبت و بسفایج

وپیاز پزند و صاحب منهاج گوید با شبت شها پزند تا داکلی آب شها بماند آن
مرق با شانند و مرق خروس پیر را سودمند بود و چون با بسفایج و شبت اضافه کنند
قولنج را نافع بود و با خشک دانه مسهل بلغم بود و چون با چیزهای قابض پزند زحیر را
نافع بود و چون با شیر پزند قرحه مثانه را نافع بود و چون بشکافند بعد از آن کرم خورده
باشند و گویند چون زن بود بر گزیدگی مار و افعی و دو نهند بغایت نافع بود
و پوست که در اندرون سنگدان وی بود آن پوست زرد تنک که می‌اندازند آن را خشک
کنند و سحق کنند و بیاشامند درد معده را بغایت نیکو بود و این مجربست و مولف
گوید قدری سحق کنند و سفوف سازند همین عمل کند و مجربست دیناقوس گویند از آن
خس الکلب خوانند و طرامقه نیز گویند و مشیط الراعی نیز گویند و آن نوعی از خارست
بشیرازی ویراطریک خوانند و ساق وی دراز بود خارناک و ورق وی مانند ورق
خس است و خارناک بود و معنی دیناقوس عطشان بود و چون خشک گردد
و لون او سفید گردد و چون بشکافند میان وی کرمهای کوچک بود و چون تر بود
پوست از وی باز کنند و خورند و در طعم وی اندکی تیزی بود و طبیعت وی
و بیخ وی خشک بود در دوم بیخ وی چون با شراب بجوشانند و بکوبند با تقوام
مرهم شود و بر مقعد ضماد کنند شقاق را نافع بود و اگر بر ناصور نهند سود دهد و کلف را
خواه خشک و خواه تر نیکوتر بود و چون بکوبند و در خرقه پاک کنند و در خرقه
ببندند و در میان شیر نهند و بمالند چندانکه هیچ در خرقه نماند و آن شیر بر
شیر دیگر کنند مجموع یکباره گردد و ببندد و اگر در آب بمالند همچنانکه گفته شد
همه بامداد بناشتا بیاشامند پیرزرا دفع کند و چون بجوشانند و بخورند مسهل بود

وبول براند و اگر بجوشانیده و ضماد کنند بر موضعی که قطع خواهند کرد منع حس کند دیک
بردیک بشیرازی مرگ موش عل خوانند و مولف گوید آن زرنیخ مصعدات و کسی که
آن خورده باشد مداوای آن در صفت اکلیه یعنی خوره زرنیخ گفته شود اکله را سودمند بود
و هر ریشی که عفن باشد و گوشت زیاده بخورد و بواسیر را قطع کند و بوی کند او برود وی
از جمله سمومات مهلکه بود و خنازیر را نافع بود و سودمند بود نعوذ بالله من شر ذلک

حرف الذال ذاق الاسکندرانی

معنی آن بیونانی غار الاسکندرانی بود و دیسقوریدوس گوید ورق آن از
ورق مورد بزرگتر بود و نرمتر و بغایت سفید و ثمر وی در میان ورق بود بمقدار
نخودی بود در کوهستانها روید و بیخ وی مانند بیخ مورد بود لیکن بزرگتر بود
و خوش بوی بود و چون بیخ وی بگیرند مقدار شش درم و با رطلی بیاشامند بود
سودمند بود بجهت دشخواری زادن و چکیدن بول و بجهت کسی که بجای بول خون آید از وی
جالینوس گوید طبیعت وی بغایت گرم بود و در طعم وی تلخی بود و مجربست که
بول و حیض براند اما خاماذافنی معنی آن غار الارض بود و دیسقوریدوس گوید
ورق وی مانند ورق غار بود و لون وی سبز بود و قضبان وی مانند یک گز بود
و ثمر وی گرد و سرخ رنگ پیوسته بورق بود و ورق وی چون نیک بکوبند
و ضماد کنند صداع را ساکن گرداند و التهاب معده و چون با شراب بیاشامند
مغص را ساکن گرداند و عصاره وی چون با شراب بیاشامند بول و حیض براند
و چون زن بفرزجه کند و بخود برگیرد همین فعل کند جالینوس گوید قوت وی مانند
قوت ذاتی الاسکندرانی بود و عبدالله بن صالح گوید فرق میان ذاتی الاسکندرانی

و خاما ذاتی آنست که ورق داتی الا اسکندرانی و لا پهن بود و قضبان بود
و خاما ذاتی ورق وی کوچکتر بود و از قضبان جدا بود و باقی همه مانند یکدیگر اند
ذاقنو براسن بیونانی یعنی مانند غار خاصه ورق وی و آنچه محقق است نوعی
از مازریون است که ورق آن پهن بود و مازریون نیز گویند و میریری ادادا گویند و گفته
شده استعمال کردن وی بد بود ذبل جلد سلحفاة است که هندی بود
و گویند بحری بود و چون بسوزانند و خاکستر وی با سفیده تخم مرغ بسرشند و طلا کنند
بر شقاق کعبین و انگشتان سودمند بود و جهة شقاقی که زنان را از دیگ حیض
آمدن پیدا شود بغایت نافع بود ذناب ابن زهیر گوید مگس الوان بود هر حیوانی
را مگسی بود از شتر و گاو و شیر و سگ و امثال آن و اصل آن کرمی بود و مگس آدمی از
سرگین حاصل میشود و اصل ایشان کرمی کوچک بود که از بدنها ایشان بیرون
می آید از هر حیوانی که باشد و آن کرم باز مگس میشود و زنبور و همو گوید چون بگیرند مگسی بزرگ
بزرگ را و سر وی بیندازند و بدن وی شعیره که در مژه باشد حل کنند مگسی
سخت زائل کند و اگر مگسی بگیرند و با زرده تخم مرغ سحق کنند نیک و ضماد کنند
بر چشمی که گوشت سرخ در اندرون وی جمع شده بود و بیونانی کرماسیس گویند
در ساعت ساکن شود و اگر حک کنند بر داء الثعلب حکی سخت زائل کند و اگر
بر گزیدگی زنبور طلا کنند سخت درد ساکن کند و دیسقوریدوس گوید بر گزیدگی
عقرب و زنبور و نحل چون بمالند و یا بسوزانند و با عسل بر داء الثعلب و داء
الحیة طلا کنند موی برویاند و خاکستر وی سرد و خشک بود ذراریح
حیوانیست از مگس بزرگتر بقدر زنبور سرخ اما باریکتر بود و بغایت سرخ رنگ و نقطه

سیاه بر ان و آن تمام قاتل است و مؤلف گوید در حوالی همدان و کره و گرد و
و آن نواحی بسیار باشد هر یک بمقدار زنبوری بزرگ و بر نبات شبرم نشسته باشد
و غذای ایشان شبرم بود و بیحد باشند در ان صحراها و چون خواهند که
استعمال کنند وی را در کوزه نو کنند و سر آن را بکتان پاره بگیرند و از کوزه
پر سرکه که سرکه در ان جوشد نهند تا بخار سرکه بدیشان رسد و خفه شان
بکرد و بعد از ان مستعمل کنند و بهترین وی ذهبی رنگ بود و طبیعت وی حار است
گرم و خشک بود و چون بر ثآلیل طلا کنند قلع کند و اگر در موم روغن کنند برص
ناخن زائل کند و ناخن تباه شده بیندازد بزودی و بر برص و بهق با سرکه
طلا کردن نافع بود و با خردل سحق کرده طلا کنند موی برویاند و ورم سرطانی
بکداراند و چون با زیت بپزند تا غلیظ شود و بر ان طلا کنند و بر جرب و قوبا
طلا کردن نافع بود و اندکی از وی چون باد و یه بود که دفع مضرت وی بکند
مدر بول بود و گویند اگر در زیت بجوشانند موی بر داء الثعلب برویاند و اگر
بر گزیدگی عقرب بوی حک کنند نافع بود و اگر در روغن کنند و یکهفته در آفتاب بنهند
و بعد از ان قطره در گوش چکانند درد گوش زائل کند و کری ببرد و روغن وی
محلل ورمهای بلغمی بود و صلب و هر کس که یک ذراریح بخورد گویند کشنده بود
و علامت وی آن بود که ورم قضیب و زهار و نواحی آن پیدا کند و قرحه مثانه
و بول بسته بود و بعد از ان خون و گوشت پاره بعوض بول بیرون آید و سوزش
سخت و اسهال بیحی و غشیان و اختلاط عقل و سوزش حلق و افتادن
در دوق و بر خاستن و غشی و تاریکی چشمها و طعم دهن مانند طعم قطران یافتن

و سطوح از وی قرحه مثانه پیدا کند بخاصیت با وجود آنکه سنگ مثانه بریزاند
و اگر خواهند که در دارو ئی مستعمل کنند یک طسوج با ادویه که مصلح وی باشد مانند
کثیرا و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی و حقنه و شیر تازه آشامیدن و لعاب
و روغن بادام شیرین و جلاب و مرقها چرب و بیض نیم برشت کنند و صاحب
تقویم گوید مصلح وی حب کاکنج و طین مختوم بود و بدل وی گویند طیوس است
و گویند کرم درخت صنوبر ذرو جاورس هندی است بشیرازی زرزه گویند
و آن دو نوع است سفید و سیاه و بهترین آن سفید فربه بود و طبیعت آن
سرد و خشک است و مجفف قطع اسهال بکند و اگر استعمال کنند مانند ضماد ورم
گرداند و جفاف پیدا کند ذرق خند قوقا است و گفته شد ذرق
الخطاطیف بپارسی سرگین پرستوک خوانند چون در چشم کشند سفیدی که
در چشم بود زائل کند ذفکر فطراسالیون است و گفته شود ذفری
نوعی از سداب بری است و بوی بد دارد و گل وی زرد رنگ بود و چون
بکوبند ورق آن و بیاشامند جهت درد اندرون و تب ربع و درد جگر سود کنند
بود ذنب الخیل نباتیست که در خندقها و کوهها روید و قضبان وی مجفف بود
و بسرخی مائل بود و صلب بود و پرگره و بهم نزدیک گره و ورق بود مانند ورق
اذخر باریکتر و اطراف وی بسیار بود مانند ذنب الخیل و بیخ وی صلب بود و طبیعت
وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک بود در دوم
و قابض بود خصوص عصاره وی و مجفف بود بغیر لذع و قطع خون رفتن بکند و جراحات
عظیم چون بر وی ضماد کنند باصلاح آورد و اگرچه عصب بود و قطع شده باشد نافع بود

و قرحه امعاء و انواع شکم رفتن ضماد کنند چون با آب بیاشامند سود مند بود و عصاره
آن رعاف را نافع بود و بیخ وی و حشیش وی سرفه و عسر النفس را نافع بود
و درد ورم معده و جگر و استسقا را بغایت سود مند بود و وی نوعی از لحیه التیس است
و بسیار استعمال وی مرهم اعصاب بود و مصلح وی خیر منقبه بود ذنب الفار
لسان الحمل است و گفته شود و بدان سبب بدین اسم خوانند که خوشه وی
بدنب موش ماند ذنب الیربوع نباتیست که در میان کشتها روید و درازی
او بمقدار دو گز باشد و خارناک بود مانند گاوزبان ذوخمسه اوراق
و ذو خمسه اصابع نیز گویند و آن فنجنکشت است و صاحب جامع سهو کرده است که
میگوید که فنطافلون فنجنکشت است و درین باب قول صاحب جامع و منهاج معتبر است
و ذو خمسه اقسام و ذو خمسه اجنحه نیز گویند و در باب با در صفت بنجنکشت گفته شد
و در باب الف در صفت آملج و چند اسم دیگر دارد که هم گفته شد ذو
ثلاث حبات زعرور است و گفته شود ذو ثلاث شوکات سکاعات
و گفته شود ذو ثلاث ورقات این اسم بر چند چیز واقع است بر خند قوقا
و بر خصیه الثعلب و بر قصفصه و بر ماهوبه و هر یک در باب خود گفته شد
ذو ثلاث الوان ذو ثلاث نیز خوانند و آن طرتعین است و طرنغولیون نیز
گویند و گفته شود ذهب بپارسی زر گویند و وی معتدل و لطیف بود و فولس
گوید گرم و لطیف بود نافع بود جهت درد دل و خفقان و تقویت آن و در
ادویه داء الثعلب و داء الحیه طلا کردن نافع بود و سحاله وی درد دهان گرفتن دهن
زائل کند و در چشم کشیدن قوت باصره بدهد و در سنان نشف بیفزاید و اگر میل زرین در باد

در چشم کشند بغایت نافع بود و سحاله وی یعنی آنچه بسوهان زده باشند در ادویه
جهت دفع سودا مفید بود و محلول وی لطیفتر بود و اقوی بود از سحاله وی و صاحب منهاج
گوید مستعمل از وی قیراطی بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی کتیرا و عسل و صاحب
و صاحب تقویم گوید مضر بود بمثانه و آلات آن و مصلح وی حب الآس بود
و شاه بلوط و شربتی از وی دانگی بود و دیسقوریدوس گوید سودمند بود جهت خفقان دل
واندوه و غم و بادی که در دل بود و غشی و فرح که از شدت سودا بود و خاصیت
وی آنست که نافع است غلیظ را در دل و انوس گوید بدن را فربه کند و سرگردش را
نافع بود و جذام را بغایت سودمند بود و چون سحاله وی در ضمادات استعمال کنند
عرق النسا و فالج و نقرس را نافع بود و چون با ادویه بیاشامند مثل نفاخ و کاذریا
سودمند بود بهره دردهای سوداوی و مقوی اعضای اصلی بود و در خواص آورده اند که
اگر ره گوشت بوزن زرین سوراخ کنند دیگر درهم نشود و اگر پاره زر خالص
بر کودکی آویزند نترسد و صرع کرده نگردد و این مجربست و کسی که داخس داشته باشد
و داخس را ابتر از آن حوی در دو خوانند انگشتری زر در انگشت کنند در ساعت ساکن گردد
و مجربست و هم در خواص آورده اند که اگر نهند انگ زر سرخ در ده رطل زیبق
اندازند غوص کند و اگر چه سیم دیگر باشد یک رطل در اندازند غوص نکند
ذئب بپارسی گرگ گویند سر وی در برج کبوتر آویزند هیچ حیوان موذی
گرد آن برج نگردد البته و دماغ وی چون بگدازند با سداب و روغن زیت
و در جبه مالند نافع بود بهر علتی ظاهر و باطن که در بدن باشد از سردی و اگر
چشم وی بر کودک بندند نترسد و اگر گرگی دفن کنند نزدیک دیهی هیچ گرگ

گرد آن

گرد آن ده نگردد و اگر سرگین وی در پوست بزی کنند که پاره از وی گرگ خورده
باشد بر خاصره صاحب قولنج نهند بگشاید و مجربست و سرگین وی چون بر ران
صاحب قولنج بندند بریسمانی که از پشم کبش بود که بعضی از وی گرگ خورده باشد
بغایت نافع بود و اگر بعوض پشم غوچ در پوست ایل بندند و از ران وی بیاویزند
همین عمل کند و اگر انبوبی کوچک از نقره بسازند و انبوب شیرازی سره خود نهند
و باید که در وی گوشت و استخوان باشد و مقدار باقلائی در وی کنند و صاحب وجع از
خود بیاویزند نافع بود و این بغایت مجربست و بکرات امتحان کرده شده و گویند
چون سرگین خشک وی سحق کنند و در انبوب کنند و بر حلق صاحب خناق
باشند که سبب آن رطوبت بود نافع بود و ابن زهر در خواص آورده است که گرگ
خاک و گیاه بخورد و الا دفنی که بر بخور شود همچنانکه سگ و همه حیوانات که بغیر انسان
از عضله و عصب بود بغیر از روباه و گرگ که از استخوان بود و اگر دنبه وی در
جائی که علف خوار گاو بود بیاویزند مادام که آن آویخته باشند اگرچه گاو
گرسنه بود قطعا گرد آن نگردد و اگر در موضعی سرگین وی بخور کنند موشان
آنجا که جمع شوند و اگر زن بر سر بول گرگ شاشد هرگز آبستن نشود و اگر خصیه
راست وی بگیرند و بزیت و پاره صوف بدان بیالایند و زن بخود برگیرد
شهوت وی منقطع شود و اگر زهرهٔ وی بوزن دانگی با عسل یا با شراب بیاشامند
نهار کهن را زایل کند و چشم وی کسی که با خود دارد منع صرع بکند و هیچ سباع
و گزنده گرد وی نگردد و از راه زنان و دزدان ایمن باشد و این از خواص است
و شیخ الرئیس گوید زهرهٔ وی دفع تشنج و کزاز بکند و در نسهاء عصب خاصه که از

سرد بود و چون سعوط کنند بدان نزلهای سخت را نافع بود و در خواص ابن زهر
آورده است که چون گرگ اسپ را بگزد و از وی جدا شود آن اسپ بر مجموع
اسپان در رفتن سبق گیرد و پیه وی داء الثعلب و داء الحیه را سودمند بود
چون بدان بمالند و جاحظ گوید اگر آدمی خون آلود بود و گرگ بوی خون بشنود
قصد وی کند اگر چه سلاح تمام داشته باشد و در شجاعت و پهلوانی نظیر
نداشته باشد تا بجدی بی کند تا او را نخورد باز نگردد البته و هم گوید اگر گرگ
در موضعی که گوسفند بود دفن کنند مجموع بمیرند و اگر نکاح نامه بپوست بزی که بعضی
از وی گرگ خورده باشد بنویسند قطعی در میان زن و شوهر موافقت نباشد
و پوست وی و چشمهای وی چون حجب کنند و آدمی با خود دارد بر خصم غالب آید
و محبوب همه خلایق گردد و الله اعلم بالصواب

باب حرف الواو

راوند بپارسی ریوند
گویند مؤلف گوید بیخ ریباس است و صاحب منهاج گوید دو نوع است
چینی و خراسانی معروف بود براوند الدواب و آن بیشتر برای چهارپایان
مستعمل کنند و چینی جهت آدمی و بهترین آن چینی بود و چون سحق کنند
برنگ زعفران بود و چون بشکنند اندرون وی بطریقه گونه گون کاو بود
و آن را ریوند لحمی گویند و باید که سمهای بزرگ بود مانند سم اسپ و باید که
قطعا سوراخ در وی نبود و طبیعت آن گرم است و گویند معتدل است و شیخ
الرئیس گوید گرم است در سیوم و خشک است در دوم و چون سحق کنند و با سرکه بر
کلف روی بمالند زایل کند و چون بپاشند بر ادهامها را نافع بود و ضعف معده و درد

کرده

کرده و مثانه و رحم را و درد جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث دم که از
سینه بود و ربو و فتق و فواق و خفقان و قرحه امعا و اسهال و تبهای دایره
و سموم و گزیدگی جانوران بشتی از وی نیم درم بود تا دو درم و گویند از دانگی تا یک درم
و اگر با سرکه بر قوبا طلا کنند زایل کند و چون با آب ضماد کنند بر ورمهای گرم مزمن
بگدازاند و جالینوس گوید سودمند بود جهت درد جگر و سپرز و سده جگر و امعا بگشاید
و خاصیت وی در جگر و وجع آن اگر چه مزمن شده باشد و ورم و صلابت آن
و قوت جگر زیاده از همه چیزها بدهد و اریباسیوس گوید نافع بود باسهال که از
ضعف معده بود و شیخ الرئیس گوید چون روغن وی بمالند جهت تشنج که
در عضله حادث شود و درد آن و امتداد آن نافع بود و مجهول گوید چون
طلا کنند میان هر دو شانه خوف از دل ببرد و سفیان اندلسی گوید مقوی
اعضاء باطن بود و سده بگشاید و رطوبتهای فاسد خشک گرداند و طبیعت
پاک گرداند از بلغم لزج و خلط خام و استسقا را سود دهد و سنگ گرده و مثانه
بریزاند و بغایت نافع بود جهت درد مثانه و بول براند و انواع اسهال که از
سده ماساریقا و جگر یا از رطوبات بسیار بود سود دهد و چون با صبر بود فعل
وی اقوی بود و همچنین با هلیله کابلی تنقیه دماغ تمام بود و ذهن را نیکو گرداند
و صداع بلغمی زایل کند و اگر پاره لوغاذیا کهن با وی اضافه کنند فعل وی قوی تر
شود و سودمند بود خواه با وی و خواه تنها بجذب و فالج و علتهائی که از سردی
دماغ بود نافع بود جهت قولنج بلغمی و ریح اطلاق طبیعت و تحلیل ریاح کند و تب
ربع و تب صفراوی را نافع بود و فولس گوید بدن را پاک گرداند از همه اخلاط و تنها

دو رهمادکرم را سودمند بود و درد جگر و سپرز را نفع دهد و یوحنا گوید ورم معده و درد
شش و جگر را نافع بود و بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون سحق کرده بشود برو بپاشند و خاصه با
انزروت و گویند مضر بود بشش و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آن نیم وزن آن رازیانه
مدحرج و بوزن آن ورق گل سرخ و سنبل و رازی گوید بدل آن در ضعف جگر و معده
یک وزن و نیم آن و ورق گل سرخ و بیخ یک وزن آن سنبل **رایج** نارگیل است و گفته
شود **رازیانج** بری بود و بستانی باشد بستانی را مارسون خوانند و بری را امارسون
خوانند و بهترین آن بستانی بود تازه و بری گرم و خشک بود در سیوم و بستانی
در دوم و بری را ابیشرازی مولد خوانند و بستانی ورق وی گرم بود در اول
و تخم وی و بیخ وی گرم بود در سیوم بقراط گوید گرم بود در دوم و خشک بود
در اول سده بگشاید و روشنایی چشم بیفزاید خاصه صمغ وی و سودمند بود جهت
نزول آب چشم و در نزدیک فرود آمدن آب رازیانه چون بخورند شیر زیاده
گرداند و تخم وی همین عمل کند چون بیاشامند یا با جو بپزند و اگر طبیخ وی با شراب
بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و طبیخ وی حیض براند و بول براند و محلل
ریاح بود و چون با آب سرد بیاشامند در تبها غشیان و التهاب معده ساکن گرداند
و بیخ وی چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بر گزیدگی سگ دیوانه ضماد کنند سودمند بود
بغایت و آب رازیانه چون خشک کنند و در کحلها کنند جهت روشنایی چشم
نافع بود و آب رازیانه چون بجوشانند و دو سه جوش کنند و کف وی بگیرند
و با عسل و بلیلج یا بلیلج در چشم کشند منع نزول آب کند و روشنایی بیفزاید و بیخ وی
در معالجه از تخم وی اقوی بود و مسیحی گوید سده جگر و سپرز بگشاید و بری تنگ کرده

ومثانه

ومثانه بریزاند و تقطیر بول را نافع بود و تنها و فرمن را سود دهد شریف گوید از قول فلاحه
نبطی از قول آدم علیه السلم که تخم رازیانه مقدار یک درم با یک درم قند هر روز سفوف
سازند از ابتدا آنگاه آفتاب بحمل آید تا آنگه به برج سرطان رسد و مداومت بر آن نمایند
در سالی این سه ماه که گفته شد قطعا مریض نشود البته اگرچه بسن طبیعی رسد و در آن سالی
بصحت باشد تا آن زمان که بمیرد و شیخ الرئیس گوید بطی الهضم است و غذای بد دهد
و سودمند بود جهت تبهای مزمن و اسحق بن عمران گوید رازیانج دافع معده بود
و تخم وی خشک کرده سده مثانه و گرده بگشاید و بادها بشکند و درد پهلو و سینه
که تولد از سینه کند یا ریاحی غلیظ نافع بود و مسخن معده بود و رطوبت آن بزداید
دیسقوریدس گوید چنانکه گزندگان تخم رازیانه ترجر کنند تا چشم ایشان قوت گیرد
وافعی و مار بعد از زمستان چون از سوراخ بیرون آیند چشم ایشان ضعیف شده
باشد چشم خود را بدان بمالند جهت روشنایی و تقویت آن فنجان الذی الهنا
بهادار شد تا الیه و رازیانه محرور را فراج را صداع آورد و مصلح آن صندل
و کافور بود و بدل رازیانه تخم کرفس بود اما بری اقوی بود و سنگ گرده بریزاند
و یرقان را شفا دهد و بول و حیض براند و شکم ببندد و طبیخ وی با شراب چون بر
گزندگی سگ دیوانه طلا کنند سودمند بود **رازیانج شامی** انیسون است
و گفته شد و رازیانج رومی نیز گویند **راسن** و یر ازخبیل شامی نیز خوانند
بلغة اهل اندلس دخاخ خوانند و کلوج نیز گویند و آن دو نوع است یک نوع بستانی
بود و آن فلجوش است و گفته شد یک نوع دیگر بری و جبلی بود و آن تیز بر
شکل فلجوش است و بیخ آن از آن بزرگتر اندر خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم

وگویند در سیوم و در وی فضلی بود و بهترین آن بود که سبز و تازه بود و سودمند بود
جهت ورمهای سرد و عرق النسا و درد مفاصل که از رطوبت بود چون با روغن بپزند
و بدان طلا کنند و اگر در لعوقات کنند نافع بود جهت دفع اخلاط غلیظ لزج که
در سینه و شش بود و اثری تمام بدهد و چون طبیخ وی بیاشامند بول و حیض براند
و اگر بیخ وی مربا کنند با شراب بغایت معده را سودمند بود مربا چنان کنند که اول خشک
کنند اندکی و بپزند و بعد از آن در آب سرد خیسانند پس از آن در شراب نهند و صاحب
منهاج نیز چنین آورده است و در مرکبات گفته شود و شیخ الرئیس گوید نافع بود جهت
همه المها و دردها که از سردی بود و مفرح دل بود و مقوی آن و غافقی گوید مقطع اخلاط
و بلغم بود و باه را برانگیزاند و سودمند بود جهت استرخای مفاصل که از رطوبت
بود و ابن ماسویه گوید سودمند بود جهت تقطیر البول که از سردی بود و مقوی
مثانه بود و دیسقوریدوس گوید گزندگی جانوران را نافع بود خاصه مصری انقدر
دو درم لعوق وی سرفه و عسر النفس را نافع بود وقتی که با عسل بود و چون
با شراب بپزند و ضماد کنند عرق را سودمند بود ماسرجویه گوید که اگر زن در شیب خود
دود کند زرگ حیض کند و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و یک مثقال بیاشامند
مسخن اعضای متالم بود که سبب آن سردی بود و منصوری گوید سده جگر و گرده
بگشاید و بسیار خوردن خونها را تباه کند و منی را کم گرداند و شیخ الرئیس گوید
مصدع بود و لیکن درد شقیقه بلغمی ساکن کند خاصه نطول کردن و مصلح وی سرکه
بود و گویند مصلح وی مصطکی و حماما بود و گویند خمیر بنفشه و بدل وی ایرسا بود
رامك مرکبست از ماز و پوست انار و زاج سیاه و صمغ و دو دناب

باعسل

باعسل و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود و وی قابض و لطیف بود
و صفت وی در مرکبات گفته شود راطینی بیونانی همه علکها را بدین نام
خوانند راحت الکلب کلیت مانند بچه سگ راتینج راتیاج و
ریتانج و رخینه و رشینه نیز گویند و بحره نیز گویند و آن صمغ صنوبرست و آن
سه نوع بود یکنوع سائل بود منعقد نشود و یکنوع صلب بود ساده و نوع سیوم صلب بود منعقد نسخه
بعد از آن باتش بپخته باشند و آنرا قلفونیا گویند و بشیرازی زنکباری خوانند
بهترین وی آن بود که سفید بود و اندک بزردی زند و بوی آن مانند صنوبر بود
و طبیعت آن گرم و خشکست عیسی گوید گرم است در سیوم و خشکست در دوم
و مجفف و محلل بود گوشت برویاند در ریشها لیکن مهیج الم بود و ریشها باصلاح
آورد و با کلنار و عروق و امثال آن و وی مسخن اعصاب بود و مصلح وی
موم و روغن و با آب حی العالم و بدل وی علک البطم است و قنه و گویند
بدل آن زفت کهن بود رازقی صاحب جامع گوید رازقی سوسن سفید است
و جهت قول دیگر هم آورده است که رازقی قطن است و دیگر گویند رازقی کتان است
و هم گوید روغن رازقی از بهار انگور رازقی گیرند و دیگر گوید روغن زر کتان است
و گویند روغن سوسن سفید رازقیست و صاحب جامع گوید زنبق یاسمین
سفید است و در بنا شد والله اعلم راس الفار سر موش چون خشک کنند
و بسوزانند و بکوبند نیک و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند فایده دهد
راس الارنب سر خرگوش است چون بکوبند خرد و بسوزانند و با پیه خرس بر داء
الثعلب طلا کنند نافع بود رانا بیونانی راماست و گفته شود دربا

مؤلف گوید ماهی کوچکست که از طرف هرموز می آورند و در کرمیر و یرا ماهی
اشنه خوانند و از وی ماهیابه بسازند و بیچان خشک نیز میخورند و طبیعت وی
گرمتر از ایابان بود مهیج باه بود و معده را نیکو بود ولیکن تشنگی آورد و مصلح
وی سنگر کاهو بود **ربرق** عنب الثعلب است و گفته شود **رب السوس**
عصاره سوس است و درمین گفته شود در صفت عصارات **ربل**
نوعی از افسنتین السکن کوهی بود و گفته شد صفت افسنتین **رقه** بدن
هندیست و گفته شد **رتیلا** مؤلف گوید حیوانیست مانند عنکبوت اما شکم
وی بزرگ بود و لون آن زرد بود و در یزد و نواحی آن بسیار بود و آنرا خاییه
کرک گویند و بپارسی دمله و بترکی آلی و از جمله گزندگان زهردارتر بود و لون دمی
زرد بود و نباتی هست که یونانی فالجین خوانند و نافع بود دیگر بدکی رتیلا و آن
نبات را هم رتیلا خوانند و در فا گفته شود **رجل الجراد** شیخ الرئیس گوید
بقله ایست که قایم مقام بقله یمانی بود سودمند بود جهت سل و طبیخ وی نافع بود
جهت تب ربع و تنها مطبقه و مسیح گوید زرنب است و مؤلف گوید زرنب است
بتحقیق و آنرا سروترکستانی گویند و گفته شود **رجل الغراب** در شام
رجل الزاغ خوانند و از جمله حشایش بود بشکل پای کلاغ و چون بپزند نافع بود
جهت اسهال مزمن و درد شکم خاصه اصل وی یونس گوید اصل وی چون بکوبند
قولنج را سود دهد بی آنکه مضرتی بوی رسد و درد پشت و ران و زانو را نیز
نافع بود اما اصل وی گرم بود در آخر درجه اول و خشک بود در اول درجه
دوم شربتی از وی جهت نقرس چون تنها بود از دو درم تا سه درم باشد گوید بخته

واکر

واگر جایی که جهت مفاصل مستعمل بود از یک درم تا یک مثقال نشاید و در مفاصل ثمان عمل
سورنجان کند لیکن مضرت **رجل الحمار** شنجارات و گفته شد در الف در
صفت ابوخلسا **رجلت** بقله الحمقا است و گفته شد **رجل العقاب**
رجل العقعق و رجل الزرزور و رجل الغرابست که گفته شد و در مصر اطریلال
را رجل الغراب گویند و گفته شد صفت هر دو **رجل الفروج** رجل
العلوس نیز گویند و آن قاقلیست و گفته شود **رخبین** نوعی از مصل است
که بشیرازی قره قرط خوانند و ابن ماسویه گوید طبیعت وی گرم و خشکست در دوم
معده گرم را نیکو بود و خلط بد از وی حاصل شود و اگر شافه از وی بخود برگیرند بلغم
براند **رخمه** مرغیست که ویرا مردارخوار خوانند و بشیرازی خودرگویند و زهره
وی چون در گوش مخالف چکانند با روغن بنفشه یا در شقیقه جانب مخالف
بمالند درد گوش و شقیقه زایل کند و کودکان را سعوط کنند یا در گوش ایشان
چکانند جهت بادی که کودکان را بود نافع بود و اگر زهره وی با گلاب در چشم
کشند سفیدی ببرد و اگر سرگین وی در زیر زن بخور کنند بچه بیندازد و اگر با زیت
خلط کنند و در گوش چکانند گرانی گوش ببرد و زهره وی چون برگیرند
مار و عقرب و زنبور بمالند نافع بود شریف گوید گوشت وی چون با خردل
خلط کنند و خشک کنند و بخور کنند هفت نوبت در زیر کسی که با زمان بسته بود
بگشاید و چون پری از بال راست وی بگیرند و در میان پای زن آبستن نهند
بسهل بزاید و در خواص ابن زهیر آورده است که پر وی چون بخور کنند و در خانه
گزندگان زهردار آویزند بگریزند و سرگین وی با سرکه حل کنند و بر برص بمالند

لون آن متغیر شود و سودمند بود و جگر وی چون بریان کنند و سحق کنند و با سرکه
حل کنند و کسی که خون دمشته باشد بیاشامد هر روز سه نوبت هر نوبت نیم درم و سه روز چنین
کند پیالی صحت یابد و پوست زرد که اندرون سنگدان وی بود چون خشک کنند
و سحق کنند و با شراب بیاشامند نافع بود و بجهت سستی که باشد و اگر سر وی
بزنی که دشوار زاید یا و بر بندد آسان بزاید **رخام** نوعی از حجارات و الوان
بود زرد و سیاه و حمری رنگ و سفید و زرد روی بود و بهترین آن سفید بود
شریف گوید طبیعت آن سرد و خشک است چون سه روز هر روز یک مثقال سحق
کرده مانند هبا العبل برشند و بخورند منع دملها بکند که بر اعضا از هیجان خون
پیدا گردد و چون بسوزند و سحق کنند و بر جراحتی که خون از وی روانه بود پاشند
قطع خون بکند و بصلاح آورد و منع تورم بکند و چون خلط کنند جزوی از وی
با جزوی شاخ بز سوخته و بر آهن طلا کنند و در آتش برند تا سرخ شود
و بعد از آن بیرون آورند و در آب نمک اندازند آن آهن نرم بود و اگر از
رخامی که تواریخ بران نقش کرده باشند بر سر قبرها بسایند و سحق کنند و کسی که
عاشق بود با سم معشوق وی را فراموش کند البته و صاحب منهاج گوید گرم
بود در دوم و خشک بود در اول و سودمند بود جهت سعفه و داء الثعلب
رشاد حرف است و گویند بپارسی سپندان گویند و تره تیزک نیز گویند
طبیعت آن گرم و خشک بود و لطیف بود گرمها را بکشد و بادها را تحلیل دهد
و قطع بلغم کند و مضر بود بمعده و مثانه و تقطیر البول حادث کند و اولی
آن بود که محرور مزاج با کاسنی و کاهو خورد **رصاص قلعی** بپارسی ارزیز خوانند

و بیشتر

و بیشتر ازوی قلعی و بهترین وی آن بود که صافی بود و طبیعت وی سرد و تر
بود و گویند خشک بود و محرق و اسفیداج آن لطافت در وی زیاده بود
و تلیین و تحلیل و صفت حرق آن در باب الف در صفت آبار که آن سرب
سوخته است گفته شد و اسرب رصاص اسود بود و سردی وی زیادت تر از
قلعی بود و قلعی قسطر و قصدیر خوانند و اگر صحیفه تنک بسازند از سرب و بر
عانه بندد یا کمرگاه منع احتلام بکند و اگر آن صحیفه بر بثور که بر عصب پیدا
شود نهند زایل کند و هر ماده که پیدا گردد در ابتدا مثل خیارک چون بر وی
بندند بگدازاند و ورمهای مقعد که باریش بود و بواسیر و ورمها قضیب
و ورمها پستان و ریشها مثل سرطانات باعصاره که در غایت سردی بود
با روغن زیت یا روغن گل یا روغن مورد چون بوی اضافه کنند و آن صحیفه
بران روغن حل کنند و بمالند نافع بود و براده آن بیاشامند همان علتها
حادث شود که از خوردن مرداسنگ از بستن بول و غایط و ثقل معده و
امعا و نفخ در ایشان و ضیق النفس تا بحدی که بخناق کشد و ایلاوس پدید کند
و لون وی رصاصی بود و مداوای آن بقی کنند بطبیخ تخم کرفس و شبت
و انجره و بوره و ماء العسل و غذا اسفیدباج و نشاسته خلاص وی آن بود که
ادرار بول و اطلاق طبع حاصل شود و شیخ الرئیس گوید چون حل کنند رصاص
و با شراب یا زیت نافع بود ورمها گرم را و ابن زهر در خواص آورده است که
اگر پاره رصاص در دیگ گوشت اندازند هر چند که آتش در زیر آن دیگ
برافروزند گوشتی که در آن دیگ بود قطعا پخته نگردد و هر کس که انگشتری رصاصی

در انگشت کند بدن وی لاغر گردد و اگر رصاص در روغن بمالند تا زنگ برآورد
و بعد از ان آن روغن بر آهن طلا کنند هرگز زنگ نگیرد و صاحب فلاحه
گوید اگر طوقی از رصاص بر درختی کنند که ثمر دار بود هیچ نیفتد و ثمر وی زیاده
گردد **رطب** گرم بود در دوم و تر بود در اول و گویند حرارت وی کمتر
از رطوبت بود و هر چند حلاوت وی زیاده بود حرافت زیاده بود و اسحق
بن عمران گوید گرم و تر است در دوم و غذای وی زیاده از غذای بسر بود
و بهترین وی چینی بود و بعد از ان زرد و رطب نفخ در شکم پیدا کند
مانند انجیر تر و خشک و همچون خرما و رطب بود و رطب معده سرد را نیکو بود
و منی بیفزاید و طبع را نرم دارد و سده و خراج را و رطب و خرما مفسد دندان
و گوشت بن دندان بود و مضر بود بحنجره و آواز و خون که از وی حاصل شود ردی
باشد و زود متعفن شود و مصدع بود و مولد سده بود و مصلح وی بادام
و خشخاش بود که با وی بخورند و بعد از ان مغز کاهو یا خیار بسر که یا سکنجبین خورند
رطبه فصفصه است و چون خشک شود قت گویند و بپارسی اسبست
خوانند و در فا گفته شود **رعی الابل** سعامی گویند و آن حشیشی است که دانه
وی چون دانه مورد بود و در وی حلاوتی اندک بود و طبیعت آن گرم است
در اول و تر است در دوم جالینوس گوید گرم است در اول و خشک در
دوم و لطیف چون شتر بوی چرا کند هیچ مضرت بوی نرسد لیکن سم جانوران بهر
دار بود و طبیخ وی موی را سیاه کند و تخم وی چون با شراب بیاشامند جهت گزندگی
جانوران سودمند بود و سیلان رطوبت رحم را نافع بود و وی مضر بود با شش

واعصاب و مصلح وی غرغره بود یا سنبل **رعی الحمام** فرسطاریون و فارسطاریون
نیز گویند و آن جنبیتی تیره رنگ بمقدار ساقش اندکی بزرگتر و چون پوست از وی
باز کنند برنگ عدس متغیر بود و بطعم عدس اندکی شیرین تر و طبیعت وی گرم و خشک بود
و کبوتر وی را دوست دارد و کاو شنک خوانند و کاو نیز بغایت دوست دارد
و هیچ چیز مانند وی کاو را فربه نکند و دیو شنک نیز خوانند و مؤلف گوید نوعی
از ارسنه است و فرق میان وی و ارسنه آنست که ارسنه سبز بود و وی کبود
و در کاف صفت ارسنه گفته شود **رعاد** حیوان دریائیست و دیسقوریدس
گوید ماهی دریائیست مخدر بود چون بنهند بر سر کسی که صداع مزمن داشته باشد
صداع ساکن کند و چون بخود برگیرند مقعدی که بیرون می آید شفا یابد و اگر زیت
بجوشانند و آن زیت در مفاصل مالند درد مفاصل ساکن گرداند **رعی الجمال**
رعی الابل است و گفته شد **رعث** جبل راست و گفته شد **رعیدا**
دانه ایست که در میان گندم میباشد و آنرا از گندم پاک کنند و مضر بود خوردن
آن و بشیرازی ازاهر خوانند و بپارسی جراست و گفته شد **رعوة القمر**
بزاق القمر است و زبد القمر نیز گویند و آن حجر القمر است و گفته شد **رعوة الحجار**
اسفنج است و گفته شد **رعوة الملح** زبد الملح گویند و قوت وی زیاده
از قوت ملح بود و محلل و ملطف بود **رعوة الماء الملح** در غایت حرارت
و حراقت بود و باشد که بسوزاند **رق** سلحفاة بحری است و گویند سلحفاة
بری و گفته شود در سین **رقاقین** گویند جفت افریدات و بعضی گویند
لعبه بربریست و بعضی گویند خصی الثعلب است و صفت هر یک در باب خود گفته شد

رقیت الشمس صامن نومات وگفته شود رقون حنا است وگفته شد رقعا
سرخست وگفته شود رقعه هر داروکه جبر کسر کند آنرا رقعه خوانند مثل انجبار
ومنبو وخاما اقطی ورقعه خاص اسم جیست سرخ رنگ صلب بود وطبیعت وی سرد
وخشکست چون بکوبند ویکمثقال از ان در دو بیضه نیم برشت سه روز پیاپی بخورد
هر روز از آن مقدار که موافق بود وی وجسمی که در بدن پیدا شود بسبب افتادن
یا زخم یا برداشتن چیزی سنگین رقاع یمانی بجوز القی ماند اما سر وی
شکافته بود ومثلث شکل بود وبهترین آن بود که رسیده بود وطبیعت آن گرم
وخشکست مقی بلغم ورطوبات معده وخلطهای غلیظ لزج بیرون آورد رمرام
گیاهیست گرد برگ وبرگ بسیار باشد وبرگ وی پهن باشد وآن تریاق گزدم است
رمادی سرمه ایست که از اثمد وتوتیای هندی وتوبال مس واسفیداج محرق
ومامیران سازند رمان حلو انار شیرین است بهترین آن بزرگ شیرین املیسی بود
وطبیعت آن سرد بود در اول درجه اول وتر بود در آخر آن وگویند گرم بود
باعتدال ودر وی جلا بود با قبض وملین بود ودانه وی با عسل درد گوش را نافع بود
و وی حلق وسینه را نرم دارد ومعده را جلا دهد وخفقان را سود دهد وموافق معده
بود وبول براند عصیر وی چون در شیشه کنند ودر آفتاب نهند تا غلیظ شود ودر
چشم کنند روشنائی بیفزاید وچندانکه کهن گردد بهتر بود ودانه وی بد بود ونفخ
ورياح در معده پیدا کند وگویند مصلح وی انار ترش بود رازی گوید اندک نفخی دارد وگاه
باشد که نعوظ آورد ومحتاج باصلاح نیست از بهر آنکه نفخ وی زود بگذرد وگل وی
چون بسوزند جراحت را سودمند بود رمان حامض انار ترش وبهترین آن بزرگ

ابدا ربود

ابدا ربود وانواع انار غذا اندک دهد وقابض بود وقابض ترین اجزای وی
گل وی بود وانار ترش سرد وخشکست در دوم وگویند معتدل بود در تری وخشکی
صفرا بشکند ومنع سیلان فضول کند از احشا ودانه وی با عسل قلاع را نافع بود
وعصاره وی ناخنه را سود دهد ودانه وی چون در آب باران خیسانند منع نفث
دم بکند و وی خفقان را سودمند بود وجلای دل بدهد والتهاب معده را نافع بود
وجگر گرم را سود دهد وتنها را نافع بود وسویق وی مصلح زنان آبستن بود ودر وی
ادرار بول زیادت از شیرین وسویق وی جهت اسهال صفراوی سودمند بود
وقوت معده بدهد وجگر گرم را فایده دهد وآب وی با پیت جو درد نمار را ساکن
کند وانار سبز تازه ترش وشیرین پوست از وی جدا کنند ودر هاون سنگین نهند
وبکوبند همچنان با پیه خود وبیفشارند نیم رطل با بیست درم شکر وطبیعت براند
بقبض ومره صفرا براند ومعده را قوت دهد وشراب وی در تبهای حار را
سودمند بود وتشنگی بنشاند وغثیان وقی باز دارد وخاصه منع وی از بسیار
خوردن شهوت را مضر بود وانار دانه ترش خشک شکم ببندد وصاحب تقویم
گوید انار ترش مضر بود بسینه وآواز وصاحب منهاج گوید دانه وی بد بود ومحشی
حلق وسینه مضر بود بعد ومصلح آن حلوای عسل اقینی بود وبهر چه آن باشد
اول آن بود که زنجبیل پرورده یا ترنج پرورده خورند رمان السعال
خشخاش است وگفته شد رمان الانهار نوعی از هوفاریقون است وگفته شود
در باب ها ودر دمشق اندرو سامن گویند رمان البر درختیست که بدرخت
انار ماند که چکر وحب فلفل دانه ویست وصفت حب قلقل گفته شد ومعاش

گفته شود رماد بزبان فارسی خاکستر است گویند مجموع مجفف باشند رماد
المازریون جلا دهنده بود و معفن روشنائی چشم بیفزاید رماد خشب البلوط
خاکستر چوب بلوط قابض بود و خون ببندد و چون بجراحت ریزند و هر بامداد ناشتا
با دو درم شراب سیب بیاشامند سود مند بود جهة بلّه معده و درین رحمت نقاب
نافع بود رماد خطب الکرم خاکستر چوب رز که از درخت پر بود و طبیعت آن
سرد و خشک بود و گویند گرم بود و ریش روده را نافع بود مقدار نیم درم و گویند مضر بود
بشش و مصلح آن کثیرا بود و چون بسرکه ضماد کنند بر گزیدگی جانوران و سگ دیوانه
سود مند بود و اگر سحق کنند و در خرقه کنند و بر بواسیر ضماد کنند چون سرد شود دیگر بدل
آن گرم نهند پایی و بدان ادمان کنند بغایت سود مند بود و چون با نطرون گرم
ضماد کنند سود مند بود جهة گوشت زیاده که در پوست خصیه پیدا شود و چون با زیت
و سرکه با پیه کهن ضماد کنند جهة تشنج عضله و استرخاء مفاصل و تعقد اعصاب
نافع بود رماد قصب خاکستر نی بهتر آن نبطی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود
و گویند گرم و خشک بود در سیوم سدة که در مراره بود بگشاید مقدار دانگی و گویند
مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا بود با قند رماد عش الخطاطیف خاکستر
آشیانه پرستوک بهتر آن بود که آشیانه در موضعی ساخته باشد که بسیار هوا بود
و صفت سوختن وی چنان بود که در کوزه کنند و بگل حکمت گیرند و در تنوری که آتش
تیز بود بنهند و بعد از یکساعت بیرون آورند و سحق کنند و طبیعت آن سرد و خشک
بود و نافع بود جهة دشخواری زائیدن مقدار مثقال و گویند مضر بود بشش و مصلح
آن سکنجبین بود رماد السرطانات صاحب منهاج گوید صفت سوختن

وی چنان بود که در کوزه کنند و بگل حکمت گیرند و در تنوری که آتش تیز بود
بنهند و بعد از ان بیرون آورند و سحق کنند و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک
بود در دوم منفعت آن در باب سین در صفت سرطانات گفته شود و صاحب
جامع گوید که صفت سوختن وی چنان بود که دیگ مسین سرخ بر سر آتش نهند و سرطان
زنده در ان نهند و بسوزند تا چون خاکستر گردد بردارند و استعمال کنند رماد تین
الباقلا خاکستر چوب باقلا وقتی که تر بود و چون بسوزند و خاکستر آن ضماد کنند
یا بمالند در حمام آثار جرب سیاه که در بدن بود ببرد رنف بهرامج است
و گفته شد رند صاحب منهاج گوید آس است و صاحب جامع گوید درخت
غار است و صفت آس گفته شد و صفت غار نیز گفته شود رؤس بهترین سرها
آن بود که از حیوانی معتدل در رطوبت گیرند و طبیعت آن گرم و تر و غلیظ بود
و غذا بسیار دهد و منی بیفزاید و مصلح اصحاب کد بود و سرش چون بپزند و مرق
آن حقنه کنند امعای سفلی تر کند و گرده و بدن و اعصاب را نیکو بود و باه را
زیادت کند چون در وی اندک حرارتی پیوسته بود و خوردن وی مضر بود بمعده
از بهر آنکه دیر هضم شود و اولی آن بود که با دارچینی خورند و بعد از ان مصطکی بخایند
و سر گوسفند تر تر از سر بز بود و سر بز تر تر از سر آهو بود و فی الجمله برین قیاس غذائی
بود که اندک سخونتی داشته باشد و غذای بسیار دهد و قوت بدن ضعیف بدهد
چون هضم بر وی مستولی شود و باه را زیاده کند و در ضعیف گران کند و کسی که
معده وی ضعیف بود نشاید که خورد که قولنج آورد و قولنجی بغایت سخت و گوشت
زبان سبکتر بود و گوشت خدین غذا بسیار تر دهد و چشم خوبتر بود و زود تر گذارد

و دماغ سرد و تر بود و زبان با نمک خورند و چشم نیز با نمک زیاده خورند
و گوشت خدین و بن گوش را که و صعتر و انجدان و خردل خورند و اولی آن بود که
پوستها و عفص و فقاع خند اگر امکان نخورد و اگر آرزو غالب بود با سرکه و خردل
خورند و مصلح دماغ در صفت دماغ گفته شد اما سرهای ماهی نمکسود خشک کرده
چون بسوزانند جهة شقاق که در مقعد بود و طلاوه و ورم صلب و مانند آن نافع
بود و سر سردین نمکسود چون بسوزند و بر گزیدگی عقرب مالند سود دهد نهایت
رواس چرچیر الماءست و گفته شود روسخج راسخت گویند و آن نحاس
محرقست بپارسی مس سوخته بود لیکن بپارسی روی سوخته گویند و بهترین آن معدنی
بود و طبیعت آن گرم بود در سیوم و قابض مجفف و ملطف بود و مسهل زرد آب
بود و در خضابات سواد استعمال کنند و ریشها پاک گرداند و بصلاح آورد و
چشم را جلا دهد و گوشت زیاده بخورد و ریشها که در بدن بود پاک گرداند
دوبیان اربیان است و گفته شد صفت آن و اهل مصر فریدس گویند و اهل اندلس
القردن و ابن زهر در خواص آورده که چون بکوبند با نخود سیاه و ضماد کنند بر ناف
حب القرع را بیرون آورد و گویند چون خشک کرده سحق کنند با فلفل و در چشم کشند
شبکوری را نافع بود و ماسرجویه گوید گرم و تر بود باعتدال منی زیاده کند و قوت
زم دارد و بصری گوید پیش از آنکه نمکسود کنند باه را زیاده کند و غذای صالح
دهد و چون نمکسود کنند یا کهن گردد مولد سودا و حکه بود و رازی گوید دیر گوار
هضم بود و معده را بد بود و اولی آن بود که اصلاح آن به سرکه و مری کرده
کنند و بعد از آن جوارش عود یا جوارش سفرجل مسهل خورند و اگر محرور مزاج بود

از عقب آن

از عقب آن رب انار معنع و اگر جهت باه خورند شاید به سرکه خورند بعد از آنکه نیک
پخته کنند و با روغن گردکان و زرده تخم مرغ و پیاز و کنند تا قلیه سازند و تناول
کنند سخن کرده و رحم بود و باه را زیاده کند روث الحمار الاهلی سرگین خر خواه
سوخته بود و خواه ناسوخته قطع سیلان خون بکند خاصه چون با سرکه بیامیزند
و اگر سرگین تازه بفشارند و آب آن در بینی کنند رعاف زایل کند و همچنین چون
سرگه بر وی افشانند همین عمل کند و چون تر بود بفشارند و آب آن بیاشامند نیک
کرده بریزاند و سرگین اسب نیز همین عمل کند و سرگین خر که در علف چریده بود
چون خشک کنند و با شراب بیاشامند جهة گزیدگی عقرب عظیم نافع بود و مؤلف
گوید اگر خشک کرده وی بکوبند و بیزند و با گوگرد سحق کنند و در روغن گنجد حل کنند
جهة جرب تر شب بمالند و بامداد بصابون و عدس کوفته بحمام برند و پس از آنکه سرگین
بمالند و بعد از آن بریزند نافع بود روث البردون سرگین استر چون
دود کنند در شیب زن بچه مرده و مشیمه بیندازد رویا عنب الثعلبست
و گفته شود رهش بشیرازی ارده خوانند و طبیعت وی گرم و تر بود و غلیظ
و مصلح وی عسل بود یا دوشاب و در صفت سمسم گفته شود منفعت آن رهج الفار
مرفقان گویند و آن سم الفارست و تراب الهالک نیز گویند و آن نیک است
و در شین گفته شود ریهقان در لغت بعضی عرب زعفران گویند و گفته شود
رتیانج راتینج است و گفته شد ریباس بپارسی ریواج گویند و قوت
وی مانند حماض اترج و غوره بود و بهترین آن فارسی بود شاخهای دراز سبز
دار نازک و طبیعت وی سرد و خشک است در دوم حرارت بنشاند و مستی باز دارد

وخمار را نافع بود و طاعون و وبا را نافع بود و چون عصارهٔ وی در چشم کنند روشنائی
بیفزاید و وی اسهال صفراوی و حصبه و جدری را سود دهد و بواسیر را نافع بود و غثیان
ساکن کند و قوت احشا بدهد و معده و جگر گرم و آب وی با آرد جو بر جمره و نمله طلا
کردن سود دهد و صاحب منهاج گوید مضر بود بسینه و قولنج آورد و مصلح وی اترج مربا
بود و صاحب تقویم گوید مجفف اعصاب بود و مقطع باه و مصلح او شراب عود
یا انیسون بود و بدل وی حماض اترج است یا غوره **ریه** بپارسی شش گویند
صاحب منهاج گوید گرم و تر بود و سهل الانهضام و طبیعت به بندد و غذای وی
اندک بود و میل بلغم داشته باشد و مضر بود باصحاب که بقراط گوید مجموع ششها سرد
و تر بود و روفس گوید خشک بود و دشوار هضم شود و اصلاح وی چنان کنند که
بسرکه و کرویا بجوشانند و بعد از آن بریان کنند و بهترین ششها شش بره و گوسفند
کوهی بود و شش بریان چون بریان کنند با نمک و رطوبتی که از وی روان بود
بگیرند و بر ثالیل خشک که بر اعضا رسته باشد طلا کنند و بر آن ادمان کند البته زایل
کند و برقوبا خشک ریز مالیدن نافع بود و شش مضر بود بمعده و آلات بول
و مصلح وی حب الآس و شکر بود **ریة الثعلب** شش روباه چون بار کرد و غسل
بخورند ربو و ضیق النفس را سود دهد **ریة الخنزیر و ریة الجمل** شش خوک و شتر
چون بسوزانند و خاکستر آن بر ریشی که حادث شود در پای بسبب موزه نافع بود و اگر
نسوخته همچنان گرم بر آن نهند نافع بود و شش خروس همین عمل کند و منع تورم
آن نیز بکند و خاکستر شش خوک چون بر جرب تر افشانند سودمند بود
ریة الحمار الوحش شش خرگور چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند سودمند بود

ضیق النفس

ضیق النفس و سرفه را **ربة البحر** قلاسس کابیوس است و آن چیزیست که در
ساحل دریا یابند مانند اکبه چون تر بود و چون سحق کنند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود
و شقاق که در دست و پا می باشد بسبب سرما بدان ضماد کنند بغایت نافع بود
ریحان ریحان الملک و ضیمران هم گویند بپارسی شاسفرهم خوانند و بواسیر را نافع
بود و در شیر کشته شود **ریحان سلیمن** حمفرم است و حماحم سلیمن نیز گویند
و نبات وی در کردستان و فارس و اصفهان بود مانند شبت و ورق وی مانند
ورق خطمی بود و فقاح وی کوچک بود و مانند لبلاب بر درخت پیچیده شود
و وی مجفف و لطیف بود و با سرکه بر جمره طلا کردن نافع بود و بر ورمهای
بلغمی طلا کردن و بر نقرس و بواسیر بهمین سبیل و جهت لقوه بغایت مفید بود
و بر گزیدگی عقرب طلا کردن بغایت نافع بود و چون زن بخود برگیرد جهت درد
رحم بغایت نیکو بود و ابن ماسویه گوید طبیعت وی گرم بود و بواسیر ظاهر و باطن را
سودمند بود بغایت و بسیار از وی صداع آورد و مصلح آن روغن نیلوفر بود
و کافور و بدل آن مرزنگوش است و گویند بدل وی نیم وزن آن عنب الثعلب بود
ریحان داود و ریحان داود نیز خوانند و آن آذان الفار است و گفته شد
ریحان الکافور و کافوریه و دی و شجر الکافور نیز گویند و بپارسی سوسن
خوانند و آن نوعی از درخت است و نبات وی بیشتر در خراسان بود و گل وی
مانند گل خرما بود و ورق وی مانند ورق کاسنی صحرائی بود و گل وی و ورق
وی بوی کافور کند قوی چون بکوبند یا در دست بمالند خواه خشک و خواه
تر طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بوئیدن بسیار وی و ادمان بدان

نمودن رطوبات را از غشای دماغ بکشد و چون ادمان بدان نمایند اخلاط
غلیظ که در سر باشد تحلیل کند و بوییدن وی سرد مزاج را سودمند بود نه گرم
مزاج را **ریحانی** شراب صرفست خوش بوی **ریمعت** سعدات و گفته شود
ریتناخ صاحب منهاج گوید سنگیست مانند سرطان و طبیعت آن سرد و تر است
در دوم نشف رطوبات چشم بکند و جلا بدهد و روشنایی بیفزاید مؤلف
گوید این نوعی از سرطان حجریست و در صفت سرطان گفته شود
ریش شریف گوید پر مرغها چون بسوزند و خاکستر آن بر جراحت فشانند
خشک گرداند و پرهای بزرگ یاری دهنده بود و در دق و در علاج مبنی گشته
و منافع پر هر مرغی در موضع خود با منفعت آن گفته شود ان شاء الله تعالی

باب حرف الزاء

زاج انواع است سفید و سرخ و سبز و زرد و سفید را قلقدیس خوانند و شوغار
گویند و یونانی حلقیس و شیرازی زاغ سپید و زاج سرخ را سوری خوانند و زاج سبز
را قلقنت و قلقند گویند و قلقطار زاج زرد است بپارسی زاج شتر دندان
خوانند و بهترین آن مصری بود و براق مانند زرنیخ بدخشی و چون در دست بمالند
زود ریزیده شود و پاک بود و کهنه نباشد و نوعی دیگر از زاج سوری است که
بپارسی زاج کفشگران گویند و شیرازی زاج سیاه خوانند و یونانی ملانطریا
و ملیطریا خوانند جالینوس گوید قلقطار چون کهن کرده زاج سیاه شود
و وی معتدل ترین زاجات بود و محرق وی الطف محرقات بود و زاج
احمر و اخضر و اصفر در قوت مانند یکدیگرند لیکن اختلاف در غلظ و لطافت

زاج انواع است سفید و سرخ و سبز و زرد و سفید را قلقدیس خوانند و سبز را قلقند و زاج سرخ را سوری خوانند و زرد را قلقطار و قلقند

لطیفترین سفیدات و اقوی ترین سبز و غلیظترین سرخ و قلقطار خیر الامور
اوسطها بود و متوسطات میان غلظ و لطافت و زاجی دیگر هست که یونانی
سیتی گویند و بهترین آن قبرسی بود که لون آن مانند زر بود و طبیعت
قلقطار گرم و خشک است در سیوم و همه زاجات در طبیعت مانند یکدیگرند و وی
قابض و محرق بود خشکریشه احداث کند و جرب و سعفه و ناسور و قروح عفن
و ریش گوش و مده از آن سودمند بود خاصه چون فتیله بعسل بیالایند
و بقلقطار بگردانند و در گوش نهند و اکله که در دندان و دهن و مبنی بود
و ریش آن خاصه سوری سودمند بود و خوردن آن مجفف و کشنده بود
تا بحدی که بکشد و خوردن زاجات سرفه سخت پیدا کند تا بحدی که سل
کشد و مداوای آن بشیر تازه و مسکه و قند و مانند آن کنند و باقی منفعت
هر یک در باب خود گفته شود **زان** درختیست که آن را امران خوانند
و گفته شود **زادوق** زیبق است و گفته شود **زبیب** بپارسی مویز
گویند و هر ثمری که خشک شود زبیب خوانند الا خرما که وی را ثمر از رطب
خوانند و زبیب نخوانند و زبیب را عنجد خوانند و بهترین آن خراسانی
بود بزرگ شیرین گوشت وی گرم و تر بود در دوم و دانه وی سرد و خشک
بود در اول جالینوس گوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم و با دانه
خوردن درد امعا را نافع بود و معده و جگر دوست دارند و گوشت
وی گرده و مثانه را نافع بود و یاری دهنده بود در ادویه مسهل چون ده
درم از وی اضافه کنند و چون بی دانه بود شکم براند و این نوع که لاغر بود

قابض بود وحرارت وی کمتر بود معده را قوت دهد وطبع را ببندد ومحرق
دم بود ومصلح وی خیارشنبر بود وگویند شیرهٔ تخم تورک اسحق گوید حدت دم
بنشاند وقول اوّل اصح است وگویند مضر بود بگرده ومصلح وی عناب بود
ومویز بدن را فربه کند وهیچ مضرت واذیت نرساند الا محرور مزاج را
ومصلح وی سکنجبین بود یا از فواکه ترش چیزی بر سر آن خورند دیسقوریدوس
گوید گوشت وی چون بخورند موافق قصبهٔ شش بود وسودمند بود جهت سرفه
واگر گوشت وی با فلفل خلط کنند یا با آرد جاورس وبیض بریان کنند وبعسل بخورند
بلغم از دهن بیرون کشد وچون بیامیزند با آرد باقلا وکمون وضماد کنند بر ورم
گرم که عارض شود در انثیین بغایت سود دهد وچون خلط کنند وسحق کرده
با شراب ضماد کنند بر هر چه پیدا شود در پوست مثل جدری وریشها شهدیه
وعفونات که در مفاصل بود وسرطانات وچون ضماد کنند با جاوشیر بر
نقرس نافع بود وچون بر ناخنی که خبه جفسانند زود قلع کند ومویز غذا
زیادت از انگور دهد وجلاء مویز کمتر از جلاء انجیر خشک بود واطلاق آن
کمتر از اطلاق آن بود دیگر آنکه مویز موافقتر از انجیر خشک بود بمعده
وبدل آن کشمش بود زبیب الجبل مویزج است وگفته شود صاحب
جامع گوید حب الراس است واین سهو است حقیقه حب الراس گفته شد
وصفت مویزج گفته شود وبشیرازی مویزک خوانند زبد البحر
بپارسی کف دریا گویند وآن پنج نوع است یکنوع بشکل اسفنجه فربه بود وسطبر وبوی
وی مانند بوی ماهی بود ودر ساحل دریا بسیار یابند ونوع دوم بشکل نانخنه حشم

بود وبا اسفنجه وبسیار تجویف بود وبوی وی مانند بوی طحلب بحری بود وسیوم
بشکل کرم بود ویرا ملیسون خوانند وبشیرازی کرم ایوب خوانند ونوع چهارم بصوف
جرکن مانده باشد بسیار تجویف بود وسبک مؤلف گوید آن اسفنج است وگفته
شود ونوع پنجم بشکل مانند فطر بود وویرا هیچ بوئی نبود وباطن وی خشن بود ومانند
تیشور وظاهر املس وبهترین آن وردی بود وچون بسوزانند وبا شراب سنج یک
کرقوام آن رقیق بود وبر داء الثعلب طلا کنند نافع بود وموی برویاند وخنازیر
وجرب وقوبا وبهق وهر علتی که در جلد پیدا شود جهت آن سودمند بود وچون با
موم وروغن گل استعمال کنند بشره را صافی کند وکلف سیاه واثری که در روی
وهمه اعضا پیدا شود زایل کند ونوع سیوم که گفته شد حصی البول وسنگ گرده ودرد
که در مثانه بود ودرد گرده واستسقا ودرد سر ودرد سپرز را نافع بود وحیض براند
وباقی انواع آن منفعتها دیگر که گفته شد در ایشان باشد وجلای دندان بدهد وموی
بر داء الثعلب برویاند چون با نمک وشراب طلا کنند وانواع زبد البحری موی را بسترد
وبرویاند ویکنوع هست که سفید بود وطبیعت وی گرم بود وتیز وخشک بود در
دوم جلائی چشم بدهد وباادویه که صاب بود سفیدی که در چشم بود زایل کند
البته وقلع آن بکند ومقدار مستعمل از زبد البحر از دانگی تا دو دانگ بود
وگویند مضر بود بسر وحواس ومصلح وی روغن گاو بود ومضر بود بسر ومصلح
وی روغن گاو بود ومضر بود بسر ومصلح وی کثیرا بود وبدل وی بوزن وی
حجر العقیشور بود واگر خواهند که ویرا بسوزانند در دیگ گلین با نخجه نهند
وسر وی بر نهند وشکاف آن بگیرند ودر میان آتش نهند وچون پخته گردد

بیرون آورند و بردارند از دیگ و بوقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که
غسل آن کنند مانند اقلیمیا مغسول کنند **زبد البحریه** بیونانی ادرارافیون
وادرنی وادرافیس نیز گویند و بپارسی غافو وآن کرد برگردنی جمع میشود در
دریا مانند یخ بود و در میان نی وگیاه یابند ولون وی مانند حجر اسفنج بود و بشکل
زبد البحر بود و بسیار سوراخ وطبیعت وی گرم بود در چهارم و نشاید که تنها استعمال کنند
باید که با ادویه خلط کنند که کسر حدت وی بکند و قوت وی واگر محتاج باشند جهت
بیرون نشاید که استعمال کنند لیکن از جهة اندرون احتراز واجب است بسبب
شدت قوت که در ویست دیسقوریدوس گوید جهة جرب وریش شده وکلف وقوبا
وبثرها ومانند آن بغایت سود دهد رازی گوید چشم را جلا دهد و ورم پستان
ساکن کند چون کوفته با سرکه طلا کنند **زبد البورق** نوعی از بورق است وگفته
شد **زبد القوارير** ستحقونیا است وگفته شد وطبیعت آن گرم و تر است
زبد القمر حجر القمر است وگفته شد **زبد** بپارسی مسکه گویند و بترکی
نشک وبهترین آن تازه بود که از میش گیرند وطبیعت آن گرم و تر است در اول
وتری آن زیاده بود و منضج و محلل بود و اگر بدن طلا کنند بدن را فربه کند و غذای
وی دهد وجراحات اعصاب را سودمند بود و ورم بن گوش و ارمیتین و دهن را
واگر بر لثه کودکان بمالند نافع بود جهة زود رستن دندان و همه ورمها که در
دهن بود نضج دهد وچون با عسل خلط کرده لعق کنند سودمند بود جهة خونی که
از شش حاصل شود وذات الجنب را وشش را بغایت نافع بود و بدان حقنه
کردن ورمها صلب حار که در رحم وامعا ونشین باشد سود دهد و ریش روده واگر

بادویه

با ادویه بود که نافع جراحتهای بود که در اعصاب و حجب دماغ وفم مثانه باز دید آید
سودمند بود و ریشها پاک کند و گوشت آن برویاند و دفع زهرها بکند و چون
بر گزیدگی افعی بمالند نافع بود و سرفه سرد و خشک را بغایت سود دهد خاصه
چون بشکر و مغز بادام بود و ذات الجنب و شش را بغایت نافع بود و منفث
خون و ماده آن بکند چون پانزده درم از وی با عسل بخورند و بسیار خوردن
وی مسهل و مغثی و مرخی معده بود و مصلح وی چیزها قابض بود و گویند مصلح وی
فانید قندی بود و جهة خشونت حلق و قوبا و سعفه خشک و خشن چون بر آن
بمالند سودمند بود و حرقة مثانه را مضر بود یا با بیضه نیم برشت و آنچه تازه بود
بعضی ادویه بدل زیت بود و بعضی بدل شحم بود و دخان وی یعنی دوده وی
چون بگیرند از چراغ مانند دوده روغن برزه و بدان طریقه در ادویه چشم
مستعمل کنند مجفف بود و قبضی اندک در وی بود و قطع سیلان ماده چشم بکند
و ریش آن پاک گرداند و زود بحال صحت آورد **زباد** نوعی از طیب است
وآن عرقیست که از میان هر دو پای جانوری گیرند بشکل گربه اما سر وی کوچک
بود و آنرا گربه زباد خوانند وطبیعت وی گرم بود در سیوم و معتدل بود
در رطوبت و یبوست و بوئیدن آن و مالیدن صداع سرد و درد شقیقه
و زکام را نافع بود و اگر یک قیراط در ده درم شراب که مفرح بود بگدازند
و بیاشامند خفقان زائل کند و ضعف دل را و درین عمل بغایت کامل بود و اگر
زنی دشوار زاید یکدرم از وی با یکدرم زعفران در مرغ فربه کند و بیاشامد زائیدن
بروی آسان شود **زبل** بپارسی سرکین گویند و مختلف بود بسبب اختلاف

حیوان و خلاف اشخاص بکند شها خاصه انسان و مجموع زبلها محلّل و سخن و مجفف
بود و همه مفصل گفته شود زبل الأطفال آنچه اوّل از طفلان بیرون آید بستانند
و خشک کنند و سحق کنند با همچندان ورق مامیثا و همچندان نبات و در چشم کشند سپیدی
که در چشم بود زائل کند در چند روز و بهترین زبل اطفال آن بود که از طفلی گیرند که
محفوظ باشد از تخلیط و بعسل بسرشند و بدان تحنک کنند خناق و ذبحه را نافع بود
و باد در حلق دمند همین عمل کند و همچنین کسی که تورّم حلق پیدا کرده باشد و نزدیک
مرگ بود و احتیاج بفصد باشد از خناق سخت چون زبل کودک خشک کرده بعسل
معجون کنند بغایت کال نافع بود و مجرّبست و باید که غذای کودک در سه روز ترمس
با نان تنوری دهند که بنمک خوش کرده باشند و شرابی که اندک مزاجی داشته باشد
بوی دهند سه روز پیاپی و غذا اما معتدل و روز چهارم زبل وی بستانند و خشک کنند
و نگاه دارند تا وقت حاجت و همچنین اگر غذای وی گوشت مرغ و دراج و آنچه
بآب بود سودمند بود و در فعل قریبتر مانند زبل کلاب بود و زبل اطفال بهترین
تریاق کسی باشد که پیکان زهردار باو زده باشند و زبل الانسان چون خشک کنند
با شراب یا با عسل بیاشامند سودمند بود جهت تبهاء دایره و گزیدگی جانوران
و ادویهای کشنده تلف کننده و یرقان را نافع بود و قطع اسهال بکند و چون
سحق کنند و بر موضع عفنه بپاشند زائل کند زبل اللقلق سرگین لقلق چون
بیاشامند مصروع را بغایت سودمند بود زبل الجراد سرگین ملخ بهق و کلف
زائل کند زبل الجرذون والورل سرگین موش عصا بلون را نیکو گرداند
زبل الخطاف سرگین پرستوک سپیدی چشم زائل کند زبل الکلاب بهترین آن

بودکه

بود که از سگی گیرند که استخوان خورده باشند و آن با عسل نافع بود جهت ریشها کهن
و تحنک بدان کردن خناق را زائل کند و جهت دفع اسهال آشامیدن بشیر سودمند بود
خاصه چون ذوسنطاریا بود و جهت قولنج با آن حقنه کردن با آب گرم نافع بود
دیسقوریدوس گوید سرگین سگ چون بگیرند در تابستان بعد از غروب ستاره
کلب و خشک کنند در سایه و با شراب بیاشامند یا با آب شکم ببندد و سرگین سگی
که استخوان خورده باشد آنچه سفید بود و خشک و کهنه شود آن را خشک کنند
و نگاه دارند و چون خواهند که استعمال کنند جهت ورم حلق و خناق بغایت تحنک
کنند و با ادویه که نافع بود بدین زحمت و اگر با ادویه که محلل خلط بود کنند ورمها
بگدازاند زبل الذئب بهترین سرگین گرگ آن بود که از خار گیرند و سفید بود
و در وی استخوان و موی بود قولنج را نافع بود خاصه چون آن گرگ استخوان خورده
باشد در غایت کمال نافع بود و مجرب و مفید و اگر نزدیک حاضره بیاویزند
همین خاصیت دهد و اگر در پوست ایل یا در پوست گرگ ببندند و بیاویزند
بریسمانی که از پشم کبشی که بعضی از وی گرگ خورده باشد نیکوتر بود و این زبل
الزرازیر سرگین کویش و بهترین آن بود که از زرزوری گیرند که برنج
خورده باشد قوبا و بهق و کلف را سود دهد زبل العصافیر سرگین گنجشک
پاک کند زائل کنند کلف از روی بود و چون بلعاب دهن بسرشند و بر
ثالیل ضماد کنند زائل کند و ثالیل را بشیرازی گوگ خوانند زبل الرخمه
سرگین مردارخوار چون دود کنند در شیب زن بچه بیندازد و چون با زیت
بیامیزند و در گوش چکانند گرانی گوش زائل کند زبل الحمام سرگین کبوتر

کرمتر از همه سرکینها بود و سودمند بود هر مرض سرد که باشد و بارد چون
بیامیزند محلل بود و چون با سرکه بیامیزند خنازیر را سودمند بود خاصه چون
بزرکتان کوفته بادی اضافه کنند و چون با عسل و بزرکتان خلط کنند ورمها
صلب منفجر کرداند و خشکریشه که حادث شود از آتش پارسی و چون با زیت
بیامیزند سوختکی آتش را سود دهد اما سرکین کبوتر صحرائی و کوهی حدت
وی بیشتر بود و سرکین کبوتر در بسیار مرضها مستعمل کنند خاصه چون با تخم
حرف کوفته و بیخته در خردل بیامیزند و مستعمل کنند در مرضهای سرد که احتیاج
بسخونت بود و قوبا و درد مفاصل و سعفه و درد شکم و درد کرده را نافع بود
چون در آرد جو بیامیزند و در آب بزنند و اندکی قطران اضافه کنند و باهم
سحق کنند تا مانند مرهم شود و بر برص نهند بکتان پاره و سه روز رها کنند و بعد
از آن بر دارند و دیکر باره تازه نهند سودمند بود و همچنان این عمل کنند که
سودمند بود و اگر با آب بپزند و کسی را که عسر البول بود در وی نشینند بغایت
نافع بود و جهت درد شقیقه طلا کردن نافع بود و چون با سرکه بر مستسقی طلا
کنند سودمند بود و همچنین اگر با سکنجبین بیاشامند و سرکین کبوتر برنج چون
دو درم از وی با سه درم دارچینی بیاشامند سنک کرده بریزاند و چون
بسوزانند در خرقه کتان تا مانند خاکستر شود و با زیت بیامیزند و بر سوختکی
آتش طلا کنند نافع بود و کویند سرکین کبوتر که زرکتان خورده باشد
سنک کرده بریزاند و این مجربست و سرکین کبوتر در حقنه قولنج را نافع بود
زبل الفیل چون زن بپشم پاره بخود بر کیرد هرکز آبستن نشود و اگر بخور

کند

کند صاحب تب کهن را نافع بود زبل الفرس سرکین اسپ همان عمل کند
خوی کند زبل الدجاج سرکین مرغ اکر دود کنند سودمند بود جهت درد
دندان و موافق کسی بود که قطر کشنده و او را بها شنده خورده باشد
و اگر با سرکه بیاشامند قولنج را بکشاید و این مجربست زبرجد نوعی از
زمرد است و طبیعت آن سرد است در دوم و خشک است در اول باصره را قوت
دهد و دیکر منافع در صفت زمرد کفته شود زغمول دینار کویند و کشوث است
و کفته شود زجاج بپارسی آبکینه کویند و طبیعت آن کرم است در اول
و خشک است در دوم موی برویاند چون با روغن زنبق طلا کنند و در وی قبضی
و لطافتی بود و سفیدی چشم زائل کند و ریش را زائل کرداند و چون بسوزانند
در عمل قوی بود و آنچه سوخته بود و سحق کرده سنک کرده و مثانه بریزاند
و چون با شراب ممزوج کنند و اگر غیر محرق مستعمل کنند باید که بغایت سحق
کنند و استعمال کنند و صفت سوختن وی آنست که در کوره آهنکران نهند
و بدمند تا نزدیک کداختن پس بیرون آورند و در آب قلی اندازند و بعد
از آن سحق کنند و مستعمل کنند و کویند سوختن وی چنان بود که سحق کنند و بر
روی صفحه از آهن کنند که سر آن کشوده بود و آتش فحم در شیب وی کنند
مقدار سه ساعت و دایم تحریک آن کنند و بعد از آن سحق کنند بغایت
و آنکاه مستعمل کنند زدوار جدوار است و کفته شد زرنباد
بزبان هندی کچور کویند و بزبان اهل مکه عرق الکافور و وی چنانست که
از وی بوی کافور می آید چون تازه بود و بلغتی دیکر سطراک خوانند

و در طعم وی تلخی بود و آنچه در تری بکار برند پاره کنند و بجوشانند تلخی وی کمتر بود
و آنچه پاره نکرده بشند تلختر بود و آن نیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
در دوم تا سیوم و گویند در اول محلل ریاح غلیظ بود خاصه در ارحام و بدن را
فربه کند و قطع بوی سیر و پیاز و شراب بکند چون در دهن گیرند و قی ببندد و اگر بکیر
جانوران را سود دهد تا بحدی که نزدیک بجدوار بود و شکم ببندد و مفرح و مقوی
دل بود بخاصیت قوت قبضی بود و تلطیف وارا دویه تریاقات کبار بود
و مقوی روح بود که در جگر باشد و مسهل سودا بود شربتی از وی یکدرم باشد و بول براند
و سودمند بود جهة مرضهاء سوداوی و خفقان دل و فساد فکر و غم و وحشت
و در بیشتر منافعها مانند درونج بود و معدهٔ تر را خشک کند و چون در دهن گیرند
و بدان ادمان کند درد دندان را نافع بود و نگاه دارد و بوی بد از دهن زائل کند
خواه که از رنجی بود و خواه که از سبب غذا و ابن زهیر در خواص آورده است
که چون تر بود و بکوبند و در شیب پای بمالند هر علتی که در سر بود زائل کند
از صداع و شقیقه و امثال آن و چون در خانه بخور کنند موران بگریزند و باز
نگردند و اگر بر صاحب داء الفیل طلا کنند بر حقویقه که بشیرازی کوه گویند
و اگر یک جوز درست بزرگ از وی سوراخ کنند و بیاویزند بر حقوی کسی که شهوتش
منقطع شده باشد نه از علتی نه اگر طبعی بود بحال صحت باز آرد و شهوت
آورد و انتشار حاصل کند دیسقوریدوس گوید نافع بود جهة زخم کودکان و عرق
النسا و نقرس و فالج و جرب کودکان و دو درم با عسل بسرشند و طلا کنند
چند نوبت زائل کند جالینوس گوید درد ورکین و حقوین و عرق النسا و فالج

و صرع را که سبب آن از رطوبت بود و چون با عسل بیاشامند نافع بود و صاحب
منهاج گوید بسیار خوردن وی مضر بود بدل و مصلح آن فوتنج و صاحب تقویم
گوید مصلح وی سنبل الطیب و نبات بود و بدل آن رازی گوید در مداوای گزیدگی
جانوران و بادها غلیظ یک وزن و نیم آن درونج و چهار دانگ وزن آن
طرخشقوق بری و نیم وزن آن دانه اترج بود و گویند بدل آن شیطرج و درابست
زرین درخت گویند درخت اترج است و مؤلف گوید درختیست که در ولایت
کازرون بسیار باشد خاصه در بشاور و ورق وی مانند درخت زیتون بود و گل
وی مانند قرص آئینه زرین بود و در وقت انگور بشکند و ورق وی چون سبز بود
بکوبند و عصارهٔ آن بیاشامند باتنجیج عرق النسا و عسر البول و طمث را نافع بود و خون
از مثانه بیرون کند و گزیدگی جانوران را سودمند بود و وی مضر بود بمثانه و مصلح
وی حب الآس بود و بلور بود و بدل وی بوزن آن قنطوریون باریک بود و بوزن
آن تخم خیارزه و بوزن آن حب الاترج و گویند بدل آن نیم وزن آن عفران است
زراوند مدحرج زراوند مدور خوانند و معروف بود بشامی و وی ماده بود
بپارسی زراوند گرد خوانند و بهندی بجور خوانند و زرباد هم خوانند و بهترین
آن بود که بلون زعفران بود و بغایت فربه باشد و طبیعة آن گرم است در آخر
دوم تا اول سیوم و خشکست در دوم و گویند گرم است در دوم و خشکست در سیوم
و وی اقوی و الطف از طویل باشد نافع بود جهة ربو و صرع و وسواس و فواق
و نقرس چون دو درم از وی بیاشامند نافع بود جهة گزیدگی جانوران و ادویه کشنده
و جذب شلی و شوک و سهام بکند چون ضماد کنند و از اعضا بیرون آورد و بهق را

سود دهد و دندان را جلا دهد و دفع اخلاط بلغمی و مراری بکند و قوت سمع
و ریشها بد پاک گرداند و گوشت برویاند و چرک گوش پاک کند و ورم سپرز و بهق
و عضله و درد پهلو را چون بیاشامند نافع بود و دماغ و معده را از اخلاط بد پاک
گرداند و درد سر و شقیقه که از سردی بود سود دهد و یرقان صفراوی و بلغمی را چون با عسل
بیاشامند و درد ورکین و عرق النسا و نقرس و فالج و دردهای کهنه شده را نافع بود
و صاحب منهاج گوید مضر است بسپرز و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید مجفف
اعصاب بود و مصلح وی روغن بنفشه و کدو بود و مقدار مستعمل از وی یک مثقال تا دو درم
بود و بدل وی بوزن وی زرنباد و دو دانگ آن بسباسه و نیم وزن آن قسط بود
و اسحق بن عمران گوید بدل وی زراوند مدحرج یک وزن و نیم طویل بود و گویند بدل
آن راسن است و گویند بوزن آن زراوند طویل و نیم وزن آن ریوند چینی بود
زرغنج گیاهیست که از چین دسته بسته آرند و پراحلیه چینی خوانند برگش برگ سداب
ماند و خاصیت وی آنست که دفع خشکی بوی شک بکند و طبیعت آن سرد و تر است
زرجوبه نام درخت انگور است و گویند نام شراب انگور است **زراوند**
طویل شجره رستم خوانند و ارسطوخیا و ارسطولوخیا نیز گویند و اهل اندلس
مستقارو مستعور آن نیز گویند و یونانی دکر خوانند و در قطولیطس گویند و وی
نر بود و بهترین آن بود که هم رنگ زراوند مدحرج بود و سبتر بود و از انگشت
زستبر تر و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک در دوم گوشت برویاند
و جهت صرع و کزاز آشامیدن بغایت سود دهد و لون را صافی گرداند و سینه را
پاک کند و احشا را نافع بود و ریشها متعفن شده را باصلاح آورد و دندان را

و بن آن پاک گرداند از رطوبتی که در آن بود و اگر گوشه بر شسته بسر کرد طلا کنند
بر سپرز بغایت نافع بود و اگر با سکنجبین بیاشامند و ضماد کنند گزیدگی عقرب و همه
جانوران را و دیگر قتاله را بغایت سود دهد و چون با فلفل و مر بیاشامند نسا را پاک
گرداند از فضول بسته که در رحم بود و حیض براند و بچه بیرون آورد خواه مرده و خواه
زنده اگر فرزجه از وی بسازند و زن بخود برگیرد همین عمل کند و کرم دراز و حب القرع را
بکشد و اگر بروغن زیت بر بدن طلا کنند تشنج ببرد و جهت بهق نافع بود و معده را سود
دهد و چون با ایرسا و عسل بیاشامند ریشهای عمیق را هموار کند و باصلاح آورد و
اسحق گوید مضر است بجگر و مصلح وی عسل بود و بدل آن شیطرج است و گویند بدل آن بوزن
آن زرنباد و نیم وزن آن فلفل و دو دانگ بسفایج و گویند هم وزن آن
بسفایج و نیم وزن آن زرنباد و نیم وزن آن انزروت **زرشک و زریک**
انبرباریس است و گفته شد **زرنیخ** الوان و انواع است زرد و سرخ
و سبز و تیره و دیزج و سفید و بهترین آن زرد بود ارمنی که بر صفحها بر روی یکدیگر
بود و بلون زرد بود مانند طلق زرد و براق و بوی کبریت از وی آید
و بپارسی زرنیخ بدخشی گویند و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم سوزن
بود و در وی قبضی بود و مغص و لذع بود و گوشت زیاده بخورد و ریشها و موی
بسترد و با پیه بر جراحت نهند سود دهد و جرب و سعفه تر و اگر با زفت
بر موضعی که خون مرده بود بسبب ضربی طلا کنند نافع بود و با زیت کهنه شپش
بکشد و با روغن گل بجهت ثوبا اگر در موم روغن کنند خاصه زرنیخ سرخ نافع بود
جهت ریش بینی و دهن و آنکه در روی بود و خوزی گوید زرنیخ سرخ نعت

زرد و سرخ و سفید نوع سفید کشنده بود و زرد بر موضعی که چون مرده بود آب
مزلج چون طلا کند آثار آن ببرد و نوع سرخ در قلیقمون نیکوتر بود و اسحق بن عمران
گوید زرنیخ سرخ چون سحق کنند و در میان شیر کنند هر مگس که دران افتد بمیرد و نوع
سرخ چون سحق کنند و با عصارهٔ بیخ تر بسرشند و بر شیب نعل طلا کنند و بعد از آن که
موی کنده باشند هرگز نروید دیسقوریدوس گوید قوت زرنیخ سرخ مانند
قوت زرنیخ زرد بود و چون با راتینج بیامیزند داء الثعلب زایل کند و زرنیخ بر
اعضا طلا کردن کلف آورد و مصلح وی آن بود که بعد از وی برنج و حبق طلا کنند
و زرنیخ مصعد کشنده بود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن شک که
آن سم الفار است و اکیرمان آنرا زرنیخ سفید گویند و مداوای آنکس که زرنیخ مصعد
خورده باشد بقی و آب گرم کنند و روغن و بعد از آن آب گرم و جلاب و روغن
کنجد و روغن بادام و طبیخ برنج و مرقها و چرب مانند آب گوشت از مرغ و روغن
بادام و شیر تازه و لعابات دهند مؤلف گوید زرنیخ مصعد دیگ بردگیست که
گفته شد و رازی گوید بدل زرنیخ سرخ نیم وزن آن زرنیخ زرد بود و مقدار ماخوذ از
وی نیم درم بود و تشویه کردن وی چنان بود که دیگ نو کواری بستانند و در
سر آتش نهند و دران زرنیخ کنند و دایم تحریک میدهند تا آن زمان که آن تغیر بکند
و بریان شود و بعد از آن فرو گیرند و سرد کرده و سحق کنند و بوقت حاجت استعمال
کنند زرنب رجل الجراد خوانند و این اسم را بدان سبب نام نهاده اند که شبیه
آنست و بهندی ترج خوانند و بپارسی سرو ترکستانی گویند و طبیعت آن
گرم و خشک است در آخر دوم و بغایت مفرح و مقوی دل بود مانند زرنباد و سیب...

عطار که

عطرتی که دروی هست و تلطیف و قبضی و تقویه و تفریح زیاده تر دهد و چون با روغن
گل یا آب و روغن بنفشه سعوط کنند درد سر که از سردی بود سود دهد و از سردی
نیز و در قوت مانند سلیخه و کبابه بود معده سرد و جگر ضعیف را سود دهد و اوجاع
اعصاب را نافع بود و مجموع عصبهای بدن و محلل بادها بود که در مجموع بدن پیدا
شود و شکم ببندد و مصلح وی جلاب نیم گرم بود و بدل وی دارچینی بود
و گویند سلیخه و کبابه و گویند بدل آن سنبل است و گویند بقوت جوز بوا است
و لیکن لطیفتر از وست زرنک وزدک خوش است و صفت آن
در باب صین در عصفر گفته شود زدیرا بقلة اللینه هم خوانند و بقلهٔ مبارکه است بزبان
سریانی و گفته شد زرقوری رجل الغرابست و گفته شد زرنلج
ریباس است و گفته شد زرقون سلیقون گویند و آن اسرنج است و در
سین صفت سرنج گفته شود زرافه حیوانیست که آنرا اشتر گاو پلنگ
گویند و در خواص حیوانات صفت وی گفته اند گوشت وی غلیظ بود و سودا
انگیزد زریر گل نباتیست که در کوهستان جوزجان باشد و شیرازی آنرا
اسپرک خوانند و بجهت رنگ زرد صباغان آنرا استعمال کنند زعفران
جادی خوانند و جساد و ریهقان و کرکم و شغور الصقالبه و خلوق نیز گویند
و بهترین آن تازه بود که بغایت سرخ رنگ بود و تیز بوی بود و در ولایت
فارس از کوه کیلویه خیزد و آن نوع بهترین انواع زعفرانست بعد از آن
خراسانی که معروف بود بکمندی و بعد از آن رود آوری و زعفران فرنگی که
آن مشهور بمصری بود غش قلبه بود و طبیعت زعفران گرم است در دوم و خشکست

در اول و در دوی قبضی بود و محلل و منضج بود و مصلح عفونت و بلغم بود و مقوی احشا و لون
رنگ نیکو گرداند و چشم را جلا دهد و تاریکی را زایل کند و آب رفتن وی باز دارد و چون با شیر
زنان در چشم کشند و چون با ادویه خلط کنند مناسب بود و با شیاف جهت درد اندرون
نافع بود و ضمادات چون از وی مستعمل کنند درد رحم و مقعد را نیکو بود و وی مقوی
دل بود و مفرح و منوم بود باه را برانگیزد و بول براند و سده جگر بگشاید و چون با
زرده تخم مرغ نیم برشت که دشوار زاید بیاشامد مقدار دو درم در ساعت بار نهد و این
مجربست و صاحب منهاج گوید یکدرم تمام بود و چون با شراب بیاشامند مستی را
بغایت زیاده کند و تفریح بخشد تا بجدی که گاه باشد که از غایت فرح بر جنون
کشد و او دافع معده بود و بجهت عفونت که دارد و مقوی معده و جگر بود و مقوی
آلات تنفس بود و قوت پشت بدهد و درد و رگین و رگبتین را نافع بود و مقوی
دماغ بود و مثانه و گرده را پاک گرداند و پیر زرا بغایت سود دهد و چون نرم
و آب آن را بسر ریزند خوابی را نافع بود که بسبب آن بلغم شور بود و در مهمانی
گرم که در بن گوشت باشد و حمره چون بر آن طلا کنند نافع بود و اگر با ادویه خلط
کنند نفوذ آن ادویها در جمیع بدن بکند و درد سر که از سردی بود و شقیقه را
سودمند بود و اصل آن چون با شراب بیاشامند بول براند شربتی از وی یکدرم
بود تا نیم درم و اسحق گوید مضرست بشش و مصلح آن انیسون بود منصوری گوید
مصدع و مغثی بود و مصلح وی عصاره زرشک و صاحب منهاج گوید مظلم حواس بود
و مصدع و منوم چون سه مثقال از آن با آب بیاشامند کشنده بود تفریح
و مسیح گوید که هضم طعام بکند و رازی گوید که اشتها طعام ببرد و مغثی بود

و در خواص

و در خواص ابن زهیر آورده که در خانه که زعفران بود سام ابرص در آنجا
نرود و رازی گوید بدل آن بوزن آن قسط و بوزن آن دانه اترج و وزن دانگ
و نیم آن اترج و شش یک آن قشور سلیخه و گویند بدل آن دو وزن آن
و ثقل دهن آن بود **زعفر و دجلی** قناح بر تی خوانند و اگیج نیز گویند
و اروینا و ذو ثلاث جات هم خوانند و درخت او را ملک گویند و بشیرازی
کیکل گویند و جالینوس او را هلیلون خوانده است و بهترین آن سرخ بود
و آن بستانی است و کفره شود و اما نوع زرد طبیعت آن سرد و خشک بود
و قابض تر بود از سنجد معده را نیکوتر بود و شکم ببندد و بول براند و مسکن
صفرا و خون بود و قی باز دارد و قوت معده و جگر گرم بدهد و صاحب تقویم
گوید غذای بدن بدهد و مقوی و مسمن بود و قوت پشت بدهد و داء الفیل را
نافع بود و لیکن مصدع و مرخی بود و مصلح وی گلشکر بود و صاحب منهاج
گوید که در مداوات سه درم مستعمل بود گویند بدرستی که مصدع بود و قولنج آورد
و معده و گرده را بد بود و مصلح وی انیسون بود و اولی آن بود که نیک
رسیده بود **زعفر و بستانی** مثلث مجسم خوانند و بشیرازی کیکل سرخ
گویند و بهترین آن رسیده بود و طبیعت آن سرد و خشک است و گویند زر مولد
بلغم بود و معده و گرده را بد بود و مصلح وی رازیانه بود **زعفران الحدید**
صدا الحدید است و زنگار الحدید نیز گویند و بشیرازی زنگ آهن خوانند و از
آهن گیرند صفت آن بستانند سوهان آهن و آن را بر روی صحیفه کنند و نم کنند
و بنهند تا خشک شود و بکوبند تا آن زمان که همه زعفران شود و انواع ساختن آن

بسیارات این یکنوع کرا اسانتر بود کفته شد وطبیعت آن قابض بود و سرد بود
وچون کهن کردد کرم وخشک بود در دوم وچون زن بخود برکیرد قطع خون رحم
بکند وچون زن بیاشامد آبستن نشود وچون با سرکه بیامیزند وبر جمره وبثرها
بنهند سود مند بود جهت آخس که بر ناخن برآید که آنرا بثرا زی خری درد خوانند
نافع بود خشونت اجفان وبواسیر را که رسته باشد در مقعد سود مند بود و بن دندان
محکم دارد وچون بر نقرس بنهند نافع بود و موی بر داء الثعلب برویاند
زغیر مرو سفیدات در میم کفته شود صفت انواع مرو زفت رومی سرخ است
بری وبحری وجبلی بهترین براق وصافی بود پاک واملس وطبیعت آن کرم وخشک بود
عرق النسا را سود مند بود ونقرس ومفاصل وفالج وبادهای سرد ودرد اندامها و ازو نما
را نافع بود وجذام را طلا کردن بغایت نافع بود خاصه چون ادمان بدان کنند و مقدار
یکدرم تا دو درم مستعمل بود واسحق کوید مضرت بشش و مصلح آن کثیرا بود و بدل
آن جاوشیر است وعلک البطم و کویند بدل آن قطران است زفت القفن
ضمغ صنوبر است زفت یابس زفت تر است که خشک میشود وطبیعت خود
و آنرا ابو بغلس خوانند وبیشتر از صنوبر وارز کیرند وصنوبر خر نوبت و ارز
صنوبر نر است که بر نمی دهد وطبیعت آن کرم است در اول و کویند در دوم
و جالینوس کوید وی کرم است در سیوم و وی خشک تر از زفت رطب بود
قوبا را نافع بود وریشهای فاسد از رطوبات پاک کرداند وریشهای سرد کوشت
برویاند ومنضج ومحلل وملین جراحات بود و بر موضع ضرب طلا کردن سود دهد
ومنضج ورمها صلب بود زفت رطب زفت تر است وآن روان تر بود

درمهها

درمهها کهن سنند وآن از قبیل قیر است واز صنوبر وغیر آن از انواع صنوبر کیرند و زفت
نزدیک بقطران بود وروغن وی را اقسالاون خوانند وآن چنان کیرند که زفت
در تحسین بر بالای صوفی پاک بیاویزند و بخار که بدان متصاعد شود چون بسیار
کرد وآن صوف را بیفشارند ودر ظرفی کنند یا در قرع وانبیق نهند تا بچکد وآن را
روغن زفت خوانند وچون با آرد جو بر داء الثعلب ضماد کنند موی برویاند واکر
بر خنازیر نهند نافع بود ومنضج اخلاط غلیظ بود وبرص ناخن ببرد وملین ورمهای
صلب بود وقوبا را زایل کند وچون بشکر بخورند سینه را پاک کرداند واکر بریش
چارپایان وجرب ایشان بنهند سود دهد واکر چند نوبت بر هر عضوی که خواهند
طلا کنند فربه کرداند وبر شقاق پای طلا کردن سود مند و منع نفث دم کند
ومسهل بود وشریف کوید چون بزفت تر حقنه کنند کزندکی مار وعقرب را نافع بود
وچون میان سر تر بتراشند کسی علق بحلق فرو برده باشد وبدان روغن با قطران
چرب کنند علق بیرون آورد از حلق وصاحب منهاج کوید چون بکیرند از روغن
وی تا ده درم وباعسل بیاشامند تریاک زهرها بود وبر کزیدکی افعی طلا کردن سود دهد
ودود وی مژه چشم برویاند وریش آن زایل کند ودر قوت مانند دخان کندر
بود زفیرف بزبان اندلسی عنابست وکفته شود زلابیه بشیرازی زلیبی کویند
وجلبنجی تر کویند وآن سبکتر از لوزینج وقطائف بود زودتر هضم شود و سرفه تر را
سود مند بود و رطوبت سینه و شش را و مولد تخمه بود و مصلح وی آن بود که
بعد از وی سکنجبین خورند یا انار میخوش بسته جکر تولد کند کسی را که جکر وی تنک بود
زمرد ارسطاطالیس کوید زبرجد و زمرد هر دو از یک جنس اند ودر معدن نزد از

مغرب زمین خیزد و طبیعت وی سرد و خشک است و خاصیت وی آنست که چون
بیاشامند از وی بقدر هشت جو از گزیدگی جانوران زهردار و سمها کشنده خلاص
یابند باید که پیش از آنکه زهر در وی عمل کند بیاشامد از مرگ خلاص یابد و موی بریزد
و پوست رها کند و اگر از وی گردن بندی سازند یا نگینی با خود نگاه دارند دفع
صرع کند و باید که پیش از آن زحمت نگاه دارد و چون بر کودکان خرد باز بندند
خاصه در زمانی که بزاید از صرع ایمن باشد و ابن ماسویه گوید نافع بود جهت خون رفتن
و اسهال چون بیاشامند یا باویزند و مجهول گوید زبرجد چون حک کرده بیاشامند
جذام را نافع بود و در خواص آورده اند که افعی نظر بر زمرد فایق اندازد و آب از
چشم وی روانه شود و اگر گویند کور شود خلافست و چون سحق کنند و با ادویه که
جهة سعفه استعمال کنند بغایت نافع بود و ادمان نظر کردن بدان کندی که
چشم زایل کند **زنادة الزاعی** زیار الزاعی است و گفته شود **زنج** مرغیست بدان
صید کنند بپارسی خرج گویند و شریف گوید گوشت وی خوردن و بدان مداومت نمودن
ضعف دل و خفقان را نافع بود و زهره وی چون در کحلها کشند تاریکی چشم و
زایل کند و سرگین وی چون بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند **زنجبیل**
بهترین چینی بود که لون آن بزردی مایل بود اندکی و طبیعت آن گرم است در
آخر سیوم و خشک است در دوم و ابن ماسویه گوید در آخر سیوم و تر است در اول سود دهد
بود جهة سده که در جگر پیدا شود از سردی و تری و معده را قوت دهد و محلل ریاح
غلیظ بود که در معده و امعا بود و جگر و معده سرد را نیکو باشد جالینوس گوید فالج
و لقوه و امعا را نافع بود و مجموع دردها که از سردی بود چون بعلل بر شسند وبا

ادویه

وباد و بهاء قوی بیاشامند و فولس گوید عرق النسا و نقرس و فالج و خدر و جمود و سده
دماغ و اخلاط بلغم بد را نافع بود و دیوجالس گوید کرمها را بکشد و هیچ اعطار نافع
بود و درد سر و شقیقه که از سردی بود چون سحق کنند نافع بود و چون دو درم از وی
با قند با آب گرم بیاشامند مسهل اخلاط لزج بود و در چشم کشیدن و خوردن
وی حفظ بیفزاید و رطوبت از نواحی سر و حلق بزداید و گزیدگی جانوران زهردار را
نافع بود و تری معده را نشف کند و منی بیفزاید و بلغم و مره سودا بیرون آورد و مقدار
دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضرت بحلق و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن
وی دار فلفل بود یا فلفل سفید و گویند بدل وی یک وزن و نیم راسن بود و گویند
بدل آن عاقرقرحا بود **زنجبیل الکلاب** فلفل الماء است و ورق وی مانند ورق
بید بود اما بغایت زرد بود و قضبان وی سرخ و بطعم زنجبیل بود و زنجبیل الکلاب
از بهر آن گویند که سگ را بکشد و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در
اول چون تر بود بکوبند و با تخم وی بر کلف روی و بر ریش کهن طلا کنند زایل
کند و اگر بر ورمهای صلب ضماد کنند و بگدازاند **زنجبیل العجم** اشترغاز است
و گفته شد **زنجبیل شامی** و زنجبیل بلدی راسن است و گفته شد **زنبق**
گلیست سفید که در اندرون گل وی دو سه شاخکی زرد و خشک باشد و قد آن
شاخ که گل دارد یک گز باشد و زیاده نیز باشد و کوتاه تر نیز باشد و بر هر شاخی چهار
و پنج و شش تا ده و یازده نیز بود و بوئی عظیم خوش دارد و برگی که بر این شاخ بود
مانند برگ مورد بود و درازتر و برگ اصلی وی مانند برگ گندنا بود لیکن سبزتر
و صاحب جامع گوید زنبق مهر دهن الحل المربا بالیاسمین و خطا کرده است

وصاحب منهاج گوید زد دیگر که زنبق هو السوسن الابیض ومؤلف گوید آنچه محقق
بود گفته واگر گویند که زنبق نوعی از سوسن سفید است شاید ومؤلف گوید که
زانبق سوسن است باقی همه خلافست وخطا وطبعت آن گرم است در اول
ومعتدل است در تری وخشکی **زنجار** بپارسی زنگار خوانند ویونانی قیطوس
ومعنی آن مجرد بود وآن دو نوع است معدنی وعملی وبهترین آن معدنی بود که
در معدن مس حاصل شود وآنرا یونانی باسفادلس خوانند معنی آن دود بود
وطبعت وی گرم وخشک بود تا چهارم تیز بود وخوردن گوشت صلب بود جرب
وبهق وبرص را سودمند بود ودر همه مرهمها استعمال کنند جهت ریشهای پلید که در
بدن بود وقوت زنجار مانند قوت مس سوخته بود لیکن زنجار از وی بقوت تر
بود وچون در بینی مالند گنده بینی زایل کند وباید که دهن پر آب کنند تا گرد آن دریش آن هم
بحلق نرسد واگر با داروی که نافع بود جهت چشم بیامیزند ناخنه وسبل وسپیدی چشم وجرب
وسلاق زایل کند وتیزی چشم زیادت کند ورطوبات آن خشک گرداند لعاب
وبواسیر وناصوری که در مقعد بود چون با رازیانه وروغن گل بیامیزند سودمند بود
جهت ریشهای اعضای خشک مزاج مانند ریش دهن و[illegible] خارالشه وریش بینی
وگوش وبثرها سودمند بود جهت غلظ اجفان چون با عسل در چشم کشند وغبار
وی مضر بود بحلق ومداوای وی بشیر تازه ومسکه کنند ووی از جمله سموم بود وچون
بیاشامند از بهر آنکه چون بجگر رسد تقشیح کند ومضر بود بمعده از بهر آنکه معده
عصبانیست وعضلی واز خوردن وی مغص سخت ولذع قوی در حلق وتقطیع در احشا
وریش پیدا آید وعرق آورد ومعالجه وی آن بود که جلاب وآب گرم وروغن

بادام

بادام ولعابات ومرقهای چرب بیاشامند وبدل آن بوزن آن اقلیمیا ونیم
وزن آن زنجفر است **زنجفر** بپارسی زنجرف خوانند وبشیرازی شنغر شنگرف
وآن مخلوق بود ویونانی معیون خوانند وآن حجر الزیبق بود وآنچه مصنوع بود
یونانی قنباری خوانند وآن قنبار بود واز گوگرد وزیبق سازند وآنچه مخلوق
بود از گوگرد چیزی بمعدن زیبق رسد ومستحیل شود بزنجفر مانند اسفیداج بود
وگویند بقوت شادنج بود وطبعت وی معتدل بود در حرارت ودر دی
قوت محلل بود وگویند گرم وخشک بود در دوم گوشت در ریشها برویاند
ومبرد در دوم حار بود جالینوس گوید مبرد است در دوم وخشک در دوم جگر
ومعده را نافع بود چون با روغن گل وگلاب طلا کنند وفولس گوید نافع بود
ودانهایی که بر سر لب پیدا شود با اسفیداج رصاص بروغن گل بسرشند
وبدان طلا کنند بغایت کمال مفید بود وچون در مرهم کنند سوختگی آتش را سود دهد
وجراحتها با صلاح آورد واگر زرور کنند بر آکله نافع بود وریشهای عفن ودر داروهای
چشم استعمال کنند بقوت تر از شادنج بود از بهر آنکه قابض تر بود از شادنه وقطع خون
رعاف کند ووی از سموم قتاله بود چون بیاشامند همان عارض شود که از زیبق مصعد
ومداوای وی بچربها وچرب وشتها وآنچه در مداوای زیبق گفته شد وگویند بدل وی
مرداسنج است وگویند شادنج است با اسفیداج **زدفا** دو سر است وگفته شد
زوفرا تخم خرا است وگفته شد در خراصف آن ولیکن آن گرم وخشک بود
در سیوم ومحلل نفخ بود وگزیدگی عقرب را نافع بود خوردن وطلا کردن ومخفف منی بود
وجرب وحکه را نافع بود ومقوی بدن بود ودرد سینه وشش را نافع بود وچون با عسل کف

بیاشامند و چون سحق کرده با روغن گل بر سر طلا کنند در حمام گزاز را نافع بود و تشنج
روان شیلم است و گفته شود **زوادوق** زاد و قات و گفته شد **زوفاء**
یابس گیاهیست که برگ حنا و ممکن ماند و جبلی بود و بستانی بود و بهترین آن بود که از
کوه بیت المقدس خیزد و آن مشهود بود بزوفا مصری و طبیعت آن گرم و خشک بود در
سیوم و لطیف بخار طبیخ وی چون با انجیر بود جهت درد گوش نافع بود و بادی که در گوش
بود تحلیل دهد و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن گرداند و چون
با آب و انجیر و عسل و سداب بپزند و بیاشامند نافع بود جهت ورم شش و سرفه و ربو و نفث
کهن و نزله که از سردی خیزد و ریزد بحلق و سینه و دشخواری نفس و کرم بکشد و حب
القرع را دفع کند و اگر با عسل لعق کنند همین عمل کند و مسهل بلغم بود و داء الثعلب
و داء الحیه و ریش روده و عرق النسا را سودمند بود و مفلوج را نافع بود و درد معده
و سینه و درد پهلو و را اینها و پیچ امعا و سده جگر و قولنج را نافع بود و چون
طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند مسهل کیموس غلیظ بود و اگر با تر و ماء دار ایرسا
خلط کنند مسهل قوی بود و چون با انجیر و نطرون بر سپرز ضماد کنند کم گرداند
و با شراب جهت ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود و چون با آب بجوشانند و ضماد کنند
بر خون مرده که در زیر چشم بود کم گرداند و چون طبیخ انجیر بیاشامند خناق را
نافع بود بغایت و لون را نیکو گرداند و چون با شراب بیاشامند چند روز
متواتر استسقا و گزیدگی جانوران را نافع بود و چون با آب بپزند و در چشم نهند
سودمند بود جهت نزول آب و مقدار مستعمل از وی چهار درم و اسحق گوید مضر بود
بجگر و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند عناب و بدل آن بوزن آن پرسیاوشان

ونیم وزن آن مرزنجوش **زوفاء رطب** وسخیست که بر دنبهای میش ارمن
جمع میشود بسبب گیاهی که شیر دارد و آن از متوعات بود و چون بخورند جهت
وقت آن شیر و سخ بر دنبه ایشان جمع میشود و باشد که روان بود آن را ببرند
و قوام آورند و گویند که هرگاه ایل افعی را بخورد و قوت طبیعت ایل که دافع سمیت
حرکت کند تا دفع ضرر سم کند عرق بسیار بر پیشانی او جمع شود و کثیف گردد و این
زوفا را تر خوانند و این نوع بغایت قوت بود و طبیعت زوفاء تر گرمست در سیوم
و گویند در دوم و ترات در اول محلل اورام صلب بود و دشبه چون را ان
ضماد کنند و با بوره و انجیر بر سپرز ضماد کردن سودمند بود و استسقا را نافع بود جهت
سردی جگر خوردن و طلا کردن سودمند و محلل صلابتی که در شانه بود و درد رحم را
نافع بود و جهت سردی آن و سردی کرده چون با اکلیل الملک و مسکه بیامیزند
و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه آسان بیرون آورد و چون با پیه مرغابی بیامیزند
ریش گوش و ریش مقعد و قضیب و رحم و پیرامون آن را سودمند بود و تشنج
را نافع بود و صاحب تقویم گوید مولد صداع بود و مصلح وی روغن گل و سرکه بود
و مؤلف گوید آنچه مضبوط بود صفت آن بکرند پشمهائی که در میان ران گوسفند
بود و چرک آن در دیگ کنند و بجوشانند و با قدری آب و چربیهائی که بر زبر آب
آید برگیرند تا سرد شود و آن را برداره و استعمال کنند و گوید بدل آن مغز
ساق گاو بود **زهر الحجر** خراء القطا است و گفته شد **زهم**
زرباد است و گفته شد **زهرة الملح** نباتیست که در نیل مصر بر روی آب بود
و در آبها ایستاده و در نهرها بود و در زمینهای شور نیز روید و بهترین آن زعفران

رنگ بود که بغایت متین باشد و در طعم شوری و گزندگی بود و محلل و ملطف بود
و مصلح ریشهاء پلید بود و ریشهای خورنده و رطوبتی که از گوشت آید و چون با آب
و شراب بیاشامند شکم براند لیکن معده را بد بود و چون با سکنجبین بیاشامند صرع را
نافع بود فی الجمله در حدت و تلذیع مانند زنگ بود زهرة النحاس آن خبریت که
چون مس بگدازند و در گوئی از زمین ریزند و آب بر آن ریزند تا به بندد و اجزای
مس جمع شود و آن آب چون جمع شود کفی گردد مانند زنگ و آنرا زهرة النحاس
خوانند بهترین آن سفید بود و وی اکال دلداغ و قابض بود و گوشت زیاده که در
دگری کهن شده زایل کند چون سحق کنند و در گوش دمند و مسهل آب زرد بود
و بواسیر را خشک کند و ورمها را تحلیل دهد و ریشهای پلید عفن با صلاح آورد
و چون با شراب بیامیزند بثور را زایل کند و چون با عسل بیامیزند و بدان تحنک
کنند ورم لهاة را بگدازاند زیتون آنچه رسیده بود در حرارت معتدل بود
و گویند گرم بود و آنچه نارسیده بود بغایت سرد و قابض بود و بهترین آن بود که
تر بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و زیتون سیاه غذا زیادت تر از انواع
زیتون دهد و طبیعت وی گرم و خشک بود زود تر از سبز هضم شود و چون
با استخوان بخور کنند جهت ربو و مرضهای شش نافع بود لیکن خوردن وی
بیخوابی آورد و صداع و خلط سوداوی از وی متولد شود و اولی آن بود که در
میانه غذا خورند و سرکه کثر ثوری بعضی بکند و مقوی معده بود و اشتها طعام
بیاورد و مجامعت را زیادت کند و قوت ذکر بدهد و زیتون کوهی گرم و خشک بود
و آنرا عتم خوانند و زیتون الما آنچه نارسیده بود سرد بود و قابض و آنچه رسیده بود

معتدل بود در حرارت و گویند گرم بود قوت اشتها بدهد در معده خاصه چون بکر
بود و چون سحق کنند و ضماد کنند ریشهای چرکین پاک گرداند و سوختگی آتش را سود دهد
بود و زیتون سبز طبیعت ببندد و معده را دباغت کند و قوت شهوت غذا
بود و چون در سرکه نهند زود هضم شود و شکم بیشتر ببندد و غیر نیکو دانند آنچه کوبند
چون بخورند از آب وی بیاشامند نافع بود جهت مره صفرا و گویند مفرح است
و گویند اصلاح وی بعسل بود و عصارهٔ زیتون چون زنان بخود برگیرند سیلان رحم
و خون آن باز دارد و مغز استخوان چون با پیه و آرد بیامیزند و بر برص ناخن نهند
زایل کند و دود آب نمکی که زیتون در وی نهاده باشند چون بدان مضمضه کنند
بن دندان و دندانی که متحرک بود محکم گرداند و آنچه تازه بود و بلون یاقوت بود
معده را نیکو بود و آنچه سیاه بود و رسیده بود معده را بد بود و زود تباه شود
و آنچه در نمک آب نهند لطیفتر از آن بود که در آب تنها نهند زیت
بپارسی روغن زیتون خوانند و آنچه شیرین بود از زیتون رسیده گیرند و طبیعت وی
گرم و تر بود و گویی معتدل بود و آنچه از زیتون نضج گیرند متوسط بود میان رسیده
و نارسیده و آنچه از زیتون سبز گیرند آنرا زیت انفاق خوانند و طبیعت آن سرد
و خشک بود در اول و گویند در وی رطوبتی بود معده را نیکو بود و آنچه از
زیتون بری گیرند مانند روغن گل بود در اکثر حالتها و سود دهد بود جهت حمره و شری
و جرب و قوبا و صداع و دندان متحرک را محکم گرداند و سبوسه سر زایل کند و اگر
هر روز در موی بمالند رها نکند که زود سپید شود و آنچه زیت کهن بود بقوت
روغن خروع بود و آنچه تازه بود گرم بود و با اعتدال و میل برطوبت داشته باشد

پس اگر بشویند معتدل بود میان تری و خشکی و شستن وی چنان بود که در آب شیرین کنند و بت
بزنند چند نوبت و صافی کنند بعد از آن استعمال کنند و جالینوس گوید زیت گرم است در
دوم و کهن وی چون در چشم کشند تاریکی چشم را زائل کند و بر نقرس طلا کنند نافع بود
و آنچه شسته بود موافق درد اعصاب و عرق النسا بود و با جو آب خوردن ده درم
مسهل بود و با آب گرم آشامیدن و قی کردن کسر زهرها بکند و زیت انفاق و زیت
الاصحا بود و بهترین آن شیرین تازه بود و معده را نیکو بود و بن دندان و دندان را
محکم گرداند و چون در دندان زمانی نگاه دارند و منع عرق بکند و چون در دیگی
متین کنند و بجوشانند تا بقوام عسل آید منفعت وی مانند حضض بود و مجموع زهرها
منع سم‌ها بکند از زهر آنکه زود در بدن نفوذ کند و تلیین طبیعت بکند جهت قولنج که
سبب آن از ورم امعا بود یا از سده که عارض شود از رجوع یابس بدان
حقنه کنند سود دهد و زیت کهن کسی که در چشم وی باد سبل بود یا در اجفان وی
رطوبتی غلیظ یابس بارد باشد چون در چشم کشند زائل کند و قوت باصره بدهد
و روشنائی بیفزاید و زیت بیکسال کهن شود هر چند که بگذرد فاضلتر بود و اگر
گزیدگی عقرب گرم کرده بمالند در حال درد ساکن گرداند زیت کهن گویند روغن
خروع است و گویند روغن فجل و در ادویه قتاله زبد البحر **زیتار** ثفل
زیت است و یونانی اموری خوانند و بعربی عکر الزیت و پارسی دردی زیت
و چون بیرند طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و منفعت آن در باب عین در
عکر الزیت گفته شود **زیت رکابی** زیت انفاق است و اهل عراق زیت
الرکابی خوانند بدان سبب که بشتر می آورند از شام و اهل مصر زیت فلسطین خوانند

وگفته شده منفعت آن در زیت **زیتون الحبش و زیتون الکلب** زیتون
بری است و گفته شده **زیتون الارض** مارزیونست و گفته شود **زیزفون**
نوعی از درخت غبیراست در دمشق که بر نمی دهد و گویند غیر آنست و صفت غبیرا در
فین گفته شود **زیت السودان** گویند زیت الهرجانست و اهل مغرب الاقصی ارجان
و ارفان خوانند و درخت آن دو نوع است یکنوع بزرگ بود خارناک و ثمر آن مانند
بادام کوچک بود و روغن از آن میگیرند و بشیرازی درخت ویرا ارجن گویند و یکنوع
دیگر بادام کوهیست که بشیرازی بجرک گویند و بعربی لوز البر خوانند و گویند زیت
سودان غیر زیت مرجانست و آن زیتیست که از بلاد سودان آورند و طبعات
گرم و سودمند بود جهت دردها و علتهای سرد اما منفعت لوز البر در صفت جلوز گفته شد
زیز کتانست و گفته شود **زیز** صرصر است و آن حیوانیست کوچک مانند ملخ
بشیرازی ویرا جرواسک گویند و شب آواز کند و در صاد گفته شود منفعت آن
زیت الهرجان در زیت السودان گفته شد صفت آن **زیبق** بپارسی
سیماب گویند و ویرا نام بسیارست بلغة اکسیریان العبان الغیط الزمزم
الحی الماء السحاب النور الزاوق الرجاف حین الحیوان اللبن الحل الابق الفرار الزوج
الناقد الطیار این مجموع بزبان اکسیریانست و بشیرازی جیوه گویند و بهترین آن بود که
زنده بود و مستعمل کرده باشند و بغایت جنبنده و اگر در کرباس پاره کنند و بفشارند
تا بیرون آید و کرباس باید که سیاه نشده باشد استعمال کرده باشند و طبیعت زیبق
گرم و محرق بود و گویند سرد و تراست در دوم و وی مصدع و قابض بود و مقتول وی
جهت قتل شپش خصوصیتی دارد و قرطه دان حیوانات بهمچنین کشد و قردان بشیرازی

کنه را خوانند و با روغن گل جهت جرب و حکه نافع بود و خاک وی چون با طعامی
بسرشند موش را بکشد و چون با سرکه بر جرب و حکه طلا کنند نافع بود و دخان وی
بر بخار بد پیدا کند و فالج و رعشه و کری و عقل را زائل کند و چشم را تاریک کند
و لون را زرد کند و جستن اندامها پیدا کند و بوی دهن و خشکی دماغ و در منخر که
دود وی برود مار و عقرب و گزندگان بگریزند و اگر نگریزند بمیرند البته و زیبق
مصعد کشنده بود و اگر زیبق در گوش کسی بریزند اختلاط عقل پیدا کند و باشد که
بصرع و سکته کشد و مداوای وی آن بود که میلی از رصاص در گوش وی کنند
تا زیبق بوی چسپد و بیرون آورند و آنچه نه مصعد بود و نه مقتول چون بیاشامند
در حال از زیر بیرون آید و مضرتی زیاده نرساند چون زیاده بود و علاج
کسی که زیبق خورده باشد مانند کسی که مرداسنگ خورده باشد کنند و مؤلف
گوید صفت تصعید وی بسیارست اما این یکنوع گفته شود بستانند زیبق پانزده
با نیم وزن آن اسرب یا قلعی و بسایند با همچنان زاج سوخته و با چندان خشت
پخته و بوزن مجموع نمک بریان کرده و همه را بر صلایه بسایند و آب حماض اترج
بدان میریزند آهسته آهسته و می سایند تا بغایت سوده گردد پس آنرا بریان کنند
و در شیشه بگل اندوده یا دیگی نو بگل اندوده و سر بسته باتش نرم بریان کنند
و دیگر بار بسایند دیگر و زهم بحماض اترج و دیگر بریان کنند باتش نرم هفت نوبت
چنین کنند بعد از آن بسایند و در شیشه بگل حکمت اندوده کنند و تصعید کنند سه نوبت
تا سفید گردد مانند دانه مروارید و آن سم قاتل مهلک بود نعوذ بالله من شره

باب حرف السين

سادج صاحب منهاج گوید هندی بود و رومی بود و هندی را ساستان خوانند و مالا
بثرن و مالاترون گویند و آن ورقیست مانند ورق گردکان بر روی آب پیدا میشود
و وی را بیخی نبود مانند عدس الماء بهترین وی آن بود که تازه بود و یک روی وی
بزردی مایل بود و یک روی وی بسبزی و خوش بوی بود و آنچه بوی آن قوی بود
و آنچه لون آن سیاه بود برنگ قرنفل بود و طبیعت سادج گرمست در دوم
و گوینده ترست و رازی گوید گرمست در سیوم و خشکست در دوم و از خواص وی
آنست که چون بر جامه پراکنند از شپش ایمن باشند و اگر در زیر زبان نهند
معده و جگر سرد را سود دهد و درد جگر مزمن و درد سپرز و روده را نافع بود و مشیمه
محتبس را بیرون آورد و چون زن بخور کند و با سرکه بر شکم طلا کند حیض و شیر براند
و مره سودا را سود دهد بود و درد دل و خفقان را نافع بود و بوی بغل زائل کند
و در قوت نزدیک سنبل الطیب است الا از وی نرمتر بود و مقدار یکمثقال
مستعمل بود و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح آن مصطکی بود و مضر بود بمثانه
و مصلح وی شراب بود و بدل وی بوزن وی سنبل الطیب و گویند سلیخه یا طالیسفر
ساداوران قنطار خوانند و معنی ساداوران بپارسی سواد القصاة بود
و ختم الملک نیز گویند و بشیرازی سهیک داوران و صاحب منهاج گوید ضعیف
و این سهو است و صاحب جامع گوید چیزیست مانند ضمغ که اندرون بیخ گردکان
مجوف شده باشد و مؤلف گوید آن چیزیست که در میان درخت بطم کهن
می باشد و آنرا آب بن می خوانند و صاحب جامع از درخت بطم یا درخت جوز
سهو کرده است و بهترین آن بود که بسرخی مایل بود و طبیعت آن سردست در دوم

و خشکست در سیوم و گویند گرم است و منفعت وی آنست که خون را ببندد و خوردن
و از بیرون ضماد کردن یا بخود برگرفتن و چون سحق کنند و نیم درم از وی با آب لسان الحمل
بیاشامند هم خون ببندد و هم قطع اسهال بکند و اگر زن بسرکه برشته و فرزجه
سازد و بخود برگیرد قطع خون رفتن بکند و قوت عروق رحم و روده آن بدهد
و همچنین اگر با آب لسان الحمل بیاشامند و چون حقنه کنند بدان رحم را همین عمل کند
و اگر حل کنند در آب ورق مورد سبز مقدار دو مثقال و سه درم یا پنج درم دهن مورد
اضافه کنند و زن موی خود را بدان غلاف سازد و بن موی با آب مورد که
آن در وی حل کرده باشند تر کند چنانکه بخورد قوت موی بدهد و از شقاق
منع کند بخاصیتی که در وی است و اگر بیاشامند مقدار نیم مثقال سده امعا را پاک
گرداند و اگر بر ورم ذکر و خصیه بسرکه خمری طلا کنند نافع بود و دیسقوریدوس گوید
بخاصیت موی را قوت دهد و خوردن وی گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی زعفران
بود و بدل آن بوزن آن ماهیزهرج است و دو دانگ آنچ نی **ساج**
شریف گوید درختیست در هندوستان و هیچ درخت از وی بزرگتر نبود
و چوب وی صلب بود و سیاه و طبیعت آن سرد و خشک بود و چون بسوزانند
و در آب مامیثا اندازند و بعد از آن سحق کنند و بپزند و در چشم کشند قوت
حدقه بدهد و ورم اجفان را نافع بود و چون چوب وی را حک کنند با آب سرد
و در سنگ بمالند در سر صداع گرم را زائل کند و همچنین بر ورمها صفراوی و موی
مالیدن بگدازاند خاصه چون با آب که طبیعت وی سرد بود و از ثمر وی دهن
سازند که معروف بود بدهن الساج و غش نافهٔ مشک بدان کنند و در آن غرض

کند

کند و پیدا باشد الا وزن آن زیاده گرداند و نشارهٔ چوب وی چون بیاشامند
کرم از شکم بیرون آورد بقول که در وی است **سانقه** پرسیاوشان است
و گفته شد **ساسارکشت** بزر الانجره است و گفته شد **سام ابرص** صوارا
خوانند و صاحب جامع گوید در لغت و سهو کرده است وزغه سم مهلک است
و سام ابرص نوعی نیست و بشیرازی مارنگ خوانند و باصفهانی بالوالی و طبع آن
گرم و خشک بود و بهترین آن بود که در بستانها بود گزندگی عقرب چون بشکافند
و بران نهند درد ساکن کند و گویند چون خشک کنند و با زیت بیامیزند و طلا کنند
موی بر سر کل برویاند و بول وی و خون وی فتق کودکان را بغایت سودمند بود
و چون بپزند و در آن بنشینند و همچنین بول وی و خون وی با قدری مشک در
سوراخ قضیب کودکان چکانند بغایت فتق را سودمند بود و جگر وی چون
بر سوراخ دندان نهند درد ساکن گرداند و چون بکوبند و بر موضع سهام نهند
بیرون آورد **سامالیوس** سالیوس است و سیسالیوس نیز گویند و گفته شود
ساطل شاطل نیز گویند و شائل نیز گویند و آن لفاح است و گفته شود
ساپنج و ساپزک نیز گویند و آن لفاح است و گفته شود **ساطریون**
سوقیطون است و گفته شود **سالامندرا** نوعی از غضایاتست و چهار
پای دارد و در کان نشادر بسیار بود و ذنب وی کوتاه بود و آن بزرگتر
و بهتر از سام ابرص بود و گردن وی باریکتر و لون وی ابلق بود از سیاه
و زرد و گویند چون در آتش اندازند نسوزد و اگر بر ذنب آن سیاه بود
و گویند چون سنگ بر وی زنند کارگر نشود و از جمله سموم قتاله است ماننده

ذراریح ومعالجه وی مانند معالجه ذراریح بود وعلامات کسی که آن خورده باشد ورم شکم
واحتباس بول وورم زبان وزائل شدن عقل ولون اندام سیاه گرداند مانند بادنجان
ومنفعت وی درباب خا در حرف دال گفته شد **ساق البقر** چون بسوزند
وبکوبند وبیاشامند نافع بود جهت خون شکم رفتن **سپستان** مخاط ومخیط
گویند ومعنی سپستان اطباء الکلبه بود وبعربی دبق خوانند ونیز گویند بلفظ بکر
وبهترین آن تحری بود که تازه وفربه وصمغی بود وطبیعت آن معتدل بود
وگویند سرد بود وگویند گرم وتر بود ونافع بود جهت سرفه که از گرمی وخشکی
بود وسینه وحلق را نرم گرداند وشکم براند وتشنگی بنشاند ومسهل سودا بود ومقوی
آن ولعابها را از اخلاط بد پاک گرداند ودر ادویه مسهله نیکو بود وفعل وی در
تبهای گرم را که سبب آن خون یا صفرا بود وآنچه از بلغم شور بود سود دهد
ومقدار مستعمل از وی سی عدد بود لیکن غذا اندک دهد ومولد بلغم بود
وگویند مضر بود بجگر ومصلح وی آب عناب بود **سبج** صاحب جامع
گوید سنگی است سیاه براق که از هندوستان آرند وصاحب منهاج گوید آن
چیزیست بلکه سنگیست مانند کهربا در خرج لیکن سیاه وبراق بود ومؤلف
گوید دو نوع است یکنوع از دربند وقبچاق آرند وآن آبیست که بمرور ایام منجمد
میگردد وسبج میشود بتاثیر شدت هوا ویکنوع از جیلان آورند وآن کاملی بود
بهترین آن دربندیست وبپارسی شبه گویند وشبرنگ نیز گویند وشیرازی
شوق گویند وطبیعت آن سرد وخشک بود وشریف در خواص آورده است
که هرکه آن با خود دارد از چشم بد دور باشد واگر جهت دردسر از سیاو بزنند

دردسر

دردسر زائل کند ومجربست وارسطاطالیس گوید کسانی که مس باشند در چشم
ایشان گشنه ضعیف بود ومانند خیال یا مانند مگس همچون ابر چیزی در برابر چشم
ایشان آید وخبر کی کند آنگه از وی بسازند وبرابر نظر خود دارند ومنظور نظر
خود گردانند آن زحمت زائل کند واز نزول آب ایمن باشند وهرکه مهره از
وی با خود دارد از علت آتش ایمن بود ومیل آن در چشم کشیدن روشنائی
بیفزاید وقوت باصره بدهد **سبع الارض** شعر الجن است وکزبرة
البیر نیز گویند وآن پرسیاوشان است وگفته شد **سبع الشعرا** گویند
افتیمون است وگفته شد **سجلاط** یاسمین است وگفته شود **سیجون**
خلال مامون گویند وآن اذخر است وگفته شد **سجیر** گرم وخشک بود مقوی
معده تر بود وسده جگر بگشاید وتلخی که در وی هست وهضم طعام بکند وبخاصیت دفع
بلغم لزج غلیظ از معده بکند وسده بگشاید وبادها بشکند ومصروع را نافع بود ومضر بود
بمحرورین مزاج وتب آورد **سدی** بلغة اهل مدینه خلال است وگفته شد **سدوس**
بلیج است وگفته شود **سدر** بپارسی کنار گویند وآن دو نوع است یکنوع خار
دارد ویکنوع خار ندارد وآنچه خار دارد آنرا ضال گویند وآنچه خار ندارد عبری
خوانند ودر نبق گفته شود وبهترین آن بود که ورق آن پهن وسبز بود
وطبیعت آن گرم وخشکست بغایت قابض بود دخان او صاحب منهاج
گوید صمغ وی خار زائل کند وموی را سخ گرداند وملین ورم بود ومحلل بود
اسحق گوید ورم از وی مقوی امعا بود ومضر بود بسر ومصلح آن کثیرا بود
سداب فیجن خوانند وسغابن نیز گویند وآن بستانی وبری وجبلی بود

وبهترین آن بستانی بود تیز بوی که نزدیک درخت انجیر رسته باشد و طبیعت انجره
تر بود گرم و خشک بود در دوم و خشک آن گرم و خشک بود در سیوم و طبیعت بری
در درجهٔ چهارم و گویند در سیوم و بستانی مقطع و محلل اخلاط غلیظ لزج بود و بهق
زائل کند و ثالیل را و چون بخایند بوی سیر و پیاز قطع کند و محلل خنازیر بود
و چون بران ضماد کنند و فالج و عرق النسا و درد مفاصل را خوردن و ضماد کردن
نافع بود و جهت صداع مزمن سویق وی ضماد کردن سودمند بود و با سرکه ضماد
کردن بر پیشانی جهت رعاف که بود ببندد و خوردن ورق وی تنها یا با انجیر خشک
و گردکان دفع سموم قتاله کند و موافق ضرر جانوران بود و چون با پشت
خشک بپزند و بیاشامند مغص را ساکن گرداند و چون استعمال کنند چنانکه ذکر
رفت در دفع سموم و درد پهلو و درد سینه و دشواری نفس و درد سینه و سرفه
و ورم گرم که عارض شود در شش و عرق النسا و درد مفاصل را نافع بود و چون
با زیت بپزند و بدان حقنه نمایند نفخ امعائی که آنرا قولون گویند و نفخ معا و تقیم را
نافع بود و چون سحق کنند و با عسل برشند و بر فرج زنان یا مقعد بمالند سودمند بود
و درد رحم را که از اختناق بود نافع بود و چون با زیت بجوشانند و بیاشامند
کرم را بکشد چون با نمک بود و غیر نمک بخورند روشنائی چشم را زیاده کند
و در چشم کشیدن همین سبیل و چون استعمال کنند با سرکه و روغن گل صداع را سودمند
بود و چون سحق کنند و در بینی دمند خون باز دارد و چون با نطرون بهق سفید را
بدان بشویند صحت یابد و با انجیر بر استسقا لحمی ضماد کردن سودمند بود و چون
ضماد کنند با ورق غار نافع بود جهت ورم گرم که در انثیین عارض شود و چون با پشت

وعسل

وعسل بر قوبا نهند سودمند بود و عصارهٔ وی چون در پوست انار گرم کنند و در گوش
چکانند جهت درد گوش نافع بود و چون با آب رازیانه و عسل بیامیزند و در چشم کشند ضعف
چشم را نیکو بود و اگر با سرکه و اسفیداج و روغن گل بر جمره و نمله و ریشهای تر که در سر بود
بمالند نیکو بود شریف گوید رعشه و تشنج را نافع بود و چون هر روز یکدرم از وی
بیاشامند فواق را زائل کند و مجربست و اگر بیاشامند و ضماد کنند جهت گزندگی
عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه بغایت سودمند بود و وی دافع زهرها بود
و روفس گوید منع آبستنی کند و طبری گوید تخم وی چون بکوبند و یکدرم با دو درم
بیاشامند بعسل یا سکنجبین بغایت نافع بود جهت فواق که از بلغم و سردی فم معده
بود که در سر معده پیدا شود و بغایت صرع و کابوس را سودمند بود و چون
بیاشامند قولنج ریحی را سود دهد و چون بپزند بزیت و بر مثانه تکمید کنند عسر البول را
نافع بود و اسحق بن عمران گوید چون سحق کنند بغایت پوست سداب جبلی را
و طلا کنند بر موضع داء الثعلب زائل کند اگرچه کهن شده باشد و عصارهٔ سداب
جبلی و اصل وی با موم بیامیزند و بر موضع داء الثعلب نهند موی برویاند و هیچ
معالجه ازین نیکوتر نبود و اگر آب ورق بوستانی باندرون بینی بچکانند طلا کنند
سودمند بود جهت صرع بچگان که آنرا ام الصبیان خوانند و سداب منی را خشک کند
و مقطع شهوت باه بود و مضر بود بچشم و بسیار خوردن مصدع و مولد تقشیر بود
و مصلح آن انیسون بود و مقدار مستعمل از بستانی سه درم زبرکار او کودکان را
از قیراطی تا دو قیراط و گویند بدل بستانی نعناع و فوتنج بود و گویند سیسنبر و بری
چون بکوبند و بر موضعی طلا کنند ورم گرم حادث شود و از خوردن وی حرقی

والتهاب سخت پیدا شود و مداوای وی بقی کنند و بآنچه در مداوای دفلی گفته شد
سرمق سرمج نیز گویند و آن قطف است و گفته شود **سریقون** اسرنقون است
و آن زنجفر سوخته است و گفته شد صفت زنجفر **سرخس** چلیدارو و کیلداره
و جمان و صغیر و کیلکان گویند و یونانی بطارس گویند و بلغظی دیگر فلیجون و آن
نر و ماده بود و قوت هر دو مانند یکدیگر بود و بهترین آن بود که سیاه و
بزرگ بود و چون بشکنند اندرون وی فستقی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود
در درجه سوم کدو دانه و کرمهای دیگر بکشد جالینوس گوید کرمها را بکشد و بچه مرده را
بیرون آورد و زن را بکشد و چون بر جراحتهای تر نهند خشک گرداند
بغایت دیسقوریدوس گوید چهار درم از وی چون با شراب بیاشامند
حب القرع را بیرون آورد و اولی آن بود که پیش از آن سیر خشک بخورد
و اگر سه درم با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آورد روفس گوید ریش کرده
و شانه را نافع بود و عرق النسا و نقرس و درد مفاصل را سودمند بود چون با عسل بیاشامند
و صاحب منهاج گوید شربتی از وی دو درم بود و اینمقدار با دو بیما که قاتلست
دو و بود خلط کنند عمل کند والا نکند مضر بود بگرده و مصلح وی شیح ارمنی بود و گویند
بدل وی تخم شرم بود و گویند مصلح وی شاه بلوط است و شکر سفید و بدل آن شیح ارمنی
سراد خلالست و گفته شد **سرساویه** بخکشت است و گفته شد
سرطان نهری بهترین خرچنگ نهری آن بود که بزرگ بود و در آبهای شیرین بود
و طبیعت وی سرد و تر بود مسلول را سودمند بود خصوص بشیر خر و چون بر هضم
شود غذا بسیار دهد و خاکستر وی شقاق پایها که سبب آن از سرما بود سودمند بود

وکلف

و کلف و بهق زایل کند و بر گزیدگی سگ دیوانه با سرکه استعمال کردن در غایت
کمال سودمند بود و اگر با جنطیانا و کندر بود شاید که دو جزو جنطیانا پنج جزو
و خاکستر وی ده جزو و اگر با عسل استعمال کنند همین عمل کند و بر گزیدگی عقرب
و رتیلا خوردن و ضماد کردن سود دهد و محلل اورام جاسیه بود و چون بر دوی
نهند و خاکستر وی شقاق مقعد را نافع بود و سرطانات چون خام بکوبند
و سحق کنند و با شیر خر بیاشامند گزیدگی جانوران و رتیلا و عقرب را سود دهد
و چون بپزند و بخورند و مرق آن بیاشامند قرحه شش را سودمند بود و چون
بکوبند و با بادروج و نزدیک عقرب بنهند البته بمیرد و شریف گوید اگر با شیر
شراب سفید عسر البول را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و بیرون آورد و چون
بپزند با رازیانج و کرفس و صافی کنند و آب آن بیاشامند بمقدار عدسی درم
بول و حیض براند و اگر بیخان خام سحق کنند با آب و بشویند و غرغره کنند
بدان مقدار اسکرچه و خناق و وجع لوزتین را سود دهد و ساکن گرداند و اگر
چشم وی با [illegible] بیاویزند برکسی که تب غب داشته باشد سود دهد و بصری گوید
گوشت سرطان نهری و مرق آن باه را زیاده کند و مسلول را سود دهد و گویند
چون با حشیش جو بپزند سودمند بود جهت ابتداء سل که از خشکی سینه و شش بود
شیخ الرئیس گوید دشخوار هضم شود و غذا بسیار دهد و مصلح وی آن بود که با
ماش بپزند بخنی نیک بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی طین قبرسی بود
و بدل سرطانات خشک بوزن آن صدف بود و ابن زهر گوید اگر بپزند
سرطان را با شبت و ملوع و مرق آن غرغره کنند صحت یابد و اگر پای سرطان

بیاویزند از درخت میوه دار آن مجموع پیشه‌بل علتی را اگر بسوزانند و طلا کنند بر پستان
کسی که سرطان داشته باشد شفا یابد و مؤلف گوید صفت عمل وی چنان است که پایهای
وی بیندازند و شکم وی بشکافند و بخاکستر چوب رز و نمک بشویند و بعد از آن
بپزند با ماش یا جو مسلول را سود دهد وصفت سوختن وی چنانست که دیگی مسین

صفة حجر السرطان

سخ بر سر آتش نهند و سرطان زنده در آن نهند و آتش بر افروزانند تا سوخته گردد
و مانند باشد بخاکستر و باید که در تابستان بود بعد از طلوع شعری عبور چون آفتاب
در اسد بود و از قمر هجده شب گذشته بود **سرطان بحری** نوعی از خرچنگ دریایی
حجری همه اعضای وی و محرق وی الطف محرقات بود وصفت سوختن وی آنست که
در کوزه نو کنند و در گل حکمت گیرند و یک شبانه روز در تنور نهند و برآرند و طبع آن
سرد و خشک بود در سیوم و سوخته وی چون سحق کنند و بدان سنون سازند دندان را
جلا دهد و کلف و نمش زائل کند و ریشهای چشم زائل کند و نشف رطوبات از
طبقات وی کند و تقویت طبقات و عضلات و اعصاب چشم کند و در روشنایی
بیفزاید و در کحلها مستعمل کنند جهت جرب چشم و ناخنه آن و نوعی از سرطان هست در
دریای چین که چون از بحر بیرون می‌آورند و هوا بوی میرسد صلب میگردد مانند سنگ
سرطان هندی سرد و تر بود و گویند خشک بود مسلول را نافع بود و باه را
زیاده کند و سرطان را بشیرازی کلنجک خوانند **سرجیبوس** شیطرج است و گفته
شود **سراج القطرب** و سراج القطرل نیز گویند و صاحب منهاج گوید آن
خرم است و آن نباتیست نزدیک بزوفا و مستعمل از وی تخم آن بود و گویند بهترین
آن تخم وی بود و طبع آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و قابض بود.

قطع خون رفتن بکند و ریش روده را سود دهد و چون بدان حقنه کنند
صاحب جامع گوید سراج القطرب بیروج الوقادات و شجرة الغنم گویند و هو
گویند شجره سلیمان بن داود علیه السلام است و گویند شجره ذو القرنین الملک گفته است
و اقوال دیگر بسیار آورده است و خود نیز گفته است که آن افیوس است که آن
راهدقی گویند و قول رازی آورده است که آن نباتیست که یونانی لوسیماخیوس
گویند و دیگر گفته است که آنرا ابو نانی لحنین گویند و قول غافقی آورده است که آن
نباتیست که در میان کتان روید و فقاح وی مانند گل سرخ بود و اصل وی مانند
جوزی بود و قول شریف آورده است که نباتیست که در شب مانند شعله آتش بود
چون تر بود و چون خشک گردد فعل وی باطل گردد و قول دیگر آورده است که
بیخ سرو در خانه نهاده بود و آن شخص از خواب بیدار شود مانند نوری پیدا بود
چون برخاست بیخ سرو را دید تا تر بود چنان بود و چون خشک شد فعلش
باطل شد و فی الجمله اقوال مختلف بسیار آورده و تحقیق نکرده است که چیست
و صاحب منهاج مطلقا نگفته است و آن زم است وصفت بیروج در باب با
گفته شود **سرو** در طبع وی حدتی و حرافتی و مرارتی و حرارتی بود و طبیعت وی
معتدل بود در گرمی و خشک بود در دوم و گویند سرد است و ورق وی قابض بود
و محلل بود خون را قطع کند و چون بکوبند و با سرکه بیامیزند موی سیاه کند و چون ضماد
کنند تنها یا با سویق چون بر جمره و نمله و ورمهای گرم که در چشم بود ضماد کنند نافع بود
و چون با موم و زیت شیرین بیامیزند و بر مقعده نهند مقوی وی بود و طبیخ وی با سرکه
درد دندان را سود دهد و خاکستر وی چون بر سوختگی آتش افشانند مجموع ریشهای تر را

سودمند بود و ورق وی و چوب وی و جوز وی چون دود کنند پشه بگریزد و ورق
او بر فتق ضماد کردن سود دهد و منفعت جوز وی در جیم گفته شد و از ان علک
وی در صین گفته شود و بدل وی نیم وزن ان پوست انار بود و بوزن آن
انزروت سرخ **سروجیلی** عرعرات و در صین گفته شود **سُرنج**
اسرنج گویند و آن اسفیداج سوخته بود و قوت وی نزدیکست بشادنه بلکه قوتش نیز
از وی بود و طبیعت آن سرد و خشک و قابض بود و چون با پیه یا با بلسان
الحمل حقنه کنند قرحهٔ امعا را سود دهد و در مرهم جهة سوختگی آتش استعمال کردن نافع
بود **سیالیوس** سیسالی گویند و ساساالیوس هم خوانند و طرذیلون نیز گویند
و آن انجدان رومیست و کاشم رومی نیز گویند مانند انجدان بود و لیکن درازتر
از وی بود اندکی و بغایت سفید بود و آنچه رومی بود بهترین وی بود که ورق
وی کوچک بود و بیخ آن خوشبوی بود و صمغ آن حلتیت طیب بود و تخم آنرا
کاشم خوانند و سیسالیوس نیز گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
و محلل و ملطف بود و دردهای اندرون را ساکن گرداند و بلغم بسته بگدازاند
و گویند چون چهارپایان بیاشامند نتایج ایشان زیاده شود و چون با شراب
بیاشامند منع ضرر سرما بکند در سفرها و درد پشت را سود دهد و مصروع را بغایت
مفید بود و مقدار مستعمل یکدرم بود ربو و ضیق النفس و سعال مزمن را نافع بود
خاصه تخم وی و بیخ وی چون با عسل بسرشند و لعق کنند و وی معده را نیکو بود
و مغص را نیز نافع بود و سده بگشاید و زائیدن آسان کند و همه حیوانات را نافع
بود و عسر البول و اختناق رحم و درد گرده و مثانه را نافع بود و ریاح حاره

آن ط

وحالیس

و حالیس را سود دهد و گویند بدل وی خردل سفید است و گویند انجدان طیب
مثل آن و بسیار از و مستعمل کردن ضعف جگر بود و مصلح وی عصارهٔ زرشک
بود **سطیعون** زوفراست و گفته شد **سفند** عود بلسان است و گفته شد
سطرونیون گویند کندش است و مؤلف گوید از کندش است و آن را
آذربو گویند و گفته شد در الف و اگر از آب بیخ وی دو نقطه در بینی چکانند درد
دندان را سودمند بود و چون با جاوشیر و بیخ کبر بیاشامند سنگ مثانه بریزاند
و با بول بیرون آورد و ورم سپرز بگدازاند و چون زن بخود برگیرد بول براند و بچه
بکشد محکم و چون با سرکه و سویق ضماد کنند بر جرب و ریش شده نافع بود و وی
محرک عطسه بود و چون سحق کنند و با عسل بیامیزند و سعوط کنند فضول بلغمی را از سر
بکشد تا بهمن و طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک بدرجهٔ چهارم و بغایت
معطس بود و در سفید کردن کتان و صوف بغایت نیکو بود و بپارسی آنرا کلیم شوی
و قصب شوی خوانند و در صفت عرطنیثا گفته شود و بشیرازی آنرا چوبک اشنان
گویند و بدل آن در الف گفته شد **سطرطیوطس** نباتی آبیست که ورا بیخ
نیست و بر روی آب پیدا شود و ورق وی مانند ورق بادرنبویه است کوچکتر
و از نعناع بزرگتر طبیعت وی سرد و تر بود و چون بیاشامند خونی که از گرده آید
ببندد و چون با سرکه ضماد کنند منع ورم از جراحتها بکند و حمره و ورمهای بلغمی را
نافع بود **سطراک** سطراک نیز گویند و آن زرنباد است و گفته شد **سطاح**
هر نباتی که بر روی زمین گسترده بود آنرا سطاح گویند همچون حرشا و امثال آن
سطرکا اصطرک و اصطرک نیز گویند و گفته شد **سطاریون** قوسطاریون

کویند بپارسی برابران خوانند و آن کیاهیست طبعت آن کرم و تر بود ورم سرد را
بکدازاند چون بکوبند و بران نهند و بر کزیدکی عقرب ضماد کنند سود دهد سطا
سطاخیس نباتیست که در کوهستان و سنکستانها و زمینها خشن روید مانند
فراسیون و درازتر از وی و ورق وی کوچکتر از ورق فراسیون بود و بسیار بود
و خوشبوی و قضبان وی بسیار بود و اصل وی یکی و قضبان وی سفید بود و بر قضبان
ورق فراسیون زرد بود و طبعت وی کرم بود در سیوم بول و حیض براند و بلغم
فاسد کند و مشیمه بیرون آورد و مره سودا کند و مالیخولیا و جمیع مرضهای سوداوی
را سود دهد و چون در زیت بجوشانند درد دندان را نافع بود و در اندلس وی را بغاده خوانند
سطبوس جلنارست و کذشته سعد انواع هست بهترین آن کوفی بود و به
خوشبوی بستانی سفید بعد از ان هندی اکر سفید بود و باید که چون سیاهی از وی
بخراشند زیر وی سفید بود و در شیراز نوعی هست که آنرا سعد ریکی خوانند و در میان
ریک و کل زرد و در میان رودخانها بود و آن نوع اکرچه کوچک بود
اما بغایت اندرون وی سفید و خوش بوی و آن نوع از هند بود که در اندرون
وی سفید بود و سعد را بترکی تبلاق خوانند و قوفران هم سعدست و طبیعت
وی کرم است در اول و خشک در دوم مسخن و مجفف بود دبل اکر بکزد و در وی
قبضی بود و لون را نیکو کرداند و بوی دهان خوش کند و چون سحق کرده استعمال
کند اکله را زائل کند و ریشها که مشکل بود و عجایب سود دهد و ریش دهن زائل کند
و ریش معده و سنک بریزاند و بول و حیض براند و کنه منی و دهن و قلاع و استرخاء
لثه را بغایت نافع بود و حفظ بنفزاید و مسخن جکر و معده بود و تقطیر البول و ضعف

مثانه و کرده و سردی رحم و بنهای کهن و بواسیر را عظیم نافع بود و دندان را سود دهد
و اعصاب را قوت دهد و قطع قی کند خوردن و ضماد کردن و چون با برف بیامیزند
دانها که بر سر کودکان بود سود دهد و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود و در وی قوت
مسهل بود کرمها را از وحب القرع بیرون آورد و چون با شراب بپزند و مقدار ده
درم از ان شراب بیاشامند و وی مضر بود بسرفه و حلق و مصلح وی آن بود که با
قند یا شراب صندل بیاشامند و اسحق کوید مضر بود بشش و مصلح وی انیسون بود
و سعد سوزننده خون بود و بسیار خوردن وی جذام آورد و نوعی از سعد هندی
هست که بزنجبیل ماند و چون بخایند برنک زعفران بود و چون بر پوست لطوخ کنند
در زمان موی بسترد سغبر ترخس است و کذشته سغبین
وصعبین نیز کویند و آن سکبینج است و کفته شود سفرجل بپارسی آبی
کویند و بهی خوانند و بیونانی قود ونیا سیلا و بترکی حیوا و بهترین وی بزرک رسیده
بود و طبعت وی سرد بود در آخر دوم و کویند در سیوم و شیرین وی سرد و تر بود
و کویند معتدل بود در کرمی و سردی و ترش قابض تر بود که شیرین و شیرین بول براند
و ترش مقوی و قابض بود و کل وی همچنین و سفرجل منع سیلان فضول احشا
بکند و عصاره وی نافع بود جهت انتصاب نفس و ربو و منع نفث دم بکند
و قی و خمار را نافع بود و تشنکی بنشاند و مقوی معده بود و آب وی نافعتر
از جرم وی بود در تقویت معده و بول براند و آنچه بعسل پخته باشند ادرار وی
زیاده بود و در سنطاریا را سود دهد و خون رفتن باز دارد و نافع بود جهت
حرقه بول چون عصاره وی در سوراخ قضیب چکانند و اکر بر سر طعام خورند شکم

برانند بقوت عصر و اگر بسیار خورده باشد طعام هضم نشده بیرون آورد و اگر
پیش از طعام بود شکم ببندد و طبیخ وی حقنه کردن شقاق مقعده و رحم را سودمند
بود و بوئیدن وی مقوی دل و دماغ بود و قطع غثیان و قی بکند و خون و اگر
بسیار خورند درد اعصاب و قولنج و مغص تولد کند و آنچه نارسیده بود دشخوار
هضم بود و مصلح وی رطب العسل بود **سفید اسفند** خردل سفید است و گفته
شد **سفارنکوس** نوعی از پیاز بریست و طبیعت آن گرم و خشک و مسهل بود
خام و پخته خورند **سفند ولیون** کمون بریست و در صفت کمون گفته شود
سقون بپارسی سیلان گویند و آن عسل رطب بود و بعربی دبس گویند
و گفته شد **سقولوقندریون** اسقولوقندریون خوانند و گفته شد در الف صفت
آن اما منفعت آن اینجا گفته شود و بیونانی اسقلیس گویند و سقلیون خوانند
والبنیون و قطاریقاهم خوانند و مؤلف گوید بشیرازی آزازکی دارو خوانند
و نباتی صخری بود و مشابه بکزبرة البیر و طبیعت آن گرم است در اول و خشک
در دوم و گویند معتدلست در گرمی و خشکی و وی لطیف و محلل بود و غلیظ سپرز
نافع بود و چون با سرکه بپزند یا سکنجبین و عسل و زیت با یا شامند فواق و یرقان
را سود دهد و چون سحق کنند و با شراب بیاشامند تقطیر البول را نیز سود دهد
و سنگ گرده و مثانه بریزاند مقدار مستعمل از وی دو درم بود و سقولوقندریون
گویند نسیان و فالج و لقوه و وسواس سوداوی و صرع را نافع بود و فولس گوید
صلابت سپرز و غلظ آنرا سودمند بود و با روغن بنفشه سعوط کردن فالج و لقوه
و سکته را نافع بود و گویند چون از خود بیاویزند منع آبستنی بکند و اگر با سپرز

اسر بود

اسر بود نیکوتر بود و وی مضر بود بدل و معده و مصلح وی مصطکی بود و مضر بود
بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل آن دو وزن آن کما دریوس است و گویند بدل
آن نیم پوست کبر و نیم وزن آن تخم کرفس **سقمونیا** محموده گویند
و آن عصاره گیاهی است از یتوعات که برگ آن ببلبلاب ماند و درازی نبات
وی سه گز تا چهار گز بود و شاخهای بسیار از بیخ وی بود و گل وی سفید بود
و بهترین آن بود که صافی و سبک و متخلخل بود و بلون ابریشم بود و چون
در دست بمالند خرد شود و سفید بود و در آب زود حل شود و چون حل شود
مانند شیر بود آن انطاکی بود و آنچه سیاه بود یا زرد که سخت بود و بر انگشت
خرد نشود آن نوع بد بود و تا در میان سیب و به مشوی نکنند نشاید که استعمال
کنند و مؤلف گوید مشوی کردن وی چنانست که در کیسه کتان بندند و بهی و یا
سیب را اندرون خالی کنند و سقمونیا را در میان آن نهند و سر آن باز
جای نهند و بچوبکی محکم کنند و در میان خمیر گیرند و در تنوری که آتش آهسته بود نهند و رها
کنند تا پخته شود و بعد از آن بیرون آورند و در سایه خشک کنند و بعد از آن هرگاه که
خواهند استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم
و حرارت وی زیاده از یبوست بود و برص و بهق و کلف طلا کردن نافع بود
و محلل جراحات بود و چون با خل و زیت طلا کنند جهت درد سر کهنه با سرکه و
و روغن گل طلا کنند نافع بود و سقمونیا مسهل صفرا بود و شربتی از وی از نیم
طسوج تا دو دانگ بود و بر حسب مزاج و هوا باد و بیا از طسوجی تا دانگی بر گزیدگی
عقرب طلا کردن و خوردن سود دهد و وی مضر بود جهت معده و جگر

[illegible]

[illegible]

و دل و کرب و غشیان و تشنگی آورد و اشتها طعام ببرد و مصلح وی آن بود که کثیرا
و انیسون و دوقو و نشاسته و روغن بادام شیرین ممزوج کنند بوزن آن و چون بیاشامند
از وی مقدار بسیار و آن یک درم بود اوّل امساک بکند بعد از آن کرب و غشیان آورد و
عرق سرد و اسهال با فراط آورد و باشد که بکشد و اگر زن بخود برگیرد بچه بکشد و دو درم از
وی کشنده بود شریف گوید که دانگ از وی با دو دانگ تربد با شیر تازه بیاشامند
تا کرم بزرگ و خورد بیرون آورد و مجرّبست و اصل نبات وی چون با سرکه بپزند
و نیک بکوبند و با آرد جو ضماد کنند بر عرق النسا نافع بود و رطوبت بیخ وی چون
پشم پاره زن بخود برگیرد بچه بکشد و چون با عسل و زیت بیامیزند و بر جراحات
نهند اینه بگدازاند و چون با سرکه بپزند و بر جرب ریش شده بمالند سود دهد
و بیخ وی بر برص طلا کردن عظیم نافع بود و مداوای کسی که سقمونیا بسیار خورده باشد
بدوغ و سویق تفاح و رب سفرجل و رب سماق و رب ریباس کنند و صاحب منهاج
گوید بدل وی خربق بود و گویند سه وزن آن و مؤلف گوید هیچ ادویه عمل وی
کند و بدل وی نبود در سهل صفرا چندانکه امتحان کنند و فوت سقمونیا تا سی سال
باقی بود **سقاقل** اشقاقل است و گفته شد **سقوردیون** ثوم بری بود و آن
را اسقوردیون خوانند و گفته شد و شقردیون نیز گویند و گفته شود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در چهارم مفتّح و ملطف بود و جراحتهای عظیم خبیث را اصلاح آورد
و فتح غضد را نیکو بود و باقی منفعت آن در ثوم گفته شود **سقنقور** ورل
ماهی است و سقنقس نیز گویند و گویند از نسل تمساح است و آن جانورست که نهنگ
بر لب رود نیل خایه می نهد و بچه می آورد هر چه در آب می افتد نهنگ بود و آنچه

[illegible]

در ریگ

در ریگ بماند سقنقور بود و وی هم در آب و هم در خشک تواند زیست و وی
از نر و ماده نیز متولد شود صاحب جامع گوید گوشت وی بیشتر در جمله زمستان بود
در شدت سرما از آب بیرون آید و روی به بیابان نهد و صیاد به دو رسد
و صید کند و این قول خاصه صاحب جامع است و هم گوید از قول ابن جمیع نقل کند
و سقنقور در رمل کنار ریگ یابند بیشتر در صعید در رمل و در آب نیل می بود
و بدان سبب ورل ماهی خوانند و ورل زهرآن خوانند که مانند ورل است
و ماهی زهرآن خوانند که از آب میرود و فرق میان سقنقور و ورل آنست که
سقنقور در نیل نزدیکی آن بود و ورل در بیابانها و سر ورل پهن بود و سر سقنقور
باریک و کشیده و رنگ ورل زردی بود که بسرخی و تیرگی زند و پوست وی خشن بود
و رنگ سقنقور ابلق بود از سیاه و سفید و زرد و سبز و پوست وی املس بود.
و محمد بن احمد التمیمی در کتاب مرشد گوید که نر سقنقور دو قضیب دارد و ماده آن دو
فرج و مؤلف گوید سقنقوری دیدم نر و قضیب وی را سر دو شاخ بود اما بن
آن یک بود و نر آن دو خصیه دارد مانند خصیه خروس بمقدار آن بود و هم در
موضع آن بود که از آن خروس و ماده وی بالای بیست بیضه در رمل دفن کند
و بحرارت آفتاب تمام شود و بچه بیرون آید و غذای وی در آب ماهی بود.
و در بیابان عضایات و غیر آن و صاحب جامع گوید که از اهل صعید شنیدم که
در بعضی کتب خواص یافتم که چون سقنقور بصیاد رسید و عضوی از آن صیاد بگزید
طلب آب کند اگر آب یافت در آب رفت و اگر نیافت شاشید و در بول خود غلطید
صیاد مرد در حال و سقنقور سالم ماند و اگر صیاد پیش از وی در آب رفت یا در بول خود

غلطیه سقنقور در قفا افتد و مرد و در حال صیاد سالم ماند و این از خواص عجیبت
و خستیار وی واجود وی نر بود که در وقت بهار صید کرده باشند و در موسم هیجان
ایشان و بهترین اعضای وی ناف گرد بر گرد آن بود و گرده و بن ذنب و پیه آن بود
و گوشت که بر شانه بود هم نیک بود و نمک وی بهترین آن بود که از موازی
ناف برگیرند که قوت ناف و پیه و گرده با وی بود و نمک وی باید که سپید
بود که بسرخی مایل بود و بر هم چسپیده بود و آنچه سفید و ریزان بود نیک نبود.
و سقنقور چون تازه بود گرم و تر بود در دوم و چون نمکسود کنند و خشک گردد
حرارت وی زیاده شود و رطوبت وی کمتر صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم
و خشک بود در اول و موافق کسانی بود که مزاج ایشان سرد و تر بود و کسانی که
مزاج ایشان گرم و خشک بود موافق نبود بلکه مضر بود و اگر تنها مستعمل کنند
فعل وی اقوی بود از آنچه در مرکبات مستعمل کنند و رستن وی و شهوت دو وقت
استعمال تا در کدام فصل بود و اولی آن بود که اگر تنها استعمال کنند و حقی کنند
در بر سر شراب کهن صافی یا بر بار العسل یا نخچه یا نقیع زبیب شیرین یا بر سر زرده
تخم مرغ جوان نیم برشت کنند و بیاشامند و همچنین نمک وی در اطعمه یا جی از یکدرم
تا دو درم بود بحسب مزاج کسی که استعمال میکند و اگر بر سر زرده نیم برشت کنند
تنها یا با تخم جرجیر سوده بوزن آن این سفل را بغایت مفید بود و سقنقور سود مند بود
جهت مرضهای عصب سرد و کسی را که در مجامعت ضعفی و تقصیری بود و منی بیفزاید
و قوت شهوت بدهد بخاصه پیه گرده وی و گویند چون یکدرم با شراب بیاشامند
از حوالی گرده وی باه بجنبش برانگیزد که ساکن نشود مگر مرق عدس یا عسل یا تخم

کاهو

کاهو با آب یا شامنه ساکن گردد و بدل وی لیجینوس گویند خصیة الثعلب است و مؤلف گوید
در ادویه بابی چند آنچه امتحان کرده شد هیچ ادویه بخصیة الثعلب نرسد خاصه چون با شراب
بیاشامند و گویند سقنقور در هندوستان می باشد و در بحر قلزم نیز می باشد و گویند در
بلاد حبشه نیز می باشد اما این نوعها مشهور نیست و گویند بدل وی خصی الثعلب
باشد و الخ مؤلف گوید اولی آن بود که بدل وی در معاجین و تراکیب بوزن آن خصی
الثعلب فربه بوزن آن قضیب گاو خشک جوان سوده و نیم وزن آن گزر گشنند
سکر بپارسی شکر گویند و در منهاج مراد از سکر ابلوج است و بهترین وی
آنست که سفید و شفاف و از طرف هندوستان آورند و چین و آنرا قند
خام خوانند طبیعت وی گرمست در آخر یا در اول دوم و ترست در میانه اول
و چون کهن گردد و میل بتلخی داشته باشد و وی ملین بود و نافع بود معده را بجلای که
در وی بست و در جلا نزدیک بعسل بود و شکر سلیمانی تلیین در وی بیشتر بود و عسل
قصب تلیین در وی بیشتر بود که در فانیذ و عسل طبرزد تلیین در وی بیشتر بود که در
عسل نحل و تلیین وی کمتر از عسل قصب بود و شکر مصلح ریاحی بود که حادث شود
در امعا و بطن و محلل طبیعت بود و مقوی جگر و معده بود و مفتح سده جگر
و مقدار شربت از وی ده درم باشد و اگر با روغن بادام شیرین بیاشامند منع
قولنج بکند و کهن وی سود مند بود جهت بلغمی که در معده بود اما تشنگی آورد
و خون در وی آمیز از وی متولد شود و صفرا برانگیزد و مصلح وی رمان بود
شریف گوید چون با روغن گاو یا گوسفند بیاشامند احتباس بول ببرد
دهد و مجربست درین زحمت و چون ده درم از وی که اخته در بیست درم روغن

کاو تازه نیم گرم بپاشند در ناف و اندرون را سود دهد و زنانی که زائیده
باشند پاک گرداند از مواد و مجربست و با آب گرم آشامیدن و دهان کردن سرفه را
زائل کند و آواز بگشاید و سینه و شش را نیکو بود و نرم گرداند و خشونت شش را زائل
کند و موافق بود محرور و مبرود را باعتدالی که دارد و محتاج مصلح نبود و سده بگشاید و گرده
را نافع بود و اگر غرغره کنند قطع زکام بکند و سودمند بود جهة جرب جفون چشم چون پاره
نمک حک کنند تا خون آلوده شود و اگر جهة تیغ بود دیگر باره حک کنند و اگر در دارو
چشم کنند سفیدی رقیق ببرد و چون بپزند کف از وی بگیرند تشنگی بنشاند
و اولی آن بود که کسی در طبیعت لینتی داشته باشد و پیچ امعا از بسیار خوردن
وی حذر کنند و گویند بدل وی آب آلوی سیاه است و گویند مصلح آن رب است
و طباشیر و بدل آن مویز خراسانی **سکر العشر** صاحب منهاج گوید صمغیست
که از درخت عشر بیرون می آید در موضع گل وی که خشک گردد و جمع میشود آن را
سکر العشر خوانند و بعضی گویند طلیست که بر درخت عشر می افتد در خراسان
و جمع میشود همچون ترنجبین یا می افتد بر خاری مانند پاره نمک و در وی حلاوتی
بود و اندک عفوصتی و سفید بود و آنچه حجازی بود میل بسیاهی داشته باشد
و مؤلف گوید نوعی از عمارت مانند مگسی بزرگ خار آشیانه می سازد و آن کرم
در میان آشیانه می ماند و آن کرم را شیرازی خر و کلک تیغال خوانند و بشیرازی
متغال خوانند و طبیعت وی معتدل است و میل بحرارت داشته باشد و نزدیک
بمزاج شکر بود و وی لطیفتر از وی بود و در وی رطوبتی بود و طبع را نرم دارد و چون
در چشم کنند سفیدی که در چشم بود زائل کند و روشنی زیاده کند شریف گوید سه روز

متواتر چون از وی بپاشند هر روزه درم با آب نیم گرم ربو و دشخواری نفس را
سودمند بود و مجربست و با لبن اللقاح چون بپاشند استسقا را نافع بود و معطش بود
و مانند انواع سکر از بهر آنکه حلاوت وی اندک است و وی معده و جگر و گرده و مثانه را
نیکو بود **سکبینج** صمغ نباتیست که بشکل مانند قثا بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین
وی آن بود که بیرون وی بسفیدی زند و اندرون وی بسرخی و تیزبوی بود و زود
در آب حل شود و اصفهانی بهتر بود و صاحب جامع گوید نیکوترین وی آن بود که
صافی بود و بیرون وی سرخ بود و اندرون وی سفید بود و رایحه وی متوسط بود
و میانه رایحه حلتیت و قنه و حریف بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم
و محلل و ملطف بود و فالج را نافع بود و مصلح ماده باشد که در درکین باشد و قولنج
را نافع بود و چون بپاشند باد خفه کنند و اوجاع بواسیر را سود دهد و چون
تنها بپاشند سنگ گرده بگدازاند و سردی که در معده و رحم و امعا بود نافع بود
و بول و حیض براند و بچه بکشد و مسهل آب زرد بود و نشف تری معده بکند
و بر گزیدگی مار و عقرب طلا کردن سود دهد و چون سعوط کنند صرع را سود دهد
و آنچه اصفهانی بود باه را زیاده کند و جگر را نیکو بود شیخ الرئیس گوید سکبینج محلل صلابت
بارد و ریحی بود و استسقا و مغص را سود دهد خوردن و طلا کردن با سرکه چون بگدازند
بر خنازیر و صلابت مفاصل و سلعه نهند بگدازاند و ضماد کردن جذب سلی و شوک
بکند و کرم کدو دانه و کرمهای دیگر بکشد چون بپاشند و گویند نقرس که سبب آن
از سردی بود سود دهد و درد مفاصل را سود دهد و سینه را پاک گرداند بقوت
و مسهل بلغم لزج و رطوبات غلیظ بود و عرق النسا که سبب آن از بلغم بود و درد پشت

وبادها، غلیظ که در اندرون بود سود دهد و تاریکی چشم و غلظ اجفان را نافع بود
و وی فاضلترین داروهائی بود که جهة نزول آب استعمال کنند و چون در سرکه
بگدازند و بر شعیره که بر قرحهٔ چشم برآید بمالند زائل کند و شربتی از وی از یکدرم تا
یکمثقال بود و نشاید که بغیر از سرد مزاج یا مرضهای سرد استعمال کنند و عظیم سرد
مزاج را و علتها، سرد را سود دهد و محرور مزاج را بغایت مضر بود و اگر با شراب
بیاشامند گزندگی جانوران و زهرهای کشنده را نافع بود و گویند مضر بود بمثانه
و مصلح وی کاشم بود و صاحب تقویم گوید معده و امعا را بد بود و مصلح آن
مصطکی و انیسون بود و بدل وی قنهٔ سفید بود و گویند نیم وزن آن جاوشیر
و گویند بدل آن مقل و صبر و اشق و جاوشیر است از هر یک ربع وزن
آن و صاحب منهاج آورده است که نوعی از قنه مستحیل میشود بسکبینج
سک اصل وی چینی بود و آن عصارهٔ آمله بود و نوعی دیگر مرکب بود
از عفص و ملح مانند رامک ترکیب کنند و بهترین آن بود که بوی وی نیکو بود و خوش
بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و قابض بود و مقوی احشا منع قی بکند که از
رطوبات بود و شکم ببندد و چون بر شکم ضماد کنند قوت اعضای اندرونی بدهد
و باه را زیاده کند و سده بگشاید و درد مفاصل را نیکو بود و منع نزف بکند و درد
دل را سود دهد و مقدار نیم درم مستعمل بود و بوئیدن وی سرگرم را صداع آورد
و مصلح وی کافور بود **سک المسک** مرکب بود از مازو و فاغره و قلنجه
و بسباسه و صندل مقاصری و سنبل الطیب و عسل و در مرکبات گفته شود صفت
آن **سکبینج** حجر الغاغیطوس است و غاغاطیس هم گویند و گفته شد

سکی رغلا

سکی رغلا و سقی رغلا نیز گویند و معنی او بیونانی کثیر الارجل بود و آن بسفایج است
و گفته شد **سکنبویه** سنکبویه است و سنجبویه نیز گویند و بزرسیسان خوانند
و حب الفقد هم خوانند و گفته شد نکر صفت آن **سلق** دو نوع است
یک نوع بپارسی هم سلق خوانند و مشهور است و آنرا اسود خوانند و یکنوع دیگر را
بپارسی چغندر خوانند و بهترین آن شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک است
در درجهٔ اول و گویند مرکب القوی بود و گویند تر است در اول و در وی
قوت بورقیت بود و ملطف و محلل و مفتح بود و در سیاه قبضی بود
و در سفید جلائی و تحلیل بود کلف و داء الثعلب و خراز و ثالیل را نافع بود
و چون بآب وی طلا کنند و ورق وی پخته سوختگی آتش را نافع بود و بر قوبا
با عسل طلا کردن نافع بود و اگر سر بآب وی بمالند شپش بکشد و اگر آب وی
در موم روغن کنند و بر ورم نهند ساکن کند و ریش پینی زائل کند و بر داء الثعلب طلا
کردن موی برویاند و قولنج را سود دهد با مری و توابل و رعشه را سود دهد و قطع
بلغم بکند و آب بیخ وی اگر در بینی مصروع چکانند و ادمان کنند اگر سبب آن
از جمع شدن اخلاط لزج در دماغ بود بغایت نافع بود و زائل کند و در خواص
آورده اند که چون آب ورق وی در زیر خمر ریزند بعد از دو ساعت سرکه گردد
و اگر بر سرکه ریزند بعد از چهار ساعت خمر گردد و اگر آب وی با دویهٔ مسهله بیاشامند
بلغم بیرون آورد و اصحاب نقرس و مفاصل را سود دهد و چون ده درم آب وی
و نیم درم غاریقون حل کنند خلطها، غلیظ لزج بیرون آورد و وی محرق دم و مولد
نفخ و کیلوس بد بود و مصلح وی سرکه بود و خردل و اصل وی معده را بد بود و مغثی

ومصلح آن رب غوره یا شراب اترج بود **سلق جبلی** سلق برّی است و بیخ
آن را بشیرازی چلیمو خوانند و آن جلتاق است بپارسی آزاد دارو گویند و سلوت نیز
گویند و طبیعت آن گرم و تر بود و بر نقرس و مفاصل ضماد کردن با گلاب بغایت مفید بود
صفت وی در باب حا در حماض برّی گفته شد **سلق برّی** سلق جبلی است و آن
نوعی از حماض است و گفته شد در حا **سلت** بپارسی جو برهنه گویند و یونانی
طراغیس و آن مانند گندم بود بی پوست و در صفت شعیر گفته شود **سلیخه** قیا خوانند
پوست درختیست که آن درخت را سلیخه خوانند و سلخ سلیخه بدان سبب گویند
نیکوترین وی آن بود که سرخ بود و ستبر بود و در طعم وی اندکی تلخی بود و عفونتی
تمام دارد و چون بشکنند مانند ریوند لحمی بود و قصبهٔ وی دراز بود و سوراخ وی تنگ
و مانند غرفه پیچیده بود و آنچه سیاه بود بد باشد و آنچه رقیق بود کسیلا بود که
بتقلب سلیخه فروشند و صفت آن در کاف گفته شود و گویند نوعی از سلیخه است که
ملحی بود بدارچینی و آن نیکو بود و طبیعت سلیخه گرم و خشک است در درجهٔ سیوم محلل
ریاح غلیظ بود و مقوی اعضا و حیض بسته بگشاید و بول براند و اگر با دارو های چشم
خلط کنند تیزی چشم زیاده کند و درد سینه و پهلو ها که تولد کند از اخلاط لزج
یا از ریاح غلیظ سودمند بود و مسهل نفث دم بود و شراب وی جهت معده و جگر
سود دهد و چون دود کنند بدان رحم را پاک گرداند از رطوبت فاسدهٔ عفن
و بوی آن نیکو گرداند و چون با عسل بیامیزند هر رطوبتها و لبسی که در وی باشد
بپالاید و زایل کند و گزندگی را نافع بود و چون بپاشانند و مجموع ورمها گرم که عارض
شود در اندرون و درد گرده را بغایت سود دهد و ستده بگشاید و بچه زنده و مرده

پندازد

پندازد و مشیمه بیرون آورد و مقدار مستعمل از وی تا یکدرم بود و گویند مضرات
بامعا و مصلح وی کثیرا بود و یحیی بن ماسویه گوید بدل آن نیم وزن آن دارچینی بود
سلیط زیت است و گفته شد **سلجم** شلجم است و گفته شود
سلخ الحیه پوست مار بود که لون آن سفید بود ارسطاطالیس گوید سرد و خشک
و بغایت مجفف بود و اگر بشراب بپزند و در گوش چکانند درد گوش را عظیم سود
دهد و اگر بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و در دارو های چشم خلط
کردن سود دهد بخاصه چون خشک شود و سحق کنند بعسل یا شراب و در چشم
کشند تیزی چشم زیاده کند و اگر در سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان
را عظیم سود دهد و اگر با ورق کبر بپزند و بدان مضمضه کنند همین عمل کند و اگر
بسوزانند و بر داء الثعلب لطوخ کنند موی برویاند و اگر مقدار یکدرم از وی
با سه خرما بسرشند و بمالند و بخورند ثالیل زایل کند و اگر مقدار یکدرم از وی
پاره پاره کنند و با دو درم آرد جو بسرشند و در شیب آتش آسا دفن کنند تا پخته
گردد و بخورد صاحب بواسیر دهند خواه ظاهری و خواه باطنی بغایت سود دهد
و اگر در زیت اندازند و چند روز در آفتاب گرم بیاویزند سودمند بود جهت خلط
اجفان و رمص و بر بثور هایی که در جفون پیدا شود کحل کردن و اگر در زیت
بپزند و از آن موم روغنی سازند نافع بود جهت لبان و مقعد چون در آتش
بپخته کنند مار بگریزد از آن موضع و چون برو رگ زن حامله ببندند آسان
بزاید یا بچه در شکم وی مرده باشد بهر کدام که باشد بیندازد و مجربست و چون
در زیت بجوشانند و در گوش چکانند درد گوش که از سردی بود و ریش آن

وماده که از وی روانه بود سود دهد **سلوی** سمانی است وگفته شود **سلود**
جری خوانند وآن ماهیست در نیل مصر وصفت آن هم درین باب در صنف سک
گفته شود **سلحفاة** بپارسی سنگ پشت گویند وبشیرازی لاک پشت خوانند خون سنگ
پشت دریائی چون بپاشند بشراب وپنیرمایهٔ خرگوش وکمون سودمند بود
جهة گزندگی جانوران وکسی که ضفدع اجامی خورده باشد وهر تیوع که خورده باشد
وزهرهٔ سنگ پشت چون در بینی مصروع چکانند نافع بود وچون لطوخ کنند
خناق را بغایت نافع بود وجهة ریشهای بد که عارض میشود در دهان کودکان
که آنرا قلاع خوانند زائل کند وبیضهٔ وی سرفهٔ بچگان را زائل کند وسنگ پشت
دریائی را اگر بسوزانند تا سفید گردد وبا روغن کاد سحق کرده بر جیزی طلا کنند
وبر سرطان ریش شده نهند چرک آن پاک کند وگوشت بد براند ودیگر خود کند
وجمیع ریشها وسوختگی آتش زائل کند شریف گوید سنگ پشت سه نوع است بحری
ونهری وبری وچون سنگ پشت بحری را بکشند وهرچه در شکم وی باشد بیرون آورند
ووی را بسوزانند وخاکستر آن باندکی فلفل بیامیزند وباعسل بسرشند ومعلول را
بامداد وشبانگاه مقدار ملعقه بدهند وملعقه از معجون چهار مثقال باشد وازادویه
دو درم ونیم سودمند بود ربو وبهق را وچون خون سنگ پشت بحری را
با آرد جو وعسل بسرشند ومانند فلفل حبها سازند ومصروع ازان هر روز
ناشتا وهر شبانگاه بخورد عجایب نافع بود وچون خون سنگ پشت در
دست وپای بمالند درد مفاصل ونقرس را سود دهد خاصه چون بپای بمالند
وپیه وی در تشنج وکزاز بمالند سود دهد وگوشت وی چون بخورند همین عمل کند

وخون

وخون وی صاحب تشنج چون بپاشامد همین عمل کند وچون باجند بیستر خفه کند
تشنج را بغایت کامل مفید بود وچون سنگ پشت دریائی بسوزانند وخاکستر آن
بسفیدهٔ تخم مرغ طلا کنند بر شقاق خاصه شقاق پایها شفا بخشد وزائل کند
وگویند چون سوخته وی بر دیگی که جوشان بود نهند از جوشش ساکن شود وگویند
چون بیاوزند بر سر مصروع صرع وی زائل شود و صاحب فلاحه گوید اگر
موضعی تگرگ بسیار آید وزیان دهد بگیرند سنگ پشتی وواژگونه بر زمین بدارند
دیگر تگرگ بران موضع نبارد وابن زهیر گوید زهرهٔ وی چون خشک کنند
وبعسل که آتش ندیده باشد سحق کنند ودر چشم کشند سودمند بود جهة نزول آب
وسه ماجویه گوید سودمند بود جهت سفیدی چشم ونزول آب وگویند چون بخم
آب وکودکان را که فتق بود دران آب نشینند سود دهد **سلدالیون**
درختیست که بالا وی از زمین مقدار سه گز برآمده بود وگلی سرخ دارد وبعد
ازان بادانه کند بمقدار کشنیزی وآن نبات باخاصیت وی گزندگی مار وجمیع
جانوران زهردار را سود دهد وچون بیاشامند سینه وحلق را از خشونت
پاک گرداند وآواز را نیکو بود **سلاحه** بول بز کوهی است که هنگام تشنج
بر سنگ کرده باشد وسنگ سیاه شده باشد ومانند قیر بود تنک ودردوی
استعمال کنند که جذام را سود دهد **سلمه** شوک قبطه است وگفته شود
سماق تمتم خوانند وطمطم گویند وعرب سماق الدباغین خوانند ونیکوترین
وی تازه سرخ بود وطبیعت آن سرد بود در درجهٔ دوم وگویند در اول وخشک بود
در سیوم وبغایت قابض بود ومنع زنف کند تا بحدی که بعضی گویند که

اگر از خود پیاو بزند همین عمل کند و قوت ورق وی موی را سیاه گرداند و چکانیدن
خفته کردن امعا را سود دهد و خوردن وی و در آن نشستن نیز و اگر در گوش چکانند چرک
که از گوش روانه بود باز بندد و ورق خشک وی با آب بزنند تا بقوام عسل گردد مانند
حضض بود در عمل و فعل و اگر ثمر وی همچنین کنند همین عمل کند و موافق بود و چون
در طعام اندازند جهت کسی که اسهال مزمن و قرحهٔ امعا داشته باشد چون با آن ضماد
کنند منع حمره و ورم از قحف سر بکند و چون با عسل بیامیزند خشونت اجفان را
نافع بود و قطع سیلان رطوبات سفید از رحم بکند و بواسیر را زائل گرداند
چون با فحم چوب بلوط سحق کرده بر بواسیر نهند و نقیع ثمر وی چون بپزند تا
غلیظ شود و فعل وی نیکوتر بود از فعل ثمر و صمغ وی چون در سوراخ دندان
نهند درد ساکن کند و چون بپزند و آب وی بر روی ریزند منع تورم بکند
و رازی گوید چون سماق با شراب قابض بیاشامند قطع اسهال و نزف دم از
رحم بکند و کثرت بول را نافع بود و بعضی گویند اگر ببندند در صوفی سرخ رنگ و بر
کسی که خون از وی روانه بود از هر موضعی که بود قطع خون بکند و ابن ماسویه گوید
که اشتهای طعام بازدید کند بخصوصیتی که دارد و طبیعت ببندد به خصوصیتی که دارد و اسهال
صفراوی که مزمن شده باشد سود دهد و چون بخورند باید که آن صبح کنند و اگر با
گوشت دراج یا گوشت مرغ بپزند شکم سخت دارد و اگر بر معده و شکم ضماد کنند
همین سبیل بود و چون بریان کنند شکم زیاده تر بندد و چون در گلاب خوسانند
و از آن گلاب در چشم کنند سودمند بود و در ابتداء درد چشم که از گرمی بود
و حدقه را قوت دهد و سویق وی شکم ببندد و معده را سود دهد و هیجان صفرا

و اسهال

و اسهال آزا و اسحق بن عمران گوید که اگر در چشم کشند از نقیع وی سلاق و سوزش
چشم و خارش آن زائل کند و اگر کسی که قی دائم کند و هیچ در معده وی قرار نگیرد
نه از طعام و نه از شراب سماق و کمون چون بکوبند جرشی با آب سرد بیاشامند
قی باز دارد و سماق دباغ معده بود و مقوی آن و تشنگی بنشاند و غثیان صفراوی
ساکن کند و بیخ را سود دهد و دوسنطاریا را بدان حقنه کردن سیلان رحم
و بواسیر را بغایت نافع بود و شریف گوید اگر بپزند ده درم و در هشتاد درم آب
قوت وی با آب دهد بعد از آن خرقه پاک در آن آب فرو برند و بر چشمی که جرب
بود و اکال و سلاق تکمید کنند تنها نافع بود و مجرب است و چون بگیرند تنها با آب سرد
قطع سیلان خون از هر موضع که باشد بکند و اگر در چشم مجد طفلی که آبله آورده
باشد در چکانند چون سنخ شده باشد ایمن باشند از آنکه آبله در چشم وی آید
و چون گرد سماق با گلاب مضمضه کنند قلاع را زائل کند و ورق وی همچنین
چون ضماد کنند بر شکم بچگان طبیعت ایشان ببندد و چون ورق وی بپزند
و عصارهٔ وی بگیرند چنانچه غلیظ بود قوت اعضا بدهد و در منع مادّه از
چشمها بغایت کامل سودمند بود و چون حل کنند در آب لسان الحمل و طلا کنند
بر ریشهای پلید هر چه بود خشک گرداند و چون ضماد کنند بر ناف و قیف سودمند
بود سلس البول را که سبب آن استرخا بود و سماق مضر بود بجگر سرد و گویند
مصلح آن مصطکی بود **سمن** مرزنجوش است و در از آن الفاز گفته شد شقّ آن
سمین چربا گوشت است و نیکوترین آن بود که از حیوان مستکمل گیرند
و طبیعت آن گرم و تر بود و شکم براند و زود هضم شود و باه را زیاده کند و غذای

بد بود بلغمی مزاج را و مطفی طعام از و مستحیل شود بدخان و مراری و اولی آن بود که
اندک خورند بقدر آنکه لذتی بدهد و مصلح وی لیمو و نمک بود و در تخبیص مر آن مخلل
سمسم بپارسی کنجد گویند و بهترین وی آن بود که تازه و بزرگ حب بود
و جرم وی اقوی بود از روغن وی و طبیعت وی گرم است در میان درجهٔ اول و تر است
در آخر آن و گویند در دوم و ملین بود و محلل خون بسته بود و اگر کبودی که از ضربه
حادث شود ببرد و نافع بود جهت شقاق پایها و خشونتی که در بدن باشد و در اعصاب
ضماد کردن محلل خلطان بود و بر ورمها و سوختگی آتش ضماد کردن نافع و نفع سمسم حیض
براند و بچه بیندازد و چون مقشر کرده بریان کنند غذای صالح دهد و فربهی آورد و دیر
هضم شود در معده و فربهی آورد و حسا و لعوق وی مر ورمهای سینه و شش و مر زد را
نافع بود و خونی که از وی متولد شود متوسط بود در نیکی و بدی و وی بیکی حرقتی لیفی
بود که در معده عارض شود از خلطی تیز یا از شرب شراب یا از شراب داروی
گرم و وی پسته و منی بیفزاید و باه را زیاده کند و کزندگی مار را سود دهد و اگر با بزر
کتان بخورند قوت باه بیفزاید بغایت و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود و معده را
بد بود و بوی دهان بد کند و مرخی معده و غثیان و تشنگی آورد و مولد خلطی غلیظ
باشد و بطئ الهضم بود و اولی آن بود که بریان کنند و بریان کردن سبک و با
عسل بخورند جالینوس گوید مدام وی در تقلیل خاصه بزرگان بود و اگر وی همچنین خام
بخورند و قدری انگاه مری بر سر آن پاشند زود بکند و اگر الطبیخ ورق
وی شوربا بشویند نرم گرداند و دراز کند سموریون سمونیون نیز گویند
و آن کرفس برّی است و گفته شود صفت انواع کرفس در کاف سمقحون

سمق است

سمق است و گفته شد سجم بری جلهنگ است و گفته شد سماقیل
سماق است و گفته شد سمنه در حا گفته شد صفت حب آن سم الحماد
ذفل است و گفته شد سم الفار اهل عراق تراب الهالک خوانند و اهل اندلس
زرنیخ الفار گویند و آن شک است و گفته شد و سمك السمك ماهی زهره است
و گفته شود سمن بپارسی روغن گاو و گوسفند خوانند و فعل وی مانند زبد بود
و در انضاج و ارخا و تلیین اقوی بود از وی و طبیعت وی گرم و تر بود در اول حرارت
وی بیشتر بود از زبد و خوزی گوید روغن گاو منع سم افعی کند و رها نکند که بدل
رسد و رازی گوید دیدم شخصی را در بادیه که افعی وی را گزیده و روغن گاو کهن بیاشامید
هیچ ضرر بوی نرسید و روغن چندانکه کهن گردد حرارت وی زیاده گردد و قوت
جلای وی محکم تر بود و شیخ الرئیس گوید محلل و منضج ورمهای بود خاصه ورم
بن گوش خاصه از آن کودکان و زنان و سینه را نرم گرداند و منضج فضولی بود که در
وی باشد که خاصه با شکر و بادام تلخ و به هم بشکم فنبد و وهم براند و وی تریاق
زهرهائی بود که خورده باشند و شریف گوید چاچون با آب و خاکستر خفته کنند زخم
و قروح امعا را نافع بود و چون بر پنبه نهند و ضماد کنند بر قرحه و خشکریشه زائل کند
و اگر بر پنبه نهند و بر دهان جراحتی نهند که خواهند سر آن باز هم نیاید منع گوشت رستن
بکند و سر آن جراحت فراخ گرداند و چون حنا به روغن کهن بسرشند و بر جرب
کهن طلا کنند البته زائل کند و چون بیاشامند از وی مقدار ده درم با پنج درم شکر
بول براند در حال و این مجرب است و چون بغرغره بجوشد بگیرند ریش حلق را سود دهد
و چون بر مقعده مالند لینه بواسیر را سود دهد و چون خلط کنند ده درم از وی با

شصت درم آب انار دو سه قطره یارا نافع بود بغایت و چون بر چشم طلا کنند ملازمهٔ
آن زایل کند و چون با زیت بیامیزند و طلا کنند بر اجفانی که جرب داشته باشد سودمند
بود و چون در چشم کشند با آب عنب الثعلب نافع بود جهت ضربان چشم و ورم آن و درد
گوشها را سودمند بود و چون نباشتا لعوق کنند سرفهٔ خشک تر گرداند و نافع بود اولی
آن بود که کسی علتی باطنی داشته باشد اجتناب نماید از وی و چون روغن بروی
با آب طلا کنند هفت شب و بران خسپند روی را پاک گرداند و حسن وی زیاده
کند و جلائی تمام دهد و زنبیر همین عمل کند در طلای روی سمینون
سمنه است و گفته شد و هر ترکیبی که بدن را فربه کند آنرا اسمنه خوانند سمن
و نیز خوانند و آن ورد الابیض است بپارسی گل سفید گویند و در صفت وی گفته شود
سمادوغ نظر است و گفته شود سمک بپارسی ماهی خوانند و بعضی
تعیابس بعضی کرم بود همچو کوسج و مارماهی و مارماهی مینی پقراید و بپرورده نیز و بهترین
ماهی صخوری بود که پوست وی رقیق بود و فلوس وی کوچک بود و متوسط
بود در خردی و بزرگی و فربهی و لاغری و سهوکه نداشته باشد و لذیذ بود و فاضلترین
انواع آن شبوط بود و ماز ماهی بستی و شبوط در فرات و در دجله
بغداد بسیار بود و فاضلترین جایگاه ایشان جایگاهی بود که سنگ ریزه بود
یا رمل و آبها شیرین و اگر بحری بود افضل آن بود که در لجه بود و افضل آنچه
خورند جهت رطب با سفیدباج بعد از ان مشوی بر طبق و بتابش آنچه بریان
کرده باشند سبکتر بود بر معده از آنچه در روغن بریان کنند و آنچه در آرد ملوث
کرده باشند و بروغن بریان کنند بد بود و تشنگی بسیار آورد و دیر از معده

بگذرد

بگذرد و طبیعت ماهی سرد و تر بود در دوم باه را زیاده کند خاصه عابلی او
بدن را که عرق کند فربه کند و مرق وی نافع بود جهت زهرهائی که خورده باشند و
و گزیدگی نیز و چون دوام کند بدان گزندگی مار شاخ دار و سگ دیوانه را سود
دهد و جری که آنرا اسلور خوانند و در نیل مصر بود و وی را فلوس و نیش نبود
و طویل و املس بود و سر وی برابری مایل بود و دهن وی کشیده بود مانند
خرطوم و دیسقوریدوس وی را اسلورس خوانده است و وی فربه بود و تر بود
و در گوشت وی زهاوتی و لزوجتی بود و جهودان وی را نخورند و برومی وی را
سوراس خوانند و چون تازه بود غذا دهد و شکم براند و چون نمکسوده کنند غذا
اندک دهد و قصبهٔ شش را پاک گرداند و آواز صافی کند و اگر گوشت نمکسودهٔ وی
کوفته ضماد کنند از بیرون پیکان و سلی آنرا بیرون آورد از عمق گوشت و طبیخ نمکسودهٔ
وی چون در آن نشینند و بدان حقنه کنند عرق النسا را زایل کند و اگر همچنانکه
گفته شد ضماد کنند بر فضول فرجاج از بدن بیرون آورد بقوت جاذبه و خوردن
وی مولد بلغم لزج بود و چون تازه بخورند غذای فاسد دهد و اگر ادمان خوردن آن
کنند برص آورد بسبب بسیاری رطوبتی و لزوجتی که در وی بود مگر اگر نمکسوده کنند
و بسرکه خورند که قوت نمک قطع فضول می بکند و پاک گرداند و انواع ماهی مولد
بلغم مائی باشد و مرخی اعصاب و موافق نبود الا معدهٔ گرم و شبکوری آورد و مصلح
آن مثلث بود یا عسل بیار که عسل وی را گرم کند و لطیف و زود بیرون آورد
جالینوس گوید دیر هضم شود و دشخوار خوردن از وی متولد شود و خون که از وی
متولد شود ملو از رجات بود و بلغمهای غلیظ بد از وی متولد شود و ماهی که تر و

شده باشد و در موضع نمناک نهاده باشند از خوردن وی همان عارض شود که از
خوردن قطر و ماهی آنچه نمکسود بود نیکوترین آن بود که کهن نباشد و نزدیک
بود که نمکسود کرده باشند و اولی آن بود که در آب بجوشانند و بعد از آن در
روغن اندازند و بپزند و طبیعت ماهی شور گرم و خشک بود و وی نافع
بود جهت درد ملاذه و شقاق معده و سر ماهی شور که آن را اسماریس گویند
چون بسوزانند و بر گزندگی سگ دیوانه و بر گزیدگی عقرب نهند سود دهد و گوشت
وی چون بخورند همین خاصیت دهد و ماهی شور بلغم را بگدازاند و بهق سیاه
آورد و تشنگی بیشتر از ماهی تازه آورد و مصلح وی آن بود که بسرکه و صعتر و ارد
معمول کرده باشند و بعد از آن حلوا و روغن خورند و سرد مزاج نشاید که ماهی تازه
خورد و معده بلغمی را مضر بود بغایت و ادمان خوردن آن مرضها پدید آرد اعصاب
و دماغ پیدا کند و اولی آن بود که اگر ادمان خوردن وی خواهند کرد باید که
بروغن گردکان و روغن زیت بریان کنند و فلفل خرد کوفته بر آن افشانند
و بخورد و بعد از آن زنجبیل مربا و شراب صرف محکم بخورد و آب نخورد چندانکه
بتواند و اگر اتفاق آب افتد تشدد در معده پیدا کند و قی آورد و نیکوتر آن بود که
آب نخورد الا اگر روزی که عزم قی کردن داشته باشد و اگر بخورد و اتفاق قی
نیفتد بعد از آن داروی مسهل باید تا از معده و بدن بیرون آید و الا بلغم
لزج زجاجی از وی متولد شود بسیار و آن سبب قولنج سخت و فالج و لقوه گردد
و مصلح وی عسل بود که از عقب وی بخورند بلغم را بزداید و تغیر در مزاج آن پیدا کند
و سرکه نیز موافق بود در اصلاح آن و سمک مملوح مطبوخ نیکوتر است و آن بود که تر

دزبه بود

دزبه بود که وی را نمکسود کنند و در سرکه نهند و کشنیز خشک اضافه کنند و طبیعت آن
سرد و خشک بود و اشتها غذا آورد و تشنگی کمتر از نمکسود کند و از تازه بریان
کرده وی بد بود بعرق النسا و سوداوی مزاج و مصلح وی اترج مربا بود و سمک سخ
نیکوتر از آنکه بهازبا بود و آن آتش سرکه است و اولی آن بود که بسرکه بجوشانند
یا سداب و کرفس و زعفران بعد از آن ماهی را شرحه کنند و در آن اندازند و بپزند
بچندانکه مهرا شود و لذت وی باقی بود و باید که بعد از آنکه صید کرده باشند زمانی
رها کنند بچندانکه متغیر شود و تباه گردد و طبیعت آن سرد بود و معتدل بود در
رطوبت جگر گرم را نافع بود و یرقان و تبهای صفراوی را نیز سودمند بود و ذکر
باصره را مضر بود و مصلح وی فالوذج بود **سمک صیداء** و در شام
بسمیکة الزّلّة خوانند شریف گوید وی در چشمه بود نزدیک بمدینه صیدا از زمین
شام و وی مانند ورل کوچک بود و وی را در زمان بهار صید کنند و در هیچ فصل دیگر
نتوانند الا در بهار که وقت هیجان ایشان بود و بسیار جرکه ایشان را نیکوتر
آن نر بود و مادام که زنده باشد فرق توان کردن نر و ماده را و چون هر دو
خشک شد علامات وی پنهان شود و چون او را صید کردند نمکسود کنند و خشک
کنند و چون استعمال کنند نیم درم از وی سحق کنند و بر شراب بغید کنند و با نان
اگر در طعام کنند شاید و بخشد شهوت مجامعت برانگیزد و نعوظ بزودی آورد
و بعضی گویند که میان نر و ماده فرق آن بود که نر آن سر کوچک و بدن دراز بود
و ابن جمیع گوید در کتاب ارشاد نیکوتر آن بود که بعد از منتصف شهر شباط
صید کنند و نر آن مهیج باه بود مردان را و ماده آن مهیج باه بود زنان را و در بر

پخته نیم برشت کنند و بخورند **سمانی** شریف گوید مرغیست که از دریا خیزد و ویرا
قتیل الرعد خوانند و بدان سبب که چون آواز رعد بشنود بمیرد و زهره وی چون
لعق کنند صرع را سود دهد و خون وی چون در گوش چکانند درد گوش زایل کند ای صحت
در دل وی مات و ابن زهر گوید سرگین وی مطلق بسرگین گنجشک ماند بشکل نه بفرج اما نه
گنجشک مرغ بود و وی بجوان مرغ کوچک نزدیک بود و لطیفتر از وی بود و میل
بگرمی داشته باشد و کیموس نیکو دهد و خوش طعم بود و نافع بود جهت تندرستان و ناقهان
و گوشت وی سنگ بریزاند و بول براند و صاحب منهاج گوید نیکوتر آن بود که نحیف
وی تر بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و مفاصل سرد را سود دهد و شیخ الرئیس گوید
خوردن گوشت وی باشد که تمدد و تشنج پیدا کند چون خربق خورده باشد بلکه در جوهر
وی این قوت هست و ظن آن بود که خربق خورده بود بشاکلتی که میان ایشان است
و مصلح وی آن بود که بسرکه و گشنیز بپزند و بشیرازی ویرا اره می خوانند **سمور**
جانوری است که در ترکستان بسیار بود و گرم و خشک باشد و سخونت وی زیاده
از همه حیوان سبعی بود و پوست وی زود تغییر پذیرد از بهر آنکه دباغه وی بنحیکه
پوستها بود و صاحب منهاج گوید وی و دلق نزدیک یکدیگر باشند مسخن و مجفف
بود و پوشیدن وی پیران و سرد مزاجان را سود دهد و غیر وی گوید پوشیدن
سمور سینه و گرده را نیکو بود **سناء مکی** نیکوترین حجازی بود که برگ وی
بطرفه برگ مورد بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول مسهل مره صفرا و مره
سودا و بلغم بود و غوص در مفاصل بود کند تا عمق بدن و نقرس و عرق النسا و درد
مفاصل که حادث شود از اخلاط مره سودا و بلغم سودمند بود شربتی از وی

ازمطبوخ

از مطبوخ چهار درم تا هفت درم بود و اگر کوفته مستعمل کنند تا سه درم شاید و دیسقوریدوس
گوید هیجان سودا و مسهل آن بود محکم و قوت بدن بدهد و اسحق بن حنین از قول
فولس که وی سودمند بود جهت وسواس سوداوی و شقاق که در دستها پیدا
شود و تشنج عضله را نافع بود و داء الثعلب و داء الحیه در بدن پیدا شود و صداع
کهن را نافع بود و جرب و حکه و بثرها و صرع را سودمند بود و شریف گوید چون
بازیت انفاق بپزند و از آن بیاشامند در دو پشت و ورکین را سود دهد و خلط
خام بیرون آورد و گویند مصلح وی بنفشه است و اسحق گوید مضر است بمثانه
و مصلح وی هلیله زرد بود و در مطبوخ صالح تر بود که مدقوق و ورق وی چون
با حنا بیامیزند موی را سیاه کند و ورق وی مستعمل بود **سُنبل** صاحب
جامع گوید سه نوع است هندی و رومی و جبلی و سنبل الطیب هندی بود و سنبل
عصافیر نیز گویند و رومی را ناردین اقلیطی گویند و در نون گفته شود و نیکوترین آن
سوری بود تازه و سبک و خوشبوی همچون سعد و اشقر بود و خوشه وی کوچک
بود و مجفف زبان بود و بوی خوش وی در دهان درنگ کند چون بخایند و آن
از کوهی خیزد که از آن طرف سوریا است و از طرف دیگر هندوستان و آنچه هندی
بود آنرا غنغیطس خوانند و این اسم مشتق از اسم نهری و نهری است که بجانب کوه
غنغیطس بود و نزدیک آن روید و وی در قوت ضعیف تر از سوری بود
بسبب رطوبتی که در منبع رستن وی است و خوشه وی درازتر و بزرگتر بود و
جالینوس گوید سنبل الطیب گرم بود در دوم و گویند در سیوم و وی مفتح
و محلل بود و اولی آن بود که چون مستعمل خواهند بیخ وی مانند گل خیری خیری بود

وآن خاک وی بگیرند وآن خاک جهت دست شستن نیکو بود وخوش بوی و بعد ازین
سنبل مستعمل کنند وزهره وروی منع عرق بکند و وی جگر را نافع بود و فم معده چون
بیاشامند وچون از بیرون ضماد کنند و وی محلل اورام بود و مقوی دماغ واگر در
کحلها کنند موی مژه برویاند و نافع بود جهت خفقان وچون با آب سرد بیاشامند
غشیان ساکن گرداند و بول براند و شکم ببندد و چون فرزجه از وی بسازند و زن
بخود برگیرد قطع نزف بکند و رطوبتی که روانه بود از رحمها خشک گرداند و چون
بپزند با آب و زن نشیند کنند و در آن آب نشیند و ورم گرم که حادث شده باشد
و درد رحم زایل کند و سینه و شش را پاک گرداند و یرقان را نافع بود و وقت
هر دو بدهد و سخن ایشان بود و همه اعضا و لون را نیکو گرداند و ضیق النفس را
زایل کند و استسقاء لحمی را بغایت سود دهد و ممسک طبیعت بود و قی بلغمی
باز دارد و محلل ریاحی بود که متولد شود در معده و مقوی فعل قوت ماسکه بود
در بیرون بدن مجموع و سده که در سر بود بگشاید و بوی دهان خوش کند و درد
سپرز را سود دهد و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح
وی کثیرا بود و جالینوس گوید بدل آن اذخر خوش بوی بود دو وزن آن
و گویند بدل وی ساذج بود **سنبل هندی** صاحب منهاج گوید گویند
بدرستی که آن دار شیشعان است و خلاف است و آنچه محقق است سنبل هندی
و سنبل الطیب است و گفته شد دار شیشعان نیز هم گفته شد در دال
سهنوت کمون است و گفته شود **سنبل الکلب** صاحب جامع گوید
ثمر شجر در دارات که معروفست بالسنة العصافیر ثمر درختیست که بپارسی آن را

اهرخوانند

اهر خوانند و سنبل الکلب بهار وی است **سندروس** صمغی زرد است مانند
کهربا لیکن سست تر از وی بود و در وی اندکی تلخی بود و طبیعت وی صاحب
منهاج گوید گرم و خشک بود در دوم و در وی قبضی بود و صاحب جامع گوید از
قول ابن ماسویه که گرم و خشک بود در اول خون را ببندد و بواسیر را سود دهد
چون بیاشامند و قطع فضول بلغم از معده و امعا بکند و کرمها و حب القرع را
بکشد و سودمند بود جهت استرخاء عصب که حادث شود از افراط برودت و رطوبت
و امتلا و اگر روغن وی در ناسوری بپالند خشک گرداند و دخان وی همین عمل
کند خاصه در جراحتها که در اسفل بود و نزله را نافع بود و اگر خورده کرده بر جراحتها
افشانند خشک گرداند و چون بپالند با روغن گل چندانکه غلیظ شود
و شقاق مزمن که در گوشت دست و پای پیدا شده باشد بمالند بغایت
نافع بود و خفقان و وسواس سودا و ربو که از تری بود و سپرز را و اسهال مزمن
را عظیم نافع بود و چون با ماء العسل بیاشامند حیض و بول براند و چون در
چشم حک کنند جلای تمام بدهد عجیب و چون بیاشامند خون از هر موضع که
باشد ببندد و دخان وی نزله و زکام را بغایت سودمند بود و جهت
درد دندان بغایت نافع بود و معتدل تر از وی نبود درین دو مانند کهربا بود در
قوت و در ربودن کاه و در وی قوتی بود که بدن را بغایت لاغر کند و چون
هر روز از وی قدری با سکنجبین بیاشامند **سندوقس** سریج است و گفته شد
سنجر زنجفر است و گفته شد **سنباذج** ارسطاطالیس گوید طبع حجر
وی سرد بود در دوم و خشک بود در سیوم و معدن وی در جزایر دریای چین بود

و در وی جلائی تمام بود و دندان را از چرک پاک گرداند و جلائی عجیب بدهد و چون
با آتش بسوزند و سحق کنند و بر ریشها و بثرها عفن که دراز کشیده بود و کهن شده
بر آن کنند زائل کند و سودمند بود جهت استرخاء لثه و نقاشان در جلاء
نگینها و خاتمها استعمال کنند **سنجاب** گرمی وی کمتر از سمور بود و گویند بقیاس
وی سرد و تر بود و پوشیدن وی محرور مزاج را و جوان را نیکو بود و کسی که
شرب دائم کند **سندیان** درخت بلوط است نزدیک اهل شام ابن خلف
سندبان الارض دراسیون است و گفته شد **سندهان** عود هندی است
و طبیعت وی گرم و خشک است در سیم نقرس را سود دهد چون بیاشامند و بر آن
عضو ضماد کنند **سنور** فرودی آنچه هندی بود گرم و خشک بود و نجاست وی مسخن
بود و قائم مقام فرو ثلب بود شریف گوید چون وی را همچنان بسوزند در دیگ
بگل گرفته نهند تا همچون خاکستر گردد و با سرکه بیامیزند و طلا کنند بر مرغ بر شقاق
که در میان انگشتان دست و پایها بود و زود زائل کند غافقی گوید که گوشت
گربه تر بود و سودمند بود جهت درد بواسیر و مسخن کرده بود و درد پشت را نافع
بود **سنکبویه** سنکبویه است و گفته شد **سورنجان** در مصر عکنه خوانند
و در عراق لعبه بربری و یونانی قلیجقن خوانند و بعضی بلبوسا و بعضی افیمارون
گویند و بهترین وی مصری بود که اندرون و بیرون وی سفید بود و در شکستن
صلب بود و آنچه سرخ و سیاه بود بد باشد حبیش بن الحسن گوید طبیعت وی
گرم است در اول درجه سیوم و خشک است در اول درجه دوم و بعضی گویند خشک است
در سیوم و در وی قبضی بود و گویند سرد است در دوم و در وی قوتی بود که

مسهل بلغم باشد بخاصیتی که در وی است تسکین درد مفاصل و نقرس و خدر بدن
میکند و نافع بود جهت جراحتهای کهن و بر نقرس ضماد کردن درد ساکن کند در زمان و اگر
بسیار ضماد کنند از وی ورم را صلب گرداند و وی زیان کند بجمیع مفاصل بود و مسیحی گوید وی را
خاصیتی عجیبست در بواسیر باطن چون سحق کنند و نیم درم از وی بروغن گوسفند کهن
بسرشند و بر پنبه پاره نهند و برگیرند در مقعد دو شب نافع بود و محتاج بشب سیم نبود و درد
مفاصل را مطبوخ کردن با بعضی آبها درد ساکن گرداند و منصور گوید منی بیفزاید و مجهول
گوید سورنجان سفید باه را زیاده کند و صاحب منهاج گوید خاصه با زنجبیل و فوتنج
و کمون و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال با قند بود و شیخ الرئیس گوید چون جهت
درد مفاصل خورند اول آن بود که با کمون و فلفل بیامیزند و ابن ابی صلت
گوید مسهل بلغم خام بود و سودمند بود جهت درد مفاصل و نقرس و مادّه که از ایشان
بود براند و پاک گرداند و شربتی تمام از وی یک مثقال بود با قند و اندک
زعفران و چون با ادویه بیامیزند نیم مثقال تا یک درم شاید و اسحق گوید مضر بود
بریه و معده ضعیف را بد بود و مصلح وی کثیرا بود با قند و زعفران و آنچه سیاه و سرخ
بود بغایت مضر بود و اگر با ادویه مسهل نیامیزند ادویه مسهل را در معده ببندد
و آفتی عظیم پیدا کند و آن هر دو نوع را نشاید که استعمال کنند که در ایشان سمّیّت
و بدل سورنجان سفید بوزن آن تربد بود و دو دانگ وزن آن افتیمون و ده
یک آن خربق سفید و گویند در درد مفاصل بدل آن بوزن آن ورق حنا بود
و نیم وزن آن مقل الیهود و گویند بدل آن بوزیدان است و تربد **سوفطیون**
خصی الثعلب است و گفته شد **سوری** نوعی از زاج است و گفته شد **سوسن**

منک خوانند بپارسی منک خوانند جالینوس کوید منفعت در بیخ وی است و عصارهٔ
آن کفته شود در عین و اصل آن کفته شده در الف و طبیعت سوسن کرم و خشکست و کویند
معتدل است و کویند سردست و صاحب منهاج کوید درد جکر را نافع بود و مقدار ما خوذ
از وی یک مثقال بود و کویند مضر بود بسپرز و مصلح وی ورق کل سرخ بود و حب بوی
بغل و عرق آن و کف پای و رانها نیکو بود و چون استعمال کنند همچنان تازه

سوسن چهار نوع است یکی سفید و آن را آزاد خوانند و یکی ازرق و آنرا کبود
خوانند و یکی ازرق و آنرا کبود خوانند و یکی صحرائی و آن الوان رنک بود از
ازرق و زرد و آن را آسمانکونی خوانند و بیخ وی را ایرسا کویند و یکی زرد بود
و آن را خطائی خوانند و قد شاخ وی بغایت ارشی بود و سوسن بری و بستانی
بود و صاحب منهاج کوید نیکوترین آن آسمانکونی بود و طبیعت آن کرمست در اول
و معتدلست در خشکی و در وی تحلیل و تلطیفی بود و کویند معتدلست سوسن سفید بستانی
کرم و خشکست در سیوم و کویند در اول و کویند معتدلست و سوسن بری کرم و خشکی
وی زیاده بود و جلائی دهد و کلف و نمش را سود دهد و چون روی را بدان بشویند
پاک کرداند و جرب ریش شده و خشکریشات را سود دهد و بستانی فاضلترین ادویه
بود که جهت سوختکی آب کرم چون استعمال کنند و درد سپرز و کزیدکی جانوران را
نافع بود خاصه عقرب و بوئیدن وی محلل فضلها دماغ بود و بیخ وی مسهل آب
زرد بود و چون با آب و عسل بیاشامند و شربتی از یک مثقال تا دو مثقال بود و بوئیدن
وی مضر بود بدرد سری که از کرمی بود و مصلح وی کافور بود و شیخ الرئیس کوید
سوسن آزاد طبع وی نزدیکست بزعفران و بحکم آن نزدیکست لیکن در خشکی و کرمی

سوداء القضاة کمتر از آن بود و از آزاد و سیاهی قلبی بود و تفریح در وی بود
عفص است و کفته شود **سواد الهند** نوعی از سلیخه است و آنرا سلیخة السودا خوانند
و از آزاد وی بتریاق بود و صفت آن در سلیخه کفته شود **سولان** شیخ الرئیس
کوید دوائی رومی است کرم و خشک بود تا چهارم و چون یک حبه با آب سلق
سعوط کنند لقوه را نافع بود و وی محرق دم بود **سواء الهند** صاحب جامع
کوید کشت برکشت است و کفته شود **سودات** مرغیست که بپارسی وی را بربر کویند
و شیرازی دارتنک و طبیعت وی کرم و خشک بود باه را زیاده کند و مضر بود
بدماغ و در کوشت وی حدتی بود از بهر آنکه حشرات میخورد و بوی بد دارد
و وی بد بود خاصه چون لاغر بود **سوهج** نوعی از کف دریاست
و در موضعها که سنک بود نزدیک دریا متولد شود و در قوت مانند نمک بود
و مانند زهرة الملح و لطیفتر از نمک بود و بسیار لطیف و محلل بود **سویق
الشعیر** بپارسی پست جو کویند و نیکوترین آن بود که معتدل بریان کرده باشند
و نخاله آن اندکی بود و وی سردتر از پست کندم بود و بسیار شکم ببندد و چون
با آب انار ترش بنوشند یا سفوف کنند همچنان تری معده را خشک کرداند و قی
صفرا وی باز دارد و درد سر را سود دهد و غشیان را ساکن کند و قوت معده بدهد
و اکر از وی حسو یا عصیدهٔ سازند با قدری شیرینی و غذای اطفال از آن کنند
بدن ایشان فربه کند و وی مولد نفخ بود و مصلح وی قند بود **سویق
الحنطه** نیکوترین آن بود که او را معتدل بریان کرده باشند و طبیعت وی
کرم و خشکست در اول و کویند بدرستی که نرم است و چون نفع کند طبیعت وی

سرد کرده و چون بیاشامند حرارت بنشاند و ترطیب حاصل کند و وی را از معده کندرو
و کثیر النفخ بود و اولی آن بود که بآب گرم بشویند و قند اضافت وی کنند **سویق**
النبق بپارسی پست کنار گویند معده را سود دهد و شکم ببندد **سویق التفاح**
قی و غثیان ساکن کند از صفرا بود و معده را قوت دهد و شکم ببندد و تشنگی بنشاند
سویق القرع طبع را نرم دارد و سرفه را نافع بود و درد سینه که از گرمی بود
نافع باشد **سویق الرمان** سرد و خشک بود و مسکن صفرا بود و معده را نافع بود
و طبیعت سخت دارد و اشتها طعام باز دید کند **سویق الخرنوب والغبیرا**
طبیعت ببندد **سینبه** بپارسی سنبل گویند و نام سنبر خوانند و نمانام و نام الملک
و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و وی حشیشیت میان نعناع و باذرنبویه نیز
دارد و تخم وی نیز مسخن بود و مدر و لطیف و محلل باشد فواق و مغص را نافع بود
و تخم وی چون بیاشامند با شراب تقطیر البول و سنگ مثانه و گرده را سود دهد
و مغص و فواق را ساکن کند و ورق وی چون بر سر و پیشانی ضماد کنند درد سر را
سود دهد و برگ زمکی ز بنور ضماد کنند سود دهد و چون با شراب بیاشامند قی و غثیان
ساکن کند و باقی منفعتها در باب نون گفته شود و در صفت نمام و بما می تحلیل
و لطیف با درروح بود **سیاب** بلغة وادی القری اخلافت و گفته شده گویند بلح است
سیسارون صاحب منهاج آورده است و رازی نیز در حاوی از قول حنین
گفته است که سیسارون خشب شونیز است و در وی مرارتی و قبضی بود و طبیعت
آن گرم و خشک است در دوم و در وی تحلیل بود و طبیخ وی معده را سود دهد
و بول براند و صاحب جامع گوید که از سخن دیسقوریدوس و جالینوس روشن میشود که

سیسارون

سیسارون قلقاس است و هم او گوید روشن نیست که چیست و جای بحث است
سیسبان صاحب منهاج گوید حب العقدات است و گفته شد **سیا** صباله گفته شود
سیبا ماهیست معروف در ناحیت بیت المقدس و خرفی که در اندرون وی بود
آن را لسان البحر خوانند و در بعضی ساحل مغرب به قاطه خوانند و چون بپزند و چون
وی بخورند دشخوار هضم شود و شکم براند و چون بسوزانند و سحق کنند بهق و کلف و نمش
و جرب زایل کند و دندان را جلا دهد و لعابی سیاه که از وی بیرون می آید موی
بر دار الثعلب برویاند و مانند مداد سیاه بود و اگر کتابت کنند بدان توانند کرد
سیف الغراب نوعی از سوسن است و آن را دلبوث خوانند و گفته شد
سیکران الحوت ماهی زهرج است و گفته شود **سیسنبر** جرجیر الماء است و کرفس
الماء و در قرة العین و نهنج نیز گویند و وی در آبها ایستاده بود و عطریتی در وی بود
و مسخن و محلل بود و حیض و بول براند و سنگ گرده را نافع بود و براند خواه گشنه
بود و خواه خام و در سنطاریا را نافع بود و مؤلف گوید در آبها روان نیز
می باشد و باقی منفعت در باب قاف در قرة العین گفته شود **سیال** ماهی سمن است
و گفته شود

باب حرف الشین

شاهلوج نوعی از اجاص است و وی را در پارسی شاهلوک گویند و شیرازی
آلو گرده خوانند و اجاص ابیض و اصغر خوانند و شاهلوک گویند و اسحق ابن سلیمان
گوید نیکوترین وی آن بود که زرد بود و بغایت رسیده بود و اسهال وی کمتر از
نوع سیاه بود بسبب غلظ و قلت رطوبت و آنچه نارسیده بود و به باشند خاصه
خشک کرده اشتها طعام ببرد و معده را نافع بود و زهیران را و اگر بخورند در حال

باید که مصطکی و کندر قدری استعمال کنند تا از معده بگذارند که آن بر معده بد بود
شود و اسحق بن عمران گوید چون ترش بود سرد و خشک بود و گرم مزاج را موافق بود
و قطع قی بکند و تسکین گرداند و حکه برد و اختیار وی آن بود که صادق الحموضه بود
و ناپخته بود و نقیع وی در انواع اسهال نافع بود و همچنانکه سرکه در انواع آن مضرت
و آب وی حیض براند و طبیخ خشک وی چون با قدری قند بیاشامند نافع بود
جهت تبهای صفراوی و شکم براند **شاه انجیر** نوعی از انجیرات و گویند این
انجیر آنست که بپارسی انجیر وزیری گویند و در تا در صفت تین گذشته **شاهترج**
دیسقوریدوس آن را فقیقس خوانده است و جالینوس و یا قالینوس خوانده و آن را
یونانی قاپنوس خوانند و معنی آن دخانی بود و همچنین در کتاب خود آن را بقسما
خوانده است و وی کمون بری بود و برا کزره الحمام نیز خوانند و بقلة الملک
گویند و بشیرازی شاهتره گویند و نیکوترین وی آن بود که سبز و تازه بود و طعم وی تلخ
بود و ورق آن نیکوتر از قضبان آن بود و طبیعت آن معتدل بود در حرارت
و خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک است در دوم و گویند سرد و خشک است در سیوم
و گویند سرد است در اول و چون بیاشامند جرب و حکه را بغایت سود دهد و بن
دندان را سخت کند و مقوی معده بود و دایم آن و سده جگر بگشاید و بول براند
و مره محترقه و طبع نرم دارد و چون آب تر وی همچنان بیاشامند خلطهای سوخته
و جرب و حکه که سبب آن از خون عفن و صفرای سوخته و بلغم عفن بود همه را
نافع و این خاصیت در آب تر وی بود و شربتی از ده درم تا نیم رطل نقد بود
با قندی اگر بجوشانند و شربتی از خشک وی در طبیخ چهار درم تا ده درم تا هفت

درم و از جرم وی کوفته و بیخته تنها از سه درم بود تا هفت درم و تخم وی اقوی بود از وی
در فعل و اگر بوزن آن هلیلهٔ زرد اضافه کنند شاید اگر بسرکه بپرورند و بخورند زنی را
ساکن کند و غثیان زائل کند که سبب آن بلغم بود و معده و امعا را از فضول مختبس
پاک کند شریف گوید اگر حشیش وی در آب خو بیاشانند بعد از آن سر و ریش بدان
بشویند شپش کشد و زائل کند و چون بعصارهٔ وی خضاب کنند و در حمام در اعضا
بمالند جرب و حکه زائل کند و چون با طبیخ وی مضمضه کنند بن دندان را سخت کند
و حرارت دهان و زبان زائل کند و قوت معده بدهد و سده جگر بگشاید و بدل از وی
گویند بدل وی در جرب و حکه انیسون نیم وزن آن سنا مکی و چهار دانگ وزن آن
هلیلهٔ زرد بود و گویند مضر است بسپرز و مصلح وی هلیلهٔ سیاه بود **شاه بلوط** قسطل
خوانند و آن شیرین تر از بلوط بود و فاضلتر و خشکی وی کمتر بود و نیکوترین آن بود که
رسیده و تر بود و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در آخر اول
و گویند در وی اندکی حرارت بود و گویند گرم است در اول و گویند سرد است در دوم
و وی غذا بیشتر از همه حبوب دهد و در وی جلائی بود و سموم را نافع بود و نزف الدم و اسهال
را که از رطوبت معده بود سود دهد و مثانه را نیکو بود و پاک گرداند از اخلاط
و وی منفخ بود و چون بجوشانند در آب نفخ آن کمتر شود و طعم آن لذیذتر بود
و ابو جریج گوید دیر بهضم آید و مجربست در شهوت باه و صاحب منهاج گوید بطیء الهضم است
و غذای وی نه محمود بود جهت آدمی بلکه خوک را نافع بود و مصلح وی قند بود و بدل
وی بلوط بود و گویند خرنوب **شاه چینی** گویند عصارهٔ گیاهی است و گویند
بتحقیق خیار است انجا سحق کنند و بسرکه می سرشند و لوح می سازند و طبیعت وی سرد بود

وصداع گرم و ورمهاء گرم را سود دارد طلا کردن **شاهسفرم** جینی و کرمانی است
ونیکوترین آن سعتری بود و آن را شاهسفرم کرمانی گویند و ریحان خوانند و طبیعت
آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد است محلل فضلات دماغ بود
و چون آب سرد بروی ریزند و ببویند مزاج گرم را نافع بود و ورق وی قبضی
لطیف بود و سده دماغ بگشاید و دماغ سرد را از بخار ممتلی کرداند و قلاع و لعاب
سود دهد و مقوی امعا بود و سینه و شش را از بلغم لزج پاک کرداند و برد الفیل
طلا کردن نافع بود و چون با آب سرد ترکنند و ببویند خواب آورد و مصلح وی
نیلوفر بود و سرباجو به گوید سود کند بود جهت حرارت و سوختگی و صداع و جرب آورد

شادنج بپارسی شادنه گویند و بعربی حجر الدم خوانند و آن انواع است عدسی
وجادری که آن را خشخاشی خوانند بعد از آن هندی و عدسی باید که از عدسی بهتر بود
و بغایت سرخ بود چنانکه بسیاهی مایل بود مانند گل انجری و چون بشکنند اندرون
آن سرخ بود و زود شکسته نشود و آنچه کوچکتر باشد و گردتر و چون در آب مالند
سرخی وی زائل شود و سفید گردد و صلب بود مانند سنگ آن دو نوع بود
و آن را شادنه عملی خوانند و شادنه خشخاشی سنگ سرخ است و نقطها بر آن و
هندی حجری صلب است برنگ سرخ و شادنه چون شسته باشند گرم است در
اول درجه دوم و شستن وی چنان کنند بستانند شادنه خوب و گویند بعلبه است
سحق کنند و باب در کاسه چینی کنند و آب از سر وی بریزند در کاسه دیگر و آنچه
باب روانه شده باشد نگاه دارند و دیگر باره باب سحق کنند و چندان تکرار کنند که
آنچه شادنه بود باب روانه گردد و ریگ بماند بعد از آن آبها بنهند تا شادنه

صفة غسل الشادنج

دربن آب

دربن آن بنشیند آب را از وی بریزند و شادنه را خشک کردانند و در وی قبض بود
و تجفیف و چون بر گوشت زیاده بفشانند بگدازاند و در ریشهای چشم را بغایت
سود دهد خاصه چون با سفیده تخم مرغ و جهت خشونت اجفان و ورم گرم
آن بغایت نافع بود و هم با سفیده تخم مرغ یا با آبی که حلبه در وی پخته باشند
و چون با شیر زنان خلط کنند در چشم و اشک چشم که روانه بود و شوزش آن را
سود دارد و چون طلا کنند و چون با خمر بیاشامند عسر البول و سیلان حیض
و خروج منی را نافع بود و منع گوشت زیاده بکند در ریشها و خون را قطع کند و بنید
و صحت چشم نگاه دارد و چون باب انارین بیاشامند نفث دم را نافع بود
و چون شافه [illegible] سازند و با اقاقیا بیاسرند و در چشم کشند بجای چشم و جرب
آن را نافع بود و وی بد بود بمعده و احشا و مصلح وی عصاره زرشک بود
و بدل آن نیم وزن آن روی سوخته بود و چهار دانگ آن توتیا و شیاور
گوید بدل آن حجر مغناطیس است و گویند چون مغناطیس بسوزند شادنج
بود **شاهبانک و شابانج** و شابانک نیز گویند و شابانک و شاهتانج
هم گویند و آن بنفسج الکلاب است بعربی قسوة الکلاب گویند و صاحب جامع
گوید برنوق است و هم گوید شجره ابریسم کوچک است و هم از قول غافقی که نوعی
از قیصوم است و از قول صاحب هادی گوید حب شبرم بری است و مؤلف
گوید این همه اقوال خلاف است و آنچه محقق است بنفسج الکلاب است بشیرازی آن را تلس
سک خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم صرع را سود دهد و قطع آب روشن
از دهن بکند خاصه از دهن کودکان و معلق باج شکم ایشان بود در حمها و قائم

مقام مرزنگوش بود و در قوت مانند قیصوم بود شاطل و شایل نیز خوانند و آن
دوای هندی است مانند کاه خشک و گویند عود قیست خشن بر گوه مانند سفایج
و بعد مانند باقلائی بود مؤلف گوید قول اول صحیح است که آن مانند کاه خشک بود
از هندوستان و ترکستان نیز آرند و بشیرازی آزار دشتک خوانند تمیمی گوید
طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر درجه سوم مسهل کیموسات غلیظ بود و نافع
بود و گویند مسهل کیموسات محترقه بود و شربتی از وی نیم درم بود و بوزن آن نبات که
بآب گرم بیاشامند شاب رومی فلفل سفید است و گفته شود شاه دانق
شاه دانج و شهدانج گویند و گفته شود شبرم نباتیست که در بستانها روید
در کنار جویها و صحراها و مؤلف گوید بشیرازی ویاکاه دنیطو مک و کاه دنبطنو نیک بدان
سبب گویند که اگر گاو و بز آنرا بخورد بمیرد و گوسفند هرچند بخورد هیچ مضرت بوی
نرسد و بهترین وی سبک بود که لون ساق آن بسرخی مایل بود و بدترین انواع
آن پارسی بود و صاحب منهاج گوید گرم است در اول درجه دوم و خشک است
در آخر سیوم و حبیش بن الحسین گوید گرم است در درجه سیوم و خشک است در آخر
درجه دوم و وی از جمله یتوعات بود و لبن وی گرم و خشک است در چهارم و صاحب
منهاج گوید لبن وی قلع دندان میکند و لیکن باید که شبرم اصلاح ناکرده
استعمال نکنند که و اصلاح وی چنانست که بستانند شبرم تازه و شبرم ناکوفته
همچنان در آن بخو بیانند یک شبانه روز و زیاده رها کنند و در آن یک شبانه
روز دو نوبت یا سه نوبت شیر را تازه کنند که مصلح وی بود و بعد از آن در سایه
خشک کنند و قدری ناکوفته بیامیزند با ادویه مسهل که ملایم وی بود مانند

انیسون

انیسون و رازیانه و کمون کرمانی و تربد و هلیله پس اگر این ادویه در بعضی قبض بود
مدرسی که بر خلاف حدت شبرم بود از بهر آنکه در این جمله ادویه و مزاجهای مختلف است
در نفع طبایع و ابدان خلاف اگر در شبرم است از بهر آنکه لطف اند و حدت
وی را زایل کند یا منقل سکنجبین داشتن و سرکین کرک جبانند و چون اضافه وی
کنند نمک هندی و صبر و تربد مسهل بلغم و سودا بود و آب زرد بود و مقدار شرب
از خشیش وی دانگی بود و اگر در معالجه اورام و سده و آب زرد و بلغم و سودا مستعمل
کنند چون از شیر بیرون آورند و خشک کنند در آب کاسنی و آب رازیانه و آب
عنب الثعلب صافی کرده و خوب بیاغارند شبانه روز بعد از آن خشک کنند و درهم
سازند با نمک نمک هندی و صبر و تربد و هلیله و بعد از آن دوائی نیکو بود و لیکن وی
نشاید که قطعی بیاشامند البته که هیچ نیکی در وی نبود و کشنده بود و مقدار شربتی
از اصلاح کرده وی بحسب مزاج ادویها که گفته شد از دانگ تا دو دانگ بود بحسب قوت
و صاحب جامع گوید با این چهار دانگ و دو دانگ بحسب قوت و صاحب منهاج
گوید شربتی از وی با ادویها که گفته شد دانگی بود و فی الجمله مضر بود خاصه بمزاجهای گرم
و مضر بود بمعده و جگر و باه و منی و عروق سفل منفجر گرداند و لبن وی دو درم کشنده بود
و معالجه وی بشکر و روغن گاو کنند و مؤلف گوید اگر لبن وی بر قوبا تر و خشک
طلا کنند البته زایل کند و بر آن امتحان کرده و مجرب بود و لبن مجموع یتوعات این
خاصیت دارد و بدل وی مازریون است شبت بشیرازی شود گویند بهترین آن
سبز تازه بود که گل وی شکفته بود سخونت وی میان درجه دوم تا سیم بود و خشکی
وی میان اول و دوم بود و اسحق گوید گرم و خشک است در دوم و وی منضج اخلاط بود و

و مسکن اوجاع و چون تر بود حرارت وی کمتر بود و رطوبتی در وی بود و انضاج وی
بیشتر بود و چون خشک بود تحلیل وی زیاده بود و شبت منضج ورمها بود و اگر در زیت
بپزند آن روغن محلل و مسکن وجع بود و منضج ورمی که نضج نیابد و خواب آورد و چون
شبت بسوزانند گرم و خشک بود در سیم و خاکستر آن ریشها که حادث شود در
سفل و ذکر و ریشهای کهن را چون بدان افشانند نیکو بود و اگر بر بواسیر که رسته باشد
ضماد کنند سود دهد و مقدار ماخوذ از شبت پنج درم بود بلغم لزج که در معده بود
و در سینه و شش را نافع بود و فواق امتلائی و مغص را نافع بود و شیر براند
و عصاره وی درد گوش سوداوی را سود دهد و رطوبتی که در وی بود خشک گرداند
و طبیخ وی با عسل بلغم و صفرا را پاک کند و چون سحق کنند و با عسل بپزند تا منعقد
شود و بر مقعد بمالند شکم آسان براند و طبیخ وی درد پشت و باد نمارا نافع
بود و لیکن مبخر سر بود و محرور را موافق نبود و اگر تخمه بود و بخورند بعد از آن
سکنجبین ساده بیاشامند و اگر محروری بود و طبیخ حلو وی درد گرده و مثانه
چون از سنگ بود یا ریاحی غلیظ نافع بود و سنگ مثانه بریزاند و ادمان
خوردن وی مضعف چشم بود و مضر بود بمعده و گرده و مثانه و مصلح وی لیمو بود
و صاحب تقویم گوید مصلح وی دارچینی بود یا قرنفل و بدل وی تخم وی است
شب انواع است و از آن زاج بلور خوانند و از کوه فرو چکد و بعضی در معادن
یخ آنچه از کوههای یمن خیزد و لون وی سفید بود که بزردی مایل بود و قابض بود
در وی حموضت بود نیکوترین انواع شب بود و انواع آن یمانی مشهور بود
و قابض بود و در وی حموضت بود و دیسقوریدوس گوید انواع شب بسیار است

اما آنکه

اما آنچه مستعمل است در انواع طبی سه نوع است مشقق و رطب و مدحرج مشقق یمانی
سفید بود و بهترین انواع آن بود و طبیعت وی خشک بود در درجه سیم و سرد بود
و گویند گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرمی وی در دوم بود چون با دردی
سرکه بود و نافع بود جهت نزف دم از هر موضعی که بود چون با سرکه و عسل مضمضه
کنند دندان که متحرک بود محکم گرداند و چون با عسل بیامیزند قلاع را زایل کند و اگر
با عصی الراعی بیامیزند بهق را سود دهد و سیلان ماده که از گوش آید نافع بود
و چون با ورق انگور یا بار العلیق بر جرب ریش شتر طلا کنند موافق بود و چون
با آب بیامیزند جهت حکه و برص ناخن و داحس و شقاق که از سرما بود سود دهد
و چون یک جزو از وی با یک جزو نمک بیامیزند سودمند بود جهت ریشهای بد که
منتن منتشر شده باشد در اعضا و چون با آب زفت بر سر بمالند سبوسه
زایل کند و چون با آب بمالند شپش کشد و سوختگی آتش را سود دهد و برهها
بلغمی لطوخ کردن نافع بود و در شیب نعل مالیدن کندی نعل زایل کند و چون
اندکی از وی بر پشم پاره نهند رحم نهند پیش از جماع نیکو بود و جهت قطع و چون
و منع آبستنی و بچه بیرون آورد و جهت ورم لثه و لهات و نغانغ و قروح
از بن دو بیخ قرحها و انثیین بغایت نافع بود و رازی گوید در خواص وی که
چون شب در زیر جامه خواب کسی نهند که در خواب بانگ و فریاد کند نکند و خوردن
وی مضر بود تا بحدی که کشنده بود و سرفه سخت پیدا کند و تشنگی [illegible]
و مداوای وی بشیر تازه و قند و مسکه کنند و بدل وی نمک تلخ بود و نمک سیاه
بوزن آن **شب الاساکفه و شب العصف** شب القلی است و در

گفته شود در قلی شطباط عصی الراعی است وگفته شود شبوقه خمان بزرگ است
وگفته شد شبوط نوعی از ماهی است و در دجلهٔ بغداد و فرات بسیار بود
و زهره وی در دارو های چشم استعمال کنند و منفعت وی در باب سین صفت
سمک گفته شد شباب درخت ماهودانه است وگفته شود شجرهٔ حره
ازاد درخت است وگفته شد شجرة الله اسل هندی است و بپارسی دیودار
خوانند وگویند صنوبر هندی است و در دال گفته شد شجرة البق دردار است
وگفته شد شجره اکله شجرة الله است وگفته شد شجرة الحیات
درخت سرو است وگفته شد در سین و این اسم بدان سبب نهاده اند که
جایگاه مار است شجره بارده لبلاب است وگفته شود شجرهٔ رستم
زراوند طویل است وگفته شد شجرهٔ موسی علیق است الکلب است
وگفته شود شجرة الضنین لوف الکبیر است وگفته شود شجرة الحنظل المنفخ
عرق الصفر است وگفته شود شجرة الطحال صریمة الجدی است و آن نباتیست
که بر هر درختی که نزدیک آن بود پیچیده شود و آن نوعی از فاشرست وگفته شود
شجرة الضفادع کیکج است وگفته شد شجرة الدم شنجارست وگفته شود
شجره ابرهیم غافقی گوید پنجنگشت است و بعضی گویند شاهبانج است
و صاحب فلاحه گوید درخت برم است که آن مغیلان است شجرة الکف
اصابع الصفر است وگفته شد شجرة البهق قنابری است وگفته شود
شجره ابی مالك در دمشق صابون القاق صابون خوانند و آن نباتیست
که در موضعهای نمناک روید و در میان نهرها و جامه پاک کردن بیخ آن مانند

صابون

صابون است و مؤلف گوید نوعی از کلیم الشوی است و صفت کلیم الشوی در
باب الف در اصل العرطنیثا گفته شد و بیخ آن مسهل مره سودا بود و اسهالی
برق مجموع بود جهت همه زحمتها حتی الجذام شجرة الدب درخت زعرور است
و باقی قولها که گفته اند خلافست شجرة الدبق درخت سپستان است شجرة
التیس طراغیون است وگفته شود شجرة البراغیث طباق است وگفته شود
شجره مریم صاحب جامع اقوال مخالف یکدیگر بسیار آورده است و محقق
نکرده و صاحب منهاج محقق کرده که آن بخور مریم است و آن سه نوع بود بکنوع
بریده بود و بیخ آن عرطنیثا است وگفته شد صفت آن در بخور مریم شجرة
الفار و همت و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و منفعت آن در صفت
فار گفته شود شجرهٔ مریم صاحب منهاج گوید بهترین آن گرم و خشک بود و دیر گوار
هضم شود بصلی که وارد و غذای بد بود و خون گرم و خشک از وی متولد شود و سوء عن
بسیار مضرت وی کم کند و صاحب جامع از قول رازی گوید گوشت وی تر
بود و کیموس وی محمود زود هضم شود و فوطیس روی صافی کند بدرستی که
فاضلترین غذای اصحاب ماخولیا بود و بپارسی وی را درخوانند و از مرغان
خوش آواز بود شحم نیکوترین پیه آن بود که از حیوان فربه مستعمل گیرند
و طبیعت آن گرم و تر بود و مختلف بود بسبب حیوانی که از وی حاصل شود
و رطوبت وی کمتر از همین بود از بهر آنکه چون بگدازند زود تر از وی بسته شود
و گویند خشکی سود مند بود جهت خشونت حلق لیکن مرخی و مغثی و مدخن
بود و دفع مضرت وی بلیموی نمک و زنجبیل و راسن محلل کند شحم البط

گرم تر از پیه مرغ بود و بغایت لطیف چون با موم روغن سازند و برروی بمالند
روی را پاک کند و جلا دهد شحم الدجاج گرمی وی کمتر از پیه بط بود و پیه خروس
میانه بود و پیه مرغ خشونت زبان و درد چشم و رحم را نافع بود شحم الاوز
پیه مرغابی داء الثعلب را سود دهد و شقاق لب و روی را نافع بود شحم
الارض صاحب منهاج گوید قطع ابت و گفته شود و صاحب جامع گوید
خراطین ابت و مؤلف گوید خراطین را امعاء الارض خوانند و آن گفته شود
شحم الفیل گرم بود و چون در خود بمالند گزندگان بگریزند شحم الابل
بغایت گرم بود و تشنج را سود دهد و چون لطوخ کنند گزندگان بگریزند شحم
الاسد گرمترین شحمها بود و رطوبت وی کمتر بود و خشکی زیادت بود و قوت
تر بود جهت تحلیل اورام غلیظ صلب شحم الحمار نافع بود جهت اثرهائی
که در پوست بود و سوختگی آتش شحم الحمار الوحشی با روغن قسط
درد پشت را سود دهد که از باد بود شحم المعز قابض ترین شحمها بود
و شحم طیس تحلیل وی زیاده بود و نافع بود جهت لذع امعاء و ریش
آن و شحم غیر بقوت تر بود از شحم خنزیر از بهر آنکه زود بسته شود خفیه کردن
بدان هیچ معائی و زحیر را نافع بود و کسی که ذراریح خورده باشد نفایت نافع
بود شحم الخنزیر نیکوترین آن بود که از خنزیر نر جوان گیرند و رطوبت وی
زیاده از جمیع شحمها بود و فعل وی نزدیک بزیت بود و لیکن تلیین و تنضیج
در وی زیاده بود که در زیت و گرمی آن کمتر از گرمی شحم بز و میش بود و نافع بود
جهت ورم مقعد و قرحه امعا ساکن گرداند نافع بود جهت گزندگی جانوران مقدار

ماخوذ

ماخوذ از وی تا سه درم بود و اولی آنکه عوض وی پیه بز کنند که قائم مقام وی بود
در این زخمها و وی حرام بود و گویند بدل وی شحم الکلب الماء بود شحم البقر
گرم و خشک تر از پیه بز و میش بود و متوسط بود میان پیه شیر و بز و بدل وی گویند
پیه بط بود و شحم العجل گرمی وی کمتر از شحم معز بود شحم الذئب لطیف بود
داء الثعلب را سود دهد و شقاق که از سرما بود نافع بود جهت خلع و دل و تعقد
فرس و برص را سودمند بود شریف گوید پیه وی چون در پوست انار گرم کنند
و با تخذان زیت یا منزند بعد از آن برابر و طلا کنند موی بسیار برویاند و چون
با صوف بمالند زایل کند و اگر پیه وی سحق کنند و بر مفاصل مقعد طلا کنند سودمند
بود و چون در آفتاب و عصب غلیظ بمالند بالیدن نرم تا اعضاء وی را
بجز در اعصاب را لطیف گرداند و در غایت تلیین بود و بدل وی شحم الکلب بود
و ابن زهیر گوید چون بر داء الثعلب بمالند موی برویاند و چون در چشم کشند بعد
از آنکه موی زیاده برکشیده باشد دیگر نروید و چون گداخته کنند و در گوش کودک مالند
که زاییده باشد از همه آفتها ایمن باشد و حرزی عظیم بود و برا شحم السمک البحری
تیزی چشم را زیاده کند و نزول آب را سود دهد با عسل کشیدن شحم الافعی گرم
و تیز بود و بیشتر اطبا متفق اند برآنکه منع نزول آب میکند از چشم و علی بن عیسی گوید منع
موی زیاده که در چشم بود بکند وقتی که بکنند و بدان بمالند و اسحق گوید مقدار انگی از
وی تا دو دانگ زهرها و گزندگیها را سود دهد و مضر بود بدل وی منع مضرت بعسل الغار
کند شحم القاونوی قاونیه گویند و در قاف گفته شود شحم الثعلب درد
گوش را ساکن کند چون در روغن سوسن بگدازند و به پنبه پاره در گوش نهند درد دندان

را سود دهد و گویند چون بگدازند و بر نقرس مالند زائل کند و اگر طلا کنند بر خارهای چوبی و در گوشه خانی رها کنند براغیث بر وی جمع شوند و برغوث بپارسی کیک خوانند
شحم التمساح جالینوس گوید که پیه وی برگزیدگی وی نهند در ساعت درد زائل کند **شحم الحنظل** چون از حنظل بیرون آورند بعد از سه ماه قوت وی ضعیف شود و منفعت وی در صفت حنظل گفته شد **شحم المرخ** خطمی برّی است و گفته شد **شجار وشجیره** قلی است و گفته شود در قاف **شربت** فراسیون است و گفته شود **شرهیی** شجره حنظل است و در صفت حنظل گفته شد **شربین** درخت قطران است و آن از جنس شجره صنوبر بود و ثمر وی مانند ثمر سرو بود ولیکن کوچکتر بود و وی خار ناک بود و آن دو نوع است دراز و کوتاه و در پوست وی قبضی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک بدرجه سیوم و چون ورق وی بسرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند و ثمر وی سرفه را سود مند بود و جگر را و تقطیر البول را نافع بود و حیشه را بیرون آورد و بول براند با فلفل استعمال کردن و وی شکم ببندد و ثمر وی چون با شراب بیاشامند کسی را که ارنب بحری خورده باشد سود دهد و چون با تخم ایل بیامیزند و بدان بدن را مسح کنند هیچ گزنده نزدیک وی نگردد و ثمر وی معده را بد بود و درد سر آورد و بجه بپیندازد و اصلاح وی بعصاره لسان الحمل و جلاب کند **ششقاقل** اشقاقل و شقاقل نیز گویند و گفته شود **شپیدان** نانخواه بستانی است و گفته شود **ششرة** نوت است و گفته شود **شطریه** نوعی از صعتر است و ورق آن دراز بود و او تبریزیان کراکوزه خوانند و در صعتر منفعت آن گفته شود **شعور الصقالبه** زعفران است و گفته شد **شعر الجن** و شعر الجبار و شعر الارض و شعر الحمار

دشو

و شعر الغول و لحیه الحمار و ساق الاسود و ساقفه و سغایر الجن و شعر الخنازیر و کزبرة البیر این جمله اسم پرسیاوشان است و گفته شد و کرمانی وی را کرسو خوانند و بزبان شیرازی وی را کیس بتی خوانند **شعادیر** قثاء صغیر است و گفته شود **شعیر رومی** خندروس است و گفته شد **شعیر** نوعی از وی بی پوست بود و آنرا سلت خوانند بپارسی جو برهنه گویند و فعل وی نزدیکست بفعل جو با پوست و نیکوترین جو آن بود که تازه و سفید و بزرگ دانه و فربه بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم و خشکی وی بیشتر از باقلا مقشر بود باندک خیری اما در همه خصلتها مانند وی بود چون از پیرون استعمال کنند و چون جو پخته خورند فاضلتر از باقلا بود و در وی تحلیل و جلا بود و غذای وی کمتر از غذای گندم و بر کلف کرده طلا کنند سود دهد و بر جرب و ریش شوره با سرکه گرم طلا کردن نافع بود و با سرکه و به نقرس گرم طلا کردن خوب بود و منع سیلان فضول از مفاصل کند و آرد وی با پوست خشخاش و اکلیل الملک ضماد کردن بر ذات الجنب نافع بود و با انجیر چون بپزند ورمهای بلغمی را نافع بود و چون مضمضه کنند و با آتش گرم کنند و درد جمی که از حرارت بود تکمید کنند ساکن کند و اگر بر دردهای گرم همین عمل کنند بگدازاند و وی باد انگیز بود و مغص آورد از بهر آن وی را بجوشانند تمام و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی انیسون بود و آرد وی چون با انجیر بپزند و بر ورم بلغمی و بر ورمهای گرم نهند بگدازاند و چون با راتینج و زفت و سرگین کبوتر بیامیزند و بر ورمهای صلب نهند نفع دهد و چون با رفت تر و موم و بول کودکان که محتلم نشده باشند و زیت بیامیزند و بر خنازیر نهند نفع دهد و چون با عصاره سرو بسرشند مانند کاهو

وتورک وآب روباه تر بگ وضماد کنند بر چشم ورم کرده و وریشی که کرم بود ساکن کند
وهمچنین طلا کنند بر همه ورمها گرم همچون حمره وجمره وفلغمونی وامثال آن ساکن گرداند
وچون با سرکه برشند وبر پیشانی طلا کنند درد سر گرم وهمچنین شبها با دو ویرا که موافق
بود استعمال کنند قلاع را زایل کند **شعر** جالینوس گوید موی را اگر بسوزانند
در قوت مانند پشم سوخته بود یعنی گرم وخشک بود در سیوم واگر موی آدمی تر کنند
بسرکه وبر گزیدگی سگ دیوانه ضماد کنند درد در ساعت زایل کند وصاحب منهاج
گوید چون سحق کرده بسرکه تر کنند وضماد کنند بر آن نافع بود واگر بشراب صرف وزیت
تر کنند وبر جراحتهای سر نهند منع تورم آن بکند واگر بدان دخان کنند خناق رحم
وسیلان آن را سود دهد وموی سوخته چون سحق کنند بسرکه وبر بثر نهند
زایل کند وچون سحق کنند با عسل وبر قلاع که عارض شود در دهان کودکان
بمالند بغایت کمال نافع بود وچون سحق کنند با کندر وبر جراحتهایی که در سر پیدا شود
افشانند نافع بود خاصه با زیت واگر سحق کنند بعسل وبر جراحتها نهند زایل کند
وچون سحق کنند موی سوخته با مرداسنگ وبر چشمی که جرب وحکه وسختی داشته
باشد زایل کند واگر طلا کنند بر سوختگی آتش سود مند بود وابن زهیر گوید اگر
بیاویزند موی طفل پیش از آنکه صلب شود بر کسی که نقرس داشته باشد یا عقرب
گزیده بود نافع بود درد ساکن گرداند واگر موی آدمی بخور کنند بچیزی که زرد کرداند آب
مقطر وی چون بداء الثعلب مانند موی بروباند وصفت سوختن وی چنان بود که
نور کنند از موی وحرطبقی بر سر آن نهند که سوراخ در میان آن بود بعد از آن بر سر
آتش نهند تا بسوزد **شعر الجباد** شعر الجن است وگفته شد با اسمهای دیگر که

دارد مکرر **شغلج** ثمرة اللصفات وآزاد قثاء الکبر خوانند ودر ما گفته شد
شقنین بری مرغیست ویرا ایام خوانند وبپارسی بوتیمار صاحب منهاج گوید
بهترین وی کوچک بود وطبیعت وی گرم وخشک بود وخشکی وی بقوت بود
مفلوج را سود مند بود وچون ابی آورد ومصلح وی سرکه وگشنیز بود ونشاید که اگر از یکسال
گذشته باشد خورند که بغایت مضر بود واولی آن بود که بعد از کشتن یکروز رها کنند
بعد از آن بخورند ورازی گوید پیران را ونافعان را نیکو بود وارسطو گوید خاصیتی
قوی دارد ودر قوت ماسکه ودرین باب از کبک بالغتر بود وابن زهیر گوید گوشت
یمام حفظ را زیاده کند وذهن را تیز گرداند وقوت حواس دهد **شقنین بحری**
جانوریست دریایی بشکل خفاش ودو بال داشته باشد مانند بالهای خفاش ولون
هم مانند وی بود وذنب وی مانند ذنب موش بود ودر بن او خاری بود مانند
نیشی وبدان بگزد ودرد سخت پیدا شود از گزندگی وصاحب جامع گوید در مدینه مالقه
از بلاد اندلس ویرا ابرق خوانند وشریف گوید اگر زنی یا مردی بول کند در
موضعی ودران موضع خار ماهی بحری فرو برند آلت کسی که بول او باشد سوزش تمام
ودرد سخت پیدا شود مادام که خار وی در آنجا فرو برده باشند و[illegible]
رومی گوید چون نهند در شیب جامه خواب کسی که خفته باشد مادام که آن نهاده باشد
بخواب نرود تا آن برگیرند واگر دفن کنند در بن درختی بار ور نشود وخشک گردد
واگر در خانه قومی تفرقه کنند در آن قوم واگر بسوزند وسحق کنند وآن خاکستر بر
دو کس افشانند از یکدیگر پراکنده شوند ودشمن یکدیگر شوند وبعضی آن را حوت الشر
خوانند **شقائق النعمان** شقر خوانند وبیونانی ارآمونی خوانند وبری بود

وبستانی بود و گل وی بزرگ بود بپارسی لاله گویند و نوعی دیگر هست از شقایق که
آن را آذریون خوانند و گفته شد و طبیعت هر دو نوع صاحب مفتاح گوید گرم و خشک بود
در اول و گویند گرم است در دوم و تر و حبیش گوید گرم و خشک بود در دوم و وی محلل
و منضج بود و جلا دهد و جذب درد وی بود و اگر گل شقایق با پوست جوز تر بیامیزند
موی را بغایت سیاه گرداند و خضابی نیکو بود و در شیشه کنند و در شیب بالای
او یک مثقال روی سوخته بنهند و در سرگین تر چهل روز دفن کنند و چون بیرون
آورند موی را در ساعت خضاب کنند تنها بغایت سیاه گرداند و عصاره وی
سفیدی چشم زایل کند خاصه از چشم کودکان و چون کحلها مرکب با وی مرکب کنند
قوت چشم بدهد و شریف گوید چون آب وی در چشم کنند حدقه را سیاه گرداند
و منع نزول آب در اندک کند و تیزی وی و قوت وی بدهد و اگر یک رطل
شقایق و نیم رطل پوست گردکان تر در شیشه کنند و دفن کنند در سرگین گرم
دو هفته و موی را بدان خضاب کنند سیاه گرداند و چون ظرفی آبگینه پر کنند
و در شیب آن چهار درم روی سوخته بنهند و در بالای آن همچنین و سر آن
بگیرند و در سرگین دفن کنند هفته و بعد از آن بیرون آورند آبی سیاه غلیظ باشد
موی را بوی شانه کنند سیاه گرداند بغایت و اگر دست زنان بوی رنگ کنند
خضابی نیکو عجایب بود و ابن رضوان گوید بچشم وی چند روز متواتر
هر روز یک درم با آب سرد بیاشامند از برص شفا یابند باذن الله تعالی و گویند
بر آن تجربه کرده و مجرب بوده دیسقوریدوس گوید چون همچنان بکوبند و آب
آن بگیرند و بدان سعوط کنند سر را تنقیه دهد و چون بخایند قطع بلغم کند و چون

برند

دوای مجرب برص

برند با شراب و بر ورم گرم چشم ضماد کنند زایل کند و آثار قرحه که در روی بود
پاک گرداند و ریشهای چرکن پاک گرداند و چون زن بخود برگیرد حیض براند
و چون ورق و قضبان با حشیش جو بپزند و بخورند شیر براند و شقاق را نافع
بود و جهت نمش و جرب ریش شده و قوبا نافع بود **شقاقل** اشقاقل است
و شقاقل نیز گفته شد منفعت بعضی از آن در باب الف اینجا نیز گفته شود تمامی
منفعت آن منصوری گوید مربای وی قوی گرم بود و منضج جگر و معده کودکان و منی
را زیاده کند و بسیار چون ادمان آن کنند و ابن وافد گوید گرم و تر بود در اول
و رطوبت وی بیشتر از حرارت بود و مهیج جماع بود و باه را زیاده کند و نعوظ
آورد خاصه مربای بعسل و جالینوس گوید گرم و تر است در سیوم و منی افزاید
و قوت باه بدهد و حیض فرود آید و مقوی اعضای باره بود دیسقوریدوس
گوید در ابتدای استسقا نافع بود و مقوی امعا بود و منی بیفزاید و نعوظ تمام
آورد و فولس واریباسوس گوید مقوی صلب بود و ذکر و منی بیفزاید و لذت
زیاده کند و بچه فرود آورد و اختناق رحم را نافع بود و سگ و گزندگی سباع
و گزندگی جانوران را که زهر ایشان سرد بود سودمند بود و مقدار مأخوذ از وی
دو درم بود و شیخ الرئیس گوید ظن من آنست که سخونت وی لطیف بود
و ترطیب وی قوت در روح زیاده کند و رازی گوید بدل آن بوزیدان بود
و گویند بدل وی دارچینی و تخم گزر بود و بسیار خوردن وی تشنج و مصلح آن
پرسیاوشان بود با نبات که جلاب سازند **شفر** شقایق است
و گفته شد **شقراق** بلوایه و سنقره گویند و بپارسی کاسکینه گویند و تیز رازی

کاشه سنگ بود و در وی زهر و سمیتی قوی بود اما محلل ریاح غلیظ بود که در امعا باشد
خوردن وی و وی سم بود **شقردیون** اشقردیون خوانند و آن اسقوردیون است
دگفته شد منفعت بعضی در باب الف وتمامی اینجا گفته شود و آن ثوم بری بود
و حافظ الاجساد و حافظ الموتی خوانند و بغایت گرم بود بول براند و چون
تر بود بکوبند و خشک بود بپزند بشراب و بیاشامند گزیدگی جانوران و ادویه
کشنده را نافع بود و سینه را از کیموس غلیظ پاک گرداند و مقدار دو درم
با ماء العسل بیاشامند قرحهٔ امعا و عسر البول و لذع معده را نافع بود و چون با
حرف و عسل و راتینج بیامیزند چون خشک بود و لعوق کنند سرفهٔ مزمن را نافع بود
و چون با سرکه بیامیزند و در موضع نقرس نهند درد ساکن کند و اگر با آب
ضماد کنند همچنین و چون زن نگاه دارد حیض براند **شکرهنج** شکوهنج
نیز گویند و آن خشک است و گفته شد **شکاعی** صاحب منهاج گوید حشیشی است
در قوت مانند بادآورد و نیکوترین سبز بود و گویند زرد و طبیعت وی گرم و خشک است
در سیوم و گویند گرم است در اول و خشک است در دوم محلل لطیف بود بغایت و گویند
چون در شیب جامهٔ خواب کودکان نهند سودمند بود جهت رفتن آب دهان
ایشان و بر فالج طلا کردن و سعوط کردن و با شراب آشامیدن نافع بود و رطوبت
معده و باد که در رحم بود سود دهد و مقدار مستعمل دو درم بود جالینوس گوید سودمند
بود جهت مره سودا و بلغم و مقوی بدن بود و معده و امعا را پاک گرداند از فضلهای
بد و جذام را نافع بود و افولس گوید جذام و برص و بهق را نافع بود و چون با افسنتین
رومی و عسل بیاشامند و سمین بود و صاحب تقویم گوید مقدار مستعمل از وی نیم درم بود.

و گویند مضرات شش و مصلحش صمغ عربی بود و نافع بود جهت ورم طحال و ورم
مقعده و بیخ وی قطع سیلان رطوبت مزمن از رحم و خون رفتن از سینه و مجموع سیلان
رطوبت از بدن بکند و شیخ الرئیس گوید سودمند بود جهت تبهای کهن خاصه ربع را
و مؤلف گوید آن را بشیرازی خار مهک خوانند و وی نبات کوهی بود و در
زمین سنگستان بود و جهت تب ربع و تب مثلثه با جلاب خوردن بغایت نافع بود.
شکوثا کشوث است و گفته شد **شک** تراب الهالک خوانند اهل
عراق و اهل مغرب رهج الفار گویند و بعربی سم الفار گویند و بشیرازی مرگ موش
کانی گویند و صاحب منهاج گوید گویند دود زرد است که از خراسان می‌آورند
و گویند دود نقره است که در خراسان در معدن نقره حاصل می‌شود و مؤلف
گوید آنچه محقق است از طرف دریا می‌آرند از کولیکوت و میگویند وی کانی است
و اکسیریان زرنیخ سفیده گویند و وی سم قاتل بود و معالجهٔ کسی که آن خورده باشد
همچنان کنند که معالجهٔ کسی که زیبق مصعد خورده باشد و مشکل خلاص یابد از بهر
آنکه بغایت مهلکست و اگر در میان خمیر کنند یا در چیزی دیگر و در میان خانه نهند
تا موش بخورد هر موش که آن بخورد بمیرد و هر موش که بوی آن موش مرده
بشنود بمیرد چنانچه آن خانه از موش پاک کرد و این مجربست **شلجم**
و سلجم نیز گویند و آن لغت است که بپارسی شلغم گویند بری و بستانی بود و طبیعت
وی گرم است در دوم و تر است در اول غذای بسیار دهد و مولد منی باشد و شهوت را
نرم گرداند و باه را برانگیزاند و بول براند و مسهل نبود و اشتهای طعام بیاورد و چون
با سرکه بود و خردل بود مقوی معده بود و آب وی حضر را سودمند بود و آن

زحمتی است که بیشتر از بی رطوبت گویند و در وی غلظ و نفخ بود و محرک شهوت جماع بود
و چون بخورند احساس نفخی در وی دریابند بعد از آن جوارشی تناول کنند مفید افتد
شل اسحق بن عمران گوید شل درختی است در هندوستان سفرجل هندی خوانند و آن ثمری
مدور بود مانند زردالو و قوت وی مانند زنجبیل بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم
و تر بود در اول ملطف کیموس غلیظ بود و صلابت اعصاب را نافع بود و شیخ الرئیس
گوید طعم وی تلخ بود و تیز و قابض و بادها را بشکند و در وی تحلیلی عجیب بود و اعصاب
را نافع بود و نقرس و تیاذوق گوید نافع بود ریاحی که عارض شود در رحم زنان
و بچه را نگاه دارد در رحم و چون با عسل ناشتا استعمال کنند معده را پاک
گرداند و قوت امعا بدهد و نشف رطوبات بکند و مقدار مستعمل از وی یک درم
بود و گویند مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید صداع
آورد و مصلح آن خشخاش سیاه بود و شکر و صاحب منهاج سهو کرده است که
از خوردن آن سمان عارض شود که از زیبق مقتول و حق بطرف صاحب جامع است
که از شک تا شل سهو کرده است **شمع** پارسی موم خوانند و دیسقو
ریدوس گوید نیکوترین وی سرخ رنگ بود و خوش بوی که بوی عسل از وی آید
و بی خلط بود و طبیعت وی معتدل بود و گویند گرم بود و ملین و ماده ورمهای
سرد و گرم بود و در وی انضاج اندک بود و ملین اعصاب بود و خشکی قشرها
و خشونت سینه را نافع بود و طلا کردن وی با روغن بنفشه لعوق کردن و منع شیر
بستن زنان بکند چون ده حب هر یک مقدار جاورسی بیاشامند و همین مقدار
چون در حصاتی از جاورس پاریج کنند و بخورند قرحه امعا را نافع بود و جذب

سموم بکند

سموم بکند و بر جراحتهائی که از پیکان زهردار بود طلا کردن نافع بود بغایت
شریف گوید چون با روغن سوسن یا با روغن زنبق بروی طلا کنند لون را
صافی و نیکو گرداند و کلف ببرد و منضج دملها بود و استنشاق رایحه وی در
زکام و با نافع بود و خوردن وی شهوت طعام را ضعیف گرداند و صاحب
منهاج گوید اگر ظرفی از وی بسازند و در آب دریا فرو برند آب شیرین در آن ظرف
حاصل شود و هم گوید موم سیاه از عمق بدن جذب کند جذبی بغایت و خار و
سلی بیرون آورد **شمشرا** مرزنجوش است و صفت آن در اذان الفار
گفته شده **شمار** رازیانج است نزدیک اهل مصر و شام و گفته شد
شمشاد بقس است و گفته شد **شمشیر** شوشمشیر گویند و آن قاقله صغار
بود و گفته شد **شمام** دستنبویه است و گفته شد **شنجار** بپارسی
شنگار و شنگال گویند و آن ابوخلسا است و گفته شد در الف و انقلیا نیز
گویند ورق وی چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و ورق وی بورق کاهو ماند
اما خشن بود و آن گاوزبان تلخ است و در کوههای سرد و دیر روید خاصه در
کرمان **شندله** توذری است و گفته شد **شنبلیه** صاحب جامع از قول
تمیمی گوید شنبلید فقاح سورنجان است و صاحب منهاج گوید ورق سورنجان است
و قول اول صحیح است که آن فقاح سورنجان است و نیکوترین آن سفید تازه بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود و بوئیدن وی صداع سرد را سود دهد و بادهای
غلیظ که در دماغ بود بشکند و سده بینی و دماغ بگشاید و چون اول بار آن شنید که
هنوز آفتاب بجدی نرفته باشد بشگفد مانند بهار نارنج شکفته شود بشکل قندیلی

احراق الشنج

وبوی نیکی نیز داشته باشد **شنج** نوعی از حلزون است بپارسی کچل خوانند و شیرازی
قصیک گویند و آن کوچک بود و بزرگ بود و صاحب جامع گوید سطبر و بزرگ و مجوّف
بود و لون ظاهر آن تیره بود و باطن آن سفید و عطاران شیراز آن را توتیای
اکبر خوانند و آن ودع است و در دواء کحل شود و بهترین وی شنجی تازه سفید املس بود
و چون بسوزانند در داروهای چشم مستعمل کنند و صفت سوختن وی چنان کنند که
شنج را در گل گیرند گلی که سرگین در وی سرشته باشند و در تنوری که آتش تافته بود تا بسوزد
و علامت سوخته وی آنست که سفید گشته بود و اگر سفید گشته باشد دیگر در گل گیرند
و در آتش نهند یا در کوزه کواری کنند و در گل گیرند تا تمام سوخته گردد و سفید گردد
بعد از آن بآب سحق کنند و بشویند و خشک کنند و دیگر باره سحق کنند و مستعمل کنند
و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر و منفعت آن آنست که سپیدی که در
چشم بود زایل کند و نشف رطوبت از چشم بکند و آب رفتن باز دارد و جلای
تمام بدهد و اگر نه سوخته در چشم کشند جلا زیاده دهد و اگر سوخته در چشم کشند
نشف رطوبت از بیشتر کند و تخفیف در وی زیاده بود و اگر بعد از سوختن غسل
کرده باشند نشف بلذع کند و سنون کردن دندان را جلا دهد و سکن وجع دندانها
کرم بود و مقدار نیم درم اما مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و بدل آن ودع بود
شنقاد شنجار است و گفته شد **شنان** در اسیون است و گفته شود **شونیز**
شینیز است و حبة السوداء گویند و بپارسی شینیز گویند و آن سیاه تخمه است و نیکو
ترین آن فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم قطع بلغم بکند و جلا دهد
و محلل ریاح بود و نفخ و ورمهای بلغمی کهن شده و ورمهای صلب چون بکوبند و بگیرند

کودکان

کودکان که بالغ نشده باشند برشته و ضماد کنند بگدازاند و چون با سرکه و حب
صنوبر بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و چون بکوبند و با آب
ترکنند و بر ناف ضماد کنند کرم دراز بیرون آورد و اگر با آب حنظل بسرشند یا جوشانیده
بر ناف طلا کنند حب القرع بیرون آورد محکم و اگر در آب درمنه بسرشند و طلا
کنند کرمها مجموع بیرون آورد و چون سحق کنند و بریان کرده در خرقه بندند و دایم
ببویند زکام سرد را نافع بود و اگر سحق کنند و با قدری روغن حبة الخضرا بیامیزند
و سه قطره از آن در گوش چکانند نافع بود جهت سردی و بادی که در گوش بود
و اگر بریان کنند و بکوبند و در زیت خیسانند و از آن زیت سه قطره در بینی چکانند
زکامی را که عطسه بسیار آید سودمند بود و اگر بسوزانند و با روغن سوسن یا روغن
حنا که موم در آن گداخته باشند بیامیزند و بر سر طلا کنند موی برویاند و روغن
وی چون سعوط کنند فالج و لقوه را نافع بود و چون بکوبند و بپزند و هر روز مقدار
دو درم با آب گرم بیاشامند گزیدگی سگ دیوانه سود دهد و چون سحق کنند و با سکنجبین
بیاشامند تب ربع را نافع بود و اگر با سرکه بر برص و بهق طلا کنند سودمند بود
و اگر با عسل و آب گرم بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و چون با عسل
و روغن گاو بسرشند سودمند بود جهت درد رحم و درد گرده و دردی که از نفخ
بود در زمان امساک خون نفاس کند و درد آن ساکن کند و چون سحق کنند
با بول و بر ریشها سر نهند و بدان مداومت کنند ریشها پاک گرداند و موی
برویاند و چون در کحلها کنند و در ابتداء نزول آب کشند یا بدان سعوط کنند
منع آن بکند و قلع ثالیل و خیلان و بهق و برص و جرب ریش شده و ...

طلا کردن درد سر که از سردی بود سود دهد و سنگ مصفات بگشاید و چون
یکشب در سرکه خوابانند و بامداد سحق کنند و بدان سعوط کنند درد سر کهن و لقوه
را زایل کند و اگر مداومت خوردن وی کنند چند روز بول و شیر و حیض براند و چون
با نطرون بیاشامند عسر النفس را نافع بود و چون مقدار دو درم از وی با آب بیاشامند
گزیدگی رتیلا را سود دهد و چون در خانه دود کنند گزندگان بگریزند و صحت
تبهای بلغمی و سوداوی را زایل کند و حب القرع را بکشد از بیرون طلا کردن
و چون روغن وی سعوط کنند سودمند بود فالج و کزاز را و قطع تری و سردی
بکند که اگر جمع شود و از آن فالج حادث شود و چون سحق کنند با خون افعی یا
خون پرستوک و طلا کنند بر سفیدی که در اعضا ظاهر شده باشد لون آن
بگرداند و چون بریان کنند بآتش آهسته و بکوبند و بگلاب بسرشند و طلا کنند
بر ریشی که بر ساق پیدا شود و بعد از آنکه ریش بر که شسته باشند زایل کند و بحال
صحت آورد و چون ضماد کنند درد مفاصل را سودمند بود و چون بخورند حیض
براند محکم و بچه مرده و زنده بیرون آورد و مشیمه بیندازد شریف گوید
چون هفت دانه از وی بشیر زنان بخوابانند یکساعت و سعوط کنند در بینی
کسی که یرقان داشته باشد و چشمهاش زرد شده باشد بغایت نافع بود
و زردی بحال صحت آورد و زایل کند و تفتیح سده کند و گویند مضر بود بگرده
و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن صمغ زیتون بود و گویند بسیار خوردن از
وی کشنده بود و نوعی هست که خناق و غثیان آورد و اول این بود که قی
کنند و شیر بیاشامند و مداوای وی چون مداوای کسی کنند که گندم خورده

باشند

باشند **شواصرا** نوعی از بنجاسفاست و آن را مسک الجن خوانند و طبع
وی گرم و خشک و در خفها نیز مستعمل کنند سودمند بود و جهت عرق النسا
و اوجاع مفاصل سرد بغایت نافع بود از بهر آنکه مسهل اخلاط غلیظ لزج بود **شوخط**
خوشه ارزن است و صفت ارزن در باب جیم در جاورس گفته شد **شویلا**
بنجاسفاست و گفته شد **شوع** درخت بان است و صفت بان در
حب البان گفته شد **شوشهیر** خیربوات و هیل بوا و هال بوا نیز گویند و آن
قاقله صغار است و گفته شد **شوك الدراجين** مشط الراعی است و بیونانی
دنیاقوس گویند و گفته شد **شوك الدمن** عکوبت و گفته شود **شوك العلك**
اشخیص است و گفته شد **شوك غريبه** سکاعاات و گفته شد **شوكه قبطيه**
قرظ است و گفته شود **شوكه شهبا** ینبوت است و گفته شود **شوكه منتنه**
حنین گوید طباق است و گفته شود و طباق خارناک نیست که آنرا شوکه خوانند
شوكه بيضا بادآورد است و گفته شد **شوكت مصريه** شوکه قبطیه است
و گفته شد **شوكران** حقطوط گویند و بیونانی قوثیون و باریقون و طفسقون
نیز گویند و آن طمحات است و گویند تخم بنج رومی است دیسقوریدوس گوید
ساق آن مانند ساق رازیانه بود و ورق آن مانند ورق خیار زه گل وی
سفید بود و تخم وی مانند انیسون رومی بود اما سفیدتر بود رفس گوید
ورق آن مانند ورق یبروح زرد بود بغایت و بیخ آن بغایت باریک بود
و تخم آن مانند ناخواه بود بشکل و بطعم و لعابی داشته باشد و مؤلف گوید
تحقیق آن بیخ کوهیت بپارسی دورس گویند و بهترین آن یزدی بود که

در ولایت یزد از نفت خیزد و آن را درس تفستی خوانند و تخم آن شوکران است
و طبیعت آن سرد و خشک در سیوم تا چهارم و کشنده بود و اگر عصاره وی گیرند
پیش از آنکه تخم وی خشک شود و در آفتاب نهند تا منعقد گردد و بسیار منفعت
داشته باشد در اطلیه و در شیافهای چشم استعمال کنند نافع بود و چون ضماد کنند
بر حمره و نمله ساکن گرداند و اگر نبات وی همچنان با ورق بکوبند و بر انثیین ضماد
کنند نافع بود جهت کثرة احتلام چون ضماد کنند بر قضیب سستی در وی پدید کند
و چون بر پستان دختران بکر ضماد کنند رها نکند که بزرگ گردد و اگر بر پستان
شیر دار ضماد کنند قطع شیر بکند و اگر بر موضع زهار یا موضعی که موی بود طلا کنند
منع موی رستن بکند و اگر بر خصیه کودکان ضماد کنند رها نکند که بزرگ شود و اگر
بر نقرس گرم طلا کنند سود دهد و اگر کسی بخورد علامت وی آن بود که عقل از
وی زایل شود و چشم وی تاریک شود تا حدی که هیچ نبیند و فواق آورد
و اعضای وی سرد شود و خون در بدن وی منجمد شود و در آخر کار تشنج
اعصاب آورد و خناق او را و سر زبک از تنگی که در قصبه شش و حنجره
پیدا گردد بسبب ریاح و مضرت وی بیشتر بدل رسد تا بحدی که بکشد و مداوای
آن بقی کنند بعد از آن شراب و فلفل پس شیر با انگبین و فلفل و جندبیدستر
و سداب با شراب و قودنا و میع و فلفل و تخم الجزر با شراب و ورق
غار و الحلتیت و حلتیت با روغن و مدا و افربیون نیز کنند و اگر از تخم وی
اندکی در شراب کنند و کسی بخورد بغایت منوم بود و بدل آن دو وزن آن
بزر البنج سیاه بود **شوغار** زاج سفید است و گفته شد **سودانیق**

سودا ینا

سودا اینا هست و گفته شد و غذا اندک دهد و کیموس وی کدر بود **شهدانج**
بزر القنب است و آن بری بود و بستانی بود و در قاف صفت آن گفته شود

شیطرج عصاب خوانند بزبان بربری و بیونانی لندیون خوانند
و آن انواع است و بهترین آن صاحب منهاج گوید هندی بود یا بحری و مؤلف
گوید چند آنکه امتحان کرده شد بهتر از پارسی نیست که در لحظه آبله میزند در اطلیه
و هندی آبله نمی زند پس محقق شد که حدة وی زیاده از هندی است و این
نوع نیکوتر است به دو وجه یکی آنکه تازه بود دوم آنکه مقشر بود فی الجمله
طبیعت آن گرم و خشک در آخر درجه دوم جالینوس گوید گرم بود در درجه
چهارم و شیخ الرئیس گوید بر بهق سفید و برص و جرب و تقشر با سرکه طلا
کردن بغایت نافع بود و چون بیاشامند باد و بهاد ناب درد مفاصل را
سود دهد و بر سپرز طلا کردن بگدازاند و گویند چون بیخ وی از گوش بیاویزند
درد سپرز ساکن گرداند و ورق وی چون نیک بکوبند و با بیخ راسن بر
عرق النسا ضماد کنند دانگ و نیم ساعتی رها کنند نافع بود و بر سپرز نهادن
نافع بود و بر جرب ریش شده مالیدن بغایت مفید بود و چون از خود
بیاویزند درد دندان ساکن کند مؤلف گوید از خواص وی آنست که درد
دندان ساکن کند و این مجربست و جهت قوبا با سرکه کهن طلا کردن بغایت
نافع بود و مجربست و متعدد استعمال از وی صاحب منهاج گوید یک مثقال بود
و گویند مضرت بشش و مصلح آن مصطکی بود و بدل آن فوه و گویند بدل
آن بیخ کبرات **شیح** بپارسی درمنه گویند و بهترین آن ارمنی بود

وازاو منترکی خوانند وشیح جبلی را افیلون خوانند وطعم وی تلخ بود وطبیعت
وی گرم وخشک بود در سیوم وگویند گرم بود در دوم وخشک بود در اول
محلل ریاح بود ومقطع بلغم ودر وی قبضی بود و وزن قبض افسنتین وچون
بسوزانند وخاکستر آن باروغن بادام برداء الثعلب طلا کنند نافع بود ومنع اکله
بکند وعسر النفس را سود دهد وکرمها وحب القرع را بکشد وبول وحیض را براند
وجهت گزیدگی عقرب ورتیلا وزهرها را سودمند بود ومقدار مستعمل از وی
دو مثقال بود وچون بسوزانند وبر ریش که کوتاه باشد یا بر موضعی که ریش
رسته باشد طلا کنند موی برویاند ووی مضر بود باعصاب ومصدع بود
ومعده را زیان دهد ومصلح وی ترمس بود وگویند مصلح وی شراب ریباس
بود یا شراب اترج وبدل آن در قاتلات دود برنگ کابلی بود ودر علیهای
دیگر غیر از منی بدل وی کنند **شیلم** زوان است وبهترین وی آن
بود که اوکن وفربه بود وطبیعت وی گرم بود در سیوم وگویند در اول وگویند
در دوم ووی ملطف ومحلل بود وجلائی دهد وبا گوگرد بر بهق طلا کردن
سود دهد ومحلل ورم خنازیر بود با برزکتان وسرگین کبوتر بروی نهند
سوراخ کند وبا گندم بر قوبا وریشها در کردن نافع بود وبخور کردن بدان
ابستنی را یاری دهد خاصه چون با سویق ومر وزعفران وکندر بود وچون
بکوبند وبر شسته کهنه که سلی یا خاری بود بیرون آورد ووی سکر دمستد بود
ومؤلف گوید از ابشیرازی شلک خوانند واگر درمیان آرد گندم کنند نان آن
بغایت مستدر وسکر آورد وبدل آن خندقوقی بود واگر درمیان شراب خویسانند

وبیاشامند

وبیاشامند بغایت منوم بود ومستی وخواب گران آورد وروغن وی حب قوبا
از روغن گندم نیکوتر بود وچون بر صدغین مالند خوابی معتدل آورد وراز
گوید بدل آن فوت **شیرج** دهن الحل است بپارسی روغن کنجد گویند وشیره
گویند وطبیعت وی گرم وتر بود وسودمند بود جهت شقاق وخشونت سودای
خوردن وطلا کردن وچون مورد در وی بپزند موی را نگاه دارد وقوت دهد
وخوردن وی با آب مویز حکه وموی وبلغمی را زایل کند وضیق النفس را نافع
بود ومعتدل طبیعت بود وسموم را نافع بود وخشونت حلق وسرفه را سود
دهد وسهوکه طحینها زایل کند چون در طبیخ کنند ودر وی غلظی بود ومعده را
بد بود ومرخی وی بود واگر خواهند که غلظ وی اندک شود مصلح وی آن
بود که بریان کنند وبعضی گویند که سود اوی را هیچ نفع ندهد **شبیه العجوز**
اشنه است وگفته شد **شیان** دم الاخوین است وگفته شد **شیرزق**
وشیرزج نیز گویند صاحب جامع گوید سرگین خفاش است وصاحب منهاج
گوید بول خفاش است وگویند شیر اوست ومؤلف گوید آنچه محقق است شیر
خفاش است که هیچ مرغ شیر ندارد الا الخفاش وشیر مرغ که مردمان بافواه گویند
شیرزق است وطبیعت آن گرم وخشک است بغایت گرم وتیز ومنفعت وی آنست که
سنگ مثانه بریزاند وناخنه وسفیدی که در چشم بود چون در چشم کشند زایل کند
شیرابه خشخاش است وگفته شود **شینین** شونیز است وگفته شد
شیح حبشی فلفل سیاه است وگفته شود **شیخ البحر** حیوانی دریائیست
سرد که مبنی وی مانند گوساله بود وگویند روز شنبه البته از دریا بیرون نیاید

شیان خوزی پوش در هندی است وگفته شد شیر املج املج چون در شیر خویسانند از آن شیر املج گویند وقبض وی کمتر از املج بود و نیکوترین آن بود که چند روز در سه که خویسانند طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم وگویند گرم و تر بود بلغم لزج را پاک کند و قوت شهوت بدهد و قطع قی بکند و آب رش از دهان باز دارد و حرارت خون را بنشاند و مقدار مستعمل از وی یکمثقال بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی شیر تازه و عسل بود. شیراز بپارسی ریچال خوانند شیرخشت صمغیست زرد رنگ که از هندوستان می آورند و طبیعت آن گرم و خشک بود مسهل مره سودا بود و بلغم و خلطهای غلیظ سوخته بیرون آورد و بادهای فاسد ببرد شربتی از وی دانگی تا نیم درم بود شیرخشک بپارسی شیرخشت خوانند و طبیعت وی گرم بود باعتدال و فعل وی اقوی بود از ترنجبین و مانند وی آن بود که کبود رنگ بود و چون در دهن بگیرند مانند صمغ شفاف بود و آن تازه بود که شفاف بود مانند صمغ والله اعلم

باب حرف الصاد

صابون گرم و خشک بود در چهارم مقرح اعضا بود محکم و قولنج بگشاید و مسهل خلط خام بود چون شافه از وی بکنند برگیرند و در مهار القبح دهد شریف گوید چون در میان خرقه صوف نهند خراز و قوبا را بمالند محکم زائل کند و اگر باهم چندان نمک بیامیزند و در حمام بمالند حکه و جرب ریش تن را نافع بود و اگر باهم چندان حنا بسرشند و بر زانو طلا کنند درد زانوی کهن را نافع بود و اگر بر نمش طلا کنند زود زائل کند مجربست

وچون بجوشانند و با روغن گل و بر سر ریش شده کودکان طلا کنند بیالی چند روز خشک گرداند و زائل کند و چون طلا کنند بر ریشهای شقه شده و تفت روز رها کنند و بعد از آن با آب گرم بشویند هیچ دوا بهتر از این نبود و چون دو درم از وی با بیخدان سلیتون که آن زنجفر محرقست و بیخدان نوره آب دیده بر ریش خضاب کند در حمام بعد از آنکه شسته باشند یک و نیم ساعت صبر کند موی را سیاه گرداند و تغیری تمام پیدا کند شریف گوید بغایت مجربست و اگر سر را بدان بشویند در حمام شپش را بکشد و سر را پاک گرداند از سبوسه و اگر با ادویه بسرشند که جهت نمش و بهق مناسب بود و فعل وی زیاده گردد و بهق و نمش را زائل کند و چون بر اورام بلغمی دشخوار نضج نهند شهای با ادویه که موافق بود نضج دهد و بگدازاند و چون بسرشند با ادویه که گشاینده اورام بود مانند سفیده حرف و سرگین کبوتر و اصل قثاء الحمار فعل وی قوی گرداند و گویند سر را چون بدان بشویند موی را جعد گرداند و بر سر جراحتها طلا کردن بگشاید و آب وی اگر بخورند کشنده بود و نزدیک بخوردن نوره بود و مداوای وی بقی باب گرم کنند و بروغن کنجد بعد از آن آب گوشت از مرغ بروغن بادام خورند صابون القاق شجره ابو مالک است وگفته شد صاب گویند قثاء الحمارست و گویند بتحقیق نوعی از یتوعات است صاره لوف الصغیرات وگفته شود صاحیه جرزات وگفته شد صبار تمر هندی است وگفته شد ضبا گویند عصاره سنا است وگویند عصاره زرد رنگست و طبیعت آن سرد است نقرس گرم را نافع بود.

صبر سه نوع است اسقوطری و عربی و سمحانی و بهترین آن سقوطری بود
و سقوطر جزیره‌ایست نزدیک بساحل یمن و آن جزیره جبل و سنگ است
و اهل آن جزیره لی دینانند و ساحران محکم و در اصل ایشان از یونانند اسکندر
ایشان را از زمین یونان بدان جزیره فرستاد جهت ساختن صبر و زنان ایشان
مجموع ساحران باشند تا بحدی که اگر خصمی یا کینی داشته باشند اگر آن شخص حاضر بود
والا شکل وی را در ضمیر خود دارند و قدحی پر آب پیش خود نهند و آغاز سحر کنند تا
آن زمان که نقطه خون در میان قدح پیدا شود و بعد از آن قدح پر جگر و گوشت
و دل گردد و آن شخص در حال بمیرد و چون شکمش بشکافند جگر نبود در شکم وی
نبود تا بدین حد مبالغه میکنند در ساحری ایشان و نیکوترین صبر اسقوطری
آن بود که لون آن مانند لون جگر بود و بوی وی مانند بوی مر بود و براق
بود نزدیک بصمغ عربی و چون در دست بمالند زود خرد شود و بلون مانند
زعفران بود و از وی بوی روغن گوسفند آید و قطعها سنگ ریزه در وی
نبود و نوع عربی را عدنی خوانند و وی میانه بود و سمحانی بد بود و آن را صبر
بروکی خوانند و طبیعت صبر گرم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در
اول بود و گویند در سیوم و جالینوس گوید خشکی وی در سیوم بود و گرمی در
اول جهت همه دوائی سودمند تر بود و ریشهای مشکل نیک شود خاصه در ذکر
و دبر چون بآب بگدازانند و طلا کنند و همچنین سودمند بود جهت ورمهایی
که در دهان و بینی و چشمها حادث شود و فی الجمله خواص وی آنست که منع ماده
بکند و اگر جمع شده باشد بگدازاند و منضج معده بود و دباغ آن بادها بکند و مسهل

صفرا بو

صفرا بود و رطوبت و بلغم از سر و مفاصل جذب کند و سده جگر بگشاید با وجود آنکه
مضر بود بجگر و ریش چشم و جرب و درد و سوزش آن زائل کند و رطوبت
آن خشک گرداند و سودمند بود جهت ابتداء نزول آب و سردی معده و مجموع
بدن را از فضول که جمع شده باشد پاک گرداند و عروق و اعصاب را از
اوساخ پاک کند و ذهن را صافی کند و حبیش ابن حسن گوید نشاید که صبر در
سرمای سرد و گرمای گرم مستعمل کنند الا در زمان معتدل که اگر در سرمای سرد مستعمل
مستعمل کنند مضر بود بمقعده و باشد که اسهال و موی آرد از بهر آنکه مرخی عروق
پیرامون مقعد بود پس افواه آن بگشاید و خون روانه گردد و صبر عربی کرب
و مغص آورد و قوت وی در طبقات معده یک دو روز باقی ماند و سقوطری
ضد آن بود و چون بیاشامند بخاری لطیف از وی متصاعد شود به سر و دماغ
از فضول و بلغمی که جمع شده باشد پاک گرداند و بخاری که از معده متصاعد شود
پس قوت باصره بدهد بدان سبب که متصاعد شود پس از وی جزوی لطیف
بعصب اجوف رسد و از فضول پاک گرداند و روشنائی چشم زیاده کند و بدین
سبب است که صبر در ایارجات و معاجین می کنند و صبر چون نشسته باشد
زیاده اسهال کند و چون مغسول کنند قوت دوائی بسیار نقصان کند و از
طبیعت دوائی بیرون رود و صفت شستن وی صاحب جامع گوید که
بگیرند صبر سقوطری یک رطل و سحق کنند و بمنخل صفیق بیزند و بعد از آن افسنتین رطلی
وازادوبها، پاره مصطکی و حب بلسان و دارچینی و سلیخه و عود بلسان و سنبل
و اسارون از هر یک سه درم این داروها را در دو رطل آب شیرین بپزند تا بنیم

صفة غسل صبر

باز آید فرو گیرند و در دست بمالند و صافی کنند و صبر کوفته و بیخته در دهان کنند
و آب آن بران ریزند و بشویند تا آن زمان که هیچ باقی نماند الا مانند خاک
گردد و بعد ازان آب ازوی بریزند و صبر باقی ماند پس سه درم زعفران با وی بیامیزند
و بردارند و بوقت حاجت استعمال کنند و مقدار شربتی ازوی ما بین یکدرم تا دو درم
بود و صبر چون کهن شود سیاه گردد و شسته وی زودتر از ناشسته ضعیف شود
و گویند مسهل سودا بود و آنچه مغسول بود صاحب جامع گوید شربتی ازوی مغسول ما بین
نیم درم بود با آب گرم مسهل بلغم و سودا بود و اگر با ادویه بود شربتی ازو دو دانگ
تا نیم درم و مضر بود بمعا و تعدیل آن بکثیرا کنند و مضر بود بجگر و مقعد و مصلح آن
مصطکی و ورق گل سرخ و مقل بود و منصوری گوید ازوی یک مثقال تا دو مثقال
و نوع سمجانی سیاه بود و نشاید که استعمال کنند و صبر تنها مستعمل کردن بغایت مضر بود
بمقعد از بهر آنکه خشکی آن در درجه سیم است و مقعد عصبی است و مزاج وی سرد
و خشک است چون بران بگذرد بشگافد و خشکی مضر بود بعصب و شریف گوید
چون با آب کنند و سحق کنند و طلا کنند چند نوبت بر بواسیر که از مقعد رسته باشد
بیندازد و گویند نیکوترین معالجه این زحمت بود و مجربست و باید که چون بیندازد
روغن گل که در ظرفی اسربی یا قلعی حل کرده باشند بمالد ازیل آن و اگر در
آب لسان الحمل حل کنند و بر ریش بینی و گوشت طلا کنند زایل کند و چون بسرکه
حل کنند و بر جمره و شرا طلا کنند نافع بود و بدل صبر بوزن آن حضض بود و در
نفع معده بوزن آن افسنتین و گویند بوزن آن حضض و افسنتین بود
صحناة بپارسی ماهیابه گویند و طبعت آن گرم و خشک در دوم و گویند

گرم بود در اول و خشک بود در دوم و آن را از ماهی سازند که آنرا ماهی ابشنه
خوانند در کرمان و شیراز بود و خلطی بد ازوی حاصل شود اما نشف رطوبت معده
بکند و وجع ورک بلغمی را نافع بود و گند دهان که از فساد معده بود زایل کند
و قطع بلغم بکند و حکه و جرب آورد و تشنگی و صداع آورد و مصلح وی مغز گاو
بود **صدف** بهترین آن سفید بود که در آب شیرین بود و طبعت آن خشک بود
و صدف قیروفس و صدف فرفورا نا سوخته نشاید که استعمال کنند از بهر آنکه
بغایت صلب بود و چون بسوزانند قوت وی در غایت تخفیف شود و اولی
آن بود که بغایت سحق کنند و آن با بی حالت هر چیزی که جوهری وی حجری بود
پس چون تنها استعمال کنند نافع بود جهت جراحتهای خبیث از بهر آنکه تجفیف بود
بغیر لذع و چون بسرکه بسرشند و عسل و شراب نافع بود جهت جراحتهای متعفن
خبیث و گوشت صدف بری چون طلا کنند بدن را خشک گرداند بقوة و صدف
جذب سلی و عظام بکند و مسکن وجع نقرس و مفاصل بود و چون ضماد کنند و چون
با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند و وی مسکن وجع معده بود و چون بر سیر
ضماد کنند و رها کنند تا خود رها کند بغایت نافع بود و چون زن بخود برگیرد حیض
براند و گوشت وی سودمند بود جهت گزیدگی سگ دیوانه و مرق صدف کوچک
شکم براند و بدان بخور کردن جهت اختناق رحم را نافع بود و مشیمه بیرون آورد
و صدف سوخته در تحلیل و جلاء دندان بغایت منقیه بود و در کحلهای چشم
مستعمل کنند ریش چشم را نافع بود و غلظ اجفان زایل کند و چون طلا کنند
بر موضع زیاده که در چشم بود بعد از آنکه برکنده باشند دیگر نروید و سوختگی آتش را

سود دهد و درد دل را نافع بود و مقدار مستعمل از وی مثقالی بود و از آب وی درم
سوخته بهق را زائل کند و ریشها را پاک کند و اسحق گوید خوردن وی مضر بود به مثانه
و مصلح وی عسل بود و بدل وی ودع **صدف البواسیر** نوعی از صدفست
که در ساحل دریای قلزم بسیار باشد و در بحر حجاز نیز می باشد چون در شیب خود
دود کنند بواسیر را سود دهد و بیندازد و چون بسوزانند و بعسل سرشته قطعی
ثالیل کند و زخم را سود دارد و شکل وی مانند حلزون بزرگ بود الا در وی طبقات
باشد و بوی وی کریه بود و لون وی فرفیری بود که بسیاهی زند و در قلزم زکیه
معروف بود **صداء الحدید** زعفران الحدید است و گفته شود **صریمة**
الجدی شجرة الطحال است و گفته شد **صرد** شوکران است و گفته شد
صرایه حنظل است که زرد خواهد شد **صرب** صمغ است و گفته شود
صریرا بادروج است و گفته شد **صرصر** زریز گویند و آن حیوانیست
کوچک مانند ملخی کوچک که بشب آواز کند و بشیرازی جرواسک خوانند و د
ودیسقوریدوس گوید چون بریان کنند و بخورند درد مثانه را سود دهد جالینوس گوید
بعد از آنکه خشک کنند کسی که قولنج داشته باشد یکعدد یا یکدانه فلفل بخورد و بیست
سه عدد از این حیوان بود یا پنج عدد یا هفت عدد با مثل وی فلفل در وقت هیجان
درد و صورت آن و صاحب منهاج گوید چون در زیت بپزند و در گوش چکانند
درد گوش ساکن گرداند **صرفان** اسرب را صرفان گویند و نوعی از
خرما سفید فربه نیز هست و آن را هم صرفان گویند و بپارسی بکتوم گویند **صعتر**
بشیرازی اوشه خوانند و بیونانی اوریغاس و آن دو نوعست درازورق

وکرد ورق

وگرد ورق و بری را نمع گویند و در قوت مانند حاشا بود و دراز ورق اقوی بود
از گرد ورق و نیکوترین آن کوچک ورق بری بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود در سیوم محلل و ملطف بود و درد درکین را نافع بود و درد
دندان که از سردی و باد بود و چون بخایند ساکن کند و طبیخ وی چون با شراب
بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد و چون مسحوق بیاشامند دفع مضرت
شوکران و افیون بکند و چون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت حبین بکند و چون
با خیارزه بخورند جهت کوفتگی عضله و جهت معده و جگر بغایت سود مند بود
و اگر با روغن ایرسا سعوط کنند فضلها از بینی بیرون آورد و اگر با سرکه بیاشامند
سطحول را نافع بود و بول و حیض براند و اگر طبیخ وی بیاشامند شکم براند و فضول
مراری بیرون آورد و اگر با عسل لعق کنند ورم طلاله و تنگی نفس کرم را نافع بود و خوردن
وی غثیان را بغایت نافع بود و چون بپزند و آب وی بیاشامند کرم بکشد
و حب القرع را بیرون آورد و اشتهاء طعام باز دید کند و بادها را تحلیل دهد
و بادها و تاریکی چشم و شبکوری که از رطوبت حادث شود زائل گرداند و مقدار
نیم مثقال مستعمل بود و روغن وی سینه و تنگی نفس را نافع بود و اگر با سویق بر ورمهای
بلغمی ضماد کنند بگدازاند و خوردن وی هضم طعام بکند و معده و امعا را از بلغم غلیظ
پاک کند و غذاهای غلیظ را لطیف گرداند و سردی معده و جگر را سود دهد و این
خاصیت در وی موجود است و اگر با انجیر خشک بخورند عرق برانگیزد و لون را
نیکو گرداند و مقدار وی مسهل مره سودا بود و بلغم بود و شربتی یک مثقال با ننک
و سرکه بود و صعتر درد رحم و قولنج و مثانه را نافع بود و چون با عسل و سرکه بپرورند

وهر شب یکمثقال بخورند و بران بخفتند جهت دفع نزول آب بغایت مفید بود
واز نزول این باشند و ذهن را نیکو کرداند و چون بیاشامند کزیدکی عقرب را
نافع بود واکر ضماد کنند بر موضع کزدکی همچنین نافع بود و چون صعتر نزدیک بقولی
که مضعف چشم بود بنهند ضرر آن زائل کند و نوعی از صعتر بستانی است که
آنرا میکارند آن ضعیف تر از بری بود در قوت و فعل و در تبریز بسیار میکارند
وآنرا مرزه خوانند وصعتر مضر بود بارید ومصلح وی خمر انکوری بود صُعَبن
ضعبین نیز کویند وآن سیکنج است وکفته شد صفصاف یعنی بید و بعربی
خلاف وکفته شد صفینه درخت ابهل است وآن عرعر بود وکفته شود
صفراغون مرغیست که آنرا اطرغلودیس کویند وکفته شود صفر مرغیست
که کنجشک را صید کند و بپارسی باشه خوانند و به بربری ماشیا کویند و ابوعماره
نیز کویند کوشت وی کرم و خشک بود و چون بپزند و خشک کنند و سحق کنند
و دو درم ازوی باب سرد بناشتا سه روز سرفه سرد و ربو را نافع بود و زهره
وی نافع بود جهت نزول آب چون در چشم کشند قوت باصره به بود و سرکین وی
چون در کلف مالند زود زائل کند صلون خرنوب نبطی است وثمره وی
در مصر لحب الکلی خوانند و اناغورس نیز کویند وصفت خرنوب کفته شده و در
ینبوت نیز کفته شود صُلصُل بپارسی عکه خوانند وآن عقعق است وکفته شود
صموغ جالینوس کوید مجموع صمغها کرم و خشک بود ولیکن بعضی از بعضی
فاضلتر بود و صمغ را بشیرازی ازو کویند و بپارسی زد کویند صمغ عربی
بهترین صمغها بود و نیکوتر آن بود که صافی بود و چوب اندک داشته باشد

ویغذ

وسفید و شفاف بود و کویند سرد و خشک بود و در وی قبضی بود و جفالی
باعتدال سرفه کرم را نافع بود و آواز صافی کند و قوت معده بدهد و اسهال
صفراوی را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی دو مثقال بود و خشونت سینه و حلق
و قصبه و شش را نافع بود و حدة ادویه را بشکند و اسحق کوید مضرات بسفل
ومصلح وی کثیرا بود و بدل آن صمغ بادام وحب الآس و کویند مصلح آن شراب
صندل و کلابست صمغ اللوز بهترین صمغ بادام آن بود که سفید باشد واز
درخت بادام جوان کیرند و طبیعت وی مایل بسردی بود و کویند کرم و تر بود
وصمغ بادام شیرین درد حلق و سرفه و تب دق را نافع بود و فربهی آورد
وصمغ بادام تلخ قابض و مسخن بود و چون بیاشامند نفث دم را نافع بود
واکر با سرکه بیامیزند و بر قوبا که ظاهر پوست پیدا کردد بمالند زائل کند و چون
با شراب ممزوج کنند و بیاشامند سرفه کهن را نافع بود و سنک کرده بریزاند
و کویند صمغ بادام مضر بود بسپرز و مصلح آن قند و خشخاش بود و بدل آن
صمغ عربی و کثیرا صمغ الاجاص بهترین صمغ الو آن بود که از درخت کهن
کیرند و در وی کرمی و خشکی بود و کویند کرم و تر بود درشش و سینه را نافع بود
و چون با شراب بیاشامند سنک کرده و مثانه بریزاند و چون با سرکه بیامیزند
و بر قوبا کودکان بمالند زائل کند و جراحتها باصلاح آورد و چون در چشم کشند
روشنائی زیاده کند و چون در سرکه حل کنند و بر تر ماالند جرب را زود تری
وحصف طلا کنند سود مند بود و اسحق کوید مضر بود بسپرز و مصلح آن قند بود
صمغ السماق چون در دندان کبسند درد ساکن کند و جراحتها را نافع بود

واگر در شیافات کنند روشنی چشم زیاده کند **صمغ المحروث** حلتیت است وگفته
شد **صمغ الدامیثا** نیکوترین آن بود که صافی باشد وبسرخی مایل بود ودر
غایت حدت وحراقت بود وتلخی تمام داشته باشد ومؤلف گوید آنرا بشیرازی
اودک خوانند واز حدود شبانکاره خیزد ودر هیچ جای دیگر نبود وملطف بود
وجهت بادهای غلیظ که در معده وامعا بود سودمند بود وبلغمی که در معده بود لطیف
گرداند وبگدازاند ودر قوت گویند مانند حلتیت بود ومؤلف گوید جهت درد
دندان استعمال کردن مقدار نیم درم نافع بود اگر سبب آن از نفخ بود
صمغ السذاب گرمست در سیوم وخشکست در دوم بادها را بشکند وورمهای
صلب بگدازاند وریش چشم را نافع بود وچون بران افشانند وخنازیر که در
حلق ودر شیب بغل بود بگدازاند وچون مقدار دانگی سعوط کنند وبدل آن دو وزن
آن حلتیت است **صمغ الخطمی** سرد وتر بود وتشنگی ساکن گرداند وشکم ببندد
ونافع بود جهت مره صفراوی **صمغ اللوز الرومی** کهربا است وگفته شود
صمغ الطرثوث اشق است وگفته شد در الف **صمغ القتاد** کثیرا است
وگفته شود **صمغ السذاب البری** ثافیا است وگفته شد **صمغ الکمثری**
گویند نیکوترین صمغ امرود آن بود که از درخت کهن گیرند وطبیعت آن
گرم وتر بود در دوم ریشها را سودمند بود ومقدار مستعمل از وی دو
مثقال بود وگویند مضر بود بسپرز ومصلح آن گل ارمنی بود **صمغ البطم**
علک بپارسی بناست گویند وبشیرازی کندر خوانند وطبیعت آن گرم بود
ومحلل وملطف بود ودر خواص نزدیک بمصطکی بود **صمغ السرو**

[illegible]

گرم وخشک بود ودر قوت مانند صمغ سذاب وصمغ صنوبر بود وچون بدان
سعوط کنند رطوبات دماغ را پاک گرداند وچون بر ریشها افشانند پاک کند
زایل کند وجمیع ریشها اعضا همین سبیل بود **صمغ الصنوبر** راتینج است
وگفته شد **صمغ الحرشف** بپارسی کنگرد خوانند وبشیرازی کنگری وآن تراب
الفی بود ودر کاف در کنگرزد گفته شود منفعت آن **صمغ الزیتون** اصطرک است
وگفته شد وصمغ برّی دی ازاد ویه قاله بود وچون در چشم کشند شبکوری وتاریکی
چشم زایل کند وبول وحیض براند وچون بر دندان خورده نهند درد ساکن
گرداند وجرب ریش شده را سود دهد وبچه بیندازد وبدل آن عصاره طراثیث است
وگویند بدل آن شونیز است **صمغ الملاط** صاحب جامع گوید بیونانی کیشوفلا
خوانند معنی آن بپارسی از سنگ ساخته وآن چیزیست که از رخام وسنگ
میسازند وصاحب منهاج گوید معدنی بود ومرکب بود از آنچه مرکب بود از صبر وقر
ومرّ وخون سیاوشان وعلک وانزروت وصمغ عربی از هر یک جزوی
اصل مرجان وزاج از هر یک نیم جزو کوفته وبیخته کنند وباب صمغ عربی سرشته کنند
وبدیواری که بگچ سفید کرده باشند بزنند ورها کنند تا خشک گردد وهر چند که
کهن گردد نیکوتر بود جراحتها را نافع بود ومنع خون ودیم کند وریشها
تر بصلاح آورد **صندل ابیض** نیکوترین آن مقاصری بود وزرد رنگ
وطبیعت آن سرد بود در سیوم وخشک بود در دوم وصاحب منهاج گوید
سرد بود در آخر دوم وخشک بود در سیوم درد سر وخفقان که عارض شود
از تبهای حاده ومره صفرا وجگر گرم ودهن گرم محروری مزاج را بغایت نافع بود

وضعف معده را سود دهد و چون بآب حل کنند و بگلاب و اندک کافور برسر نهند

و بر پیشانی طلا کنند درد سر که از حرارت بود ساکن گرداند و چون در حمام با بوره برخود

بمالند بوی آن زائل کند و چون بآب عنب الثعلب یا باب حی العالم یا بآب

طحلب بسرشند و بر نقرس گرم طلا کنند سود دهد و بر ورم گرم همچنین و

مفرح و مقوی قلب بود و چون محکوک کنند اندک حرارتی در وی پیدا شود

و همچنانکه آرد از طحن و اگر خلط کنند باد ویه جهت تقویه معده و جگر و سردی آن سود دهد

و مضر بود باواز و مصلح وی جلاب بانابت و بدل آن شنه صندل احمر

سرد و خشک است در دوم و گویند سردتر از سفید است و گویند سفید سردتر است

از سرخ لیکن خشکتر است از سفید و محلل اورام گرم بود و منع ماده بکند و بر حمره طلا

کردن نافع بود و درد سر را عظیم مناسب بود و شریف گوید چون سحق کنند و با روغن

زنبق بیامیزند و بر اعضا بمالند تب و درد از وی زائل کند و همو گوید صندل

سرخ بغایت سردتر از همه صندلها بود و بدل آن فوفل است صنوبر

بشیرازی کاج خوانند و صفت حب آن در باب حا گفته شد اما باقی اجزای وی گفته شود

در پوست بیخ صنوبر صغار قبضی و قوتی تمام بود و بیخ را نافع بود چون بر وی نهند

مانند ضماد عظیم نافع بود و چون بپاشانند شکم ببندد و اگر ذرور کنند بر سوختگی آب

گرم باشند بغایت نافع بود و وی معتدل بود در حرارت و گویند گرم است در دوم

و خشک است در سیوم و گویند در اول و ورق آن ترتر از لحاء آن و جراحتها را

نیکو گرداند و غرغره بطبیخ قشر صنوبر کردن بلغم را ایله کند و بیرون آورد و دخان

وی سود مند بود جهت کسی که در مژه وی استرخائی بود و هر علتی و زخمی که بود

زائل کند

زائل کند و قشور و ورق وی چون بپاشانند در دو جگر و ریش آتش را نافع بود

و قشور هر دو صنوبر چون زنان در شیب خود دود کنند بچه و مشیمه بیرون آورد

و ورق وی چون بکوبند و ضماد کنند بر ورمها گرم درد ساکن کند و جراحتهای

تازه که خون روانه بود سود دهد و چون با سرکه بپزند و بر دندان ضماد کنند

درد ساکن گرداند و چون با ماء العسل بپاشانند مقدار یک مثقال موافق بود و جهت

کسی که در جگر وی علتی بود و همچنین پوست وی و ورق وی چون بپاشانند

همین عمل کند و چون چوب وی بشکنند و پارهای کوچک کنند و با سرکه بپزند

و طبیخ وی در دهن نگهدارند درد دندان زائل کند و اگر بسوزانند دود دخان

وی بگیرند و در مداد بغایت خوب بود و اگر در داروها چشم کشند مژه چشم

نیکو گرداند و موی ریزد و آب دهن باز دارد شریف گوید ثمر صنوبر

کبار که آن جلغوزه است چون بکوبند و با عسل برسرشند و هر بامداد سه درم

بخورند از افلاج خلاص یابند و بدل آن زفت است صنار درخت

و گفته شد صمغ دراهمی سمی است صمغ را که از طرف یمن می آورند بلون مز بود

در جراحتها استعمال کنند و قطع اسهال کنند و ازین صمغ بشکل سیخان قرص کنند

و آنرا بول الابل خوانند و جراحتهای خبیث با صلاح آورد صوف الابیض

در اسیدنست و گفته شود صوف بپارسی پشم خوانند و طبیعت آن گرم

و خشک بود و نیکوترین آن نرم بود و پشم سوخته خشک بود در سیوم و مجفف

بود و صفت سوختن آن مانند ابریشم بود بگیرند دیگی آهنین یا کوارهٔ نو

و کواری دیگ سفالین را گویند بزبان شیرازی و اگر کواری نو بود نیکوتر بود

وپشم را بشویند و بشانه کنند و در دیک نهند و بر سر آتش نهند و طبقی بر سر آن نهند که سوراخ داشته باشد تا آن زمان که سوخته گردد و در ریشها را نافع بود و گوشت زیاده که در ریشها بود بخورد و پشم ناسوخته که چرکن بود چون بازیت در گرم تر کنند یا بشراب وضماد کنند بر جراحتها چرکن در ابتداء موافق بود و بر جائی که ضربی زده باشند یا استخوانی شکسته باشد همچنین و چون بسر که و روغن گل تر کنند صداع و درد چشم و مجموع اعضا را نافع بود و بر آن ضماد کردن شریف گوید خرقه صوف چون بر کردن روندگان بندند خستگی ریشان کار کند و هیچ جراحت زند و چون پشم زده بیاکنند میان انگشتان پای که ریش کرده باشد شقاق آن زائل کند و باید که انگشتان روز رها کند پس بیرون آورند و دیگر باره تر کنند تا زود زائل کند و رازی گوید چون بپوشند صوفی که از گوسفند گرگ خورده باشد حکه در بدن آن کس پیدا کند و دیمقراطیس گوید ریسمانی پشمین در گردن گاو بندند زبون گردد و عاجز صوطله نوعی از سلق است زرد رنگ وصف سلق گفته شد در باب سین والله اعلم

باب حرف الضاد

ضال ثمر السدر خوانند بپارسی کنار گویند و در سین گفته شود صفت آن ضبع عرجا حیوانیست مانند گرگ و چون براه رود لنگ نماید و از بهر این ضبع عرجا نام وی کرده‌اند بپارسی کفتار گویند گوشت وی گرم و خشک بود در دوم مانند گوشت سگ و چون آدمی در دست وی حنظل بود کفتار ازو بگریزند و چون یک دندان وی با خود نگاه دارند و بر سگ گذر کنند سگ بانگ نزند

وچون

وچون موسوسان خون وی بخورند سودمند بود و چون زهره وی بگدازند و با چندان روغن اقحوان در ظرفی مسین کنند و سه روز رها کنند و بعد از آن طلا کنند بر چشمی که دانه داشته باشد در بهر ماهی دو بار سفیدی زائل کند و دانه ببرد و هر چند که این روغن کهن گردد نیکوتر بود و چون زهره وی شیاف در چشم کشند تیزی چشم زیاده کند و اگر طبیخ وی که با شبت و نخود و با آب پخته باشند سودمند بود جهت درد مفاصل و در آن نشستن بغایت نافع بود و نقرس زائل کند و بادها و غلیظ ببرد و جمیع علتهاء مفاصل را سود دهد و مغز ساق وی چون با زیت اتفاق بگدازند و بر نقرس طلا کنند بغایت نافع بود و پوست وی چون بر شکم زن حامله بندند بچه نگاه دارد و بیندازد و اگر از جلد وی کیسه سازند و بدان تخم جهت زرع کردن بپیمایند آن زرع از همه آفتها ایمن گردد و اگر آن پوست در قدحی کیرند و در آن آب کنند و بکسی دهند که سگ دیوانه ویرا گزیده باشد بیاشامند هیچ زحمت بوی نرسد و صاحب جامع گوید که صاحب مفرده آورده است که پوست پیرامون خاصره وی چون بسوزانند و با زیت سحق کنند و مخنث در زیر خود بمالد ابنه از وی زائل شود و صاحب جامع اللذات گوید که اگر موی که پیرامون ذبر وی بود و خصیه آنچه نر بود بدین نوع که گفته شد استعمال کنند این عمل کند و اگر صبغه ماده بود بگیرند و بکوبند و سحق کنند و بر ذبر طلا کنند و بر مردی که آن زحمت نداشته باشد ابنه بر وی غالب شود و این از خواص است و گویند کفتار رقابی همه حیوانات بود و از بهر آن گویند که هر حیوان هم جنس وی که بر وی بگذرد البته بر پشت وی رود و در خواص

حیوانات آورده است که وی سالی نر بود و سالی ماده می باشد و سبب آنست که
در شب ذنب وی خطی میباشد که باندام نرین و ماده نرسیده باشد و بشب
شکافته گردد و وی موافق خرگوش بود و مخالف همه حیوانات و از عجایب
خواص آنست که سگ بر بالای ایستاده باشد در ماهتاب و سایه سگ بر زمین افتاده
باشد که کفتار در زیر سایه سگ رود چنانچه سایه در سایه مستغرق باشد سگ خود را
از بالا بشیب اندازد و کفتار وی را بخورد و اگر زهره وی در چشمی کشند که موی زیاده
داشته باشد و قتی که بر کنده باشند کحل کنند دیگر نروید و کفتار در ترسیح
حیوان بر وی بر نیاید **ضب** عضایات و عضا نیز گویند و آن نزد بجت
بورل بپارسی سوسمار خوانند سرگین وی بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند
و سفیدی که در چشم بود ببرد **ضجاع** بکسر ضاد اسم صمغ درختیست مانند
درخت بان و نبات وی در کوه قهوان از زمین عمان باشد و آن صمغ سفید
باشد که چون جامه بدان بشویند پاک گرداند پاکتر از صابون و مردم سر را
بدان شویند و دانه بار آورد مانند تخم مورد سیاه و زبان ابکردم ضجاج
بفتح ضاد نام هر درختیست که دد و دام وی را ببویند مانند خروع و قنب و آب
ضرد درختیست در کوهستان یمن بشه مانند درخت بلوط بزرگ الا آنکه وی
نیکوتر بود و ورق آن بسرخی مایل بود و ثمر وی مانند خوشه بطم بود و لیکن
حب وی بزرگتر بود و ورق وی چون بپزند و صافی کنند و دیگ بر سر آتش
نهند و بپزند تا نزدیک انعقاد و بعد از آن بر دارند و استعمال کنند جهت خشونت
سینه را و سرفه که از سردی بود و درد ناف دارند گویند قلاع را ساکن گرداند

درحال

در حال و صمغ وی می آورند بمکه و بقوة لادن بود و در بویها خوش زنان
استعمال میکنند و خوش بوی بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و گویند در
دوم و تر بود در اول و گویند خشکست در اول و بعضی گویند که مکارم ورق
شجر ضروات و گویند کمکام لحاء آنست یعنی پوست بیخ آن بصری گویند صمغ
ضرو معروفست بکمکام و طبیعت آن گرم است در درجه دوم و خشکست در
اول و محلل و جذاب بود و از عمل بدن و اسحق بن سلیمان گوید که خاصیت روغن
حب وی آنست که ریاح بلغمی را زایل کند و رازی گوید ضرو جهت دفع قلاع
و استطلاق بطن در غایت نیکوئی بود و سودمند بود شریف گوید روغن
بسیار از حب وی بیرون می آید و منفعت وی آنست که بادها بشکند و مفاصل را
شفا دهد و چون بیاشامند یا بمالند از آن روغن در خود و محلل و ملطف
بود و چون ورق وی با روغن بپزند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود
و چون با سرکه بپزند و بطبیخ آن مضمضه کنند بن دندان محکم گرداند و بلغم زایل
کند و چون ورق تازه و تر او همچنان بسوزند تا خاکستر گردد و با آب بپزند
نیکو بود بعد از آن صافی کنند و بیاشامند مقدار عدسی در دم درد خاصره را
زایل کند و فحم چوب وی جهت جراحتها نیکو بود و قطع خون کند نافع
بود خاصه جراحت اخسته کودکان و اسحق بن عمران گوید بلاد ضرو زمین
اندلس بود و بعضی گویند ضرو درخت حبة الخضراست **ضرب** صاحب
منهاج گوید عسل است و صاحب جامع گوید از قول شریف که آن حیوانست
بلغه همدان وی را شهم خوانند و بلفظی دیگر دلدل و آن نوعی از قنفذست و خاری

درازدارد مانند تیر اندازد و چون خواهد که بیندازد کرد کرد و چون راست شود
تیر بیندازد گاه باشد که سه چهار بیندازد و اگر بر اعضای آدمی آید مجروح شود
گوشت وی گرم و خشک است و وی مقدار سگی کوچک بود و گوشت وی چون
بخورند نقرس را نافع بود و همچنین خون وی بر قدمین ضماد کردن نقرس را زائل
کند و چون خون وی در اندام مالند چرک را زائل کند و کلف را جلا دهد
ضرع بهترین پستانها آن بود که از حیوانی گیرند که گوشت وی نیکو بود و در وی
شیر بسیار بود و طبیعت بود و اول آن بود که با افاویه خورند تا زود از معده بگذرد
شریف گوید زن شیردار که شیر وی اندک بود چون بخورد شیر وی زیاده کند
ضرم اسطوخودوس است و گفته شد ضریع نباتیست دریائی که در
ساحل دریا یابند و طبیعت وی گرم و خشک بود چون با آب بپزند و در آن
نشینند درد مفاصل را عظیم نافع بود و چون خشک بود و بدان بخور کنند زکام
زائل کند و همچنین چون خشک بود در حمام بدن را بوی بشویند حکه و جرب را سود
مند بود ضروع الکلبه اسمی عربیست درختی را که در کوهستان مکه
بود و آن زقوم است و درخت آن بشکل درخت صبر بود اما وی مجموع مفید
بود ضرس العجوز حسک است و در جا گفته شد صعاس قثاء الصغار است
و گفته شود و نباتی دیگر هست که ساق درخت وی هلیون بود و آن را نثر
صعیوس خوانند ضعبوس خصف است و گفته شد صفایر الجن گویند
پرسیاوشان است و گفته شد ضفدع بپارسی غوک خوانند و وزغ
نیز گویند و بشیرازی کویک گویند و بیونانی بطراخو خوانند و گوشت آنچه نهری

بود

بود چون با زیت و نمک بپزند نافع بود جهت گزندگی جانوران و باد زهر جذام
و مجموع گزندگان بود و مرق وی چون بدان تیغ بپزند و با موم و با روغن گل
موم روغن سازند موافق بود جهت مرضا و مزمن که از اثر ریشها عارض شده
باشد و مدتها بر آن گذشته باشد و چون بسوزانند و خاکستر وی بر موضعی که خون روانه
بود یا رعاف بدان افشانند خون ببندد و چون با زفت تریاق بزنند و بر داء الثعلب
مالند زائل کند و گویند چون پیه سبز چون در موضع موی زیاده که در چشم بود
بچکانند بعد از آنکه موی بر کنده باشند دیگر نروید و چون با آب و سرکه بپزند
و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و چون وی را امروس کنند و بر گزیدگی
عقرب و مار نهند نافع بود و چون بر دندان نهند بی مشقت بیفکند و وی بینا
عمل کند و برق وی کشنده بود و چون چهارپای در میان علف وی را بخورد
دندانهای وی بیفکند و گوشت وی گزیدگیها جانوران را نافع بود و در خواص
آورده اند که زبان وی چون در ناف خفته نهند هر چه کرده باشد بگوید بی
آنکه وی را خبر بود و خون وی با خایه مورد قدری نوشادر چون بر موضعی که
موی ستره کرده باشند طلا کنند دیگر نروید و اگر موی برکشیده باشند نیکوتر بود
و اسحق گوید شخصی را پیکانی در استخوان ران وی مانده بود مدتی دراز و علاج بسیار
کرده بودند و هیچ فائده نداشت ضفدعی را پوست از وی باز کردند و بر سر
جراحت و پیرامون او نهادند و در یک شبان و روز پیکان بیرون آمد از سر
جراحت و وی در غایت قوت و جاذب بود از بهر آنکه قطع دندان میکند و از
خوردن وی بدن تورم کند و لون تیره گردد و قذف منی احداث کند

و بدترین صنفد عماد را انچه گفته شد سبز است که در شیشه بود یا سرخ که در دریا بود و مداواه
کسی که آن خورده باشد بقی باب گرم کند و غسل و نمک تا معده وی پاک
گردد و بعد از آن بحمام رود پس سکنجبین خورد و اسفیداج باد ابر حجنی و شراب
و یا مثلث دیرا نافع بود و سرخ نافع بود جهت استسقا و چون خلاص یابد ذراعها
وی همه بیفتد و اگر ضفدع زرد خورده باشد قطع شهوت طعام کند و لون را تباه
کند و غشیان و قی و درد دل و ورم شکم و ساقین پیدا کند و علاج وی نزدیک
بود بعلاج انچه پیش ازین گفته شد و گویند دل وی چون بیاویزند بر کسی که تب غب
داشته باشد نافع بود **ضومرا** خوک خوانند و آن بادروج است **ضومران**
صاحب جامع سهو کرده است که آن ضمیران است و قول صاحب منهاج معتبر است که
آن پدمشک است و آنرا ابهراج گویند و گفته شد و بدل آن برم است و بلخیه نوزن آن
ضمیران ضمیران نیز گویند و آن شاهسفرم شیرازی خوانند و آن سبز بود و نه چون
کرمانی و صاحب جامع گوید فودنج جوئی است و سهو کرده است و طبیعت وی
گرم و خشک بود در دوم و گویند سرد بود محرور مزاج را نافع بود خاصه چون
باگلاب بر وی زنند و بر جائی که سوخته باشد ضماد کنند نافع بود و قلاع را نافع بود و آن تجربه است

حرف الطاء

طالیسفر یونانی دارکیسه خوانند و ماذریز گویند و صاحب منهاج گوید ورق
زیتون هندی بود و آن قشوری هندیست و صاحب جامع اقوال بسیار آورده است
اول گفته که بسباسه است و دیگر قول ابن جلجل آورده است که لسان العصافیر است
و دیگر گفته که عرق شجره هندی است و دیگر گفته که عرق درخت توت که کرم ابریشم

برگ وی میخورد و این قولها خلاف است و قول مجوسی آورده است که ورق زیتون هندیست
و این قول موافق قول صاحب منهاج است و صاحب منهاج و صاحب جامع تحقیق
نکرده اند که چیست مؤلف گوید پوست بیخ زیتون هندیست باقی همه قولها خلافست
و خطا و آن پوست سطبر تر از دارچینی است و صلب تر و میل بسیاهی زند و طعم
آن بغایت عفص بود و قابض و اندک عطریتی داشته باشد و جالینوس گوید در وی
هیچ گرمی و سردی نبود و گویند خشک بود در سیوم و ابن عمران گوید گرم و خشک بود
در دوم و مجوسی گوید معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم ذوب را
نافع بود و قرحه امعا و نزف دم و بواسیر را بغایت نافع بود و فالج و لقوه را مفید
بود و مقدار مأخوذ از وی یک مثقال بود و چون بسرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
درد دندان را نافع بود و قلاع سفید را زایل کند چون آب وی در دهن نگاه
و گویند مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و بدیغورس گوید بدل طالیسفر چهار
دانگ وزن آن کمون بود و نیم وزن آن ابهل و رازی و اسحق بن عمران همچنین
گویند و گویند بدل آن بوزن وی سنبل و نیم وزن آن ساذج و گویند بدل آن فلفل
و ابهل بود مساوی **طاخك** ثمره ازاد درخت است و گفته شد **طاوس**
مرغیست مشهور و شریف گوید بعد از سه سال تمام پرها برآورد و هر سال یکبار بچه
بیاورد و گوشت وی چون با پیه وی اسفیداج بپزند و بخورند و مرق آن بیاشامند
ذات الجنب را نافع بود و چون وی را بگدازند با آب و سداب و عسل بیامیزند
درد معده و قولنج را نافع بود و گوشت و پیه وی مجامعت را قوت دهد و زهره
وی چون بسرکه بیامیزند گزیدگی جانوران را سود دهد جالینوس گوید گوشت

وی صلب‌تر از غنیین و ورشان و بط بود و غلیظ‌تر و دیرتر هضم شود و ابن ماسویه
گوید گوشت طاوس بد بود مزاج را و صاحب جامع قول صاحب منهاج آورده است
که نیکوترین آن جوان بود و طبیعت آن گرم بود و مصلح معدهٔ گرم بود که هاضمهٔ
وی بقوت بود و اولی آن بود که بعد از کشتن دو روز یا سه روز رها کنند و سنگی در
پای وی بندند بعد از آن با سرکه بپزند و ابن زهیر گوید اطبا متقدم مرغهایی که
گوشت ایشان صلب بود یک ساعت پیش از پختن کشته‌اند و همچنان با پر آویخته‌اند
و این از بهر آن کرده‌اند که زود هضم شود که چون زمانی درنگ کند مانند خمیر که
در آرد زود هضم نان نیکوتر بود و این همچنانست و رازی گوید طعامی که تمیم در
وی بود چون طاوس ببیند رقص کند و فریاد زند و گویند چون ببیند ظرفی که
سم در وی بود بشکند و ابن زهیر گوید اگر مبطون زهرهٔ وی با سکنجبین و آب گرم
بیاشامند شفا یابد و خون وی با انزروت و نمک بیامیزند و بر ریشهای بد نهند که
ترسند که اکله گردد چون طلا کنند زایل گرداند و اگر سرگین وی بر ثالیل طلا
کنند زایل گرداند و استخوان وی چون بسوزند و سحق کنند و بر کلف طلا کنند
شفا یابد و اگر بر برص طلا کنند لون آن بگرداند **طارطقه** ماهو دانه است
و گفته شود **طاریقه** دندانست و گفته شد **طالیقون** علی بن محمد گوید
طالیقون نحاسی بود که عمل کرده باشند بتوبال نحاسی که در کمیز گاو خوابانیده
باشند و مرجان که در آب اشنان تر خوابانیده باشند پس در وی سختی تمام
و حدتی قوی بود و دیگری گفته آن نوعی از مس زرد است و فرق میان وی و انواع
مس زردی بود و چون از آتش بیرون آورند و تنک زنند تقدد در وی بید

شود و زرد گردد و شکسته گردد تا سرد شود و در کتاب احجار گوید طالیقون از
جنس نحاست غیر اگر گویند باد و یه گرم مدبر کنند تا سمیت در وی احداث کند و اگر
از طالیقون منقاشی سازند موی زیاده کنده که در چشم بود بوی بر کنند دیگر نروید
خاصه چون بکر کنند و اگر کسی لقوه داشته باشد و در خانهٔ تاریک رود که قطعا
روشنی در وی نبود و آینه از وی در برابر نظر خود دارد و بدان ادمان کند
لقوه زایل کند و شفا یابد و اگر طالیقون در آتش نهند تا سرخ گردد و در
آب فرو برند هیچ چارپای گرد آن نگردد و اگر قلابی از وی بسازند پیش در آب
آویزند ممکن نبود که هیچ از وی خلاص یابد و طبری گوید طالیقون نحاس مربی
بود بتوبال النحاس و آنچه در زمان ریختن مرتفع رود و بقیه در موضع سبیکه
و در بول گاو خوابانند و شریف گوید اکسیریان طالیقون را مس است
خوانند و گویند در کان مس میروید **طباشیر** نیکوترین آن سفید سبک بود که
زود خرد شود و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و صاحب
دمشقی گوید سرد است در دوم و خشک در سیوم و شیخ الرئیس گوید مرکب القوی
بود مانند گل و در وی قبضی بود و قوت معده بدهد و قلاع را نافع بود و سوختگی را
سود دهد و شکم ببندد و تبهاء حاده و تشنگی را سودمند بود و قی که از مرهٔ صفرا
بود باز دارد و گرمی جگر بنشاند و جهت ریشها و بثرها و قلاع که در دهان کودکان
حادث شود سودمند بود چون شبها با ورق گل سرخ بر آن باشند دندان
متحرک را محکم گرداند و شهاسنون ساختن و بواسیر را سود دهد و ورم چشم گرم
را نافع بود و قوت دل بدهد و خفقان که از حرارت بود ساکن گرداند و توحش

وغم را نافع بود وضعف معده والتهاب آن ومنع خلفه صفراوی وتشنگی را
سودمند بود وغشی وکرب را نافع بود ومفرح ومقوی قلب بود وتری نگین از معده
نشف کند وقوت اعضائی که از حرارت ضعیف شده باشد وسرد مزاج را زعفران
معتدل کننده وتفریح وتقویت وی بغایت بود وگویند خوردن وی باه را مضر
بود واسحق گوید مضر بود بشش ومصلح وی گلاب بود وگویند مصطکی وانیسون بود
وبدل آن عصاره لحیة التیس است وگویند بدل آن سه وزن مغز تخم خیارزه
وچهار وزن آن بزر قطونا وگویند بدل آن نیم وزن آن کافور است وگویند
بدل آن طین مختوم است بوزن آن ودو وزن آن عصاره لحیة التیس است وگویند
بدل آن کاغذ مصری سوخته است وگویند بوزن آن تخم کاسنی ونیم وزن آن صندل
طباد نوعی از انجرات سرخ وبزرگ **طباق** گویند غیر غافث است
اما قول اکثر آنست که غافث است وگفته شود در حرف غین **طبقا**
نوعی از گندمست اما باریکتر از گندم بود وخوشه وی یک بالای مرد بود ودر
سرد وسیرها کارند وآنرا کاکل خوانند ومزاج وی مانند مزاج گندم بود ولیکن
نفاخ بود ونان وی چون گرم بود نیک بود اما چون سرد شود بد بود ودیر از
معده بگذرد واگر از آرد وی حسوی سازند سینه را پاک گرداند وسرفه سخت را
نافع بود وبول براند وگرده ومثانه را پاک گرداند اما مضر بود بمعده ونفخ ودرد
پیدا کند واگر اسپ بخورد هیچ مضرت بوی نرسد چنانکه از گندم مضرت برسد
طبرزد اسمی پارسی معرب است واصل آن تبرزد از بهر آنکه صلب بود نه
سست ونه نرم ونمک طبرزد از بهر آن گویند که صلب بود **طبیخ**

بطیخ است

بطیخ است وگفته شد **طثرج** مور کوچک است ودر باب نون در صفت نمل
گفته شود **طحلب** خز الضفادع است بپارسی جامه خواب بک گویند وطبیعت آن
سرد بود در سیوم وگویند در دوم وتر بود در دوم خون را ببندد وطلا کردن
وی بر ورمهای گرم ونقرس گرم وحمره ودرد مفاصل گرم بغایت مفید بود
وچون در زیت کهن بجوشانند عصب را نرم کند واگر ضماد کنند بر قیله اطفال
کودکان نافع بود **طحال** نیکوترین سپرز آن بود که از حیوان فربه گیرند از
بهر آنکه بدی آن کمتر از آن لاغر بود وشیخ الرئیس گوید بهترین سپرزها سپرز خوک
بود ومع ذلک کیموس وی بد بود وطبیعت آن گرم وخشک بود وگویند
سرد بود ودر وی قبضی بود وخوی سوداوی از وی متولد شود ووی
دیر هضم شود بسبب عفوصتی که دارد واولی آن بود که با روغن بسیار
وپیه پخته کنند وبر سر وی شراب صافی رقیق خورند یا کبر وسرکه
طحما شوکرانست وگفته شد در سین **طخشیقون** وطفشیون نیز گویند
وتاویل آن قوسی بود از بهر آنکه دوست که اهل ارمن پیکان را زهرآلود کنند
ودر جنگها بکار برند وحلتیت پادزهر ویست **طرخقون** برطانیقی است
وگفته شد **طرخوبانس** شعر الجن است وگفته شد **طرستوج** رستوج
نیز گویند وآن ماهی دریائی بود وبیونانی طرنفلا خوانند واهل اندلس حل
خوانند ودیسقوریدوس گوید ادمان خوردن وی شبکوری وتاریکی چشم
آورد وچون بشکافند وبر گزندگی تنین بحری وعقرب وعنکبوت نهند
شفا یابد **طراثیث** طرثوث نیز گویند وبشیرازی بل شیرین خوانند

سرخ بود و سفید بود و بهترین آن سفید بود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود
رازی گوید سرد و خشک بود در سیوم قطع خون رفتن بکند از منی و از مقعد و مجموع
اعضا و شکم ببندد و قوت مفاصل سست بدهد و معده را قوت دهد و جگر را
و چون با دوغ گاو و یا شیر تازه بپزند و بیاشامند استرخاء معده را نافع بود
و مقدار مأخوذ از وی یک مثقال بود و اسحق گوید مضر بود و مصلح وی گلنار
و بدل وی جفت بلوط بوزن آن و گویند بدل آن نیم وزن آن پوست تخم مرغ
سوخته شسته و چهار دانگ وزن آن قرظ و شش یک آن عفص و ده یک آن
صمغ عربی **طرخون** بشیرازی ترخونی گویند و نیکوترین آن بستانی تازه بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و در وی قوت مخدر بود و ابن ماسویه
گوید گرم و خشک بود در وسط درجه سیوم و گویند سردست و مجفف رطوبات بود
و نشف تری بکند و قلاع را نافع بود و چون بخایند و زبان نیک در دهان نگهدارند
و چون بخایند پیش از خوردن داروی مسهل کریه طعم احساس طعم آن بکند
بسبب تخدیر و معده را قوت دهد و درد حلق آورد و دشوار هضم بود و قطع
شهوت باه بکند و تشنگی آورد و مصلح وی کرفس بود از بهر آنکه منع ضرر آن
بکند و زود بگدازاند و هضم کند و تمیمی گوید آب وی با آب رازیانه تر در شراب هندی
کنند که آن را شراب کادی خوانند و کدر خوانند منع آبله و حصبه بکند و بعض ترین
اشربه ملوک هند و خراسان بود خاصه آب ترخون این فعل میکند و منع حدوث
فلک و بایز میکند **طریفلن** معنی آن بیونانی ذو ثلاثة اوراق بود و این
اسم شرکت بر چند قوتی و آن گفته شد و بر نبات خصی الثعلب و آن نیز گفته

شد

شد و دیگر بر روایتی که مخصوص است این اسم و آن حوما است و بیونانی نام بسیار
دارد و بعضی وی را اسوائی خوانند و بعضی اسفلیطس و بعضی اکسوفیلن و آن نباتیست
که درازی قد وی یک گز بود یا بیشتر و قضبان وی باریک بود و سیاه مانند اذخر
و در ابتدای بوی سداب کند و باخر بوی قصو کل وی زفری بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود در سیم مانند قفر الیهود و تخم وی و ورق وی چون با آب بیاشامند
نافع بود شوصه و عسر البول و صرع و در بیشترها استسقا و درد رحم و حیض و بول
براند و باید که از تخم وی سه درم و از سه ورق وی چهار درم بخورند و ورق وی
چون با سکنجبین بیاشامند سودمند بود جهت گزندگی جانوران و بعضی گویند
طبیخ نبات وی چون با بیخ وی بود و بر موضع گزندگی جانوران بریزند درد
ساکن شود و بعضی از مردمان در تب مثلثه سه ورق و سه حب از وی با شراب
بیاشامند و در تب ربع چهار ورق و چهار حب بیاشامند زائل کند و بیخ
وی از داروهای معاجین بود **طراغوریغاش** فودنج جبلی است و گفته
شود **طرفاء** بپارسی درخت گز خوانند و آن انواع است یک نوع ثمر وی
را کزمازج خوانند و آن اثل است و ثمر وی را حب الاثل خوانند و ثمرة الطرفاء
نیز گویند و طبیعت وی سرد و خشک است و در وی قبضی و تجفیفی بود و ثمر وی
بغایت قابض بود و گویند وی گرم بود و طبیخ وی چون نطول کنند برپشت
بکشد و چون ورق و بیخ وی و قضبان وی با سرکه یا شراب بپزند بسیار نافع بود
و درد دندان را نیز نافع بود و بدان مضمضه کردن و ورق وی با آب بپزند با
شراب ممزوج کنند و بیاشامند سپرز را بگدازاند و موافق زنانی بود که رطوبات

از رحم ایشان روانه بود و زنان دراز بران گذشته باشد و چون در طبیخ آن نشینند
بغایت نافع بود و خاکستر چوب وی از زن بچه را بگیرد و همین عمل کند و قطع رطوبت
رحم بکند و خاکستر وی چون بر ریشها افشانند خشک گرداند و بجهت ریشهای که
از سوختگی آتش بود نافع بود و دخان وی ذکام و صداع را بغایت کمال نافع بود
و ابن وافد گوید زنی بود که جذام ظاهر شده پس از طبیخ بیخ وی با مویز چند نوبت
بیاشامید از وی زایل شد و گوید تجربه کردم هم زنی دیگر را صحت یافت و مفید بود
و جوزی گوید چون دخان کنند در مسهل را سودمند بود و بیشتر ورمها را دور ازین گویند
بخورند سه نوبت بواسیر را خشک گرداند مجربست و شریف گوید چون بخور کنند در دهان
کسی که علق در حلق وی چسبیده باشد بیفتد و ثمره وی گزندگی رتیلا را سود دهد
و دیسقوریدوس گوید بدل ثمره طرفا دار وی چشم عفص کنند **طرغلودیس**
طرد علود قطن است و گفته شود بعد ازین **طرهیقون** شقیق است و گفته شد
طرخشقوق و طرشقوق نیز گویند و آن هندبا بری بود و گفته شود **طریح**
نوعی از ماهی کوچک است که از طرف آذربایجان می آورند از طرف تبریز و بهترین
آن بود که نه کهن باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود و طبع براند اندکی از وی بلطف
سودا نافع بود در تبهای ربع و وی مضر بود بسپرز و معده و مصلح وی روغن بسیار بود
طراخیون نباتیست که در جزیره اقریطش روید و صمغ وی مانند صمغ عربی بود
و حرارت وی و صمغ وی در اول درجه سیم بود و سنگ گرده بریزاند و چون یک مثقال
از وی بیاشامند و این نبات بغیر از جزیره اقریطش نروید و درخت وی مانند
درخت مصطکی بود **طرهیلون** سیالیوس است و گفته شد **طربیله** طرفلن است

وگفته

وگفته شد **طرقوقون** طریقوقن و مسقلن و اوسانیا نیز گویند و آن زعرورست
وگفته شد **طرد علود قطن** عصفور الشوک و عصفور السیاح نیز گویند
و مؤلف گوید آن مرغیست بقدر گنجشکی و در بال وی پرند بود و نقطی سفید بر دنبال
وی و بر لب آب نشیند و دمی دراز دارد و مدام دنب وی در حرکت بود و بشیرازی
وی را دم جنبانک گویند منفعت وی آنست که سنگ مثانه بریزاند و منع آن
بکند و رها نکند که دیگر جمع گردد در مثانه و دیسقوریدوس گوید چون از جوف
وی اندکی بخورند سنگ بریزاند و یرا صفراغور و طرغلودیس نیز گویند
طرماطیقون نوعی از سمیست **طریقان** نباتیست که در بهار روید
و گل آن مانند گل حبق بود و زرد و برگرد گل خارها داشته باشد و بشیرازی اگرزه گویند
و آن قرطم بری بود و گفته شود در قاف و منفعت وی آنست اگر طبیخ وی بر گزیدگی
افعی ریزند درد ساکن کند و اگر عضوی سلیم ریزند همان درد و زحمت پیدا کند که
از گزندگی افعی **طنیثیل** عدس مقشر است که بار که پخته باشند **طلق** کوکب
الارض خوانند و عرق العروس و بیونانی اسطراای کوکب و تفسیر آن کوکب الارض
بود و رازی گوید سه نوع است بحری و یمانی و جبلی و علی بن عیسی گوید نوع است یمانی
و هندی و اندری یمانی نیکوتر بود و تنک و براق بود و هندی بشکل یمانی
بود الا عمل وی نکند و اندلسی صحیفه وی ستبر تر بود و غافقی گوید آن نوع از جنس جست
و آن معروف بود بعرق العروس و ارسطوطالیس گوید خاصیت طلق آنست
که اگر با آهن یا بهاون و مطرقه و هر چیزی که چیزها بدان توان کوفت بکوبند کوفته
نشود الا که بحجر الماس بشکند و قطعا وی را سحق نتوان کرد الا که با سنگی چند کوچک با وی

اضاف کنند و در خرقه خشن یا موی بندند و در آب می جنبانند تا جرم
وی خورد شود و بگدازد و علی بن محمد حل وی گوید چنان کنند که در خرقه بندند
با سنگی خورد و در آب نیم گرم اندازند و با سنگی می جنبانند تا حل شود و از خرقه
بیرون آید بعد از آن آب از وی صافی کنند و در آفتاب رها کنند تا خشک
شود پس در بن ظرف بماند مانند آرد جو خورد و شیخ الرئیس گوید خوردن
وی خطر بود و طبیعت وی سرد است در اول و خشک است در دوم قابض بود
خون را ببندد و با آب لسان الحمل ورم ثدیین و ذکر و خلف اذنین و مجموع
گوشتی که سست بود در اندام نافع بود و خون که از سینه آید با لسان الحمل
ببندد و خون رحم و مقعده ببندد و چون معقول کنند و با آب لسان الحمل
بیاشامند و طلا کردن وی دوسنطاریا را نافع بود و غافقی گوید نیکو بود جهت
ریشها که بر اعضا مجذومان پیدا گردد و پاک گرداند و زایل کند و صاحب منهاج از
قول اسحق گوید که نیم مثقال از وی سنگ گرده بریزاند و گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی
کثیرا بود و وی سوخته نشود الا بحیلت **طلع** ابو حنیفه گوید اول ثمره نخل را
طلع خوانند و قشر وی را کفری خوانند و جفری خوانند و آنچه در اندرون قشر بود
ولیع خوانند و بپارسی بهار خرما خوانند و طبیعت آن سرد است در اول
و خشک در دوم و گویند قبض در وی ممکن نیست و وی تر بود و یا قوق گوید
نخل نر گر بار بی کشش خرما خوانند باه را نافع بود و مجامعت را قوت دهد و ابن ماسویه
گوید خشکی وی غالب بود بر خشکی جار و سردی وی مانند سردی جار بود و دیر از
معده بگذرد و شکم ببندد و بسیار خوردن وی درد معده پیدا کند و قولنج آرد

و این فعل

و این فعل خاصیت وی است و صاحب منهاج گوید مصلح وی شهد است و رازی گوید
طلع مقوی معده بود و خشک کند و محرور مزاج را نافع بود و رفع مضرت وی از
نفخ در معده و دیر از معده گذشتن بزنجبیل مربا کنند یا بگوارشات گرم و ابن ماسویه
گوید اگر مسلوق خورند باید که با خردل و مری و زیت و فلفل و کرویا و سداب و کرفس
و نعناع و صعتر خورند و اگر طعام خورند با طعامهای چرب مانند مرغ فربه و بزغاله و آن
و مانند آن و بعد از آن شراب کهن بر سر آن خورند **طلح** میوه ایست در طرف
دریا که آن را موز خوانند و گفته شود در میم **طلبا** نوعی از صدف کوچک است و اهل شام
وبرا الطلینس خوانند و اهل مصر دلینس و مکسود با نان خورند و در حقیقت صدف گفته شد
طلاء خمر است و گفته شده و بعضی گویند مثلث است و ابن سمجون گوید نوعی از قطران است
و مؤلف گوید آنچه محقق است و مشهور شراب صرف کهن خوب را طلا خوانند **طمطم**
سماق است و گفته شد **طمرا** خروع است و گفته شد **طواده** پشم است
و گفته شد **طرفیوس** نوعی از کمادریوس صغیر است و گفته شود **طوط** قطن است
و گفته شود **طولیدون** عنب الثعلب است و گفته شود در صین **طوطاق**
اغریون حماض جبلی است و آن نوعی از سلق بری بود و در صفت حماض گفته شد
طهف غافقی گوید ذرت است و گویند طعامیست که از ذرت سازند **طیلافیون**
نوعی از حی العالم است و گفته شد و جالینوس گوید طبیعت آن گرم بود در اول و خشک
بود در دوم مانند جراحتها عفن را نافع بود و برص و بهق هر که طلا کردن مفید بود
و دیسقوریدوس گوید که نافع بود و باید که بعد از آن آرد جو ضماد کنند و شش ساعت
رها کنند برص را بغایت نافع بود و رها کنند تا خشک گردد و بهق را زایل کند **طیفی**

وطبق نیز گویند و آن دادی است و گفته شد طیهوج بپارسی تیهو خوانند و بزبان
اندلسی فریس و نیکوترین آن فربه‌تر بود که در زمان خریف گیرند و طبیعت وی معتدل
بود در گرمی شکم را ببندد و ناقهان را نافع بود و نشاید که اصحاء مداومت اکل وی کنند
خصوصا اصحاب ریاضت و اولی آن بود که مانند هریسه پزند از بهر آنکه غذای
وی غلیظ بود طیب العرب اذخر است و گفته شد طیطان کراث است
و گفته شود طینوث حیوانیست مانند ذراریح اما کوچکتر بود و گردتر و بنجان
سرخ بود و نقطه سیاه بران و همان فعل ذراریح میکند و مؤلف گوید بشیرازی
دیراعو سک خوانند و بدل آن ذراریح است و گویند کرمی سبز است در
درخت صنوبر می‌باشد بدل وی کنند و آن بقوت ذراریح است طیا
نوشادر است و گفته شود طین مجموع گلها مبرد و مجفف بود طین الحکمة
بپارسی گل حکمت خوانند و صفت آن بسیار است و مؤلف گوید بهترین آن
این نوع است بگیرد گل زرد پاک چهار من و بکوبد و ببیزد و یک من کاغذ و یک من
نمک در آب کند و بدست بمالد تا حل شود بعد از آن گل زیر آن کند و چهار یکی
موی سر آدمی بمقراض چیده و چهار یکی سرگین اسب بر آن بیخته بر سر آن
کنند و نیک بمالند چندانکه بیشتر بمالند نیکوتر بود اما غنده غنده بنهند تا خشک گردد
و هر زمانی که خواهد بکوبد و با آب صافی خمیر کند و استعمال کند که بهترین انواع گل
حکمت اینست که گفته شد و نوعی دیگر صاحب منهاج آورده است که بگیرد گل و بکوبد
نرم کوفته و بیخته و بگیرد نمک و یک جزو خطمی و موی چند هر بر شنند و نیک نیک بمالند
و استعمال کنند طین مختوم گلی سرخ رنگست و بغایت املس و از تل بحیره آرند

وگویند

وگویند در آن زمین قطعاً هیچ نبات و حشیش نیست و هیچ سنگ در آن زمین نبود
و قبری در آنجا هست و آن گل مغره یمانی خوانند و طین الکاهنی نیز گویند از بهر آنکه
ساحره آن را بافته و مغرلمنیه و خواتیم نیز خوانند و صورت ارطاس بران بود استاد
و دیسقوریدوس گوید کلیت از جزیره لیموس که بخون بز کوهی میسرشند و آن
صورت بران میزنند و خواتیم الملک و ختم الملک از بهر آن گویند که صورت
ارطاس بران بود و اقوال بسیار آورده‌اند درین گل و جالینوس گوید نیکوترین
آن گل آن بود که از وی بوی شبت آید خون را ببندد و چون در دهان گیرند
زبان را بچسبد مؤلف گوید امتحان وی اول طب کنند اگر لب بچسبد دیگر بار
بر زبان نهند و باید که بچسبد و بغایت نرم و املس بود و براق و گویند که آن زمین که
گل مختوم از وی می‌آرند از زمین یونان بود و این زمان آب گرفته است و شیخ
الرئیس گوید طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی مانند مزاج آدمی اما یبوست
وی بیشتر از رطوبت بود و در وی قبضی که ممتزج بیبوست بود باشد و در وی خاصیتی
عجب بود در تقویت دل و تفریح آن و تریاق مطلق بود و مقاومت با مجموع زهرها
بکند و مؤلف گوید کودکی پیاله قریب دو مثقال دیک بر دیک که از سموم قتاله
خورده بود و در زمان قدری از طین مختوم با شیر مادر بخورد وی داد و از آغاز قی
کردن گرفت چنانچه مجموع آنچه خورده بود رد شد دیگر بار هم قدری بشیر مادر بوی داد هم
دیگر بار قی کرد و یک مجلس طبیعت وی بیامد و از آن زهر کشنده خلاص یافت
و مجموع ریشها که خون روانه بود چون بران پاشند خون ببندد و چون بدان
حقنه کنند ذوسنطاریا را تا کل را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی تا دو درم بود

جهت گزیدگی جانوران کشنده مانند افعی و سگ دیوانه با شراب بیاشامند و با سرکه
طلا کنند نافع بود بغایت و دفع سم آن بکند و کسی که ذراریح خورده باشد و از بچگی
و طین مختوم بیاشامند در حال قی کند و در ساعت دفع سم آن بکند و حب الغار نیز
همین عمل کند در دفع سموم مسیح گوید سحق کرده بیاشامند و نقیع وی در زمان وبا
دفع وبا بکند و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح وی گلاب بود و بدل آن
در قبض خون طین رومی بود یا طین ارمنی که بکون نزکوهی سرشته باشند و گویند
بدل آن مغره است اما در تریاق بدل وی نیست **طین ارمنی** کلیت
سرخ رنگ که بتیرگی زند و اسحق بن عمران گوید سرخیست که بسیاهی زند خوشبوی
و مذاق وی تراب بود و بزبان بچفسد و طبیعت وی سرد بود و خشک بود در اول
و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن وردی بود که در وی هیچ رنگ زردی نبود
چون سحق کنند و چون بر زبان نهند بچفسد و طبیعت وی سرد بود در اول
و خشک بود در دوم خون را ببندد و طاعون را خوردن و طلا کردن نافع بود
و جراحتها و قلاع را زایل کند و نزله که از سر بسینه ریزد و از آن ضیق النفس
پیدا شود و هیچ دوا به از وی نبود و بغایت نافع بود و مقدار یک مثقال مستعمل
کند سل را نافع بود بسبب آنکه ریش شش را خشک کند و جهت تب وبائی
عظیم نافع بود و گویند در زمان ارسطو وقتی وبائی عظیم بود چنانچه گویند چند
کس معین بماندند و باقی تلف شدند و آن چند کس را چون تحقیق کردند همه
این گل میخوردند و این خواص از آنجا معلوم کردند و از بهر آنست که اطبا تراب
و گلاب فرمایند و اگر تب بود بگلاب و آب سرد و شکستگی استخوان را سود دهد

بالاقی

با اقاقیا طلا کردن و پوست بواسیر از مقعد بیرون آورد و گویند مضر بود بسپرز و مصلح
وی گلاب بود و اسحق بن عمران گوید بدل وی طین حجازی بود که در اندلس معروف
بانجبار بود و گویند بدل آن مغره است و گویند طین لاک **طین رومی** مخفف بود
و مقبض منع ورمی که در جفون پیدا شود بکند و چون با آب کاسنی طلا کنند و خون که
از چشم آید باز دارد **طین شاموس** طین شاموس خوانند و کوکب شاموس نیز
گویند بهترین آن بود که سفید و سبک بود و بغایت بر زبان بچفسد مانند دبق و چون
در آب نهند زود حل شود و از بلاد یونان از جزیره قبرس خیزد و وی خشک
از طین مختوم بود و ویرا غسل حاجت نیست و در بستن خون قائمقام طین بود
و بر ورم ثدیین طلا کردن ساکن گرداند و در ابتدا و نقرس طلا کردن نافع بود و در
نفث دم و مداوای قرحه امعا و پیش از آنکه متعفن شده باشد حقنه کنند بماء العسل
و بعد از آن بنمک آب پس باب لسان الحمل حقنه کردن سود دهد و اگر با سرکه
ممزوج کرده با آب بیاشامند نافع بود جهت ورم ارحام خاصه چون بر آن عضو
رطوبت زیاده بود و سست باشد مانند ثدیین و خصیتین و مجموع گوشتهاست که
معروف بغدد بود و قطع نفث دم و طمث دایم بکند چون با گلنار بریان
نخورند و چون با آب و روغن گل بمالند بر خصیه و ثدیین که ورم کرده بود ورم
آن ساکن گرداند و قطع عرق بکند و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران
و ادویه کشنده را بغایت مفید بود **طین قبرسی** کلیت سرخ و گلگون
و چون در دست بمالند سرخی در دست بماند و چون بشکنند در اندرون
وی رگها زرد بود و چون بر زبان نهند بغایت بچفسد چنانکه بگلیها باز توان کرد

از زبان و طبیعت وی سرد و خشک بود و در وی قبضی معتدل بود و سودمند بود
جهت مجموع حرارتها و ورمها طلا کردن و جهت شکستگی اعضا و کوفتگی و در زمان
افتادن از جائی بلند طلا کردن بغایت سودمند بود و مقدار ماخوذ از وی پنج
درم بود از قول اسحق و پیچ امعائی و کبدی را سودمند بود و جهت نفث دم
و قرحهٔ امعا آشامیدن و حقنه کردن بغایت نافع بود و جهت دفع ادویهٔ قتاله
چون یکدرم از وی بیاشامند با آب سرد و مطبوخ سودمند بود و بدل آن طین
مختوم بود **طین قیمولیا** حجر الرخام خوانند و آن مانند صفایح رخام بود
سفید و براق و خوش بوی و گویند از وی بوی کافور آید چون تازه بود و آن
نازک بود مانند جبین و آن نوعی از رخام است و دیسقوریدوس گوید آن
دو نوعست یکی سفید و دیگر فرفیری و وی دسم بود و جالینوس گوید قوت
وی مرکب بود در وی و تبریدی و تحلیلی از بهر آنست که چون مغسول کنند جزو
محلل از وی بیرون شود و طبیعت وی سرد و خشک گردد و چون با قدری
سرکه و آب طلا کنند بر سوختگی آتش نافع بود و آنچه خالص بود بسیار منفعت
دارد و چون با سرکه طلا کنند بر مجموع ورمها گرم و درشتی معده بغایت نافع
بود و ریشها و شیخوار زخم را چون بسوزانند و شسته کنند و استعمال کنند
زود بحال اصلاح باز آرد و مؤلف گوید در کوهستان یزد می باشد و زنان
جهت جلای روی استعمال می کنند و روی را پاک میکردانند و ابن سمجون گوید
بدل آن طین مطرات و ابن حسان گوید اهل بصره طین قیمولیا طین الحر خوانند
و اصناف وی بسیار است ارمنی و بحلمائی و اندلسی و ارمنی نیکوترین همه بود.

بعد از وی بحلمائی و وی فاضلتر از اندلسی بود در معالجه و آن بغایت سفید بود و جرم
وی صلب بود و زود شکسته نگردد و در آب حل نشود تا دیر زمان و چون حل شود
در وی لزوجت بیشتر بود که در غیر وی و اندلسی دو نوع بود یکی سفید و یکی سیاه
و آنچه بغایت سفید بود در معالجه مستعمل کنند و آنچه سیاه بود بد بود و تفرقه
در آن نشاید کرد **طین البحر** محمد بن عبدون گوید طین البحر طین عنکبوت خالص است
از سنگ و ریگ و علی بن محمد گوید طین حجر الخالص از ریگ بود و مؤلف گوید که
گلی هست در نزدیک شیراز و بشیرازی گل کرنی خوانند و در طبیعت نزدیک بوی
بود و آنرا نیز همین اسم خوانند و آن گل بغایت سبز رنگست و چون بوی
بادام دخان کنند از بهر خوردن لون را سرخ کردانند و طعم آن خوش بود
و کمتر بریان ناکرده خورند و علی بن زین گوید طین البحر سرد و خشک بود
باعتدال نیکو بود جهت همه جراحتها و اگر با سرکه بر گزیدگی زنبور طلا کنند
درد ساکن کند **طین فارسی** بهترین وی سرخ بود و بشیرازی ویرا
گل سرشوئی گویند و طبیعت وی سرد و خشک بود و در دشنش را نافع بود
و چون دو مثقال از وی مستعمل کنند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی آب
سرطانات بود **طین اصفر** طین الصنم خوانند و آن از موضعی که نزدیک
قسطنطنیه است میان دو کوه آورند و لون آن زردی و تیره رنگ بود
و در آنجا رهبانانند که بر آن گل مهر می نهند و این طلسم کس نمی داند خواندن
و نداند که چیست بغیر از ایشان و اگر کسی دیگر بسازد از طلسم بشناسند و آن
عزیز بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و بر ورمها گرم طلا کردن سودمند بود.

و خون رفتن باز دارد و خوردن وی در بستن خون از همه طینها بقوت تر بود
و فاضلتر طین البحر صفت آن در طین قیمولیا گفته شد طین بلد المصطکی
طین جزیرهٔ مصطکی طین جیا خوانند و جوش خوانند و دیسقوریدوس گوید نیکو
ترین آن بود که سفید بود و بلون خاکستر مایل بود و این گل رقیق بود و صفایح
داشته باشد و پارهای مختلف شکل بود چون در حمام خود را بدان بشویند
روی و مجموع بدن جلا دهد و فاضلترین ادویه بود که جهت ریشها که از سوختگی آتش
بود مستعمل کنند طین اقراطیس مصغرترین طینها بود که یاد کرده شد و مضعف
حواس بود و ریشهای چشم را نافع بود و چون زن ابستن بر خود بیاویزد بچه نگاه
دارد و وی جلا دهد بغیر لذع طین کرمی یونانی اسالیطس خوانند و معنی این
اسم کرمی بود و بعضی قوماقیطس خوانند و این اسم مشتق از زمان بود و معنی آن
دوا بود و از گل ارندنیه سلوقیا بلاد سوریا بود و نیکوترین وی آن بود که
سیاه بود مانند فحم که از چوب صنوبر گیرند و آنچه خاکستری رنگ بود بد بود
جالینوس گوید بدان سبب طین کرمی خوانند که در زمان بهار در اول ابتدا
اگر ورق درخت کرم در ورق بیرون کند این گل بر درخت وی بمالند کرمی که
درخت انگور میخورد و چشمها آن درخت تباه میشود بکشد و دیسقوریدوس گوید
قوت وی قابض و ملین بود و مبرد و در کحلها مستعمل کنند موی مژه بروید
جالینوس گوید جوهر وی نزدیک بحجر بود طین مصری اکثر خوانند جالینوس
گوید مطحولان و مستسقیان بسیار دیدم که در دهکنده بر طلا کردند نافع بود و بر ورمهاء
کهن و بر ورد ماء و مزمن دبو سیر طلا کردن بغایت سود دهد طین نشابوری

طین ماکول خوانند و طین خراسانی خوانند و آن گلیست که خام و بریان کرده
خورند و بدان تنقل کنند و وی نوعی از طین البحر بود و لون او بغایت سپید بود
مانند اسفیداج و بشیرازی گل سفید خوانند و طبیعت وی سرد و خشک بود
و گویند گرم بود و سبب اندک شوری که دارد قوت فم معده بدهد و غثیان را
نافع بود و منع قی بکند و تری معده را زائل کند و مقدار ماخوذ از وی یکدرم تا
یکمثقال و اگر زیاده کنند مفسد مزاج بود و سده آورد و سنگ گرده پیدا
کند و انیسون و تخم کرفس ضرر وی باز کم کند صواب آن بود که ترک کنند از بهر آنکه
فساد وی زیاده از صلاحات و آب رفتن دهان در وقت خواب و شهوت
گلی را عظیم نافع بود و غثیان و کرب و هیضه را سودمند بود طین الصنم
طین اصفرات و گفته شد طین خراسانی طین نیشابوری است و گفته شد
طین الاحمر مغرات و در میم گفته شود بعون الله تعالی و الله اعلم

باب

حرف الظاء

ظفرا و ظفیر فودنج بریست و گفته شود
ظفرة العجوز ثمر حکمت و گفته شد در حاصفت آن ظلم ذکر
النعام است و در نون گفته شود ظلف المعز ستم بز سرد و خشک بود در
سیم دار الثعلب را نافع بود چون خاکستر آن با سرکه طلا کنند و اگر سحق کنند
با شراب و بر گزیدگی مجموع جانوران و سباع نهند نافع بود و اگر بول کودکان
بیزند و بر شکم ضماد کنند قولنج که از بلغم لزج و ریاح بود سودمند بود و مسهل آب زرد بود
ظلف التیس ستم که بسوزانند و سحق کنند و بعسل بسرشند و باب پاشانند

نافع بود جهت گیز کردن در جامه خواب و اگر در خانه دود کنند مار بگریزد و اگر با
ظلف معز بسوزانند و سحق کنند و بر ریشها که در انگشتان که یابسة المزاج بود بران
افشانند نافع بود **ظنیح** اسم ثمر جو دریست نزد اهل عرب بغداد و غیر آن
ظیان یاسمین بریست و به بربری ازیزا خوانند و بلغتی دیگر ربه و قوفه خوانند
و معنی آن غشیه التار بود و نبات وی بیشتر در بیابانها و تلها بود مانند لبلاب
و بعضی بر بعضی پیچیده بود و گل وی یاسمین شکل بود کوچک و بر شاخهای وی
خار بود مانند خار گل و بیشتر نبات وی با حلیق بود و همیشه از وی جدا شوان
کرد و بیخ وی سیاه بود و دراز بود و در فعل مانند خربق سیاه بود بلکه حرارت
وی زیاده بود گرم و خشک بود در چهارم چون بر عضوی نهند جسم را بسوزانند
نود مانند شیطرج و چون سحق کنند با سرکه بر بهق سفید و سیاه طلا کنند زایل
کند لیکن دیر رها کنند و چون ضماد کنند بر عرق النسا عضو را ریش کند و بغایت
نافع بود و چون بیاشامند از وی چهار دانگ درم با همچندان بنفشه و همچندان
مقل ازرق و دوازده مجلس خلط سوداوی براند و بود عسر النفس را نافع بود
و گل وی صداع سرد و ریاح غلیظ از سر بکشد چون ببویند و روغن گل وی
لطیف بود و محلل قوی سودمند بود جهت لقوه و فالج و عرق النسا
و رعشه و همه مرضهای سرد را نافع بود والله اعلم بالصواب

باب حرف العین

عاقرقرحا در دمشق عود القرح خوانند و بیونانی فوریون و بشیرازی
اکرا و نیکوترین آن بود که تیز و محرق بود و زبان را بغایت بسوزاند و فربه بود

وغلیظ و چون بشکنند اندرون وی سفید بود و آن بیخ طرخون رومی است
و گویند جبلی است و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم چون سحق کنند و با زیت
بر بدن مسح کنند عرق براند و استرخاء اعصاب مزمن را نافع بود و منع تولد کزاز
بکند و سده مصفات بگشاید و بلغم که در معده بود زایل کند چون درد دندان کرم
درد دندان که از سردی بود زایل کند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند سود کند
بود جهت درد دندان و چون بخایند بلغم بزداید و موافق اعضایی بود که سردی
بر وی غلبه کرده باشد و حس آن باطل شده باشد و حرکت مفلوج و مصروع را
بغایت نافع بود و چون بعسل معجون کنند و لعق کنند بلغم معده بگدازاند و مجاری معدت
را بگشاید و مزاجهای سرد و مزاجهای تر را موافق بود و دمشقی گوید گرم و خشک بود
در چهارم و اسحق بن عمران گوید سودمند بود و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه
کنند جهت ورم ملازه و استرخاء زبان که سبب آن بلغم بود و ابو صلت گوید چون
بیاشامند دو درم از وی مسهل بلغم بود و شریف گوید روغن وی لقوه و استرخا
و فالج را بغایت نافع بود و چون بعسل معجون کنند و بر قضیب مالند پیش از مجامعت
مجامعت را برانگیزاند و خافقی گوید چون عاقرقرحا کوبند و با عسل سرشته و بیاشامند
صرع را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی میویج بود و بدل وی در غرغره
فودنج بود و در مرضهای معده زرسن بود و گویند بدل آن دار فلفل است و علف
عاقرشمعا شجار است و گفته شد **عاقول** گویند نوعی از خرنوب است و علف
عاقول درخت حاج است و گفته شد **عبب** و عقب نیز گویند و آن ثمره کاکنج است
و گفته شد **عبهر** نرجس است و گفته شود **عتم** زیتون کوهی است و گفته شد

عجب حب النیل است وگفته شد عجم الزبیب مضا خوانند بپارسی دانه مویز
گویند و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم شکم ببندد
عدس بلبس خوانند و بیونانی فاقوس و وی نفاخ بود و مرکب از قوت قابضه
و جالیه و پوست وی بغایت قابض بود و بهترین وی سفید رنگ بود بهین که
زود پخته شود و چون در آب کنند سیاه نشود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی
و سردی و خشکی در دوم و گویند پوست وی گرم بود در اول و مقشر وی سرد
بود در دوم و گویند در اول و گویند خشک بود در سیم و دیسقوریدوس گوید ادمان
اکل وی کردن تاریکی چشم آورد و با سویق بر نقرس ضماد کنند نافع بود و با اکلیل
الملک و روغن گل و سفرجل بر ورم چشم که از گرمی بود و در ورم پستان را
ضماد کردن نافع بود و جرم عدس شکم ببندد و آن آب که عدس در وی پخته باشند
شکم براند و خناق را سود مند بود و عدس مولد خلط سودا بود و خوابهای
آشفته نماید و خون را غلیظ کند و دیر هضم شود و معده را بد بود و مولد ریاح بود
و درد معده و امعا و اعصاب پشت را بد بود و چون بپزند با پلسان
و حمل پستی سیاه یا حب الآس یا قشر رمان یا ورق گل سرخ خشک یا مازو در
با سفرجل بپزند قوت قبض وی زیاده گردد و شکم ببندد و حقن دم را ساکن کند
و مقوی معده بود و چون مقشر کنند و سی دانه از وی فرو برند استرخاء معده را
نافع بود و چون با عسل بیامیزند ریشهای عمیق را بصلاح آورد و شیخ الرئیس گوید
خون را غلیظ کند و رها نکند که در عروق روانه گردد و خلطی سوداوی و امراض
سوداوی تولد کند و بسیار خوردن وی جذام آورد و ورمهای صلب و سرطان

عدس

ونشاید

و نشاید که عدس با شیرینی خورند که سده بسیار در جگر پیدا کند و مضر بود باصحاب عسر البول
و منع ادرار بول و حیض بکند و بهترین وی مکسور بود و گویند استسقا را نافع بود و صاحب
جدری و درد بهار گرم را نافع بود و چون با سرکه یا با غوره بپزند و دفع مضرت
وی آن بود که با گوشت بره فربه بپزند یا بروغن گاو و یا بروغن بادام و بدل آن
طبیخ ماش بود عدس مر بشیرازی بنوخله گویند و آن نوعی از عدس بری باشد گرم بود
و بول و حیض براند و مسهل دم بود و گویند در وی تریاقیت هست و بدل وی
فودنج نهری بود و گویند بدل وی نیم وزن وی دانه حنظل بود و دو وزن آن عدس
عرزنا گندشل است وگفته شود عدس الماء صاحب منهاج گوید پسیاد نبات
و صاحب جامع گوید ماحلب است وگفته شد صفت هر دو عذبه گویند جزماسج است
وگفته شود عرف بلغة اهل نجد قصب است وگفته شود عرق الخیار صفت
آن در باب الف گفته شد در انجبار عرعر سرو کوهیست کوچک بود و بزرگ
بود و بشیرازی آزاد اهل خوانند و گویند درخت وی گرم بود در سیم و خشک بود
در اول سخن و ملطف بود و دخان کردن وی گزندگان بگریزند و نافع بود
جهت اختناق رحم و سده بگشاید و بول و حیض براند و دفع گزندگی جانوران
بکند عرار بهار است وگفته شد عرطنیثا مستعمل از وی بیخ وی است و آنرا
اهل شام جهه خوانند و اهل مشرق قلقی و بعضی عیلج خوانند و بشیرازی چوبک
اشنان خوانند و در الف در آذریوصفت آن گفته شد و بدل آن زراوند طویل است
بوزن و فونیخ دو دانگ بیخ بوزن آن عروق الاصفر بپارسی بیخ زرد گویند
و بهترین وی باریک بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و مسهل بلغم و مقوی

معده و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و مضر بود بمثانه و مصلح آن عسل بود و بدل
آن دراد و بیه پیرزنکه درم حلتیت بود با سکنجبین عروق الصفر عروق الزعفران
و عروق الصباغین نیز گویند و آن دو نوع است کوچک و بزرگ و بزرگ وی را
بپارسی زرد چوبه گویند و بعربی مرد گویند و کوچک وی گویند مامیران است
و گفته شود و طبیعت آن گرم و خشک بود تا سیم و گویند در دوم و در وی جلای
قوی بود و خائیدن وی درد دندان را نافع بود و عصارهٔ وی روشنائی چشم
بیفزاید و سفیدی ببرد و چون با شراب سفید و افسون بیاشامند یرقان که از سده
جگر بود سود دهد و اگر بکوبند و بر ریشها پاشند خشک گرداند و اگر در چشم کشند قوت
باصره بدهد و بدل وی نیم وزن وی مامیران بود و گویند نیم وزن آن عاقرقرحا
عروق حمر فوه است و گفته شود عروق بیض مستعجل است و گفته شود
عروق الصباغین عرق الصفرات و گفته شد عروق البحر علک است و گفته
شود عروق الکافوه زرنباد است و گفته شد عروق یابس قلقونیا است
و گفته شود عرن آن چیزیست که زیاده می گردد و ظاهر میشود در نزدیک زانوی
اسب و سمهای وی و عرب عظیم الساق خوانند و دیسقوریدوس گوید چون بکوبند
و سحق کنند و با سرکه بیاشامند صرع زائل کند و در مداوای گزندگی جانوران مستعمل
کنند و گویند نیم درم از وی چون بخور کنند کسی را که تب ربع بود زائل شود
عرصم اسمی یمنی سریانی است بادنجان بریرا گویند و بعضی حدق خوانند
و گفته شد عروق وادمیزم اصل السوس است و گفته شد حرم ما هست
که اهل مغرب سردین خوانند و بیونانی سماریس عرصف کاقیطوس است و گفته

شود

شود عرمض نوعی از کبارات و آنرا کبار ریزه خوانند و بر نبی بود و خارهای
دراز داشته بود مانند منقار مرغ و بعضی مانند قلاب کج بود عرف نزدیک
اهل مغرب خوص خوانند و دوم خوانند و بلغه اهل نجد قنب گویند و گفته شود
عرطف حسک است و گفته شد عرفج بری بلوط است و گفته شد
و آن نوعی از یتوعات است و اسهال وی مانند اسهال یتوعات بود عرنز الصغر
قنطوریون غلیظ است و گفته شد عرنز الکبیر قنطوریون دقیق است و گفته شود
عالبج لف الکرم است و گفته شود و بپارسی تخم زرز خوانند عسل لبنی
میعه سایله است و گفته شود عسل النحل بهترین وی آن بود که صادق
الحلاوه بود و خوش بوی و سفید بود و گویند فاضلترین عسل آن بود که بر
نائل بود و ربیعی بود و بعد از آن صیفی آنچه شتائی بود بد باشد و نوعی از عسل
حریفی بود که چون آنرا ببویند عطسه آرد و آن نشاید که خورند و گویند بوئیدن
آن غشی آورد و عرق سرد و ثقل را زائل کند و چون بخورند البته ثقل را زائل
کند و عرق سرد آورد و مداوای وی قی کند بعد از آن ماهی نمکسوده و سداب
چند نوبت خورده باشد تا معده پاک کند بعد از آن تفاح مرو کمثری بخورد
و نوعی دیگر عسل بود که حکم وی حکم شوکران بود و همان علامتها حادث شود و معالجه
مر وی چون معالجه شوکران کنند و لیکن عسل نیکو بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
در دوم و دیسقوریدوس گوید بقوه جاذبه رطوبات از قعر بدن بکشد و منع
عفونت کند و چون با شبت نرم بپزند و بر قوبا مالند زائل کند و با قسط بر
کلف مالند زائل کند و چون تنها بمالند شپش بکشد و دفع کند و اگر با نمک

اندرانی سوده پاشند و نیم گرم در گوش چکانند درد گوش و دودی آن
زائل کند و چون بدان تحنک کنند یا غرغره نمایند ورم حلق و ورم عضله
و جانب زبان و خنک و لوزتین که بشیرازی آنرا گوشک خوانند و خناق
بلغمی را نافع بود و بول براند و چون گرم کرده با روغن گل بیاشامند بسرفه را موافق
بود و گزیدگی جانوران را و کسی را که افیون خورده باشد با فطر چون لعوق کنند و بیاشامند
نافع بود و گزیدگی سگ دیوانه را ببرد و اگر با نمک بر جائی که برص باشد بر اعضا پیدا
شود بمالند زائل شود و منصوری گوید زود مستحیل شود بصفرا و بلغم را دفع کند و پیران
و سرد مزاجان را نافع بود و تابستان مزاجهای گرم را نافع بود و رازی گوید
هیچ معالجه جهت لثه و دندان در تنقیه و جلا و در گوشت رویانیدن لثه
به از وی نبود و جسم مرده را نگاه دارد و اگر با انگشت سنون سازند دندان را
سفید گرداند و صحت آن نگاه دارد و شریف گوید چون با روغن گل بر ریشهای
شهدی و مجموع ریشهای بلغمی روشن گرداند و قوت باصره بدهد چون با آرد
حواری برسرشند بر ورمهائی که از تخته بود نهند بگشاید و چرک آن بکشد و چون
زراوند طویل با سرکه برسرشند گوشت بر جراحتهای عمیق برویاند و اگر حب المحلب
و بادام تلخ و آرد جو با وی اضافه کنند و بر بدن طلا کردن عرق براند و چون
با آب بیاشامند سینه را از فضله که بود پاک گرداند و شهوت مجامعت
برانگیزاند و بغایت مفلوجان را نافع بود و چون کف نا گرفته با آب بیاشامند
شکم براند و چون ادویه برص و بهق بوی برسرشند جلای آن زیاده کند و چون
با آب بیاشامند ریش معده را پاک گرداند و مطبوخ وی سموم را نافع بود

وخون نیک

وخون نیک از وی متولد شود خاصه در زمستان و جوانان را مضر بود و کسی را که
بروی مراره غلبه کرده باشد و تشنگی بود و چون بسیار خورند تب آرد و مصلح وی
رمان مز بود و حامض اترج و ربوب فواکه و بدل آن منضج شیرین بود **عسل**
الطبرزد والقصب گرم و تر بود در اول و عسل قصب بلغم براند و عسل طبرزد بلغم
نراند بپارسی شیره نبات خوانند و از آن قصب الجذا اول از نی شکر گیرند **عسل**
بلادر منفعت وی در بلادر گفته شد و صفت یکنوع وی گفته شد و اینجا نیز
گفته شود اگر غیر آن نوع مانند روغن گندم و نخود گیرند و شیشه را در گل حکمت گیرند
و بلادر را در آن اندازند بعد از آنکه سرهای وی بر کنده باشند و آتش بر پشت
شیشه آهسته برافروزند بعد از آنکه سرنگون نهاده باشند و قدری موی اسب با لیف
خرما بر سر شیشه نهاده تا عسل از وی بیرون چکد و بردارد و بوقت حاجت استعمال
کند و مؤلف گوید آنچه بی آتش گیرند بهتر بود بگیرد بلادر و بشکافد و هر دو دست
را بمغز گردکان خائیده بمالد و آن بلادر را در دست بمالد و بکارد عسل وی از دست
حاصل میکند آنمقدار که خواهد و هر زمان که دست پاک کند دیگر مغز گردکان خائیده
در دست بمالد و بلادر اشکافته در دست بمالد تا عسل بدست چسبد و بکارد حاصل کند
آنمقدار که خواهد و این نوع بهترین انواع است و مؤلف گوید چند نوبت امتحان
کرد و هیچ مضرت نرسید **عسل داود** او مالی است و گفته شد **عشرق**
بزر المرو است و گفته شد **عشر** صاحب منهاج گوید درختی اعرابی یمانی
بود و آن یکی از یتوعات است و ثمر وی را خریع گویند و فقاح وی مانند فقاح دفلی
بود و گویند نوعی از وی هست که اگر در سایه وی بنشینند کشنده بود و طبیعت

وی گرم بود در سیم و خشک بود در چهارم و در وی قبضی با عتدال بود و لبن وی برقوبا

و سعفه طلا کردن نافع بود و با عسل جهت قلاع که در دهن کودکان حادث شود مفید

بود و شکم ببندد و مضعف احشا بود و لبن وی سه درم کشنده بود و سکر وی در این

گفته شد **عنصل** نوعی از لبلابست و گفته شود **عصاب** شیطرج است و گفته شد

عصیفره بزبان بغدادی و موصل خیری زرد است و گفته شد انواع آن

عصفر بپارسی حسق خوانند و باصفهانی گل کاویشه و رنگ زعفران تر

گویند و آن دو نوع است بری و بستانی و طبیعت بستانی گرم است در اول و خشک

در دوم و بری گرم و خشک در سیم و وی معتدل بود با انضاج کلف را زائل

کند و با سرکه برقوبا مالیدن نیکو بود و ورمهای گرم را و با عسل جهت قلاع که در دهن

کودکان بود زائل کند چون بدان بمالند خاصه بری وی و جالینوس گوید بدل

وی زهرة الملح است **عصبه** صاحب منهاج گوید جعفرم است و گفته شد

و صاحب جامع گوید لبلابست که بیونانی ویراقوس گویند و گفته شود صفت آن

عصی الراعی بطباط خوانند و بسریانی دارو هم گویند و بشیرازی گشته خوانند

و بلفظی دیگر سرخ مرد و آن دو نوع بود نر و ماده و بهترین آن بستانی بود سرخ رنگ

که بسیاهی مائل بود و طبیعت آن سرد است در دوم و گویند خشک در سیوم و گویند

تر است و وی قابض بود و جمیع خون ریختن بکند و طبیعت ببندد و با ورام دموی

و حمره ضماد کردن نافع بود و جراحتهای تر را باصلاح آورد و عصاره وی چون در

گوش چکانند کرم گوش بکشد و ریش آن را خشک گرداند و درد وی زائل کند

واگر زن فرزجه از وی بخود برگیرد قطع سیلان مزمن از رحم بکند و چون آب وی

بپاشانند جهت نفث دم که از سینه بود نافع بود و تقطیر البول را سود دهد از بهر آنکه

ادرار البول محکم کند و قولنج را سود مند بود و مقدار مستعمل از وی ده درم بود و چون

با شراب بپاشانند گزیدگی جانوران زهردار را نافع بود و مقدار مستعمل از وی دو درم

بود و چون پیش از آمدن تب یک ساعت بپاشانند سود مند بود جهت تب ادوار

و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی صندل بود و بدل وی عنب الثعلب بود

عصب بیونانی نوراس گویند و گفته شود **عصفور** بپارسی گنجشک خوانند

و نیکوترین آن فربه بود و آنچه در خانها فربه کنند بد بود و اول آن بود که از وی احتناب

کنند که خون بد از وی متولد شود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم و گوشت وی

صلب تر از گوشت دراج بود و باه را زیاده کند خاصه دماغ وی و ابو العلاء

بن زهر گوید جهت استرخا و فالج و لقوه و انواع استسقا سود مند بود و مجامعت را زیاده

کند لیکن محرور مزاج را موافق نبود و اگر بخورد می باید که اسکنجبین بر سر آن بخورد

و سرد مزاج را موافق بود و وی مضر بود برطوبت اصلی و خلط صفراوی از وی متولد

شود و اول آن بود که بروغن بادام بریان کنند و چون بامری مطجن کنند گویند

زودتر بگذرد که بریان کرده و باید که قطعات استخوان وی نخورند که هیچ در مری

و امعا پیدا کند **عصاره ماميثا** شیاف ماميثا خوانند و بهترین آن بود که

زرد بود و سبک و عمل رهبانان که در نواحی موصل بوند سازند و طبیعت آن

سرد و خشک بود و ورمهای گرم را تحلیل دهد و حرارت آن بنشاند و درد چشم

کهن و نو را نافع بود و صفت وی چنانست که آب وی بگیرند و بجوشانند تا غلیظ

شود و شیاف سازند و بدل آن حضض است یا پوش در بندی **عصاره خشخاش** **اسود**

افیون است و گفته شد **عصارة المنك** عصارة السوس است و رب السوس خوانند
وطبیعت آن معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی قبضی اندک بود خشونت
قصبهٔ شش را نافع بود و ریش مثانه و تشنگی قطع کند و قوت ادویهٔ حاده بشکند
و بدل آن دو وزن وی اصل السوس بود **عصارة القرظ** اقاقیا است و گفته شد
عصارة الغافث بگیرند غافث تر و بکوبند و آب آن بگیرند و در آفتاب نهند تا منجمد
گردد و بردارند و استعمال کنند و در غایت تلخی بود مانند صبر و طبیعت آن سرد و خشک
و ملطف و مفتح بود جرب و حکه را نافع بود و چون با آب شاهترج و سکنجبین بیاشامند
سودمند بود تبهاء کهن و درد جگر را و مقدار ماخوذ از وی تا یک مثقال شاید و گویند
مضر بود با شش و مصلح آن مصطکی بود و بدل آن سه وزن آن ورق سماق و گویند
سه وزن آن غافث **عصارة لحية التيس** بهترین آن تازه بود و صفت آن
مانند صفت غافث است که گفته شد و طبیعت آن سرد و خشک بود و درد شش
و نفث دم و بچه را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و اگر ضماد کنند بر
اعضاء مسترخی قوت آن بدهد و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح آن ماء العسل بود و بدل
آن اقاقیا بود **عصارة قثاء الحمار** گرم بود در سیم منقی بود و غثیانی عظیم پیدا
کند تا بحدی که بخناق کشد و غش و افتادن آورد و مداوای وی قی کند و آنچه در
مداوای کسی که کندش خورده باشد و صفت آن در باب قاف در صفت قثاء الحمار
گفته شود و بدل آن عصارهٔ [illegible] سوقاوس است **عصارة افسنتين** صفت آن
مانند صفت غافث است که گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک بود و منضج و مقطع بود
تبهاء کهن را نافع بود و سدهٔ جگر بگشاید و مقدار ماخوذ از وی تا یک درم شاید و معده و ماده

صفرا از معده پاک کند و مصلح آن ریوند بود و گویند بدل آن سه وزن ورق آنست
عصارة انبرباريس سرد و قابض بود و حرارت جگر و معده و درمهاء آن را نافع بود
و قوت بدهد و صفت آن بگیرند زرشک تازه خوب رسیده و آب آن بگیرد
و صافی کنند و بجوشانند تا غلیظ شود و بر روی کاغذ کنند تا رطوبتی که باقی بود خشک شود
یا در آفتاب نهند تا تمام شود و اگر زرشک تر نبود خشک وی را در آب بجوشانند
و بپالایند و صافی کنند یا در آفتاب نهند تا تمام شود یا بآتش چنان کنند که گفته شد
و بدل آن دو وزن آن زرشک بی دانه بود **عصارة الكرنب** گرم بود در
درجهٔ دوم **عصارة الرمان** اسحق گوید گرم بود در دوم **عصارة اذان الفار**
گرم بود در دوم **عصارة بخور مريم** گرم بود در دوم **عصارة ورق الغرب**
سرد بود در سیوم **عصارة الشقائق النعمان** گرم بود در سیوم بدل آن
عصارهٔ بخور مریم بود **عصارة النجم** بدل آن عصارهٔ عوسج است **عصارة
شجرة الجوز** گویند بدل آن مرزنجوش است **عصارة الطراثيث** سرد و خشک
و قابض بود و بدل آن عصارهٔ قرظ است که آن اقاقیا بود **عصفور الشوك**
و عصفور السیاح نیز خوانند و آن طرد علود قطس است و گفته شد **عضرس** خطمی
بری بود و گفته شد **عضايه** و عضاءه نیز گویند و آن ضب است و گفته شد
عضاة در لغت اسمی است که واقع شده است بر هر درختی از درختها که خارناک بود
مانند عوسج و قتاد و قرظ و سدر و امثال آن **عفضل** فاضلترین گوشتها بود
و نیکوترین عضلات و بیشتر از ی شکم خوانند و زودتر هضم شود و بواسطهٔ اعتدال
رطوبت که عصب با وی آمیخته است **عطفل** ضوم است و گفته شد **عطب**

قطن است وگفته شد **عطارد** سنبل رومیست وگفته شد **عطشاره**
نباتیست که یونانی آنرا ادیناقوسس گویند وگفته شد **عظام** سوخته وی محلل
ومجفف بود وگویند استخوان آدمی صرع را شفا دهد وجالینوس گوید خیلی کسان را دیدم که استخوان
سوخته از صرع ودرد مفاصل شفا یافته اند واستخوان کهن چون بسوزند سودمند بود جهت
ریشهائی که در اعضائی که مزاج وی خشک بود مانند ذکر وانثیین وامثال آن
شریف گوید چون بپزند استخوان پوسیده بسرکه وطبیخ آن بسر ریزند قطع رعاف
کند وچون سحق کنند استخوان پوسیده ریزیم که در دیوارها بود بگلاب بسرشند و
بر ریشها ضماد کنند نافع بود وچون سحق کنند وبماء الشعیر بسرشند وطلا کنند بر اثر آبله
وغیر آن زائل کند وکعب بز چون بسوزانند وخاکستر آن با سکنجبین بیاشامند ورم
سپرز کم کند اذا نده وچون با عسل بیاشامند باه را برانگیزد وچون استخوان ران گاو بسوزانند
وخاکستر آن با عصارهٔ عصی الراعی بیاشامند قطع نزف دم کند واسهال مزمن را سود دهد
واگر استخوان مرده سحق کنند وبخورد صاحب تب دهند چنانچه نداند بغایت نافع بود
ومجربست وغافقی گوید خاکستر استخوان سوخته چون با سرکه سحق کنند وبر سوختگی
آتش ضماد کنند سودمند بود ودر خواص آورده اند که کعب ابن عرس چون زنده بود
بیرون آرند وبر زن آویزند آبستن نشود ودر خواص ابن زهر آورده است که
دندان کودک بچه اول چند پیش از آنکه بزمین رسد در صحیفهٔ نقره گیرند وبر زن
آویزند منع آبستن بکند واگر استخوان آدمی مرده بر اسب آویزند دردی که دروی باشد
ازوی زائل شود واگر بر صاحب تب ربع بندند نافع بود واگر چیده ناخن دو کف
بسوزند وخاکستر آن بخورد کسی دهند محبت والفت در دل آن کس پیدا کرده واگر دندان

لقی

آدمی واستخوان بال راست هدهد در شب بر خفته نهند مادام که نهاده باشد بیدار
نشود واگر از دندانها که از جانب راست نهنگ بود بگیرند وبر بازوی راست مرد
بندند قوت مجامعت زیاده کند واگر دندان پیشین روباه بر مصروع آویزند
صرع از وی زائل شود واگر دفن کنند کاسهٔ سر آدمی مرده کهنه شده در برج کبوتر
کبوتر بسیار شود وزیاده گردد واگر استخوان پهلو کفتار بر سر صاحب شقیقه
باو زنند نافع بود واز ران راست بر راست وچپ بر چپ وناف بر ناف وضرس
بر ضرس وگویند در طرف بال خروس واستخوان است که سوراخ دارد واگر
از آن راست بر صاحب تب دائم آویزند شفا یابد وهر دو استخوان چون ران آدمی
بپایها یم آویزند منع تب وتشنگی بکند ودیسقوریدوس گوید ناب کلب یعنی
دندان پیش سگ بگیرند ودر پارهٔ پوست بندند ودر بازو بندند ایمن باشند
از سگ دیوانه ودر خواص ابن زهر آورده است که ناب سگ چون بر کسی
بندند که در خواب سخن گوید دیگر نگوید واگر بر کودکی آویزند دندان وی بی زحمت
بیرون آید واگر بر صاحب یرقان بندند نافع بود وفی الجمله چون خود دارند
سگ بر ایشان بانگ نزند **عظلم** درخت نیل است ونیل عصارهٔ وی است
وبرگ آنرا وسمه خوانند وگفته شود وکتم نیز گویند **عفص** بپارسی مازو گویند
ویونانی فقیس وبهترین وی آن بود که سبز بود وسوراخ نداشته باشد وآنرا
بقاقالیس خوانند وآن غوره بود وآنچه رسیده بود سرخ رنگ وسست وزرد
بود واین نوع ضعیفتر از سبز بود وسوختن وی یا با آتش بود یا با زیت بسوزانند
تا سوخته گردد واز سبز سیاه موی خضاب نیکو بود وطبیعت وی سرد بود در دوم

و گویند در اول خشک بود در سیوم و گویند در دوم و بغایت قابض بود و چون
شهاپرند و سحق کنند و مانند ضماد نهند بر هر ورمی که باشد در دُبُر و بیرون آمدن مقعد
را نافع بود و چون بسوزند قطع خون رفتن بکند و اولی آن بود که بر روی آتش
تشویه بکنند و در شراب اندازند یا سرکه خون را ببندد و چون با سرکه برقوباها طلا کنند
زایل کند و آب وی خضاب بود موی را و چون وی را بیاشند بر گوشت زیاده نشانند
بخورد و منع رطوبت که روانه بود از لثه و لهاة بکند و قلاع را نافع بود خاصه کودکان را
و چون سحق کرده در غذا یا آب کنند اسهال کهن باز دارد و قوت معده ضعیف بدهد
و آنچه در اندرون مازو بود در سوراخ دندان نهند درد ساکن گرداند و طبیخ وی در آن
نشستن جهت مقعد بیرون آمدن و رحم و سیلان رطوبات که از رحم روانه شود
و کهن شده باشد عظیم سود دهد و چون بغایت سحق کنند و در بینی دمند خون رفتن
باز دارد و چون با سرکه سحق کنند و طلا کنند بر قلاع که در دهان پیدا گردد زایل کند با سرکه
بزنند بر چهره طلا کنند در ابتدا اسود شدن بود و منع نمله بکند طلا کردن و واجب آن
بود که چون خواهند که بیاشامند جهت امساک سیلان بصفره بیض نیم برشت بالمنع عربیا
در آب حل کرده تا مضرت بحلق نرساند و بدل وی ثمرة الطرفا بود بوزن آن و گویند
عفص و جفت بلوط و قرظ و حب الآس و قشور رمان و هلیلج و ثمرة الطرفا و دادی
همه مانند یکدیگر اند در طبیعت عقار آدم گویند مغاث است و گفته شود خطیفی
ارسطاطالیس گوید اجناس وی بسیار بود و معدن وی بسیار است در ولایت
یمن و ساحل بحر روم بود و نیکوترین آن بود که سرخ و شفاف بود و آنچه سوخته کنند
سرد و خشک بود و قوت چشم بدهد و خفقان را نافع بود و قوت دل بدهد و دندان

محک را

محک را محکم گرداند و اگر انگشتری عقیق در انگشت کند و برابر خصم رود خشم وی
فرو نشیند و قطع خون رفتن بکند از هر عضو که باشد خاصه زنانی که دایم خون از ایشان
روانه بود و اگر خورد کرده سنون سازند خون رفتن بن دندان باز دارد و زنگ برد
و دندان را سفید گرداند و جلائی تمام دهد خاصه با مروارید و بسد عقربان
اسقولوقندریون است و گفته شد عقرب بپارسی کژدم خوانند و بیونانی
سقوربیوس جوسیاوس بهترین وی نر بود و نشانه نر آن بود که ضعیف و لاغر بود
و نیش وی ستبر بود و ماده فربه و بزرگ بود و نیش وی باریک بود و طبیعت وی
خشک بود و اگر در زیت بجوشانند و آن زیت در گوش چکانند درد ساکن کند و اگر خورد
کنند و بر گزیدگی وی نهند درد زایل کند و اگر بریان کرده بخورند همین عمل کند و شریف گوید
اگر خاکستر وی در چشم کشند ضعف چشم را نافع بود و چون سوخته وی سحق کنند و با نیم وزن
آن سنگ هوش بیامیزند و در چشم کشند تیزی چشم زیاده کند و جرب آن را زایل
کند و اگر عقرب بزرگ سیاه خشک کرده سحق کنند و با سرکه بر برص طلا کنند شفا
یابد و چون در زیت بسوزانند تا سوخته گردد در ریشها که دشخوار نیک شود چون آن
روغن در آن بمالند و عقرب سوخته سحق کرده بدان فشانند بحال صحت و صلاح
و صحت باز آورد و عبد الرحمن بن الهیثم گوید چون بگیرند یک عقرب و باید که
سه روز یا چهار روز از ماه باقی باشد و در شیشه کنند و روغن زیت بر سر آن کنند
و سر آن محکم بگیرند و رها کنند تا زیت قوة آن اخذ کند جهت درد پشت و در آن
استعمال کردن نافع بود و گویند این روغن چون بر بواسیر ظاهر مالند خشک گرداند
و بیندازد و اگر عقرب مرده در خرقه بندند و بر زنی که دایما بچه می اندازد آویزند دیگر

صفت مرهم العقارب

بچه نیفکنند و محفوظ بماند و ابن ماسویه گوید اول آن بود که عقرب را بسوزند با
اندکی کبریت و شیخ الرئیس گوید صفت سوختن وی چنانست که شیشه سبز در گل
حکمت گیرند و عقرب را دران کنند و در تنوری گرم نهند یک شب یا کمتر و بامداد برگیرند و از کوزه
از ظرف که آن نشف بود واخذ قوه بکند و صاحب منهاج گوید صفت سوختن
وی چنان بود که بگیرند ده یا بیست و در خمیر گیرند و سر آن بگل بگیرند و در تنوری نهند که
چوب رز دران سوخته باشد و آتش بیرون آورند و سر تنور بنهند نیکو و یک شب رها
کنند و روز دیگر رها کنند و روز دیگر بیرون آورند و در ظرفی آبگینه کنند و بوقت
حاجت مستعمل کنند و منفعت خاکستر سوخته وی آنست که سنگ گرده و مثانه بریزاند
و مقدار ماخوذ از وی دانگی بود و اگر یکدرم از وی بیاشامند گزندگی مار را نافع بود و صاحب
منهاج گوید چون در زیت بسوزانند و آن زیت بر موضع داء الثعلب طلا کنند البته
موی بر وی باند و گویند مجربست و اسحق گوید خوردن وی مضر بود بشش و مصلح وی ... ارمنی
و گل ارمنی بود **عقرب بحری** زهراوی گوید که دم دریائی ماهی کوچک تیره رنگ
سرخی زند و در سر وی خاری سفید بود که بدان بزنند و جسم وی خارناک بود و سر وی بزرگ
از بدن وی بود و از گزیدگی وی همان الم نحت که از عقرب حاصل میشود بلکه بیشتر از آن
و دیسقوریدوس گوید سفر یونس ماکسیوس حیوانی بحریست باسم عقرب نیز خوانند
زهره وی موافق بود جهت نزول آب در چشم و شبکوری و قرحه که عارض میشود در چشم و از آ...
لوقا خوانند **عقار کوهان** و عقرب کوهان عاقر قرحا است و گفته شد **عقار**
خمرات و گفته شد **عقید العنب** میتحج گویند و رب العنب خوانند و بشیرازی
دوشاب خوانند و مثلث نیز نوعی از آنست **عقعق** صلصل گویند و عکه نیز

گویند

گویند و بپارسی کالجه گویند و بشیرازی قالوه و سرگین وی سفور را نافع بود و گوشت وی گرم
و خشک بود و کیموس بد دهد **عقاب** بپارسی آله خوانند گوشت وی گرم و خشک بود
چون بخورند نزلات کا و بود و زهره وی چون در چشم کشند نافع بود جهت ابتدای
نزول آب و روشنائی بیفزاید و چون به بروی بخور کنند احتناق رحم را نافع بود
و سرگین وی برکلف و بثرها که بر روی پیدا گردد لطوخ کنند زایل کند و گویند
محلل خنازیر بود **عکوب** حرشف است و گفته شد **عکنه** بعشه بربری است
و آن سورنجان است و گفته شد و در مصر عکنه خوانند و در اندلس سورنجان و در
عراق بعشه بربری **عکبر** ابن سمجون گوید و شیخ الکور است و مؤلف گوید شیخ
الکور را بپارسی مومیائی نحل گویند و بشیرازی بر موم خوانند و بغایت گرم بود و لطیف بود
و گویند بسیار امتحان کردیم جهت شکستگی اعضا و از جائی افتادن و دفع خون همان
عمل مومیائی میکند و شربتی یکدرم باده درم عسل و قند یا نبات بشربت نیم گرم
بیاشامند نافع بود و گویند عکبر چیزیست که در میان عسل بود و بشیرازی آزادارو
خوانند و مؤلف گوید مگس نحل آنرا از بهر خورش بود و بچگان می آورد از مجموع گلها
و آن الوان باشد زرد و سفید و سرخ و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود
عسل را تباه کند و صفت و شیخ الکور گفته شد **عکر الزیت** بپارسی دردی زیت خوانند
و بهترین آن کهن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در درجه دوم و نافع بود جهت مادی
سخت که نزدیک بسر بود و در چشم کشیدن محلل آب نزول بود و مجموع جراحتها و ریشها
ناصور را که در بدن پیدا شود نافع بود و دیسقوریدوس گوید چون در ظرفی از مس قبرسی
بپزند تا غلیظ شود و مثل عسل بود و بر دندان کرم خورده مالند بیندازد و اگر

باخاملادون بیامیزند یا نقیع ترمس و بر مواشی لطوخ کند جوب ایشان زائل شود واما
انجه تازه بود چون کرم کند بنقرس و درد مفاصل مالند نافع بود **عکر الدهن السوسن**
دردی روغن سوسن چون در چشم کشند محلل آب نزول بود **علیق** بپارسی در
کویند و بیونانی باطس و بشیرازی توت ویرا توت سه کل خوانند و نوعی آنرا علیق الکلب
خوانند و کفته شود و عوسج هم نوعی از علیق بود و نیکوترین عصاره وی آن بود و ورق
آن و اطراف آن چون بپزند خضاب نیکو بود مویرا و چون بیاشامند شکم ببندد و قطع
سیلان رطوبت کهن از رحم بکند و موافق بود جهت کزیدن حیوانی که او را فرطس
خوانند و آن ماریست که شاخ دارد و ورق وی چون تر بود بخایند قلاع و ریشهائی که
در دهان بود زائل کند و چون خشک کردد خشکی وی زیاده کردد و کل وی همان
قوت دهد که در شجر وی موجود است بعینه و بیخ وی سنک کرده را بریزاند و چون
بورق وی ضماد کنند نمله و ریشهای ترکه در سر بود زائل کند و ناخنه که در چشم بود
و بواسیر که در مقعده رسته باشد و بواسیر را که خون از وی روانه بود نافع بود و چون
ورق وی بکوبند بیک در معدهٔ علیل نهند که ضعیف شده باشد و ماده از وی
روانه بود موافق بود و عصارهٔ ثمر وی چون بغایت رسیده بود درد دهن را
مفید بود و چون ثمر وی بخورند ناپخته شکم ببندد شریف کوید چون بکوبند
ورق وی و اطراف وی تازه و ضماد کنند بیخ رانزا در سفر سود دهد و از
وی شیاف سازند نافع بود جهت همه علتهائی که در چشم پیدا شود بغایت
بکمال نافع بود وصفت ساختن وی آنست که چون تازه وی بکوبند و بفشارند
وصافی کنند و سحق کنند بر صلایه تا غلیظ کرده و صمغ عربی با آب حل کنند و صافی

کند

کند و ممر وج کند با آن اندکی و شیاف سازند و بوقت حاجت مستعمل کنند **علیق الکلب**
علیق القدس خوانند و بشیرازی درخت سه کل خوانند و ثمر ویرا سه کل خوانند و در اندرون
وی مانند پشم بود و کل ویرا ورد السیاح خوانند و نسرین السیاح نیز خوانند و بیونانی
ازیطس باطس خوانند و ثمر وی چون رسیده بود سرخ کردد جالینوس کوید ثمر وی
بغایت قابض بود و ورق وی قبضی اندک داشته باشد و اولی آن بود که از
ثمر وی حذر کنند بسبب آنچه در اندرون وی بود مانند پشم که مضر بود بقصبهٔ
شش و دیسقوریدوس کوید ثمر وی چون خشک کنند و آنچه در اندرون وی
بود بیرون آورند هیچ مضرت بقصبهٔ شش نرساند و چون با شراب بپزند شکم ببندد
و بول نیز هم ببندد و بدل آن شوکة المصریات **علف** رطبات و کفته شد
علیقی مقر خوانند و بپارسی صبر تر خوانند **علق** شریف کوید چون بر موضعی نهند که
خون فاسد بود قائم مقام حجامت بود خاصه کودکان و زنان و بر ریشهای بد و سعفه
و قوبا نهند خون فاسد بکشد و چون بسوزانند و خاکستر آن بسرکه بسرشند و طلا
کنند بر موضع موی زیاده که در چشم بود بعد از آنکه برکنده باشد دیگر نروید و علق
را بشیرازی ذردون خوانند و باصفهانی دیوچه و بلفظی دیکر ذالو و در خواص
آورده اند که چون بخور کنند در دکان آبکینه کر هر چند آبکینه که بپزند شکسته کردد
علک هر صمغی که آنرا توان خائیدن آنرا علک کویند و علک الانباط
صمغ البطم است و کفته شد و طبیعت آن کرم و خشک بود در آخر درجهٔ دوم
و کویند تر است و بهترین آن سفید بود که بزردی زند و در طبیعت نزدیک
بمصطکی باشد و علک رومی مصطکی است و کفته شود و صمغ البطم درکوشت

رویانیدن در ریشها مانند راتینج بود و در مرهمها بدل وی کنند و اسحق گوید
مضر بود بعصب و اصلاح وی بعسل کنند **علك یابس** قلفونیا خوانند و آن
نوعی از راتینج است و گفته شد **علقم** گویند قثاء الحمار است و صاحب
منهاج گوید حنظل و هرچه تلخ بود از آن علقمه خوانند **علنا** بیونانی خردل
گویند و گفته شد **علجان** نباتیست که آن را قراح خوانند و گفته شود **عمرو**
کرفس است و گفته شود **عملج** نوعی از خربزه است که گوشت وی سرخ و سبز بود
و میخان با تخم خورند و آن را خربزه دستانبوی خوانند و صفت بطیخ گفته شد
عمار و نداست و گفته شد **عنب** بپارسی انگور گویند و سفید وی نیکوتر بود
از سیاه و نیکوترین آن رازقی و مثقالی بود و پوست انگور سرد و خشک است و گوشت
وی گرم و تر بود و دانه وی سرد و خشک بود در دوم و انگور غذائی نیکو دهد
و قوت بدن بدهد و آنچه رسیده بود ضرر وی کمتر بود و غذا بیشتر از
غذای عصیر وی بود و زود فربهی آورد و خونی نیک از وی متولد شود و سینه
و شش را نافع بود و پوست وی دیرهضم شود و انگور همه مضر بود بمثانه و تشنگی
آورد و مضر بود بجگر و سپرز که غلیظ می شود و دفع تشنگی وی بانار ترش کنند
و صاحب منهاج آورده است که انگور آنچه دو روز پیش چیده باشند بهتر از آن
باشد که در روز چیده باشند **عنب الثعلب** قنا خوانند انگور توره و ربق
ثلثان نیز گویند و بپارسی روباه تربک و سگ انگور نیز خوانند و بلفظی دیگر
طالیدون و روبا نیز گویند و بهترین آن زرد و تازه بود و طبیعت آن سرد
بود در اول و گویند در دوم و گویند گرم بود و مرهمهای گرم را در آخر ضماد کردن

و در اصفهان [illegible]

سود دهد

سود دهد و با اسفیداج و روغن گل بر نمله و حمره ضماد کردن سود دهد و آب وی
غرغره کردن ورم زبان را نافع بود و یک مثقال از پوست بیخ وی خوردن خواب
آورد و چون بکوبند و ضماد کنند درد سر را نافع بود و چون عصاره وی در چشم کشند
قوت چشم بدهد و چون زن بخود برگیرد قطع خون رفتن بکند و استسقاء و ورم
معده را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی قند بود و خوردن و ضماد
کردن تشنگی بنشاند و چون آب وی با اسفیداج بیامیزند و بر سوختگی آتش و جدری
که ریش شده باشد طلا کنند خشک گرداند و چون همچنان بکوبند و بر سرطان ریش
شده بنهند ساکن گرداند و چون بدان ادمان کنند باصلاح آورد و خوردن بذر
وی قطع احتلام بکند و آنچه سیاه بود بد باشد و مخدر بود و جنون آورد و وی
هست که چهار درم از وی کشنده بود و مداوا و ابقی کنند بعد از آن بشیر تازه با
انیسون با ماء العسل و سینه مرغ و خوردن بادام تلخ مفید بود و بدل وی گویند
بطباطات و گویند سادوران **عناب** نیکوترین آن جرجانی بود تازه
که خورده بود و وی معتدل گرمی و سردی و خشکی و تری و مسیح گوید گرم و تر
بود و میانه درجه اول و حرارت وی غالب بود بر رطوبت و گویند سرد است
در اول سودمند بود جهت حدت دم و خلطی نیک از وی حاصل شود و چون بخورند
یا آب وی بیاشامند و حدت و حرارت دم ساکن گرداند و سرفه و ربو و درد
گرده و مثانه و درد سینه و حلق را نافع بود و اگر پیش از طعام بخورند نیکوتر بود
و غذای وی اندک بود و هضم وی دشخوار و مولد بلغم بود و مصلح وی کشمش بود
یا مویز منقی و شریف گوید ورق وی چون خشک کنند و با سرکه سحق کنند و بر کله

افشانند بغایت مفید بود و اولی آن بود که پیش از آن به پر مرغ عسل بر آن طلا
کنند و چون پوست ساق درخت وی بکوبند و با چندان اسفیداج بیامیزند و بر ریشها
بلید مالند پاک گرداند و شفا دهد و چون ورق وی بپزند و صافی کنند و پنج روز هر
روز نیم رطل بغداد با قند بیاشامند حکه زایل کند از بدن و مجربست و چون استخوان
وی مطحون کنند و سویق سازند و با آب سرد بیاشامند طبیعت محکم گرداند و شکم ببندد
و اگر همچنان با استخوان مطحون کنند قرحهٔ امعا را نافع بود و ضمغ وی چون با سرکه حل
کنند و بر قوبا طلا کنند و دو سه نوبت بمالی مکرر کنند البته زایل کند و ورق وی
چون بخایند نیکوتر از طرخون بود جهت کسی که داروی مسهل خواهد خوردن و
غثیان نیاورد و عنات مضعف باه بود و مقلل منی باشد و تفسیر آن اشپلانه
خوانند عنب الذئب درختی کوهیست و آنرا غایش خوانند و ثمر وی بمقدار
کناری کوچک بود سرخ رنگ بود و در اندرون وی دانه کوچک چهار پنج بود
و طعم وی قابض بود و ثمر وی شیرین بود که اندک تلخی داشته باشد و از وجه
و قبضی نیز دارد و خشک وی را سویق سازند نافع بود جهة اسهال کهن و گل وی
مثـ به گل خاسخ بود الا آنکه کوچکتر بود و لون آن میان زردی و سبزی بود
و ثمر وی نفث دم را نافع بود عنب الحیه ثمر هزار جشان است و آن کرته
البیضاء است و گفته شود و یونانی ثمر کبر را بدین اسم خوانند عنبر ابن جسان(?)
گوید روث دابه بحری بود و گویند خبریست که در قعر دریا میروید و حیوانات دریا
میخورند و نیز گویند در شکم ماهی یابند که میخورد و میمیرد و شیخ الرئیس گوید از چشمه
دریا حاصل میشود و اقوال بسیار آورده اند و مؤلف گوید آنچه محقق است

موی است

موی است و نیکوترین آن اشهب بود که آنرا اسفید خوانند و دیگر ازرق که آنرا فستقی
خوانند و دیگر زرد که آنرا خشخاشی خوانند و عنبر پایه که مجرب بود و هرچند که سفیدتر و سست‌تر
و سبکتر و نیکوتر بود و طبیعت آن گرمست در دوم و خشکست در اول پر از آن نافع
بود و دماغ و حواس و دل را سود دهد و مقوی جوهر همه ارواح بود در اعضاء
رئیسه و درد معدهٔ سرد را سود دهد و بادهای غلیظ که عارض شود در امعا و معده را
چون بیاشامند یا از بیرون طلا کردن نافع بود و درد شقیقه و صداع را که از
خلطهای سرد بود چون بدان بخور کنند سودمند بود و بر مفاصل که از
رطوبات و ریاح بلغمی بود و ضماد کردن بغایت مفید بود و اگر در روغن
گرم مثل روغن مرزنگوش یا روغن بابونه یا اقحوان حل کنند و بدان سعوط کنند
علتی که از بلغم غلیظ و ریاح بود در دماغ پیران تحلیل دهد و اگر از وی
شمامه سازند بر مثال سیبی و ببویند فالج و لقوه و کزاز را نافع بود و چون
با دام حل کنند نافع بود جهة انواع درد اعصاب و خدر و فی الجمله مقوی اعضای
عصبانی بود همه و گویند اگر اندکی از وی در قدحی شراب کنند و بیاشامند مستی زود
آورد و صاحب منهاج گوید قوت دل و دماغ و حواس بدهد و تقویتی عجب
و روح را بیفزاید و مقدار شربت از وی دانگی بود و مضر بود باصحاب ماشرا
و مصلح وی بوئیدن کافور و خیار بود و اسحق گوید مضر بود با معاد مصلح وی
صمغ عربی بود و بدل آن دو دانگ وزن آن مشک و دانگی مرد دانگی
زعفران و گویند بوزن آن مشک و مرو زعفران بدل آن کنند عنصل
البصل است و گفته شد عندم بقم است و گفته شد عنقر مرزنگوش است

وصفت آن در اوزان الفار گفته شد **غزروت** انزروت است وگفته شد **عجمد**
عجم الزبیب است وگفته شد **عنکبوت** منفعت نسج وی در باب الف در اکاکیا
گفته شد **عنم** گویند جلنار است وگفته شد **عود الصّلیب** فاوانیا است وگفته
شود **عوسج** نوعی از علیق است ونوعی از عوسج را امغیلان گویند و در
بیابانها بود ونیکوترین آن بیابانی سبز ورق بود وطبعت وی سرد بود در
اوّل وگویند در دوم خشک بود در سیم و ورق وی ربثه و حمره ضماد کردن
نافع بود و شریف گوید عصاره ورق وی چون پاشا مند جرب صفراوی
والتهاب صفرا را نافع بود و چون بکوبند و آب آن بگیرند و خضابدان سرشنه
و در حمام بخوذ مالند جرب و حکّه را زائل کند و ورق وی چون بخایند قلاع را
زائل کند و چون با عصارهٔ وی دود کنند گزندگان بگریزند و چون بکوبند
و آب وی بگیرند و هفت روز بپالای در چشم کنند سفیدی زائل کند خواه
کهن و خواه نو و ثمر عوسج چون بکوبند و آب آن بگیرند و رها کنند تا خشک گردد
بعد از آن مقدار دانگی با سفیدهٔ تخم مرغ حل کنند و در گوش چکانند بغایت
نافع بود و درد و ناسور چشم را خاصه سفیدی آن صاحب منهاج گوید چون بر
پیشانی طلا کنند نافع بود فضلاتی را که در چشم آید بواسطهٔ قبضی که در وی است
و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی کثیرا بود
و گویند بدل آن در ورمها گرم بوزن آن اشنه و بوزن آن فوفل بود
عود الوج وج است وگفته شود **عود البلسان** نیکوترین عیدان
وی البلس اسمر بود وطبعت آن گرم و خشک بود در سیوم و سده بگشاید و عرق النسا

وجع

وجع و دوار را نافع بود و تاریکی چشم را زائل کند و ربو و ضیق النفس را سود دهد
و چون بخور کنند نشف رطوبات از رحم بکند و عقر را نافع بود و باد زهر مارها
بود و گزیدگی و سرد مزاجی معده و جگر را سود مند بود و رطوبات از دماغ پاک کند
و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود و مضر بود بامعا و مصلح وی کثیرا بود و بدل
وی حب وی بود **عود الفار کودج** شنجارات است وگفته شد **عود الذرق**
اصل الانجدان است وگفته شد **عود العطاس** کندش است وگفته شود **عود
البخور** ویلنجوج نیز گویند و آن انواع است و شیخ الرئیس گوید نیکوترین آن
عود مندلی بود که از وسط بلاد هند می آورند بعد از آن عود هندی که آن جبلی بود و فاضلتر
از مندلی بود از بهر آنکه شپش در جامه رها نکند و بعضی از مردمان فرق میان مندلی
و هندی نکنند و یلنجوج سمندوری بود و سقالهٔ هند خیزد و آن فاضلترین بود و بعد
از آن قماری و آن نوعی از سقالی بود و بعد از آن قاقلی و بری و قطعی و صینی
و آن را قسیری بود و آن تروتیزترین بود و مندلی از مجموع آن نیکوتر بود و بعد از آن
سمندوری ازرق فربه صلب بسیار آب بهتر که قطعا سپیدی در وی نبود و در آتش
بماند نیکو بود و بعضی سیاه فاضلتر از ازرق می نهند و نیکوترین قماری سیاه بود که قطعا
سفیدی در وی نبود و زاید بر آتش بماند نیکو بود و بعضی سیاه فاضلتر از ازرق
می نهند الی دفربه بود و بر آتش بماند و بسیار آب بود و بالجمله فاضلترین عود
آن بود که سیاه و سخت گران وزن بود و در بن آب نشیند و چون بکوبند هیچ
ریشه در وی نبود و زود کوفته شود و آنچه بر روی آب افتد بد بود و عود بیخ
درخت کرمی کند تا خشبیه از وی بعفین زائل میشود و تغیر در وی پیدا میگردد

و عود خالص مے شود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم لطیف بود سده بگشاید
و باد و نمار ابشکند و خائیدن وی بوی دهان را خوش کند و مقوی احشا و اعصاب
و دماغ و حواس و دل بود و مفتح آن و رطوبت عفن از معده زائل کند چون نیم
درم از وی بیاشامند تا یکدرم و نیم و قوت معده و جگر بدهد و شکم ببندد و دود وی سنبطارا
را نافع بود خاصه سوداوی و مضر بود بیدن وی به برصهای گرم که در دماغ عارض شود
اسحق بن عمران گوید چون بخور کند بلغم از سر فرود آورد و وی منع ادرار بول کند
از سردی و ضعف مثانه بود بکند و اسحق گوید خوردن وی مضر بود بسفل و مصلح وی
ورق گل سرخ بود و گویند بدل وی در شکم بستن صندل زرد بود و اگر در معاجین
احتیاج بود بدل وی زعفران و دارچینی و زراوند مدحرج از هر یک دو دانگ
وزن آن قایمقام آن بود و بدل عود هندی در نقرس قنطوریون باریک کند
عود الحیه شریف گوید نبات وی در شهر سودان بود و مشهور بود و مانند عود
سوس بود و صلب و در طعم وی تلخی بود و چون نیم درم از وی بیاشامند از زهر که
باشد شفا یابد خواه گرم و خواه سرد و چون در دست نگاه دارند هیچ مار گرد
انگس نگردد و گویند که چون در دست گیرند و چشم انگس که بر مار افتد مار حرکت نکند
و بیخود شود و چون بخایند و ثقل آن در دهان افعی اندازند و بمیرد عود الریح
اسمیست مشترک در شام فانیا بدین اسم خوانند و اهل مصر امیران هم و اهل قبرس
اصل امبرباریس که آنرا به بربری ارغیس گویند و عود الریح نیز بدین اسم خوانند و صفت
هر یکی بجای خود بعضی گفته شد و بعضی گفته خواهد شد عهن در لغت صوف و گفته شود
عیون الدیکه حبی است سرخ مدور که از طرف هند می آرند و مولف گوید ثمر

درخت

درخت بقم است و آنرا بپارسی چشم خروس خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود باه را
قوت دهد و منی بسیار کند چون یکدرم از وی بیاشامند نافع باشد عیردان
زعرور است و گفته شد عین الدیک گویند خر است و گویند بتحقیق تخم آنست
عین الهدهد اسم نباتیست بافریقیه که معروفست باذان الفار رومی نزدیک
ایشان مجرب بود جهت عرق النسا چون با دنبه کبش بخورند عیون البقر اهل مغرب
و اندلس اجاص را عیون البقر خوانند و ابو حنیفه گوید عیون البقر نوعی از انگور سیاه است
بزرگ مدور که صادق الحلاوة نبود عثیان شجر دلب است و گفته شد در دال
صفت آن عیسوب مرزنگوش است و گفته شد صفت آن در اذان الفار
عیدان البطاط چوب عصی الراعی است و گفته شد عین الدب شریف
گوید چشمهای خروس چون بر خرقه ببندند و بر چشم صاحب تب ربع بیاویزند
تب از وی زائل شود و این بخاصیت است والله تعالی اعلم

باب حرف الغین

غافث بهترین آن فارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز آورند و روی برگ
نیکو بود و او گیاهیست لاجوردی رنگ دراز شکل و شاخها باریک دارد و بدرازی
یک وجب بود و کوتاه تر نیز بود و گل وی و شاخ وی همه تلخ بود و تلخ تر از صعتر طعم
آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود در گرمی و سردی
و گویند سرد بود و وی لطیف بود و در ابتدا و داء الثعلب عظیم نافع بود و بابه
کهن بر ریشهای که دشخوار بود باصلاح آورد و درد جگر و سده آن و صلابت سپرز
و قرحه امعاء و تبهاء مزمن و صفراوی محترقه بیرون آورد و مقدار شربت از وی

نیم مثقال بود و وی حیض براند و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن انیسون بود و بدل
آن نیم وزن آن افسنتین بود یا یک وزن وی اسارون **غاغه** بلغت
عرب فودنج است و گفته شود **غار** درختی بزرگست و ورق وی دراز تر از
ورق بید بود و حب وی از بندق کوچکتر بود و بمقدار فستق و صفت آن گفته شد
و یونانی دافنی گویند و بعضی بود که ورق آن باریک بود و بعضی پهن تر بود و هر دو
نوع در زمین سنگستان روید و بهترین آن بری بود و قوت آن در ورق بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و وی را طلا کردن با شراب بر بهق نافع بود
و باسوری بر ورمها و درد اعصاب و ضیق النفس و انتصاب را لوق کردن نیکو
بود و سودمند بود و صاحب منهاج گوید چون بر معده تمریخ کنند قی را حرکت دهد
و درد رحم و مثانه را نافع بود حتی در آن نشستن و سنگ بریزاند و شربتی از
وی نیم مثقال بود و دو درم از وی مسهل بود و صاحب جامع گوید چون
بیاشامند مرخی معده بود و قی را حرکت دهد و ورق وی چون تر بکوبند و بر گزیدگی
زنبور و نحل ضماد کنند سودمند بود و پوست بیخ وی چون چهار دانگ و نیم با
شراب ریحانی بیاشامند سنگ بریزاند و علت جگر زایل کند و صاحب فلاحه
گوید اگر یک ورق از وی بچینند و رها کنند که بر زمین افتد و کسی بخلاف آن خود
نگه دارد چند اگر شراب خورد البته مست نشود و گویند و گویند چوب درخت وی
چون بیاویزند بموضعی که طفل در آن موضع خسفد و در خواب ترسد دیگر نترسد
و ورق وی چون بپزند با سرکه و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و بدل
غار سیسنبر است بوزن آن **غاغیطی** حجر کاغیطوس است و گفته شد **غاریقون**

دو نوع است

دو نوع است نر و ماده و بهترین وی ماده بود بغایت سفید و املس بود زرد و متفتت
شود و مؤلف گوید غاریقون باید که سفید و سبک و سست بود و آنچه نر بود بد باشد
و صاحب منهاج گوید طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند
تر بود در دوم و وی محلل و مقطع اخلاط غلیظ و مفتح سده بود و در مرار اسود
دهد و عرق النسا و ورم سپرز را با سکنجبین موافق بود و وی بخاصیت منقی فضول
دماغ و اعصاب بود و شربتی از وی از دانگ و نیم تا نیم درم بود صرع و ربو
و نفث دم از سینه و قرحه شش و یرقان و ورم سپرز را نافع بود و مسهل اخلاط
غلیظ مختلف بود مانند سودا و بلغم و اختناق رحم را بغایت سود دهد و تبهاء
کهن را چون پیش از نوبت تب با شراب بیاشامند نافع بود و ضماد کردن
بر گزیدگی گزندگانی که زهر ایشان سرد بود و شیخ الرئیس گوید وی بخاصیت تریاق
همه زهرها بود و گزیدگی افعی و مقوی قلب بود و مفرح و مسهل اخلاط کدر بود و اگر
با وزن زراوند استعمال کنند سنگ گرده بریزاند و درد پشت را که از خلط خام
بود سود دهد و چون با انیسون بخورند دردهای اندرونی که سبب آن سردی بود
مجموع را سودمند بود و اگر با اندکی جندبیدستر استعمال کنند قولنج ثقل و بلغمی و جمیع آنرا
ایلاوس بگشاید و گویند چون با خود دارند عقرب انگشت از نزند و در استعمال کردن
باید که بغربال موی بپالند تا فرو رود و نکوبند و آنچه سیاه بود بد باشد کشنده بود
خناق آورد و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی و بآب گرم کنند و شیر تازه و مجموع
مداوائی که در کرکدش گفته شود و بدل وی در مسهل بلغم سودا بوزن آن تربد و دو
دانگ آن افتیمون و ده یک آن خربق سفید بود و جالینوس گوید بدل آن

نیم وزن آن فرفیون بود و گویند بدل آن نیم وزن آن صبر و بوزن آن تربد سفید مجوف
غالا لوطا باقلاء قبطی است و گفته شد **غالیه** شیخ الرئیس گوید او رام صلب را
نرم گرداند و اگر در روغن خیری یا روغن حب البان بگدازند و در گوش دهند با حکانند
درد زائل کند و بوئیدن آن مصروع را نافع بود و صداع سرد ساکن کند و چون در
شراب حل کند و بخورند کسی دهند مست گردد بغایت و بوئیدن وی مفرح دل بود و وی
جهت درد رحم سرد بخود برگرفتن عظیم نافع بود و ورمهای بلغمی صلب را بگدازاند و حیض
براند و خفقان رحم را نافع بود و پاک گرداند و اشتنج را یاری دهد **غاسول**
اشنان است و گفته شد **غبیرا** بپارسی سنجد است نیکوترین آن بود که گوشت
مند فربه بود و طبیعت وی سرد بود در اول درجهٔ اول و خشک بود در آخر دوم
یا در اول سیوم غذا اندک دهد و معده را دباغت کند و شکم ببندد و قی ساکن
گرداند و مجموع سیلانها باز دارد و صفرا بشکند و چون بدان تنقل کنند مستی دیر آورد
و سنجد گرم را نافع بود و صداع آورد و موافق اطفال بود و چون با شیر بایشان
دهند از بهر آنکه تعدیل در طبیعت ایشان پیدا کند و وی مضر بود بمعده و مصلح
وی فانید بود و تمیمی گوید نور شجر غبیرا قوتی عظیم دارد در شهوت زنان برانگیختن حیاکه
حیا و عفت مانع آن شود **غبار الرحی** بپارسی گرد آسیا خوانند مجفف بود
و چون بر پیشانی طلا کنند منع فضلات که بچشم رود بکند **غباریه** عنب الذئب است
و گفته شد **غزالجلود** بپارسی سریشم خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود
در اول و چون بسوزانند و بشویند قایم مقام توتیا بود و اگر با جوز سرو رقیق ضماد
کنند نافع بود و بر سعفه طلا کردن سود مند بود و سوختگی آتش و سریشم پوست گاو

وکادمیش

وکادمیش چون با سرکه طلا کنند بر قوبا و جرب ریش شده بغایت نافع بود **غرالسمک**
سریشم ماهی خوانند و آن مانند پیهی است که در شکم ماهی دریایی باشد و طبیعت آن خشک
بود و در وی حرارتی بود و نیکوترین آن بود که سفید بود و در وی اندک خشونتی بود
بولس گوید موافق بود در ادویه برص و شقاق زاید و نیکوترین آن بود که سفید بود
و در مرهمها کنند جهت سوادو دیه جرب متقرح و در لون بشده استعمال کردن
نافع بود و اگر در جایی کنند نفث دم را نافع بود و اگر در سرکه حل کنند بقوام لعاب دهان
و ادویه فتق بدان بسرشند و ضماد کنند بغایت نافع بود و شریف گوید سریشم ماهی چون
بر ناخن سفید گشته طلا کنند نافع بود و مجربست **غرب** درختیست که آزادا طا
خوانند و بشیرازی ونگ و بهراة بده خوانند و آن درختی بزرگ بود و صمغ آن نیکوترین
همه بورقها بود و تا زخمی بر ساق وی نرسد که شکافته گردد آن صمغ از وی بیرون نیاید
و وی هیچ ثمری که شاید خوردن ندهد و طبیعت وی سرد و خشک بود و زهر وی
و ورق وی و قشر وی و عصارهٔ وی قابض بود و مجفف بغیر لذع و خاکستر قشر وی
چون با سرکه بسرشند و بر ثالیل که بر دست و پای بود ضماد کنند قلع کند و پوست بیخ وی
در خضابات مستعمل کنند و طبیخ وی چون نقرس بدان بشویند و نطول کنند نافع
بود و خرازین همچنین و صمغ وی و گل وی تاریکی چشم را سود دهد و پوست وی نفث
دم را نافع بود و به نقرس گوید عصارهٔ وی علق از حلق بیرون آورد و عصارهٔ
ورق وی و پوست وی سخت کنند و با روغن گل در پوست انار نیم گرم در گوش را
نافع بود و ثمر وی نفث دم را نافع بود و ورق وی و گل وی در ادویه مرهمهای مجفف
استعمال کنند و خاکستر پوست بیخ وی چون با سرکه بسرشند در قلع کردن ثالیل موثر

وثاليل منکوسه که در جلد بود بقوّة ترا از خاکستر پوست ساق وی بود و ابن ماسویه کوید ورق
غرب چون بیاشامند عقم آورد و قذف دم را نافع بود و کویند عصیر ورق وی نیکوترین
معالجه مادّه بود که از کوش روانه بود و جهة سدّه جکر سودمند بود **غَرْقَد** نوعی از
عوسج است وکفته شد **غزد** اسم نوعی عصی الراعی کو چکست که معروف بود بمادّه
وکفته شد **غرهار** اس است وکفته شد **غریب** نوعی از انکور سیاهست **غزال**
بپارسی آهو بره کویند و منفعت کوشت وی درباب لام کفته شود امّا قیسک وی
چون بهر که بزند و برورمهای بلغمی نهند بکدازاند **غسل** خطمی است وکفته شد **علج**
عرطنیثا است وکفته شد **غل** بلح است وکفته شد درباب **فلیجن** فودنج بریست
وکفته شود **علقا** علقیه خوانند ومؤلف کوید آن کیاهیست که به کبر ماند برک وساق
وی کرد باشد و در صحرای شیراز بسیار بود و از جملهٔ یتوعات معتبر بود و شیره بسیار دارد
در شمشیر و هر کارد که بشیرهٔ آن آب دهند زخم آن بهر کس که رسد البتّه بمیرد
واکر شیر وی بر قوبا مالند البتّه زایل کند **غلیجن اغریا** مشک طرامشیع است وکفته
شود **غلوفیرنا** اصل السوس است و معنی آن بیونانی اصل الحلق بود **غملول**
تملول است و آن قثاء بری بود وکفته شد **غمام** اسفنج البحر است وکفته شد
غبقلل بضم غین ثلجمست وکفته شد **غوشنه** نوعی از کماه و فطر است و صاحب
جامع کوید در زمین بیت المقدّس بسیار بود و آنجا کریشه خوانند و چون خشک بود
بدان جامه شویند و در حرضات خورند و طبیعت آن سرد و تر بود در درجهٔ اوّل
وچنان سرد بود که کماه و آن خلط بد که از کماه حاصل شود از وی حاصل شود
غوك ضفدع است وکفته شد **غیم** غمام است وکفته شد والله تعالی اعلم

بارسعود

باب حرف الفاء

فاشرا اسمیست سریانی و هزارجشان و هزارفشان نیز کویند و بیونانی اساس لوقا
ومعنی آن کرمة البیضا بود و معنی هزارجشان هزارکز بود و به بربری ارجالون کویند
وبپارسی کرم دشتی خوانند و بشیرازی بجوش خوهند از بهر آنکه نبات وی در زمستان خشک
نمیشود و فاسوحین از وی ولیت و نبات وی بر هر درختی که نزدیک وی بود بر
شود و خوشه وی قریب ده دانه باشد و در اوّل سبز بود و بآخر سرخ شود مانند
عنب الثعلب وکل وی لاجوردی بود و بشیرازی وی را سیاه دارو خوانند و منفعت وی
نزدیک بود بفاشرا الیکن ضعیفتر از وی بود و فاشرا المفطی دیکر بود و انیا و حالق الشعر
نیز کویند و ثمر وی مانند ثمر فاشرا ستین بود و بیخ وی کرم و خشک بود در سیم و حدّة
و حرافت داشته باشد جلائی تمام بد بود ملطف بود و سبز بیخت شده را اکر برکند
وچون بیاشامند یا با بحز از بیرون ضماد کنند جرب و هر علتی را که در ظاهر بدن بود
تنفا دهد و ثمر وی مانند خوشه بود کویند دباغان چرم حلق شعر بکار برند
وبیخ وی چون با کرسنه و حلبه بدن را بدان بشویند پاک کرداند و صافی کند و اثر
کلف زایل کند و ثالیل قلع کند و اثر سیاهی که از ریش مانده بود ببرد و چون با
شراب بر داءالحس ضماد کنند و همه ورمهای کرم را تحلیل دهد و دملها را بکشاید و اکر
با روغن بپزند تا چون موم کردد سودمند بود جهت بواسیر که بر مقعد بود و ضعف و مادّة
آن و اکر با شراب ضماد کنند ورم را سرد کرداند و ورمهای کرم را بکشاید و شکستکی
استخوان را نافع بود و اکر هر روز مقدار یکدرم بیاشامند صرع و فالج و سدر را نافع بود
وچون دو درم از وی بیاشامند کزیدکی افعی را نافع بود و مجموع کزندکان و بیخ وی چون

زن بخود بر گیرد بچه بیندازد و مشیمه بیرون آورد و چون اول آن بود که نبات وی بدو دهند
چون بخورند بچه و بول و شکم براند و بلغم بیرون آورد و چون با عسل لعوق کنند سرفه و ذات
الجنب را نیکو بود و عصارهٔ وی چون تر بود بیاشامند تخلیط در عقل پیدا کند و باهم
برو رم سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر زن در طبیخ آن نشیند بچه بیرون آورد و رحم را
پاک کرداند و ثمر وی بر جرب تر و خشک چون بمالند یا ضماد کنند نافع بود و عصارهٔ
نبات وی چون بیاشامند قی نیکو آورد با سانی و خلطهای غلیظ بیرون آورد
و بدل آن بوزن آن در وبج بود و نیم وزن آن بسباسه بود **فاشرستین**
بپارسی شبندان گویند و بیونانی اساس مالیا و معنی آن کرم الاسود بود و در
اندلس معروف بود به بوطانیه و به بربری همیون و بشیرازی سیاه دارو خوانند
ورق وی پهن تر از ورق لبلاب بود اما مانند لبلاب پیچیده شود بر درخت
و آن نوعی از فاشرا است و صفت آن در فاشرا گفته شد و بیخ آن از بیرون سیاه بود
و اندرون بزردی مایل بود و وی گرم بود باعتدال و در فعل مانند فاشرا بود
لیکن ضعیفتر از وی بود اندک و اول که نبات وی بر وید بپزند و بخورند بول
و حیض براند و محلل ورم سپرز بود و صرع را نافع بود و معنی فاشرستین بسریانی
دافع نفث علت بود **فاجشه** چند بیستر است و گفته شد **فانید**
بهترین آن بود که از قند سفید سازند و وی غلیظتر از شکر بود و طبیعت وی گرم
و تر بود در اول و گوینده حرارت وی در سیم بود الجه بجزی بود گرم و خشک بود در
دوم و سود مند بود جهة سرفه و شکم نرم دارد و خون معتدل از وی متولد شود و سینه
را نیکو بود و مؤلف گوید که این فانید که منفعت آن گفته شد بشیرازی کعب الغزال

خوانند

خوانند و باید که قطعی آرد در ان بود و فانید هائی که زان مستعمل کنند محوج لبی آرد
بود پس اولی ان بود که در هر ترکیبی که فانید بود قند بجای وی کنند یا کعب الغزال که
ان فانید اصل است و صفت وی چنانست که قند بقوام می آورند و میکشند تا وقتی که
کشیده شود و بعد از ان پاره میکنند پارها کوچک **فایش یونانی** باقلات و گفته
شد **فایش القبطی** باقلا قبطی بود و آن جاسب است و گفته شد **فاغیه**
صاحب منهاج گوید کل حنا است و هر نوری که خوش بوی بود آنرا فاغیه خوانند
و آن معتدل بود در گرمی و سردی و تمیمی گوید کل حنا چون در میان جامهٔ صوف
نهند و در پیچند خوش بوی کند و رها نکند که سوس آنرا تباه کند و گفته شد **فافیرا**
بردی است و گفته شد **فاعیه** بیخ نیلوفر هندی است و آنرا اخل خوانند و منفعت
ان گفته شود بعد ازین **فاناقس اسقلنوس** نوعی از دوقو است **فانا
قس مرونیون** نوعی از بیخ فرا کوچک است و گفته شد صفت آن **فاناقس
ابراقلیون** بیونانی درخت جاوشیر است و گفته شد **فاغره** بپارسی
فاخره گویند و بشیرازی کبابه شکافته و از سفالهٔ هند خیزد و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیم و گویند در دوم و در وی قبضی و تحلیلی بود و مصلح معده و جگر سرد بود
و سواد الاستمرا که از سردی بود و شکم به بندد **فاغوس** شیطرج هندی است
و گفته شد **فارسطاریون** رعی الحمام است و گفته شد **فارغوس** بلارج
خوانند و آن لقلق است و مرغی مشهور بود و در خواص ابن زهیر آورده است که
استخوان وی چون با خود دارند عشق زایل کند و صاحب منهاج گوید بیضهٔ
وی خضابی بود موی را **فاخته** گوشت وی گرم و خشک بود و فالج را نافع بود

کبابه دهان وا

و مضر بود بدماغ و سهر آورد و سرکه و کشنیز ضرر وی کم کند و مجهول گوید سرگین وی چون
بر کودکی بندند که بشب مصروع شود نافع بود **فالیحیقن** تاویل وی بیونانی رتیلا بود
از بهر آنکه گزیدگی وی را نافع بود و فالیحیطن و مالالیحیطن و فالالمون نیز خوانند و لوفا
قیلس هم گویند و آن نباتیست که گل وی مانند گل سوسن بود و تخم وی سیاه بود مانند
نیم عدس کوچک تر و بیخ وی باریک و کوچک بود و اول از زمین بر کنند زرد بود
بعد از آن سفید گردد و در تلها خاک روید و ورق و تخم و گل وی چون با شراب بیاشامند
گزیدگی عقرب و رتیلا را نافع بود و محلل مغص بود و قوت وی محلل و مجفف بود
و از بهر آنست که مغص را نافع بود **فاط** صاحب منهاج گوید و صاحب جامع که
آن دوایی ترکی است که دفع مجموع زهرها و گزیدگیها بکند چون با آب سرد بیاشامند
دردهای سخت ساکن گرداند و مؤلف گوید ظن من آنست که آن جدوار است که
از طرف خطای می آورند **فادج** مؤلف گوید سنگیست زرد که بسفیدی زند
و سبزی و هر رنگی دیگر که بروی ظاهر بود و این سنگ از آخر هندوستان آرند و از
طرف چین نیز آرند و نیکوترین وی چینی بود شربتی از وی کسی را که زهر داده باشند
دوازده جو باشد که با آب سرد بیاشامند و این سنگ در آتش نسوزد و چون بر مار زخم
بایند بر سنگ مانند پسته نماید و پاد زهر همه زهرها بود خاصه در طلا کردن و بعضی
گویند وی فاطاست که گفته شد **فاوانیا** فادی نیز گویند و کهیانا و آن عود
الصلیب است و نر و ماده بود و آنچه نر بود ورق وی مانند ورق جوز بود
و بیخ وی ستبر بود و بغده مانند انگشتی و در طعم وی قبضی بود و آنچه ماده بود
کثیر الشعب بود و بیخ وی مانند بلوط بود و هفت یا هشت عدد بود و نیکوترین

آن نیز رومی بود

آن نیز رومی بود و وی فاضلتر از هندی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
در دوم و گویند معتدل بود و در حرارت و در وی تخفیفی بود و قبضی با تحلیلی
بود و مفتح و ملطف بود و وی آثار سیاهی از بشره ببرد و چون بر طفلان آویزند
مادام که با ایشان بود صرع زحمت ندهد و چون با شراب بیاشامند درد شکم
و یرقان و درد گرده و مثانه را نافع بود و چون با شراب بپزند و بیاشامند شکم ببندد
و آنچه ماده بود بر ساق وی غلافی پیدا شود مانند غلاف بادام و چون شکافته
شود حبها سرخ بسیار بود مانند خون و بشکل انار دانه بود و در میان آن
حبی سیاه رنگ بود و چون از این حب سرخ پانزده حب با شراب سیاه رنگ
قابض بیاشامند قطع نزف دم از رحم بکند و چون بخورند نافع بود جهت درد
معده و لذع که عارض شود در آن و چون کودکان بخورند یا بیاشامند در ابتدا
سنگ مثانه را نافع بود و آنچه حب سیاه بود چون از وی پانزده حب در شراب
بیاشامند اختناق رحم که عارض شود از درد رحم و کابوس را نافع بود خاصه
مادّه دموی و بعضی گویند چون با آهن پاره کنند این خاصیت از وی باطل شود
و نقرس را نافع بود و ضربه و سقطه و صرع را عظیم نافع بود و چون ثمر وی بخورند
مصروع و مجنون را نافع بود و اگر از ثمر وی گردن بندی سازند و در گردن
کودک مصروع آویزند صرع از وی زایل شود و اگر عود وی سحق کنند و در صرّه
بندند و مصروع دایم بوید نافع بود ذیمقراطیس گوید بیخ وی و ثمر وی نافع بود
جهت هر مرضی که باشد دخان کردن و چون بیاویزند بر کسی که در بیابان رود از
همه آفتها ایمن باشد و اسحق گوید عود الصلیب مضر بود بمعده و مصلح آن کثیرا بود

و بدل آن زفت بود و گویند بدل آن غاریقون و زراوند مدحرج است ؛
و بدیقوریدس گوید پوست انار یا ورق آن و فودنج رومی و سوق الغزلان چون
باهم جمع کنند بدل آن فادانیا بود و خاصیت بدهد **فار** بپارسی موش خوانند
خون وی قطع ثالیل کند و چون بشکافند و بر خار نهند یا بر گزیدگی عقرب بود
و گویند چون بریان کنند و بکودکی دهند که لعاب بسیار از دهان وی روانه بود باز
دارد و اگر در آب بپزند و کسی که عسر البول داشته باشد در ان نشیند سودمند بود
و خوردن گوشت وی نسیان آورد و غثیان و مفسد معده بود و چون بشکافند هم
و بر موضعی نهند که خار یا پیکان بود بیرون آورد و منفعت سرگین وی در باب
خاء در خرء الفار گفته شد و منفعت سر وی در باب رأس الفار گفته شد
فارة البیش بیش موش است و گفته شد **فادزهر** هر دوائی که حافظ
روح بود بقوة و دفع ضرر سم بکند از آن فادزهر خوانند و آنچه مخصوص است
اسم حجر التیس است و حجر الحیه و گفته شد **فجل** بپارسی ترب گویند و برازی
تره و تخم وی اقوی بود بعد از ان پوست بعد از ان ورق وی پس گوشت
آن و نیکوترین آن بستانی بود تازه و طبیعت آن گرم بود در اول و گویند
در سیوم تر بود و گویند خشک بود در دوم و جالینوس گوید گرم بود در سیوم
و خشک بود در دوم موی بر داء الثعلب و حیه برویاند چون با آرد شیلم طلا
کنند با عسل ریشها بد را زایل کند و وی مولد ریاح بود و معده را نیکو بود
و مسخن بود و بول براند و ابن ماسویه گوید چون بعد از طعام خورند شکم نرم گرداند
و غذا را یاری دهد در گذشتن از معده و اگر پیش از طعام بخورند منع طعام بکند

موش کور را
خلد گویند و کورموش

ازانکه

ازانکه قرار گیرد چون بعد از طعام بود هضم طعام بکند خاصه ورق وی با سکنجبین
قی آورد و آب وی استسقا را نافع بود و چون در چشم چکانند جلا بدهد و گویند
ورق وی جلاء چشم بدهد و شیر زیاده کند و چون پخته بخورند نافع بود سرفه کهن
را و کیموس غلیظ را که در سینه بود و آب وی چون با شراب بیاشامند گزیدگی
افعی را نافع بود و مار شاخ دار را و اگر آب وی بر عقرب چکانند بمیرد و اگر
از وی خورده باشند و عقرب بگزد هیچ مضرت بوی نرسد و چون با سکنجبین
بپزند و بدان غرغره کنند چون گرم بود خناق را نافع بود و فجل بری در همه حالی
اقوی بود از بستانی و روفس گوید فجل بلغم را نافع بود و مضر بود بدندان و چشم
و سر و خشک و معده و مفسد طعام بود و علتهای فساد ابد بود و جوشش
بسیار در بدن پیدا کند و صاحب فلاحه گوید درد گرده و مثانه و سرفه را نافع بود
و ماه را بر انگیزد و چون آب وی بر بدن طلا کنند گزندگی جانوران را سود دهد
و تخم وی در دفع سمها و گزیدگی جانوران بمنزلت تریاق بود و در برش
و نمش که بر روی پیدا شود طلا کردن بسرکه نافع بود و ادمان اکل وی کردن
موی بر داء الثعلب برویاند و وی شیر بیفزاید و گویند فجل کوهی ورق و آب وی
بگیرند و پانزده درم از وی بیاشامند سنگ بزرگ و خرد که در مثانه بود بریزاند
و این فعل بخاصیت میکند و مجرب است و طبری گوید آب ورق وی یرقان زایل کند
و سنگ مثانه بریزاند و گویند منی زیاده کند و انعاظ آورد و اگر تخم وی بکوبند و
بکوبند و با سرکه بسرشند و در حمام بر بهق سیاه طلا کنند زایل کند و شریف گوید
چون سر وی بردارند و اندرون وی خالی کنند و روغن گل در وی گرم کنند و در

گوش چکانند درد زایل کند و مجربست و ابن زهر در خواص آورده است که
آب وی بگیرند و با روغن گل بپزند و جوش بجوشانند و نیم گرم در گوش چکانند
گران گوش زایل کند و مجربست و اگر بگیرند و اندرون وی خالی کنند اندکی و چهار
درم تخم شلغم در آن نهند و در میان خمیر گیرند پس در میان آتش نرم نهند تا
پخته گردد و بعد از آن بیرون آورند و اندکی سرد کنند و بخورند سه روز پیاپی سنگ
بریزاند و بغایت مجربست و جرم وی مغثی بود و قشر وی و ورق وی با سکنجبین
عسلی قی بآسانی آورد **فربیون** افربیون و فرفیون نیز گویند و تاکوب
خوانند و باید که چون فرفیون از درخت گیرند دهان بربندند تا غبار آن در دهان
نرود که جمله دندانها بریزاند و چون وی را بگیرند باید که باقلاء مقشر در میان وی
ریزند تا قوت وی نگاه دارد مدتی و در ظرف کنند آنچه تازه بود زود در
زیت بگدازد و آنچه کهن بود بخلاف آن و لون آن بسرخی مایل بود و گویند
قوت وی بعد از سه سال تا چهار سال متغیر شود و تا هفت سال و ده سال
باطل شود و نیکوترین آن صافی زرد بود که با آنچه وی در غایت حدت و
حراقت بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و گویند خشک در وی
سیم بود و برا قوت ملطف و محرق بود بغایت عرق النسا را نافع بود
چون با ادویه که موافق آن بود بیامیزند و چون برگزیدگی جانوران و سگ
دیوانه طلا کنند بغایت نافع بود و لقوه و قولنج و سردی گرده را نافع بود
و فضلهای بلغمی از مفاصل و اعصاب پاک کند و مسهل آب زرد بود و بلغم لزج
که در وریکین و پشت بود و مزاج را بد بود و کسی را که خون بر وی غلبه کرده باشد

نشاید که

نشاید که تنها بیاشامند و مضر بود با انثیین و چون بر روغن گل چرب کنند حدت وی شکسته
گردد و مقل و ورق السوس و کتیرا و صمغ اضافه وی کنند اگر خواهند که استعمال کنند
و شربتی از وی قیراطی تا دانگی بود و وی رحم را بد بود و انضمام پیدا کند تا بحدی که منع
ادویه مسقطه بکند از اسقاط جنین و چون در روغن بگدازند و بدان تمریخ کنند
فالج و خدر را نافع بود بغایت و چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند چشم را
جلا دهد لیکن سوزش آن دو روز باقی بود و قطع نزول آب بکند و سه درم از
وی کشنده بود و در سه روز ریش در روده و امعا پیدا کند و از خوردن وی
کربی و لهیبی عظیم و لذع در شکم و فواق پیدا گردد و باشد که اطلاق بافراط آورد
و مداوای وی مانند مداوای کسی که قرون سنبل خورده باشد مثل دوغ و آب
انار مز و سیب مز و کافور و آنچه بدان ماند و گویند بدل آن دو دانگ آن
مازریون است و گویند بدل آن بوزن آن مازریون و گویند صمغ مازریون است
و گویند بدل آن بوزن آن مازریون و دانگ آن جندبیدستر بود و گویند
بوزن آن جندبیدستر و نیم وزن آن مازریون **فراسیون** فراسین گویند
و حشیشة الکلب خوانند و صوف الارض نیز گویند و شربت و الجزه و آن
گراث جبلی است بپارسی کندنا کوهی گویند و نیکوترین آن رومی بود سبز
رنگ تلخ و طبیعت آن گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم مفتح سده
جگر و سپرز بود و سینه و شش را پاک گرداند و حیض براند و عصاره وی درد
گوش کهن را نافع بود و با عسل چشم را قوت دهد خوردن و کحل کردن و عصاره
وی سعوط کردن یرقان را نافع بود بغایت و با نمک برگزیدگی سگ دیوانه

ضماد کردن سود دهد کل وی چون خشک بود بآب بسرشند یا بتخم وی چون تر بود گرم
و با عسل بپالایند قرحهٔ شش را سود دهد و ربو و سرفه را و اگر با انجیر خشک بسازند
فضول غلیظ از سینه پاک کند و زنان چون بیاشامند حیض براند و مشیمه بیرون آورد
و دشخواری زادن را سودمند بود و چون ضماد کنند بورق وی و عسل و ریشهاء
چرکن را پاک کرداند و داء الحیه و گوشت خورنده قلع کند و درد پهلو را ساکن کند
و عصارهٔ ورق وی که در آفتاب خشک کرده باشند همین عمل کند و عصارهٔ
وی در داروهاء چشم و جرب قدیم و جدید و اصناف جرب که در چشم بود زائل
کرداند چون با آب انار ترش حل کنند و بر کنج چشم باز کرداند و طلا کنند و در
کحلها کردن جهت آثار ریشها و سفیدی که در چشم بود قدیم و جدید را نافع بود
و در شیافها جلا دهنده جهت غشاوه عین و تقویت نور باصره مستعمل کنند و اگر
نیم مثقال تا یکدرم در طبیخ زوفا بکدازانند در روغن بادام شیرین و بیاشامند
سینه و شش را پاک کرداند از رطوبات لزج و قرحه که بسیل خواهد انجامید
بحال صحت آورد و اگر نیم درم در شراب بنفشه یا جلاب بیاشامند سرفهٔ تر
در شش و سینه زائل کند و رطوبتها آن بیرون آورد و چون عصارهٔ وی
با قدری آب بکدازند و با قدری عسل بپالایند و بر جراحتها متعفن بلید ضماد
کنند پاک کرداند و بصلاح آورد و چون ضماد کنند بر دمامیل نارسیده و خنازیر
تحلیل دهد و منضج و ملین آن بود بی درد و اذیت بگشاید و قراسیون مجموع
بادها غلیظ را نافع بود و خوردن و ضماد کردن و چون بر سینه ضماد کنند ضیق
النفس را نافع بود خوردن و ضماد کردن و چون ورق وی بخایند و فرو برند

نافع بود وجعی را که متولد شده باشد در معده و اندرون چون با آب بپزند زیت با آب
شبها و تکمید کنند بر زهار زنان و مردان نافع بود جهت دردی که عارض شده باشد
از عسر البول و از ریاح و از جمیع اوصاف و جاع و ورق وی چون تر بود با کرده به
بکوبند و بر ورمها نهند بکدازاند و همچنین بر جراحتها او چون ورق وی بعسل بپزند
نیکوترین و سودمندترین معالجهٔ سرفه و ربو و ضیق النفس بود و آب تخاله بگیرند
و حسویی سازند و در یک من پنج درم ورق وی اضافه کنند و تمام بپزند و بیاشامند
نافع بود جهت سرفه مفرط و غلیظی نفث و باید که شش روز پیاپی استعمال کنند
که عجایب مجرب بود و چون ورق تر وی بکوبند و ضماد کنند تعقد امعاء و وجع
آن از ایغاث نافع بود و اسحق بن عمران گوید مضر بود بگرده و مثانه تا بجایی که
خون بعوض بول از وی جدا شود و تخم را زیانه دفع مضرت میکند چون با وی
خلط کنند یا پیش از وی یا بعد از وی بیاشامند و صاحب منهاج گوید مضر بود
بعصب و گرده و مصلح آن سنبل الطیب بود و بدل آن بوزن آن ابارون
و چهار دانگ وزن آن لبان و گویند بدل آن انیسون و افسنتین است و گویند
بدل آن بوزن آن لاغیه است و صاحب منهاج گوید شربتی از وی مقدار نیم درم
بود و ستهٔ بپزد و جگر بگشاید و حیض براند **فرنجمشک** او نخجمشک خوانند
و گفته شده و وی بواسیر را نافع بود و مره بیفزاید و تخم وی چون بیاشامند
مجفف منی بود و وی معتدل تر از مرزنگوش است و منفعتهای وی در الف وینبر
گذشته و بدل آن گویند قرنفل است و گویند قرنفل یا بادرنبویه بوزن آن
و گویند بادرنبویه بوزن آن و بازاریان آن را بالنکو گنده خوانند **فرصاد**

توت شاست و در تاکو گفته شد **فرفين** بقلة الحمقاست و گفته شد **فرفير و فرمه** بنفشج است و گفته شد **فريفه** حلبات و گفته شد **فرسلون** طلن است و گفته شد **فرف** شاهترج است و گفته شد **فرفخير و فرفخ** بقلة الحمقاست و گفته شد

فراخ الحمام بپارسی کبوتر بچه گویند و در وی رطوبتی فضلی بود و غلطی و این یا سوید گوید کمتر از جمیع گوشت مرغان است و دشخوار هضم بود و خون بسیار از وی متولد شود در طوبت و صاحب منهاج گوید مفلوج را گوشت وی خوردن سود دهد و گوشت وی کثیر الفضول و سریع العفونت بود تا بحدی که سهر آورد و مصلح وی سرکه و کشنیز بود و محرور مزاج را اولی آن بود که با آب غوره و کشنیز و مغز خیار بانک خورند و رازی گوید گوشت وی گرم و خشک بود و بیره وی اصرارت ظاهر بود و موافق محروری نبود الا سهل تر از گوشت مرغ از شکم بیرون آید خاصه چون با آب و نخود و شبت و نمک بپزند و مرق وی نافع بود سرد مزاج را و کسی که شکم قبضی داشته باشد و در بیت که سبب آن خلطی غلیظ مزمن بود گرده را قوی کند و باه را زیاده کند اما مضر بود بچشم و دماغ خاصه بریان کرده و اولی آن بود که بر سر وی چیزی بپاشند که منع صعود بخار از وی کند و خود آب وی چون بیه در آن بسیار بود موافق گرده بود و باه را زیادت کند او ما ان اکل بریان کرده وی کردن خون را بسوزاند و باشد که بجذام کشد خاصه در مزاج طفلان کودک و صاحب مزاجان گرم و هم گوید چون کبوتر بچه در دیگ اندازند و در روغن بجوشند بر سر آن کنند چند انکه آن را بپوشاند و نمک و پیچ تو ابل در آن کنند و بپزند و چون بخورد شود کسی که سنگ داشته باشد بخورد بفرمان حق تعالی زایل شود **فرو** بپارسی پوستین گویند گرم ترین پوستین گور و روباه بود و بعد از ان سمور و بعد از ان

فنک

فنک و قاقم و بعد از ان برم و هر یک بجای خود در صفت حیوان خود گفته شد **فسوه الضبع** فعل است و گفته شود **فستق** بپارسی پسته گویند کمتر از کرگان و بادام بود و نیکوترین آن تازه بزرگ بود و طبیعت وی گرم بود در سیم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در آخر درجهٔ دوم بود و گویند خشک بود در سیم و گویند در وی رطوبتی فضلی بود و گویند تر است در سیم و منفعت وی آنست که سده جگر بگشاید و منع غشیان بکند و قوت معده و فم معده بدهد و شکم نرم نراند و نبندد و گزیدگی جانوران را سود دهد و باه را زیاده کند و سرفهٔ بلغمی را نافع بود و گزیدگی عقرب را و غذا اندک دهد و سیری آورد و مصلح وی زرد آلوی خشک بود و شریف گوید از خواص وی آنست که بوی دهان خوش کند و مغص زایل کند و گویند پوست بیرونی وی سبز بود چون در آب خویسانند و بیاشامند تشنگی بنشاند و قی باز دارد و شکم ببندد و روغن وی مضر بود بمعده بجاستنی که در وی است و بدل آن بوزن آن مغز بادام و مغز حبة الخضرا بود و گویند نیم وزن آن مغز جوز و نیم وزن آن مغز حبة الخضرا بود که شیرازی معزین خوانند **فستق الهادیه** حب البانست و گفته شد **فشاع** بلفظ اندلسی ربوله خوانند و صاحب جامع صفت وی گفته است و منفعت آن نزدیک بمنفعت فاشرا است یا فاشرستین و صاحب منهاج صفت آن گفته است که نبات وی که بر شاخهای انگور پیچیده شود مفید بود و مؤلف گوید شیرازی آن را سرم خوانند **فصفصه** بپارسی اسپست خوانند و چون تر بود فصفصه و رطبه گویند و چون خشک کرد و قت و علف خوانند و نیکوترین آن سبز املس و رق بود و در وی نفخی بود و تخم وی منی و شیر بیفزاید و رازی گوید چون وی را بپزند

وگویند تا چون مرهم شود و ضماد کنند بر دست کسی که رعشه داشته باشد هر روز دو بار
رعشه را زائل کند و روغن وی نیز رعشه را زائل کند خوردن وی و تمریخ کردن و غافقی
گوید دواب را فربه کند و تر آن شکم براند و خشک آن شکم ببندد و سرفه و خشونت
سینه را نافع بود **فضا** عجم الزبیب است و گفته شد **فضه** ابن ماسویه
گوید نخاله وی سرد و خشک بود باعتدال و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و گویند
بغایت قابض بود و شیخ الرئیس گوید نخاله وی چون با ادویه بیامیزند خفقان را
نافع بود و بخور رطوبت لزج را سود دهد و جرب و حکه را زائل کند و عسر البول را
نافع بود و مقدار ماخوذ از وی دانگی بود و فعل وی حکم فعل یاقوت داشته باشد لکن
نحیلی ضعیفتر از وی بود و گویند شراب از نقره خوردن مستی زود آورد و نقره چون
بوی گوگرد بشنود سیاه گردد چون به نمک بشویند سیاهی از وی زائل شود و جلاء
وی بد بود نخاله وی چون با زیبق بر بواسیر طلا کنند نافع بود و وی مضر بود مثانه و
مصلح وی عسل بود **فطر** سماروغ گویند و آن انواع است یکنوع فقع و یکنوع
نوشنه فقع را بپارسی هکل خوانند و یکنوع تعبل و مجموع انواع را کماه خوانند و بدترین
همه فطر بود و یکنوع صحرائی بود و یکنوع در شیب سرگین روید و نوعی در شیب خم
شراب روید و آنچه سرخ بود زهر بود و آنچه سفید بود پادزهر و آنچه در شیب خم شراب
روید پوست باز کند و خشک کند هر کرا چند سرگشتی بدهند بیهوش گردد و پوست وی
زهر بود و گویند هر که با پاکی سماروغ خورد نسل وی منقطع شود و دیگر فرزند از وی حاصل
نشود و خلطی غلیظ بد از وی متولد شود و خشک کرده وی را بدی کمتر بود و طبیعت فطر
سرد و تر بود در آخر سیوم و گویند در دوم خدر و سکته آورد و گاه باشد که بکشد و اگر

کند حیض و عسر البول احداث کند چون بسیار خورده بود و وی دشخوار هضم بود و نوع
کشنده خنق و ضیق النفس و عرق سرد آورد و باشد که در روز بکشد و آن در موضعهاء
عفن یا در موضعی که مقام گزندگان بود یا در زیر درخت زیتون روید و مصلح وی آنست که
مسلوق کرده با کمثری تر و خشک بخورند که بخاصیت دفع مضرت وی بکند و شراب کهن
در سر آن خورند و معالجه کشنده وی بمقطعات کنند مانند سکنجبین و فودنج **فطر**
اسالیون تخم کرفس کوهی بود و آن دانه سیاه طولانی شکل بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیم و قوت وی زیادت از بستانی بود و بدل آن در وزن آن تخم کرفس بود
و جالینوس گوید بدل آن نیم وزن آن افسنتین بود **فعیلاسوس** فعلاسوس
گویند و آن بخور مریم است و گفته شد **فغیولیون** حنا است و گفته شد **فقع**
نوعی از کماه است بپارسی هکل خوانند و آن در لب جایها و در اندرون چاه و کنار
آب روید و آن سالم تر از فطر بود و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ
فقد پنجنگشت خوانند و گفته شد **فقاح** هر نوری و زهری که بود آنرا
فقاح خوانند بهترین آن خوش بوی بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود
در دوم خون حیض را ببندد و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و نفخ دم را
نافع بود و طبیخ وی سنگ بریزاند و بول و حیض براند بقراط گوید درد رحم و کرده
و نزف دم و ورم سرد که در جگر بود و معده سود دهد و اگر ادمان بوشیدن وی
کنند سر را گران کند و خواب آورد و اسحق گوید مقل خون بود و مصلح وی
بادزرد است و بدل وی قصب الذریره **فقاح السوسنجان** اصابع هرمس است
و گفته شد **فقاح الکرم** بپارسی دل خوانند و آن شکوفه انگور بود و طبیعت آن

سرد است **فقاح الملح** زهرة الملح است و گفته شد **فلنجه** افلنجه خوانند و آن
تخمیست مانند خردل لیکن بغایت سرخ بود و نیکوترین وی آن بود که چون در دست
بمالند بوی شبت کند و طبیعت آن گرم و خشک بود و آن در عطریات مستعمل کنند
و مقوی معده و جگر سرد بود و سده که در سر بود بگشاید و قوت دماغ بدهد و آنچه
زرد بود یا سیاه بود بد بود و چون سحق کنند با زیت و بر گزیدگی عقرب طلا
کنند نافع بود **فُل** صاحب منهاج گوید فاغیه است و آن بیخ نیلوفر هندی
بود و قوت وی مانند قوت بیروج بود و گویند گرم و خشک بود و صداع را ضماد
کردن نافع بود و اسحق گوید نیم درم از وی سحق کرده و درد معده را نافع بود و مضر بود
بمثانه و مصلح آن عسل بود و بدل وی لفاح و صاحب جامع گوید از قول اسحق بن عمران
که فل ثمر هندی بود و بمقدار فستق و لون قشر وی بلون فندق ماند و مغز وی حب
بود مانند جلغوزه زردی که بسفیدی مایل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در
سیم استرخاء عصب را سودمند بود و بواسیر را نیز سود دارد **فلقمونیه**
اصل الفلفل است بپارسی بیخ درخت فلفل گویند و آن خشبی حریف بود
و بشکل قسط بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و خاصیت وی آنست که دردهای
سرد و تشنج امتلائی و نقرس و قولنج و بادهای سرد را سودمند بود و بر ورک
طلا کردن عرق النسا را نافع بود و غافقی گوید لوز انبکو کرده اند و مره سودا بیرون
آورد و بر فم نه چنانکه ادویه مسهله بیرون آورند و باه را زیاده کند و چون با سرکه بیامیزند
و ضماد کنند و بیاشامند ورم سپرز را تحلیل دهد و چون با مویز بخایند و بدان غرغره
کنند با مویزج بلغم را قطع کند و بدل آن دار فلفل بود و گویند بدل آن بوزن آن

نارمشک بود

نارمشک بود و دو دانگ آن سورنجان و نیم وزن آن مغز خشک دانه **فُلفُل ابیض**
درخت فلفل مانند درخت انار بود و جالینوس گوید اول ثمره فلفل دار فلفل بود
و از بهر آنست که دار فلفل تر از فلفل بود و صفت دار فلفل گفته شد و هم گوید ثمره فلفل
چون نارسیده بود فلفل سفید بود و چون رسیده گردد سیاه شود و مؤلف گوید چنانکه
تفحص کردیم از بازرگانان و اصل صیدنه که از طرف هند آمدند این خلاف دار فلفل
درخت وی غیر درخت فلفل است و بیشتر در بنگاله میباشد و آنکه میگویند که فلفل سفید هم
از درخت فلفل سیاه است این نیز هم خلاف و صاحب منهاج گوید از قول [illegible]
که بهترین وی آن بود که سبک بود و گرمی وی ضعیفتر از سیاه بود و مؤلف گوید فلفل سفید زیرکتر از
فلفل سیاه بود و لون وی تیره بزردی مایل بود و بمقدار نخودی کوچک بود و مدور و در الملمس
آن گرم بود در سیم و خشک بود در چهارم و چون در کحلها کنند جهت جلا جلائی تمام دهد و هضم طعام
بکند و اشتهای طعام آورد و ورم سپرز را اغلب نیکو بود و بول و حیض براند و طبیعت را نرم گرداند
و بسیار در تریاقات مستعمل گردانند و بلغم و سودا پاک کند و مقدار مأخوذ از وی تا نیم مثقال بود و وی
مجفف منی بود و مخرج جنین و مضر بود بگرده و مصلح وی عسل بود و ابن ماسویه گوید بدل وی
زنجبیل بود **فُلفُل اَسوَد** بیونانی بابارِی خوانند و وی گرم تر از سفید بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در چهارم و در وی جوهری بتحلیل بود و جلا بدهد و بلغم لزج را دفع کند و منفع اعصاب بود
و مسکن آن و چون با زفت بیامیزند محلل خنازیر بود و چون با نطرون بیامیزند بهق را زایل کند و غذا
غلیظ لطیف گرداند و بول براند و اگر بعد از مجامعت زن بخود بر گیرد آبستن نشود و وی
تاریکی چشم و آب رفتن آن را نافع بود و سرد مزاجان را نیکو بود و منفع معده و جگر بود و همه اعضا
و مسخن خون بود و اگر سحق کنند و با پیاز و نمک بیامیزند و بر داء الثعلب ضماد کنند بعد از آنکه نیک

مالیده بر سر آنموضع موی برویاند و چون سحق کنند و در روغن زیت بجوشانند و بمالند فالج
و خدر را نافع بود و اعضائی را که سردی بر وی غالب بود و چون با ادویه بیامیزند که در وی
قبضی بود و تقطیر البول را که از سردی بود سود دهد و همچنین فالج و خدر و رعشه را مفید بود و
فی الجمله سودمند بود جهت هر علتی سرد که در اعصاب حادث شود و گویند بدل آن یک وزن
و نیم آن فلفل سفید بود **فلفل الماء** بیونانی اودرو پاباری گویند و آن نباتیست که
در آبها استاده روید و آبهای که آهسته روان بود و ترکان وی را قوجین خوانند
و گویند چون گرگ وی را بخورد بمیرد و بغایت ازاد رست دارد و ساق وی گرهها داشته
باشد و درازی وی یک گز بود و ورق وی مانند ورق بید بود بزرگتر و سفید بطعم
فلفل بود و بوی خوش بود و ثمر وی کوچک بود در شته بر شاخها کوچک از این
وی و ورق مجتمع بود بعضی مانند خوشه و بطعم بغایت حریف بود و چون ضماد کنند
ورق وی و ثمر وی ورمهای بلغمی و ورمهای مزمن را تحلیل دهد و سیاهی که در زیر چشم
بود زائل کند و بر کلف و نمش که بر روی بود ضماد کردن سود دهد و بیخ وی دراز بود
و هیچ منفعت ندارد و مؤلف گوید که آن زنجبیل الکلاب است و گفته شد **فلفل
السودان** حبیست مانند حلبیان و بطعم مانند فلفل بود و از بلاد سودان آورند
درد دندان را نافع بود و جنبیدن آنرا **فلفل الصقالیه** بزر فنجنکشت است و گفته
شد **فلفل القرود** حب الکلم است و گفته شد صفت آن در کتم **فلفل الخواص**
ماهودانه است و گفته شد **فلیفه** اسم هر نوع است که آن ثمر عود بود و گفته شد در
اندلس نانخواه را بدین اسم خوانند و بعضی تخم فنجنکشت را بدین اسم خوانند **فُلْفُلُون**
حب جبلی بود بپارسی پودنه کوهی گویند و آن نوعی از پودنه است و بشکل پودنه بود و طبیعت

آن

آن گرم و خشک بود و نیکوترین آن صمغی بود و نیم مثقال از وی شکم بیرون آورد و مضر
بود بفم معده و مصلح آن بوده ربّی بود **فلنجمشک** زنجمشک است و گفته شد **فنجنکشت**
ذو خمسة اوراق و ذو خمسة اصابع نیز گویند و گفته شد **فنا** عنب الثعلب است و گفته
شد **فندق** بندق است و گفته شد **فطافلون** فنجنکشت و فنجنکشت نیز گویند و گفته شد
فنک فروی کمتر از سنجاب بود و سردتر از سمور بود و رازی گوید فنک فاقم و حواصل
معتدل بود در حرارت **فوم** حنطه است و گفته شد **فوهل** غلول و نلول گویند و گفته شد
فول جرجر گویند و آن باقلا است و گفته شد **فولیون** جعده است و گفته شد
فوشنه خوشنه گویند و آن نوعی از فطرات است و گفته شد **فو** نجیبست که ورق نبات
آن مانند ورق کرفس بود بزرگتر و ساق وی یک گز و زیاده تر و املس بود و لون وی
مائل بغبیری بود و سبزی اعلا وی مانند خضری بود و در اصل وی عطریتی بود و گویند
قوت وی مانند سنبل بود و در بسیار چیز نیکوتر از وی بود و ادرار بول بیشتر از سنبل کند
و طبیعت وی گرم و خشک بود و درد پهلو را نافع بود و بول و حیض براند و خشک وی
و مطبوخ وی داء الثعلب را سود دهد و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود و گویند
مضر بود بگرده و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوس گوید که بابه در طعم و قوت مانند
وی بود الا لطیفتر از وی بود و گویند بدل آن بوزن آن سنبل و کبابه بود و گویند
بدل آن فلفل سیاه است **فوفل سپاری** ثمریست که در قوت مانند صندل
سرخ بود و درخت وی مانند درخت نارگیل بود و وی سرد بود بقوت و یابس
و قابض بود بر ورمهای گرم غلیظ طلا کردن نافع بود و اعصاب سست را محکم گرداند
و بوی دهان خوش کند و قوت دل بدهد و منع التهاب چشم و جرب آن بکند

وحرارت دهان باز دارد و قوت لثه و دندان بدهد و گویند بدل آن بوزن آن صندل سرخ
و ربع وزن وی بزر البنج بود و گویند بدل آن بوزن آن صندل سرخ و نیم وزن آن گشنیز تر
فوتنج جبلی و فودنج نیز گویند و آن سه نوع بود جبلی و بحری و نهری و مؤلف گوید جبلی
دو نوع بود یکنوع را حاشا خوانند و گویند یکنوع فلفلمون و او هم گفته شد و بری هم دو نوع بود
یکنوع را اسکلرا شیع خوانند و گفته شود و یکنوع دیگر بود نه صحرائی خوانند و آن مطلق بود و
بود و نهری یکنوع بیش نبود و نیکوترین جبلی آن بود که خوشبوی و تازه و سبز بود
و ورق آن کوچک بود و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و لطیف بغایت قوت
بود و عرق براند و برازنهای سیاه که در بدن بود ضماد کردن نافع بود خاصه چون با شراب
پخته باشند و طبیخ وی در حمام جرب و حکه را زایل کند و جذام را نافع بود و در [illegible] دهن
و فواق را نافع بود و چون با عسل و نمک بیاشامند فضول که در معده بود بیرون آورد
و چون شبها بیاشامند حیض براند و مشیمه و بچه بیرون آرد و چون خشک کنند و بسوزانند
و سحق کنند جهت استرخاء لثه نافع بود و چون با سویق ضماد کنند ورم گرم ساکن کند
و یرقان و استسقا را نافع بود و مسهل سودا بود و شربتی یکدرم و دو دانگ بود
بجلاب و وی گزندگی عقرب را نافع بود و عصاره وی با طبیخ گزندگی سباع را
نافع بود و چون بکوبند و بپزند و بیاشامند بچه بکشد و اسحق گوید مضر بود بامعا و مصلح
وی کثیرا بود و بدل وی یک وزن و نیم فودنج نهری بود **فوتنج نهری** قوت
شراب وی مانند شراب حاشا بود و نیکوترین فودنجی سبز بود و بپارسی اقوی بود
از مجموع بود بنها و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم چون بخورند بعد از ان
ماء الجبن بیاشامند چند روز بیابی دار الفیل را مفید بود و دوال و طبیخ وی انتصاب

نفس را

نفس را سودمند بود و چون با سرکه بنزدیک بینی کسی برند که غشی کرده باشد نافع بود و غش
از وی زایل شود و منع احتلام بکند و طبیخ وی ناقص را نافع بود و در روغن وی تریاق کردن
همین سبیل و خوردن وی و ضماد کردن وی گزیدگی جانور را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند
دفع سموم قاتله بکند خاصه که پیش از ان خورده باشد و از دخان ورق وی هوام را
بگریزند و خاییدن بوی سیر زایل کند و مقدار شربتی از وی یکدرم بود و چون با
شراب بپزند و بر صاحب جذام ضماد کنند نافع بود و وی مقطع باه بود از بهر ضروری
بکرده و گویند مصلح وی کثیرا بود و گویند مصلح آن نعناع است **فوه** معروف
بود بقوت صباغین و بپارسی روناس گویند و آن چیست سرخ و نیکوترین آن که
تازه و سرخ و باریک بود که از ارمن آرند و آن معروف بود به دربندی و طبیعت
آن گرم و خشک بود و گویند در بعضی سردی بود و جلائی با اعتدال بود و بر بهق
سفید و بر قوبا با سرکه طلا کردن نافع بود و بدن را از زهر اثری که بود پاک کند و یکدرم
تا ده درم جهت سقطه و ضربه نافع بود و چون با قدح شراب بیاشامند ثمره وی چون
با سکنجبین بیاشامند ورم سپرز را بگدازاند و ورق وی چون بیاشامند گزندگی جانور
را سود دهد و بیخ وی چون زن بگذارد برگیرد حیض براند و بچه بیندازد و وی بغایت
تا بحدی که ادرار بول کند که خون بیاید و جگر و سپرز پاک کند و سده آن بگشاید
و چون با ماء العسل بیاشامند عرق النسا و درد چپ و ورک و استرخاء اعضا را نافع بود
و اگر با عسل ضماد کنند همین سبیل و اول آن بود که کسی آن بیاشامد هر روز بحمام رود
و گویند مضر بود به سپرز و مصلح وی انیسون بود و بدیقوریدس گوید بدل وی در تنقیه جگر
و سپرز و ادرار حیض و بول بوزن آن سنبجه بود و دو دانگ وزن آن مویز سیاه

وگویند بول وی در برص و بهق شیطرج است **فیلجوش** بپارسی پیل گوش گویند و آن
لوف است و در لام گفته شود **فیجن** سداب است و گفته شد **فیلزهرج** درخت
حضض است و ثمره وی مانند فلفل بود و حضض عصاره ویست و معتدل بود در حرارت
و برودت و بر موی طلا کردن قوت آن بدهد و چون بیاشامند درد سپرز و یرقان را
نافع بود و طبیخ فروع وی حیض براند و بدل آن حضض بود **فیروزج** نوعی
از احجارست ازرق و نیکوترین آن نیشابوری کهن بود و طبیعت آن سرد و خشک بود
و چون سحق کنند و بیاشامند گزیدگی عقرب را نافع بود و ریش اندرونی را و چون در داروی
چشم کنند بشبکوری و تاریکی چشم را نافع بود و گویند چون روغن بوی رسد خراب
شود و عرق همچنین لون آنرا بکلیه تباه گرداند و مشک همچنین تباه و باطل شود لون
و حسن آن ارسطاطالیس گوید هر جوهری از احجار که از لون خود بگردد کوشیدن
آن بد بود **فیل** حیوانی معروفست و دندان وی را عاج خوانند و دیسقوریدوس
گوید براده عاج قابض بود و چون برداحس ضماد کنند زایل گرداند و تعریف گوید چون
نشاره عاج هر روز دو درم با ماء العسل بیاشامند حفظ را نیکو بود و اگر زنی که
عاقره بود هفت روز پیاپی هر روز دو درم نشاره وی بماء العسل بیاشامند بعد از آن
مرد با او مباشرت کند آبستن گردد بفرمان خدای تعالی و مؤلف گوید امتحان نموده دیگر
کردیم هر شب یک مثقال نشاره عاج با یک مثقال نبات مصری سائیده زن سفوف ساخت و
سیم و چهارم مرد با وی مجامعت کرد آبستن شد اما بعد بشرط اگر بعد از طهر بود و نشاره
وی جزوی با نیم وزن آن براده آهن بیامیزند و بغایت سحق کنند و بر بواسیر مقعد بپاشند
بغایت نافع بود و طبری گوید چون از دندان فیل چیزی در گردن کودک آویزند از

الطفال

اطفال ایمن بوند و کسی که بن فیل چون فرزجه سازند با عسل و زن بخود برگیرد هرگز آبستن
نشود و بخور وی صاحب تب کهن را سود دهد و چون بسوزانند و بر سعفه طلا کنند
زایل گرداند و چون در موضعی که پشه بود بخور کنند بگریزند و اگر از دامان آن کنند بگریزند
و هرگز باز آنجا نروند و ابن زهر در خواص آورده است که اگر درخت انگور و زرع و
و دخنهای دیگر با استخوان فیل بخور کنند قطعا هیچ کرم گرد آن نگردد و اگر پاره
از دندان وی در خرقه سیاه بندند و بر گاو بندند از وبا ایشان ایمن باشند و اگر
نشاره وی مقدار ده درم با آب پودنه کوهی چند روز پیاپی بیاشامند مجذوم را نافع بود
و رها نکند که زحمت زیاده شود و اگر پاره از عاج بر عضوی نهند که استخوانی درو
شکسته باشد جذب کند و باسانی بیرون آورد **فیطل** اهل اندلس ظفله خوانند
و آن گون برتی بود و سفید و لیون گویند و در صفت گون گفته شود **فینک** فنک گویند
و آن قنوریت و گفته شود انشاء الله تعالی باب

حرف القاف **قاقله** دو نوعست بزرگ و کوچک و آن بزرگ از
جوزبوا بزرگتر بود و حب آن مانند چینه دانه بود و سبز رنگ و پوست آن صلب بود در رنگ
وی سرخی بود که بسیاهی زند و قاقله کوچک را شوشمیر خوانند و خیربوا و هال بوا
و هیل بوا گویند و آن سه نوعست یک نوع بمقدار استخوان بلیله و یک نوع بمقدار جوزبوا
لیکن مثلث شکل بود و دانه ایشان نزدیک بیکدیگر بود و یک نوع هیل است که مشهورست
بجز بوا و گویند وی لطیفتر از بزرگ بود و بزرگ را نر خوانند و کوچک را ماده و طبیعت
آن گرم و خشکست در آخر درجه دوم تا اول سیوم و گویند با عتدال نزدیک بود
در وی قبض و تحلیل و تقویتی بود قی و غشیان را نافع بود و با آب انار تیز هضم را

باری دهد و معده و امعا را پاک کند و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود و درد جگر سرد را
نافع بود و سده آن بگشاید و چون با سکنجبین کهنه بیاشامند صرع را نافع بود و چون
هر روز دو درم از وی بیاشامند و چون با تخم خیارین بیامیزند اجزا متساوی
و هر روز یکدرم با سکنجبین بیاشامند سنگ گرده بریزاند و کوچک وی نشف
رطوبت از سینه و حلق و معده بکند و هضم را قوت دهد زیاده از نوع بزرگ و لطیفتر
از وی بود و قبض وی بیشتر بود و حرافت بیشتر و گویند قاقله مضر بود بشش و مصلح وی
قند بود و بدل قاقله کبار یک وزن و نیم آن صغار بود و گویند نیم وزن آن کبابه
و نیم وزن آن قرنفل و بدل قاقله صغار بوزن آن قرنفل بود **قاقلی** نباتیست
مانند اشنان و در طعم وی شوری بود با قبض و اسحق بن عمران گوید مانند گوشت
بود در فعل و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول مسهل آب زرد بود خاصه تخم وی
و آب وی و مدر بول و منی بود و مسهل صفرا بود و ضعف جگر را سود دهد و کیموس وی
نیکو بود و در معده ثقل پیدا کند بسبب اندک لزوجتی که در وی هست و شربتی از آب
وی ده درم با نیم رطل و لبلاب نیکوتر بود و قوی تر از شکر سفید **قاتل
النمر** خانق النمر است و گفته شد **قاتل النحل** نیلوفر است و گفته شود
قاتل ابیه داسقان و بدگشان گویند و گفته شد **قاتل نفسه** نوعی از
اشنان است و گفته شد **قاتل الکلب** اوراقی خوانند و آن خانق الکلب است
و گفته شد **قاره** بیونانی سطاخیس گویند و گفته شد **قاتل العلق**
نوعی از ازان خالص است انثی که زهر وی ازرق بود و آن از الوان الفارات و گفته
شد در الف صفت آن **قاتل الذئب** خانق الذئب است و گفته شد

قاطون ارمیاست و گفته شد **قاوند** قیوند خوانند بپارسی سه قاوندی
خوانند و روستائیان شیراز دیرکشیر یلخ خوانند و آن از هند و هندوستان آرند مانند پیه
بسته بود و طبیعت وی گرم بود درد کمی که از سردی بود مالیدن سود دارد و سرفه
کهن ببرد و درد خاصره و پشت را که از سردی بود و چون یکدرم از وی در حسو کنند و بیاشامند
نافع بود و مجربست و مالیدن نیز سود دهد و صاحب جامع گوید وی را از ثمره گیرند که
مانند فندق بود با آسیاب خورد کنند و روغن وی بگیرند و رها کنند تا منجمد گردد
قاقیا اقاقیاست و گفته شد **قاتل اخیه** خصی الکلب است و گفته شد
و از بهر آن این اسم بر وی نهاده اند که ایشان دو بیخ اند مانند دو زیتون که در سال
یکی فربه بود و یکی لاغر و در سال دیگر آنکه فربه بود لاغر گردد و آنکه لاغر بود فربه گردد
قانصه سنگدان مرغ بپارسی سنگدان گویند و صفت قعرانس بعد از این گفته شود
قاراسیا قراصیا است و گفته شد **قبج** حجل خوانند و بپارسی کبک گویند
صاحب منهاج گوید نزدیک بطیهوج بود و طعم وی الطف لحوم بود و گرم و تر بود و چون
بریان کنند شکم ببندد و سمن بود و باه را زیاده کند و دل را روشن کند و غذا بسیار
دهد از بهر آنکه دیر هضم شود و شریف گوید گوشت وی معتدل بود و غذا نیکو دهد
و زود هضم شود و دماغ وی چون بشراب صرف بیاشامند صاحب خفقان را
سود نبود و جگر وی چون گرم بود مقدار نیم مثقال فرو برند صرع را سود دهد و زهره
وی شبکوری و تاریکی چشم را نافع بود و کحل کردن چون بزهره وی سعوط کنند
در هر ماه ذهن زیاده کند و نسیان کم کند و قوت باصره بدهد و اگر زهره وی
با مروارید ناسفته و مثل آن مشک اجزای مساوی سحق کنند و کحل کنند سفیدی چشم

وخشا و جرب را سودمند بود و مضمضه وی چون با سرکه عفص بپزند و بخورند درد شکم
و مغص را نافع بود **قت** رطبه خشک است و آن فصفصه است و گفته شد **قتاد**
خاریست که صمغ وی کثیرا است و شیرازی آن را کَم خوانند و خار وی را بسوزند و جرب
وی را بکاو و شتر دهند و غذائی نیکو بود ایشان را و طبیعت آن گرم و تر بود و سرفه را سودمند
بود و قرحه شش را منفعت کند ادر کاف گفته شود **قثاء** قشعر خوانند و کوچک آن را
شعاریر و صغابیس گویند پارسی خیار زه و شنگیار و خیار دراز هم گویند نیکوترین
آن بستر (بستر؟) نشابوری بود پخته و طبیعت آن سرد و تر بود در سیم تسکین حرارت صفرا
بکند و بول براند و تشنگی بنشاند و مثانه را موافق بود و بوئیدن قثا و قند در بیهوشی که
از حرارت بود انعاش بخشد و ورق وی با عسل بر بثری لبنی ضماد کنند نافع
بود و خوردن وی گزیدگی سگ دیوانه را نافع بود و کیموس وی مبرد و مسعد جفونت
بود و بتهایا صعب آورد و درد معده و دفع ضرر وی بعسل یا میویز کنند یا با نخواه
و رازی گوید سبکتر از خیار بود و زود تر بگذرد و خیار و خیار زه و که محرور مزاج را نافع بود
و محتاج اصلاح نبود لیکن اگر بسیار بخورد نفخ در شکم و ثقل پیدا کند و مصلح آن
جوارش کمونی و سفرجلی بود اما سرد مزاج را مضر بود و اولی آن بود که بسیار نخورد
و شراب بقوه صرف از پی آن بیاشامد و جوارشات گرم **قثاء هندی** خیار چنبر است
و گفته شد **قثاء هندی بری** ... است و گفته شد **قثاء الحمار** بپارسی خیار زه
سنبه گویند و سیما هنگ خوانند و آن قثاء بری بود و اهل اندلس علقم خوانند و از دو
قثائی نیز گویند و یونانی ایغرا و اغریوس گویند و عصاره ثمر وی را الاطریون گویند
و نبات وی به نبات کبر ماند اما خاری ندارد و لون وی سبزی باشد که بسیاهی مایل باشد

وصف عصاره وی چنانست که ثمر وی که در خشک تابستان که زرد شود بگیرند و در خرقه
کنند و بمالند تا آب از وی بیرون آید و صاف کنند یا بمنخل بپالایند و بعد از آن
راوق کنند و در ظرفی کنند و خشک کنند بر روی خاکستر بعد از آن بر لوحی کنند و در
سایه و قرص سازند یا در کرباس نو کنند بر روی خاکستر پخته و عصاره غلیظ از آن
بریزند تا کرباس آب فرو خورد و بعد از آن بر صلایه بسنند و سحق کنند و قرص سازند
و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول درجه سیم و گویند حرارت وی در دوم بود
و ملطف و محلل بود و بیخ وی چون بدان مضمضه کنند بابت جوهر درم بلغمی کهن که
از تحلیل در بود و چون با ضماد بطم بر جراحات نهند از دمل و هر چه بود بگشاید
و چون با سرکه بپزند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و طبیخ وی در حقنه عرق النسا
سودمند بود و مقدار یک درم و مضمضه بدان کردن درد دندان را نافع بود و چون
خشک کنند و سحق کنند بهق و جرب ریش شده و قوبا و اثرهای سیاه که از
دمل و ریش بر روی پیدا شده باشد زائل کند و عصاره ثمر وی بول و حیض براند
و اگر زن بخورد بر گیرد بچه تباه کند و اگر آبستنه سقوط کند یرقان سیاه را نافع بود
و صداع کهن را و عصاره وی چون در گوش چکانند درد گوش را موافق بود.
و چون با زیت کهن یا با عسل یا با زهره گاو و بدان تحنک کنند یا طلا کنند
ورم خنجره و خناق را بغایت نافع بود و وی مسهل خلط خام غلیظ بود و مره
سودا و ما اصفر و باید که با دویه که موافق بود خلط کنند مانند صبر و قنطوریون
باریک و سورنجان و بوزیدان و کمافیطوس و قسط و مر و زعفران و سنبل الطیب
و دارچینی و سلیخه و زراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس و فطراسالیون و حاشا و بیر...

وسکبینج و مقل و تربد و نمک هندی و حب بلسان و چون با بعضی ازین ادویه بیامیزند
نافع بود جهت بسیاری دردها چون درد مفاصل و نقرس و قولنج و خدر دست و پای
و دردهای که از مره سودا بود و نشاید که با ادویه حاره مثل سقمونیا و شحم حنظل
بیامیزند و مقدار شربتی از وی دانگی تا دانگی و نیم بود بحسب مزاج و مضر بود و شش و مصلح
وی صمغ عربی و طین ارمنی و نشاسته بود و اگر قثاء الحمار با روغن کنجد بپزند و بر
بواسیر که ظاهر بود بر پیرامون مقعد ضماد کنند یا بعوض روغن کنجد چراغ کنند نافع
بود و خشک گرداند و اسحق بن عمران گوید روغن وی که از آب وی باز ستانند
بگیرند یا در آفتاب یا در آتش بپزند تا آب سوخته گردد و روغن بماند آن روغن
نافع بود جهت سردی اعضا چون بدان بمالند و کلف و اثرهایی که بر روی بود زایل
گرداند و نافع بود جهت درد و وی و طنین که در گوش بود و گرانی گوش که از ریاح غلیظ
بود شریف گوید چون طبیخ ورق وی و بیخ وی بپاشانند مجذوم را نافع بود و اگر
بیخ وی سحق کنند و ورمی که در بن گوش بود و ورمهای بلغمی که در گردن بود نهند بگدازند
و روغن وی مفاصل نرم کند چون بمالیدن و خوردن نافع بود و شربتی از وی بقوه
دو درم بود که بار دیگر چون بیامیزند وی خلط خام لزج بیرون آورد و ربو و ضیق النفس را
نافع بود و عصاره وی در حقنه کردن سودمند بود جهت درد پشت لیکن تنقیه آورد
و مسهل خون بود و تنها در حقنه کردن خطر بود الا اگر خلط کنند با ادویه که موافق بود
و از یک درم تا یک مثقال بحسب مزاج و باشد که قی بافراط آورد و مداوای وی به رب حب
و شراب یا سرکه کنند که قی باز دارد **قثاء النعام** حنظل است و گفته شد
قثاء الحیه از قول صاحب جامع زراوند طویل است و از قول صاحب منهاج

حنظل کوچک

حنظل کوچک بود و صفت هر دو گفته شد **قثد** بپارسی خیار گویند و گفته شد
در خا **قدمیا** قلیاست و گفته شد **قداح** رطبات و گفته شد **قدح مریم**
نباتیست که بیونانی قوطلیدون گویند و گفته شود **قدید** گوشت خشک بود
و نیکوتر آن بود که از حیوان نر بود و حرارت وی کمتر از نمکسود بود قوت وی
بدن مستسقی را نافع بود خاصه چون در سرکه بخوابانند تا تشنگی کمتر کند و گرسنگی
که از مستی بود باطل کند و قلیل الغذا بود و اولی آن بود که با روغن و شیر بپزند
قرع و با خوانند بپارسی کدو گویند و نیکوترین آن تر و سبز بود و طبیعت
آن سرد و تر بود در سیوم غذایی که از وی متولد شود مانند مصاحب وی بود
و اگر با خردل بخورند خلطی حریف از وی متولد شود و اگر با نمک بخورند خلطی مالح
از وی متولد شود و سلوق وی غذا اندک دهد و زود بگذرد و صفرا و خون ساکن
کند و مولد بلغم بود و محرور و صفراوی مزاج را نافع بود و حرارت بنشاند و
تشنگی باز دارد و خشونت سینه و سرفه و کسی را که جگر وی گرم بود و تب گرم را
نافع بود و چون با جواب یا ماش مقشر و روغن بادام شیرین بپزند و بخورند گرم
مزاج و بلغمی مزاج و اصحاب سودا نشاید که خورند که قولنج غلیظ آورد و اگر خواهند
که خورند با زیت مطبخ کنند و مطیب بفلفل و خردل و سداب و کرفس و نعناع کنند
و شراب صرف بر سر آن خورند و جوارشات و خردل و مری نیز مصلح وی بود
و چون سلوق کنند و بعد از آن با آب غوره و آب انار و سرکه و روغن بادام و زیت
انفاق بخورند خلطی سلیم از وی حاصل شود و سویق وی سرفه و درد سینه را که از
حرارت بود نافع بود و تشنگی بنشاند و کرب که از سودا بود سود دهد و درد حلق را نافع بود

درازی گوید روغن وی مانند روغن بنفشه و نیلوفر بود و سهر و حرارت را سود دهد
و آب وی صداع را زائل کند چون بپاشند بدان سر شوینده و اگر با روغن
گل در گوش چکانند درد آن ساکن گرداند و ورم دماغ را نافع بود و چون در
خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود و بیرون آورند و آب آن بگیرند
و با قند بپاشند تبهای سوزان گرم را ساکن گرداند و تشنگی بنشاند و غذای
نیکو دهد و چون بپاشند بعد از آن که در آب فلوس خیار چنبر و ترنجبین و
بنفشه حل کرده باشند صفرا محض براند شریف گوید که کدوی کوچک که
اول بیرون آید چون در خمیر گیرند و بریان کنند و آب آن کحل کنند زردی
چشم که از یرقان بود زائل کند و چون با آب گل وی کحل کنند درد چشم
گرم زائل کند و شفا دهد و پوست کدوی خشک چون بسوزانند و بر موضعی که
خون روانه بود فشانند باز دارد و اگر بسرکه بسرشند و بر برص طلا کنند نافع بود
و دانه وی چون مقشر کنند و روغن از وی بگیرند درد گوش و درد امعا و سرد را سود
دهد و چون کدو با خر رسد و بن وی بگشایند و سوراخی کشاده در میان وی بکنند
و خبث الحدید چندانکه تا ممتلی شود و بن آن باز جای نهند و چهل روز رها کنند
بر درخت و بعد از آن بجنبانند و آنچه در اندرون وی بود بیرون آورند و نقاشه
آب سیاه از وی بیرون آید در شیشه کنند که پر شود و رها کنند و چون خواهند که استعمال
کنند حنا بدان بسرشند و بر موی خضاب کنند موی را سیاه کند بغایت و سفیدی زائل کند خضاب
و خضابی بغایت نیکو بود و مراده کدوی تر چون ضماد کنند در ابتداء درد چشم
را که از حرارت باشد نافع بود و درد ساکن گرداند خاصه چون با آرد جو بسرشند و

هلجر

و همچنین صداع گرم را چون در موضع درد لطوخ کنند خواه در تب و خواه در غیر تب
و چون ضماد کنند بر حمره ردع ماده بکند و درد آن ساکن کند و پوست کدوی خشک
ریش ذکر را نافع بود و خشک گرداند و همچنین ریشهای که بر اعضای یابس المزاج بود و سوختگی
آتش را نافع بود و چون با روغن گل بسرشند و مغز دانه وی سرفه که از گرمی
بود سود دهد و مرطب سینه بود و قطع تشنگی بکند چون در آب بمالند و سوزش مثانه
را که از خلطی تیز بود نافع بود و وی مولد بلغم معده بود و اولی آن بود که با سرکه و عسل
بیامیزند در سلوق کردن بعد از آن موی و سعتر و فلفل و خردل و فودنج استعمال کنند
قرنفل بپارسی میخک گویند و آن مانند استخوان زیتون بود و درازتر و بهترین آن
سیاه بود و علک رومی در قوت علک البطم بود و نیکوترین وی تیز بوی و تیزتر
طعم با تیزی و تلخی اندک بود که چوب وی باریک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در
سیوم بوی دهان خوش کند و چشم را روشن کند و شبکوری زائل کند و کحل کردن قوت
جگر بدهد و قی و غثیان را نافع بود و سلس البول را و تقطیر را قطع کند چون از سردی بود
و مسخن رحم زنان بود و اگر نیم درم از وی سحق کنند و با شیر تازه بیاشامند باه مجامعت
را قوت دهد و بوی وی مقوی دماغ سرد بود و از آن کسی که علت سودا بر وی غلبه
کرده باشد و وی مقوی دل و مفرح بود و بوئیدن وی مزاج را نافع بود و مقوی معده و جگر
و مجموع اعضاء باطن بود و مسخن آن و استسقاء لحمی را بغایت نافع بود و مقوی اعضاء
الرئیسه بود و بدین سبب که مجامعت را زیاده کند و وی هضم را یاری دهد و بادها که
متولد شود از فضول غذا در معده و مجموع شکم بشکند و لثه را قوت دهد و گویند مضر بود
بمعا و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند بدل وی نیم وزن آن جوزبوا و نیم وزن آن

دارچینی بود و گویند بدل آن قرفه است و گویند بدل آن نیم وزن آن قرنجشک
و نیم وزن آن خولنجان و گویند بدل آن بوزن آن قرنجشک یا بوزن آن سادج
بود **قُریض** بزر الانجره است و گفته شد **قرنفل بستانی** قرنجشک است
و گفته شد **قُرحان** نوعی از کماهت کوچک سفید **قرفة القرنفل**
قرفة الطیب خوانند و پوست هر چوب و هر درختی که بود آنرا قرفه خوانند و
قوت وی نزدیک بقرنفل بود و آن پوستی بهتر بود بلون قرفه و لون قرنفل
داشته باشد غیر حلاوة دارچینی و اگر شیرین تر بود از قرنفل ضعیفتر بود از
قرنفل بفعل و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیم و گویند بمعتدل
بود در گرمی و سردی و بدل وی قرنفل بود **قِرْدمانا** کرویا بری بود و
کرویای جبلی نیز گویند و مؤلف گوید بشیرازی تخم ترخ خوانند و تخم بدران گویند
و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن تازهٔ زرد بود و فربه و طبیعت وی گرم
بود در سیم و خشک سینه را پاک گرداند و چون با آب بیاشامند صرع را نافع
بود و عرق النسا و فالج و استرخا و مغص را نافع بود و کرمها را بکشد و حب
القرع بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند درد گرده و عسر البول و قولنج را
موافق بود و گزیدگی عقرب و مجموع گزیدگیهای جانوران زهردار را نافع بود
و چون بیاشامند از وی مقدار یکدرم با پوست بیخ غار سنگ بریزاند و چون
سحق کنند و با سرکه برجرب و سعفه طلا کنند زایل کند و دخان وی بچه بکشد
در شکم و مقدار باخوذ از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی
انیسون بود و بدل آن اذخر و حرمل و گویند بدل آن شکلط ایشع است

قرقرون سعد است و گفته شد **قراصیا** جراسیا نیز گویند و مؤلف
گوید بپارسی الوی ابو علی خوانند و آن سه نوع است شیرین و ترش و عفص و آنچه
شیرین بود گرم و تر بود در دوم زود از معده بگذرد و مرخی وی بود و مستحیل شود
بهر طبعی که غالب بود و شکم براند و طبع را نرم دارد و مع ذلک نفوذ زیاده کند
اما مفسد غذا بود و مولد سودا و آنچه ترش بود تشنگی بنشاند و شکم به بندد
و معدهٔ بلغمی را که مملوء فضول بود سود دهد از بهر آنکه تحقیق در وی بیشتر
بود که در عفص و آنچه عفص بود ضد شیرین بود و دیسقوریدوس گوید چون تر
بود شکم براند و چون خشک بود ببندد و صمغ وی چون با شراب و آب
بیامیزند سرفه را زایل کند و لون را نیکو گرداند و چشم را روشن کند و منهض
شهوت بود و چون با شراب بیاشامند سنگ بریزاند **قرهوا** زعفرانست
و گفته شد **قرقومعما** و قرقومغا نیز گویند و آن ثفل روغن زعفران
بود بیونانی و بهترین آن خوشبوی فربه سیاه بود که هیچ چوب در وی نبود
و چون در آب بگذارند بلون زعفران بود و چون بخایند دندانرا رنگ کند
رنگ سخت که باقی بود و وی سخن و منضج بود و طبیعت آن خشک بود در سیم
بول براند و تاریکی چشم زایل کند **قرة العین** کرفس الما و جرجیر الماء
خوانند و بیونانی سیلنون گویند و آن بیشتر در آبها ایستاده روید و در
آب روان نیز روید و ساق و شاخها وی رطوبتی لزج داشته باشد چنانکه بر
دست وی عطریتی بود و ورق وی بزرگتر از ورق نعناع بود و سخن و محلل بود
و حیض براند و سنگ گرده بریزاند و با بول بیرون آرد خواه خام و خواه پخته

و بچه بیرون آورد و خون وی قرحهٔ امعا را نافع بود و اگر بسیار خورند مزاج را
گرم کند تا بحدی که روی و بدن را سرخ گرداند و لون برص نیکو گرداند و درد
پهلو را سودمند بود و مفتّح سدّه بود و مسخّن معده **قرانیا** درختیست بزرگ
در کوهستانهای سرد و سیر روید و ورق وی مانند ورق آزاد درخت بود
و ثمر وی مانند زیتون دراز بود و چون نارسیده بود سبز بود و چون رسیده
گردد سرخ شود مانند خون و آنرا خورند و در طعم وی عفوصتی تمام بود و طبیعت
وی گرم و قابض بود و موافق اسهال و شکم و قرحهٔ امعا بود و چون وی طبخ
کنند و بخورند و در نمک آب نهند مانند زیتون بود و رطوبتی که از ورق
وی چون تر بود حاصل کرد و بسوزانند و بر قوبا مالند نافع بود و ورق
و قضبان وی بغایت عفص بود و مجفّف قوی بود **قرصعنه** در اندلس
بشوکة ابرهیم خوانند و آن انواع است بسیار و نبات وی در سنگستانها
روید و زمینها خشن و ریگ بومها روید و آن نوعی از خاریست و چون اوّل
بیرون آید ورق آن بر روی زمین پهن بود و سبز بود و خشن و چون بزرگ
گردد خار گردد و سفید بود و بقدر نیم گز و یک وجب زیاده تر بود و نبات
وی انبوه بود و گل وی سفید بود و سر گل وی بسرخی زند و گرد بر گرد گل وی
شش خار بود و هیچ بود مانند سنان و صلب بود و بیخ وی بستبری انگشتی
بود و بدرازی سه گز بود بلکه زیاده تر و مؤلف گوید بزبان آن قوم که مکس عسل
دارند آنرا خار و خسک گویند و شیرازی شده و در صحراهای شیراز بسیار بود
و مکس نحل از گل وی خورش دارد و بیخ وی درد پهلو و سینه و گزندگی جانوران

و عقرب

و عقرب را نافع بود و طبیعت نبات وی گرم و خشک بود در آخر درجهٔ اوّل و
محلّل ضعیف بود و چون با شراب بیاشامند درد جگر و گزندگی جانوران زهردار
کشنده را نافع بود و اگر با کیدرم تخم گزر بیاشامند حیض براند و محلّل مغص بود
و بعضی گویند چون ضماد کنند بر ورمها تحلیل دهد و غافقی گوید ملطّف بود و
سریع الانحدار و مولّد خلطی محمود بود و بلغم رقیق از معده بگدازاند و امعا و بول
براند و بیخ وی چون تر بخورند یا بعسل مربّی کنند جماع را نیکو بود و اگر یک جزوی
از وی با جزوی از آرد جو با آب کاسنی بسرشند و طلا کنند بر ورمها که بر ساق
بود که از آب وی روانه بود نافع بود و در ابتداء داء الفیل همچنین و آن داشته
گوید طبیخ وی چون بیاشامند ایمن باشند از ورم پهلو **قرطارعوین**
نباتیست که ورق وی مانند ورق گندم بود و شاخها وی بسیار بود و از
یک اصل رسته و تخم وی مانند جاورس بود و بیشتر در موضعها که سایه بود
روید و بغایت حریف بود و ثمر وی در مذاق حدّتی و حرافتی تمام بود و گویند
چون زن چهل روز ناشتا بیاشامد با آب بعد از طهر حیض از آنکه مرد نزدیکی
با وی کند مرد نیز همچنین کند بعد از این با زن مجامعت کند فرزند نرینه آورد
قرقمان چوبیست که در میان مقل مکی بود و صعیدی و طبیعت آن
سرد و خشک بود در سنونات جهت قوّة گوشت بن دندان و دندان را پاک
کند و سفید **قِرمِز** دود الصّباغین گویند و آن حیوانیست کوچک
خار می باشد و بر نباتی که آنرا [illegible] خوانند و خاصیت این حیوان آنست که
رنگ ابریشم و صوف بدان می کنند و کتان و پنبه نتوان کرد و جنبی دیگر هست

مانند عدس سرخ رنگ و آنرا نیز قرمز خوانند و نقیض خوانند و شریف گوید
طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم و از خاصیت وی آنست که چون زنان هفت
روز بیاشامند هر روز دو درم بعسل قطع حیض بکند و مجربست و چون بسیار
استعمال کنند قطع نسل بکند و اگر در ابریشم سرخ کشند و بر محموم آویزند شفا
یابد **قرطاسیاریون** سطاریونست و گفته شد **قرظ** اسم ثمر خاریست
که آنرا ضبط خوانند و ازین ثمره عصاره گیرند و آنرا اقاقیا گویند و گفته شد و آن
ثمره را بپارسی کره خوانند و بشکل خرنوب شامی بود اما سفید و صغیرتر از
وی بود **قراص** بابونج است و گویند اقحوان و صفت هر دو گفته شد
قرن البحر کهرباست و گفته شود **قردل** و قردالیون نیز گویند و آن
بسدست و گفته شد **قردامن** بیونانی حرفست و گفته شد **قرنباد**
کرویاست و گفته شود **قرنفان** هم کرویاست و گفته شود **قردامومن**
بیونانی قردماناست و گفته شد **قرطم** حب العصفرست و بپارسی
خسک دانه گویند و بیونانی فیلقس و طبیعت وی گرم بود در دوم شکم نرم کند
و اگر پنج درم از وی کوفته در شیر بمالند و بیاشامند مسهل خلطهای سوخته بود
و انواع جرب را نافع بود و ابن ماسویه گوید دفع ریاح بکند و منی بیفزاید و شیخ
الرئیس گوید سینه را پاک کند و آواز صافی کند و قولنج را نافع بود و مسهل بلغم
سوخته بود و باه را زیاده کند چون با شیر یا با عسل یا با انجیر خلط کنند و ابن
ماسویه گوید آواز را نیکو گرداند و مسهل کیموسات غلیظ بود و ابن ماسویه گوید
خاصیت قرطم و مغز وی آنست که مسهل بلغم بود و شربتی از وی ده درم

تا بیست درم

تا بیست درم بود بعد از آنکه نیم کوفته در نیم رطل بجوشانند و در دوست بمالند و صافی
کنند و ده درم شکر سرخ با وی خلط کنند و بیاشامند و ابو صلت گوید همچنین
سودمند بود جهت استسقاء زقی و لحمی و ابن سوراییون گوید شربتی از مغز وی
نیم مثقال با اندکی نمک هندی بود جهت مسهل بلغم و ماء الجبن که بمغز وی بسته باشند
چون بیاشامند با افیتمون مالیخولیا و جذام را نافع بود و چون مغز خیارچنبر
در آن بمالند تب بلغمی را نافع بود و باید که شیر دو رطل بود و خسک دانه کوفته
بیست درم در وی بمالند بعد از آن ببندند تا پنیر گردد و آب آن بگیرند و
استعمال کنند و گویند بدل آن حب الخضرا است **قرطم هندی**
حب النیل است و گفته شد **قرطم بری** بیونانی انطرقطولس گویند و بعضی
فیقن اغریون گویند و آن خاریست مانند خار قرطم بستانی و مؤلف گوید شیرازی
آنرا کرنخ خوانند و گل وی زرد بود و جالینوس گوید سخن بود با اعتدال و مجفف بود
و دیقوریدوس گوید چون سحق کنند ورق وی یا جمه وی یا ثمر وی و با فلفل و شراب
بیاشامند گزیدگی عقرب را نافع بود و بعضی گویند که چون مطبوخ استعمال کنند درد
زایل کند و چون بگزیده بکشد و استعمال کند همان وجع پیدا کند که از گزیدگی
و مؤلف گوید طریقان نیز گویند و گفته شد **قرطمان** قردماناست و گفته
شد **قرطان** نوعی از گیاهست و آن سفید کوچک بود **قرطمان**
هرطمان است و گفته شود **قرطاس** بپارسی کاغذ گویند و اسحق گوید نیکوترین
وی مصری بود پاک سفید از بهر آنکه از بردی ساخته اند و وی مضر نبود برده
و کاغذهای دیگر مضر بود و سوخته وی سعفه را نیکو بود و منع نزف دم و رعاف

بکند وریشهاء معده پاک کند چون بکدرم سوخته از وی بیاشامند قرحه شش را نافع
بود بآب سرطان نهری پخته وضماد وی سعفه را نافع بود **قرون** مجموع
قرون نام مجعف بود وقرن بپارسی شاخ را گویند وسرو نیز خوانند وهر یک
بجای خود گفته شود **قرون المعز والأيل** نیکوترین آن بود که از ایل گیرند
وباید که بسوزانند تا سفید گردد وطبیعت وی سرد وخشک بود وسوخته وی
دندان را جلا دهد ولثه را محکم گرداند وباقی منفعت وی در صفت ایل گفته شد ومضر بود
بشش ومصلح وی کثیرا بود وبدل آن اسارون وخولنجان ومقدار استعمال از وی
یکدرم بود ودرد مثانه ویرقان را نافع بود **قرون البقر** براده شاخ گاو
چون بآب بیاشامند رعاف را ببندد وچون بسوزند وبآب بیاشامند نفث
دم را ببندد **قرون السنبل** بعضی گویند نوعی از سنبل سفیدات کشنده بود ودر
میان سنبل یابند وگویند بیخ خانق النمرات وصاحب منهاج گوید دوای
کشنده بود نزدیک بپیش وچون بخورند خون بعوض بول آید وزبان سیاه
گردد وذهن مختلط شود ومداوا بقی کنند وبعد از آن دو مثقال کافور با
گلاب وآب انار وشیره تخم خرفه که ببرف سرد کرده بنوشند یا جلاب یا دوغ
گاو یا قرص کافور بدهند وشیر تازه بیاشامند وسویق سیب ترش با آب
برف وجلاب وخیار که وجو آب بدهند وجگر ودل وی سرد گردانند
وبضمادات سرد مانند صندل وکافور وگلاب ومانند بکار دارند **قرط**
نوعی از رطبه است که در مصر میکارند وورق آن بزرگتر از ورق رطبه بود وچهار
پایان میخورند وفربه میشوند وطبیعت آن گرم وتر بود وچون تر بود شکم براند

وچون

وچون خشک گردد شکم ببندد وسرفه وخشونت سینه را نافع بود وآنرا
بپارسی شبدر خوانند وباصفهانی شودر ودر مصر وبرا برسیم خوانند وبقوت تر
از نبات وی بود ودر وی قبضی بود وشکم ببندد **قِرط** اسم نوعی
از گراثست که معروف بود بگراث المایده وگراث البقول گفته شود وانواع آن
قرفة الدارصيني بپارسی دارچینی گویند وآن باریکتر از قرفه قرنفل بود
وشیرین تر از وی بود وطبیعت وی گرم وخشک بود در سیوم قوت اعضاء
باطن بدهد وجرب وقوبا را نافع بود طلا کردن ومرضهاء عصبانی ووجع
ورگ که از بلغم بود ومفلوج ومصروع را نافع بود ووی اقوی بود در فعل
از دارچینی ودر تقویت معده وجگر سرد محکم تر بود وبدل آن نیم وزن قرنفل
ونیم وزن دارچینی بود **قراح** اسم نباتیست مانند رازیانه که شتر وگوسفند
ودواب میخورند مؤلف گوید آنرا بشیرازی ... خوانند وطبیعت وی گرم وخشک بود
در سیوم بول براند ودردهاء سرد اندرونی ساکن کند ومحلل ریاح بود ووی درین منفعتها
بقوه بود وچون بپزند وآب آن بیاشامند مسکر بود وآنرا علجان نیز گویند
قسطوريون جندبیدستر است ودر جیم گفته شد وقسطوره نیز گویند **قوليدوس**
کاکنج است وگفته شود **قيطر** کیمیا گویند وآن رصاص است وگفته شد **قُسط**
بیونانی قسطس خوانند وآن انواع است وجمله بیخ است یکنوع عربی بود وآنرا قسط بحری
خوانند وآن سفید رنگ بود ویکنوع هندی بود وآن سیاه رنگ بود وآنرا
قسط مر خوانند بپارسی قسط تلخ گویند بغایت تلخ بود وسبک وزن وصاحب
جامع گوید قسط هندی سیاه وشیرین بود وقسط بحری سفید وتلخ وسهو کرده قسط

سفید شیرین بود و آن رومیست و قسط سیاه تلخ بود و آن هندیست و یکنوع دیگر
هست که بلون سیاهی مائل بود و بوی صبر کند و بهترین آن تازه سفید فربه بود و
بعد از ان هندی سیاه سبک و طبیعت وی گرمست در سیم و گویند در چهارم و خشک بود
در سیم و نافع بود جهت عضوی که محتاج بسخونة بود و جذب خلط از عمق بدن بکند و اگر با
عسل و آب بر کلف لطوخ کنند زائل کند و استرخاء عصب و عرق النسا را ضماد کردن سودمند
بود و بول و حیض براند خوردن و در شیب دامن بخور کردن و درد رحم را نافع بود و چون
در فرزجات کنند یا تکمید یا نطول کنند و چون بیاشامند با شراب افسنتین گزیدگی افعی
و مجموع گزندگان را نافع بود و درد سینه و کوفتگی عضله و شکستگی و فسخ را سودمند بود و چون
با شراب و عسل بیاشامند محرک شهوت جماع بود و چون با آب بیاشامند حب القرع
و کرمها بیرون آورد و با زیت لطوخ کردن نافض و فالج و استرخا را نافع بود و پیش از
وقت نوبت لطوخ کنند درد پهلو را نافع بود و رازی گوید زکام را نافع بود و چون در
شیب بینی بخور کنند و مسیح گوید چون سحق کنند و بر ریشها افشانند خشک
کرداند و ملچان گوید چون در شیب دامن بخور کنند حیض براند و بچه بکشد و طبری گوید
چون بیاشامند مفتح سده جگر بود و گویند بدان بخور کنند زلات را نافع بود
و وبا که حادث شود از عفونت و چون سحق کنند و با عسل بسرشند و بیاشامند
درد معده و مغص و درد گرده را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر با سکنجبین
بیاشامند تب ربع را نافع بود و چون بر بهق و نمش و کلف طلا کنند بعسل یا
سرکه یا بقطران زائل کند و موی بر داء الثعلب بر آرد و قطع اخلاط لزج بکند
و مضر بود بمثانه و مصلح وی ورق گل سرخ و قند بود و گویند مضر بود بشش

ومصلح

ومصلح وی انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن عاقرقرحا بود و گویند بدل
آن وج است و مصلح آن خطمی است و مؤلف گوید قسط رومی را قسط شیرین گویند
و آن نوعی از بیخ سوسن انجانی بود که در میان بنفشه می پرورند و باطراف مشهد
معروف بود به بیخ بنفشه و از آن اشکر مورد هم خوانند **قسط شامی** راسن است
و گذشت **قسط هندی** صاحب جامع سهو کرده است که آن قسط شیرین است
و قول صاحب منهاج معتبر است که آن قسط تلخ است و گذشت انواع آن
قوس قیسوس گویند و آن معروف بود بحبل المساکین و آن لبلاب بزرگ بود
و ورق وی بزرگتر از لبلاب کوچک بود و لبلاب را بشیرازی هرشه گویند و آن
اصناف بسیار است نوعی سفید گویند و یکی سیاه و دیگر سرخ که آن را اقس خوانند و این
جنس بود آنچه سفید بود و ثمر وی سفید بود و آنچه سیاه بود ثمر وی سیاه و در بعضی
با سیاهی مانند لون زعفران بود و بعضی مردمان آنرا ابو نوسیون خوانند و جنس
سیم که آن را اقس خوانند آن تنک بود و هیچ ثمر نداشته باشد و شاخهای او باریک
بود و ورق کوچک دارد و مجموع اصناف قوس حریف و قابض بود و یکنوع از آن
لادن از وی حاصل شود و آن نوع گرم بود و باقی اصناف سرد بود و عصب را مضر
بود و گل وی چون با شراب بیاشامند قرحه امعا را نافع بود و اگر احتیاج بخوردن
وی بود باید که در روزی دو نوبت بیاشامند و چون بکوبند و سحق کنند و با موم
و روغن زیت موم روغن سازند سوختگی آتش را موافق بود و ورق وی
چون تر بود با سرکه بپزند و بکوبند و بر ورم سپرز ضماد کنند نافع بود و چون ورق
وی و سرهای وی بکوبند و آب وی بگیرند و با سرکه و روغن سر را بدان تر کنند درد سر

کهن زایل کند و چون با زیت بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش و ریم که از گوش
روانه بود زایل گرداند و نوع سیاه چون آب وی بیاشامند بسیار بدن را
ضعیف گرداند و ذهن را مشوش کند و چون بگیرند از سرهای وی پنج عدد و نیک
بکوبند و آب آن بگیرند و در پوست انار گرم کنند با روغن و در گوش مخالف دندان
چکانند درد ساکن گرداند و موی را سیاه کند و چون ورق وی بشراب بپزند و از
وی ضماد سازند بر بسیار ریشها که عارض گردد از سوختگی آتش نیکو بود و کلف
ببرد و آنکه وی را اقش خوانند و سرهای وی چون بیاشامند حیض براند و چون قضبان
وی و ورق وی در غسل فرو برند و زن بخود برگیرد همچنین حیض براند و بچه را با شیمه
بیرون آورد و چون بکوبند و آب آن بگیرند و در بینی چکانند گند بینی زایل کند
و عفونتی که در وی بود و اصول آن چون بکوبند و آب آن بگیرند و با سرکه
بیامیزند و بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دهد و دمعهٔ وی که از آن اصمغ وی خوانند
و دمعة الشجر خوانند چون بر موی لطوخ کنند شپش بکشد و موی بسترد و صاحب
منهاج گوید چون بشراب و مر بیامیزند و بر موی طلا کنند تساقط آن بکند
قسب خرمای بردن خوانند و آن نوعی از خرمای خشک اهل مغرب
معقل خوانند و اهل نجد عرف و برشوم خوانند و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و خشکی
بود و در وی قبضی بود و گویند گرم بود در دوم و طبع را ببندد و قوت معده بدهد
قسا سلیخات ذکر شد قشمش بپارسی کشمش گویند و وی لطیفتر از
مویز شیرین بود و نیکوتر و بدل آن مویز منقی بود و منافع وی نزدیک بمویز بود
قشر الجوز الاخضر پوست بیرونی سبز گردکان بود و چون بپزند و ربی از

وی بگیرند جهت خناق که از بلغم و رطوبت بود نافع بود قشر الجوز الصلب چون
بسوزانند و خاکستر وی بر ریشها افشانند خشک گرداند و تحقیق نیکو بود بغیر از
لزج قشر الاترج پوست ترنج گرم و خشک بود در دوم چون بخایند
بوی سیر زایل کند و چون بخورند قوت احشا دهد و مقدار ماخوذ از وی
تا ده درم بود و وی محلل ریاح بود و چون اندکی از وی بخورند و اگر بسیار از وی
مستعمل کنند مضر بود بجگر و معده و مصلح وی عسل بود قشار الکندر طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم و در وی قبضی قوی بود و چون بر جراحتها پاشند
گوشت برویاند و اگر بر ریشها و دشخوار بپذیرند بصلاح آورد و شفا بخشد و چون زن
بخود برگیرد رطوبتی که از رحم روانه بود و مزمن شده باشد باز دارد و جهت نفث
دم و قرحهٔ امعا چون بیاشامند نافع بود و در داروها چشم استعمال کنند جهت
ریشها آن نافع بود و اگر بریان کرده بود حکهٔ چشم زایل کند و اگر چون مرهم
بر شکم نهند شکم ببندد و بدل آن دو وزن آن کندر بود و بوزن آن دقاق
آن قشر اصل الکرفس گرم و خشک بود در دوم ملطف و مفتح سده بود
و بول براند و باقی منفعت وی در صفت کرفس گفته شود قشر اصل الرازیانج
گرم و خشک بود در دوم و فعل وی نزدیک بفعل بیخ کرفس بود و منفعت وی در
صفت رازیانج گفته شد قشر اصل الکبر صفت آن در الف گفته شد در اصل
الکبر قشر اصل الهندبا در صفت هندبا گفته شود قشر اصل الرمان
پوست بیخ انار سرد و خشک بود کرمها و حب القرع را بکشد قشر الرمان
آنچه پوست انار ترش بود سرد و خشک بود در دوم و آنچه شیرین بود سرد در... بود

برو رمهای گرم و درد دیخ ضماد کردن نافع بود و چون بپزند با برنج و جو سفید کرده
و باب آن حقنه کنند نافع بود پیچ امعا و اسهال را و چون باب وی مضمضه کنند
مقوی لثه بود و چون بدان استنجا کنند مقوی مقعد بود و قطع خون بواسیر کند
و اگر سحق کنند و در ورم اذان سعوط سازند و آب گرم از پی آن بپاشند کرمها را
بقوت بیرون آورد **قشر البیض** مسیح گوید سرد بود در دوم و خشک حکه و جرب
چشم را نافع بود و چون بسوزانند و سحق کرده کحل کنند سفیدی که در چشم بود زائل
کند و قوت چشم بدهد و نشف اشک بکند و منع ماده آن بکند و قرحه و مژه که
در چشم بود زائل کند و چون با تخم خربزه بر کلف طلا کنند قلع کند و مکلس وی
چون باب کشنیز تر حل کنند و در بینی چکانند قطع رعاف بکند **قشر الدرد**
از جمله سمومات بود و چون بیاشامند درد دهان و زبان و باشد که ورم در مری و معده
و امعا و التهاب مجموع بدن پیدا کند و مداوای وی مانند مداوای کسی است که ذراریح
خورده باشد کنند **قشر قصب الفارسی** پوست نی پارسی سوخته وی داء الثعلب
را نافع بود و سفیدی چشم زائل کند و گرم و خشک بود در سیم **قشعر** قثاء است
بلغت اهل یمن و گفته شد **قصب السکر** در طبیعت مانند شکر بود و در وی
تلیین زیاده بود و نیکوترین آن شیرین آبدار بود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول
و معتدل بود در حرارت و گویند قبضی بود و مانند صمغی از قصب وی گیرند سفیدی که
در چشم بود زائل کند و از شکر قی آورد و سینه و سرفه را و مثانه را پاک کند و خون
معتدل از وی حاصل شود و بول براند و رطوبت سینه بزداید و مولد نفخ و ریاح بود
و دارو آن بود که باب گرم بشویند و بعد از آن متقشر کنند تا نفخ از وی زائل شود

قصب الذریره نی باریکست مانند نی قلم و باریکتر بود و تیره رنگ بود و آن
دو نوع است یکنوع بچوب گنجد خشک ماند و آن نوع کوتاه قد بود بمقدار یک وجب
اندکی زیاده تر و یکنوع دیگر املس بود و بقد دراز بود از یک گز درازتر و کوتاه تر
نیز بود و بطعم تلخ و تیز بود و چون بشکنند مانند نسج عنکبوت چیزی در اندرون
وی بود و این نوع از کولیکوت و طرف هند آورند و آنرا کبینه خوانند
و این نوع نیکوتر و خوبتر بود و آن نوع که به نبات سمسم ماند بر شاخهای وی تخم
بود مانند نخودی که در غلاف بود و این نوع تیزی و تلخی ندارد و این نوع هم از
هندوستان خیزد و اما بد بود و طبیعت قصب الذریره گرم و خشک بود تا سیم
و لطیف بود با اندکی قبض محلل اورام بود و کوفتگی عضله را نافع بود و جلای چشم
بدهد و چون دود وی تنها یا با صمغ البطم با هویه در حلق رود سرفه را نافع
بود و ورم جگر و معده را با عسل نافع بود خاصه چون با تخم کرفس بیاشامند تقطیر
البول و استسقا را نافع بود و چون زن در طبیخ آن نشیند و بیاشامد درد رحم
را نافع بود و درد دل را مفید بود و مقدار ما یخوذ از وی یکدرم بود و بدل آن
اطفار الطیب است با صندل و عدس و مر و گویند بدل آن عدس مر است
قصب نی مبرد وی محکم بود و خاکستر وی گرم و خشک بود در آخر درجه اول
اول و وم و در اصل وی جلائی اندک بود بی حدت و همچنین ورق وی و اصل وی
با پیاز جذب سلی بکند بول و حیض براند و گزیدگی عقرب را نافع بود و گل وی چون
در گوش افتد کری آورد و بیرون شوان آوردن **قصیصه** تودری است
و گفته شد **قصد** عوسج است و گفته شد **قصب بوا** قصب الذریره است

وکفته شد قضب قطن عتیق است وکفته شد قضم قصقصه است وکفته شد
قضم قریش وقم قریش نیز کویند وآن تخم شجره ایست که آنرا اوقی خوانند
وآن صنوبرست وکفته شود وخرنوب نیز کویند وکفته شد وصاحب جامع کوید
حب صنوبر صغار وکبار کفته شد قضیب الایل اسم نوعی از عصی الراعی است
که آنرا اذخر خوانند وکفته شد قضیب الایل کمثقال از خشک کرده وی کزیدکی
مار را نافع بود وباقی خواص وی در صفت ایل کفته شد قطران روغنی است
که از درخت عرعر وتالب وعتم وشرمن وشوب کیرند ونیکوترین آن بود که از
عرعر کیرند وبدترین آن بود که از تالب کیرند وطبیعت آن کرم وخشک بود در چهارم
وکویند در سیم پشش ورشک را بکشد تا بحدی که از آن مواشی ومقوی کوشت
سخت بود وجرب را نافع بود حتی جرب ذوات الاربع مانند سک وشتر
ودرد کوش وغیر آن وداء الفیل ودوالی واستسقا را مفید بود ومالیدن وی بر
طلا کردن صداع سرد را مفید بود ودندان متحرک را محکم کرداند وچشم را روشن کند
واثر ریشهای چشم ومژه ببرد واکر دهان بکشد وچون بر قضیب مالند پیش از مجامعت
منع آبستنی بکند وبر کزیدکی مار شاخ دار ضماد کردن با نمک سودمند بود وچون با
شراب بیاشامند دفع زهر از نسب بجری بکند وچون در پیه ایل بکدازند وبر اعضا
مسح کنند هیچ کزنده کرد وی نکردد واکر بر کوشت مرده مالند نکاه دارد از عفونت
واکر زن بخود برکیرد بچه زنده بکشد وبچه مرده بیرون آورد ودوت دخان وی
مانند دخان زیت بود وچون قطران در حلق مالند خناق وورم لوزتین که
بشیرازی کوشک خو کویند نافع بود واکر بر دندان خورده نهند بریزاند ودرد ساکن

کرداند

کرداند وچون بپشه که مضمضه کنند همین فعل کند واکر بپشه که در کوش چکانند کرم کوش
بکشد وچون بپزند در آبی که زوفا در وی ریخته باشند ودر کوش چکانند درد ساکن کرداند
ودود وی وطنین آن زایل کند ووی مقطع ابدان زنده بود وحافظ ابدان مرده
بود وبدین سبب است که او را حیوة الموتی خوانند وثمره شجره وی معده را بد بود
ومفسد منی بود وکویند بدل آن بوزن آن نفط ونیم وزن آن خلاف با ورق
آن بود وکویند بدل آن نفط سیاه است وجاوشیر قطف سرمق است بشیرازی
اسفاناج رومی کویند بری بود وبستانی بود وطبیعت آن سرد وتر بود در دوم
کویند سرد بود در اول ودر وی قبضی نبود وزود از شکم بکذرد ودر ورمهاء کرم وحمره
را نافع بود وتخم وی یرقان را سودمند بود ووی چون بپزند اندکی وبخورند شکم براند
وچون بپخته ضماد کنند ورمهاء کرم را تحلیل دهد ووی غذائی نیکو بود وجکر کرم را نافع
بود ومحرور مزاج را احتیاج باصلاح آن نبود از بهر آنکه موافق ایشان بود خاصه
چون با زیت بپزند ومبرد مزاج را بعد از آنکه بپزند وباید که بزیت بریان کنند ویا
با زیرهای کرم ومری مطیب کردانند وبخورند وکویند معده را بد بود ومولد ریاح غلیظ
بود ومنفخ بود واسحق بن عمران کوید تخم وی ورمهاء کرم را نافع بود واکر دو درم
از وی بعسل وآب کرم بیاشامند قی ومره صفرا آورد وشریف کوید چون تخم
وی با مجندان بنات سحق کنند وکحل سازند جرب چشم را نافع بود ووی محلل
ورمهاء حلق بود وملین سینه وتخم وی در غایت نهایت بود در شفای ورمهاء
ظاهر وباطن آنچه ظاهر بود بکوبند وبآب قطف ترکنند وطلا کنند وآنچه در
باطن بود سحق کرده بیاشامند با شربه مانند سکنجبین وجلاب وکلاب وآب وی

واب وی دوای نیکو بود وجهت استسقا چون سه هفته از وی بیاشامند وهر روز
ده درم وچون ورق وی نیم کوفته در حمام بمالند حکه را نافع بود وچون جامه ابریشم
وحریر چرکن باب طبیخ وی بشویند پاک کرده وهیچ لون نگرداند واما نوع بری وی
چون بگیرند مقدار پنج درم وبجوشانند در مقدار بود مثقال آب تا باز به نیمه آید
وصافی کنند وزن را که مشیمه در شکم مانده بود واگر چه چند روز البته بیندازد
ومجربست **قطف بحری** ملوحیاست ذکر شود **قطن** کرسفت وبرس
وطوط وعطب خوانند وبپارسی پنبه گویند نو آن را قور گویند وکهن آنرا قصم ونیکو
ترین آن نو بود بصری گوید جامه وی سخنی محکم بود وسخونت وی کمتر وگرمتر از
ابریشم بود وگرمتر بود پوشیدن وی وگویند معتدل بود در حرارت ولینت
وعصاره ورق وی اسهال کودکان را نافع بود وچون وی را بسوزانند وبر
جراحت نهند خون باز دارد وکهنه وی بر گوشت مرده نهند بخورد ودود آن
زکام را نافع بود وچون ورق وی تازه کوچک بگیرند وباب بجوشانند با قدری
بیخ وی چندانکه قوت باب دهد وزن در آن نشیند اختناق رحم ودرد آنرا
نافع بود واگر با ورق خرفه که تورک گویند ضماد کنند بر مفاصل گرم وسرد سود دهد
وبخاصیت تسکین نقرس وضربان دایم که حادث شود از آن بکند خاصه چون
با قدری روغن گل بیامیزند وحشیش وی لاغری آورد ومنفعت حب وی گذشته
قطا مرغیست کوچک بپارسی سفرود گویند ومانند کنجشکی بود وبر سر وی شاخی بود
گوشت وی را حرارت ضعیف بود ویبوست محکم نافع بود جهت کسی که سده وضعف جگر
واستسقا وبنای فراخ داشته باشد ومولد سودا بود وصاحب منهاج گوید تبخوار

هضم بود

هضم بود وغذای بد دهد وضرر وی بروغن بسیار گرم شود ورازی گوید قطعا والبخه
بدان ماند از مرغان که گوشت ایشان سرخ بود وسرکه مصلح آن بود ودر خواص ابن
زهر آورده است که استخوان قطا چون بسوزانند وخاکستر وی با زیت بجوشانند
وبر سر اقرع طلا کنند وبر داء الثعلب موی برویاند ومجربست **قطر** بخارست
وذکر شود **قعبل** یونانی سقراطیون گویند وبعقلاریون نیز گویند وآن نباتیست که
بیخ آن مانند بصل الزیر بود ولون آن سرخی زند وطعم تلخ بود وورق وی بورق
سوسن ماند ودر قوت مانند بصل الفار بود وچون آب وی بگیرند وارد کرسنه در آن
برشته وقرص سازند ومطبوخ ومعجون را با ماء العسل دهند نافع بود وصاحب منهاج
گوید گرم وتر بود در درجه دوم وان نوعی از کماه است وآنرا فسوة الضبع خوانند و
مؤلف گوید که نبات وی کودکان شیراز آنرا کنبد خوانند **قفر**
نبات الکشوث است وذکر شده مؤلف گوید بشیرازی آنرا حنکو وبر خار ترنجبین
پیچیده شود **قفر الیهود** انواع است یکنوع را عرف الجبال گویند وبشیرازی
مومیای کوهی آلوده گویند ویکنوع از آب حاصل شود آنرا مومیائی آبی گویند وآن
که کوهی بود عرق کوه است که میجوشد ومی پالایند وثقل وی بگیرند ودود وی
مانند نفت بود وبوی قیر کند ونیکوترین آن قفر فری (?) بصیص ترین بود وسیاه
وچرکن بد بود وغش وی بزفت کنند وطبیعت آن گرم وخشک بود در
سیم وگویند خشکی وی در درجه دوم بود مقوی اعضا بود وخون بسته بگدازد در
شکم وسفیدی ناخن ببرد وچون بمالند منفعت خنازیر بود وچنین گوید البخه (?)
خالص بود سودمند بود بفرمان خدای تعالی جهت کوفتگی وشکستگی اعضا وکوفتگی

عمل مومیائی میکند چنانچه امتحان کرده شد و بیونانی انزاموسیای گویی خوانند اسقلطس
و ابوطامون گویند و کفرالیهود نیز خوانند و بر تو بالطبخ کردن و بر نقرس و عرق النسا ضماد
کردن نافع بود و چون بخور برگیرند یا دخان وی نافع بود جهت اختناق رحم و اخراج
مشیمه و چون با جندبیدستر و شراب بیاشامند حیض براند و سرفه مزمن و عسر النفس
و گزیدگی مجموع جانوران را نافع بود و چون با شراب و افسنتین بیاشامند و همچنین گویند
بول براند و کرمها و حب القرع بکشد و قوت شهوت بدهد و درد رحم سرد را نافع بود
و خوردن وی در آب طبیخ آن انیسون عرق النسا و درد پهلو را سودمند بود
و چون بگدازند و با جو اب حقنه کنند قرحه امعا را نافع بود و استنشاق دود وی
نزله را سودمند بود و چون بر دندان نهند درد ساکن کند و چون با آرد جو
و موم و نطرون ضماد کنند بر نقرس و درد مفاصل را بغایت نافع بود و چون
در چشم کشند سفیدی زائل کند و مجفف رطوبات بود و ریشها تر و اگر در مرهم
کنند گوشت برویاند و وی بادهای غلیظ که در معده بود بشکند و چون در جایگاهی
دود کنند مار و عقرب و مجموع گزندگان موذی بگریزند و صیادان آنرا اسیر طرحو خوانند
و شیخ الرئیس گوید مقوی اعصاب بود و قرحه شش را نافع بود و نفث و ماده
از سینه بیرون آورد و مرضهای خناق و لوزتین و صلابت رحم را نافع بود
و بدل آن گویند زرفت است و وی صداع آورد و مصلح وی کافور و گلاب
بود و شربتی از وی مقدار دو درم بود **قفور** نباتیست که قطا بدان چرا
کند ابن ماسویه گوید تخم وی گرم و خشک بود در سیم مجفف رطوبات بود که در سر
باشد و محلل آن بود **قفلوط** نوعی از کراث شامیست و گفته شود در کاف

قلقل و قلاقل و قلقلان اسم درخت حب القلقل است و گفته شد در حا
قلقاس نباتیست که در آب روید و ورق وی بورق کدو ماند و ساق وی
برشته باشد و اصل وی مانند اترج بود از بیرون سرخ مایل بود و از اندرون سفید
و در طعم وی قبضی با حرارت داشته باشد و چون با آب بپزند حرارت از وی زائل
شود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و تر بود در دوم
و گویند خشک بود در دوم باه را زیاده کند و ادمان اکل وی کردن مولد سودا بود
قلب باندلس حجر اقراعیه خوانند و معنی آن کاسر الحجر بود و بیونانی لیش فرمن خوانند
و معنی آن بزر الحجری بود و سلیمان بن حسان گوید از بهر این اسم بر وی نهاده اند
و این اهمیت از اسمها و فضه که آن تخمیست صلب سفید مانند نقره در سپیدی
و صلابت و نبات وی در اندلس بسیار بود و مقدار گرسنه بود کوچک و در
موضعهای خشن روید قوت این تخم آنست که چون با شراب سفید بیاشامند سنگ
بریزاند و بول و حیض براند و ربو و فواق را زائل گرداند و شکم ببندد و بواسیر را
سودمند بود و مجفف منی بود و شربتی از وی دو درم بود **قلقطار** نوعی از
زاج است بپارسی زاج شتر دندان خوانند و آن مصری بود و جالینوس گوید
قلقدیس مستحیل بقلقطار میشود و وی معتدل ترین زاجات بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود در سیم و حاد و قابض بود و محرق بود و گوشت زیاده را در عاف را
نافع بود و در کحلها جهت جلا و غلظ جفون استعمال کنند و جالینوس گوید مجموع زاجات
بدل یکدیگر باشند و صفت مجموع گفته شد در زا **قلقدیس** هم نوعی از زاجات
و گرم بود در چهارم و ملطف و محرق بود و وی اقوی ترین زاجات بود و الطف

وصفت وی نیز گفته شد درزا **قلقند** هم نوعی از زاج است ولون آن فیروزجی
بود وگرم وخشک بود تا چهارم وگویند حرارت وی در سیم بود مجفف اکال بود
وقابض واحراق مجفف بلغم بود قوی وناصور را که در بینی بود سود دهد ومنع رعاف
بکند وکرم کوش بکشد وازان شکم ودفع مضرت قطر بکند اما خوردن وی منشف
رطوبات اصلی بود ومصلح وی شیر وشکر بود **قلت** ماش هندیست وآنرا حب
القلت خوانند ورنگ وی عودی تیره رنگ بود وبغایت تیره واملس بود بقدر
مانند گندمی کوچک بود ومطلق مانند شیافاتی بود که کحالان سازند خاصه
شیاف اغبر که بعینه قلت است وطبیعت وی سردست در دوم وترست در اول
وگویند گرم وخشکست فواق را زایل کند وسنک گرده ومثانه بریزاند وبول
وحیض براند وشکم ببندد **قلوب** نیکوترین دل آن بود که از حیوانی کوچک
وندان گیرند ووی گرم بود وصلب اصحاب کهر را نافع بود وچون مستحکم شود هضم
آن غذای بسیار دهد ومضر بود بالات هضم بسبب عسر انهضامی که دارد واولی
آن بود که برکه ومری والجدان وفلفل وزیره وسعتر بزنند وبعد ازان بخل
مربی خورند **قلی اشخار** نیکوترین آن بود که از اشنان گیرند وقلی
الصباغین وشب العصفر نیز خوانند بشیرازی قلیه خوانند وطبیعت آن گرم بود
در چهارم وخشک بود ومحرق واکال بود وبقوت تر از نمک بود وبهق
وجرب را نافع بود وگوشت زیاده بخورد وسعفه وجرب تر دفع کند وبا راطلا کردن
نافع بود **قلفونیا** نوعی از صمغ صنوبرست وبیونانی قوفا گویند ودر
رانتج صفت آن گفته شده وآن علک یابس است وبخره نیز گویند وبپارسی

زنگباری

زنگباری خوانند **قلد ناردین** یعنی آن سبرالی عود وسنبل بود وگویند آن در اشنقاق
دکره شد **قلیمیا** اقلیمیا گویند وآن انواع است فضی بود وذهبی بود ونحاسی بود ومعدنی
وعملی از زر ونقره ومس ومرقشیشا گیرند ونیکوترین آن که از جزیره قبرس آرند وآنرا
در آب یابند وبعد ازان معدنی وباید که لاجوردرنگ بود وطبیعت آن معتدل است
در حرارت وبرودت وخشکست در سیم وانچه عملی بود از دود زر ونقره وتعلق آنست
واولی آن بود که بسوزانند چون درد ارد وداهای چشم کنند وصفت سوختن وی آنست که
آنرا در کوزه کواری نو کنند وسر آن بگل بگیرند ودر تنور نهند واقلیمیا نقره سردتر از
اقلیمیا زر بود ودر وی تخفیف وجلایی باعتدال بود وفعل وی همچنین در ابدان معتدل
کند ودر گوشها صلب وجرب وریشهای تر را که در بدن ودر چشم بود ودر کردن
سودمند بود ودر مرهمها استعمال کنند وگوشت در جراحت برویاند واقلیمیا زر
لطیفتر بود از اقلیمیا نقره وهمچنین مغسول وی وصفت سوختن وی مانند سوختن
اقلیمیا نقره بود ونافع بود جهة ابتدا آب نزول غیدی وریش چشم زایل کند
وجراحتها را پاک کند از چرک وگوشت زیاده بخورد وقوت چشم بدهد ومجفف بغر
لذع بود وبدل اقلیمیا زر ونقره مرده سنک سفید بود وصفت وی آنست که
با آب سحق کنند وآب از وی میریزند تا آنزمان که بر سر آب هیچ چرک نماند بعد ازان
بدست جمع کنند وبردارند واستعمال کنند **قلاری** نوعی از انجرات سفید که
آن زرد می باشد وصفت تین گفته شد **قماشیر** کماشیر گویند وگفته شود
قمل قریش قمل قریش گویند وآن قضم قریش است وگفته شد **قمح** حنطه است
وگفته شد **قمحه** سفوف ودرینه را قمحه خوانند وقصب الذریره را نیز قمحه

خوانند وگفته شد **قمل** شریف گوید چون ششی از سر بگیرند و در سوراخ باقلی نهند
وصاحب تب ربع بخورد شفا یابد ومجرب بود **قنابری** تلول وغملول وفوهل
گویند بپارسی برغشت وبشیرازی سوزه وبجند گویند وطبیعت وی گرم وخشک بود
در اول وگویند معتدل در گرمی و وی لطیف وجلا دهنده ومقطع بود کلف وبهق
را زایل کند وسودمندترین چیزها بود جهت برص خوردن وضماد کردن وروغن وی
مالیدن در اندک روزی نافع بود وبر ریش پستان و ورق وی ضماد کردن نافع
بود وسینه وشش را از کیموسات غلیظ پاک کند وسده شش وجگر وسپرز بگشاید
وآب وی شکم براند وضماد کردن بر بواسیر سودمند بود وبرگزیدگی مجموع جانوران
ورازی گوید معده وجگر را نافع بود وملایم محروری ومبرودی بود واز بهر اخلاق
طبیعت وفولس گوید مولد سودا بود خاصه آنچه نیمک نهند ومصلح وی روغن بسیار
بود وصاحب تقویم گوید اصلاح وی بهلیلج کابلی وقند کنند وسعوط کردن آب
بیخ آن دماغ را از رطوبات پاک گرداند **قنطوریون کبیر** قنطوریون غلیظ
گویند وبیونانی طوماغا خوانند وتفسیر آن قنطوریون کبیر بود وبعضی بوقی خوانند وورق
وی بورق گردکان سبز ماند نزدیک بورق کرنب بود وساق وی بساق حماض ماند
ودرازی آن دو گز یا سه گز بود وگل وی کحلی رنگ بود وثمر وی مانند خشکدانه بود ودر
اندرون گل وی مانند پشم بود وبیخ وی ستبر وصلب بود وثقیل وبدرازی دو گز
بود واز رطوبت پر بود وبطعم حریف بود با اندک قبضی وبلون خون بود ودر وی
اندک حلاوتی بود ولون عصاره وی مانند خون بود وجالینوس گوید بیخ وی حیض
براند وبچه مرده بیرون آورد واز آن زنده تباه کند وبیرون آورد ونفث دم را.

نافع بود ومقدار شربتی از وی دو مثقال بود ودیقوریدوس گوید اگر شارب بیخ
وی تب داشته باشد با آب بدهند واگر نه بشراب وشربتی از وی دو درم بود وموافق
بود جهت درد پهلو وربو وسرفه کهن ونفث دم از سینه ومغص ودرد رحم مجموع را
سودمند بود واگر بشکل فرزجه بسازند وزن بخود برگیرد حیض براند وبچه بیرون
آورد وعصاره وی همین عمل کند ومصلح وی آب لسان الحمل وطین قبرسی بود.
قنطوریون صغیر قنطوریون دقیق بود وبعضی طومقرون گویند وتفسیر
آن قنطوریون صغیر بود وبعضی از مردمان طلیمون گویند وساق وی باریک بود
ودرازی یک وجب بود وگل وی سرخی بود که بفرفیری مایل بود وورق وی
بورق [illegible] ماند وبیخ وی کوچک بود وهیچ منفعت ندارد وطعم قنطوریون
باریک بغایت تلخ بود ومنفعت وی در قضبان وورق وزهر بود ومنفعت
بسیار دارد وقولنج را که سبب آن بلغم بود سودمند بود وبچه مرده بیرون آورد
وگزاز را نافع بود واعصاب را ودماغ را پاک گرداند تنقیه تمام بکند ومصروع را
بغایت کال مفید بود ومسهل آب زرد بود وخام ومسهل بقوت ومره صفرا که
با بلغم مخاطی آمیخته بود براند ودرد مفاصل وعرق النسا ودرد قولنج را چون بیاشامند
یا بدان حقنه کنند نافع بود ومقدار شربتی از وی دو مثقال بود ودر حقنه پنج درم
وعصاره وی سودمند بود جهت درد سر که از حرارت آفتاب خیزد یا از خوردن
شراب صرف چون برگ که بکدازند بر صدغین وبر پیشانی ضماد کنند وریش سر زایل کند
بعد از آنکه سر را بنوره بمالند وموی بسترند وپاک بشویند پس این عصاره برگ
بکدازند وبر سر طلا کنند وچون با آب وعسل اندکی حل کنند ودر موی مالند شپش

ورشک بکشد و اگر این عصاره باب بمالند بر روی سنک سبز که کارد بدان تیز کنند و بر پیشانی لطوخ کنند اب رفتن از چشم باز دارد و اگر بشیر دختران حل کنند و طلا کنند بر چشم درد و ورم اگر نافع بود و مجموع دردهاء کهن که در چشم بود زایل کند مثل جرب و سبل و شعیره و سپیدی که در چشم بود و ریش که در طبقه قرنیه بود مجموع را نافع بود و اگر با روغن جوزی و سوسن بکدازند و نیم کرم در کوش چکانند درد و ضربان را زایل کند و اگر از حرارت بود بروغن کل سرخ استعمال کنند و نافع بود جهت ریش که در کوش بود و اگر کرم در ریش کوش تولد کرده باشد باب ورق شفتالو حل کنند و در کوش چکانند مجموع علتها که در کوش بود زایل کرداند مانند طنین و دوی و قرحه و اگر باب تره حل کنند و در کوش چکانند کرانی کوش زایل کند و ورمی که عصب سمع را بود بکدازد و مجموع ریشهای که در بینی احداث کند نافع بود و رعاف زایل کند چون بسرکه حل کنند و قدری زاج سوده باوی اضافه کنند و در بینی چکانند البته رعاف ببندد و ریش که در دهان بود و ریم از ان روانه بود و بوی دهان را که کنده شده باشد چون بشراب کهن قابض حل کنند و بدان مضمضه کنند و زمانی در دهان نکاه دارند بغایت نافع بود و کسی را که بوی دهن کنده شده باشد بی سببی بکلاب حل کنند و بدان مضمضه کنند و زمانی دیر در دهان نکاه دارد شفا یابد و جهت ملاذه و ورم لوزتین و شقاق لبها و خناق و دندان متحرک مجموع را نافع بود و چون با شراب بر سنک سبز حل کنند و بر موضع کزیدکی زنبور و نحل مالند نافع بود و عرق النسا و وجع ورکین و کزیدکی مجموع جانوران زهردار را نافع بود و چون یکدرم از وی در بیست درم آبی که

باد آورد

باد آورد خشک در روی جوشانیدن باشند حل کنند و بیاشامند و صاحب منهاج کوید افراط کردن در قنطوریون مسهل خون بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود و اسحق کوید مضر بود بسر و مصلح وی عسل بود و کویند بدل وی بوزن وی ورق خا ... و دو دانک ان سورنجان و بوزن آن لیبسی بود و کویند بدل آن بوزن آن پر سیاوشان و نیم وزن آن ورق خا بود **قنبیط** نوعی از کرنب است بپارسی کرم رومی خوانند و بهترین آن تازه زرد رنک و طبیعت آن سرد بود باعتدال و کویند کرم بود در اول و خشک بود در دوم سده را بکشاید و خمار را نافع بود و منع مستی بکند بخلاف کرنب و طبیخ وی نطول کردن بر درد مفصل سود مند بود و وی غلیظ بود و خون را غلیظ کند و نفخ در حوالی پهلو حادث کند و اولی آن بود که نیک بجوشانند و با روغن بسیار و با کوشت فربه و سرکه و مری و دارو های کرم بخورند **قنه** بارزد دست بشیرازی بیرزد کویند و طبیعت وی کرم است در دوم و کویند در سیم و خشکست در دوم و کویند در سیم ملین و محلل بود خنازیر را و بثور رطبه و صلابت را و کزاز و صرع را سود مند بود و مصروع چون بوی وی بشنود با خود آید و سده را نافع بود و کلف زایل کند و اگر بر دندان کرم خورده نهند نافع بود و خناق رحم را چون با شراب بیاشامند نافع بود و وی تریاق پیکان زهردار بود و از دود وی مجموع کزندکان بکریزند و وی مقاومت با مجموع زهرها بکند و نزدیک اب سکنجبین و چون بجوشد برکیرند بخیه چند از ده و از خواص وی آنست که مفسد لحم و باقی منفعت وی در باب باد و بار زد کفته شد و صاحب تقویم کوید محرور را ضرر دارد و صداع آورد و مصلح وی روغن بید مشک و کافور

بود روغن بنفشه و کافور و صاحب منهاج گوید مصلح وی اشنان است و گویند بدل
وی در منفعت معده و جگر یک وزن و نیم ریوند چینی است و باقی ابدال آن در
باب با گفته شد **قبیل** صاحب منهاج گوید بزوری رملی است و صاحب
جامع گوید از قول تمیمی که آن یکی از سهامات که از آسمان می افتد در بادیه یمن
و از قول رازی همچنین گوید و صاحب تقویم نیز همچنین گوید خاکیست سرخ چون
بریان کنند زرد گردد و فی الجمله طبیعت وی گرم و خشک است در سیم و تمیمی گوید
گرم و خشک است در اول درجه دوم و مجفف قوی بود و رازی و مسیح گویند سرد و خشک است
و شیخ الرئیس گوید گرم و خشک است در دوم و ابن ماسویه گوید در وی قبضی تمام بود
و وی حب القرع و مجموع کرمها را بکشد و بیرون آورد و منشف رطوبات ریشها بود
و بثرها که بر سر و روی طفلان پیدا شود که مردمان آن را سعفه خوانند و اطبا آن را
سعفه خوانند و چون بروغن گل چرب کنند و قبیل بر آن پاشند خشک گرداند و نشف
رطوبات آن بکند و جرب را نافع بود و مقدار شربتی از وی تا دو درم بود و گویند
مضر بود بامعا و مصلح وی شیح ارمنی بود و بدل وی رازیانه است و گویند مصلح وی
انیسون و بدل آن ترمس و برنگ کابلی و گویند مضر بود بفم معده و مصلح آن مصطکی
و انیسون بود **قنفذ** بپارسی خارپشت و بکاسه نیز گویند و آن بری بود
و جبلی بود و بحری بود و بری نوعی از بحری بود و جبلی بزرگ بود و آزادالدل
خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود بغایت و محلل بود و بعضی گویند گوشت وی
تر بود و مجذوم را نافع بود بغایت خاصه گوشت بری خشک کرده و جهت کودکان
که در جامه خواب بگمیز کنند و گزیدگی جانوران را نافع بود و مقدار مأخوذ از وی نیم درم بود

و اگر نمکسود و خشک کرده بود و با سکنجبین جهت استسقا و فالج و داء الثعلب و داء الفیل
و درد گرده سودمند بود و ادمان خوردن وی عسر البول احداث کند از بهر آنکه مضر بود
بمثانه و گویند اصلاح وی بعسل کنند و گویند به تخم کرفس و شکر و شیخ الرئیس گوید
گوشت بری وی خنازیر را بغایت نافع بود و مرضهاء عصبانی را مجموع سودمند بود
و سل و تبهاء مزمن و گزیدگی جانوران را نافع بود و غافقی گوید ادمان اکل وی
کردن منفعت معده و جگر بود و پیه وی منع انصباب مواد از احشا کند و خاکستر
پوست وی داء الثعلب را نافع بود و چون با زفت تر بمالند و دیقوریدوس گوید
بحری معده را نیکو بود و طعم وی خوش بود و ملین شکم بود و مدر بول بود و پوست
سوخته وی با ادویه که موافق جرب بود بیامیزند جرب را زائل کند و اگر بسوزند
با ادویه خلط کنند که موافق ریش سر بود و سر را بدان بشویند جذب ماده بکند و
ریش پاک گرداند و گوشت زیاده بخورد و جگر بری چون خشک کنند تجربه و در
آفتاب گرم موافق استسقا لحمی بود و هر زحمتی که گوشت وی بدان مناسب بود
زهره وی چون با موم برشند و بخورند بچه مرده از شکم بیرون آورد و چون زهره
وی در چشم کشند سفیدی چشم زائل کند و بقراط گوید گوشت وی چون بر کف عضل
نهند مجذوم را نافع بود و شیخ امتلائی و درد گرده و مفاصل را سود دهد **قنب**
سه نوع است بری و بستانی و هندی بری قضبان وی مانند خطمی بود لیکن نبات
سیاه بود و ورق وی مانند ورق بستانی بود اما خشن بود و سیاهی وی کمتر
بود و سفیدی بر وی غالب بود و زهره وی سرخ بود و ثمره وی مانند فلفل بود و تخم
حب السمنه و بیخ وی چون بپزند و بر ورمها گرم ضماد کنند و بر حمره و بر اعضائی که

کیموسات در وی منتج شده باشد و رم ساکن کند و کیموسات بگدازاند و عصاره
وی درد گوش را نافع بود و از ان بستانی تخم آنرا شهدانج خوانند چون بسیار بخورند
قطع منی بکند و چون تخم وی تر بکوبند و آب آن بگیرند و در گوش چکانند درد گوش
را سود دهد و جالینوس گوید تخم وی بادها بشکند و محلل نفخ بود و مجفف محکم و اگر
بسیار خورند منی را خشک کرداند و شیخ الرئیس گوید خلط وی بد بود و قلیل الغذا
بود و دمشقی گوید طبیعت وی گرم بود در دوم و خشک بود در اول خشف رطوبت
معده و قاتل دیدان و چون با آب آن سعوط کنند دماغ را پاک کرداند و اسحق
بن عمران گوید عسر الهضم بود و معده را بد بود و صداع آورد و شکم ببندد و بول
راند و مصلح وی شراب کیمو بود و اسحق بن سلیمان گوید تخم وی چون بریان کنند
مضرت وی کمتر بود و دفع مضرت وی با سکنجبین قندی کند که بعد از وی بیاشامند
و اما ورق وی چون بکوبند و با آب آن سر بشویند بن موی را پاک کرداند از
خشکی و بعضی و رازی گوید مصدع و مظلم چشم بود و دفع مضرت وی با آب
سرد و برف و بارد فواکه ترش کند و نوعی سیم که آنرا قنب هندی خوانند و شیرازی
بنگ گویند و سبز گویند و بپارسی حشیش گویند و بعضی وی را جز و عظم خوانند
و وی نوعی بود که مجفف بود و اگر زیاده استعمال کنند کشنده بود و نوعی مفرح بود
و طرب آورد و نشاط و اشتها کاذب و نوعی بود که حزن آورد و خیالات
فاسد بد و نوعی بود که مقوی باه بود و آنچه نیکو بود مقدار ماخوذ از وی یکدرم
تا دو درم بحسب مزاج استعمال کنند و بیم آن بود که اگر زیاده ازین مقدار بود کشنده
بود و اگر بسیار خورده باشد دفع مضرت وی بقی کند یا روغن گاو و آب گرم

بادام

تا هیچ در معده نماند و شراب حماض بغایت کال نافع بود **قندس** گندش گویند
و گفته شود و قندس نیز اسم حیوانیست معروف **قند** عصیر نی شکر چون منجمد
کردانند قند خام خوانند و بعد از ان چون دیگر بریزند آنرا ابلوج خوانند و بعربی
سکر خوانند **قنقهر** ضمغیست ناخوش طعم که از بلاد عرب خیزد و گویند
سندروس است و گویند صمغیست که از بلاد مغرب خیزد و آنچه مجفف صمغیست
شفاف مانند سندروس و آنرا العل معری خوانند و وی اثر ریشها ببرد و درد
دندان را زایل کند و چشم را روشن کند و با ماء العسل بود را نیکو بود و چون
قدری از وی با سکنجبین و آب بیاشامند بدن را لاغر کند و چون سه روز
بیاشامند نیز ضعیف کند و با ماء العسل حیض براند و گویند نوعی از سندروس
نارسیده است **قنطار** ساوادرانت و گفته شد **قنطا** دم الاخوین است
و گفته شد **قنابر** بیونانی بردو بر کوس خوانند و آن نوعی از عصافیرات
که بشیرازی آنرا جو خوانند و دیقوریدوس گوید قنبره چون بریان کنند و بخورند
درد قولنج را نافع بود و جالینوس گوید چون با سغیداج بپزند و مرق وی بخورند
قولنج را سودمند بود و رازی گوید مرق وی شکم براند و گوشت وی شکم ببندد
و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن فربه بود که بریان کرده باشند و طبیعت وی
گرم و خشک بود و شکم ببندد و مرق وی قولنج را نافع بود و غذای وی نیکو بود
مانند عصافیر به بود و اگر مجفف بود و مضر بود برطوبات و اولی آن بود که
با روغن بادام استعمال کنند **قوقابس** و قواغریا و قوبری خوانند
و دوا ایا اغریا گویند و آن نوعی از وقس است بادها بشکند و عسر سفل را نافع بود

ومغص را ساکن کند و شکم براند و عصارهٔ آن در بن دندان با انگشت مالیدن
نافع بود و چون بخورند عرق از بدن بیرون آورد و بول براند و بشر ازی
آنرا ترخ خوانند و آن بری بود و آنچه جبلی بود بشر ازی بدران خوانند و آنرا
دوا یا اغریا خوانند قومی مرزه خوانند و در میم گفته شود قوسیا قسط است
وگفته شد قونیا بیونانی آب خاکستر خوانند قولوطیدون آذان العتین
وزلالیس الملوک خوانند اهل مغرب و گویند نوعی از حی العالم است و گویند نبات است
که منفعت وی مانند حی العالم بود و ورق وی و بیخ وی سنگ بریزاند و بول
براند و چون ضماد کنند بر ورمهای گرم و بجره و خنازیر و شقاق که از سرما بود
و التهاب معده را نافع بود قوثیرا گویند طباق است و گفته شد و گویند
ینبوت است و گفته شود قومی صاحب منهاج گوید حیوانیست بری در قوت
نزدیک جندبیدستر گوشت وی صرع و اختناق رحم را نافع بود و هم این اسم
بر قصیم قریش گویند و آن ینبوت است و گفته شد قوطوما اذریون است
وگفته شد قول قطن است و گفته شد قوانص بهترین سنگدان آن
بود که از آن تازه فربه گیرند و وی غلیظ بود و غذای بسیار دهد و پوست اندرون
وی چون خشک کنند و سحق کرده با شراب بیاشامند درد معده را نافع بود
خاصه پوست سنگدان خروس و وی غذای اصحاب کد بود و چون هضم شود
خون نیک از وی متولد شود و آنچه از آن مرغ خاکی بود زود هضم شود و مولد
قولنج بود و اول آن بود که نیک بپزند و نمک و مری اضافه کنند و بخورند
قوثر درخت وج است و گفته شود قهرساما عود بلسان است

وگفته شد

وگفته شد قیمولیا طین قیمولیاست و گفته شد وطفل طلبطلی نیز خوانند
قیقهن فیقهن نیز خوانند و آن قنفهرات و گفته شد قینا نوعی از بقله
الحمقاست و گفته شد قیصوم نوعی از برنجاسف جبلی است و بهترین آن تازه
بود و طبیعت آن گرمست در اول و گویند در سیم یا دوم و خشک در دوم و گویند
در سیم و گویند ترست در اول و گویند گرمست در دوم و خشک در اول مسهل صفرا
و کرمها بود جالینوس گوید گل وی نیکوتر از افسنتین بود و در وی تفتیح بود و چون
بسوزانند داء الثعلب را نافع بود و با روغن تربنه جهت موی ریش کسی که دیر آید
چون بمالند زود بر آید و وی حیض براند و سنک کرده بریزانند و عرق النسا
فرمن را نافع بود و روغن وی انضمام رحم و عسر البول را نافع بود و چون در خانه
بگسترند گزندگان بگریزند و چون با شراب بیاشامند زهر مار را نافع بود و گزیدگی
عقرب و رتیلا و مقدار شربتی از وی یک مثقال بود تا دو مثقال و موافق حرجهای تر بود
بلکه آنرا بگزد و بچه بیرون آورد و اسحق گوید مضرت است بشش و مصلح وی شیح ارمنی بود
و صاحب تقویم گوید مصلح وی صمغ و کثیرا و خشخاش بود و بدل وی در درد سرکه از
سردی بود گویند بابونج است قیطاقون ترمس است و گفته شد قیطس ارز است
وگفته شد قیشور حجر القیشور خوانند و حجر الثغر و فینک نیز گویند و آن نوعی
از کف دریاست و مؤلف گوید آن مانند سنگیست سفید و تجفیف بسیار در آن
بود و در میان کف دریا و مرجان سفید بسیار بود و در حمام دست و پای بدان
مالند و صیقلی داشته باشد و اول آن بود که سوخته استعمال کنند و طبیعت آن گرم
و خشک بود و لطیف و دندان را جلا دهد و براق و سفید گرداند و چون بدان استنان کنند

و در ستردن موی استعمال کردن موی بستر د و ریشها عمیق پر کرداند و گوشت بر و نم
و گوشت زیاده بخورد و اگر در خم شراب اندازند که جوشان بود از جوش باز ایستد در
زمان و صفت سوختن وی چنان بود که در شیب آتش کند تا گرم شود بیرون آورند
و در شراب ریحانی اندازند پس دیگر در شیب آتش کنند و دیگر در آب اندازند پس سوم
بار در شیب آتش کنند چون گرم شود بیرون آورند و رها کنند تا سرد شود پس بر دارند
و بوقت حاجت استعمال کنند بن دندان را محکم گرداند و تاریکی و شبکوری زائل
کند **قیرس** یونانی شمع را گویند و گفته شد **قیر** قارات و بپارسی قیر
گویند **قیل** زفت ترات و گفته شد **قیسوس** قسوس گویند و گفته شد و انجا
نیز گفته شود و سه نوع است سیاه و سفید و سرخ و مجموع حریف و قابض باشند و گفته
از ان نبات لادن است و آن گرم بود و باقی انواع آن سرد بود و بیخ آن چون
با شراب گزیدگی رتیلا را سود دهد و صمغ وی شپش بکشد و چون با شراب و موم
بیامیزند منع تساقط موی بکند و بخور کردن منع آبستنی بکند و بخور بر گرفتن بچه بیرون
آورد و نزدیکی پرهیز ضماد کردن نافع بود و بخور بر گرفتن حیض براند **قیوندی**
تخم قاوندی و تخم قیدوندی گویند و گفته شد **قیلوط** ورق گندنا
شامی است و گفته شود **قیروطی** موم روغن بود و مرهمی که از موم و روغن
گل و صندلین و ورق گل سرخ و اکلیل الملک و زعفران و کافور سازند و آن را قیروطی
خوانند والله اعلم بالصواب

حرف الکاف

کادی کدر خوانند و آن نباتیست که در بلاد
عرب و نواحی عمان و یمن می باشد و گویند طلع انجاست و این همچون کوزه

بیشتر در زمین

بیشتر در زمین هند بود و درخت وی مانند درخت خرما بود و لیکن درخت وی دراز
بود مانند نخل و طلع وی مانند طلع خرما بود و پیش از آنکه از پوست بشکافد و بیرون
آید می گیرند و از اندرون پوست می آورند و در روغن می اندازند و بآفتاب می رویم
تا روغن قوت وی اخذ می کند و مؤلف گوید در گرمسیر شیراز بسیار بود و بپارسی
گل کیستی خوانند و وی عظیم خوش دارد تا بحدی که جامه که بوی وی بگیرد تا ریزیده
گردد بوی از وی زائل نشود و روغن وی بهترین آن بود که بطریق روغن
بنفشه گیرند همچنان بادام در گل کیدی پرورند مانند بادام بنفشه و رازی گوید
جذام را قطع کند و وی معتدل بود و شراب وی حصبه و جدری را نافع بود تا
بحدی که کسی را که آبله بیرون آمده بود نه عدد چون با شراب کادی بیاشامند
بده عدد نزند و بدل آن بوزن آن صندل سرخ بود و بوزن آن بقم بود
کاوچشم بهارات و گفته شد **کافور** چند نوع بود و شیخ الرئیس گوید قیصوری
و ریاحی سفید بعد از ان ازاد و اسفرک و ازرق و نیکوترین قیصوری و ریاحی سفید
بود مانند برف و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیم منع درهای گرم بکند و محرور
مزاج و اصحاب صداع صفراوی بوئیدن وی تنها یا با صندل سرشته بگلاب یا با گل
پارسی نافع بود و مقوی حواس و اعضاء ایشان بود و چون او مان بوئیدن وی
کند قطع شهوت جماع بکند و چون بیاشامند فعل وی اقوی بود درین باب و اگر
مقداره و جو با آب کاهو هر روز سعوط سازند قطع حرارت دماغ کند و خواب آورد
و صداع زائل کند و خون بینی باز دارد و بر بند و باب بادروج و عصیر بلح یا باب گشنیز
تر یا عصیر بر سر سبز همین عمل کند و رازی گوید سرد و لطیف بود و صداع گرم و ورمهاء

خاره را که در سر چشم پیدا آمده بود سود دهد و اگر با شیافها سردی کرده و مثانه و انثیین
پیدا کند و منی بعضی دو مرضها سرد در نواحی کرده و مثانه و انثیین پیدا کرد اند و دوی
شکم روشن صفراوی ببندد و دو دانگ از وی ورمها گرم را نافع بود و قلاع زایل کند
و باد و بهاجه در چشم که از گرمی بود نافع بود و قلاع زایل کند و یکدرم از وی
خلاص دهد از سم عقرب حرارت با آب سیب ترش و ربع مثقال با شیر نافع بود
جهت کسی که قرون سنبل خورده باشد یا آب انار و شیره تخم خرفه یا برف و بسیار وی
پیری زود آورد و قطع باه بکند و سنگ گرده و مثانه تولد کند و مصلح وی معجون
گل بود و بوییدن وی در تها سهر آورد و مصلح وی بنفشه و نیلوفر بود و گویند عوض آن
دو ماسه حوبه گوید شخصی شش مثقال کافور به نوبت بخورد معده وی فاسد شد
و قطع طعام هضم نمیشد و شهوت وی منقطع شد و هیچ زحمت دیگر بر وی عارض
نشد و گویند چون در روغن گل حل کنند و در بینی چکانند سوء المزاج گرم که از ماده
بود که در دماغ و چشم متولد شده باشد زایل شود و علامت وی آن بود که در
طلوع آفتاب تا نیم روز زیاده میشود و چون نیم روز گذشت تا آخر روز ساکن
میشود و چون شب رسید مرتفع شده باشد و سبب وی آن بود که بسیار در
آفتاب در زمان گرم درنگ کرده باشد و چون بهوا سرد رسیده باشد سر را
برهنه کرده باشد و مسام وی بسته شده باشد و چون با روغن گل و سرکه با مزه
و بر پیش سر طلا کنند صداع گرم را نافع بود و تعدیل وی بمشک و عنبر کنند و مقوی
و مفرح بود و کهربا مشارک وی بود درین معنی لیکن کافور اقوی بود در خاصیت
و بدل آن دو وزن وی طباشیر بود و گویند بوزن آن طباشیر و بوزن آن

سفید **گاوزبان** گیاهیست که بعربی آذان الثور خوانند و نافع بود جهت
فزع و بلغم و مفرح بود و غم ببرد و باقی منفعت وی در لام گفته شود **کاربجر**
بزر القلب است و گفته شد در قاف **کادل** کراث الکرم است و گفته شود
کاشم الجدان رومی بود و بیونانی لیقسطیقون گویند و آن سیالیوس است
و نیکوترین آن زردتر و بزرگ ورق بود مانند ورق الجدان و در قوت مانند
کمون بود و طبیعت وی ابن ماسویه گوید گرم و خشک بود در سیم و صاحب منهاج
گوید گرم بود در وسط درجه سیم بادها بشکند و منفخ و منضج بود و طعام را هضم کند
و مقوی معده بود و یکدرم از وی با شراب مسهل دیدان بود و حب القرع و بول
و حیض براند و گزیدگی جانوران را نافع بود و سده جگر بگشاید و رطوبت معده کم
کند و ذات ... زایل کند و دو درم از وی با آب گرم مستسقی را سود دهد و گویند مضر
بود بمثانه و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوس گوید بدل آن دو دانگ تخم کرفس
بود یا تخم کرفس و تیادوق گوید بدل آن کاشم بستانی بوزن آن بود و ربع وزن
آن زیره سفید بود و اسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن آن زیره بود
کاکنج بپارسی عروسک در پرده گویند و نوعی بشیرازی کجومن گویند و بیونانی
نقفاین و قوت وی نزدیک بقوت عنب الثعلب بود خاصه قوة ورق وی
نیکوترین حب آن گویند کوهی بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین ورق آن
بستانی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود تا دوم و گویند در دوم رطب بود
و عسر النفس را نافع بود و شریف گوید که از حب وی هر روز یک مثقال فرو برند
از یرقان خلاص یابند و ادرار بول و اگر زن بعد از طهر هفت روز هر روز

حب فرو برد و منع استسقی بکند و وی جگر و گرده و مثانه را نیکو بود و ادرار بول و قوت که
در مجاری بول بود سود دهد و دیسقوریدوس گوید کرمها و حب القرع را بیرون آورد و چون خوردی
از خشک وی با جزو دی شیح ارمنی سحق کنند و بیاشامند و مقدار شربتی از وی دو درم
بود و محرور را مضر بود و مصلح آن معجون کل بود و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب بود
و گویند بدل وی عنب الثعلب و حب القثا بود **کادبا** کهربات و گفته شود
کاوزهرج جاوزهرج گویند و آن حجر البقرات و گفته شد **کبر** یونانی قبارس
خوانند و بشیرازی کورک و وی غره بود مانند جنی و ثمره دیگر دارد مانند قثا و آنرا
قثاء الکبر خوانند و وی حریف بود بغایت و گرم بود و چون در خم شراب اندازند
شراب را از غلیان باز دارد مانند خردل و نیکوترین آن بستانی بود و سودمند
ترین پوست بیخ آن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و وی
محلل بود و اصل وی مقطع و ملطف بود و در پوست بیخ وی مرارة و حرافة
و قبض بود و خنازیر و صلابات بگدازاند و ریشها و پلید چرکن و عرق النسا و درد
ورکین و هتک عضو را نافع بود و پوست بیخ وی جهت درد دندان بغایت مفید بود
و نیکوترین چیزها بود جهت سپرز خوردن و ضماد کردن خاصه با آرد جو و بسیار از وی
مادۀ غلیظ سوداوی از سپرز مستفرغ کرداند و مسهل خلط خام بود و حیض براند و کرمها
بکشد و باه را زیاده کند و وی تریاق سمها بود و انکجز برکنند بسته سپرز نجبا
و صلابات آن بگدازاند و بلغم از معده پاک کند و دیسقوریدوس گوید تره وی و ثمر
وی چون با نمک بود بخورند شکم نرم کند و معده را بد بود و تشنگی آورد و چون از
ثمر وی سی روز هر روز ده درم با شراب بیاشامند ورم سپرز بگدازاند و بول براند

وسهل

و سهل دم بود و چون بیاشامند عرق النسا را نافع بود و حیض براند و چون بخایند
قطع بلغم بکند و دوانه وی چون با سرکه بپزند و طبیخ وی مضمضه کنند درد دندان ساکن
کند و چون پوست بیخ وی بغایت خرد کنند و بکوبند و سحق کنند و با سرکه کهن بیامیزند
و بر بهق سفید لطوخ کنند زایل کند و ورق وی و بیخ وی چون بکوبند و بر خنازیر
و ورمهای صلب استعمال کنند بگدازاند و چون بکوبند وقتی که تر بود و آب آن بگیرند
و در گوش کنند که کرم بود بچکانند کرم بکشد و بصری گوید ورق وی و ثمره وی در
قوت مساوی باشند لیکن ثمره وی اقوی بود از ورق و بیخ وی اقوی بود از ثمر و
و پوست در اصل وی بیشتر بود که حرارت و طبیعت بر گرم و خشک بود در سیوم معده
را بد بود و چون با سرکه او را بپرورند دفع ضرر وی بکند و مضرت بمعده رساند
و فارسی گوید که تریاق است بوی دهان خوش کند و باد بشکند و باه را زیاده
کند و خوزی گوید کبر ناصری که در اماق بود شفا دهد و بیخ وی چون دود کنند
در شب بواسیر را نافع بود و طبری گوید بیخ وی و ریشهای تر چون بر وی نهند
از بیرون و چون بپزند و آب آن بر سری که ریش تر باشد بریزند و سر را بدان
بشویند زایل کند و چون با سداب و فلفل بخورند نافع بود و سده را که در جگر بود
از سردی و اسحق بن عمران گوید حب وی غذائی بد بود متعفن شود و مره
سودا مستحیل شود و تره وی نیکوتر بود از وی و ابن سمجون گوید فقاح و قضبان وی
نافع بود جهت سپرز و اول آن بود که چند روز در نمک آب خوابانند و بعد از آن
باب شیرین بشویند دو نوبت یا سه نوبت و بعد از آن با سرکه نهند و چهل روز
بخورند سپرز بگدازاند اما باید که زیت شسته بر آن ریزند و بخورند و گویند مضر بود

بشانه و مصلح آن اسطوخودوس بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن خولنجان و عسل
بود و شاپور گوید بدل تره وی حب و ورق وی بود **کبیکج** کف السبع خوانند
و بیونانی بطراخیون گویند و آن نوعی از کرفس بریست و بعضی سالس اغریون
خوانند و وی انواع بسیارست نوع اول ورق وی مانند ورق گشنیز بود اما از وی
پهن‌تر بود و لون وی بسفیدی زند و در وی رطوبتی لزج بود و گل وی زرد بود
و ساق وی سبز بود و بلندی وی یک گز بود و درازتر بود و بیخ وی کوچک بود
و سفید بغایت تلخ و گره داشته باشد مانند خربق و این نوع نزدیک آبها این
روید و نوع دوم تیره رنگ بود و بغایت خریف بود و نوع سیم کوچک بود
و گل وی ذهبی رنگ بود و او را ابن ارزنی کس و یران خوانند و باصفهان موسک و نوع
چهارم هم نوع سیم مانند لیکن گل وی مانند شیر سفید بود و طبیعت هر چهار نوع
گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیم و بغایت با حدت و لذع بود و از بیرون
بهر عضوی که نهند ریش کند و جالینوس گوید نشاید که طبیب او را استعمال کند که
بخاصیت محرق حرارت قلبست و از ثبوم قالئات و برص بدن و برص ناخن
و جرب و داء الثعلب و جیده ثآلیل طلا کردن با سرکه نافع بود و چون بر زنند
با سرکه و آب آن بر سعفه لطوخ کنند نافع بود و چون سحق کرده بر دندان نهند
بریزاند و بیخ وی از معطشات قوی بود و وی مقرح احشا بود و اصلاح آن بشیر
و نشا کنند و صاحب منهاج گوید مداوای آنکس که آن خورده باشد مانند مداوای
کسی است که بلادر خورده باشد **کبابه** حب العروس خوانند و در قوت
مانند فو بود لیکن از وی لطیفتر بود و نیکوترین آن خوشبوی بود که زبان را بگزد و طبیعت

وی گر

وی گرم و خشک بود تا دوم و اسحق گوید گرم و خشک بود در سیم و مسیح ابن حکم گوید
در وی قوت متضاده بود از حرارت و برودت و حرارت بر وی غالب بود
و وی ملطف و مفتح بود و درد حلق را نیکو بود و شکم ببندد و سده جگر و گرده بگشاید
و مجاری بول پاک کند از ریگ و حلق را صافی کند و ریش عفن که در لثه بود و
و قلاع که در دهن بود سود دهد و چون بخایند و آب آن بر قضیب مالند زن را
لذتی عظیم حاصل شود و وی قوت اعضای باطنی بدهد و چون بیاشامند و چون
در دهان نگاه دارند لثه را نیکو گرداند و بوی دهن خوش کند و آواز را صافی
کند و نفس معطر گرداند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و با بول بیرون آورد و شربتی
ابیض را نافع بود و چون دو دانگ از وی با سکنجبین بیاشامند و گویند مضر
بود بمثانه و مصلح وی مصطکی بود و گویند مصدع بود و مصلح آن صندل و گلاب
بود و گویند بدل آن هیل بود و گویند هیل و دارچینی **کبد** طبیعت
جگر گرم و تر بود و نیکوترین آن بود که از بز فربه گیرند و چون هضم شود غذای بسیار
دهد و صاحب منهاج گوید خون محمود از وی متولد شود و ابن ماسویه گوید بطیء
الهضم بود و خونی غلیظ از وی متولد شود همچنانکه از سپرز و خصیه و جالینوس گوید
جگر مواشی و حیوانات مألوفه خلطی غلیظ بود و عسر الهضم و دیر از معده بگذرد و از
امعا و فاضلترین جگرها در جمیع احوال جگر ماهی بود که آن را تنبیه خوانند از بهر آنکه
حیوان وی را کاه خشک داده باشند و رازی گوید جگر غذای نیکو بسیار دهد
خاصه جگر حیوانات مختار مانند میش و بره و نیکوترین آن جگر مرغ و خروس فربه بود
اما ثقیل و دشوار هضم بود و اولی آن بود که با مری و زیت بپزند و بخورند با نمک

ودارچینی ومحروری مزاج با سرکه دکو یا وکشنیز خشک وجگر مواشی باید که بعضی
جوارشات ازپی آن خورند **کبد الطیور** نیکوترین جگر مرغان جگر بط فربه
بود خاصه چون علف وی فواکه پخته شیرین داده باشند وطبیعت آن گرم وتر
بود وخون محمود ازوی متولد شود ومصلح آن زیت ونمک باشد **کبد المعز**
جگر بز شبکوری را نافع بود وخوردن او رطوبت آن کحل کردن وچون بریان
کند وسر بر بخار آن داشتن همین عمل کند **کبد الحمار** جگر خر چون بریان کنند
وناشتا بخورند مصروع را سودمند بود **کبد الضان** جگر میش وگوسفند
چون بریان کنند وبخورند نافع بود جهة کسی که لینتی در طبیعت وی بود حبس کند
کبد الوزغه جگر وزغه چون بر دندان خورده نهند درد ساکن کند **کبد
الکلب الکلب** جگر سگ دیوانه نافع بود کسی را که گزیده بود چون بریان کرده
بخورند ومنع ترسیدن از آب خوردن بکند وشفائی بخشد البته **کبد الخنزیر
البری** جگر خوک صحرائی چون در سرکه نهند وبخورند گزیدگی جانوران را نافع بکرالله
بود **کبد الذیب** درد جگر را سود دهد ودر اثنا ناسیا بدل آن نیم وزن آن راوند
ونیم وزن آن دارفلفل بود **کبد الایل** جگر کاوکوهی چون شرحه کنند
ودارفلفل وفلفل سفید خورد کرده بران باشند وبر آتش بریان کنند ورطوبت
آن در چشم کشند شبکوری زایل کند ودر ابتداء فرود آمدن آب بغایت مفید بود.
وچون جگر وی بریان کرده خشک کنند وسحق کنند ودر چشم کشند شبکوری وتاریکی
چشم زایل کند ودر ابتداء نزول آب بغایت سودمند بود **کباب** نیکوترین
آن از گوشت بره رسیده نر بود وباید که اجتناب کنند از آنکه رنجی از چوب انجر

روغن

روغن وپیه انجر ومانند آن بود کباب کرده باشند وطبیعت آن گرم وتر بود وغذای
آن بیشتر از غذای مشوی بود وسودمند بود کسی را که رگ زده باشند وحجامت کرده
باشند اما معده ضعیف را مضر بود از بهر آنکه دیرتر از مشوی هضم شود ومصلح وی
اطریفل بود **کبریت** بپارسی گوگرد خوانند وآن معدنی بود وصاحب منهاج
گوید زرد بود وسفید بود وصاحب جامع از قول ماسرجویه گوید که آن سه نوع است
سرخ وسفید وزرد وسیاه وابن سمجون گوید کبریت چشمه ایست روانه وچون
منجمد شود کبریت گردد وزرد وسفید وتیره بود وکبریت احمر از جواهر بود ومعدن
وی وادیست که مور نهند که سلیمان علی نبینا وعلیه السلم بران موران بگذشت
وآن موران مانند چارپایانند در بزرگی وارسطاطالیس گوید گوگرد سرخ در معدن
خود شب افروخته شود مانند آتش چنانکه روشنی آن چند فرسنگ بدهد
پیرامون آن وچون از معدن بیرون آورند این خاصیت ندهد ودر اکسیر مستعمل
کنند سپید را سرخ گرداند وصبغی نیکو بود وطبیعت کبریت دمشقی گوید گرم وخشک
تا چهارم وچنین گوید در سیم ودی لطف وجاذب بود برص را زایل کند وچون
سحق کنند وبر موضع گزیدگی جانوران زهردار پاشند یا بآب دهان بر سرشته ودر آن
موضع نهند یا بانگبین سرشته یا بر کین کهن یا بول یا بعلک البطم بغایت نافع بود
وبا سرکه بر بهق مالیدن نافع بود ودفع مضرت تنین بحری بکند وگزیدگی عقرب
بکند چون با سرکه بدان بمالند وجرب ریش شده وقوبا را با صمغ البطم نافع بود و
خوردن نیز همین عمل کند وبا نطرون بر نقرس ضماد کردن سودمند بود وآب وی
حیض براند وبخور کردن زکام ونزله را نافع بود وچون سحق کرده بر بدن باشند

قطع عرق کند و چون دود کنند در شیب زن آبستن بچه بیندازد و دردی موی را سفید کرداند و ارسطوطالیس گوید کوکرد سرخ دار القرع و سکته و شقیقه را نافع بود و چون سعوط کنند و چون در زیت حل کنند که در آن عقیبل جوشانیده باشند و قدری موم اضافه کنند و موم روغن بسازند جرب تر و خشک و خارش بدن را بغایت نافع بود و چون بجا بر کشند و بر قوبا نهند نافع بود و کبریت مضر بود بمعده و دماغ و مصلح آن بنفشه و شکر بود و صاحب تقویم گوید شربتی از وی دو درم بود و جالینوس گوید در آتش افروختن از آن کوکرد زرد و زرنیخ زرد بود و از آن کوکرد زرد و کوکرد سرخ **کبت** خطل است و گفته شد **کتان** سرد و خشک بود و معتدل حرارت بدن بود و چون بپوشند و ماسرجویه گوید جامه کتان معتدل است در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و پوشیدن وی نشف تری و عرق از بدن بکند و شپش کمتر پیدا کند و مسیح گوید اگر خواهند که بدن ایشان لاغر شود در زمستان جامه کتان نو پوشند و در تابستان جامه کتان شسته و اگر خواهند که لاغر نشوند در زمستان کتان شسته و در تابستان نو و فولس گوید چون بسوزانند دود وی لطیف بود و سده زکام بگشاید و مصلح رحم بود **کت** صاحب منهاج گوید دمه است و گفته شد **کثر** جمار النخل است و گفته شد **کثیرا** صمغ القتاد است و قوت وی مانند قوت صمغ بود و نیکوترین وی سفید پاک بود و طبیعت آن معتدل بود و در وی حرارتی بود و تر تر از صمغ عربی بود و فولس گوید گرم و تر بود در اول و مسیح ابن الحکم گوید سرد بود در دوم

وگویند

و گویند سرد و خشک بود و گویند تر بود و در داروهای چشم بجای صمغ کنند و در ادویه مسهل جهت اسهال کنند مقدار نیم مثقال تا یک درم و کثرت ادویه بکند و سرفه و خشونت سینه و حلق و ریش شش و مثانه را نافع بود و چون در مثبج خیسانند و با قدری روغن ایل سوخته بیامیزند با اندکی شب یمانی درد کرده و سوزش مثانه را نافع بود و فولس گوید مقوی امعا بود و مسهل مره صفرا و بلغم لزج و مقوی بدن و سمن آن بود و چون کثیرا بر موی طلا کنند شکافته نگردد و اگر بدان ادمان کند این زحمت زایل کرده و اسحق گوید مضر است بشفل و مصلح آن انیسون بود و گویند بدل آن مغز دانه کدو بود و تیادوق گوید بدل وی صمغ عربی بود و گویند صمغ بادام **کثاه** صاحب جامع گوید بزر جرجرات و گفته شد **کثیر الرجل** بفایج است و گفته شد **کثیر الاضلاع** لسان الحمل است و گفته شود **کثیر الرؤس** قرصعنا است و گفته شد و بولوقیمن نیز بدین اسم خوانند **کثیر الورق** مریافلن است و گفته شود **کجوه** زرنباد است و گفته شد **کجیلا** لسان الثور است و گفته شود **کحلاء** این اسم مشترک بر چند چیز اول بر لسان الثور دوم بر نباتی دیگر که آنرا ابان لبان هوا خوانند و سیم بر شنجار و چهارم بر نباتی که آنرا عیسون خوانند **کحل** پارسی سرمه گویند و کحل مطلق مراد از آن سرمه اصفهانی بود که آنرا اثمد خوانند و گفته شد و کحل سلیمان و کحل جلا نیز خوانند **کحل فارس** انزروت است و گفته شد **کحل السودان** تشمیزج است و لشمه نیز خوانند و گفته شد **کحل خولان** حضض یمانی است و صفت حضض گفته شد **کدی** کادی است و گفته شد

کرفس بستانی بود و اجامی و جبلی و صحری و بری و قریشی و مشرقی و نوعی از آن
در آب روید و آنرا کرفس الما گویند و جرجیر الما گویند و قرة العین و سیسنبر خوانند
و گفته شد و کرفس جبلی را فطراسالیون خوانند نه همه کرفس جبلی بلکه صخری را فطر
اسالیون خوانند و گفته شد و بری را اسمورنیون خوانند و طبیعت کرفس گرم بود
در اول و خشک بود در دوم و ابن ماسویه گوید گرم بود در اول درجهٔ دوم
و خشک بود در وسط دوم و روفس گوید بستانی تر بود و اصل وی خشک بود
و گویند خشک بود در سیوم و گویند در دوم و جالینوس گوید کرفس بستانی
جهة معده سودمندتر از انواع کرفس بود از بهر آنکه لذیذتر است و منفعت وی
آنست که بول براند و حیض و محلل ریاح بود خاصه تخم وی و مفتح سده جگر
سرد را نافع بود و بوی دهان خوش کند و عرق النسا و ربو و ضیق النفس را
سودمند بود و چون با نان یا با سویق ضماد کنند بر ورم پستان که از حرارت بود
یا ورم چشم گرم سودمند بود و چون با بیخ آن بپزند و طبیخ آن بیاشامند سود
مند بود جهة ادویهٔ کشنده و محرک قی بود و شکم ببندد و در تخم وی ادرار بول
زیادت بود و گزیدگی جانوران و خوردن مردهسنگ را نافع بود و قسطین در
کتاب فلاحه گوید شهوت مردان و زنان برانگیزد و این سبب که زنانی که
شیر دهند منع ایشان از کرفس خوردن کنند از بهر آنکه باه برانگیزد و شیر کم کند
و ابن سمجون از قول جالینوس گوید که زن حامله چون کرفس بسیار خورد بچهٔ چون
بزاید ریشها عفن و بثرها را عفا داشته باشد و نشاید که زن چون شیر دهد
کرفس خورد که بچهٔ وی احمق بود و ضعیف عقل بود و فعل ورق وی اقوی بود

از تخم

از تخم و بیخ وی و بیشتر اطلاق کنند که ورق وی اقوی بود از ورق و تخم و نشاید
که پیش از طعام بخورند و اگر بعد از طعام بخورند موافق بود اندکی و عیسی ابن ماسویه
گوید جگر و گرده و مثانه را پاک کند و سدهٔ آن بگشاید و محلل ریاح و نفخ بود و مصروع را
نیاید معضر بود و شریف گوید خاصیت وی آنست که چون بکوبند و با عسل بیامیزند
و بخورند و رکین را عظیم سودمند بود و تخم وی همچندان نبات بکوبند و با
روغن گل و چرب کنند و سه روز بیاشامند مجامعت اقوت دهد بغایت اما
باید که غذای وی گوشت خروس و خایهٔ آن بود و اگر عصیر وی با روغن و سرکه
در حمام بر اعضا بمالند هفت روز پیاپی حکه و جرب را نافع بود و اگر با کاهو
بخورند تعدیل پیدا کند و معتدل تر وی کاهو بود و روفس گوید خوردن کرفس
رحم را از رطوبت حریف پر گرداند و طبری گوید ورق وی تر چون بخورند
معده و جگر سرد را سودمند بود و سنگ بریزاند خاصه جبلی و مشیمه بیرون آورد
و آب ورق وی چون بیاشامند تنها یا با آب ورق رازیانه ترتب بلغمی را
نافع بود و گویند تخم وی اقوی بود از ورق و رازی گوید اولی آن بود که کسی از
گزیدگی عقرب ترسد نشاید که کرفس بخورد از بهر آنکه مفتح مجاری بود و زود سم
بدل رسد و کرفس بری داء الثعلب را نافع بود و شقوق اظفار و شقاق که از سرما بود
و کرفس ورم معده را نیکو بود و کرفس مصروع را عظیم مضر بود و گویند چون مصروع
اصل وی از گردن بیاویزد ایمن شود از مضرت وی و زنان آبستن را مضر بود
و صداع آورد و مصلح وی کاهو بود و بدل وی رازیانه و گویند مصلح وی معجون
گل مصطکی بود **کراث** بپارسی گندنا گویند و آن شامی و نبطی و بری و جبلی بود

وجبلی را فراسیون خوانند و کوهی و برتی را کراث الکرم خوانند و وی بقوت متوسط
بود میان توم و کراث و طبیعت وی گرم و خشک تر از انواع کراث بود و آن گرم بود
در چهارم و خشک بود در سیم و کراث نبطی که آن را کراث المایده خوانند حرافت
در وی بیشتر بود که در شامی و در وی اندک قبضی بود و کراث شامی را فقلوط خوانند
و گرمی و خشکی وی کمتر از نبطی بود و تشنگی کمتر آورد از پیاز و گرمی وی کمتر از پیاز بود
و جرم وی غلیظ تر بود و دیر هضم شود و نیکوترین آن نبطی بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود در سیم و خشک بود در دوم و کراث شامی اصل وی خورند نه فرع وی
و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم چون بر ثالیل ضماد کنند نافع بود و با نمک
جهت ریشها بد بود و خاصیت اصل وی آنست که قولنج را نافع بود و بول براند و منفخ
بود و کیموس بد دهد و شبکوری آورد و حیض براند و مضر بود بمثانه ریش شده
و کرده و ورق وی سودمند بود جهت رطوبت رحم و چون بپزند با آب دریا کر
و زن در ان نشیند انضمام رحم و صلابت آن را بغایت سود دهد و چون
بجای آب بپزند فضول از سینه و شش بیرون آورد و کراث نبطی چون آب وی
با سرکه و دقاق کندر بیامیزند قطع دم کند خاصه رعاف و وی محرک شهوت
جماع بود و چون با عسل بیامیزند و لعق کنند نیکو بود جهت هر دردی که عارض شود
در سینه و قرحه شش و چون بخورند قصبه شش را پاک کند و اگر ادمان اکل وی خورند
کنند تاریکی چشم آورد و معده را بد بود و مصدع بود و مولد بخار بد بود
و مصلح وی آن بود که بجوشانند در آب و بعد از آن در آب سرد خیسانند و بعد
از آن با سرکه و روغن و مری بپزند و بخورند بواسیر را عظیم سودمند بود و طبیخ وی

چون بیاشامند همین سبیل و چون بکوبند و ضماد کنند بر گزیدگی افعی و گزیدگی جانوران
نافع بود و آب وی چون با سرکه و کندر و شیر و روغن گل بیامیزند و در گوش
چکانند درد گوش و دوی زایل کند و اگر بواسیر که سبب آن رطوبت بود ضماد
کنند بغایت نافع بود و سده جگر بگشاید که از بلغم بود و اشتهاء طعام بازدید کند
و باه را قوت دهد و گرم مزاج را موافق نبود بلکه درد چشم آورد و امتلا در سر پیدا
کند و مغص لثه و اسنان بود و اگر اصل وی با روغن خسکدانه یا کنجد بپزند قولنج
بلغمی را نافع بود و خوردن و با آب آن حقنه کردن همچنین و عصاره کراث خشک
مسهل دم بود و کراث بری مخرج بدن بود و ادرار بول بیشتر کند و معده را بد بود
و کراث نبطی قوت پشت بدهد و باه را زیاده کند تا بحدی که عنین را الحال صحت آورد
کرنب پارسی کرم گویند و بشیرازی کلم خوانند و آن بستانی بود و رومی بود
و آن را قنبیط خوانند و کوهی و بحری بود و برتی کرنب الماء و نیکوترین آن
کرنب نبطی بود که آن کرنب بستانی معروفست و طبیعت آن گرم بود در اول
و خشک بود در دوم و گویند در اول و گویند سردست و صاحب فلاحه گوید
کرنب دو نوعست نبطی و خوزی و نبطی مشهورست و خوزی ورق وی غلیظ
بود و خشونتی داشته باشد و کرنب نبطی منفخ و ملین بود و خاکستر قضبان
وی در غایت تخفیف بود و چون با سفیده تخم مرغ بر سوختگی آتش کنند سودمند
بود و کرنب سرفه کهن را نافع بود و چون طبیخ وی بر مفاصل و نقرس ریزند
سودمند بود و عصیر وی چون با شراب بیاشامند چند روز درد سپرز زایل
کند و چون با زاج و سرکه بیامیزند و طلا کنند بر جرب و برص نافع بود چون

کرنب بخورند آواز را صافی کند و لون را نیکو گرداند و رعشه را عظیم نافع بود و برنیز
ضماد کردن سود دهد و مرق وی سرفه و درد پشت کهن و درد زانو را نافع بود
و شکم براند خاصه چون دو نوبت بجوشانند و عصارهٔ وی با شراب گزیدگی جانوران
و سگ دیوانه را سودمند بود و چون بعصارهٔ وی سعوط کنند سر را پاک گرداند
و خوردن وی در شراب دیر مستی آورد و وی مولد مرهٔ سودا بود و اگر با گوشت
فربه بپزند یا روغن بادام یا روغن کنجد بسیار غایلهٔ آن کمتر بود و وی مضر بود بمعده
و تاریکی چشم آورد و با وجود آنکه در داروها چشم استعمال کنند و وی مضر بود بچشم
کسی که مزاج چشم وی خشک بود و کسی را که مزاج چشم وی تر بود هیچ مضرت نبود بلکه
سود دهد و کرنب سوداوی مزاج و صاحب دوالی و داء الفیل و سرطان و بواسیر نشاید که
خورد و فی الجمله محرور نشاید که خورد و اگر خورد شراب بر سر وی خورد و سرد مزاج با
خردل و سیر خورد و مرق آن ازیل آن بپاشامد اگر ورق وی بکوبند و ضماد کنند تنها
یا با سویق مجموع و رعبارا نافع بود از بلغمی و شری و حمره و کرنب بری تلخ بود
و بیشتر در ساحل دریا روید و طبیعت وی گرمتر از بستانی بود و چون خشک کنند
و سحق کنند و مقدار دو درم با شراب بیاشامند از گزیدگی افعی خلاص یابند و تخم
وی بمقدار فلفل سفید بود و وی نیز جهت گزیدگی افعی نیکو بود و کرنب بحری نیز
از خارج بدن مستعمل کنند در اطلیه و تخم وی کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد
و در طعم وی شوری بود با اندکی تلخی **کرنب الماء** نیلوفر است و گفته شود **کراث**
جبلی زوفرا سون است و گفته شد **کرهٔ بیضا** فاشرات و گفته شد **کرهٔ سودا**
فاشرستین است و گفته شد **کرمه شاتکه** قثاء است و گفته شد **کرم** بپارسی

درخت انگور گویند و بشیرازی زرد رازی گویند طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق وی
و خوط وی چون سحق کنند و ضماد کنند صداع را ساکن کند و ورق وی چون تنها
ضماد کنند یا با سویق الشعیر بر ورم گرم معده والتهاب آن بغایت نافع بود و عصارهٔ
ورق وی تر خماعارا نافع بود و درد معده که از گرمی بود و کسی که خون قی کند و زنان
ابستن را نافع بود و خوط وی چون در آب خیسانند و بیاشامند همین عمل کند
و در زمان بهار چون شاخهای وی ببرند آبی از آن بچکد نقطه نقطه و چون بر قضبان
منجمد شود مانند صمغی بود چون بشراب بیاشامند سنگ بریزاند و چون بر قوباء جرب
متقرح و غیر متقرح مالند نافع بود و چون احتیاج مالیدن وی بود باید که پیش از آن
عضو را بنطرون بشویند و اگر با روغن زیت بمالند و دامان آن کند موی
برویاند خاصه دمعه که از قضبان تر وی آید و قضبان تر وی مقوی معده بود و آن
مخشن حلق بود و مصلح وی کثیرا و صمغ عربی بود و خاکستر چوب وی چون با سرکه
ضماد کنند بر مقعدی که بواسیر از آن قطع کرده باشند نافع بود و گزیدگی افعی نیز همین
سبیل و چون با روغن گل و سداب و سرکه ضماد کنند بر ورم که در سپرز بود سود دهد
کرداناخ بپارسی کرد انبح گویند فاضلترین آن از مرغ فربه تر بود که بر آتش
سوخته گردانند و روغن بادام بخورد آن دهند منفعت آن گرم و تر بود و معده گرم
را نافع بود و ابدان متخلخل و کسی را که ریاضت بسیار کشیده باشد و خواهد که زود قوت
وی زیادت شود و مضر بود بمعدهٔ ضعیف و مصلح وی سکنجبین بود **کرسنه** بیونانی از
دلس گویند و بشیرازی کشنک و آن حبتیست که طعم وی میان ماش و عدس بود
و رنگ وی به تیرگی زند و چون مقشر کنند برنگ عدس مقشر بود و هیچ چیز کاود را مانند

وی فربه کند و در ولایت راجپوت کانیره وذو در بعضا بسیار کارند و نیکوترین
آن بود که لون آن بسفیدی زند و دمشقی یا مصری بود و طبیعت آن گرم است در
اول تا دوم و گویند در سیم و خشک در دوم سینه و شش را از رطوبت غلیظ پاک کند
و بربهق و کلف و آثار طلا کردن نافع بود و لون را نیکو کند و چون با شراب بر گزدگی
افعی و انسان و هوام و سگ دیوانه ضماد کنند نافع بود و چون با سرکه برشند و اینتن
برگزیدگی عقرب ضماد کنند نافع بود و دی گوشت برویاند در جراحتها مقعر و چون
با عسل و زراوند مدحرج برشند و استعمال کنند گوشت بن دندان که خورده بود
برویاند و مؤلف گوید اگر ایرسا در زراوند مدحرج و کندر و دم الاخوین باوی
اضافه کنند و با همچنین عسل برشند و بر گوشت بن دندان که خورده بود تکرر
بنهند البته گوشت برویاند و طبیخ او سینه چون بر شقاق که از سرما بود و حکه که
در بدن حادث شود بدان ریزند نافع بود و چون بریان کنند و نیک بکوبند و با
عسل بیامیزند مقدار چهار درم از وی و تناول کنند لاغران را موافق بود و چون
با سرکه استعمال کنند یا با روغن کنجد چرب کرده عسر البول را نافع بود و زحیر و مغص
را ساکن گرداند و دقیق وی طلی اورام صلب بود که در پستان در اعضا
عارض شود و سعفه را نافع بود و اطلاق طبیعت کند و ادرار بول و صفت طحن کردن
وی چنانست که بگیرد کرسنه سفید فربه و آب بر سر آن ریزند و زمانی نیک
تحریک آن بکنند تا آب بخورد بعد از آن از آب بیرون آورند و بریان کنند
تا مقشر شود پس با سیاب خرد کنند و منخل تنک بیزند و مقدار ماخوذ از وی
دو درم تا سه درم و خلطی بد از وی حاصل شود و غذای خشک بود و بسیار

خوردن وی بعوض بول خون براند و بقوت ادراری که در وی هست و سهل
خون بود و مغص و گویند مصلح وی کلاب و جو بود و گویند مصلح وی گل ارمنی
و کاکنج بود **کرشف** قطن است و گفته شد **کرویا** کراویه ترکی گویند و قرنفار
و قرنیار و بیونانی اقاره و ابلفظی دیگر تقره و آن زیره رومی است بشیرازی
کرویه خوانند و در قوت نزدیک بانیسون بود و بعده نیکوتر از زیره بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیم و جالینوس گوید گرم
و خشک بود در اول و نیکوترین آن بستانی تازه بود و بادها را بشکند و هضم
طعام بکند و بول براند و کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و قوت معده
و جگر بدهد و شکم به بندد و خفقان را که از اخلاط لزج بود سود دهد و مغص را
بغایت نافع بود و مقدار ماخوذ از وی دو درم بود و اگر هر روز دو درم ناشتا
در دهن کنند و بگذارند تا نرم گردد و بخایند دفع و برند ضیق النفس را بغایت
نافع بود و نفخ گرده و معده و امعا و مثانه را سود مند بود و درد مثانه زائل کند
و چون بدان ادمان کنند بلغم که در معده بود و جگر زائل شود و جالینوس گوید سده امعا
را نافع بود و چون با غذا استعمال کنند سمن بدن بود و مضر بود
بشش و مصلح آن سعتر بری بود و بدل آن نیم وزن آن کمون بود و نیم وزن
آن انیسون بود **کرویاء فارسیه** و شامیه و کرویاء رومیه و کرویا جبلیه
قردمانا است و گفته شد **کرکمان** حندقوقی است و گفته شد **کردمکن** طر دلین
گویند و آن نوعی از ساساالیوس است و گفته شد **کرکردهن** عاقرقرحا است
و گفته شد **کژکر** صنوبر کوچک است که معروفست بقم قریش و بشیرازی آنرا کاج خوانند

وگفته شد کزیون قنطوریون دقیق است وگفته شد کرکم صاحب منهاج گوید
زعفران است وگفته شد وصاحب جامع قول چند آورده است گویند عروق صفرا است
وهمو گوید اصول ورس است وگوید ورس نوعی از آنست کرمدانه وکردمانه
نیز گویند وحردمانی وحرمدانی نیز گویند وغافقی گوید ثمر درخت مثیان است ودیم
گفته شود وبعضی گویند انجره است وخلافست ومؤلف گوید تحقیق که آن تخم نوعی از
مازریونست وبغایت گرم بود وبشکل مورد دانه بود ومنحنی قبل بود وبغایت مسهل
ماء اصفر ومره بود ووده ورم از وی شنده بود واز خوردن وی حکه وورم عارض
شود وبکشد ومداوای کسی که آن خورده باشد مانند مداوای کسی که فرفیون خورده باشد
کند کرکودهن سک الملک است وگفته شد کرکی بپارسی کلنگ گویند
ونیکوترین وی آن بود که باز صید کرده باشد وباید که چون بکشند بعد از چند روز بپزند
باسرکه ودیگر باب ونمک بپزند وصاحب منهاج گوید بازیت گرم بپزند بعد از آن
حلوائی قند یا عسل بخورند وطبع وی گرم وخشک بود وگویند سرد بود سرد تلف
گوید دماغ وی وزهره وی چون با روغن زنبق بیامیزند وسعوط کنند نسیان زائل کند
وهیچ چیز فراموش نکند وچون مغز وی در چشم کشند شبکوری را نافع بود وچون
زهره وی با آب ورق سلق بیامیزند وسعوط کنند سه روز پیاپی لقوه را زائل کند
البته ودماغ وی چون با آب حلبه بکدازند وطلا کنند بر ورم دست وپای نافع بود
وچون خصیهای وی نیکو دکنند وخشک کنند وبیامیزند با نیمچند آن سرگین بوتیمار
وکف دریا ونبات دریا اجزا متساوی ودر چشم کشند سفیدی که در چشم بود که
سبب آبکه بود یا ناخنه زائل کند البته وچون پیه وی بکدازند باسرکه عنصل و

ومطول

ومطول بیاشامد چند روز بغایت کال نافع بود وچون زهره وی با عصاره مرزنگوش
بکدازند وصاحب لقوه سعوط کند مخالف جانبی که لقوه داشته باشد هفت روز وباید که
روی شسته نبیند وروغن ورد کرده کان در لقوه می مالد بکلی زائل کند وزهره وی گویند
بر جرب متقرح وبرص لطوخ کردن نافع بود ان شاء الله تعالی کروش الغنم حافظ
النحل است وحافظ الاطفال نیز خوانند وآن فرفیون است وگفته شد کرنب گویند
قثاء الکرات وخلافست وآنچه محققست قثاء الکرات است وگفته شد کروش
بپارسی شکنبه گویند ونیکوترین آن بود که از شکم مرغ یا حولیش بیرون آورند
وطبع آن سرد بود وعصبانی وکروش باید که بسکباج بپزند وخولنجان وفلفل
یا با سداب وکرفس وابازیر ملطفه ودر چاره هر که ادمان خوردن آن کند بلغم بسیار
پیدا کند که دشخوار از شکم بیرون آید وباید که بعد از وی جوارشات مسهله بخورند
ووی دشخوار هضم شود وغذا اندک دهد وکیموس وی بلغمی بود ووالد ریاح تن
احداث کند واول آن بود که بسرکه بپزند وخولنجان وفلفل کرگ بپارسی
کرگدن گویند وآن حیوانیست که یونانان ریما خوانند ومیان هر دو چشم سروی
داشته باشد بزرگ وقوت وی بغایت بود تا بحدی که فیل را بر سر آن سرو بردارد
در شهر نوبه وگویند چون زهره وی بخور کنند بادها بشکنند وهر سحر که باشد زائل کند
کزبره وکسبره نیز گویند وثقده وبیونانی قوریون وبپارسی گشنیز گویند
ونیکوترین آن بستانی بود تازه فربه وطبع آنچه تر بود سرد بود در آخر درجه
اول تا دوم وآنچه خشک بود سرد بود در دوم وخشک بود در سیم وبقراط گوید
در وی حرارت وبرودت بود وجالینوس گوید میل بسخونت دارد ومرکب بود از

[illegible]

قوت متضاده بود و دیقوریدوس در روفس و غیر ایشان گویند سرد است که اگر نه سرد بودی
عصاره وی گشنیز نبودی به تبرید و جالینوس گوید اگر نه گرم بودی خنازیر را تحلیل
نکردی و بدرستی که این فعل بخاصیت میکند یا از بهر آنکه جوهری لطیفست و غواص
و زود نفوذ و غوص میکند و جوهر سرد غوص نکند لیکن چون بیاشامند محلل حرارت بود
نبودی و فعل سردی وی باقی بماند و اگر نه سرد بود حمره را شافی نبودی و در وی
قبضی و تخدیری بود و چون تر وی یا خشک بخایند بوی سیر و پیاز زائل کند
و عصاره وی با شیر زنان مسکن هر ضربان سخت بود و چون با سویق یا حمره و نیلوفر
ضماد کنند نافع بود و چون با عسل مویز یا برگ گل سرخ ضماد کنند بر بثری و ورم خنازیر که
از گرمی بود و نار فارسی را نافع بود و چون با باقلا بر خنازیر ضماد کنند بگدازاند و چون
با سرکه و اسفیداج و روغن گل با نبرند جهت ورمها گرم نافع بود و خشک وی
سود مند بود جهت دوار که از بخار مراری بود یا بلغمی و مقوی معده بود و خوردن وی
تاریکی چشم آورد و آشامیدن وی خفقان را نافع بود و بخاصیت منع بخار از سر
میکند و از بهر اینست که در طعام مصروعان کنند جهت منع بخار معده و تر وی چون
بکوبند و آب آن در بینی چکانند قطع رعاف بکند خاصه چون در جهت کافور و گردم
آب وی حل کنند و چون آب وی با شیر زنان در چشم چکانند ضربان سخت را ساکن
گرداند و خشک وی چون با نبات بیاشامند درد سر و پشت که از گرمی بود دو درم
و دفع صداع و سکر بکند و چون خشک کوفته یا عصاره تر وی مضمضه کنند جوشش
و دانها که در دهان و زبان بود زائل کند و گشنیز خشک بخاصیت مقوی و مفرح بود
خاصه در مزاجهای گرم و دو درم از وی با سه درم آب لسان الحمل بیاشامند قطع خون

نفخه

رفتن بکند و منع قی و جشار حامض که بعد از طعام بود و خشک وی بریان کرده شکم
ببندد و چون با سپنج بیاشامند کرم را از بیرون آورد و چون هر روز یکدرم با یکدرم
نبات بیاشامند بثری زائل کند و بسیار خوردن وی ذهن را مختلط کند و چشم را
تاریک کند و منی را خشک کند و باه را بشکند و نسیان آورد و مصلح وی
سکنجبین سفرجلی بود و خوزی گوید چون گشنیز خشک بخایند و با نبات بکوب
سازند و بیاشامند قطع نعوظ بکند و منی را خشک سازد و همچنین اگر با نبات
سفوف سازند و تر وی چون با مرغ فربه بپزند و مرق وی جهت سوزش مثانه
سودمند بود و خشک وی وسواس گرم را سودمند بود که با آب انار شرب
بود و چهل درم از آب وی کوبند کشنده بود به تبرید و اگر مفرط وی بعمل آید
وسدر و غشیان و جنون آورد و حال وی مانند حال مستان بود و همچنین چون
از تر وی بخورند مقدار نیم رطل اختلاط عقل و غلظ آواز و منهات آورد و مانند مستان
کلام وی فاحش بود و از مجموع بدن وی بوی گشنیز آید و مداوای وی بقی کنند و بطبیخ
شبت و روغن زیت و بوره ارمنی و بعد از آن زرده تخم مرغ نیم برشت نمک خورده
و فلفل و مرغ فربه یا بط نمک بسیار و فلفل خورد و شراب صرف محکم اندکی بیاشامند
یا سپنج و حبش بن الجنین گوید گشنیز چون آب وی تنها بسیار خورند زهر بود و از بقول
منع آن بکند و اگر با سموم بود سمی بود و اگر با بقول بود بقل بود **کزخاله** بزر الانجره است
و گفته شد **کزدان** بادرنجبویه است و گفته شد **کزمازک** ثمرة الطرفاست و گفته شد
و جزمازج نیز گویند **کزبرة البیر** شعر الجن گویند و آن پرسیاوشان است و گفته شد
کزنکبین چیزیست مانند ترنجبین و آن طلیست که بر ورق طرفا می افتد

بهترین آن نانی بود سفید بزرگ دانه مانند مصطکی مرطوب مزاج را نافع بود و سرفه
و خشونت سینه راکه از رطوبت بود سود دهد و مقدار مستعمل از وی از هفت درم
تا بیست درم بود **کسبره** گزبره است و گفته شد **کسبرة الحمام** نوعی از
شاهترج است و گفته شد **کسیقون** نوعی از سوسن بریست و آنرا سیف الغراب
گویند و دو رحول گویند و آن دلبوث است و گفته شد **کسیلا** قشوریست مانند
سلیخه سودا و آن دو نوع است یکنوع ستبر بود و آنرا کسیله خوانند و یکنوع تنک
و باریکست مانند شیطرج و آنرا کمیله خوانند و نیکوترین آن باریک بود که میل
بسرخی داشته باشد و طبیعت آن گرم بود در حدود درجهٔ اول و خشک بود و
خوزی گوید معتدل بود در حرارت و رطوبت سستر خاد معده را نیکو بود و ذهبی آورده
هم عود وی و هم حب وی مانند خرف بود و مقدار مستعمل از وی سه درم بود
و اصحاب بلغم و رطوبت را نافع بود و سدهٔ گرده و رحم را بگشاید و حیض و بول
براند و گرده و مثانه را جلا دهد و کرم بکشد و فولس گوید چون دو دانگ از وی
سحق کنند و بعسل بسرشند و بر دندان که درد کند و جنبد طلا کنند محکم در دزائل کند
و اسحق گوید مضر بود بمعا و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی مغاث است
کسب التمم بپارسی خسره کنجد خوانند و کسب الخروع حره بید انجیر و بهر دو دوا
از سموم شمرده اند و شاید که خورند و معالجهٔ آن بقی کنند تا معده را از آن پاک کند
کشک الشعیر بپارسی شیرهٔ جو گویند و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ تر از
جو آب بود و در تبرید و ترطیب کمتر از وی بود و مزاجهای گرم و خشک را نافع
بود و دفع تب بکند و تشنگی که از گرمی و خشکی بود بنشاند **کثوث** الکثوث است

دکوفته

وگفته شده و کثوثا و شکوثا نیز خوانند **کثوث رومی** افسنتین است و گفته شد
کشنج نوعی از گیاه است و کلیکان و تجر نیز گویند و آن در رمال روید و اکثر
در ماوراء النهر و خراسان باشد در طرف پارس نیز باشد و مؤلف گوید آنرا
بشیرازی کل کنده خوانند و آن محذور بود و زنان حب فربهی در حلوا کنند
و خورند و مست کننده باشد و چون تر بود بمقدار گردهٔ بود کوچک و چون خشک شود
از گردکان بزرگتر بود و اندرون وی مجوف بود و طبیعت آن سرد بود در همچون
انواع فطر و کماه خالی نبود از رطوبت غریبه با یبوست و جوهر وی حرارت
بنشاند و دیر هضم شود و غلیظ بود و مصلح وی مری و زیت و دارچینی و سعتر و نمک
بود **کشنی** گرسنه است و گفته شد **کشت برکشت** نباتیست بر هم پیچیده
مانند ریسمان بافته و عدد آن پنج بود و مؤلف گوید بشیرازی آن را پیچک خوانند
و از طرف هند آورند و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید گرم و خشک بود در دوم
و ابن رضوان گوید ملطف و محلل بود و نافع بود جهت اصحاب بلغم و رطوبت
در رهبان سرد و ضماد کردن نافع بود و ابن سرافیون گوید بجهت مقطع شهوت
باه بود و مقلل منی و شیر و مصلح آن حب صنوبر مربا بود و در قوت مانند بزرگان
بود و بدل آن بوزن آن کافور و سه وزن آن صبر و مؤلف گوید از خواص وی
آنست که زنان شیراز اگر بچهٔ کوچک شیرخوار بسیار گرید و در گهواره آرام نگیرد در
شیب سر ایشان یکعدد پیچک بنهند قرار گیرد و دیگر نگرید **کشط** و کسط نیز گویند
و آن قسط است و گفته شد **کشه** اسطوخودوس است و گفته شد **کشمش**
کشمش است و گفته شد و منافع وی نزدیکست بمنافع موز منقی **کصیثون** بادنجان

برّی خوانند و مرفاعی نیز گویند از بهر آنکه بر جامه می چسفد و ساق آن مانند یک گز بود
و بر وی رطوبتی بود که بر دست بچسفد و ثمر وی مانند جوز جنازی بود و کوچکتر و خارناک
و بر جامه بچسفد و در باغها بشیراز بسیار بود و تخم آن محلّل بود و ورق آن
چون خشک کنند و سحق کنند و در چشم کشند سفیدی چشم زایل کند باذن الله تعالی
کعب الخنزیر کعب خوک چون بسوزانند و سحق کنند و سنون سازند سنون نیکو بود
و چون با سکنجبین بیاشامند تشنگی بنشاند و نفخ که در شکم بود سود دهد کعب البقر
کعب گاو چون بسوزانند و سنون سازند دندان متحرک محکم کند و چون با سکنجبین
بیاشامند سنگ زهره را بگدازاند و محرّک شهوت باه بود و بر برص طلا کنند نافع بود و اگر
با عسل بر سرشته مفرّح دل بود و بدن را فربه کند و جگر را قوت دهد و شربتی از
وی سه مثقال بود و چون در چشم کشند روشنایی بیفزاید کف بقلة الحمقاست
و گفته شد کف الکلب صاحب منهاج گوید بداشقان است و گفته شد
کف الاسد یونانی لارطوطالون گویند و آن عوطنیثات و گفته شد
کف الذیب جنطیانا است و گفته شد کف عایشه کف مریم خوانند و آن
اصابع الصفر است و گفته شد کف الضبع کف الضبع خوانند و آن کیکج است
و گفته شد کفری یونانی فقس گویند و آن پوست بهار خرما بود و آنچه
از نخل نر بود آن را کافور خوانند و آنچه ماده کفری و کفرا گویند و نیکوترین
آن خوشبوی عفص ترین و وی کثیف بود که اندرون وی جرب بود و وی
قابض بود و چون در ضمادات و در مرهمها کنند دفع ریشها بد کند و استرخاء
مفاصل را نافع بود و چون در ضمادات شکم کنند و معده ضعیف و درد جگر را موافق

بود

بود و چون موی بطبیخ آن بشویند چند نوبت موی را سیاه گرداند و چون طبیخ
وی بیاشامند درد اعصاب را نافع بود و درد گرده و مثانه و احشا و قطع سیلان
فضول از شکم و رحم بکند و قوت وی بدبه و بهار که در اندرون وی بود مانند
یکدیگر بود و حمار نیز چون بخورند و بنیزند همان عمل کفری کند کف الیهود فقر
الیهود است و گفته شد کلز مغاث هندیست و در شکستگی اعضا و کوفت آن
عظیم نافع بود کلکل بلغة اهل خراسان مقل است و گفته شود کلم بوزه است
و گفته شود کلیه بپارسی گرده خوانند و وی معتدل بود در گرمی و خشکی و ابن
ماسویه گوید گرم و سرد و خشک بود و گویند سرد و تر بود و خلطی بد بهم از وی متولّد شود
و عسر الهضم است و دیر از معده بگذرد و ابن ماسویه گوید نیکوترین گردها گرده
بزغاله بود و خاصه چون گرم بخورند و صاحب منهاج گوید محمودترین گردها گرده
میش بود و اول آن بود که با سرکه بپزند یا با نمک و فلفل و دارچینی و سختگان
با پیه وی بخورند کلج قراست و گفته شد کلیانی اشق است و گفته شد
کلمج ریاس است و گفته شد کلیکان طرخون است و گفته شد کلیکلهون
جرجیر است و گفته شد کماة انواع است یکنوع را غوشنه گویند و گفته شد
و نوع دیگر کشنج ادهم گفته شد در باب فا در صفت فطر و انواع دیگر آن گفته شد
کاشیر ماسرجویه گوید صمغیست مانند جاوشیر و گویند وی حلتیت و گویند
بتحقیق صمغ کرفس کوهی است که فطراسالیون تخم اوست و وی در همه احوال اقوی بود
از جاوشیر و گرم و خشکست در دوم و گویند گرمی وی در چهارم بود و بول براند و حیض
فرود آورد و بچه بیندازد محکم بقوتی قوی و بی نظیر بود و در اسهال آب زرد وی

تذییب ومحلل بود **کمثری** بپارسی امرود گویند وآن انواع است وفاضل‌ترین
آن نوعیست در خراسان که آنرا شاه امرود گویند وآن مانند آب نبات سبز بود
خوشبوی وخوش رنگ وتنک پوست وبعد از آن بستانی بود رسیده وآن
معتدل بود وگویند سرد وتر بود وبکنوع بود که آنرا صینی گویند سرد بود در اول وخشک
بود در سیم وبصری گوید کمثری سرد بود در اول وخشک بود در دوم وصینی سرد
وتر بود در اول وآن نوع که شاه امرود خوانند شکم براند وکثیر الغذا بود وکمثری
بیشتر از فواکه دیگر غذا دهد خاصه آنچه بزرگ شیرین بود وآنچه ترش بود شکم ببندد
خاصه خشک کرده وی وقوت معده بدهد وتشنگی بنشاند وسکن صفرا بود ودفع خلطها
صفراوی در ماده اگر قابض بود علاج کسی بود که فطر خورده باشد واگر فطر
بکمثری بپزند ضرر آن کمتر باشد وخوردن وی بعد از غذا منع صعود بخار از سر کند
ونجاستی که در وی هست قولنج آورد وپیران را مضر بود ومصلح وی ماء العسل
بااو وبیا اگرم یا بجنس مربی وحب وی گرم را الکنه وبقراط گوید کمثری چون صلب بود
بتر ودمجفف بود شکم ببندد وآنچه رسیده ونرم وشیرین بود ودبس منحی طرب بود
وشکم براند وشیخ الرئیس گوید مقوی دل بود وروفس گوید آنچه متولد شود
از وی در بدن محمود تر از آن بود که از سیب متولد شود ودشخوار هضم بود ودرازی
گوید نشاید که آب سرد بر سر آن خورند وبعد از وی طعامی غلیظ نخورند واگر
بگرسنگی که صادق بود بخورند باید که خواب نکنند وبعد از آن شراب صرف کهن
بیاشامند یا زنجبیل مربی وابن ماسویه گوید رب کمثری طبیعت ببندد ودافع
معده ومقطع اسهال مره صفرا بود **کمافیوس** یونانی خامانیطس گویند ومعنی

آن

آن صنوبر الارض بود وصاحب منهاج گوید تخم کرفس رومی است وصاحب
کامل گوید طرخون رومیست یا کاسنی رومی وبعضی گویند برگ وشاخ قنه است
وخلاف است ومؤلف گوید حشیشی است که گل بنفشه رنگ دارد وبآخر تخم گردد و
بشیرازی آنرا ماش داروخوانند وتلخی وی زیاده بود از تیزی وصاحب منهاج گوید
نیکوترین آن بستانی بود وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیم وگویند گرم بود
در دوم وخشک بود در سیم وگویند گرمی وی در سیم بود ومفتح وجلا دهنده
اعضاء باطن بود ودر وی قوت مسهل بود وچون بر صلابتها نهند وبر ریشهای
عفن با عسل بود نافع بود وچون با عسل بیاشامند عرق النسا را نافع بود وسده
جگر بگشاید ویرقان را سود دهد که از سودا بود وهفت روز پیاپی بیاشامند
خاصه چون با شراب حیض وبول براند ومقدار مأخوذ از وی یک مثقال بود ودیگر گویند
مضر بود بمثانه ومصلح وی انیسون بود وبدل آن نیم وزن آن سیالیوس
بود ودو دانک ونیم آن سلیخه ودیقوریدوس گوید چون با ماء العسل حل
روز پیاپی بیاشامند عرق النسا را زایل کند وعلت جگر ودرد گرده ومغص را
نافع بود وطبیخ وی بیاشامند دفع ضرر سم خانق النمر کند وابن سرابیون
گوید که مسهل بلغم غلیظ بود وشربتی از وی یک درم ونیم بود تا یک مثقال ونیم واسحق
بن عمران گوید چون بیاشامند دو مثقال از وی با آب انجیر پخته امعاء را
پاک گرداند ودیسقوریدس گوید بدل آن بوزن آن سیالیوس است ودو دانگ
ونیم آن سلیخه وابن ماسویه گوید بدل آن بوزن آن زیره کرمانی بود وگویند بدل
آن کمادریوس است **کمادریوس** یونانی خامادریوس خوانند ومعنی آن

بلوط الارض بود و بعضی طوفوریوس خوانند و گویند برگ و شاخ اشق است و خلاف
و مؤلف گوید گیاهیست سبز رنگ بغایت تلخ و آن دقیق و قضبان و تخمی بود اما اندکی
تخم داشته باشد و بیشتر ورق بود و بشیرازی آن را زنان داروی تلخ خوانند
و نیکوترین آن تازه بری بود که بعد از ادراک تخم بگیرند و طبیعت آن گرم و خشک بود در
سیم و گویند در دوم و وی مفتح و محلل بود و چون با عسل بر ریشها و قرحه نهند
پاک گرداند و چون بپاشانند تازه وی یا با آب بپزند سودمند بود جهت سرفهٔ کهن
و ابتداء استسقا و حیض و بول براند و سپرز بگدازاند و بچه بیرون آورد و چون
با شراب بپاشانند گزیدگی جانوران را نافع بود و چون سحق کنند و با شراب یا بپزند
و در چشم کشند قرحهٔ چشم که ناصور شده باشد زائل کند و چون بکوبند و بر سپرز نهند
بگدازاند و اگر بپاشانند یرقان زائل کند و شریف گوید چون با آب اندکی بپزند
و بپالایند و سه روز بپالی هر روز سی درم ناشتا با زیت بپاشانند نیم گرم
سنگ بریزاند البته و سودمند بود جهت دردهای مزمن که در نواحی سینه و شش
بود و چون سحق کنند و با جلاب و عسل بسرشند و بپاشانند سه روز مقدار شربتی
از وی تا سه درم بود و کمافیطوس بزمین علک کند و شراب کادیوس معجون
و محلل بود تشنج و یرقان و نفخ که در رحم بود سودمند بود و سوء الهضم و استسقا
را نافع بود و بدل آن عروق غافث بود و بدیقوریدس گوید بدل آن
اسقولوقندریون بود بوزن آن و تیادوق گوید بدل آن بوزن آن
سلیخه و گویند بدل آن تخم حماض بری و تخم شلغم بری بود **کمون**
بپارسی زیره گویند و کرمانی و فارسی و شامی و نبطی بود کرمانی سیاه بود و فارسی

آنچه رسیده بود و میل بزردی زند و اقوی بود از شامی و نبطی و کرمانی اقوی بود از
فارسی و طبیعت آن گرم و خشک در سیم و گویند گرمی وی در دوم بود گرم را بکشد
و بادها را بکشد و هضم طعام بکند و چون با آب آن رو بشویند لون را صافی کند
و بولس گوید کرمانی شکم ببندد و نبطی براند و ابن ماسویه گوید چون بریان کنند و در
سرکه خیسانند شکم ببندد و بادهای غلیظ دفع کند و مجفف معده بود و جرب را
نافع بود و اگر زن با زیت کهن بخود برگیرد قطع کثرت حیض بکند و چون در سرکه
خیسانند و خشک کنند و سفوف سازند و بدان ادمان کنند قطع شهوت گلی
بکند و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان لعاب بکند و چون با سرکه
سحق کنند قطع رعاف بکند و چون تنها بخایند و آب آن در چشم چکانند
خون را ببندد و طرفه را نافع بود و عصارهٔ بری وی چشم را جلا دهد و چون بر
موضع موی زیاده که در چشم بود طلا کنند بعد از آنکه موی برکشیده باشند دیگر
نروید خاصه که با صمغ طلا کنند و بری وی سیاه رنگ بود مانند شونیز و نوعی از
بری هست که تخم وی مانند تخم سوسن بود و چون با شراب بپاشانند گزیدگی
جانوران را نافع بود و تقطیر البول را سود دهد و سنگ بریزاند و چون با آب
بپاشانند فواق را ساکن گرداند و چون با زیت و عسل بپزند و ضماد کنند بر
اثر سیاهی که در زیر چشم بود زائل گرداند و همچنین بر ورم انثیین که از گرمی بود
و مقدار شربتی از وی دو درم بود و گویند مضر بود بشکم و مصلح آن کثیرا بود
و بسیار خوردن وی لون را زرد گرداند و بدل کرمانی یک وزن و نیم نبطی
بود و شاپور گوید بلکه یک وزن آن و تیادوق گوید بدل آن بوزن آن نانخواه بود

وگویند بدل آن دو وزن آن بود وگویند بدل آن کرویا بود وبدل فارسی
نیم وزن آن کرمانی وگویند بدل آن تخم کرنب **کمون حلو** انیسون است
وگفته شد **کمون حبشی** کمون بری است وگفته شد **کمون ارمنی** کرویا است
وگفته شد **کمون بری آخر** قانیوس خوانند وآن شاهترج است وگفته شد
کمون اسود کمون بری است وشونیز را کمون اسود خوانند وگفته شد
کمکام گویند درخت خروعست وگویند پوست بیخ آنست وصفت خروع گفته شد
وبصری گوید صمغ آنست **کمالیون** خامالیون است وگفته شد وآن نوعی
از مازریون سیاه است **کندر** بعربی لبان گویند وبپارسی کندر دریائی
اصمعی گوید سه چیز است که از زمین خیزد ودر هیچ جای دیگر نبود لبان وورس
وعصب یعنی بردیمنی وابوحنیفه گوید لبان نبود الا بر درختهای عمان ودرخت
آن خارناک بود وقد آن دو گز زیاده بود ونروید الا در کوه وورق آن
ورق مورد بود وثمر آن هم مانند ثمر مورد بود وعلک وی را کندر خوانند
وتسبیح خوانند ویونانی لبانوا ونیکوترین آن سفید نر مدحرج بود یعنی [illegible]
گرد بود وچون کهن گردد سرخ شود وغش وی بصمغ صنوبر وراتیج کنند جالینوس
گوید طبیعت کندر گرم بود در دوم وخشک بود در اول وگویند در سیم وقوت
حافظه را نیکو بود وخون ببندد واز هر موضع که بود ونزف دم که از حجب
دماغ بود وآن نوعی از رعافت ومنع ریشها بد که در مقعد بود بکند وچون
با عسل بر داحس نهند زائل کند وچون با پیه خوک بپالایند ور قوبا مالند
زائل کند وریشها که از سوختگی آتش بود وشقاق را که از سرما بود سود دهد

~

وچون

وچون با نطرون بپالایند وسر را بدان بشویند ریشهای تر زائل کند وچون با خمر
شیرین بپالایند ودر گوش چکانند انواع دردها آن زائل کند وابوجریج گوید
محرق خون وبلغم بود ونشف رطوبات از سینه بکند ومقوی معده ضعیف ومسخن
آن بود وجگر سرد را نافع بود واگر مثقالی در آب خیسانند واز آن بخورند بلغم را
نافع بود وحفظ را زیاده کند وذهن را جلا دهد ودفع نسیان بکند واگر بسیار
اشامند صداع آورد وگفته اند هضم طعام بکند وبادها را بشکند وقی ببندد وریشهای
چشم را نافع بود وخفقان را سود دهد وشیخ الرئیس گوید مقوی روح ودل
ودماغ بود وقوت تریاق است در وی همت بسبب آن دخان وی جرب
زنان وباسور مند بود وگویند سرفه را نافع بود وخائیدن وی دندان ولثه
را محکم گرداند ومصلح آن بود وبسیار خائیدن وی باشد که جذام آورد وورم
ونهی سیاه پیدا کند ودخان وی با قطران بسوزانند موی بر داء الثعلب رویاند
واگر کندر بسیار با شراب یا با سرکه بیاشامند کرم بکشد وقشور وی قبض تمام
داشته باشد وصفت آن گفته شد در قاف ودقاق الکندر فتات از کندر
بود ودر قوت مانند کندر ودقاق کندر آن بود که کندر بکوفته در منخل کنند وبیزند
آن خورده که از منخل بزیر بیرون آید آنرا دقاق الکندر خوانند ونیکوترین آن
سفید بود ومقدار شربتی از کندر نیم درم بود ونافع بود ثنهای بلغمی را وحقنه زحیر
بلغمی چون قدری کندر واندکی مر وزعفران بکوبند برگیرند نافع بود وهمچنین اگر
قدری با اندکی ناخواه بیاشامند ودخان کنند جهت علتهای چشم نافع بود
وگفته شد صفت دخانها دکندر مضر بود بشش ومصلح وی از بپارسی بود وبدل

وی

مصطکی بود و اسحق گوید بدل آن یک وزن و دانگ و نیم دقاق وی بود
کندش بپارسی کندش گویند و مستعمل از وی بیخ وی بود و بیرون آن
سیاه بود و اندرون وی سفیدی که بزردی مایل بود و طبعت آن گرم بود
در اول درجهٔ چهارم و خشک بود در آخر درجهٔ سیوم و خوردن وی نه بی
خطر بود و وی مقطع بلغم و سودا بود و برص و بهق سیاه و جرب نافع بود
طلا کردن و سپرز بگدازاند و بول و حیض براند و سنگ گرده بریزاند و مسهل بلغم
لزج بود از مفاصل و شربتی از وی تا دانگ و نیم بود و اگر سحق کرده در بینی دمد
عطسه آورد و نشاید که در تابستان سعوط کند بهر آن که نشف رطوبت بکند
و اگر در خزان و زمستان و بهار سعوط کند شاید و اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه
در شکم مرده باشد از او سحق کنند و با عسل بسرشند و فتیله سازند و بخود در گیرند
بچه بیرون آورد و مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود و کندش از ادویهٔ
قتاله بود و قی بسیار آورد و غشیان و باشد که بخناق انجامد و مداوای کسی که
آن خورده باشد بقی و حقنهٔ قوی که در آن تخم حنظل بود کنند و اگر تشنج پیدا
کند معالجه تشنج کنند که بموت بود و بدل آن در قی بوزن آن جوز القی بود
و یا دو دانگ وزن آن فلفل و رازی گوید کسی که در شب ماه و ستاره نبیند
مقدار عدسی با روغن بنفشه سعوط کند دو سه نوبت شبکوری را بغایت
سودمند بود و بحال صحت آورد کنکر حرشف است و گفته شده و طبعه آن
گرم و تر بود باه را زیاده کند و عرق را خوش بوی کند کنکرزد بپارسی
کنگری خوانند و آن حرشفات و طبعت آن گرم و تر بود در اول و گویند

سرد بود و وی قی آورد باسانی و چون با آب گرم و سکنجبین بیاشامند یا با عسل
و بدل آن بیخ داسیشغان بود و گویند در قی بدل آن جوز القی بود کوذ
مقل است و گفته شود کوذ کندم جوز جندم است و گفته شده صاحب منهاج
در خواص وی آورده است که چون یک کیلچه از وی بگیرند و ده رطل عسل و سی
رطل آب و نیک باهم بزنند و سر ظرف بنهند در ساعت شراب رسیده گردد
و آن شراب فربهی آورد و منی بیفزاید کوالف باد آورد است و گفته شده
کوشاد خطیبانات و گفته شده کوکب شاموس طین ساموس است
کوکب الارض گویند کوکب قیمولیا است و رازی گوید طلق است و ابن
سمجون گوید در حقیقت که بشب روشن بود و گویند آن سنگی است که بشب
روشن بود و آن طلق است و گفته شده کولم و کوبر فلفل است و گفته شده
کوک خس است و گفته شده کرادع بشیرازی و شید گوید کیموس وی
لزج بود و لیکن غلیظ نبود و در هضم صالح بود و زود هضم شود و عدیم الفضول
بود و حسن الکیموس و خلط سرد لزج از وی متولد شود و اگر بابرکه و انجدان
مستعمل کنند لزوجت و برودت آن کمتر شود و وی بحج امعا و خشونت
حلق را نافع بود و شقاق زبان و لبها که از گرمی بود سود دهد کیانا
فادانیاست و گفته شده کهربا صمغ جوز رومی است و نیکوترین آن صمغ زنگ
صافی سرخ رنگ بود که بزردی زند و طبعت آن سرد و خشک بود و خشکی وی
در دوم بود و گویند در وی حرارتی اندک بود و گویند گرم بود در سیم خون را ببندد
از هر موضع که بود و خفقان را نافع بود و مقوی دل و مفرح بود و چون نیم مثقال

از وی باب سرد بیاشامند قی بیند دو با مصطکی قوت معده بدهد و درد معده را نافع بود و عسر البول را سود دهد و خوزی گوید قطع رعاف بکند و چون بر ورمها، گرم بیامیزند نافع بود و ساذ سطس گوید که با چون برزن حامله بچه نگاه دارد و اگر بر صاحب یرقان بندند بغایت نافع بود و اگر سحق کرده بر سوختگی آتش لطوخ کند بغایت نافع بود و رازی گوید خون حیض ببندد و بواسیر را سود دهد گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی ارزیز پارسی بود و بدل آن طباشیر و تیاذوق گوید بدل وی سندروس بود و دیسقوریدس گوید بدل وی دو وزن وی طین رومی بود و چهار دانگ وزن آن بلیله و نیم وزن آن زر قطونا بریان کرده و گویند بدل آن بوزن آن طباشیرست و دو دانگ وزن آن سندروس **کهلم** بادنجان است و گفته شد **کبه** مصطکی است و گفته شود **کیلدارو** خس است و گفته شد **کیسو کونه** و کیسو نیز گویند و آن جعل است و گفته شد **کیل** تخم زعرور است و گفته شد **کیخوس** جاورس است و گفته شد **کیلکان** نوعی از کراث است و گفته شد والله اعلم بالصواب

باب حرف اللام

لادن نیکوترین آن چرب خوشبوی بود که لون آن بزردی زند و هیچ رمل در وی نبود و در روغن حل شود و هیچ ثقل نداشته باشد و طبیعت آن گرم بود در آخر درجهٔ اول و دوم و وی تر بود و گویند سرد و قابض بود و این قول بدرست و گویند خشک بود جوهر وی و بغایت لطیف بود و در وی قبضی اندک بود و منضج رطوبات غلیظ بود و ملین معتدل و قوت بن موی بدهد و برویاند و با روغن مورد موی را نگاه دارد اما بداء الثعلب و داء الحیه ممکن نیست که برویاند و معالجهٔ آن داروهای دیگر بود که تحلیل بسیار در ایشان بود و چندان لادن و اگر لادن در شیب دامن بخور کنند بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و بول براند و بلغم پاک کند و مقدار ماخوذ از وی تا نیم مثقال بود و ملین صلابات معده و جگر بود و صلابات ایشان بدهد و چون ضعفی و سردی در ایشان بود و اگر در روغن حل کنند و در گوش چکانند درد گوش زائل کند و اگر در روغن بابونه و شبت حل کنند و بر هر وجعی که بود بمالند نافع بود و چون با پیه خوک طلا کنند ورم مقعد ننشیند درد ساکن کند و چون با روغن حل کرده حقنه کنند سحج را نافع بود و گویند مشیمه سقط بود و گویند مضر بود بسفل و مصلح آن سنبل الطیب بود **لاژورد** بپارسی لاجورد گویند نیکوترین آن بدخشی بود و مؤلف گوید بخاصیت تفریح و تقویت در وی زیاده بود که در نوع دیگر وی بسبب همسایگی لعل و نوع دریاری بد بود و طبیعت آن گرم بود در دوم و خشک بود در سیم و گویند سرد و خشک بود در دوم و خشک بود در دوم و قوت وی مانند حجر ارمنی بود لیکن لاجورد ضعیف‌تر از وی بود در مسهل سودا و گویند قوت وی مانند لذاق الذهب بود اندک ضعیف‌تر و لاجورد مسهل سودا بود و هر خلطی غلیظ که با خون آمیخته بود ماخولیا را نافع بود و ربو و چون زن نیم درم از وی در فرزجه کند یا یکدرم روغن زیت بچه را نگاه دارد در رحم تا بوقت رسد و از افتادن ایمن بود و گویند از وی شربتی زیاده از وی تا یکدرم بود و در دکرده و مثانه را سود دهد ثالیل را قطع کند و چون با سرکه حل کند و بر برص مالند زائل کند و موی مژه برویاند و چون زن بخورد و برگیرد حیض نیکو براند

و لاژورد مضر بود بفم معده و مصلح وی مصطکی یا حماما بود و بدل آن حجر ارمنی و گویند
بدل آن لذاق الذهب کانی بود **لاغیه** نوعی از یتوعات است و گل زرد دارد
مانند گل شبت و ورق وی بزردی زند و ورق اندک داشته باشد و درون
گویها بسیار بود چون بشکنند شیر بسیار داشته باشد و زنبور عسل بر گل وی چرا
کند و بعضی گویند نبات شیلیرست فی الجمله طبیعت آن گرم و خشک است در سیم و گویند
در چهارم و از خواص وی آنست که اگر در مقامی که ماهی بود در آب اندازند ماهیان
بر روی آب افتند و لبن وی مسهل آب زرد بود و استسقا را نافع بود و ورق
وی چون بپزند و بخورند همین عمل کند و اگر ورق وی بکوبند و عصیر آن بیاشامند
مسهل قوی بود و فعل وی اقوی بود از لبن وی و لیکن لبن وی مقوی بود
و بدل آن فراسیون است **لالا** گیاهیست که از طرف مکه می آورند و جهت
بواسیر بخور کردن بغایت نافع بود خاصه ثمر آن و درد مقعد را ساکن کند و چون
بیاشامند خون را ببندد و طبیعت آن سخت بود و در وی قبضی بود و بسیار از وی
مضر بود بمثانه و مصلح آن حب الآس بود **لُبلاب** قربوله خوانند و آن
نوعی از قسوس است و معروف بود بعشقه و حلبوب نیز گویند و بشیرازی پیچ
خوانند و نبات وی بر هر نباتی که نزدیک وی بود پیچیده شود و آن را حبل المساکین
گویند و طبیعت وی معتدل بود در حرارت و یبوست و گویند گرم و خشک بود در اول
و گویند سرد و تر بود و وی ملین و محلل بود و اگر عصیر وی با روغن گل با نیم گرم
در گوش چکانند که درد کند سودمند بود و درد سر کهن شده را نافع بود و سینه
و شش را نافع بود و ربو و سده جگر را و ورق آن بر سرکه بپزند را سود دهد و آب

وی

وی مسهل صفرای سوخته بود و صاحب منهاج گوید شربتی از وی سی درم با نبات یا
اگر بنوشانند غافقی گوید شربتی از وی نیم رطل گلاب بود چنانچه چهل و پنج یا نیم
مثقال باشد با بیست درم نبات و اگر بجوشانند قوت وی ضعیف شود و جهت
سده که از حبس طبیعت بود و قولنج که بسبب آن خلطی گرم بود و محلل ورمهای بود که
در مفاصل و احشا باشد چون با فلوس خیارچنبر مستعمل کنند و قرحه امعا را نافع
بود و چون با روغن بادام بپزند و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی نبات و بدل وی لبن
لبلاب بزرگ موی بسترد و شپش بکشد و صفت بد وی مسهل خون بود و بدل
لبلاب آن ورق خطمی و خبازی بود **لباب القمح** لباب الحنطه است و آن
نشاسته است و گفته شود **لبان** خردل بری خوانند و در صفت مانند خردل است
در طبیعت و آن حرارت که خردل داشته باشد ندارد و در رطوبت الخبیه خوانند و مولف
گوید بترکی آق قج خوانند و آن تره بود از حماض غذا اشتر دهد و نیکوتر از وی بود
بعض و چون بپزند و بخورند و شریف گوید چون بپزند و در طبیخ آن طفلان که از
ضعف اعصاب و برودت راه نتوانند رفت و چون در آن نشانند نافع بود.
و تخم وی چون سحق کنند و با شیر سرشند و بر روی مالند کلف ببرد و حسن زیاده
و لون را نیکو گرداند و اگر بدان ادمان کنند کلف و ریش و نمش زایل کند و اگر
تخم وی لعوق سازند و ناشتا لعق کنند سرفه کهن را دفع کند و چون با شراب
صرف بیاشامند یا با سکنجبین سنگ را بریزاند **لبن** بپارسی شیر خوانند و آنچه
طیب بود ابن ماسویه گوید گرم و تر بود و گرمی کمتر بود و دلیل حرارت وی حلاوت است
و همو گوید قوت وی در حرارت در وسط درجه اول بود و در رطوبت در اول درجه.

دوم درازی گوید از قول جالینوس که حرارت وی زیاده نبود بر برودت و برودت
وی زیاده نبود بر حرارت و در حرارت میان بلغم و خون بود بلکه بخون نزدیکتر بود
و از بلغم دور باشد جوبه گوید که گرم و تر بود خاصه چون غلیظ بود و صاحب منهاج
گوید لبن سرد و تر بود و حلیب وی سردی کمتر از غیر وی بود و هم گوید معتدل بود
و مقوی بدن و چنین گوید باید که نظر کنند و به چند که اعضائی که هضم وی می کنند
چه طبیعت دارد و عضو ثدی هضم وی میکند پس سرد و سرد باشد از بهر آنکه طبیعت
ثدی سرد است و صاحب منهاج گوید که نیکوترین آن بود که بغایت سفید بود و معتدل
القوام بود و بر روی ناخن بایستد و صالح ترین شیرها آدمی شیر زنان بود
بعد از آن شیر حیوانی که نزدیک بطبیعت آدمی بود و در وی ایج گوشت حیوانات
دلالت بر جودت البان و بر رداءة آن کند اگر از حیوانی مثل سگ و گرگ و شیر
دیو و سباع و امثال آن بود که گوشت ایشان کریه الا آنچه بود اما گوشت حیوانی
که گوشت آن خوشبوی بود مثل گوسفند و بز و گاو و خوک و اسپ و خر و گور و آهو
و امثال آن نیکو بود و موافق بود و شیر حیوان که لون وی سفید بود و قوت وی
ضعیف بود و آنچه سیاه بود اقوی و نیکوتر بود و دیرتر گندد و سفید بود و زود
تر گندد و در بهار رطوبت و رقت زیادت بود و در تابستان ثخونت و عفونت نیکو
تر بود از بهر آنکه زرعی که آن زمان خورد ادسم و اغلظ بود و آنچه در بیشها چرا کرده
باشند شیر ایشان ارطب بود و شکم براند و آنچه در کوه چرا کرده باشند اخف و الطف
بود و نیکوترین شیرها شیر جوان سن و کوچک سن شیر وی تر بود و بزرگ سن شیر وی
خشک بود و شیر مرکب از سه جوهر بود جبنیه و مائیه و زبدیه و چون از یکدیگر جدا شوند هر یک

فعل

فعل خاص خود داشته باشند و شیر چون با عسل یا شکر باشند ریشهای اندرونی او اخلاط غلیظ
پاک کند و نفخ بدهد و غذای نیکو دهد و دماغ بیفزاید خاصه شیر زنان و وی زود هضم
شود و چون از دو خون متولد شده باشد که در غایت انهضام بود و اولی آن بود که
شیر را چون بیاشامند بخفتند و هیچ غذائی بر سر آن نخورند و وی سود مند بود بغایت
مزاج گرم و خشک را چون در بعد وی صفرا نبود و اگر با عسل یا نبات بود زود هضم
یاری دهد و نیکوترین خوردن وی میانه بهار بود که آن زمان معتدل بود در غلظ
و لطافت و جبنیه و روغنی معتدل باشد بیشتر از مائیه بود و در زمستان نشاید که خورند و نشاید که
بعد از چهل روز که زایش باشد شیر وی خورند سبب آنکه شیر از وی زهومت خورند
و شیر چون با نبات بیاشامند لون را نیکو گرداند خاصه زنان را و فربهی آورد تا بحدی که
صاحب مزاج گرم و خشک چون در آب پنیر نشینند فربه شود و جرب و حکه را نافع
بود و باه برانگیزد و شیر پخته که سنگ بتخش تافته یا آهن داغ کرده باشند شکم
ببندد و شیر هیچ را نافع بود و کسی را که ادویه کشنده خورده باشد خاصه ذراریح و کرب
بحری و خانق الذیب و بیخ شوکران و وی تریاق زهرها بود حتی افعی و وی در معده
صفراوی مستحیل بصفرا شود و منفخ بود و سده در جگر پیدا کند و مضر بود باصحاب سیلان
دم و هیچ چیز بر بدن انسان مضرتر نبود از شیری که فاسد شده باشد و شیر مضر بود
باورام باطنی و اعصاب و اورام بلغمی چون بسیار خورند برص آورد و شپش در بدن پیدا
کند الا آنکه شیر شتر که وی برص کمتر آورد و شیر علاج نسیان و غم و وسواس بود و مضر بود
بلثه و دندان و تاریکی چشم آورد و شبکوری و خفقان که از رطوبت بود که سبب آن
از خون بود یا از بلغم بود و سنگ کرده و سده جگر احداث کند و اولی آن بود که

بعد از وی مضمضه کند بشراب و عسل پیش از خوردن وی بماء العسل مضمضه کند و بعد
از آنکه خورده باشند بشراب صرف و چون جوشانیده بیاشامند و بعد از آن کشکش بخورند
نفع وی زایل کند و اگر در شکم بسته شود یا بسبب پنیرمایه و بغیر آن عرق سرد آورد و غشی
و حمی نافض و آنچه با پنیرمایه بسته شود زود بخناق کشد و باید که از ملوحات اجتناب
نماید که بختن زیاده کرده اند و باید که سرکه بآب ممزوج کرده بدهند یا فودنج خ زم
که در ساعت تحلیل کند یا از پنیرمایه یک حبه یک مثقال بیاشامند که رقیق کرداند
و قی و اسهال بیرون آورد **لبن حامض** نیکوترین آن بود که مسکه وی بسیار بود
و چون مسکه از وی بگیرند و ترش شود آنرا مخیض خوانند و بپارسی دوغ گویند و طبیعت آن
سرد و خشک بود و گویند تر بود گرم مزاج را موافق بود و شیخ الرئیس گوید مات
در فراجیای گرم مهیج باه بود از بهر آنکه مرقب و منفخ بود و وی دندان را زیان دارد
لیکن خلط را خام کرداند و بطی الهضم و دستمر بود و لثه را زیان دهد و دوغ معده
گرم را نافع بود و جشای دوغ ترش وی دخانی بود از بهر آنکه مسکه از وی گرفته اند
اسهال صفراوی و دموی ببندد و تشنگی ساکن کند و باید که بماء العسل مضمضه کنند
تا لثه را مضر نبود و اگر مستحیل شود بعفونت و حموضت دوار و غشی و مغص و قی معده
تولد کند و باشد که بهیضه کشد باید که قی کنند و معده از وی پاک کنند بماء العسل بعد
از آن شراب صرف با مثلث یا فلافل بیاشامند و روغن ناردین بر معده تکمید کنند
لبن البقر روفس گوید که شیر حیوان که مدت حمل وی بیشتر یا کمتر از مدت حمل انسان
بود بد بود و آنچه مساوی بود ملایم بود از بهر آنست که شیر گاو نیکوتر و مناسب تر
از شیرهای دیگر حیوان بود و دسومت و غلیظ وی زیاده بود و غذا بیشتر از همه شیرها دهد

دهد

و فربهی آورد و دیرتر بگذرد و ربو و سل و نفث الدم و قرحهای کهن را نافع بود **لبن المعز**
شیر بز معتدل بود میان شیر گاو و شیر خر نزله را نافع بود و ریش حلق و عرق النسا
که از خشکی بود و غم و وسواس و سرفه و سل و نفث دم را نافع بود و غرغره بدان
کردن خناق و ورم لهاة را سودمند بود و ریشهای مثانه را و دیقوریدوس گوید
شیر بز ضرر وی با شکم کمتر بود از شیرهای دیگر از بهر آنکه چرا کردن وی بیشتر بچیزهای قابض
مثل درخت مصطکی و درخت بلوط و درخت زیتون و درخت حبة الخضرا و از بهر
آنست که معده را نیکو بود و روفس گوید شیر خر اسهال وی کمتر از شیر گاو بود
و باقی در همه حال مانند وی بود و طبری گوید قرحهای کهن را و استطلاق البطن را نافع بود
از بهر آنکه بسیار ردد و اندک آشامد و بر چیزهای تلخ چرا کند و گویند بول را بندد و گویند
مضر بود با حشا و بدل آن شیر گاو بود **لبن اللقاح** لبن الابل است بپارسی شیر
شتر گویند و وی دسومت و جبنیت کمتر داشته باشد و بغایت رقیق و مائی بود و سده
احداث نکند چنانکه شیرها و دیگر بلکه سده بگشاید و جگر را تازه کند و با بول وی چون
بیاشامند استسقا را بغایت مفید بود و اگر با پنج درم شکر العشر بیاشامند استسقای
گرم را نافع بود و حنین گوید استسقاء طبلی و زقی را سودمند بود و غلظی که در جگر بود بگدازد
و ورمهای صلب سپرز را مفید بود و بواسیر و دبیله را نافع بود و شهوت غذا و جماع
برانگیزاند و اگر با نبات بیاشامند زنان لون را صافی کند و حرارت جگر و خشکی از آن ببرد
بغایت نافع بود و مقدار یک رطل تا دو رطل مستعمل بود و وی زود از معده
بگذرد و غذا کمتر از لبان دیگر دهد و بدل آن شیر بز بخته بود که در ساعت دوشیده
باشند **لبن النعاج** و لبن الضأن نیز گویند و بپارسی شیر میش گویند و دسم

و غلیظ و جبنیه و زبدیه بسیار داشته باشد نفث دم و قرحه شش را نافع بود
و تدارک ضرر جماع بکند و قوت باه بدهد و ادویه کشنده را نافع بود و زحیر امعا
و ربو و سرفه را سودمند بود و لون را صافی گرداند و درد دماغ بیفزاید و نخاع
و میخان شیر زبچه و بنود و وی گرم بود و ملایم بدن و تراق و مرار و بلغم آورد
و قولنج را زیان دارد **لبن الاتن** بپارسی شیر خر گویند و لثه وی کمتر بود
و رقیق بود چون بدان مضمضه کنند لثه و دندان را محکم کند بخلاف شیرها دیگر و دیگر
و سل و نفث دم و عسر النفس و مجموع مرضهاء سینه و ریش مثانه و مجاری بول را
بغایت نافع بود و چون از حلیب وی بیاشامند مقداری درم یا کمتر با شیره
داروی کشنده را و تب و قرحه امعا را نافع بود و موافق اصحاب صداع و خفقان
دوار باشد و بدل وی شیر بز بود و گویند شیر میش **لبن الخیل** لبن
الرماک خوانند بپارسی شیر اسپ گویند جبنیه در وی کمتر بود و زبدیت نیز و زود بگذرد
چون حیض که منقطع شده باشد براند و چون زن بشیر وی حقنه کند چون گرم بود رحم را
پاک کند از قرحه و چون بیاشامند مستی کند و ترکان آنرا قمز خوانند **لبن النساء**
شیر زنان بول براند و تریاق از نب بحری بود و درد چشم را نافع بود و چون در چشم
دوشند خشونت چشم زائل کند خاصه چون با بیضه تخم مرغ بود و سل را
نافع بود و چون بیاشامند همان زمان که از پستان بیرون آید یا بمکند لیکن از
زنی صحیح البدن معتدل المزاج بود و ورم گوشت گرم کند و قرحه ان نافع بود
لبا بپارسی زهک خوانند و طبیعت آن سرد و تر بود و مصلح مزاج گرم بود
و بدن را فربه کند و وی بطی الهضم بود و خلطی غلیظ از وی متولد شود و دیر از

معده

معده بگذرد و امعا و نفخ که در معده و درد پیدا کند و حشا و وی دخانی بود و مهیج فواق
و مولد حصا بود و چون با عسل بود غذا بسیار دهد و مصلح وی بود **لبن السواد**
صمغیست که از طرف مغرب آورند و طبیعت آن بغایت گرم بود و مفسد بدن باشد
و بوشیدن آن عطسه و رعاف آورد و بیم هلاک بود چون بر ورمها صلب مالند
سودمند بود **لبن اللاغیه** صفت آن در لاغیه گفته شد پیش از ین و جالینوس
گوید در قوت مانند فراسیون بود و بدل وی بود **لبان** کندر است و گفته شد
لبن الیتوعات شیر یتوعات مانند مازریون و حلتیت و انجره و شبرم و هر جنس
و انواع آن حاره و محرق بود و به و مفسد خون بود و اگر بر اعضا چکد بسوزاند و داوی
آن در آب سرد بغایت نشستن مفید بود و بچیزهاء سرد میل کردن بقدر و مولف
گوید شیر یتوعات خاصه شبرم و لاغیه چون در قوبا بمالند زائل کند البته **لباب
القرطم** مغز حسکه انه گرم و خشک بود و مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و استسقاء
زقی و طبلی را نافع بود و شربتی از وی سه مثقال بود با عسل **لبنی** میعات اخر
سائله بود آنرا عسل لبنی خوانند و میعه سائله خوانند و آن مانند عسل بود و در وی
حلاوت نبود و آن صمغ درخت رومی است و نیکوترین آن بود که سایل نبود بنفس
خود و خوش بوی و زرد رنگ بود و سیاه نبود و طبیعت آن گرم است در اول
و خشک در دوم و گویند تر است و وی منضج و ملین بود و جرب تر و خشک را
نافع بود و سرفه مزمن بلغمی را نافع بود و آواز صافی کند و طبع را نرم دارد و چون
زن بخود برگیرد یا بیاشامد حیض و بول براند و مسهل بلغم بود و بی رحمت چون یک مثقال
از وی مستعمل کنند و وی مست بود و نزله را ببندد و مصلح وی بوزن وی صمغ

بادام بود که اضافه وی کنند و بدل وی چند پیه شتر و روغن یاسمن بود و گویند بدل آن
جاوشیر بود **لحم** مجموع لحمها گرم و تر بود و کثیر الغذا و مولد دم و آما بعضی از بعضی
فاضلتر بود و نیکوترین آن بود که متوسط بود در فربهی و لاغری و وسط عضله مقدارتر
بود و خصی کرده فاضلتر بود از خصی ناکرده و وی غذا مقوی بدن بود و زود مستحیل
بخون شود و صفت مجموع گفته شود **لحم الحملان** فاضلترین گوشتها گوشت بره بود
و نیکوترین آن گوشت حول بود و طبیعت آن گرم بود در اول و نیکو بود جهت
بدنهاء معتدل و معدهٔ معتدل و مولد غذای بسیار گرم و تر بود و چون بسوزانند
و بر بهق و برص و قوباء طلا کنند سود دهد و خاکستر سفیدی گوشت سفیدی چشم
را نافع بود و گوشت سوخته وی گزندگی مار و عقرب جراره را سودمند بود و بآب
گزندگی سگ دیوانه را نافع بود و خوردن وی مولد بلغم بود و مسهل وی مثلث با
حلوا و شکر بود و مضر بود بکسی که غثیان داشته باشد و مصلح وی آن بود که با
اشیاء قابض پزند **لحم النعاج** گوشت میش بود حرارت آن کمتر از گوشت بره
بود و خون بد از وی حاصل شود **لحم الخنازیر** ترسایان گویند گوشت خوک
بهترین گوشتها بود و گوشت بری وی بهترین گوشت وحش بود و آنچه صحیح است
بهترین گوشت وحش گوشت آهوات و گوشت خنزیر بری و اهلی زود هضم
شود و بکند رود و غذای اندک دهد اما بقوت بود و جالینوس گوید موافق انسان
معتدل مزاج بود و گویند که قومی که گوشت آدمی خورند اگر گوشت خوک خورند
فرق نتوانند کرد در لون و طعم و بوی و این دلیل مداوت و مشابهت است و وی
غلیظ و لزج بود و قطع لزوجت آن شراب یا بحلوا و قندی کنند **لحم الجداء**

گو

گوشت جیش فضول او کمتر از گوشت بره و بزغاله شیرخواره که شیر نیکو خورده باشد
نیکوتر بود و اگر شیری بد خورده باشد بد بود و نیکوترین آن سیاه رنگ بود و آن
سبکتر و لذیذتر بود و گویند گوشت آنچه سرخ بود و چشم ازرق بود حرارت
آن کمتر از گوشت میش بود و معتدل بود در رطوبت و یبوست و زود هضم شود
نافع بود کسی را که دبل و دانها بر اعضاء وی برمی آید و خونی معتدل نیکو میان
لطافت و غلظ از وی متولد شود و چون بریان کرده بود مضر بود بقولنج و مصلح
آن حلوای قند و عسل بود **لحم المعز اناث والتیوس** گوشت نر باده
دیگر بد بود و دشخوار هضم بود و غذای بد دهد و مولد خون بود که میل بسیاهی آن بیشتر باشد
لحم البقر گوشت گاو بهترین آن بود که جوان سن بود و نیکوترین اوقات
خوردن وی بهار بود و وی خشکتر از گوشت نر بود و در گرمی کمتر از وی و گویند گرم
و خشک است در چهارم و وی کثیر الغذا بود و چون سکباج پزند منع سیلان ماده
از معده بکند و وی از اغذیهٔ اصحاب کد بود و دشخوار هضم غذای غلیظ دهد و آنچه
سیاه بود مرضهای سوداوی از وی متولد کند و بهق و جرب و سرطان و قوبا
و جذام و داء الفیل و دوالی و وسواس و تب ربع و سپرز پیدا کند و آنچه ضرر آن
کم کند و مصلح آن بود دارچینی و فلفل و زنجبیل است و در پختن اگر پوست خربزه
در دیگ اندازند زود گوشت را بپزد و مهرا کند **لحم العجل** گوشت گوساله
نیکوتر از گوشت گاو و کبش بود و نیکوتر آن بود که نزدیک زائیده باشد و طبیعت
آن گرم و تر بود و غذائی معتدل بود و خون صالح از وی متولد شود و مصلح اصحاب
ریاضت بود و مطحول را مضر بود و مصلح آن ریاضت و استحمام بود **لحم الجاموس**

گوشت گاومیش غلیظ‌ترین گوشتها بود وکیموس بد دهد ودیر هضم شود ودر معده ثقل آرد
ودر طبیعت سرد وخشک تر بود در جنب گوشتها وگرم ووی در طبع همچند گوشت
نعام وگوشت یوز بود لحم الخصی من الحیوان گوشت خصی کرده بهتر از خصی ناکرده
بود چون حیوان مزاج وی بخشکی مایل بود ونیکوترین حولی وخان ومعز بود
وفاضلترین آن که میان فربهی ولاغری بلکه وی فاضلتر از همه گوشتها بود
وگرمی وی کمتر از غایه دار بود وزود هضم شود وخون معتدل از وی متولد شود
وفربه آن مرتب بدن بود وملین طبع ولاغر آن لاغری آورد ومجفف
طبع بود ووی مرخی معده بود ومصلح آن آب فواکه قابض بود لحم الغزال
صالح‌ترین گوشتها صید گوشت آهو بره بود باوجود آنکه مجموع گوشتهاء صید
بد بود وخون غلیظ سوداوی از آن متولد شود آهو بره مبی کمتر داشته باشد
ونیکوترین آن خشف بود وطبیعت آن گرم وخشک بود وقولنج را سود دهد
وفالج ومصلح بدن بود که فضول بسیار داشته باشد ووی مجفف ومسخن بود
ومصلح وی ادهان وحموضات لحم الأرنب گوشت خرگوش بعد از گوشت
آهو بهترین گوشت صید بود ونیکوتر آن بود که سگ صید کرده باشد وطبیعت آن
گرم وخشک بود ودر مرق گوشت آن صاحب نقرس ومفاصل را نشستن نزدیک
بمنفعت مرق ثعلب بود وگوشت بریان کرده وی قرحه امعا را نافع بود وشکم
ببندد وبول براند وفربهی را نافع بود ومصلح وی ابازیر ملطف بود لحم الایل
گوشت گاو کوهی اصل بود وزود بگذرد وبول براند ووی غلیظ بود وتب ربع
آورد لحم الکباش الجبلیه والحمار الوحشی گوشت گوسفند کوهی وخر گور

طبیعت آن

طبیعت آن گرم وخشک بود ودر سیم غذای بد دهد وعسر الهضم بود ولحم کباش سود مند
بود کسی را که ذراریح خورده باشد لحم القنافذ در قاف گفته شد در صفت قنفذ
لحم الخیل گوشت اسب مصلح اصحاب تعب سخت وریاضت قوی بود ومسام
متخلخل وماننده گوشت شتر بود در غلظ وردائت وتولد سودا لحم الذئب گوشت
خرس لزج ومخاطی وعسر الهضم بود وغذای بغایت مذموم بود لحم السباع وذوات
المخالب گوشت ددها وداماء بواسیر را وچشم را سود مند بود وقوت آن بدهد
لحم الحمار الأهلی ضرر آن کمتر بود باصحاب کد وابدان متخلخل ووی بدتر از گوشت
شتر بود وغلیظتر وتولید سودا در وی بیشتر بود ووی بدترین گوشتها بود
لحم ابن عرس در الف در صفت ابن عرس گفته شد لحم السنور گوشت
گربه گرم وتر بود وگویند سرد بود ودرد بواسیر را نافع بود ومسخن گرده بود ودرد پشت را
نافع بود لحم السقنقور در باب سین گفته شد صفت آن لحم الجرذ
گوشت موش بچه بغایت گرم بود ومصلح اصحاب کد سخت وریاضت بود وگویند
مصلح اصحاب عرق النسا بود ودر آخر تب ربع نیکو بود ووی غذائی غلیظ بود
غلیظتر از مجموع گوشت وحوش ونجر تولد سودا کند ومصلح آن زنجبیل مربی
کند لحیة التیس نباتیست که برومی آن را اهوفسطیداس خوانند وبپارسی ایلیغ خوانند
وبعربی اذناب الخیل وباصفهانی شنک قابض ویابس بود خون بینی ببندد واز آن حجم
ومجموع اعضا ونیکوترین آن تر وتازه بود وطبیعت آن سرد بود ودر اول
سخت کند واز بهر منفعت که در تریاق مستعمل است ودر وی قبضی بود مانند گل
ورق خشک آن ریشها کهن را نافع بود واصل وی حرک گوش را پاک کند

و وی ریش شش را نافع بود و عصاره وی نزف دم و نزف آن را سود دهد و مقوی
معده بود و سودمندترین چیزها بود جهت قرحه امعا و شکم ببندد و جراحتهای عظیم
با صلاح آورد و چون بر آن نهند و اگر چه عصب منقطع شده باشد و بدل آن تخم
کل و کلنار است بوزن آن **لحیانی** دینار وتس است و گفته شد **لحیة الحمار**
پرسیاوشان است و گفته شد **لحام الذهب و لحام الصائغة** لذاق الذهب
گویند و نیکوترین آن معدنی ارمنی بود و آنچه معمول بود از بول کودکان بود و سرکه
در هاون مسین در آفتاب چندان می سایند که منعقد میشود و طبیعت آن گرم و خشک
میشود و حاره و قابض و منخن و معفن بود لذاع بود نه سخت گوشت زیاده بکند از انده
و در جراحتها و تنخوار غایت نیکو بود و پاک گرداند و لحام الذهب را تنکار الصاغه
خوانند و تنکار است و صفت تنکار گفته شد **لحنیس الاکیل** نوعی از خیری جبلی است
و آن خیر ابیت و گفته شد در خا **لخلخة سلیمانیه** ثقل روغن زعفران است و آن را
زرقومعا خوانند و گفته شد **لذاق الذهب** اشق و لذاق الذهب خوانند
و لذاق الذهب لحام الذهب است و گفته شد **لزاق الرخام** لذاق الحجر
خوانند و آن صمغ بلوطات است و گفته شد **لسان الحمل** نباتیست مانند زبان
بره بشیرازی آن را ورق بارتنگ خوانند و آن دو نوع بود بزرگ و کوچک و دو ورق
بزرگ بزرگتر بود و جوهر وی مرکب بود از مائیه و ارضیه مبرد بود و ارضیه قابض
و سودمندتر بزرگتر تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ورق
آن قابض بود منع سیلان خون بکند و خشک وی نه لذاع بود و اصل عرق آن
از گردن صاحب خنازیر بیاویزند نافع بود و وی ورمهای گرم و تر او خنازیر

و آتش فارسی و داء الفیل و صرع و نمله و سوختگی آتش را سودمند بود و آب ورق
وی قلاع را نافع بود و شیافات چشم را چون موی بگدازند سودمند بود و گویند
تب غب را نافع بود و چون بیاشامند از اصل وی سه عدد در چهل و پنج درم
در شراب ممزوج کرده و گویند در تب ربع چهار اصل وی بر گردن سگ دیوانه
نهادن نافع بود و گویند مضر بود به سپرز و مصلح وی مصطکی و سلیخه بود و بدل ورق
آن ورق حماض بستانی بود **لسان الثور** حشیشی است که پارسی گاوزبان
گویند و او نوعی از مرو است و بهترین آن شامی یا خراسانی بود غلیظ و ورق وی بر
نقطها بود و طبیعت آن گرم و تر بود و گویند نزدیک باعتدال بود و در وی گرمی
اندک بود و تر بود در آخر درجه اول و آنچه خشک بود رطوبت آن کمتر بود و گویند
سرد و تر بود در سیم و سوخته وی قلاع کودکان را زایل کند و التهاب دهن
ساکن کند و وی مفرح دل و مقوی آن بود و خفقان و علت سودا را نافع
بود و شربتی از وی دو درم بود و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و چون با نبات
بپزند مضر بود به سپرز و مصلح آن صندل سرخ بود و بدل آن بوزن آن ابریشم
سوخته و چهار دانگ وزن آن پوست اترج بود و گویند بدل آن بادرنجبویه است
دهند با نیز گویند و گویند مصلح آن هلیله پرورده است و بدل آن دو وزن آن
پوست اترج **لسان العصافیر** ثمر درختیست که آن را پارسی اهر خوانند و پارسی
ثمر آن را تخم آهر گویند و پارسی گنجشک از آن و زبان گنجشک نیز گویند و طبیعت
آن گرم بود در دوم و تر بود در اول و در ورق درخت آن قبض بود و ابن ماسویه
گوید لسان العصافیر درد خاصره را نافع بود و سنگ بریزاند و باه را زیادت کند

وقوت مجامعت بدهد وبدیعوبرس کویه خفقان را نافع بود و بدل آن در تحریک
باه بوزن آن جوز مغز بود و بوزن آن تودری سرخ و کویند بدل آن نیم وزن
آن بهمن سرخ بود **لسان البحر** در باب سین در صفت سبیدا کفته شد صفت
آن **لسان الکلب** لسان الحمل و حماض را بدین اسم خوانند **لطف** کراث است
وکفته شد **لصیغ** نباتیست که معروفست باذان الارنب واذان الغزال از
نوع کوچک لسان الحمل است وکفته شد **لغنه بربریه** بعضی کویند چیزیست مانند
سورنجان ونقش سورنجان کند وآنچه محققست سورنجان است ودر مصر لعکنه
خوانند وطبیعت آن کرم است محرک شهوت باه بود وباقی منفعت آن در سین کفته
شد وبعضی کویند نوعی از بیروج است وخلافست وبدل آن در تحریک باه بوزن
آن جوز مغز بود وبوزن آن تودری زرد و کویند بدل آن نیم وزن آن فلفل است
لعبمطلق اصل بیروجست ودر با کفته شود انشاء الله تعالی **لعاب** مختلف بود
بسبب انواع وبحسب مزاج شخص وقوت وی منضج ومحلل بود وکلف ونمش را
زایل کند ومحلل چون مرده بود **لفت** شلجم است وکفته شد **لفاح** ثمر
یبروجست بپارسی شاتیح خوانند ومغد خوانند ومغد اسم بادنجان بود
ونیکوترین آن بزرک وتیز بوی ورسیده زرد بود وطبیعت آن سرد وتر بود
تا سیم وکویند در وی حرارتی بود وکویند خشک بود در سیم لبن وی نمش وکلف
را قلع کند بلیغ وتخم وی چون با عسل وزیت برکزیدکی جانوران نهند نافع
بود وورق کوچک وی با زهر عنب الثعلب کشنده بود وبوئیدن وی صداع را
سودمند بود ووی منوم بود وبسیار ازوی بوئیدن سکته آورد خاصه آنچه درین

وی سفید بود وباید که بارم بوئیدن وچون طفلی بغلط ازوی بخورد قی آورد واسهال
پیدا کند تا بحدی که کشنده بود وکشنده اول اختناق رحم پیدا کند وسرخی
چشم وانتفاخ مانند پستان ومداوای وی بقی وروغن کاو وعسل کنند وبعد
از ان انیسون وبعضی از اطبا کویند در آب سرد نشینند وبدل آن نیم وزن آن
جوزماثل است ونیم وزن آن بزر البنج است ودو دانک آن خشخاش وکویند
بدل آن بوزن آن بزر البنج است وکویند بوزن آن جوز القی **لف الکرم**
علایق الکرم خوانند ودر کرم کفته شد منفعت آن وآنرا بشیرازی اشنه تاکلک
کویند **لک** صمغیست که از طرف دریا آورند مؤلف کوید آنرا بشیرازی
رنگ لاک کویند ورنگ لکا کویند وازوی کتاب رنگ جهت سرخی زنان و
وبعضی کویند ثفل آنست وخلافست ثفل آنرا دوس خوانند ولک باید که مغسول
کنند وغیر مغسول نشاید که استعمال کنند وصفت غسل وی چنانست که بکیرند لک
منقی از چوب ونیک بکوبند وآبی که ریوند چینی وبیخ اذخر در آن جوشانیده باشند
اندک اندک بر آن میریزند وبدسته هاون تحریک میدهند بعد از ان به حریر
تنک صافی کنند وآنچه در منخل مانده باشد دوم بار همچنان کنند مانند بار اول
وصافی کنند ودرهم کنند ورها کنند که در ته آب نشیند آهسته آهسته آب از روی
میریزند تا لک بماند وخشک کردانند وبعد از ان دیکر سحق کنند واستعمال کنند
وطبیعت آن کرم وخشک بود در اول واسحق بن عمران کوید کرم وخشک بود
در دوم است خفقان ویرقان واستسقا را نافع بود ودرد جکر را عظیم نافع بود ودهن
آن بدهد وسده آن بکشاید ومعده را سودمند بود ومقدار ماخوذ ازوی

یکدرم تا یکمثقال بود و چون بسیار که پاشامند چند روز پیاپی هر روز یکدرم تا یکمثقال
باشد تا بدن را لاغر کند و وی مضر بود بدبها را لاغر بقوة و گویند مضراست بسپر
و مصلح وی مصطکی بود و رازی گوید در تفتیح سده و ضعف جگر چهار دانگ وزن آن
ریوند و نیم وزن آن اسارون و چهار دانگ آن طباشیر سفید بود و لما
عنب الثعلب است و گفته شد لوقیون فیلزهرج است و گفته شد لوز حلو
پارسی بادام شیرین گویند و نیکوترین آن بزرگ فربه بود و طبیعت آن معتدل
در گرمی و سردی بود و تر بود در درجه دوم و گویند گرم و تر بود در اول غذائی متوسط
دهد میان کثرت و قلت و سمن بود و سویق وی سرفه خشک و نفث دم را
نافع بود و سینه را پاک کند و حرقة بول ساکن گرداند و چون با شکر بخورند منی بیفزاید
و شش و مثانه و امعا را نافع بود و شکم براند خاصه چون با انجیر خورند و گزیدگی
سگ دیوانه را نافع بود و بریان کرده معده را سودمند بود و وی دیرهضم
بود و مهیج صفرا و مصلح وی شکر بود و بادی که از بادام متولد شود غشیان و کرب
و غشی آرد و مداوای وی بقی کند بعد از ان رب ربوب فواکه ترش مانند غوره
و سیب و ریباس و مجموع آنچه در مداوای غصص گفته شد و بادام تر چون با
پوست بخورند وقتی که هنوز صلب نشده باشد لثه و دندان را نافع بود و حرارت آن
ساکن گرداند برودتی و عفوصتی و حموضتی که در پوست بیرون وی است لوز
مر نیکوترین بادام تلخ آن بود که بزرگ بود و روغن دار بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در درجه دوم و مسیح گوید گرم بود در سیم و در وی جلا و تنقیه بود و از
خواص وی آنست که کرم شکم را بکشد و بر کلف روی طلا کردن زایل کند و وی

شری

شری و قوبا را نافع بود و با شراب عسل طلا کردن و غله را سودمند بود و روغن آن درد
گوش را نافع بود و چون سر را بدان بشویند با شراب خزاز زایل کند و اگر پیش از شراب
خورند پنج عدد بادام تلخ منع مستی بکند و گویند پنجاه عدد و اگر روباه با طعام بخورد بمیرد
و وی قوت باصره بدهد و با نشاسته نفث دم را نافع بود و سده جگر و سپرز و گرده
را بگشاید و جرب و حکه را نافع بود و یاری دهد بر نفث اخلاط غلیظ از سینه و شش
و بول براند و عسر البول را نافع بود و سنگ بریزاند و مضر بود بمعاء و مصلح وی بادام شیرین
بود و نبات و خشخاش بود و از جمله درخت وی در قوت مانند وی بود لوز البربر
لوز جبلی است و آن جلوزات و در زیت الهرجان صفت آن گفته شد و در صفت
زیت السودان هم گفته شد لوبیا و ثوبیا نیز گویند و ثمر دان سهل تر از ماش
هضم شود و بیرون آید و نفخ وی کمتر از باقلا بود و نیکوترین آن سرخ بود که بخورد
بود و طبیعت وی گرم بود در اول و معتدل بود در تری و خشکی و گویند سرد
و خشک بود و سرخ وی کمتر از غیر وی بود و آبی که از او در وی بپزند بشند حیض
براند خاصه سرخ وی و ورم نفاس را پاک کند و بول براند و بدن را فربه کند
و سینه و شش را نافع بود و مشیمه بیرون آورد و بچه مرده اخراج کند و وی
مولد خلط غلیظ بلغمی بود و منفخ و مولد اخلاط بد و نفخ بود و ضرر آن کم شود
و چون با زیت و مری و سرکه با خردل و نمک و فلفل و دارچینی و صعتر مستعمل
کنند و شراب بر سر آن بیاشامند لوقاین حرف ابیض است و شفدانه سفید
نیز گویند و گفته شد لوف پارسی پل گوش گویند و آن سه نوع است یکنوع را
یونانی دراقیطن گویند و معنی آن لوف الحیه بود و لوف السبط نیز گویند و

ویکنوع را یونانی اادن خوانند و به بربری افولی و بزبان اهل اندلس صاره و آن
لون العقرات و آنرا لوف الجعد گویند و نوع سیوم را یونانی اربصارن خوانند
و آن صریحات و اهل مصر آنرا دویره خوانند و لوف الجعد احسن بود و لوف السبط
و لوف السبط ارضیه در وی بیشتر بود و مقطع اخلاط غلیظ لزج بود و مقطعی معتدل
و بیخ وی بهق و کلف و نمش را نافع بود و چون با عسل طلا کنند و با شراب شقاق که
از سرما بود سود دهد و ورق وی جراحتها بدرا سود دهد و ربو کهن را نافع
بود و چون با شراب بیاشامند محرک باه بود و اگر بیخ وی در بدن بمالند افعی
نگزد و ثمر وی چون مقدار سی حب با سرکه بیاشامند بچه بیندازد و از خوردن وی
خلط غلیظ متولد شود و لوف صاحب منهاج گوید قنطوریون باریک است
و صاحب جامع گوید نوعی از حی العالم است که آنرا اذان العین خوانند
و گفته شد صفت هر دو در باب خود لوطوس حندقوقا بستانی را این
اسم خوانند و گفته شد و بشنین را هم بدین اسم خوانند و بشنین نوعی از نیلوفر است
که در مصر و یرا احتریی خوانند و آن نیلوفر دیگر را اعرابی خوانند و گویند لوطوس نوعی
از سدرات و این قول بعید است لوفردیس حجر قبطی است و گفته شد
لؤلؤ بپارسی مروارید خوانند و نیکوترین آن سفید پاک بزرگ شیرین بود
و طبیعت آن سرد و خشک بود و لطیف و درد دل را نافع بود و خفقان و غم
و نفث دم را بغایت سودمند بود و مقدار ما خوذ از وی دو دانگ و نیم بود
و گویند در مدتهائی که محتاج تقویت بود نیم مثقال بود و ریشهای چشم را نافع بود
و منشف و مقوی آن بود و صحت و روشنائی چشم را نگاه دارد و گویند مضر بود

یمانه

بشانند مصلح وی بسد بود و بدل آن یک وزن و نیم آن صدف صافی و ابن زهر گوید
چون در دهان نگاه دارند قوت دل بدهد لیمونیون نوعی از حماض بزرگ است
که در بستانها و بیشها روید و در حماض گفته شد صفت انواع آن لیمو صاحب منهاج
گوید مانند اترج بود بوی و فعل وی در دماغ پوست وی و ورق وی گرم و خشک بود
در اول و حماض وی مانند حماض اترج بود در منفعت و قوت بلکه اقوی بود و شاید که
با پوست آب از وی بگیرند تا عصارهٔ قشر وی با وی بیامیزد که برودت وی بشکند
لینوفر نیلوفر است و گفته شد لینوفر هندی او سفید است و گفته شد
لیلنج نیلج است بپارسی نیله گویند و گفته شود لیبنج نوعی از اقلیمیا است
که در جزیره قبرس در معدن نحاس یابند و گفته شود صفت آن والله اعلم

باب حرف المیم

ماميثا ممیثا گویند و آن دو نوع بود یکنوع گل وی سرخ بود و آن را ارماکو
خوانند و گفته شد و یکنوع گل وی زرد بود و نیکوترین آن زرد بود و از وی شیاف
سازند و آنرا عصارهٔ مامیثا و شیاف مامیثا خوانند و طبیعت آن گرم و سرد
و خشک بود در اول و قابض بود و ورمها گرم را نافع بود در ابتدا و رمدرا سودمند بود
و مقوی چشم بود و درد بیخ را نافع بود ماهودانه ماهودانه نیز گویند بپارسی
حب الملوک خوانند و آن از ماش بزرگتر بود و لون آن تیره بود که بسرخی
زند و چون در غلاف بود مانند لوبیا بود کوچک و رنگ غلاف وی سفید بود
و چون بشکنند مغز وی هم سپید بود و صاحب جامع در ماهیة اسم وی تغیر اگرچه
کرده سهو کرده است از بهر آنکه وی تغیر ماهو و به دانه کرده است و گفته است ای

قایم بنفسه ای آنکه یقوم بذاته فی الاسهال و حال آنکه اگر از آنها هر دانه خورند بذاته
بذاته و بعضی دند را حب الملوک خوانند و دند غیر حب الملوک است و گویند صنو
آن در دوال و طبیعت حب الملوک گرم و خشک است در درد دم استسقا و مفاصل و نقرس
و عرق النسا و قولنج را نافع بود و چون ورق وی بپزند با خروس پیر و مرق آن
بیاشامند و وی لبنی تمام داشته باشد مانند یتوعات و اگر از حب وی شش یا
هفت دانه حب سازند و فرو برند مسهل بلغم و مره و کیموس ها بود و لیکن آب
سرد از پی آن بیاشامند و اگر بخایند مسهل قوی بود بافراط و اگر بیخ آن فرو برند
مسهل باعتدال بود و مغثی بود بقوت و موافق معده نبود و مسهل بود مانند یتوعات
و لبن وی چون بیاشامند فعل لبن یتوع کند و مصلح وی انیسون و کثیرا بود و بدل
وی نیم وزن وی دند است و گویند بدل آن حب الخروع است و گویند بدل
آن یک وزن و نیم حب الفیل است **ماهیزهرج** معنی آن سم ماهی بود و آن
پوست بیخ نباتیست و درخت آن صاحب منهاج گوید مانند درخت شبرم بود و از
و در لون وی غبرتی بود که بصفرة مایل بود و مؤلف گوید درخت ماهیزهره بدرازی
یک گز و نیم بیشه و درازتر و کوتاه تر بود و گل وی زردی خوش رنگ بود و میانه
گل وی سرخ بود اندکی و گل چند داشته باشد و به ترکی زند چنانچه صاحب منهاج گوید
اصل وی یکی بود و شاخها بسیار داشته باشد و گویند از یتوعاتست و طبیعت آن
گرم و خشک است در سیم و نقرس و درد مفاصل و درد پشت و وراهنا را نافع بود و چون با
ادویه مستعمل کنند و از خواص وی آنست که چون در آبی اندازند که ماهی بود ماهیان
مست گردند و بر روی آب افتند و شربتی از وی چون با نبات بود یک مثقال بود و اگر

دارو ماهی نایب تخم بوطرست گر آن نوعی از ماهیزهرج است چنانکه صاحب جامع گفته است

در مطبوخ کنند با ادویه ها دیگر از دو درم تا سه درم بود و اگر در حب کنند با ادویه ها
دیگر نیم درم بود و مضر بود بمعا و باید که بروغن بادام چرب کنند و کثیرا و نشاسته
و انیسون اضافه وی کنند و آنرا اکسیر الموت خوانند و سه نوع بود و نوع کوهی بود
و یکنوع صحرائی بود و کوهی بقوت تر بود و اگر ابو میر خوانند و قلومس خوانند
و نوع صحرائی معروف بود بمای زهره. **ازدیون** خلا ملا گویند و آن دو نوع است
یکنوع را تخیص خوانند و آن مازریون سفید است و صفت آن گفته شد و یکنوع دیگر
مؤلف گوید بشیرازی مت زو خوانند و بپارسی هفت برگ خوانند و ورق
آن از ورق زیتون کوچکتر بود و از ورق مورد بزرگتر و سطبر و لون آن بزردی
زند و نیکوترین آن نوع بود و در قوت مانند شبرم بود و نوع سیاه وی که نیه
از شبرم بقوت تر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم بر برص و بهق
و نمش طلا کردن نافع بود و با عسل بخشکریشات و جرب طلا کردن سودمند بود
و مسهل مرار اصفر بود خاصه چون در تر بود و در موسم گل آن مسهل کیموس حب
القرع بود و سودا با ادویه ها که مناسب بود و چون با شراب بیاشامند حبه گرمی
جانوران سودمند بود و شربتی مقدار زیادت از وی دو دانگ بود و باید که
مدبر کرده مستعمل کنند که سرکه خایلهٔ وی بشکنند و صفت مدبر کردن وی چنان
بود که بگیرند مازریون تازه برگ و ورق وی در سرکه خیسانند دو شبان روز
و بعد از آن سرکه تازه کنند تا سه نوبت مکرر کنند و بعد از آن از سرکه بشویند و وی را
آب شیرین و دیگر سه نوبت بشویند و در سایه خشک کنند و اگر قیچل بود در آفتاب
خشک کنند و بعد از آن استعمال کنند و اگر در سرکه خیسانند و بر سر زنند نیکو آید اند

و وی جگر را مضر بود بغایت و رطوبت جگر بگدازد و جمیع جبد و مازریون ...
چون بکوبند بغایت خورد و کثیرا اضافه وی کنند و بروغن بادام شیرین چرب کنند
و اگر خواهند با ادویه که مصلح وی بود بیامیزند مثل تربد و افتیمون و هلیله زرد و ...
گل سرخ و رب السوس و کمون کرمانی و نمک هندی دوائی موافق بود جهت علل ...
سود اگر باسهال بیرون آورد و نافع بود دردهای بلغمی را و اگر خواهند که آب زرد را ...
مدبر وی باید رسانید و تو بال النحاس و اسارون و قرصانی و سکنجبین و نمک هندی
و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی و عصاره غافث و عصاره افسنتین و سنبل و مصطکی
بیامیزند و بآب عنب الثعلب و رازیانه تر کوفته بسرشند و حب سازند و صاف کرده
بیاشامند و اگر طبیعت وی محکم بود و مغز خیار چنبر آب بقولی که گفته شد زیاده کنند
مسهل آب زرد بود و اگر حبی یا قرصی کنند ... پیدا از بهر آنکه در غایت قوت بود
و ضعفا را تحمل نبود و مجروری مزاج را و در زمان گرم و گرمسیرها استعمال کردن
بد بود و نوع سیاه آن کشنده بود و ورم کند کرب و قی و اسهال و معالجه
وی بشیر تازه کنند یا بالی یا جلاب و بزرگترین معالجه آن شرودیطوس بود ...
طین مختوم و چون با آرد و زیت و آب بیامیزند موش و سگ و خوک را بکشد
و بدل مازریون سه وزن آن ... بود و دو دانگ وزن آن مقل الیهود بود
ماهستان ساذج هندیست و گفته شد مارچوبه مارکیا خوانند و آن
هلیون است و گفته شود ماسقدون ماسقود نیز گویند و آن دوای هندی
بود و آن ورق و قضبانش بود مانند شاهسفرم و روغن نیز از وی گیرند مانند
یاسمین و طبیعت آن گرم و لطیف بود و بوی آن بسنبل ماند ماشیا

حشیش ارغامونی است و گفته شد در الف و اگر ماشیا سرخ خوانند ماش مج
خوانند و بشیرازی خوماش گویند و نوع سیاه خوانند و جوهر وی نزدیک بباقلا بود و
نفخ وی کمتر و فاضلترین استعمال کردن وی تابستان بود و نیکوترین آن سبز
بزرگ فربه بود و طبیعت آن سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبت و پوست
چون مقشر کنند و گویند خشک بود در اول و کیموس وی محمود بود و زودتر از
باقلا بگذرد و خاصه مقشر وی جهة درد اعضا ضماد کردن وی نافع بود و اگر خواهند که
شکم براند و هیچ نفخ در وی نبود با شیر خشکدانه و روغن بادام شیرین بپزند
اما باید که ورم و تب صفراوی نبود و اگر تب حاره داشته باشد با بقله الحمقا و
کاهو و اسفاناج و جو کوفته بپزند و اگر خواهند که شکم ببندد همچنان با پوست
بپزند در آب و آب از وی بریزند و بعد از آن با ورق حماض بستانی بپزند
و آب سماق و آب انار دانه و زیت اضافه کنند و بخورند حرارت ساکن کند
و شکم ببندد و اگر زیت نخواهد روغن بادام و وی سرفه را نافع بود خاصه
چون با زیت بود و چون بکوبند و با آب مورد بسرشند و ضماد کنند بر اعضائی که
کوفته شده باشد قوت دهد و وی طاره را نیکو بود و مضعف دندان بود
و مضر باه بود و دیر بگذرد و در وی نفخی اندک بود و در وی جلا نبود و باید که
بروغن بادام بپزند و در ضرر باه مصلح وی شیر خشکدانه بود و بدل آن باقلاء
مقشر بود ماش هندی قلت است و گفته شد ماس بپارسی الماس
خوانند و آن چهار نوع است اول هندی بود که لون آن بسپیدی مایل بود و
بزرگی آن بمقدار باقلائی بود و بمقدار تخم خیار و کنجد بود و باشد که از باقلا

بزرگتر بود لیکن نادرافتد و لون آن نزدیک لون نوشادر صافی بود و نوع
دوم ماقدونی بود و لون وی مانند لون اول بود اما بزرگتر بود و سیم معروف
بود بحدیدی از بهر آنکه لون وی مانند آهن بود و وی بوزن ثقیل تر بود و از
در زمین یمن و بلاد سوقه یابند چهارم قبرسی بود موجود در معادن قبرسیه
و بلون نقره بود و طبیعت الماس سرد و خشک بود و گویند گرم و خشک بود
بقوت دگویند چون در دهان گیرند دندان بشکند و بغایت محرق و مفتت بود
و وی سم قاتل بود و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی و آب گرم و روغن
گاو بود و بعد از آن بشیر تازه آشامیدن و الماس با سرب گرفته به تیشه
توان شکست و بیشتر به سرب باشد و آتش بروی کار کند **ماميران**
گویند نوعی از عروق الصفر است و از وی گرمتر بود و آن صینی بود و خراسانی بود
صینی زرد بود و خراسانی تیره رنگ که بسبزی زند و آن عروقی باریک بود
و گره داشته باشد و طبیعت آن گرم و خشکست در آخر دوم و گویند در
چهارم دگویند گرم است در اول و خشکست در سیم سفیدی چشم و سفیدی ناخن را
زائل کند و روشنائی بیفزاید و اصل وی یرقان را نافع بود و مفتح سده بود و در
ادرار بول بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم بود و چون با سرکه سحق کنند در
کلف طلا کنند زائل کند و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عسل بود و بدل
وی بوزن وی عروق الصفر و نیم وزن آن مر بود **مادون** خیسر گویند
مرماخوز است دگفته شود **ماهون** حاشات و گفته شد **ماء** نیکوترین
آب چشمه آن بود که از طرف شرق بود و نیکوترین آن بود که بشدت بر وان

برمقابلهٔ شمال و بر سنگ روانه بود و براق و صافی بود و سبک وزن بود و
رایحه و طعم بد نداشته باشد و چون آفتاب بروی تابد زود گرم شود و چون از
وی زائل شود زود سرد شود و زود از معده بگذرد و ثقل طعام سبک گرداند
ازان و طبیعت آن سرد و تر بود و تری آن در چهارم و مقدار معتدل از وی
انقدر بود که غذا را یاری دهد و با عضا رساند و رطوبات آنگاه دارد
و بدن کسب نضارت و نعومت از وی کند و وی ریشها را بد بود و بسیار خوردن
وی گراز و رعشه و سبات و نسیان آورد و نشاید که تشنگی برند که شهوت را
و قوت را نقصان دارد و مجفف جسم و مظلم بصر بود و بقراط گوید نیکوترین
آبها آب باران بود خاصه که از زمینی نیکو گیرند و قطر وی اندک بوده باشد
در ماه کانون و وی شیرین تر و سبک وزن تر بود و سردی وی کمتر از آب چشمه بود
و وی سرفه را نافع بود خاصه چون آشامیده بر جهت سرفه از وی بسازند و آب
برف سرد بود و یکسب و اگر باعتدال بیاشامند سردی معده و جگر ببرد و بهضم
قوت دهد و مضر بود بدندان و حنجره و سینه و نقرس و امراض احشا را بارد و عصب
و مصلح وی ریاضت و استحمام بود و نشاید که ناشتا آب خورند که گزاز آورد
و نافض معده ضعیف و بدن ضعیف که گوشت اندک داشته باشد و ناقهان
و صاحب سپرز و یرقان و استسقا و بواسیر و نشاید که در شب از تشنگی سخت که حادث
شود و آب خورند که حرارت غریزی بنشاند و استسقا آورد الا اگر سبب آن
چیزی گرم و خشک یا شور خورده باشند و اگر باز خورند شاید و آب گرم نیکوترین
نیم گرم بود که حرارت وی لذیذ دوی گرم بود و بعرض طبیعت براند خاصه چون با

نبات یا با عسل بود و چون با آب سرد ممزوج کنند مصروع را نافع بود و ورم
حلق و علاذه و سینه را و اگر با آب سرد ممزوج کنند مصروع را مضر بود و تشنگی ساکن کند
و اگر بسیار خورند مفسد مزاج بود و مرخی معده و دماغ را از بخار پر کند و هضم را
فاسد کند و بسبب فساد هضم لون را زرد گرداند و سپرز و جگر تورم کند و مهیج رعاف
بود و باید که با گلاب بیامیزند تا مرخی معده بود **ماء اللحم** باید که از گوشت
محمود بود مانند بره و حولی و چیش و سودمندترین چیزها بود جهت ضعف دل
و صنعة آن بتقطیع و انبیق گیرند و آن مانند عرق بود در غایت قوت **ماء**
ماء الشعیر بپارسی جو آب گویند و فعل وی مانند کشک الشعیر بود که از شعیره
جو گویند و در کاف گفته شد و وی سرد و مرطب بود و دفع حدت اخلاط کند
و بول براند و تبهاء حاده را نافع بود و سادهٔ آن و اگر بلغمی بود با کرفس و رازیانه
نافع بود و وی جگر گرم را نافع بود و خون معتدل صالح از وی متولد شود و تشنگی بنشاند
زود بگذرد از معده و معاذ بیرون آید و اخلاط سوخته با وی مستفرغ شود و مضر بود
با حشاء سرد و منفخ بود و معده سرد را بد بود و دفع ضرر وی بگلقند کنند
ماء الجبن بپارسی آب پنیر گویند کلف و جرب را نافع بود خوردن و طلا کردن
و مسهل صفرا بود و یرقان را سود دهد و با افتیمون مسهل سودا سوخته بود و حرارت
جگر بنشاند و حب صفرا و فاضلترین وقت خوردن آن بهار بود و مقدار شربتی از وی
هر روز بنوبت یک رطل بغداد بود و میان هر نوبتی دو ساعت بود با دانگی نمک سندی
و نیکوترین آن بود که از بز سرخ جوان گیرند ازرق چشم که علف خورده بود و اگر
احتیاج بود بعلف و آرد جو و کاسنی و خیار و رازیانه بدهند صفت آن بستانند

بر شیر تازه

شیر تازه دو رطل در دیگ کنند و آتش آهسته در شیب آن کنند و چون
شیر جوشیدن بسر آید چهل درم سکنجبین قندی و یکدرم سرکه بدان ریزند شیر بریده شود
و پنیر جمع شود بعد از آن بآتش پالایند پس از آن بکرباس و دیگر بر سر آتش نهند
و کفش بگیرند و بعد از آن استعمال کنند **ماء الورد** بپارسی گلاب گویند نیکوترین
آن تیزبوی باشد که بطعم تلخ بود و طبیعت آن سرد بود و این هر دو قول صاحب التیسیر ات
و گویند سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبت و یبوست مایل برطوبت بود
و مقوی دماغ و مسکن صداع گرم بود بوییدن و طلا کردن و قوت دل و معده بدهد
بوییدن و خوردن و طلا کردن لثه را سخت کند و درد چشم را ساکن گرداند و حرارت آن
بنشاند و چون بپاشند غشی و نفث دم را نافع بود و خفقان گرم و مقوی حشم بود
بعطریتی و قبضی که در وی هست و چون بر سر ریزند خمار را نافع بود و تحلیل کند صداع
را ساکن گرداند و بسیار بر موی ریختن موی را سفید گرداند و گلاب مقوی معده و حس مخ
بود و مصلح وی جلاب نبات بود **ماء الکافور** نیکوترین آن بود که مانند روغن
بلسان بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم منفعت وی آنست که دفع بیرون
آورد مضرت آنست که محرور مزاج را درد سر آرد و دفع مضرت وی بروغن بنفشه
کنند که با وی خلط کنند و سرد مزاج را و پیر را او در زمستان و در شهرهای
سرد و سیر موافق بود و ماء سرجوبه و حنا و رازی گویند که درخت کافور چون بشکافند
این آب از وی روانه گردد و گویند کافور آن بود که با پوست درخت مختلط
شود باشد پس بزنند و صافی کنند و آب آن ذهبی رنگ از وی بگیرند و خاصیت وی
آنست که چون در طعام کنند مگس گرد آن نگردد **ماء النون** آب ماهی نمکسوده

را ماء نون خوانند و آن مانند مری بود و در اکثر حالات و گرمی و خشکی وی کمتر از وی
شیری بود خشک گرداند و مقطع بلغم بود ماء الملح دیسقوریدوس گوید
قوت وی و فعل وی مانند نمک بود و قایم مقام آب دریا بود در منفعتها
ماء العسل گرم بود و قوت معده سرد بدهد و اشتها بیاورد و بول براند
و مرضها سرد را نافع بود و مسهل طبیعت بود و چون خلطی باشد که مستعد دفع بود
و شکم ببندد و چون در معده قوت نفوذ غذا ببدن بود و اگر زن بیاشامد و اگر
فرا تو نزدیک ناف پیدا کند آبستن باشد و اگر نه آبستن نبود و مضر بود با صحاب
مراره و ورم گرم و مصلح آن رب به فواکه حامض بود و صفت آن بگیرند عسل و گیرند
آب شیرین بجوشانند تا ثلثی برود و دو ثلث بماند و فرو گیرد و بپالایند و اگر خواهد که
گرمی وی زیادت گردد مصطکی و زعفران و زنجبیل و قرنفل و دارفلفل از هر یک
قدری در خرقه بسته با وی بجوشانند ماء الحدید دو صراست و گفته شد
ماء القراطن شراب است که آنرا اخندیقون گویند و صاحب منهاج گوید که از
خمر یا از مثلث و عسل و داروها گرم سازند و صاحب جامع گوید ماء العسل است و گفته
شد ماء الجمه بپارسی آب مه گویند صاحب جامع گوید از جماعت بازرگانان
شنیدم که از طرف هند متردد بودند و از غیر ایشان از اقلیمها دیگر که آن
آبیست خاکستری رنگ بغایت ناخوش بوی و چون کهن گردد سیاه شود مؤلف
گوید آن آب را از شکم ماهی گیرند که آن ماهی را جمه گویند و در بحر چین بود و اگر
آن ماهی را چیزی مثل چوال دوزی زنند در حال درست گردد و در اندرون
وی مانند کیسه بود پر از این آب و خواص وی آنست که هر عضوی که شکسته گردد

مقدار دو مثقال بیاشامند و رها کنند که بدندان رسد که دندانرا مضر بود در زمان
آن عضو درست گردد اما باید که باز جای بسته باشد و در حال بیاشامند فتبارک الله
احسن الخالقین و نشان این آب آنست که چون خورند در حال آن شخص که
استخوان او شکسته داند که آب رسید بآن موضع شکسته و این مجربست مالی
عسل است و گفته شد مالیوقلن بادرنبویه خوانند و گفته شد مارماهج
ماهی درازست مانند مار و آنرا مارماهی خوانند ماطونیون درخت
فرازست و صفت تنه گفته شد در قاف مشک اترجست و گفته شد مشک
سوسن است و گفته شد مثنان درخت گرمدانه است و آن نوعی از مازریونست
و گرمدانه تخم وی بود و گفته شد مثلث آب انگور بود که بجوشانند و کف وی
بگیرند تا چهار دانگ بسوزد و دو دانگ بماند بعد از آن فرو گیرند و استعمال کنند
و منافع وی نزدیک بمنافع خمر بود و خونی صالح ریشن از وی متولد شود و هضم
غذا کند و چون با آب بیاشامند محرور مزاج را نیکو بود محنج نوعی از ریاحین است
و بپارسی خوش نظر گویند و طبیعت آن سرد و خشکست در دوم و گویند تر است
و وی قابض بود و منع خون رفتن بکند و طبیعت ببندد و جراحتها تر را بصلاح آورد
و ریش آنرا خشک گرداند و چون عصاره وی در گوش چکانند کرم گوش بکشد
و ریش آنرا خشک گرداند و درد زایل کند مج ماش است و گفته شد محروث
اصل الانجدانست و وی بقوت و منفعت حلتیت بود و بهترین آن سفید
سبک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود بر هضم یاری دهد و معده را پاک
گرداند و معاء و محلل ریاح نفخ بود و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال بود و اسحق گوید

مضر بود و بشش و مصلح وی عسل بود **محلب** درختیست مانند درخت بید و گل آن سفید
بود و ثمر آنرا حب المحلب خوانند و گفته شد صفت آن در حا **محموده** سقمونیا
و گفته شد **محاجم** اهل اندلس مخلصه را بدین اسم خوانند **مخلصه** محاجم
خوانند و البوج خوانند و آن سه نوع است و مؤلف گوید یکنوع را بشیراز گلی زریری
خوانند و بپارسی ملبس شامی گویند و یکنوع را گشنز کوهی گویند و یکنوع را ازیاق
کوهی و هر سه نوع تخم ایشان مشابه یکدیگر بود اما در نبات ایشان بجای
رستن ایشان اندک تفاوتی بود و نبات گازریک خشن بود و تخم وی
بغایت تلخ و گل وی ازرق بود و کوه و سنگستان بها روید و نبات گشنز کوهی املس
بود و بقدر بزرگتر بود و تخم وی هم بزرگتر بود و هم تلخ بود و در مرغزارها روید که در
دامن کوه بود و گل وی بسرخی زند و نوع سیم در رمل روید و نبات وی کوچکتر
بود و گل وی سفید بود که در وی زردی و سیاهی بود و مؤلف گوید نیکوترین
آن شباکاه بود که از کوهستان شباکاه آورند و خواص وی آنست که
هرکس که شربت از وی بیاشامد از گزیدگی مار و عقرب و افعی محفوظ گردد که بها
یکسال ایمن باشد و اگر مار یا عقرب یا افعی گزیده باشد و یکشربت از وی بیاشامد
البته خلاص یابد از مضرت سم آن و شربتی از وی از یکدرم تا یکمثقال بود
با روغن زیت و مجربست و بکرات امتحان کرده و مجرب بوده و مؤلف
گوید شخصی در نزول آفتاب بحمل سه روز هر روز یکمثقال مخلصه با شراب تجرع کرد
و دران سال چند نوبت ویرا زهر دادند بر وی کارگر نشد مثل دو دانگ و نیم
الماس و زرد آلو و یکنوبت زهره افعی و چند سمیات دیگر و بر وی کارگر نشد

و چون

و چون تفحص کردند در اول سال مخلصه خورده بود چنانچه یاد کرده شد و این تجربه
بتحقیق و مخلصه را مخلصه ازبهر آن نام کردند که از همه زهرها خلاص دهد و مؤلف
گوید حجر التیس که بپارسی پادزهر خوانند و از شباکاه خیزد چون حجر التیس بسوهان کوهستان م
بآخر رسد در میانه آن دانها قدری چوب باشد و آن دانها چوب از آن مخلصه
بود و بدان دانها پادزهر جمع میشود و بمرور ایام می بندد و بزرگ میگردد دفعی
آن گوسفند میگردد گویند بغیر از ماره مخلصه نیست بالجمله تریاقیست در دفع سمیت
مخلط مخیط گویند و دبق نیز گویند و بیزو و آن سپستانست و گفته شد
مخ بپارسی مغز گویند و وی لذیذتر از دماغ و نیکوتر بود و موافقترین مغز
ساق گوساله و اول بود بعد از آن گاو و پس از پس گوسفند و طبیعت وی گرم
و تر بود و مسخن و ملین و کثیر الغذا بود و بهترین وی آن بود که در آخر تابستان
باشد و وی محلل و ملین صلابات بود و چون زنان بخود برگیرند از جهت مغز نهای
محمود صلابات رحم را نافع بود و عضل و اعضا و صلب را نرم گرداند و مجموع
شقاق دست و پای را نافع بود و ملطخ معده بود و بشهوت مضر بود و مغثی چون
بسیار بخورند و مصلح وی ابازیر گرم بود و صعتر و نمک و انجدان **مخیض**
بپارسی دوغ خوانند و نیکوترین آن بود که از شیر گاو جوان بود و صفت آن
در لبن حامض در لام گفته شد **مداد** نیکوترین آن بود که سبک وزن و سیاهی
بغایت بود و طبیعت همه انواع آن گرم بود و مجفف الا هندی که بولس وی را از
مبردات شمرده است و چون بر ورم گرم طلا کنند نافع بود **مرجان** در باب
با در صفت بسد گفته شد انواع آن **مرزنجوش** مرده گوش گویند و بپارسی

مرزنگوش خوانند و بعربی اذان الفار و گوش شد را الف و طبخ وی استفارا
نافع بود و بیخ ورم از وی شربتی طمثی را سود دارد و عسر البول و مغص را نافع بود
و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی تخم خرفه بود و بدل آن سپستان و گویند
دو وزن آن مرزنجوش و گویند بدل آن ورق یاسمین بود و گویند بدل آن
شاهسبرم است و گویند نیم وزن آن فلفل. مران مالیا خوانند و آن درختی
باریک و دراز و از چوب وی نیزه سازند و در ملک شام بسیار بود و ورق
وی زرد بود و در وی قبضی بود و تجفیفی و عصارهٔ ورق وی چون بیاشامند
یا ورق آن با شراب ضماد کنند گزیدن افعی را نافع بود و پوست درخت وی
چون بسوزانند و با آب برجرب بیالایند قطع کند و نشارهٔ چوب وی
کشنده بود چون بیاشامند. مُره صمغیست یونانی سمرنا خوانند و وی
خالص بود و مغشوش بود و غش آن بعضی از تنوعات کنند که آنرا ابارنباتی
خوانند و فارسی بن خوانند و آن نوع کشنده بود و نیکوترین مر آن بود که
بسرخی مایل بود و خوش بوی و زرین و صافی بود و بغایت تلخ بود و طبیعت
آن گرمست در سیم و خشکست در دوم و وی مفتح و محلل ریاح بود و در وی
قبض و ازلاق بود و در داروهای بزرگ استعمال کنند از بسیاری منفعت آن
و وی منع عفونت آن کند تا بحدی که میت را نگاه دارد از تغیر و نتن
و اثر ریشها زائل کند و چون در دهان نگاه دارند بوی دهان خوش کند و
ورمهای لثه را نافع بود و اگر با سپستان و ترمس با عصارهٔ سداب حقنه
سازند حیض براند و بچه بیرون آورد بزودی و اگر مقدار باقلی که آن بوزن

دوازده قیراط بود و بیاشامند سرفهٔ مزمن و درد پهلو و عسر البول و سینه
و قرحهٔ امعا را نافع بود و چون در شیب زبان نهند و آنچه حل میشود فرو برند
خشونت قصبهٔ شش را نرم گرداند و آواز صافی کند و کرم بکشد و چون با شراب
بیامیزند و در شیب بغل مالند گند بغل زائل کند و چون با شراب در زیت
مضمضه کنند دندان و لثه را محکم گرداند و چون بر ریشهای سر پاشند نیکو گرداند
و چون با افیون و جند بیدستر و مامیثا بیامیزند ریم که از گوش آید و ورم آنرا
نافع بود و بسلیخه و عسل بر ثالیل مالند سودمند بود و چون با سرکه بر قوبا مالند
نافع بود و اگر با لادن و خمر و روغن مورد بر موی مالند از تساقط منع کند
و ریش چشم و تاریکی و سفیدی آنرا زائل کند و ابن جزار گوید چون سحق کنند
و با آب مورد برشنه و زن بخود برگیرد بوی منتن که از فرج وی دمد زائل
کند و اگر بزیت فلسطینی برشنه و مرو طلا کنند بر انگشت ابهام پای راست
وقت مجامعت بد بها دام که بر ابهام وی بود و چون سحق کنند بسرکه نیکو تا مانند
مرهم شود و بر سر مالند درد سر و صداعی که سبب آن ندانند زائل کند و رازی
گوید درد گرده و مثانه را نافع بود و نفخ معده و مغص و درد رحم و مفاصل را زائل
کند و زهرها را نافع بود و کرمها را بیرون آورد و ورم سپرز را بغایت نافع بود
و چون با شراب بیاشامند گزندگی عقرب و استرخاء معده را سود دهد و مسهل
آب زرد بود و اگر زن نیم درم با زردهٔ تخم مرغ نیم برشت بیاشامد منع خون
رفتن بافراط بکند و بازبندد و اگر با سداب فرزجه سازند و زن بخود برگیرد بچه بیندازد
و اگر با آب تره تیزه حل کنند و بر خونی که در زیر چشم منعقد شده باشد طلا کنند

تحلیل بود و اگر بر کلف طلا کنند و بدان مداومت کنند زائل کند و اگر در آب نارنج
حل کنند و بر سعفه طلا کنند و بدان مداومت کنند زائل کند و خشک گرداند و خون
با سرکه و روغن گل طلا کنند بر جرب ریش و شری و حکه و غیر آن طلا کنند زائل
گرداند و اگر با سرکه و روغن گل و زعفران بجوشانند و بر گیرند زخم را نافع بود که از آن جراحت
بود و رایحه وی مصدع و مسدر و منوم بود و گویند مضر بود به مثانه و مصلح وی عسل
بود و بدل وی صمغ بادام تلخ بود یا قصب الزریره و قسط تلخ و فقاح و اذخر
مرداسفرم آس بریست و در قوت مانند بادآورد بود و بهترین آن
رومی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و صرع را نافع بود و مقوی
معده و جگر بود و چون بجوشانند و بر گیرند کرم معده بکشد مرباقلن معنی آن ذو
الف ورقه و صاحب جامع گوید خرنبل است و گفته شد طرقیان آن را خداخانه
خوانند مرانیه هوم المجوس است و هوم الدابه خوانند و گویند آن گرم
و خشک است در دوم و در وی تحقیق بغایت بود و مجوس گویند سنگ مثانه
بریزاند و بول براند و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن گل وی بود آنچه تازه بود
و طبیعت آن سرد و خشک بود با اعتدال خون را ببندد از جراحتها و چون
بکوبند و بر آن نهند و چون بپزند و آب آن بیاشامند بول براند و فضول
بگدازد و معرفت وی باقی در باب تا گفته شود مرو انواع است نوعی خوشبوی
و برام ماخوذ گویند شیرازی مرو خوش گویند و گفته شود و نوعی که بوی آن کمتر بود
آن را اشموسا گویند و طبیعت آن گرم و تر بود و تخم آن را شیرازی مرو تلک
خوانند و نوعی دیگر آن را دارما و دارنگ نیز خوانند و آن مرو سفید بود و وی

معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی تفریح بود و گویند بدرستی که لسان الثور است
و گفته شد و یک نوع دیگر را لخرا گویند و هم گفته شد و یک نوع دیگر را شیر دارو دارد
شیران نیز گویند و آن را شیرازی مرو تلخ گویند و بلفظی دیگر مرماهان و مرماهوس
گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم مجفف و محلل نفخ بود و بلغم و سده بگشاید
و صداع سرد و درد معده که از بلغم بود سود دهد و اسحق گوید ارماهر و سفید است
و حب وی هم سفید بود و مولف گوید انواع مرو را اینجا کلام حب سفید نیست الا
مرو تلخ که خود حب هر دو سفید ندوان نوع مشهور بود به مرو سفید پس بر تقدیر
مرو سفید غیر لسان الثور باشد و نوعی دیگر هست که آن را عنبها خوانند و آن
کاو چشم است و گفته شد مرقیشا ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شبهی بود
و هر جنسی مشابه بود بجوهری که بوی منسوب بود در لون و آن را حجر النور و حجر الروشنائی
خوانند از بهر روشنائی چشم و طبیعت آن گرم و خشک در دوم مقوی چشم بود
و دیسقوریدوس گوید قوت وی سوخته و ناسوخته مسخن و محلل بود چشم را جلا دهد
و منضج اورام حاسیه بود چون با راتینج خلط کنند و گوشت زیادت بخورد و ریشها
پاک گرداند و ارازی گوید چون از گردن کودک بیاویزند نترسد و اگر سحق کنند با سرکه
برص طلا کنند زائل کند و گویند محلل ماده بود که در زیر چشم باشد و قوت چشم دهد
و نرمش با سرکه طلا کردن سود دهد و در مرهمها کردن محلل بود و قاطع دم بود
و بدل آن مغنیشا بود مرداسنج مرتک گویند بپارسی مرده سنگ و بیونانی
لیترغورش خوانند و نیکوترین آن اصفهانی بود و براق که بر سر خم زنند و طبیعت وی
سرد مائل بود و مغسول وی باعتدال سرد بود و قابض و مجفف و از خواص وی

انکت که چون در سرکه اندازند سرکه شیرین شود و اگر در نوره بود بدن را سیاه کند
و دی ماده مرهمها بود و بوی بدن خوش کند خاصه شیب بغل و کلف را زائل کند
و اثر سیاهی و خون مرده و اثر آنکه زائل کند و منع عرق بکند و گوشت در ریشها برویاند
و منعول دی چشم را جلا دهد و خوردن وی نشاید از بهر آنکه کشنده بود بول ببندد
و نفخ در شکم و حالبین پیدا کند و قبض زبان بکند و باشد که قولنج آورد و املاس شود که
اطلاق بول و غایط کند و خناق آورد و مداوای وی بقی کند بعد از ان شراب
زنجبیل مربا و اسفیدباج و چون طلا کند در شیب بغل منع فضلها بسوی آن کند
پس اول آن بود که بار دهن گل پا میزند و رازی گوید کسی که آن خورده باشد معالجه
وی بقی کند و بآبی که در وی شبت و انجیر پخته باشند و بعد از ان مقدار درم
مرتکی با آب نیم گرم بیاشامند و لحوم الحرفان و سرکه خمر سیاه از عقب آن بدهند
مُری بپارسی انگامه بخاری گویند و انگامه رقیق گویند آنچه از جو سازند گرم و خشک بود
تا سیوم و گویند گرمست در اول و خشکست در دوم اخلاط غلیظ را بزداید و نشف
بلغم بکند و پاک کرداند و بوی دهان خوش کند و ریشها عفن را نافع بود و درد ورک
و عرق النسا و رطوبت معده را عظیم مفید بود و در حقنها و قولنج مستعمل کنند تا سبب
بود و گزیدن سگ دیوانه را نافع بود و رازی گوید مری گندم همین عمل کند الا آنکه ازوی
الطف و اقوی بود و شکم براند و قطع لزوجات بکند و ملطف اغذیه غلیظ بود و متعطش
و مسخن معده و جگر و مجفف آن بود و چون بیاشامند اندکی بیاشامند که مهلک شد
و اگر در چشم کسی کشند که وی ابله نباد کرده باشد هیچ در چشم وی پدید نیاید و اگر
بر ابرو باشد بگدازاند و چون بدان غرغره کنند جذب بلغم بسیار کند از دماغ

دخان

دخنک و ورم عانه پاک کرداند چون منفجر شده باشد **مُراد** نوعی از سکاعات
و ماده آمده و در فعل نزدیکست با ایشان **مرطیس** سنگیست که در وی خشونت صخری
بود و بلون لاژورد بود چون سحق کنند بوی خمر کند اگر بوزن سه جو از وی بیاشامند
درد دل را نافع بود **مرد قوش** مرزنجوش است و گفته شد **مرزیج** جوز هندیست
و آن حبیست هندی مانند دو تو و طبعت آن گرم و خشکست در سیم حیض براند و سدده
جگر و سپرز بگشاید **مرماحوز** نوعی از مرو است بپارسی مرو خوش خوانند و نیکوترین
آن بستانی بود سبز و طبیعت آن گرم و خشکست در سیم و گویند در دوم و گویند
خشکی وی در چهارم بود گرم بود در اول و وی لطیف بود و محلل و مسکن ریاح بود
و سده بلغم بگشاید و چون بسر بر بخار آن دارند صداع سرد را نافع بود و وی نشف
رطوبت معده بود و مقوی آن و معده را مستعمل از وی بکید رم باشد و منع قی بکند
و خوزی گوید چون در شراب خوابانند و بیاشامند مستی سخت کند و بوئیدن
وی صداع بود و مصلح آن ریاحین سرد بود و بدل آن مرزنگوش بود و اگر از
جهت سکر بود بوزن آن اشنه و دانگ آن زعفران و مرزنگوش و مرماخورد
جمسفرم و فرنجمشک و بادرنبویه همه قائم مقام یکدیگرند در ابدال **مُرغزی**
جامه مرغز گرم و تر بود و حرارت وی از صوف کمتر بود و ملایم طبع انسان بود و بدن را
نیکو دارد و از نرمی بسیار که در وی هست و مسخن کرده و مقوی پشت بود **مَرمَر**
نوعی از رخامست سفید و نیکوترین آن بود که از معدن جزع آورند و بیونانی
اسطراطیس خوانند و بعضی گویند اسطرطیس جزعست و فقط سلس گوید چون
اسطرطیس بسوزانند و با نمک اندرانی سحق کنند نیکو و دندان و لثه را بدان بمالند

سودمند بود دلثه را محکم دارد و سوختگی آتش را سود دهد چون بکوبند و سحق کنند و بر موضع
سوختگی فشانند و دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند و با زرنیخ و زفت بیامیزند و
صلب کبد ازاند و چون در موم روغن کنند و درد معده ساکن کند مرارات سالم
ترین زهرها مرغان زهرهٔ مرغ و دراج و کبک بود اما مرارهٔ جوارح بغایت قوت
لذاع بود خاصه کبار ایشان و هشیار آن بود که لون وی زردی طبیعی بود و اگر زنگاری
و لاژوردی بود بد باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و چون با نطرون
و قیمولیا بیامیزند جرب ریش شده را سود دهد و زهرها مجموع تاریکی چشم را نافع بود
خاصه مرارات جوارح خصوص خشک کرده و ابتدا نزول آب را مفید بود و مجموع مرارات
طبع براند و اسحق گوید بقوت ترین زهرها چهارپایان زهرهٔ شیر بود بعد از آن کفتار
سگ و گرگ پس خرس پس یوز پس آهو پس میش و هر یک بجای خود گفته شود
مرارة الظبی سودمند ترین زهرها جهت چشم زهرهٔ آهو بود مرارة حمار الوحش
زهرهٔ خر گور داء الثعلب و داء الحیه را سودمند بود مالیدن و برآثر و ریشها طلا کردن
مرارة الذئب زهرهٔ گرگ تشنج و کزاز که از جهت عصب بود و سردی نافع بود
و شریف گوید زهرهٔ وی چون با عسل و فلفل بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند زائل
کند و موی نیکو برویاند خاصه چون بخشش نوبت مکرر کنند و اگر با سکنجبین بیاشامند درد
جگر را نافع بود و دیسقوریدوس گوید زهرهٔ خرس در منفعت نزدیک زهرهٔ گاو
بود و چون لعق کنند صرع را نافع بود و در خواص این زهر گوید که چون در چشم کشند
با عسل و آب رازیانه چشم را روشن کند مرارة البقر بقوت ترین زهرهای
چهارپایان زهرهٔ گاو بود و آن در مرهمها کنند جهت منع جراحتها و دردهای سخت

و بانطرون و قیمولیا چون سر را بدان بشویند حزاز را نافع بود و چون با عسل
بدان تحنک کنند خناق را نافع بود و مفتح افواه بواسیر بود و تریاق گزیدگیها
و مقدار ما یؤخذ از وی تا دانگی بود و دوی و طنین و درد گوش را که از سردی بود
چون با روغن گل در گوش چکانند نافع بود و چون با عسل بیامیزند و در ریشهای بد و درد
فرج و ذکر و پوست خصیه را نافع بود و وی مضر بود بجگر و زهره و مصلح وی کثیرا بود
با عسل مرارة التیس نیکوترین زهره آن بود که جوان بود که بشیرازی [illegible]
و بوی خوانند و هنوز گشن نکرده باشد طبیعت آن گرم و خشک بود و دوالی
و داء الفیل و دانها در را که بر گوش بود و زهرهٔ بز کوهی تریاق گزندگی بود
و مقدار ما یؤخذ از وی تا دو دانگ بود و مضر بود بگرده و زهره و مصلح وی انیسون
بود و عسل مرارة الخنزیر ریش گوش را نافع بود و چون طلا کنند بعسل
و فلفل بر سر کل موی برویاند و مجرب است مرارة الکلب الماء زهرهٔ سگ
آبی گویند چون آدمی مقدار عدسی بخورد بعد از یک هفته بکشد و مداوای وی
بروغن گاو و جنطیانا رومی و دارچینی و پنیرمایهٔ خرگوش کنند و بروغنهای
خوش بوی ترنج و بنفشه و پرها لطیف مرارة الضبع زهرهٔ کفتار نیکوترین
آن بود که از کفتار نر بزرگ گیرند و آن گرم و خشک بود و مسهل بلغمی باشد که
در سر بود و مقدار مستعمل از وی تا دانگی و نیم بود و مضر بود بزهره و اسحق گوید مصلح
وی عسل و صبر بود مرارة الاسد زهرهٔ شیر نیکوترین آن بود که از شیر جوان گیرند
و آن گرم و خشک بود تاریکی چشم را نافع بود و ابتداء نزول آب و انتشار
خاصه زهرهٔ کبک که آن سودمند ترین زهر بود درین جهت مرارة الشبوط

شیوطاهی است که در دجله بغداد باشد و از آن یونانی قلوفونوس خوانند و زهره وی
تاریکی چشم و ابتداء نزول آب و انتشار را سودمند بود و گویند چون یک جزو از وی
تا مقدار دانگی و نیم معده را پاک کند و قوت بدل بدهد و گویند خوردن آن مضر بود
بزهره و مصلح وی کثیرا و سرکه بود **مرارة الكركي** زهره کلنگ گرم و لطیف بود
و چون با آب مرزنجوش سعوط کنند لقوه را نافع بود **مرارة الكبش** زهره
کبش که بپارسی غوچ خوانند و درد گوش را که از سردی بود چون با قدری عسل در گوش
چکانند نافع بود **مرارة القنفذ** زهره خارپشت که بپارسی زهره جکاسه خوانند
اثر ریشهای که در چشم بود زائل کند و مجذوم را نافع بود و چون بیاشامند
مرارة الارنب زهره خرگوش چون با آرد حواری و کندر و سداب بیامیزند
و در میان شراب بیاشامند بخواب نرود همیشه و اگر خواهند که از ان خلاص
یابند سرکه وی را دهند و بدل وی زهره تیس بود **مرارة النمر والافاعي والارنب**
البحري گرم کشنده و مهلک باشند کسی که آن خورده باشد تلخی دهان عارض
شود و زردی چشم و زود باشد که بکشد و اگر باقی بماند بیشتر از چهار ساعت نشان
خلاص باشد و هر چه زهره افعی بود عجب بود و اگر از ان خلاص یابند و مداوا
بشیر تازه و معجون طین مختوم و تریاق فاروق و رب به و سیب و شیره تخم
ترنگ و جلاب کنند و اگر غشی متواتر بود ماء اللحم فراریج دهند و شراب با اندکی مشک
و دوالمسک نیز صواب باشد **مرارة الرخمة** زهره رخمه که بپارسی مردارخوار
گویند و بیشتر از پی حرفوز و بعضی دیگر موش گیر خوانند سودمند بود با زیت جهت گرانی
گوش و بار و حق تلطیه چون در گوش مخالف چکانند درد شقیقه را مفید بود

و با آب

و با آب سرو چون در چشم کشند سفیدی زائل کند و ابن بطریق گوید چون زهره وی
خشک کنند و ظرفی اگنده در سایه و در چشم ملسوع کشند در جانب گزیدن سود دهد
و اگر چه افعی گزیده بود و دیگری گوید نه چنین است و بعضی گویند مجرب بود جهت
ستم کژدم و مار و زنبور و بدان ضماد کردن نافع بود و صاحب منهاج گوید
ظن من آنست که لطوخ کند **مريق** عصفورات و گفته شد **مرفد** جوز
ماثل و افیون را بدین اسم خوانند **مرارة الصخرا** و مرارة الصخر نیز گویند و آن
حنظل است و گفته شد **مرودیه** بعضی دانست و آن نوعی از هندبا بری بود
و رازی گوید مروریه صنفی از کاهو تلخ است که شیر از وی روانه بود **مرز** و می
خوانند و آن نبیدیست که از گندم و جو و کاورس و غیر آن سازند و ترکان ازا
بوزه و اکسمه و حوش برو نیز خوانند و مست کننده بود **مزمار الراعي** زباره
راعی خوانند و گویند عصی الراعیست و گفته شد **مزج** درخت بادام تلخ است و در
صفت لوز مر گفته شد منفعت آن **مسك** بپارسی مشک خوانند نیکوترین آن تبتی
بود و گویند صینی و ابن وافد نقل از مسعودی کند که در کتاب مروج الذهب
و معادن الجوهر آورده که فضیلت مشک تبتی بر چینی بر دو وجه است یکی آهوی
تبت سنبل چرا کند و چنین و آهوی چین برحشایش دیگر دوم آنکه اهل
تبت قطع از نافه بیرون نیاورند و همچنان رها کنند و اهل چین از نافه بیرون آورند
و غش بجای وی کنند مثل خون و غیر آن از نوعها که غش توان کرد و دیگر چین
راه دور است و در دریا گذشتن بسبب نم و اختلاف هوا بوی آن و قوت
آن ضعیف گردد و نیکوترین مشک آن بود که لون وی زرد بود و رایحه وی

تفاحی بود و از آهوی گیرند که جوان بود و بعد از غایت نضج بود چون از وی گیرند
و فرق میان این آهو که نافه دارد و آهوان دیگر در لون و شکل و شاخ و صورت
هیچ نیست الا بغیر یک چیز این آهو را دو دندان پیش بود بشکل دندان
فیل و خوک و مانند یک وجب زیاده و کمتر بود و گویند آن قوم آنجا بشکار روند و اگر
بتیر زنند نافه وی ببرند و خون که در نافه بود و پخته و رسیده نباشد بوی وی
سهوکی داشته باشد پس چند زمان رها کنند تا بوی سهوکه از وی زایل شود
و از ماده هوا مستحیل بمشک گردد و این دلیلست که میوه که بر درخت نارسیده
باشد و نتوان خورد و چون از درخت فرو گیرند و چند روز کنند رسیده گردد
و توان خورد و بالجمله نیکوترین مشک آن بود که در جای خود نضج یافته باشد
و در سره خود مستحکم شده و از حیوانی بود که مستحکم و تمام الولاد بود و طبیعت
مشک گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و فلهمان گوید مشک گرم است
در دوم و خشک در سیوم ابن ماسویه گوید عرق خوش بوی کند و قوت دل
و شجاعت زیاده کند و مرهٔ سودا زایل کند و چون با دوا بود که مصلح وی
بود در ان رحمت مسخن و مقوی اعضای خارجی بود و چون برو نهند و اعضای
باطنی چون بیاشامند و جماعتی از اطبا. فارس و اهواز ذکر کرده اند که در وی
رطوبتی هست و بدین سبب است که باه را یاری دهد و اگر قدری از وی با روغن
چیزی بگدازند و بر قضیب و سوراخ ذکر طلا کنند یاری دهد بر جماع بسیار کردن
و انزال و سرعت انزال و رازی گوید چون در طبیخی حل کنند و بیاشامند و بهق را
کنده کند و سود کند بود علتهای سرد که در سر باشد و غشی و سقوط قوة و رانکو

بود

بود و طری گوید ملطف و مقوی اعضا بود و سبب بوی خوش و چون بدان سعوط
کنند مقدار نیم عدس از وی با چندان زعفران صداع که از سردی بود زایل کند و قوت
دماغ دهد و حکیم مسلم بن حنین گوید چون در ادویه بیاض چشم کنند قوت چشم دهد
و سفیدی که رقیق بود زایل کند و نشف رطوبت بکند و اسحق بن عمران
گوید مرطوب مزاج و پیران را موافق بود و نافع بود خاصه در زمان سرد و مصدوع
جوانان محرور مزاج بود خاصه در زمان گرم و گرمسیرها و بالجمله سودمند بود
مجموع علتهای سرد را که در سر بود و سده بگشاید و نافع بود جهت ریاحی که عارض
شود در چشم و در جمله چیزها و شکم ببندد و درد زردی روی زایل کند و عمل سموم
باطل کند و خفقان را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید وی اجل تریاق بیش اهل
بود و خوردن سنبل و مفرح بود و توحش را سودمند بود و تعدیل گرمی وی
کافور بود و کند و از ان خشکی بروغن بنفشه در روغن گل کنند و گویند چون بدان
سعوط کنند مفلوج را و اصحاب سکته را نافع بود و دماغ را پاک گرداند با دوائی که
بدان سعوط کنند و چون در روغنهائی که مسخن باشد حل کنند و بر فقار و پشت مالند
خدر و فالج را سود دهد و اگر بدان مداومت نمایند افلاج را زایل کند و ابن رضوان
گوید بر بواسیر ظاهر طلا کردن نافع بود و ابن رشید گوید ریاح غلیظ که متولد شود
در امعا نافع بود و چون بیاشامند و صاحب منهاج گوید مقدار با خوردن وی
قیراطی بود و شرب وی مضر بود بدماغ گرم و مصلح وی کافور بود و گویند بدل آن
جند بیدستر بود و در اعصاب و در همه فعلها الا در بوی خوش تنها باقی و در فعلها
بدل مشک بود و گویند بدل آن مرزنگوش است سوال الراعی گوینده

زوفرات وگویند حشیش شطرج است **مسمقوره** وسمقار و مسمقران ایمها
بربری است زراوند طویل را **مسك الجن** بزبان اندلسی جعده کوچک را
بدین اسم خوانند وشواصیر را نیز مسک الجن خوانند وگفته شد **سواك القرود**
اشنه است وگفته شد **سواك العباس** گویند رعی الابل است وگفته شد
دواس را نیز بدین اسم خوانند **سطار** شراب بدست افشرده زود رسنده
مستعجل بوزیدان است وگفته شد **سقمونیا** سقموقیا و سقموقونیا نیز گویند
وآن زبد القواریر است وبپارسی کف آبگینه گویند و مار الزجاج خوانند وآن آن
بود که بر روی آبگینه مانند کف پیدا کرده و بعضی گویند آن خمر ماست که سبزیت بکام
ساختن و بعضی گویند ریزه آبگینه است آنچه محقق است کف آبگینه است و نبات حار
و حاد بود سفیدی چشم را زایل کند و مجفف رطوبت بود و حکه و جرب را نافع بود
و چون در حمام بر اعضا طلا کند و بدل آن آبگینه سفید است و قلیه کازران **سقا**
سقاطون عود هندیست وگفته شد **مسن** سنگیست الوان که کارد و شمشیر
وغیر آن بدان تیز کنند حکاکه چون بر پستان ابکار لطوخ کنند و خصیه کودکان را
نگذارد که بزرگ گردد و اگر بر داء الثعلب لطوخ کنند موی برویاند و اگر برکه بانیا
درم سپرز بگدازد و صرع را نافع بود اما مسن زیتی سبز چون بکشند و پس بریان
کنند با آتش و سحق کنند و به سرکه و نطرون حکه و قوبا و خنازیر و سرطان و آکله
نافع بود و چون سحق کنند تنها و در چشم کشند سفیدی چشم زایل کند و از بهر آنست که
شیافات که از جهت چشم سازند و اگر وی را بسوزند و سحق کنند و بر سوختگی آتش
پاشند سودمند بود **مشمش** بپارسی زردآلو گویند و قیصی خوانند و یونانی

ارمنیاقن و نیکوترین آن ارمنی بود و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم و سقور بود س
گویند گوشت طعم تر از شفتالو بود و بعضی نیکوتر از وی بود و خوزی گوید مسهل صفرا
و مولد خلط غلیظ بود و خشک کرده وی چون بخوبیانند و نقیع آن بیاشامند
مسکن تشنگی بود و مبرد معده بغایت و تنها بر ناشتا معده را نافع بود و اگر در معده
طعامی بود فاسد کند و بگندد و اولی آن بود که اگر در معده بقیتی طعام بود بخورند
و از پی آن سکنجبین بخورند و گویند نیم درم مصطکی و نیم درم انیسون با شراب بپیه
ممسک بخورند و اگر مغز استخوان وی بخورند غشیان بغشش آورد و مداوای
وی بقی کنند پس برب فواکه ترش مانند غوره و اترج و لیمو و روغن استخوان وی
بواسیر را نافع بود **مشك هندی** سعد هندیست وگفته شد **مشك الراعی**
دیفا و قس است وگفته شد **مشكطرامشیع** و مشکطرامشیر نیز گویند و آن
فودنج بری بود و بشیرازی رتک گویند و از خواص وی آنست که چون بکوبند
بوی حرا کند بعوض شیر خون از پستان او بیاید و طبیعت آن گرم و خشک بود
تا سیم وگویند خشکی وی در چهارم بود رطوبات لزج از سینه و شش بیرون آورد
و شراب وی عظیم سودمند بود در غشی و کرب را و دفع حیض و بول و درم و نفاس
براند و سنگ گرده بریزاند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و وی از غایت
افراط ادرار که در وی هست بعوض بول خون براند و مصلح آن رب مورد بود
یا بلوط و جهت درد رحم نافع بود و جالینوس گوید چون دانگی از وی سحق کنند و با
روغن بلسان بسرشند و زن بفرزجه بخود برگیرد درد زایل کند و اسحق گوید قولنج
را نافع بود و چون دانگی سقمونیا و دانگی از وی سحق کرده و یک درم شکر با ده درم

خمیر بنفشه بر شسته و با آب گرم بیاشامند و اربیاسیوس گوید کسی که شهوتش منقطع
شده باشد در هر سه روز یکروز نیم درم ازوی سحق کرده با سه درم تخم خربزه و
درم مسکه میش و بیست درم عسل بخورد شهوتش زیاده گردد و چون بیاشامند بچه
گسند بچه بیندازد و وی مضر بود به سپرز و گویند اصلاح وی بسرکه خمری کند و بدل
گویند قردمانا است و جالینوس گوید بدل آن در ادرار عدس مرارت دو وزن
آن و شاپور گوید بدل آن اکلیل الملک است و گویند بدل آن شقایق است
مصطکی بپارسی رومی خوانند و بسریانی کیا و برومی مسطخی و بیونانی سخینوس گویند
وآنرا علک رومی خوانند و کیه گویند و آن صمغی سفید و سیاه بود و آنچه رومی بود
سیاه باشد معروف به نبطی بود و تخفیف در وی بیشتر از تخفیف مصطکی بود
و قوة قبض در وی کمتر بود و لطیف و سودمندتر از کندر بود و گویند حدت وی کمتر
از مجموع صمغها بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند ترابن قبض
در اجزای وی یکسان بود یعنی در عروق و ورق و غصبان و اغصان و اطراف
و ثمر و لحاء آن عصارهٔ ورق آن و قشور بیخ آن قائمقام اقاقیا و عصارهٔ
لحیة التیس بود جهت قرحهٔ امعا و استطلاق بطن و نفث دم و زنانی که خون
از رحم ایشان روانه بود و رحم و مقعد که بیرون آید و دیسقوریدوس گوید قوت
مجموع درخت وی قابض بود و قوت ثمر وی و ورق و قشر وی مساوی بود
و اگر طبیخ ورق وی بر ریشها کهن و بر استخوان شکسته و بر اعضا استرخی ریزند
نافع بود و قطع سیلان رطوبات مزمن از رحم بکند و بول براند و چون بدان
غرغره کنند دندان متحرک را محکم گرداند و جرب را نافع بود تا بحدی که جرب

مواشی

مواشی و سگ و اگر از شاخهای وی مسواک سازند دندان را جلا دهد و جالینوس
گوید مرکب بود از قوی متضاده یعنی از قوت قبض نافع بود و تسخین و قوت
تلیین و بدین سبب که اورام معده و مقعد و امعا و جگر را نافع بود و خاییدن
وی بلغم از سر بکشد و سرفهٔ بلغمی را سودمند بود و نفث دم و مقوی معده
و جگر بود و بوی دهان خوش کند و بن دندان محکم گرداند و مسخن معده و جگر
بود و محلل رطوبات معده و مسکن مغص که از رطوبت بود و چون با روغن
زنبق سعوط کنند صداع سرفه را نافع بود و چون با زیت بگدازند شقاق لبها را
نافع بود و چون در ضمادات کنند درد امعا را نافع بود و چون با آب سرد
بیاشامند رطوبت معده را دفع کند و اشتها بیاورد و بلغم بگدازاند و ورم
جگر را و نزف دم را نافع بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی آن بود که برگ
خوی بانند و خشک کنند و باکثیرا استعمال کنند و صاحب تقویم گوید بسیار از
وی مستعمل کردن شش را بد بود و مصلح آن صمغ عربی و قند بود و بدل آن کبابه
وزن و نیم آن صمغ البطم است و گویند بوزن آن لبان که آنرا کندر دریائی
خوانند **مضع** ثمر عوسج است قابض بود و تخم بیند و اگر زیاده خورند قولنج
آورد **مقل** طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ابن ماسویه گوید داوی
مزاج را بد بود و مضر بود بمعده و سنعل و کیموس بد دهد اگر با گوشت فربه پزند
ضرر آن کم شود **مصالح الزهره** کهربا است و گفته شد **مطبوخ** عقید
العنب خوانند و مثلث گفته شود **مطحنا** لعوق مطجنا خوانند و آن لعوق
لوزات بود در مرکبات گفته شود **مطبخن** نیکوترین آن بود که رسیده و زرد بود

وخشک با سرکه دکردیا بود گرم وخشک بود و آنچه بری بود بی سرکه بغایت گرم
وخشک بود و وی ملطف بلغم بود و منشف رطوبات معده و آنچه با بازیر بود
و دشخوار هضم بود و تشنگی آورد و اگر با سرکه بجوشانند بعد از آن بریان کنند
تشنگی نیاورد و آنچه بی سرکه با آب بجوشانند و مری و دارچینی بر آن کنند تشنگی
آورد **منط** جلنار است و گفته شد **معشوقا** از اجبارا از جهت گویند
و گفته شد و از نبات ماهودانه و آن نیز گفته شد **معقار** صمغ اجاص است
و گفته شد **معر** خصی الثعلب است و گفته شد **معین** مازریون است و گفته شد
معا نیکوترین روده آن بود که از حوالی گوسفند گیرند و طبیعت آن سرد و خشک بود
عصبی مصلح کسی بود که غذای وی دخانی بود و وی و دالی در ساقین احداث کند
از بهر آنکه خون که از وی متولد شود بد باشد و میل بسردی داشته باشد و باید که
پاک بشویند و بسکباج و با بازیر پزند **معده** وی چون معا بود در احوالها
و وی صالح تر از معا بود و سرد و خشک بود **مغاث** بهترین آن بغدادی
بود و سفیدی بود که میل بزردی داشته باشد و طبیعت آن گرمتر بود در سیم
و مقوی اعضا بود و سخن و ضماد کردن بشکستگی و کوفت و الم و تفرق و صلابات
مفاصل و تشنج را نافع بود و ملین صلابت حلق و شش بود و باه را برانگیزد
خاصه تخم وی و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل
بود و در ضمادات بدل وی قلت کنند **مغره** نوعی از طین است سرخ
رنگ و بیونانی میلطوس خوانند و برطیعون گویند و بشیرازی گل سرخ گویند
و بجای آن مستعمل کنند و نیکوترین آن بود که سرخ روشن بود نه تاریک و گویند

نیکو

نیکوترین آن مصری بود و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید سرد بود در اول و
خشک بود در دوم و فولس گوید در قبض و تخفیف نیکوتر از طین مختوم بود
جراحتها را باصلاح آورد و کرم بکشد و چون در سرکه حل کنند و بر جمره و بر مجموع
درمها گرم طلا کنند نافع بود و مجربست خواه ریش شده باشد و خواه ریش
نشده و اگر بسوختگی آتش کنند دفع ماده بکند و ورم نگذارد و ریش آنجا خشک کند
و چون سحق کنند و با آب تخم مرغ نیم برشت بیاشامند و اگر با آب لسان الحمل بود
قرحه امعا و مثانه را سودمند بود و طبیعت ببندد و درد جگر را نافع بود و اگر
با آب لسان الحمل حقنه کنند قطع افراط خون حیض بکند و همچنین اگر حقنه کنند قرحه
امعا و خون که از معا و مقعد روانه بود قطع کند **مغونه** قلیه بادنجان است
مغنیسا صاحب منهاج گوید مانند مرقشیشا بود و گویند نیکوتر و گویند نیکلیت
سیاه رنگ که از کوه کاشان می آورند و مولف گوید آنچه محقق است
سنگیست الوان بغایت سست و اگر سیاه رنگ بود که بر سرخی زند و نقطها
سفید دارد باشد و آنکه زرگران استعمال کنند جهت آنکه آبگینه را سفید کند و آنکه زرگران
آن سنگ مغنی خوانند و زنگ برکان و در ولایت شیراز در قریه مرکی فاروق
دهی است که آنرا برکان خوانند و از آن دیه خیزد و آن سنگ برکان از بهر آن
گویند و وی قابض و مبرد و مجفف بود و مقوی معده بود و سنگ بریزاند و
درد اروها و درد چشم مستعمل کنند و مقدار ماخوذ از وی تا نیم درم بود و مضر بود
بدل و گویند مصلح وی عسل است و بدل آن مرقشیشا **مغناطیس** حجر
المغناطیس خوانند و گفته شد **مغاث هندی** کلز است و گفته شد **مقعده**

نفاخ بریت و گویند باد نجانست و گویند نوعی از گیاه کوچکست لیکن قول اول و دوم
صحیح است و صاحب منهاج گوید بادنجان است و گفته شد و نفاخ بزر امعد آخر نفخ
وهم گفته شد **مفرود** نوعی از گیاه کوچکست بد بود خوردن وی **مفرح** چون
مفرح مطلق گویند لسان الثور بود و گفته شد **مفرح قلب المحزون** ترنجبات
و بادرنبویه نیز گویند و گفته شد **مقل** صمغیست که آنرا کور اخوانند و معروف
بود بمقل ازرق و مقل مکی و مقل الیهود و عربی بود و صقلبی بود و غیر مقل مکی آن
ثمر دوم است و گفته شود و نیکوترین وی آن بود که صافی بود و بلون ابریشم بود
ازرقی که بسرخی مایل بود و زود حل شود و هیچ چرکی و چوبی در وی نبود و چون
بخور کنند خوش بوی بود مانند اظفار الطیب و رایحه عار کند و طبیعت آن
گرم بود در سیوم و گویند در آخر درجه اول و خشک بود در سیم و گویند سرد بود
و گویند تر بود و رازی گوید گرم و تر بود در درجه دوم طاعون را نافع بود و دیسقوریدوس
گوید چون دهان روزه دار حل کند تا چون مرهم گردد و بر ورم حنجره نهند و چون
بخور برگیرند و بخور کنند انضمام رحم بگشاید و بچه بیرون آورد و هر رطوبت که بماند
پاک گرداند و چون بپاشانند سنگ گرده و مثانه بریزاند و بول و حیض براند
و اگر مسهلات کنند منع سحج کند و اگر بپاشانند گزندگی جانوران را و زهر گزیدن را
نافع بود و قوت مجامعت بدهد و فربهی آورد و مفتح سده گرده و مثانه بود و مسهل
بلغم و سودا بود و مقدار آنچه از وی تناول کنند یک درم باشد و وی خنازیر را نافع
بود و زایل کند فسخ عضله و صلابت اعصاب و تعقد آن و گزاز و درد پهلو
و ریاح را نافع بود و چون بپاشانند و بخور کنند و بخور برگیرند بواسیر را نافع بود و خون

آن

آن به بندد و محلل اورام سفل و انثیین و خون بسته بود و عرق النسا و نقرس را
نافع بود و اسحق گوید مضر بود بجگر و مصلح آن زعفران بود و گویند مضر است
بشش و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن بوزن آن صمغ البطم و نیم وزن آن
کندر رومی بود **مقل مکی** ثمر مقل دوم است و صاحب منهاج گوید ثمر درخت
مقل است مقل بهشتی خوانند چون تر بود و چون خشک کرده و قل خوانند در
اندرون وی استخوانی بود و آنچه پخته بود خارج آن در مکه خورند و لذیذ بود و در اندلس
نارسیده خورند و خوض تمام داشته باشد و آن اندک و بغایت خشن بود
و قابض و بارد بود و شکم ببندد و قوت معده بدهد و پوست وی پخته تقطیر البول
را نافع بود و این ثمر را مقل مکی خوانند **مقلونیا** سلونیا گویند و گفته شود
مقلیاثا بر بابی حرف الف گفته شد **مقر** نباتی صبر است و حلبی خوانند گویند
و گفته شد **مقدونس** و مقدونیس نیز گویند و آن کرفس ماقدونی است و منسوب
با قدونیا سار وم بود و آن فطراسالیون است و گفته شد **مکنه الاذنه**
سکران الحوت است و گفته شد و قلومس و بوصیر نیز خوانند و آن را هیز مرج است
و گفته شد **مکنه قریشیه** مخلصه است و گفته شد **ملح** بپارسی نمک خوانند و آن
انواع است ملح عجین و ملح اندرانی و سیاه نفطی و سیاه غیر نفطی و ملح هندی سرخ
رنگ و ملح مر و آنچه تلخ بود و نیز دیگر بوره بود و نیکوترین آن اندرانی بود سفید سپاری
آن نمک طبرزد خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و دیسقوریدوس گوید
قوت وی قابض بود و جلا دهد و محلل و منقی بود گوشت زیاده از ریشها بخورد و در
داروها جرب مستعمل کنند و اورام بلغمی و حکه و نقرس و جذام و قوباء را سودمند بود

و نمک بادها را بشکند و منع عفونت کند و سودمند بود غلیظی اخلاط را بگدازاند
و چون با سرکه و عسل بیامیزند و بدان تحنک کنند خناق را ساکن کند و اگر با عسل بود
ورم لهات و نغانغ را نافع بود و اگر با جو سوخته بعسل ضماد کنند اکله و قلاع دهان
لثه را نافع بود و با بزرکتان بر گزیدن عقرب ضماد کردن نافع بود و با پودنه کوهی
و زوفا گزیدگی افعی را سود دهد و با زفت و قطران با عسل بر گزیدن مار شاخدار
نافع بود و با سرکه و عسل دفع مضرت سم هزارپای کند و گزیدن زنبور را
نافع بود و چون با مویز و عسل ضماد کنند دمامیل را نضج دهد و با فوتنج و خمیر با عسل
منضج اورام بلغمی بود که در اثنیین عارض شود و گزیدن نهنگ را سودمند بود
و چون سحق کرده در خرقه کتان کنند و در سرکه تیز فرو برند و بر عضو گزیده می مالند
نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت افیون و فطر کشنده کند
و ابو جریج گوید چون با غذائی که سرد بود مانند پنیر و ماهی و کوامیخ خلط کنند
از طبیعت خود بگردد تا بحدی که گرم و خشک گردد و در اسهال قوی یاری دهد و بلغم
لزج را از معده و سینه دفع کند و امعا را بشوید و هضم طعام را یاری دهد و بلغم
لزج از معده و سینه دفع کند و امعا را بشوید و موافق مرطوب مزاج بود و محرور را مضر بود
و چون با سرکه حل کنند و بدان مضمضه کنند قطع خون که از بن دندان آید و خونی
که بسبب دندان بر کندن بود بکند و اگر گرم کنند و در دهان نگاه دارند درد دندان
را نافع بود و چون بدان غرغره کنند بلغم را قطع کند و دماغ را پاک گرداند و چون
صوف پاره بدان تر کنند و بر جراحتهای که تازه بود و خون روان باشد بر آن نهند
خون را ببندد و نمک اندرانی چشم را تیز کند و ناخنه و سفیدی چشم آنک ضعیف

کرداند

گرداند و سبل را سودمند بود و درد معده سرد را نافع بود و مسهل بلغم عفن خام بود.
و سودا و مقدار شربت نیم درم بود و نمک سوخته دندان را جلا دهد صفت
سوختن وی نیکوتر آن بود که نمک را بشویند یکبار و رها کنند تا خشک گردد
پس در دیگ کنند و سر دیگ بنهند و بر سر آتش نهند و آتش سوخته گرد بر گرد
دیگ کنند و رها کنند تا از حرکت باز ایستد از آن زمان سوخته بود و بعضی نمک را
در خمیر گیرند و در میان آتش سوخته نهند و رها کنند تا خمیر سوخته گردد و بیرون
آورند و نمک تلخ مسهل سودا بود بقوت و رازی گوید بسیار خوردن نمک
محرق دم بود و مضعف بصر و مقلل منی بود و جرب و حکه آورد و صاحب
منهاج گوید مضر دماغ بود و بصر و حشش و مصلح وی آن بود که بشویند و صغر افنج
وی کنند و گویند بدل آن نیم وزن آن نوشادر است و گویند نیم وزن آن بوره.
ملح الدباغین شورج است و گفته شد **ملح الصاغة** تنکار است و گفته شد
ملح جونیه نوشادر است و گفته شد **ملح سنجی** ملح عجین است و گفته
شد **ملح العرب** بوره درخت غرب خوانند و وی اقوی ترین بورها بود و گفته
شد **ملح هندی** گرم و خشک بود و وی گرمتر و لطیفتر از انواع ملح بود.
ملح نفطی نیکوترین آن بود که منتن الرائحه بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود قی را یاری دهد و مسهل سودا بود و مقدار شربت وی تا نیم درم بود و مضر
بود بمعا و مصلح وی هلیله زرد بود **ملاح** قاقلی است و گفته شد **ملوخیا**
ملوکیه خوانند و آن نوعی از خبازیست و آن بستانی بود و بزرگی خطمی کوچک بود
و درخت وی مانند درخت خطمی بود اما گل وی سرخی کوچک بود و نیکو

ترین ملوخیا آن بود که سبز و بزرگ بود و قضبان وی مایل بسرخی بود و طبیعت آن
سرد بود در اول و تر بود در دوم و گویند سرد و تر بود در سیم التهاب را نافع بود
و چون بر سینه و معده ضماد کنند و سیلان حیض را نافع بود و اختلاف دم و صداع
و درد چشم گرم را سودمند بود و چون با آرد جو ضماد کنند و اسحق گوید سدهٔ فرج
بگشاید چون از آب وی بی ورم بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی گل
بود یا گلاب ملطاه مشط الراعی است و گفته شد ملونیا متقلونیا خوانند
و آن خربزهٔ دراز بود و بشیرازی آن را خیار دراز گویند و آن مانند خیار زرد بود
و طبیعت آن سرد و تر بود و زود هضم شود مسک الارواح موقف الارواح
خوانند و آن اسطوخودوس است و گفته شد منج ابنج است و بپارسی بنگ گویند
و در باب با گفته شد من هر طلی که بر درختی افتد یا سنگی اگر امن خوانند
مانند ترنجبین و گزانگبین و شیرخشت و بیدانگبین و امثال آن و طبیعت آن
و ماسرجویه گوید گرم بود در اول و معتدل بود در یبوست و رطوبت و سینه را نیکو
بود و شپش را و رطوبت آن بزداید و خشونت آن نرم گرداند و سرفه که از
رطوبت بود زائل کند و حبیش ابن الحسن گوید گرم بود در آخر درجهٔ دوم و خشکی وی
نزدیک بگرمی وی بود و نیکوترین وی آن بود که صافی بود و هیچ درخت با وی
آمیخته نبود و استرخاء معده را نیکو بود و طبیعت محکم دارد و ماء الشعیر را سود دهد چون
بیاشامند و ضماد کنند بر شکم و چون سعوط کنند مقداری اندکی دماغ را پاک گرداند و بادهای
غلیظ از وی بیرون آورد و مقوی او وی به بود چون با وی خلط کنند یعنی با برادهٔ بهار
بزرگ در شربت و سعوط از جهت بسیاری منفعت آن در بدن منقم در باب

حادر صفت

حادر صفت حب الغنم گفته شد مسح بر دو کافوری بود و در مرکبات گفته شود
منحوشه سنبل رومیست و گفته شد مندعوره یبروج است و گفته شود
و برومی منداغورس خوانند منثور خیری را بدین اسم خوانند و گفته شده
نوعی از خشخاش هست که آن را منثور خوانند مندلی عود هست و گفته شد
منج نرجت و گفته شد منج رزادشان تخم خیریست و گفته شد موز
درختیست مانند نخل و ثمره را موز خوانند و در طرف دریا بسیار باشد و طعم شیرین
بود و مانند خشخاش با پوست بود و طبیعت وی ابن ماسویه گوید گرم بود در وسط
درجهٔ اول و تر بود در آخر آن غذا اندک دهد و ریش حلق و سینه و شش و مثانه
و سرفهٔ خشک را نافع بود و باه را تحریک دهد و گرده را نیکو بود و بول براند
و شکم را و بسیار خوردن وی مولد سده بود و صفرا و بلغم زیاده کند بحسب مزاج
و وی بر معده ثقیل بود بغایت و مصلح وی نبات بود که با وی بخورند یا عسل
و پیش از طعام باید خورد و بعد از وی سکنجبین بزوری و بعد از وی غذا نشاید
خوردن تا آن زمان که غذا بگذرد و بنجاست اسم گلابست مورد اسفرم
مورد بریست و نیکوترین آن رومی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم
صرع را نیکو بود و مقوی معده و جگر بود و صداع را و رطوبت دماغ را نافع
بود و چون بخود برگیرند کرم را بکشد مو و بیونانی میونانی خوانند و بعضی
اثامطیقون خوانند و ساق نبات وی و ورق وی مانند شبت بود و لیکن
ساق وی غلیظتر بود و بدرازی دو گز بود و بیخ وی را مو خوانند و بوزن و لون
غاریقون بود و لیکن بزردی مایل بود و اندک تلخی داشته باشد و خوشبوی بود

واین هیچ مستعمل است وطبیعت آن صاحب منهاج گوید گرم و خشک است در سیم و در دوم
رطوبت نافع غیر نضج بود و جالینوس گوید گرم بود در درجه دوم و خشک بود در سیم
و نیکوترین آن سفید روشن پاک بود و بول و حیض براند و ملطف بود و کمتر از
سنبل بود و تا بغایت در درد مفاصل را نافع بود و جگر سرد را سود دهد و خوردن و طلا کردن
عسر البول را نافع بود و سائیدن و ضماد کردن و درد مثانه و درد گرده و چون بجوشانند
یا بجو بپاشند یا بیاشامند و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و لعق کنند با وی که در معده
و مغص و درد رحم و سینه و درد مفاصل را سودمند بود و چون بجوشانند و زنان در
آب آن نشینند حیض براند و چون ضماد کنند بر زهار کودکان بول براند و اگر بسیاره
مستعمل کنند صداع آورد و اسحق گوید مضر بود به سپرز و مصلح وی تخم کرفس بود
و بدل آن نیم وزن آن جوزبوا و نیم وزن وی سنبل و گویند بدل وی نیم وزن
وی فلفل سیاه بود و گویند نیم وزن آن جوزبوا **مومیائی** نیکوترین معدنی
بود که از ولایت داراجرد خیزد و دیسقوریدوس گوید مومیائی بقوت زفت
و قفر بود چون باهم بیامیزند طبیعت آن بود الا که مومیائی منفعت بسیار تمام
دارد و طبیعت آن گرم بود در سیوم و لطیف بود و محلل و شیخ الرئیس گوید گرم
بود در آخر درجه دوم و خشک بود در اول مقوی روح بود بخاصیت و سودمند
بود در رسها بلغمی را و خلع و کسر و سقطه و ضربه و فالج و لقوه خوردن و طلا کردن
و درد شقیقه و صداع سرد و صرع و دوار را سودمند بود و چون حبه با آب مرزنگوش
سعوط کنند و گرانی زبان را قیراطی بطبیخ سعتر پارسی بیاشامند نافع بود و در منع
نفث دم از شش کند و خناق و درد حلق قیراطی از وی با سکنجبین و رب توت

سود مند بود

سودمند بود و قیراطی از وی با آب لیمو و کمون خفقان را نافع بود و حبه از
وی فواق را زائل کند چون بطبیخ کرفس بیاشامند و قیراطی از وی بشیر تازه
بیاشامند ریش مثانه را نافع بود و حبه از وی با قیراطی گزیدن عقرب را با
شراب صرف بیاشامند یا ثلث و همچندان بارو غن گل و بر موضع گزیدگی
بمالند و حبه کسر چون بیاشامند زود نفوذ کند تا موضع کسر و نیم دانگ وی با آب که
انیسون در وی بجوشانیده باشند حل کنند و بر شکم مستسقی طلا کنند نافع بود.
و حبه امساک بول هر روز ده و حبه با آبی که تخم کرفس و حلبه و فقاح اذخر در آن
جوشانیده باشند بیاشامند و در ابتداء جذام و داء الفیل هفت روز بیالی
بطبیخ افتیمون هر روز نیم دانگ بیاشامند و درد معده که از سردی بود و سوء
الهضم و حبه هر روز بشراب صافی بیاشامند و گزیدگی مار و عقرب را و کسی که
زهر خورده باشد هر روز حبه را با آبی که انیسون و ورق درمنه در وی بوده گوی
در آن پخته باشند بیاشامند و رعشه که ظاهر گردد در اعضا بسبب برودت
هر روز ده حبه با آبی که سعتر پارسی و راسن جبلی در آن پخته باشند و جهت
اختناق رحم و مجموع علتها که زنان را بآن دید شود از سردی دو حبه با آب
سذاب بیاشامند و جهت تب ربع کهن هر روز نیم دانگ با آبی که بیست
درم بادآورد در آن پخته باشند بیاشامند و این خاصیتها زیاده تر از این دارد
و ما اینجا کوتاه کردیم لیکن آنچه از ولایت داراجرد آورند و معروف
است بکاره بود این منفعتها دارد و غیر هر کی که آن معمول از آدمی است و چیز
انواع دیگر که از کوهها یا از آب خیزد آن قفر الیهود بود و منافع آن نزدیک

بمومیائی بود وگفته شد صفت آن **مولوبانا** نیکوترین آن بود که بلون مرداسنگ
بود و جالینوس گوید بقوت مرداسنگ بود و در مرهمها گوشت زیاده برویاند
و مؤلف گوید که شیرازی آن را گرمالخوانند و چون باب بسایند و در شب بغل
مالند گند آن ببرد **موم** شمع است وگفته شد **موش دربندی** موش
دربندیست وگفته شد **مولی** صرمل است وگفته شد **موامون** کرز البراث وگفته
شد **موفیون** نوعی از سموم است نزدیک بیش و مداوای کسی که آن خورده بود
مانند مداوای بیش کند **مها** صاحب منهاج گوید سنگیست بجنس بلور و گویند
بلوراست و صاحب جامع گوید نوعی از آبگینه است که در معدن با مغنیسا جمع می شود
و معدوم میگردد و در بحر اخضر یابند و در صعید مصر و آن سنگیست سفید براق و نوعی
دیگر هست که حسن و رنگ وی کمتر می باشد و صلبتر که چون نگاه کنند ظن برند که
ملح اندرانی است و نوع اول که گفته شد بلور است بتحقیق و ابو طالب ابن سلیمان
گوید مها بخاصیت چون زن در زمان زائیدن از خود بیاویزد زائیدن بر وی
سهل گردد و هرمس گوید گرانی زبان را و کسی که سخن تباه گوید بسرکه و نمک و مغز عرعران
و نوشادر و باعسل حل کند زبان را بدان تحریک دهد چند نوبت آن بر حجت
زائل کند و کسو فراطیس گوید مها سود مند بود از مغاشی و سیل را که عارض شود
کودکان را و زنانی را که شیر و شتخوار از پستان آید چون بر پستان مسح کنند شیر
آسان بیابد و تمیمی گوید چون باب سحق کنند سفیدی چشم زائل کند **مهند**
نوعی از عطربات است که معروفست براقة الاسد و اهل مشرق قیلقی خوانند
میس در حقیقت بزرگ و بیونانی لوطوس خوانند و ثمر وی بزرگتر از فلفل بود.

وسیاه رنگ

و سیاه رنگ و مغز وی سفید و شیرین بود و معده را نیکو بود و شکم ببندد و وی
لطیف و مجفف بود و نشارهٔ چوب وی نزف دم زنان را نافع بود و قرحهٔ
امعا و جرب را و دیسقوریدوس گوید طبیخ نشارهٔ چوب وی بپاشانند یا حقنه
کنند سود مند بود جهة قرحهٔ امعا و زنانی که رطوبات مزمن از رحم ایشان روانه بود
و موی را سخت گرداند و شکم ببندد **میعه** بیونانی میعهٔ سائله را اصفی خوانند
و عسل لبنی نیز گویند و ثفل وی را میعهٔ یابسه خوانند و نیکوترین آن خوشبوی بود
و شیرازی آن را اسحوز خوانند و در وی قبض و تخفیف بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
و گویند تر بود مسخن و ملین و منضج بود و گویند دماغ را پاک گرداند و خدام را نافع بود
و طبیعت ببندد و مقعد را مستعمل از وی تا مثقال بود و سرفه و زکام و نزله
را که از رطوبت بود سود دهد و چون بپاشانند یا بخود برگیرند حیض فرود آورد
و از خواص وی آنست که بخور کردن وی قطع رایحهٔ عفن میکند و مار اسود بند
بود لیکن صداع آورد و اسحق گوید مضرت آن بششش و مصلح وی مصطکی بود
و میعهٔ سائله در لبنی گفته شد **میشهار** کاو چشم است وگفته شد صاحب
جامع گوید میشیار و میشهار طیلافون است که نوعی از حی العالم است وگفته شد
میسم منسم است و صفت آن در حب الغنم گفته شد **میبختج** بپارسی پخته
جوش خوانند و آن آب انگور جوشیده است که سیکی بماند **مویزج** مویز
جبلی خوانند و صاحب جامع گوید حب الرأس است و این خلافست حب الرأس
غیر آنست و مویزج بپارسی مویزک خوانند و نیکوترین آن مصری بود و سیاه سپید
و معروف بود و حجری و طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیم و محرق و اکال و حراق بود

نجاست شپش اگر کند خاصه با زرنیخ بود و تنها بر جرب ریش شده کردن نافع بود
و چون پانزده حب از وی بیاشامند بی کیموس لزج آورد و وی مضر بود بسپرز
و مصلح وی کتیرا بود و بدل آن گویند عاقرقرحا بود و در خوردن وی خطر بود که
قرحه مثانه پدید کند میوس شراب سوس است والله اعلم بالصواب

باب حرف النون

نارجیل نارگیل گویند و رانج نیز گویند و آن جوز هندیست بپارسی نارگیل
خوانند و بشیرازی گردوی هندی و نیکوترین آن تازه بود که بغایت سفید بود
و آبی که در آن بود شیرین باشد و طبیعت آن گرم بود در اول درجه دوم تر
بود در اول باه را زیاده کند و غذا بسیار دهد و منی بیفزاید و مسخن گرده بود و
تقطیر البول را نافع بود و روغن وی بواسیر را سود دهد و کهن وی گرم تر باشد
و حب القرع بیرون آورد و تب ببندد و وی بر معده ثقیل بود و پوست مغز
وی هضم نشود و از بهر آنست که پوست وی را هسته باید خراشیده با شکر خورند
و کبیر شده وی غثیان و کرب و غشی آورد و مداوای وی قی کند و بعد از آن
رب خواه کرتش نانخواه نانخه و نانوخیه و نانخاه گویند و بشیرازی زنیان
خوانند و نانخواه اسمی پارسیست معنی آن طالب الخبز بود یعنی طلب کننده نان
و نیکوترین وی زردین تازه خوش بوی بود که مایل بسرخی بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیم و گویند گرمی وی در دوم بود سده بگشاید و در ادویه بهق
و برص استعمال کنند و دیسقوریدوس گوید چون با شراب بیاشامند مغص
و عسر البول و گزیدگی جانوران را نافع بود و حیض براند و ابوجریج گوید طبیخ وی

نفع

نفع کند بیدالبته و وی تنها کهن را نافع بود و چون طبیخ وی بر گزیدگی عقرب
ریزند در حال درد ساکن کند و فارسی گوید قطع قی کند که در سینه و معده بود و تخمه
و سکن ریاح و طعام را هضم کند و درد دل و غثیان را قطع نیکو بود و کسی
که طعام نداند و بولس گوید مسخن معده و جگر بود و آشامیدن وی با آب بادیه کوبیده
کرده و مثانه را پاک کند و طبری گوید سنگ و کرم و حب القرع بیرون آورد
و صاحب منهاج گوید با شراب بول براند و آب وی چون در چشم چکانند
خون بسته بگدازاند و مقدار مأخوذ از وی یک مثقال بود و اسحق گوید مقل ایمن بود
و مصلح وی ترس بود و گویند چون سحق کنند و با عسل بسرشند و طلا کنند بهر زردی
که باشد در هر موضع که باشد ورم آن را تحلیل دهد و چون زنان بدان حقنه کنند
رحم را پاک گرداند و رطوبت عفن خشک گرداند و بوی آن خوش کند و چون
بر روی طلا کنند بثور لبنی را زائل کند و چون بکوبند با گردکان سوخته
و بخورند ترخیر را نافع بود نارنج صاحب منهاج گوید پوست وی گرم بود
در دوم و حماض وی سرد و خشک بود در اول محلل ریاح سرد بود و از دماغ
و وی لطیفتر از اترج بود و مانند وی بود در فعل و شریف گوید درخت وی
مشهور است و ثمر وی مرکب بود از قوی مختلف و پوست زرد وی گرم و لطیف
بود و حماض وی سرد و خشک بود در سیم و تخم و بیخ وی گرم و خشک بود
و پوست وی خشک کرده سحق کنند و با آب گرم بیاشامند محلل مغص بود
در زمان و اگر اومان شرب آن کند با زیت کرم دراز از روده بیرون
آورد و پوست نارنج چون تر بود در روغن خوبیانند و سه حقنه بآب بنهند

در منفعت مانند روغن ناردین بود و چون از وی دو مثقال بیاشامند گزیدن
عقرب و مجموع گزیدگیها که سم ایشان سرد بود نافع بود و دانهٔ وی چون بیاشامند
سودمند بود سمهائی را که عارض شود بسبب گزیدگیها و حماض وی بیاشامیدن
خوردن جگر را ضعیف کند و معده سرد مزاج را بد بود و التهاب معده گرم را نافع
بود و اثر سیاهی از جامهٔ سفید ببرد و اگر سنگی در روی خویش نهند کبد ازد و اگر
عرق قنا با ریگ وی جمع کنند و خشک کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند
سودمندترین داروهائی باشد جهت دفع زهرها کشنده که سبب آن سردی بود
نارمشک ناغیت خوانند و آن اقماع رمان هندیست و تأویل آن بپارسی
مشک الرمان بود صاحب منهاج گوید فقاح و قنوری و اقماعیت مانند سیاه
اما مؤلف گوید فقاحی است مانند تخمی زنگ و اندک برگ سبز در میان آن بود
و اسحق بن عمران گوید از خراسان خیزد فی الجمله منفعت وی مانند منفعت سنبل بود
و نیکوترین آن خوش بوی بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در
دوم و گویند گرم و خشک بود در سیم و لطیف بود و معده سرد و جگر سرد را
عظیم نیکو بود و ملطف اخلاط غلیظ بود و محلل آن و شیخ الرئیس گوید بدل
آن دو دانگ و نیم زنجبیل و نیم وزن آن پوست پسته و دانگی آن سنبل بود و ابن
عمران گوید بدل آن بوزن آن کمون کرمانی بود و دو دانگ آن قسط بحری
و گویند بدل آن نیم وزن آن زنجبیل و نیم وزن آن قسط بود و گویند بدل آن
نیم وزن آن قسط است **نار فارسین** نوعی از مرد است که مغشوش کرده اند
ببعضی از تنوعات و آن کشنده بود **ناردین** سنبل رومیست و مؤلف گوید

آن

آن بهتر که بلون شبیه بامیران و عروق الصفر بود و بشکل اسارون بود و نیکو
ترین آن فربه تازه خوش بوی بود و آنچه بسفیدی مایل باشد بد باشد و طبیعت آن
گرم بود در دوم و خشک بود در سیم چون در کحلها کنند موی مژه برویاند
و وی بول و حیض براند و ورم رحم را نافع بود و در طبیخ وی نشستن و گرم
از وی فالج و لقوه را نافع بود و اسحق گوید مضرات شش مصلح وی کثیرا بود
یا عسل و بدل آن سنبل هندی بود **نافخ** دلیوث است و گفته شد
نارکیوا رمان القعال خوانند و آن خشخاش است و گفته شد و نارکیوا
خشخاش سیاه است **ناب الکلب** دندان پیش سگ دیوانه و غیر دیوانه
در باب سین در صفت عظام گفته شد **ناغیت** نارمشک است و گفته شد **ناطف**
بپارسی قبیطه خوانند آنچه از شکر بود معتدل بود و موافق جوانان و کهلان و پیران
و مزاجها سرد و گرم و سرفه که از حرارت بود و آنچه با خشخاش بود سودمند بود اصحاب
نزله را و حرقه بول را نافع بود و آنچه از عسل بود موافق مزاجها سرد و پیران بود
لیکن صداع آورد و مولد صفرا خاصه جوانان و آنچه بفستق بود نافع بود کسی را که درینه
و شش او سده بود و خلطی بلغمی بود و آنچه کنجد بود کثیر الغذا بود و نافع بود سرفه
و سینه را لیکن ثقیل بود و مرخی معده و آنچه بگردکان بود بغایت گرمی بود
و معده بلغمی را نافع بود و گرده را لیکن صداع آورد و تعدیل وی بخشخاش
و کاهو کنند و آنچه بادام بود اندک گرمی داشته باشد سرفه را که از رطوبت بود
نافع بود **بنق رطب** بپارسی نخار تر خوانند و عرب ینق دو ما گویند و طبیعت
آن گویند سرد بود در اول و گویند خشک بود در اول و آنچه شیرین بود گرمی

وی کمتر بود و آنچه مایل بحموضت بود سرد بود و طبیعت براند و گویند حکم وی
سیب و امرود و مساوی بود و آنچه معتدل بود از وی شکم ببندد و غیر معتدل دافع
قوت بود از بهر آنکه منهضم نشود و مهیج حیضه بود و وی مولد بلغم بود از بهر آنکه
محرور مزاج بعد از وی سکنجبین خورد و سرد مزاج کلنگبین نبق یابس کنار خشک
سرد و خشک و سردی وی کمتر از سردی قد بود و در وی تخفیف و تنظیف بود
و قابض بود و قوت معده دهد و شکم ببندد و منع زرف و اسهال که از ضعف معده
بود بکند خاصه چون بریان کنند و با استخوان بکوبند و غذا اندک دهد نخبت
الاذخر حب صنوبرات و گفته شد نبیذ التمر شراب خرماست نیکوتر آن
بود که از رطب سازند و طبیعت آن گرم و تر بود و بدن را فربه کند و مسهل بود و غذاء
بسیار دهد و سخن بود و وی غلیظترین نبیذها بود بغیر از دوشابی و سده
آورد و مولد خون تیره سوداوی بود و مضر بود با عصاب و حواس و انار ترش
مضرت وی کم کند نبیذ دوشابی نیکوترین آن بود که از سیلان رطب سازند
و آن گرم و تر بود و حرارت وی کمتر بود و مسهل طبیعت بود و چون بگذرد غذاء بسیار
دهد و غلیظتر از خرمائی بود و دیرتر بگذرد و باد انگیزتر بود و مولد سده بود خاصه
چون تازه بود نبیذ العسل گرم بود بغایت و گرمتر از خمر بود و خشک بود
رطوبت معده و سرد مزاج و مرضهای سرد بلغمی را نافع بود خاصه چون با افاویه
سازند و وی خمار آرد و بیشتر از خمر و مضر بود محرور مزاج را و مولد صفرا
بود و صداع آورد و دوا آن بود که تنقل بانار مز و کبد کنند و تنقل آن بنبیذ از وی
و اگر خمار عارض شود رب فواکه ترش مانند رب غوره و اترج و مانند آن خورند

نبیذ الفانید والتین مسهل طبیعت بود و صفراوی مزاج را موافق بود و گرده را که
علت کرده و مثانه داشته باشد و سینه و شش را نیکو بود و مسخن بدن بود و مسخن
وی و جرب و حکه آورد فی الجمله مجموع نبیذها مقصر شنبه از شراب نبیذ الزبیب
گرم و تر بود و حرارت وی دون حرارت خمر سیاه غلیظ بود و چون افاویه
در وی کنند پس مطبوخ وی باشد رطوبت معده را نافع بود لیکن منافع وی
نزدیک بود بخمر و مسهل بود و اگر با عسل بود گرم و خشک بود سرد مزاج را
و مرضهای سرد و بلغمی را نافع بود و ادرار بول کند و مسخن گرده و مثانه بود و سنگ
و فضول بود که بیرون آورد و شکم ببندد و آنچه از مویز حموض بود غذا بیشتر دهد
و خونی که متولد شود متین و غلیظتر از خون بود که از شراب خیزد و زود مستحیل بود
بخلط سیاه که آنرا دردی خوانند و بعد از آن مستحیل بود و آکرده و سوداوی
مزاج باید که اجتناب نماید از وی نبیذ النارجیل مسکری نیکو بود
مسخن و ملین بود و سودمند بود جهت درد پشت و گرده که از خلط سرد بود
نبات بهترین آن سفید شفاف پاک بود و طبیعت وی معتدل بود
حلق را صافی کند و سرفه را نافع بود و موافق سینه و شش و قصبه آن بود و اگر
لاژورد اضافه آن کنند سودا را نافع بود و مضر بود بمعده و مرارت و مصلح
آن فواکه مز بود نبات الرعد کماه است و گفته شد نجب پوست بلیخه
بود و نجب اسم هر قشری بود و مخصوص بود بسلیخه طیب نجم و نجیل و گز
این هر سه اسم نبل است و گفته شد در تا نحاس بپارسی مس گویند و آن
انواع است یکنوع سرخ بود که بزردی زند و معدن آن در قبرس بود و آن

فاضلترین انواع مس بود و یکنوع سرخ روشن بود و یکنوع بسیاهی مایل بود و بعفونت
زرد کند و یکنوع طالیقون است و گفته شده مس چون بسوزند روسختج گویند و وی
حریف بود و در وی قبضی بود و چون بشویند نافع بود و نیکوترین آن شبهی
برقش املس سرخ بود و از هر دو طرف و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و در
وی حدّت و قبض بود و شرب کردن از ظرفهای مسین مهمل بود و باید که حذر
کند از آنکه چیزها در وی رها کنند از شوری و تلخی و ترشی و شیرینی و چربی
و گوشت و اولی آن بود که چون چیزی در وی ریزند چون بود از وی بیرون
کنند و رها نکنند که در آن سرد شود که مضر بود و زنگار وی سمّ است و گفته شده
در زرا نحاس محرق روسختج خوانند و گفته شده نحام مرغ آبی بود ابن
ماسویه گوید گوشت وی اکرم لحوم طیر بود و افضل آن گرم بود و جرب و قوت
چشم بدهد و منی بفزاید و مصلح بدن بود و صاحب منهاج گوید صحیح آنست که
دیرهضم شود و از بهر اینست که با بازیره مستعمل کنند و از پی آن مثلث خورند
یا ببعضی از جوارشات نخاع بپارسی پشت مازو گویند و طبیعت آن گرم و خشک
بود نُخاله بپارسی سبوس خوانند و طبیعه آن گرم و خشک بود در اول و در وی
جلا و تلیین بود و تنقیه بسیار سینه را از م کرداند خاصه حسویی که از آب وی
و شکر سازند و وی محلل ریاح و بلغم بود و بر موضعی که نفخی بود چون گرم
کرده در کیسه کنند و تکمید بر آن موضع نفخ را تحلیل دهد و با سرکه گرم کرده جرب
متقرح ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند بر پستانی که
شیر در وی بسته بود ورم آن ساکن گرداند و شیر روانه کند و نخاله با درد

زه تیره بپزند و بر گزیدن عقرب ضماد کنند درد ساکن گرداند و اگر با آب تنها
بیخ سنبل و اگر در سرکه خوابانند و بر آتش نهند و دود آن در بینی کسی برود که
زکام داشته باشد شفا یابد نَدّ بپارسی گشته خوانند و آن مرکب از
عود و عنبر و مشک بود و بخور وی مقوی قلب بود و دافع سموم نَدَغ صعتر
بریست و گفته شده نرجس عبهر خوانند بپارسی نرگس گویند نیکوترین
آن مضاعف بود و شیرازی آن لعفت زرده خوانند و طبیعت وی
معتدل بود در گرمی و خشکی و لطیف بود و گویند گرم و خشک بود در دوم
و گویند در سیم سده دماغ را بگشاید و زکام سرد را نافع بود و در وی
تحلیل قوی بود و صداع که از رطوبت بود سود دارد و مصدع سرها اگرم
بود و مصلح وی بنفشه و کافور نَرد طلائی است مرکب از صندل سرخ
و گل ارمنی و فوفل و اقاقیا و حضض و اسفیداج و مرداسنگ و رعنا، گرم را نافع بود
و در مرکبات گفته شود نردك مؤلف گوید صاحب منهاج و صاحب جامع
صفت وی نگفته اند گیاهیست کوهی که ورق آن بورق خیار زه ماند
و بیخ وی را دو ادا القمر خوانند و گویند پلنگ را از زائیدن وی دشوار باشد چون
بکنار آید بقدرت حق تعالی بیداند که چون این بیخ بخورد دیگر آبستن شود و آن
گیاه را طلب کند و بیخ آن برکند و بخورد دیگر آبستن نشود بقدرت حق تعالی
مهره در بدن وی پیدا شود و گویند در پس سر وی بود و گویند در بن دم
و گویند در شیروان وی بود و در میان سه گبن وی یابند و مؤلف گوید
آنچه محقق است در بن دنب وی بود و باقی خلاف است در قول صحیح آنست که

در شیر دان وی بود و با بی خلافت وان را حجر النمر گویند بپارسی زرک پلنگ
گویند خاصیت آن بسیار بود هر جراحتی که ناسور شده باشد آنرا با ینده آب
و بر جراحت طلا کنند نیکو شود و هر زنی که طلا بر وی تعلیق کنند دیگر آبستن نشود
و هر مرد که با خود دارد هیچ زن از وی بار نگیرد و امتحان وی آنست که اگر در بر
اندازند شیر برنج شود و اگر کسی با خود دارد و در اندرون دکان خباز رود
نانها در تنور افتد و زرک از یک وند سیر کو جگر بود و بسیار در کارها
باشد و لوریان عمل سازند و عمل را بکار رود توان تراشید و زرک را نتوان تراشید
و مطلق زرک زرک پوست پلنگ باشد سیاه و سفید **نسرین**
ورد چینی خوانند و آن دو نوع است یک نوع بپارسی گل مشکین خوانند و یک نوع
نسرین و قوت وی نزدیک یاسمین بود و روغن وی مانند روغن [illegible] بود
و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و شیخ الرئیس گوید در دوم و گویند در
سیم و وی منقی و ملطف بود سردی اعصاب را نافع بود و کرم گوش بکشد
و طنین و دوی را سودمند بود و سده بینی بگشاید و درد دندان را نافع بود
و مسکن قی و فواق بود چون چهار درم از وی بپاشند خاصه بر تن وی
و اصحاب مره سودا را که سبب آن از عفونت بلغم باشد سود دهد و سخن دماغ
و مقوی دل و دماغ بود و چون او مان بوییدن وی کنند محلل ریاحی بود که
از سر و سینه بود و عطسه بیرون آورد و چون سحق کرده در حمام بر تن مالند
بوی بدن خوش کند و عرق را و چون بکوبند و بر کلف روی مالند زائل کند
و چون خشک کنند و هر روز نیم مثقال از وی بپاشند چند روز پای جوانی

را نگاه دارد و مانع شیب باشد **نسر** شریف گوید مرغیست بغایت
بزرگ و ثقیل الطیران بپارسی آنرا کرکس گویند و در طیران چون بلند گردد
وی از مشرق بمغرب پرواز کند و هم در آن روز باز گردد و این از عجایب است
و گوشت وی گرم و خشک بود چون بخورند تشنج را نافع بود و غلیظتر از
گوشت مرغان بود و دیر هضم شود و کیموس بد دهد و مولد مره سودا بود
و نزدیک بگوشت کلنگ باشد و هم جنس وی و گویند زهره وی چون در
چشم کشند هفت نوبت با سه روز طلا کنند پیرامون چشم سودمند بود
جهة نزول آب و اگر با همچندان عصاره بندقه بیامیزند و فتیله بندد و کحل کنند
تاریکی چشم را نافع بود و غلظ اجفان و جرب آنرا و پیه وی چون بگدازند
و در گوش چکانند کرم گوش را نافع بود خاصه چون بیالای این عمل کنند
نشا بیونانی آمولن گویند و بیونانی نشاسته و نیکوترین وی سفید
بود که آنرا اسراب گویند سرد بود در دوم و تر بود و چون با زعفران بر کلف
روی طلا کنند زائل کند و چون بپزند با همچندان آب و قند و روغن
بادام اضافه کنند سرفه و خشونت سینه و حلق و قصبه شش را نافع بود
البته و وی ریش چشم را نافع بود و چون بریان کنند و بخورند شکم ببندد
و چون با شراب برگزیدگی افعی طلا کنند سودمند بود و گویند نشاسته غذا
کمتر دهد از هر چه از گندم سازند و دیرتر بگذرد و دیر هضم شود و سده آورد
و گویند مولد سودا بود و مصلح وی چیزها شیرین بود مانند شکر و عسل و بلال آن
کرد اسیاب بود و گویند از مغول **نشاره** طبیخ وی طبیع درخت بود

را نگاه دارد

ونشارهٔ چوب کهن خوردهٔ که مانند آرد بود چون ضماد کنند بر ریش تن نیکو گرداند
وبصلاح آورد وچون با مجذان اینون بشراب بسیار که بر شند ودر خرقهٔ کتان کنند
وبسوزنند وسحق کنند وبر قرحهٔ نمله فشانند مفید بود و شریف گوید نشارهٔ
چوب ارزه گرم وخشک بود وچون با حنا بیامیزند وبر جرب تر مالند زائل کند
وچون دود کنند گزندگان بگریزند وپشه را بکشد ومنفعت نشارهٔ عاج در باب
فا گفته شد **نضار** درختی که چون در کوه روید اثل خوانند وگفته شد **نطرون**
بورهٔ ارمنی است وگفته شد **نعنع** یونانی متنی گویند وشیرازی راقونه گویند
ونیکوترین آن بستانی تازه بود ونیکوترین خشک وی آن بود که در سایه خشک
کرده باشند وطبیعت وی معتدل بود ودر وی رطوبتی فضلی بود وگویند گرم
وخشک بود در دوم وگویند گرم بود در سیوم وخشک بود در اول بود در وی
قوتی مسخن وقابض بود ومانع بود ووی لطیفترین بقول خوردنی بود ودیسقوریدوس
گوید چون با سرکه بیاشامند قطع نفث دم بکند وکرم دراز بکشد ومحرک شهوت
جماع بود وچون با آب انار ترش دو شاخ یا سه شاخ بیاشامند فواق وغثی
وهیضه ساکن گرداند واگر با سویق ضماد کنند بر دنبلات بگدازد واگر بر پیشانی
نهند با پیت جو صداع زائل کند واگر بر پستانی که شیر بسته بود ضماد کنند ورم
آن ساکن کند وچون با نمک ضماد کنند بر گزیدگی سگ دیوانه مفید بود
وچون بر زبان مالند خشونت زبان زائل کند وچون بخاید بر گردد پیش از مجامعت
منع آبستنی بکند واگر دو شاخ از وی در شیر بمالند ورها کنند شیر را نگاه دارد از
خرابی ووی بغایت معده را نیکو بود وشریف گوید چون بخایند درد دندان را

نانخو

نافع بود بغایت وچون بر موضع گزیدن عقرب نهند عظیم مفید بود وچون سعوط
کنند صاحب خنازیر که ظاهر بود بر کردن وی [illegible] هر نوبت وانگی از عصارهٔ
ورق وی با روغن بغایت مفید بود ونافع وصاحب بواسیر را عظیم نیکو بود وبورق
ضماد کردن ونیکوترین معالجهٔ وی بود وگویند بغایت موافق معده بود وخوردن
وضماد کردن ودرد معده را زائل کند وقوت وی بدهد واشتها بیاورد ومسخن
معده بود وقطع قی بکند که از بلغم وخون وضعف فم معده بود وچون با قدری
عود یا مصطکی بخایند فواق وخفقان را زائل کند ومقوی دل بود ومفرح وریحان
را دفع کند وبسیار خوردن وی حکه در حلق پیدا کند وگویند مولد ریاح بود ومضر بود
بسفل ومصلح وی کرفس بود وگویند بدل وی پودینهٔ جوئی بود **نعام**
بپارسی اشتر مرغ را گویند وجالینوس گوید گوشت بط ونعام کثیر الفضول وعسر
الهضم بود ورازی گوید گوشت وی بغایت غلیظ بود وباید که اصلاح وی مانند
اصلاح گوشت بط کند وابن رضوان گوید پیه وی چون بگیرند از اول تابستان
وآخر بهار ودر هر موضعی که نهند مار وافعی بگریزند وچون بوی وی بشنوند غشی
آورد ومجرب بود وگویند پیه وی محلل اورام جاسیه بود ومحلل قوی وبر گزیدن عقرب
ضماد کردن وآشامیدن نافع بود ودرد مارا که از سردی بود سود دهد
نفط سیاه بود وسفید بود ونیکوترین آن سفید بود وطبیعت آن گرم
وخشک بود در چهارم واسحق گوید تراست ووی لطیف ومحلل بود سده بگشاید
درد ورک ومفاصل ولقوه وفالج وسفیدی که در چشم بود دفع نزول آب
وربو وسرفهٔ کهن را نافع بود وچون نیم مثقال از وی با آب گرم بیاشامند مغص

راساکن کند و بادها بشکند و سردی مثانه را سود دهد و بچهٔ مرده و مشیمه بیرون آورد
و برگزیدگیها طلا کردن نافع بود و کرم دراز و حب القرع را بکشد و اسحق گوید مضر بود
بشش و مصلح وی سرکه و کتیرا بود و بدل نفط سیاه قطران بود **نقد**
عصفرات و گفته شد **نلك** شجرهٔ زعرورات و گفته شد **نمام** نمام الملک
خوانند و نماما گویند و آن سیسنبرات و نیکوترین وی آن بود که سبز تیز بوی بود
و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم و گویند در دوم و شیخ الرئیس گوید دفع
عفونات بکند و شپش بکشد و درد سر را نافع بود و فلغمونی سخت صلب را
و کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و بچهٔ مرده را و سنگ بریزاند و گویند اگر
بپزند و با روغن گل بیامیزند و بر سر طلا کنند نسیان و صداع و اختلاط ذهن را
نافع بود و درد سر را نافع بود و چون با شراب بیاشامند فواق که از امتلا
بود زایل گرداند و همچنین تخم وی برگزیدن زنبور ضماد کردن یا یک مثقال با سکنجبین
آشامیدن بغایت نافع بود و بوییدن وی صداع سرد را نافع بود و محلل فضلات
بلغمی بود از دماغ و بدل آن بادروج بود **نمل** بپارسی مور خوانند شریف
گوید از قول تیاذوق که مور بزرگ که در گورستان بود چون سحق کنند و بر برص
لطوخ کنند بعد از آنکه تنقیه کرده باشند زود زایل گرداند و چون صد عدد از
وی بگیرند و در نیم درم روغن زنبق اندازند و عرق کنند و سه هفته رها کنند بعد از آن
در قضیب بمالند نعوظ تمام آورد و اعصاب قضیب را قوت دهد و چون سحق
آب کنند و بر شیب بغل طلا کنند بعد از آنکه موی برچیده باشند دیگر نروید و اگر
بروید ضعیف بود و چون تکرار کنند دیگر نروید **نمره** بپارسی پلنگ گویند

وارسطاطالیس

وارسطاطالیس گوید خون وی چون بر کلف مالند و رها کنند تا خشک گردد
زایل کند و مغز وی چون بگدازند به روغن زنبق و بخور برگیرند درد رحم را نافع
بود و پیه وی گرم و خشک بود چون بدان دخان کنند فالج را نافع بود
و هیچ معالجه نیکوتر از وی نبود درین زحمت و حافظ گوید اگر آدمی پیه کفتار
در اعضای خود بمالد و برابر پلنگی رود در جایگاه وی و بیند پیش وی بنشیند
پلنگ را قدرت نبود که حرکت کند و برخیزد و زهرهٔ وی سم قاتل بود و گفته
شد و رگ وی بپیند در صفت زرک گفته شد **نمیقن** کرسنات و گفته
شد **نوارس** نوعی از قنا بزرگ است و آنرا شجر القدس خوانند و سواک العباس
و سواک المسیح گویند و صفت قنا در قاف گفته شد **نوره** کلس است بشیرازی
آهک خوانند و نیکوترین آن سفید سست بود و آب نارسیدهٔ وی بغایت
گرم بود و لطیف و محرق بود و آب رسیدهٔ وی چون دو روز یا سه روز
بوی بگذرد نه محرق بود بلکه مسخن بود و مغسول وی مجفف بود بی لذع گوشت زیاده
بخورد و سوختگی آتش را بغایت نافع بود و مغسول وی معتدل بود و خشک
و نوره به هر موضعی که خون روانه بود چون بر آن نهند قطع خون بکند و وی مضر
بود بتجفیف چون در حمام طلا کنند و اولی آن بود که بعد از آن روغن بنفشه
و گلاب و ثفل عصفر و تخم خربزه و آرد برنج بمالند و اگر اعضا بسوزاند
و دانه بیرون کند پس روغن گل و آرد عدس و سرکه و گلاب طلا کنند نافع
بود و خوردن وی کشنده بود و علامت خوردن وی آن بود که دهن خوشش
و در معده و سوزش آن و عسر البول و مغص و اسهال خون بسبب قرحهٔ امعا

پیدا کند و لوزه با بول بیرون آید و سردی اعضا و غشی احداث کند و خفقان
و مداوای وی بقی کنند و آب گرم و روغن ایرسا و شیر تازه و روغن گل و جلاب
و آشها و چرب از مرغ بروغن بادام و لعابات نافع بود **نوشادر**
معدنی بود و عملی باشد و ابن تلمیذ گوید نیکوترین آن طبعی خراسانی صافی
بود مانند بلور و خافقی گوید گرم و خشک بود در آخر سیم ملطف و مذیب بود
سفیدی چشم را نافع بود و علاقه افتاده را محکم گرداند چون در حلق زنند با
ادویه دیگر و خناق بلغمی را سودمند بود و ملطف حواس بود و چون در آب حل کنند
و در خانه بیفشارند مار آنجا نگردد و اگر در سوراخ ایشان ریزند بمیرند و چون
سحق کنند با آب سداب و بیاشامند علق که در حلق چفسیده بود بکشد و شریف گوید
چون بروغن بپرورند و بر جرب مالند در حمام زائل کند و چون بخایند نوشادر
و در دهان افعی اندازند بکشد زود و چون با روغن بیامیزند و بر برص مالند
بعد از آن تنقیه برص را زائل کند خاصه چون بدان ادمان کنند و رازی گوید
بدل آن بوزن آن شب و بوزن آن بوره و بوزن آن نمک اندرانی بود
نوی التمر بپارسی استخوان خرما گویند گرم و خشک بود و در وی قبضی
و جلائی بود و چون بسوزند ریشها بدرا نافع بود و اگر سوخته وی در عسل کنند
و سحق کنند و بمیل بر قره کشند موی بر رویاند و چون در چشم کنند ریش چشم را
نافع بود و اگر خلط کنند با سنبل الطیب نیکوتر بود و موی در مژه برویاند و
طبیخ وی سنگ بیرون آورد **نوی الاهلیلج الکابلی** استخوان هلیله
کابلی نیکوترین آن بود که بزرگ بود و آن سرد و خشک بود در دوم عسر البول را

سودمند بود

سودمند بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی
شراب بود **نوج** لبلابست و گفته شد **نهق** صاحب منهاج گوید
جرجیر الماء است و صاحب جامع گوید جرجیر البر است و گفته شد **نمشل**
جز بریست و هر دو گفته شد **نیلوفر** لینوفر خوانند و بسریانی کرب الماء
و بیونانی نیمفا گویند و حب وی را حب العروس خوانند و گویند خاصیت و نیکو
ترین نیلوفر بغدادی بود که گل وی آسمان گون بود و طبیعت آن سرد و تر است
در دوم و سردی وی زیادت بود از سردی بنفشه و گویند سردی وی در سیم بود
و بیخ وی با آب چون بر بهق طلا کنند نافع بود و نیلوفر در صداع گرم را نافع
بود و گل وی مشموم بود صداع گرم را سودمند بود و منع احتلام بکند و شهوت باه
بشکند و چون یک درم از وی با شراب خشخاش بیاشامند منی ببندد و [illegible]
درد وی است و بیخ وی در درد مثانه را نافع بود ضماد کردن و تخم وی نزف
دم را سود دهد و چون در آب بجوشانند و بر سر ریزند حرارت را ساکن کند
و نیلوفر چنان مضر نبود به معده که بنفشه و خوردن وی مضر بود بمثانه و مصلح
وی نبات بود و بدل وی بنفشه با خطمی سفید و اصل نیلوفر هندی حکم بیروج
داشته باشد و نیلوفر از ادویه قلبی بود وقتی که تعدیل آن بزعفران و دارچینی
کنند **نیلج** عصاره نیل است **نیمفا** نیلوفر است و گفته شد
نیشوق ادراک است و گفته شد **نیل** حشیشی است عصاره وی را
نیلج خوانند و شجر وی را عظلم خوانند و نیکوترین ورق وی سبز بود که بسرخی مایل
بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد است در

اول و گویند سرد است باعتدال و متوسط بود میان تری و خشکی و غلیظ بود
منع نفث دم بکند و کلف و بهق زایل کند و داء الثعلب و سوختگی آتش را
نافع بود و جراحات بد که در اعضاء صلب بود و ریشها عفن را سودمند بود
و سر نه سخت کودکان را که قی کنند نافع بود و عصاره وی نیز همچنین بود
و اسحق گوید مستسقی چون بیاشامد سود دهد با فلوس خیار چنبر و اگر عصاره
وی با سرکه حل کنند و بر ریش سر مالند نافع بود و اگر او همان کنند و بر خنازیر
منفجر ضماد کنند باقی صلابت آن بگدازد و نیکو گرداند و اسحق ابن عمران گوید
بدل بلیج بوزن آن آرد جو و اکلی آن مامیثا بود والله اعلم بالصواب

باب حرف الواو

واجد بلغت اهل یمن لبلاب است و گفته شد وبره فرو هست گفته
شد در فا وبر الارنب پشم خرگوش چون بر شریان در دیده نهند
باصبر و دقاق کندر و سفیده تخم مرغ منع خون رفتن بکند وبر اللقاح
پشم اشتر سوخته چون سحق کنند و در بینی نهند خون ببندد وج عود الوج
خوانند بیونانی اوورون و بپارسی اگر خوانند و قوت وی نزدیک بارسا بود
و زراوند و نیکوترین وی زرد سبز خوش بوی سفید پر گره بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود در اول درجه دوم و گویند در سیم لون را صافی کند و مخفف رطوبات
مفاصل بود و باه را زیاده کند و گرانی زبان را سود دهد و بهق و برص و تشنج
و درد پهلو و سینه و جگر و صلابت رطوبت سپرز و مغص و فتق را نافع بود
و بول و حیض براند و گزیدگی جانوران را سود دهد و سفیدی چشم زایل کند

وتاریکی

وتاریکی که از رطوبت بود و اسحق گوید صفرا و بلغم را سود دهد بشربتی از وی یک درم
بود و گویند مضر بود بسر و اصلاح وی را بتخم رازیانه کنند و بدل تعویرس گوید
در شکستن بادها و تقویت جگر نیکو بود و بدل آن بوزن آن کمون کرمانی
بود و دو دانگ وزن آن ریوند چینی و اسحق بن عمران گوید بدل آن
بوزن آن عود و ربع وزن آن قرنفل بود و گویند بدل آن بوزن آن
کمون و دو دانگ زراوند بود وخیرق در مدینه خراسانی بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود و حب القرع بیرون آورد و شربتی از وی یک مثقال
بود و بدل وی شیخ الرئیس گوید شیح ارمنی ودع بپارسی کجک خوانند
و بزرگ وی سفید مهره و کوچک وی بشیرازی گوشک ها می خوانند و آن نوع
از حلزون است و حلزون تشنج بود و وی پهن بود و پیچیده بود و ودع
دراز پیچیده بود و در قوت مانند صدف باشد و بخاصیت مانند تشنج ودج
رو فا رطبات و گفته شد ورل شیخ الرئیس گوید بشکل وزغ و سام ابرص
بود و دم وی دراز بود و سر وی کوچک بود و وی چیزی سوسمارات و نحیف
وی در شکل سر و بدن و گوشت وی بغایت گرم بود و سخن گوشت و پیه وی
خاصه چون طلا کنند و در وی قوت جاذبه بود و جذب سلی و [illegible] بکند
و سرگین وی مانند سرگین سوسمار سفیدی چشم را زایل کند و موی بر داء الثعلب
برویاند و سرگین ورل کلف و وضح و قوبا را نافع بود و شریف گوید
چون بکشند و بمجان با خون در دیگ اندازند و با روغن بپزند تا مهرا شود
جهت فرط که در سر کودکان بود هیچ معالجه نیکوتر ازین نبود و رازی گوید پیه وی

چون در قضیب مالند مالیدن بغایت قضیب را بزرگ کرداند و بدل پیه وی
پیه سقنقور بود **ورد ل مائی** سقنقورست وگفته شد **وراجالوز**
کرمت البیضاست وگفته شد **ورطوی** سطاخنس است وگفته شد
ورس نبات یمنی است ونبات وی مانند نبات کنجد بود وگویند یک سال کارند
و ده سال باقی بود وثمر وی دهد ونیکوترین وی آن بود که تازه وسرخ رنگ بود که بزردی
زند مانند لون عصفر وبشکل گل بابونه بود خوردن وطبعت آن گرم وخشک بود
در دوم وقابض ولطیف بود کلف ونمش را نافع بود طلا کردن وچون با نانخواه
وضح را سود مند بود وسنگ بریزاند ودرد گرده ومثانه سرد را نافع بود ومقدار
شربت از وی یک درم باشد واسحق گوید مضر است بشش ومصلح وی عسل بود
وگویند جامه را که بوی رنگ کرده باشند ومقوی باه بود پوشیدن آن
ورد جل خوانند وبپارسی گل گویند وبهر نوری وزهری که بود آزاد ورد
خوانند وگل سرخ را جم خوانند وگل سفید را ویتر گویند ونیکوترین آن
تازه پارسی بود که هنوز تمام نشکفیده باشد ورایحه وی قوی بود
وبغایت سرخ بود وطبعت آن مسیح بن الحکم گوید سرد بود در اول وخشک بود
در اول درجه دوم وگویند در سیم ومتوسط بود ودر غلظ لطافت وتجفیف
وی اقوی بود از قبض وی ووی مقوی اعضا باطن بود ولثه ودندان
ومصلح عرق بود ودر حمام چون بخود مالند قطع تاليل بكند وچون سحق
کرده مستعمل کنند سیخ بن دندان ونبل را نافع بود وگوشت در زیتها
عمیق بروباند وصداع را ساکن کند واقاع وی نفث دم را نافع بود ووی

معده وجگر را نیکو بود وسده که در جگر بود از حرارت بگشاید وحلق را نیکو بود
وچون با عسل بپزند وبدان غرغره کنند سکن وجع مقعد بود وچون بروی مرغ
طلا کنند وطبیخ وی خفه کردن قرحه امعا را نافع بود وبری وی مسهل بود وده
درم از وی ده مجلس براند وسه درم از وی حرارت تب را نافع بود وخشک
وی نه مسهل بود وچون با عسل بپزند وبر معده ضماد کنند قرحه آن را نافع بود
وچون در دهان نگاه دارند بثرات قلاع را زائل کند خاصه چون با عدس
وکافور بود وبوییدن تازه وی صداع گرم را ساکن کند وقوت دل ودماغ
بدهد ودر بعضی مردمان زکام آورد وبعضی را عطسه ومصلح وی بوییدن
کافور بود وچون بر روی خسپند قطع شهوت باه بکند ودفع مضرت وی
بجلاب الزلم کنند وشیخ الرئیس گوید جوهر وی مرکب بود از گرم وسرد ومائیت
مورد سردی وی در دوم بود وگرمی وی در اول ودر وی تلیین بود وبو
بود معطر سه یا یام جوهر روح بود وغشی وخفقان گرم را نافع بود وچون آب
وی اندک اندک تجرع کنند **ورد الحمار** ورد الفجار خوانند وابن ماسویه
گوید آن کلیست که در اندرون وی سرخ بود وبیرون زرد وطبعت وی
سرد وخشک بود وبشیرازی آن را گل قحبه خوانند وگل ورد وی نیز گویند
ورازی گوید بهارات **ورد منتن** کلیست بد بوی بلون مانند
گل سرخ وآن را ابقون خوانند وطبعت وی گرم وخشک بود وپیخ وی محرق
بود مانند عاقرقرحا **ورد الحمیر** نوعی از عود صلیب است که آزادگر
خوانند وگفته شد **ورد الزینه** کل خطمی است وورد الزوال خوانند وگفته

ورد و دفرا شقایق النعمان است و گفته شد ورق الحب کمی کج است و گفته
شد ورد صینی نسرین است و گفته شد ورشان بپارسی مرغ الکی گویند
گوشت وی شکم ببندد و دشخوار هضم بود و باید که بسرکه بپزند ورق الخوخ
برگ شفتالو چون بر بدن طلا کنند قطع بوی نوره بکند و اگر آب آن در گوش
چکانند کرم گوش بکشد و چون بر ناف ضماد کنند کرم شکم بکشد ورق
الطرفاء یابس قابض بود و چون بپزند و بر سپرز نهند یا آب آن بر وی
سپرز زنند نافع بود و مقوی لثه مسترخی بود ورق الغلب برگ خیار
نیکوترین آن تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و رحماء گرم باکه
در راز نو بود نافع بود ضماد کردن و چون بکوبند نیکو و بر ریشهاء تر افشانند
خشک گرداند و سوختگی آتش را نافع بود ضماد کردن و وی بد بود بحلق
و بینی و چشم و گوش را و از خواص وی آنست که خفاش از وی بمیرد
ورق الغرب برگ پد چون بکوبند و بر جراحت پاشند گوشت برویاند
و آب وی چون بیاشامند کسی که علق خورده باشد نافع بود و از حلق بیرون
آورد ورق الکرم برگ رز چون نیکو بکوبند و ضماد کنند صداع که از گرمی
بود ساکن گرداند و ضماد کردن با نمک بر تهی گاه قطع اسهال بکند و خائیدن
وی مقوی لثه مسترخی بود ورق السرو نیکوترین آن بود که از سرو کوهی
گیرد و طبیعت وی معتدل بود در وسط گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود
و قابض و محکم لی لثغ ورق الأجاص برگ آلوی سیاه چون با شراب
بیاشامند و بدان غرغره کنند قطع سیلان مواد از ماده و حلق بکند و چون

مضمضه کنند منع سیلان مواد از لثه بکند ورق العلیق صفت آن در
علیق گفته شد ورق البلوط سرد و قابض بود و اندک تجفیف داشته باشد
و چون بکوبند و بر جراحت پاشند گوشت برویاند و بحال صحت آورد و ورمهای
دشخوار را باصلاح آورد ورق الزیتون معتدل بود در گرمی و سردی و خشک
بود در دوم و چون بسوزند قایم مقام توتیا بود و در دردهای چشم چون با
سرکه بپزند درد دندان را نافع بود و آب بخته وی چون در دهان نگاه
دارند قلاع را زایل کند و ورق زیتون بری چون بر داحس طلا کنند سود دهد
بود و چون با آب غوره بپزند چندانکه مانند عسل گردد و بر دندان خورده طلا
کنند قلع کند ورق شوکت المصریه برگ درخت امغیلانست و در
صفت وی گفته شد ورق السمسم برگ کنجد سرد و تر بود و چون بکوبند
و موی را بدان بشویند دراز و نرم گرداند و خشکی وی زایل گرداند
ورق الکبر منفعت آن در صفت کبر گفته شد ورق الحنظل
صفت آن در حنظل گفته شد ورق السوسنجان در ستنبلیه گفته شود
ورق الاترج در صفت اترج گفته شد ورق التوت در صفت
توت گفته شد ورق الجوز مجفف بود و در وی قبض بود و چون بخایند
و بر ریش نهند سود دهد و سود نشد بود حب ثرنا که در دهن بود ورق
الزیتون الهندی طالیسفراست و گفته شد ورق الغار صفت آن
درفین گفته شد ورق النبق برگ کنار معتدل و مجفف و قابض و لطیف
بود مقوی شعر بود و منضج اورام و در وی تحلیل بود ورق شجرة ابق

درصفت دردار نبطی گفته شد ورق مصطکی درصفت مصطکی گفته شد ورق
حبة الخضرا درحبة الخضرا گفته شد ورق السوسن معتدل بود در گرمی
و سردی و خشک بود در اول مجفف قرحها و بثرها بود چون بکوبند و بران
پاشند بلغم و ورق سوسن سفید صلابت رحم را نافع بود ورق
الخلاف برگ بید در وی حرارت اندکی قبض بود و طبیعت آن سرد و خشک بود
و عصارهٔ وی درد سپرز و صلابت آن و ستوه آنرا نافع بود و مسهل صفرای
محترق و سودا و بلغم و نافع صرع و گزیدن عقرب را نافع بود چون بیاشامند
از وی تا یکدرم بشراب و چون ضماد کنند از بیرون هم سودمند بود و وی بول
براند با سکنجبین و اختناق رحم را نافع بود و مفاصل و نقرس و اد و بهاء
کشنده ورق المازریون در مازریون گفته شد صفت آن و استعمال
کردن وی ورق الترهق سرمق است و گفته شد ورق العلیق
گل سه گل سرد و خشک است و قابض و مجفف و اختلاف دم را نافع بود و نفث
آن و ذرب و ضعف معده ورد اللوز بهار بادام سرد بود و مقوی
دل و دماغ بود ورد السفرجل هم سرد بود و مقوی دل و دماغ بود
ورد التفاح سرد بود و مقوی دل و دماغ بود ورق الکمثری
طبیعت و منفعت بهار بادام و سیب و به و امرود مانند یکدیگر ورد الخیری
در خا گفته شد منفعت آن ورد الباقلاء گل باقلا سرد و تر بود و تسکین
حرارت دماغ بود و چون سحق کنند در هاون رصاصی و در آفتاب نهند خضابی
نیکو بود و موی را سیاه گرداند بغایت ورد الخشخاش سرد و تر بود

دیگر

وسکن گرمی و خشکی بود که در دماغ حادث شود و چون بر سر ضماد کنند سهر را نافع بود
و شوم بود و سکن صداع گرم وزغ نوعی از سالامندر است و نحیلی کوچکتر از وی
بود و از خواص وی آنست که عقرب فرو می برد و گوشت وی سم مهلک است
و اگر در شراب افتد و بمیرد آن شراب سم قاتل بود گویند وزغ حربا است
تحقیق و گفته شد صفت آن و مداوای آن وسخ نباتیست گویی که در سنگ روید
در بهار و بوی لیمو کند و مولف گوید بشیرازی لیمودارو خوانند و طبیعت آن
گرم و خشک بود وسمه ورق النیل است و طبیعت آن گرم و خشک بود
در اول و خشک بود در دوم و در وی قبض و جلا بود موی را خضاب کند خاصه چون
با حنا بود بر خضاب نیکو آسان باشد وسخ الاذن چرک گوش چون
بر داحس طلا کنند نافع بود و بر شقاق لب طلا کردن سودمند بود و بر گزیدگی
افعی بغایت کمال بود و چون بشکافند و چند نوبت بران نهند وسخ الکوائر
النحل ابن سمجون گوید عکبرست و گفته شد و صاحب جامع گوید خطاست
و مؤلف گوید بتحقیق آن را مومیائی نحل گویند و بزبان بکسداران آن را بروم خوانند
و دیسقوریدوس صفت وی گفته که آن علکی خوش بوی بود مانند میعه و آن
بتحقیق مومیائی نحل است و منفعت وی در صفت عکبر نیز گفته شد و طبیعت
وسخ الکوار گرم بود در دوم نزدیک بسیم و جذب بلغم کند از بهر آنکه جوهری لطیف
بود و اگر بخور کنند سرفه کهن را نافع بود و چون بر قوبا نهند زایل کند و مؤلف گوید
در دفع خوف و کر افتادن از جای همان عمل میکند و بکرات امتحان رفته وشج
اشنان و گفته شد وشقرو وی گرم و خشک بود و مسحق قوی باشد درد

رعانه باه بود و محرک جماع وکرده وپشت را نافع بود و محرور را مضر بود و
او مان پوشیدن وی ایمن باشند از بواسیر **وعل** بادنجان است وگفته شد
وقل مقل خشک است ودر مقل گفته شد **ولیع** جدال است وگفته شد
وین انگور سیاهست وصفت انگور در باب عین در عنب گفته شد
وشیر کل سفیدات ودر ورد گفته شد وطبیعت آن سرد و تر بود در دوم

حرف الهاء

هال قاقله صغار است
وگفته شد **هاکول** گویند عفیل است وگویند بحقیق تراب الهالک است
وگفته شد **هید** حب حنظل است وگفته شد در حنظل **هربه**
خمار قبان خوانند وآن عترقبان وآن جانوریست کوچک بسیار پای که در شب دخمیاه
آب بسیار بود چون با شراب بیاشامند عسر البول و تقطیر را نافع بود و چون تحقیق
کنند ودر پوست انار کنند با روغن گل گرم کنند ودر گوش چکانند درد گوش
را نافع بود واطهورسفس گوید اگر در خرقه پیچند وبر صاحب تب بندند زایل کند
هدهد بپارسی مرغ سلیمان خوانند غافقی گوید گوشت وی چون بپزند
بآب وشبت وصاحب قولنج گوشت وی بخورد وآب آن بیاشامد نافع بود
ودر خواص آورده است که چشم وی بر کسی بندند که نسیان بر وی غالب بود دفع
آن بکند واگر ببندند بکسی که از رنج جذام ترسد مادام که آن با وی بود ایمن باشد
واگر نیز ابتدا کرده باشد موقف بود واگر پر وی بخور کنند در خانه گزیدگان گریزند
از آنجا واگر آدمی با خود دارد وبرابر خصم رود بر وی ظفر یابد و حاجتهای وی
گزارده گردد وخون وی چون در سفیدی چشم چکانند زایل کند واگر مغز وی

بخور کند

بخور کند در برج کبوتر هیچ حیوان موذی گرد آن نگردد واگر بر پشته بیخان
درست بر در خانه بیاویزند هر که در آن خانه بود همه از چشم بد ایمن بوند واگر معاذ بد
خشک کنند وسحق کنند وبا سوسن وبا روغن کنجد بیامیزند وبعد از یک ساعت بیفشارند
وبر موی مالند سیاه وجعد گرداند واگر لحی شیب وی با خود نگاه دارند مردمان
وی را دوست دارند واگر بال وی نزدیک موی بخور کنند بگریزند وگوشت وی چون
بخور کنند مسحور را نافع بود یا کسی که بر زن بسته باشد گشاده گردد باذن الله تعالی
ودل وی چون خشک کنند وبکوبند ویا طلا کنند ویا بیاشامند قوت باه دهد
ولحی شیب وزبان ودرازترین پری که در بال وی بود در پوست بندند
ومرد بر ران راست بندد وچون خواهد که مجامعت کند قوت دهد **هرنوه**
قرنوه خوانند وآن ثمر درخت عود است وبمقدار فلفل بود اندکی بزرگتر وبرنگ سرخی
مایل بود وازوی بوی عود آید وطبیعت وی معتدل بود وگویند گرم وتر بود
وصاحب منهاج گوید مقوی معده وهضم بود وطبیخ وی بول براند ورنگ
بریزاند واسحق بن عمران گوید درد حلق را نافع بود وشکم براند وبدل وی
بوزن وی قاقله صغار بود **هرد** عروق الصفر است وگفته شد **هرقلوس**
بقلة الیهودیه گویند وآن نوعی از هندبا بریست وبعضی گویند نوعی از
سنجار است وبقلة یهودیه شریف گوید قرصعنه است وآنچه محقق است
آن را هرقلوه خوانند وبپارسی تره دشتی وآن از انواع کاسنی بریست بود ودر
هندبا گفته شود **هرنولیدون** نمامست وگفته شد **هرطمان** قرطمان گویند
وآن حبیست میان گندم وجو وطبیعت وی معتدل بود میان سردی وگرمی

ومیل بتیزی داشته باشد وگویند سرد بود وگویند بغایت گرم بود وخشک و وی
مجفف بود بغیر لذع ودروی قبض وتحلیلی بود **هلیلج** اصناف است
زرد است وآن خورد باشد وخام وهلیلهٔ سیاه وآن خوردتر از مجموع باشد
وکابلی وآن از همه و نوع بزرگتر باشد وچینی وآن منقار دارد وبهترین همه
آنست که صلب وگران باشد ودر تک آب نشیند وجمیع اصناف این بارد است
در اول ویابس است در ثانیه الآلات غذا را قوت دهد ونشف رطوبت زرد کند
ومسهل صفرا ومقلل بلغم بود ونافع بود عین مسترخیه را وردع مواد کند از چشم
چون در چشم کشند وکابلی مقوی ذهن باشد خصوصا پروردهٔ آن ودرع خفقان
وتوحش را دفع کند وگویند نافع قولنج بود وهلیلهٔ سیاه رنگ روی را صافی گرداند
وبواسیر را نافع بود وبه جمیع اصناف آن تنهای کهنه را نافع باشد ودرد
مفاصل وجذام را نافع بود وباید که در مفاصل بسیار بکار برند ابو جعفر گوید هر که
هر روز یک هلیلهٔ کابلی در دهان نگاه دارد تا بگدازد وبرین مداومت کند موی
او زرد وسفید نشود ولثه را محکم کند ودندانها را محکم کند وحفظ را زیاده کند
وحرارت سرد را دفع کند وشربتی از هر یک پنج درم تا ده درم منقوع یا مطبوخ
ونفس آن دو درم **هزارچشان** وهزارفشان نیز گویند ومعنی آن بپارسی
هزارگز بود وبه بربری فاشرا گویند وگفته شد **هزاراسفند** حرمل است وگفته شد
هشفیفل خشفیفل است وگفته شد **هشت دهان** عود هندیست وطبیعت
آن گرم وخشک بود در سیم بخاصیت نقرس را عظیم سودمند بود وبدل آن پای
قنطوریون باریک **هفت برج** مازریون است وگفته شد **هلبون**

بطیخ

بطیخ است وگفته شد **هلفیفا** هندباست وگفته شد **هلموت** جلیموت است وآن
سلق جبلی است ودر صفت حماض گفته شد **هلیانه** شاهترج است وگفته شد
هلیون بپارسی مارچوبه ونازکیا خوانند واهل مغرب واندلس اسفراج خوانند
نیکوترین آن بستانی بود تازه وطبیعت وی گرم وتر بود وگویند معتدل بود
وگویند گرم بود ودر وی رقت باشد ورقت را زیانه بود وصفت تخم وی گفته شد
ودر وی مفتح سده احشا ومحلل آن بود وطبیخ وی عرق النسا ویرقان ودرد معا را
نافع بود خاصه طبیخ اصل وی مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند وتخم وی
همین عمل کند وگویند دهان شکم ببندد وگویند سودمند بود بقولنج بلغمی وریحی
وعسر البول را نافع بود وباه را زیاده کند ودشواری زادن را سود دهد وسحق
کرده ومثانه بود ومحقی معتدل وتقطیر البول که از برودت بود وپیری را سود دهد
ودرد پشت ورگ کهن شده را نافع بود وسینه وشش را نیکو بود وچون
طبیخ وی سگ بیاشامد بکشد وگویند چون سر وی کشش را پاره کنند ودر شب
خاک کنند هلیون در آنجا بروید وآب وی وتخم وی سنگ گرده ومثانه را
بریزاند وچون با عسل وروغن بلسان بیاشامند وی صرع را مفید بود و اول
آن بود که بجوشانند وبعد از آن با گوشت بپزند ومری وزیت افزوده کنند
وطبری گوید اگر بیخ وی خشک بر دندان نهند قلع کند بی وجع وصاحب فلاحه
گوید اگر بیخ وی سحق کنند و بر دندان نهند اگر فاسد شده باشد قلع کند
واگر درد مند بود درد ساکن کند ومجهول گوید طبیخ اصل وی باه را زیاده کند
وبدل آن جنجل بود **هناك** بزبان هندی حلتیت است وگفته شد **هندبا**

بپارسی کاسنی خوانند و بری بود و بستانی بود بری را بیونانی نقوس قیخوریون گویند
ورق وی پهن‌تر از بستانی بود و بمعده نیکوتر بود و بستانی را بیونانی اندیقیا
خوانند و آن دو نوع بود یکنوع ورق وی پهن بود نزدیک بکاهو و یکنوع ورق
وی باریکتر بود و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن بستانی شیرین بود و فاضلترین
آن شامی بود و آن را انطوبیا خوانند و طبیعت آن سرد و تر بود در آخر درجهٔ
اول و گویند سرد و خشک بود در اول و گویند خشکی وی در دوم مرتبه بود
و بری را طرخشقوق خوانند و بپارسی تلخ درازی گویند اقوی بود از بستانی
در جمیع افعال عصارهٔ وی استقرار نافع بود و سده جگر بگشاید و دفع سمها
بکند چون بیاشامند خاصه عقرب و زنبور و مار و تب ربع را زائل کند و بر
گزیدگی عقرب ضماد کردن نافع بود و چون آب وی بازیت بیاشامند پادزهر
او و بیها گشنده بود و مقوی قلب بود و چون بیاشامند لبن وی سپیدی
چشم را زائل کند و هند با بستانی برودت در وی بیشتر بود که در بری مقوی
معده بود و سدهٔ جگر بگشاید و سپرز و حرارت خون و صفرا بنشاند و چون آب وی
بگیرند و بجوشانند و کف از وی بگیرند و با سکنجبین بیاشامند سده بگشاید در طوبت
عفن را پاک گرداند و بتنها و در از راسودمند بود و کاسنی کیموس نیکو دهد و وی
فاضلتر از کاهو بود در تفتیح سده و در تابستان تلخی وی زیاده گردد بسبب گرما
پس اندک میل بحرارت داشته باشد نزدیک باعتدال و ضماد کردن خفقان را
سود دهد و چون با آرد جو ضماد کنند و با اسفیداج طلا کنند مبرد بود و ضماد کردن
نقرس را نافع بود و در درد چشم گرم را ضماد کردن سود دهد و هند باسکن غشیان

دیهجان

دیهجان صفرا و حرارت معده بود و شکم ببندد و تب ربع را نافع بود و گزیدن
عقرب و مجموع جانوران و زنبور و سام ابرص را ضماد کردن با سویق نافع بود و چون
با آب کاسنی و خیارچنبر حل کنند و بدان غرغره کنند ورم حلق را سودمند بود
و هند با بطی الهضم بود و مصلح وی رشاد بود و نوعی از کاسنی بری هست که
آن را خندریل خوانند و گفته شد و کاسنی شامی که آن را انطوبیا خوانند معتدل
ترین کاسنیها بود و کیموس وی نیکوتر بود و مسیح گوید وی میان کاسنی
و کاهو بود و طبری گوید لطیفتر از کاهو بود و غذا اندک تر دهد و چون بکوبند
و بر ورم گرم نهند بگدازد و سرد کند و آب وی با آب رازیانه تریاق افاعی را نافع
بود و بیخ وی از تخم وی بقوت تر بود در منفعت و پوست بیخ وی
مستعمل بود **هوم المجوس** مرانیه است و گفته شد و آن درختیست که در کوههای
فارس میروید ماند درخت یاسمین و مجوس در وقت زمزمه استعمال میکنند و برگ وی
آن بنشک طرشیع ماند **هوفاریقون** هیوفاریقون خوانند و اندروسامن
نیز گویند و قوریقون هم خوانند و آن دارو رومی است و آن قضبان ذرعی
و چیزی است سرخ رنگ برنگ سماق بغدادی بغایت سرخ اگرچه صاحب منهاج
آورده است که سرخی وی کمتر از سرخی سماق بود و هم او آورده که حب البلسان است
و بهتر دو سهوت و طبیعت آن گرم است در سیم و خشک در آخر آن لطیف
و محلل اورام بود و ضماد کردن آن سوختگی آتش را نافع بود و چون بپزند و با شراب
بیاشامند چهل روز پیاپی عرق النسا را نافع بود و حیض و بول براند و کزاز را
نافع بود و شربتی وی مسهل مره بود و بچه بیندازد و آب ورق وی چون بیاشامند

نقرس را عظیم سودمند بود و فیثاغورس گوید بدل وی بوزن وی بیخ اذخر
و نیم وزن وی بیخ کبر **هوجره** هوفقیداس نیز گویند و آن بعضی از آنست
و گفته شد **هوفطیداس** صاحب منهاج گوید عصاره لحیة التیس است و گفته شد
هوفیلوس خس الحمار است و گفته شد **هیضمان** فجل بریست و گفته شد
هیل بوا هال بوا است و آن قاقله کوچک بود و گفته شد **هشیر**
کنگر بریست و درازی قد آن از یک گز درازتر بود و میانه آن تهی بود و شکوفه
آن پهن بود بلون بنفشه و بآخر سفید شود و میان آن شکوفه مانند پنبه شود
و اگر از آن پنبه در گوش کسی رود کری آورد **هیل** هال است و گفته شد
هرون قبت و گفته شد **هیزارما** نعناع است و گفته شد والله اعلم

باب حرف الیاء

یاسمون یاسمین است و سجلات نیز گویند و بشیرازی گل یاسم خوانند
و آن سفید بود و زان سفید به بود و زرد بود و گویند ازرق نیز بود و عیسی بن ماسویه
گوید دو نوع است زرد و سفید بقوت تر بود در حرارت و یبوست و گویند خوشبوی
تر بود و مسیح ابن الحکم گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر درجه دوم
و اول سیوم ملطف رطوبات بود و کلف زائل کند و صداع بلغمی را نافع بود و بوئیدن
و ریاح غلیظه که در دماغ بود تحلیل دهد و مقوی دماغ بود و اصحاب لقوه و فالج
را نافع بود و مفتح سده بود و عرق النسا را نافع بود و نوع زرد وی محلل و مسخن
هر عضوی سرد بود و مزکوم را نافع بود و محرور و در سر مزاج را صداع آورد
و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و دیسقوریدوس گوید گرم که در روده بود و حب النوع

و حیات بیرون آورد و چون سحق کنند و خشک کرده با عسل بسرشند و بپاشانند و شریف
گوید یاسمین سفید بگیرند و سحق کنند و از آب وی بپاشانند سه روز هر روز مقدار
ده درم قطع نزف ارحام بکند و مجرب بود و چون خشک کرده سحق کنند و بر موی
سیاه بپاشند سفید کرده **یاقوت** نیکوترین آن سرخ رمانی بود و سوای
سوداوی و خفقان و ضعف دل را بغایت نافع بود و گویند چون از خود بیاویزند
منع جمود دم بکند و وی بغایت مفرح بود تا بجدی که در دهان نگاه دارند
تفریح بخشد **یبروح** دو نوع است یکی بیخ لفاح خوانند و یکی را یبروح الصنم گویند
و آن بیخ لفاح بریست و بصورت انسان بود و آنرا یبروح الصنم از بهر آن
خوانند و مؤلف گوید در حدود گرمسیر شیراز نزدیک قلعه شهریاری می باشد و قد
آن از یک وجب کوتاه‌تر بود و دست و پای داشته باشد و بلون سفید بود
و بعضی گویند وی را سگ میکند از زمین و آن را سگکند خوانند و این معقول نیست و دیگر آن
وی آن بود که زهر باشد و طبیعت وی سرد بود در سیم و خشک بود در اول سیوم
مخدر و مسبت بود و اگر بورق وی بر ریش مالند یک هفته زائل کند و اگر
ریش کند و بر ورمهای صلب و دبیلات و خنازیر طلا کردن نافع بود و بیخ وی را
چون بکوبند و بر مفاصل ضماد سازند زائل کند و اگر کسی را احتیاج بود بقطع عضوی در
شراب بپاشانند بیخود شود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن افیون و وی
مسبت و منوم بود و اگر در شراب کنند مستی زیادت آورد بغایت و بدترین آن تخم وی بود
بود و بوئیدن ورق آنچه سفید بود و آنرا ساق نبود و ذکر خوانند مسبت و منوم بود
و مداوای وی قی کنند و باب گرم و عسل و شبت و مصطکی و سعتر و مر سفید و شیره تازه را

اشامیدن وی بروح را در محبت خواص بسیار بود و گویند کسی اگر باسم شخصی که خواهد بون
یبروح برکند هم در زمان هر عضو که از یبروح چنداز و آن شخص را بهمان عضو جدا کند
و خیلی خواص دیگر دارد که غیر طبی است بدان سبب اینجا نیاوردیم یتوع هر بانی
که وی را لبنی مسهل مقطع بود آنرا یتوع خوانند مانند شبرم و عشر و لاغیه و مازریون
و حرطینا و ماهودانه و علق و امثال آن و اصناف آن بسیار بود و همه را باشد
و اقوی ترین از یتوعات لبن بود بعد از ان تخم و بعد از ان بیخ بعد از ان ورق
و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و آن بود که در دوم یا سیم بود و از خواص
وی آنست که در برکه آب اندازند که ماهی دران بود بر روی آب افتد و لبن وی
موی بستره چون بدان لطوخ کنند خاصه در آفتاب و آنچه بعد از ان بروید ضعیف
بود و اگر تکرار کنند دیگر نروید و اگر بر دندان خورده چکانند قلع کند و بواسیر را قلع
کند و مسهل بلغم و اخلاط غلیظ بود و منفعت هر یکی از یتوعات در باب خود
و مضرت و ابدال و اصلاح آن گفته شد و گویند بدل آن در استفراغ بلغم و مایه
نیم وزن وی سکنجبین بود یحضض نوعی از کرفس بزرگ است و آنرا مشرقی
خوانند و انواع کرفس گفته شد در کاف و گویند بطراسالیون است یذره
فوس است و گفته شد یذقه خاما اقطی است و گفته شد یربوع پارسی
موش دشتی گویند و گوشت وی غذا بسیار دهد و سنگ براند یراع قصبت
و پارسی نی گویند و در قاف گفته شد یرامیع بلون است و گفته شد یرنا
حنا است و گفته شد یشف یشب خوانند و در باب جا در صفت حجر الیشب
گفته شد یعقوب کبک نر است و گفته شد در صفت قبج یعضید خندریل است

و گفته شد یغیصا ریباس است و گفته شد یقطین نزدیک عام کدو بود و در لغت
هر درختی که وی را افراشته بود خربزه و حنظل و خیار و کدو و امثال آن یلنجوج عود
هندیست و گفته شد یمام شفنین است و گفته شد ینبوت خرنوب نبطی است
و صنف خرنوب نبطی و شامی گفته شد و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیم و گویند خشکی وی
در دوم بود و گویند گرم بود و آن در صحراها و بن دیوارها بتا نهار روید و ثمره وی مانند گرده
گوسفند و کوچکتر بود و لون وی سرخی بود که بسیاهی زند و در مصر حب الکلی خوانند و دانه
وی و دانه خرنوب شامی مانند یکدیگر بود و طبیخ وی مضمضه کردن در درد دندان را
نافع بود و در طبیخ وی نشستن مقوی سفل بود و وی سودمند بود جهت سیلان حیض مفرط
خوردن و بخور کردن و مغص و اسهال را نافع بود و بر ثالیل مالیدن بسختی زایل کند
و خلط وی بد بود و ثقیل خاصه چون تر بخورند و بشیرازی کور خوانند ینبوت
نافیا است و در یا گفته شد ینق بلغت اهل اندلس الفجات و گفته شد در الف
یمه نباتیست که بشیرازی سنبل دارو خوانند و در جراحتها مستعمل کنند در جهها
تازه والله اعلم بالصواب قد اتفق اختتام انتساخ هذه الکتاب بعون الله
الملک الوهاب عن ید الضعیف الراجی الی رحمة الله الغنی اسمعیل بن اسمعیل محمد
الجیلانی ثم کوخیشانی بکرة الجمعاء شهر شعبان المعظم
سنة اثنی و ثمانون و الف هجری

خیر البشر حامدا

بگذار تا بگریم چو ابر در بهاران

کز سنگ ناله خیزد وقت وداع یاران

[illegible]

الماس سواره | یاقوت رمانی | زمرد سواره

[illegible]

یاقوت زرد | یاقوت سفید | زبرجد ساده

[illegible]

مروارید | فیروزج | عقیق

[illegible]

لعل سواره | یاقوت کبود | زمرد سفید

[illegible]

اطلس زرد

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین اما بعد این
رساله قسم دوم است از اختیارات بدیعی از مرکبات مستعمله و مشتمل است بر شانزده
باب والله الهادی الی سبیل الصواب باب اول در مفرحات باب دوم
در معاجین باب سیم در جوارشات باب چهارم در اطریفلات باب پنجم
در مربیات باب ششم در اشربه باب هفتم در لعوقات باب هشتم
در سفوفات باب نهم در حبوبات باب دهم در اقراص باب یازدهم
در ایارجات باب دوازدهم در شیافات باب سیزدهم در تریاقات باب چهاردهم
در سنونات باب پانزدهم در دهنیات باب شانزدهم در مرهمات باب اول
در مفرحات مفرح یاقوتی خفقان و وسواس سودا را سود دهد و دل را
قوت دهد و نشاط آورد و خاصیت وی بسیار است اینجا کوتاه کردیم صفت آن
مروارید ناسفته هشت درم بسد چهار درم یاقوت رمانی دو درم زر محلول
و نقره محلول از هر یک یک مثقال حجر لاجورد یک مثقال و نیم لعل و عقیق و حجر یشب
از هر یک سه درم طباشیر سفید و صندل مقاصری از هر یک دو درم کشنیز خشک و تخم

گل

گل از هر یک سه درم و در بعضی نسخها افتیمون شش درم و در بعضی نه درم نیز کنند ساذج
و زرنباد و درونج عقربی از هر یک یک درم و نیم عود هندی و پوست اترج و گاو
زبان از هر یک سه درم بهمن سرخ و سفید از هر یک دو درم بادرنجبویه و ریوند چینی از هر یک
دو درم تخم کاسنی و کافور قیصوری و عنبر اشهب از هر یک سه درم مشک ترکی
نیم مثقال ابریشم سوخته سه درم املج و هلیله کابلی از هر یک هشت درم گلاب نبات
مصری از هر یک یک من شراب سیب خاص و آب انار شیرین از هر یک دو درم اگر چه
در بعضی نسخها شراب سیب یک من و آب انار چهل درم گفته باشند اما این نسخه
مستعمل است شراب بیست درم داروها کوفته و بیخته مجموع با نبات و گلاب
بر سرشته و شراب سیب و آب انار اضافه کنند و در ظرف چینی کنند چهل روز
در میان جو نهند و بعد از آن استعمال کنند شربتی نیم مثقال تا یک درم بود
مفرح معتدل خفقان و وسواس و ضعف دل زایل کند و نشاط
آورد صفت آن مروارید ناسفته و بسد از هر یک پنج درم کهربا دو درم صندلین
و آمله مقشر و طباشیر از هر یک چهار درم گاوزبان پنج درم تخم کاسنی دو درم
و نیم درونج عقربی یک درم ساذج هندی دو درم افتیمون و ورق گل سرخ از هر
یک سه درم زرنباد دو درم تخم بالنگو و تخم فرنجمشک از هر یک دو درم تخم
در بعضی نسخه سنا مکی سه درم نیز کنند و در بعضی زعفران و عنبر اشهب از هر یک
یک درم کافور نیم درم مشک ترکی دانگی عود خام پنج درم کشنیز خشک دو درم تخم
خشخاش سفید و بنفشه و گل ارمنی از هر یک دو درم زر و ورق یک درم و اگر زر
و نقره هر یک یک مثقال بود شاید لعل نیم مثقال جمله را کوفته و بیخته شراب

سیب خالص یا شراب حماض بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال و اگر شراب سیب
خواهند صد و هشتاد مثقال و اگر شراب حماض خواهند صد و هشتاد و پنج مثقال
باید و اگر نیمی شراب سیب و نیمی شراب حماض کنند بهتر بود **مفرّح سرد**
خفقان گرم را سودمند بود و قوّت دل بدهد **صفت آن** ورق گل سرخ
و طباشیر از هر یک دو درم گشنیز خشک بریان کرده و صندل مقاصری از هر یک
یکدرم مغز دانه کدو و مغز خیارین از هر یک چهار درم تخم تورک بوزن
آن بصل سفید و گاوزبان دو درم زرشک بیدانه شش درم مروارید
ناسفته و کهربا و بسد از هر یک نیم درم و در بعضی نسخها کافور و زعفران داخل
میکنند و در بعضی نه مجموع کوفته و بیخته نبات بعرق بیدمشک بقوام آورده
دارو ها بدان بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال **مفرّح دیگر** خفقان
سرد و ضعف دل را سودمند بود **صفت آن** گاوزبان و بالنگو و بهمنین از
هر یک هشت درم اهلیلج در شلت خوابانیده و خشک کرده و بریان کرده
بیست درم تخم فرنجمشک هشت درم عود قماری ده درم گل مختوم و مروارید
ناسفته از هر یک یکمثقال زعفران یکدرم قرنفل و بسد و کهربا و زرنب و گشنیز
خشک از هر یک دو درم کبابه سه درم ورق گل سرخ و صندل مقاصری از هر یک
پنجدرم عسل الهلیلج چهار یکی یاقوت و زر محلول و نقره محلول از هر یک یکدرم
دارچینی دو درم زرنباد و درونج عقرب یکدرم و نیم مویز منقی نیم من قند سفید
یکمن و نیم کهربا و بسد باید که سوخته بود دارو ها کوفته و بیخته قند صافی بر سر آن کنند
و بقوام آورند و عسل و هلیله و منقی کوفته بر سر آن کنند و حل کنند و دارو ها

بران

بدان بسرشند شربتی یکمثقال **مفرّح جواهر** نسخه خواجه رشید است
خفقان و وسواس و ضعف دل را سودمند بود و جگر و گرده و مغز را قوت دهد
و لون را بغایت صافی کند و نشاط تمام آورد و مادّهای سوداوی دفع کند و جهت
قوّت دل بغایت سودمند بود و خواص این بسیار است **صفت آن**
یاقوت سرخ دو مثقال یاقوت زرد چهار مثقال یاقوت کبود چهار مثقال
یاقوت سفید چهار مثقال لعل سه مثقال فیروزج سه مثقال و نیم عقیق چهار مثقال
حجر یشب چهار مثقال لولو ناسفته چهار مثقال بسد چهار مثقال کهربا دو مثقال
حجر لاجورد دو مثقال تخم فرنجمشک و بادرنجبویه چهار مثقال ابریشم محرق سه
مثقال ورق قرنفل سه مثقال پوست پسته چهار مثقال گل نیلوفر سه مثقال
صندلین و تخم بادرنجبویه و قرنفل و دارچینی و کبابه از هر یک سه مثقال
گاوزبان پنج مثقال عود قماری چهار مثقال طباشیر سفید پنج مثقال
عنبر اشهب چهار مثقال زر و ورق نقره و گل دارچینی از هر یک چهار مثقال
قاقله کبار سه مثقال سنبل الطیب و ساذج هندی و بهمن سرخ از هر یک
چهار مثقال بهمن سفید چهار مثقال اگر مفتره دو مثقال پوست هلیله کابلی
ده مثقال عصاره زرشک پانزده مثقال بادروج دو مثقال مشک تبتی
یکمثقال و نیم کافور قیصوری نیم مثقال آب سیب اصفهانی یکمن آب به اصفهانی
یکمن آب حماض نیم من گلاب نیم من عرق بیدمشک دو من نبات مصری
دو من نبات با عرقها و آب سیب و به بقوام زیادت آورند و چون فرود
گیرد آب حماض در آن ریزند و دارو ها بدان بسرشند شربتی نیمدرم تا یکدرم باید بود

مفرح دلکشا ضعف دل و وسواس سوداوی و خفقان را زایل کند
و دل را قوت دهد و نشاط هر چه تمامتر آورد صفت آن مروارید ناسفته
سه درم بسد یکدرم و نیم کهربا یکدرم لعل یکمثقال یاقوت زرد نیم مثقال ابریشم یکدرم
قرنفل یکدرم بهمن سفید دو درم کبابه چینی یکدرم بهمن سرخ یکدرم زرنباد نیم درم
تخم بادرنبویه سه درم ساذج هندی یکدرم درونج عقربا نیم مثقال پوست
بیرون پسته سه درم پوست اترج سه درم گاوزبان پنجدرم صندل سرخ و سفید
از هر یک سه درم گشنیز خشک دو درم ورق گل سرخ سه درم دارچینی یکدرم
املۀ مقشر پنجدرم عصارۀ زرشک ده درم طین ارمنی دو درم تخم فرنجمشک
سه درم طباشیر سفید دو درم عود خام یکمثقال کافور قیصوری نیم درم زعفران
دانگی عنبر اشهب نیم مثقال مشک ترکی دانگی و نیم زر ورق و نقره ورق از
هر یک نیم مثقال شراب حماض مصری نیم من شراب سیب اصفهانی چهل مثقال
شراب به اصفهانی بیست مثقال داروها کوفته و بیخته بدان سرشته شربتی یکدرم نافع
باشد مفرح دواء المسک حلو ضعف دل و مرضهای سوداوی
را سودمند بود و بادی که زبان بستن را پدید شود نافع بود صفت آن مروارید
ناسفته و کهربا و بسد و ابریشم مقرض و زرنباد و درونج عقربا از هر یک
یکمثقال بهمن سرخ و سفید و سنبل الطیب و قاقله و قرنفل و ساذج هندی و دارشیشعان
از هر یک یکدرم جندبیدستر یکدرم و بعضی نیم درم میکنند و از فلفل و زنجبیل از هر یک
نیم درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل سرشته شربتی یکمثقال و قوت آن تا یک سال
باقی باشد دواء المسک تلخ سودمند بود خفقان و ورم حلق و طرفه

معده را

معده را صفت آن سنبل الطیب مر صافی و مشک ترکی ساذج هندی از هر
یک دو درم زعفران و نانخواه و تخم کرفس از هر یک چهار درم صبر سقوطری
و افسنتین رومی از هر یک هشت درم ریوند چینی شش درم جندبیدستر یکدرم
مجموع کوفته و بیخته بعد از زهر را بجوشاند و بگذارد و بپالاید و با سه چندان عسل
مصفی سرشته شربتی نیم درم تا یکدرم و قوت این تا سه سال میماند نوع دیگر
بهمن سرخ و سفید از هر یک پنجدرم پوست بلیلۀ کابلی ده درم گاوزبان
و شاهترج و بادرنبویه از هر یک ده درم گشنیز خشک و طباشیر از هر یک
درم ابریشم خام مقرض و پوست اترج و پوست بیرون پسته از هر یک دو درم
بسد و کهربا از هر یک یکدرم عود خام یکمثقال مروارید ناسفته دو درم زرنباد
یکدرم درونج عقربا نیم مثقال آب انار آب زرشک و آب حماض
و آب به از هر یک ده درم قند سفید صد مثقال شراب سیب بیست مثقال
قند صافی کنند و آبها و شراب بقوام آورد و نقره محلول نیم مثقال زر محلول
نیم مثقال در آن حل کنند و داروها در آن سرشته شربتی یکدرم خفقان و ضعف
دل زایل کند و قوت هر چه تمامتر دهد و نشاط زیادت کند مفرح
مسیحی نسخۀ مؤلف قوت دل و دماغ و جگر و معده و نشاط دهد
بدهد و نعوظ تمام آورد و منی زیاده کند و باه را قوت دهد و اشتهای
طعام آورد و هاضمه را قوت دهد صفت آن قرنفل پنجدرم خولنجان
کبابه و قرنفل و جوزبوا و قاقلۀ صغار و کبار و تخم فرنجمشک و زرنب و فلفل
و زعفران و مصطکی و پوست اترج و لسان العصافیر و کبابه از هر یک دو درم

گاوزبان و بادرنبویه از هر یک پنج درم سنبل الطیب و اشنه و بهمن سرخ و سفید
از هر یک چهار درم ساذج هندی و زنجبیل و دارفلفل از هر یک یک درم
ورق گل سرخ پنج درم سعد هندی یک درم و نیم خصیة الثعلب ده درم عنبر اشهب
دو درم مشک ترکی نیم درم لعل یک درم مروارید ناسفته دو درم کهربا یک درم
بسد یک درم زر محلول و نقره از هر یک نیم مثقال شکر خوب سی مثقال اگر
بعسل خواهد دو وزن ادویه عسل و اگر قندی خواهد سه وزن ادویه قند
و اگر معجون خواهد چنانکه مطبخ کند بیست درم روغن بادام دارو ها کوفته
و بیخته بدان چرب کنند و اگر قندی خواهد چنانچه پخته بود ده درم خشخاش
با او و به بکوبند و بسازد

الباب الثانی فی المعاجین

معجون سقنقور باه را قوت دهد و نشاط تمام آورد و گرده و دل و دماغ را قوت دهد و نعوظ
تمام آورد و این نسخه از املاء مولانا معین الدین طبیب است صفة آن
شقاقل و بهمن سرخ و سفید و بوزیدان و سورنجان مصری و بسباسه از هر یک
پنج درم تودری زرد و سرخ از هر یک چهار درم سقنقور یازده مثقال
خصیة الثعلب یازده درم کبابه سه درم قرنفل و قضیب گاو خشک کرده سوده
و مغز حب الزلم و مغز جلغوزه و مغز حبة الخضرا و مغز نارجیل و لسان العصافیر
و خولنجان و قاقله کبار و تخم شلغم و دارفلفل از هر یک پنج درم زنجبیل سه
درم مار خشک و ذنب خشک و صندلین و خشخاش سفید و گاوزبان و ورق
گل سرخ و بادرنجبویه و تخم بلبون و اسارون و قرفه دو درم پنج عقرب و جوزبوا

وکل

وگل قرفه و ورق و قرنفل و جوزبوا و اشنه سفید از هر یک پنج درم زعفران
یازده درم سعد هندی و زرنب و تخم بادرنبویه و زرنباد و مصطکی
و گزنه و تخم گزر و تخم اسپست از هر یک سه درم عود خام پنج درم عنبر اشهب
ده درم مشک ترکی یک مثقال و نیم سنبل الطیب ده درم ساذج هندی
سه درم لعل یک درم و نیم یاقوت زرد یک درم یشب سه درم لولو ناسفته
پنج درم کهربا سه درم بسد سه درم زر محلول سه درم نقره محلول سه درم شکر
خوب صد مثقال عسل بقدر حاجت معجون لبوب این نسخه هم املاء
مولانا معین الدین طبیب است منی بیفزاید و گرده و پشت را نافع بود
و مثانه را پاک کند از بلغم و ریگ و نعوظ تمام آورد و دل و دماغ را قوت
دهد و نشاط تمام آورد صفة آن مغز پسته و مغز فندق و مغز بادام و مغز
جلغوزه و مغز بن و مغز حب الزلم و مغز گردکان و مغز حب القلقل و تخم
مغز از هر یک پنج مثقال مغز نارجیل ده مثقال خصیة الثعلب ده مثقال خشخاش
سه درم خولنجان سه مثقال دارچینی پنج مثقال شقاقل پنج مثقال بهمن سرخ
پنج مثقال بهمن سفید ده مثقال تودری سرخ و سفید از هر یک پنج مثقال گاوزبان
پنج مثقال لسان العصافیر ده مثقال مغز دماغ گنجشک پنج مثقال قضیب گاو سوده
سه مثقال بوزیدان سه مثقال بیخ بابونه پنج مثقال ذنب گنجشک پنج مثقال
خشک کرده پنج مثقال زرنباد و زرنب و زنجبیل و قرنفل و بسباسه و تخم
بادرنبویه از هر یک سه درم عنبر اشهب پنج مثقال مشک ترکی نیم مثقال عود خام
دو درم زعفران یک درم مصطکی دو مثقال لولو ناسفته پنج درم لعل دو درم

یاقوت کبود یکمثقال زر محلول دو مثقال نقره محلول سه مثقال قند یکمن و اگر
بعسل خواهد بهمین سبیل **معجون اسرار الاطبا** این نسخه ازان مولانا
شمس الملة والدین ابن هلال اردبیلی است و خاصیت این معجون بسیارست
اما مخصوص است بچند چیز که گفته شود اول اکثر باه را زیادت کند و مجامعت
و دل و دماغ را قوت دهد و نشاط را زیادت کند و قضیب محکم کند و گونه
روی نکو دارد استعمال کنند بعد از مجامعت تا از عرق النسا و نقرس و
نقصان مجامعت و نقصان منی و از جمله مرضهای عصبانی ایمن گردد **صفة آن**
شقاقل و خولنجان و خصیة الثعلب و بهمنین و وج و تودریین و لسان العصفور
از هر یک سه درم سره سقنقور سه مثقال حب البان و حب البلسان و فلفل
سفید و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیارین و تخم جرجیر و تخم گزر و تخم گندنا
و تخم پیاز و تخم شلغم و تخم اسپست و تخم خشخاش سفید و خسک تر و تخم تره تیزک
و تخم شبت و تخم گزر شامی و تخم هلیون و خسک مرل از هر یک دو درم
دارچینی و قرنفل و سنبل الطیب و نارمشک و اساروین و بسباسه و کبابه چینی
و سعد کوفی و دارفلفل و قرفه و جوز الطیب و عود خام و عنبر اشهب و زعفران
از هر یک یکمثقال مشک ترکی دانگی و نیم نارجیل و مغز بادام و مغز پسته و مغز
حب صنوبر کبار و مغز حبة الخضرا و مغز حب القطن و کنجد مقشر از هر یک هفت درم
بسفایج و بوزیدان و قسط شیرین و مغز حب الزلم و درونج عقربی از هر یک
دو درم آن ادویها با هم بکوبند و مغزها با هم و عنبر و مشک و زعفران باهم
و با سه چندان عسل کف گرفته بسرشته و در ظرف کاشی یا چینی نگاه دارد

ازهر در

از سه درم تا سه مثقال نافع بود **معجون لؤلوی** این نسخه ازان جالینوس است
و این معجون را منفعت بسیارست قضیب را سخت کند و اوعیه منی بجایه
و اعصاب دماغی را قوت دهد و شهوت زیادت کند و در خون تغیری تمام
پیدا کند چنانچه منی بلذت هرچه تمامتر بیرون آید و نعوظ بسیار آورد
و دوستی مرد در دل زن زیادت کند **صفة آن** لؤلؤ ناسفته و بسد
از هر یک یکمثقال بهمن سفید و انیسون رومی از هر یک یک درم کاکنج و حب البلسان
از هر یک نیم مثقال فقاح و اذخر و سعد و آزمازک از هر یک نیم درم بسفایجه و درونج
و اساروین و مصطکی از هر یک دانگی و نیم صمغ عربی و کثیرا از هر یک دانگی با
سه چندان عسل کف گرفته بسرشته و در ظرفی آبگینه کنند در وقت خواب یا
مجامعت یکمثقال با آب فاتر بخورد **معجون عطائی** این نسخه ازان مولانا
صدر الدین عطای تبریزی است و این معجون جهة دفع سرعت انزال
نظیر ندارد **صفة آن** لبان ذکر و علک رومی و جفت بلوط و بزر القنب
از هر یک ده درم عسل منزوع بوزن ادویه شربتی دو مثقال غذا دو نوبت
کباب بود **این معجون منسوبست بخواجه رشید وزیر** که دفع تقطیر بول
میکند و در دفع سرعت انزال مدخلی تمام دارد **صفة آن** کبابه چینی و قرنفل
و فوفل و سنبل الطیب و خصیة الثعلب و مصطکی و نانخواه از هر یک سه درم عسل
سه وزن ادویه شربتی یکمثقال تا دو درم نافع بود و غذا کباب و گوشت آب
بارزده و تخم مرغ نیم برشت **معجون لبوب** این نسخه ازان مؤلف است
کرده و پشت را قوت دهد و قضیب را سخت دارد و قوت مجامعت بدهد و نشاط

بیفزاید

صفت آن مغز بادام و مغز فندق و مغز پسته و مغز حب القلقل و مغز حبة الخضرا
و مغز کدوکان و مغز نارجیل و مغز دانج افرودمک و مغز جلغوزه و مغز تخم خربزه
و مغز حب الزلم و کنجد مقشر و خشخاش سفید از هر یک ده درم کبابه و قرفه
و خولنجان و قرنفل و شقاقل مصری از هر یک پنج درم مصطکی و بسباسه
و لسان العصافیر و سنبل الطیب از هر یک سه درم بهمنین و تخم هلیون و تودری
سرخ و سفید و زرد و بوزیدان و مغاث و تخم جزر و تخم شلغم و تخم اسپست
تخم پیاز از هر یک شش درم خصیة الثعلب مصری فربه خوب ده مثقال کرنه
جنگ مرباو کش حرما و قضیب گاو خشک کرده سوده از هر یک چهار درم
مغز دماغ گنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند دو درم زعفران و زنجبیل
و نارمشک و ذو تخمشک و دارفلفل از هر یک سه درم عسل قدر احتیاج
شربتی دو مثقال غذا نخود آب ماقلیه یا زرده تخم مرغ نیم برشت یا کباب
یا پیاز خام یا گوشت مناسب بود و از لبنیات و حموضات اجتناب باید
نمود **معجون فلاسفه** و مادة الحیوة نیز خوانند و این معجون منسوبست
بفیلسوفان هند و خاصیت این معجون بیش از حد است بلغم را دفع کند
و مقوی نفس بود و مفرح و قوت ناضمه بدهد و اشتها باز دید کند و حفظ
بیفزاید و ذهن را تیز کند و سردی و چکیدن بکمیز را دفع کند و بادها بشکند
و منی بیفزاید و قضیب محکم دارد و درد مفاصل و درد پشت را نافع بود و دندانها
محکم دارد **صفت آن** فلفل و دارفلفل و زنجبیل و دارچینی و پوست هلیله کابلی
مقشر و شیطرج هندی و زراوند مدحرج و عودق بابونج و خصیة الثعلب و مغز

جلغوزه

جلغوزه و مغز نارجیل از هر یک ده درم بابونج پنج درم مویز منقی سی درم عسل
کف گرفته سه وزن ادویه و در بعضی نسخها زیاده پنج درم مکنید **معجون
انوشدارو** که آنرا جوارش مفرح خوانند و از معاجین هندست پیش از
طعام و بعد از طعام شاید خورد معده را قوت دهد و غذا هضم کند و رنگ
روی سرخ دارد و جگر را قوت دهد و از معاجین کبارست **صفت آن**
ورق گل سرخ شش درم سعد کوفی پنج درم قرنفل و مصطکی و سنبل و اسارون
از هر یک سه درم هیل و قاقله و بسباسه و جوز الطیب و قرفه و زعفران و سنبل
الطیب و زرنب از هر یک دو درم شیر آمله یک رطل در سه رطل آب بجوشانند تا
با سه رطل آید فرو گیرد و در دست بمالد و صافی کند و یک من فانیذ بقوام آورده
داروها را بدان بسرشد و اگر بعسل خواهد شاید و قدری مشک اضافه کند و بعضی
و تخمشک و مروارید ناسفته و ساذج هندی از هر یک دو درم اضافه میکنند و شربتی
دو مثقال و نیم بود **انقردیای کبیر** که آنرا ابلادر بزرگ خوانند سودمند بود
فالج و لقوه را و صرع را و تریاق جمیع رنجهاست که از سردی بود و باه را قوت
دهد چنانچه بلغمی مزاج را هیچ معجون در امر باه بدین نرسد **صفت** عاقرقرحا
و شونیز و قسط و فلفل و دارفلفل و وج از هر یک دو درم ورق سداب و
حبطبا نا رومی و حلیت و زراوند مدحرج و حب الغار و جندبیدستر و شیطرج و خردل
و خردل از هر یک پنج درم عسل بلادر چهار مثقال و نیم داروها را کوفته و بیخته بروغن
کدوکان چرب کنند و با سه چندان عسل کف گرفته بسرشد و بعد از شش ماه استعمال
کنند شربتی یک درم تا یک مثقال و هر چند کهنه تر شود بهتر باشد **انقردیای صغیر**

خواص این نزدیکست بخواص کبیر هلیله سیاه پوست بلیله و آمله مقشر از هریک ده
درم سعد کوفی و سنبل الطیب و کندر و وکر و وج و فلفل سیاه و زنجبیل و عسل بلادر
از هریک پنجدرم داروها کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کنند و باز چندان
عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال بود **معجون افلونیای رومی**
سودمند بود قولنج و عسر البول و سنگ و سپرز و سبل و تشنج و درد جگر و درد دندان چون
بر وی نهند ساکن کند **صفت آن** زعفران پنجدرم فلفل سفید و بزر البنج از
هریک بیست درم افیون ده درم فطراسالیون چهار درم تخم کرفس نبطی
درم سنبل الطیب چهار درم ساذج هندی و سلیخه و عاقرقرحا و حب بلسان
و فرفیون از هریک یکدرم داروها کوفته و بیخته بروغن بلسان چرب کرده با
چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی مانند یک
نخود از بهر قولنج و درد گرده با آب کرفس دهند و بعضی عوض تخم کرفس و دوقو
میکنند و قوت این معجون از سه ماه تا سه سال بماند **افلونیای فارسی**
مستعمل سودمند بود قولنج را و خون زنان و بادهای رحم را **صفت آن**
فلفل سفید و بزر البنج از هریک بیست درم افیون ده درم زعفران پنجدرم
و بعضی از اطبا طین مختوم ده درم میکنند و سنبل الطیب و مر و عاقرقرحا
و فرفیون از هریک دو درم جندبیدستر یکدرم زرنباد و درونج عقربی از هریک
نیمدرم لولو ناسفته و مشک ترکی از هریک نیم مثقال کافور دانگی نیم مجموع کوفته
و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی
یکدرم و هر چند کهنه تر باشد بهتر باشد و قوت این تا سه سال باقی باشد

معجون

معجون برشعثا این نسخه بیشتر مستعمل است که نسخه حکیم ابو البرکات و این
نسخه منسوب است بشیخ الرئیس جهت درد دندان چون بر وی نهند قولنج را نجم
فرو برون اثری تمام دهد و قطع خون بکند **صفت آن** فلفل سفید و بزر
دو چهار ساکن کرده صبح
البنج از هریک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنجمثقال سنبل الطیب
و عاقرقرحا و فرفیون از هریک یکمثقال کوفته و بیخته باد و چندان عسل کف
گرفته بسرشند بعد از شش ماه که در میان جو نهاده باشند استعمال کنند
معجون انفع این نسخه از جمله مفرحاتست و از معاجین کبار و بعضی اطبا
این معجون را از تریاقات شمرده اند **صفت آن** قرنفل و زنجبیل و فوفل
و سنبل الطیب و خیربوا و جوزبوا و قاقله کبار و شیطرج هندی و دارچینی
و ساذج هندی و لسان العصافیر و درونج عقربی و بادرنجبویه و لسان الثور
و مصطکی و خولنجان و فرنجمشک و لولو ناسفته و صندل و زرنباد و بهمن
و سلیخه و یاقوت رمانی و ورق گل سرخ از هریک دو درم بسباسه
شش درم پوست اترج سه درم زعفران و پوست هلیله از هریک یکدرم بهمن
سرخ نیمدرم عنبر اشهب و مشک ترکی نیمدانگ کوفته و بیخته بغایت سحق کنند
و بعسل مصفی بسرشند شربتی یکمثقال **معجون زرعونی** این معجون
خاصیت بسیار دارد و خاص است جهت باه و قوت کرده و منی زیادت کند
و نعوظ آورد و دل و جگر و مغز را قوت دهد **صفت آن** تخم کرفس و تخم گزر
و تخم گندنا و تخم شبت و انیسون و رازیانه و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار بادرنگ
و بیخ کرفس از هریک سه درم فوفه و زعفران و کندر و مصطکی و عود از هریک

چهار درم تخم ملیون و شقاقل و بوزیدان و بهمنین و تودری زرد و سرخ و سفید
و لسان العصافیر از هر یک پنج درم زنجبیل و تخم شلغم و تخم اشبت و تخم جرجیر
و تخم تره تیزه و تخم پیاز و حب الرشاد و گزنه و تخم گندنا و خولنجان و جوز
الطیب و گل سرخ و قرفه و دارفلفل از هر یک سه درم بصل الفار مشوی یکدرم و تخم
و مغز حب القلقل و مغز حب الزلم و مغز جلغوزه و مغز نارجیل از هر یک پنج مثقال و
خصیة الثعلب و ذکر گاو خشک کرده سوده و مغز و دماغ گنجشک نر خشک کرده
که در وقت هیجان گرفته باشند و خشک مربا گشن خرما از هر یک ده مثقال
عنبر اشهب دو درم مشک ترکی نیم درم مجموع کوفته و بیخته فانید بوزن ادویه
عسل بوزن مجموع معجون سازند گرم مزاج ده درم و سرد مزاج پنجدرم بامداد که
یککاسه شیر گاو و نان و ده درم شکر سفید اگر گرم مزاج بود و پیش از آنکه
معجون تناول کند شیره شکر بیاشامد و اگر سرد مزاج بود اول معجون فرو برد
بعد از آن یک کاسه ماء العسل بیاشامد که مفید باشد معجون حجر الیهود
ریگ مثانه و گرده ریزان کند صفت آن مغز تخم خیار بالنگ و مغز تخم
خربزه و مغز تخم کدو و حب کاکنج از هر یک پنجدرم حجر الیهود پنجاه درم
کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته سرشته معجون کاکنج سودمند
بود درد گرده و مثانه را صفت آن بزر البنج و بزر الرازیانه از هر یک هفت
درم مغز تخم خیار زه پنجدرم تخم حماض و افیون و مغز جلغوزه بریان کرده
مغز فندق بریان کرده و مغز بادام بریان کرده زعفران از هر یک سه درم
حب کاکنج بیست و پنج عدد کثیرا چهار درم مجموع کوفته بمیبختج سرشته و بعد از

معجون حجر الیهود

ششماه

شش ماه استعمال کند معجون عقرب جهة مثانه بغایت مفید بود
و گزندگی عقرب را نافع بود صفت آن عقرب سوخته سه درم جنطیانا رومی
یکدرم و نیم زنجبیل یکدرم فلفل و دارفلفل از هر یک دو درم تخم کاکنج
پنجدرم جند بیدستر چهار درم مجموع را کوفته و بیخته بعسل کف گرفته سرشته
و بعد از ششماه استعمال کند بالغ را شربتی دانگی و نابالغ را نیم دانگ نافع بود
معجون سجزنیا درد معده و سوء الهضم و قولنج و عسر البول و جماع و ضعف
بلغمی و بادهای غلیظ را نافع بود و این معجون را از تریاقات شمرده اند و از
معاجین کبارات صفت آن جند بیدستر و افیون و دارچینی و اسارون
مو و دوقو از هر یک یکمثقال مر و فلفل و دارفلفل و قنه و قسط از هر یک
شش مثقال مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی از دانگی تا یکمثقال
و بعد از ششماه استعمال کند معجون قباد الملک خاصیت این معجون
بسیار است و سودمند بود وجع مفاصل و نقرس و درد آن ساکن گرداند
و از ان زحمت ایمن بود و درد سپرز و بادهای غلیظ و تبهای کهن و قولنج دفع
کند و سده بگشاید و سنگ گرده بریزاند و ضیق النفس و سرفه کهن و ریش روده
و تاریکی چشم و درد گلو زایل کند و هر که در ... بخورد صحت بدن نگاه دارد
شربتی یکدرم و این معجون را بعد از ششماه استعمال کند و قوت این معجون
تا سه سال باقی ماند اخلاط آن جنطیانا رومی و اسطوخودوس و قردمانا
و جاوشیر و کمافیطوس و تخم سداب و فراسیون و اسقوردیون و میعه سائله
از هر یک نیم مثقال مر و زعفران و قسط و فلفل سفید و اذخر و سنبل الطیب

و فرفیون و پوست بیخ لفاح واشق و بودنه کوهی و تخم رازیانه و تخم جزر بری
و ورق گل سرخ و ناردین اقلیطی و حب بلسان مصری از هر یک سه مثقال
دارچینی هشت مثقال و سلیخه رومی شانزده مثقال قنه و عصاره غافث
و کاشم و تخم خندقوقی و صمغ بادام از هر یک چهار مثقال افیون و بزر
البنج سفید از هر یک شش مثقال صمغها و عصاره در مثلث گدازند و باقی
ادویه کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشته و در ظرفی نگاه کنند
و بعد از شش ماه استعمال کنند معجون [illegible] خاصه مستعمل سودا
و بلغم لزج و خلطهای غلیظ را دفع کند ص هلیله سیاه و پوست هلیله
و پوست هلیله کابلی و آمله مقشر و افتیمون از هر یک ده درم اسطوخودوس
و بسفایج و تربد سفید مجوف از هر یک پنج درم غاریقون سه درم حجر
لاجورد و حجر ارمنی مغسول از هر یک دو درم و نیم سقمونیا مشوی سه درم
عسل کف گرفته صد و پنجاه درم معجون خیارشنبر مستعمل تربد سفید
مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده چهل درم بنفشه خشک بیست درم
نمک هندی و رب السوس از هر یک هفت درم رازیانه و انیسون و مصطکی از هر یک
پنج درم سقمونیا مشوی ده درم عسل خیارشنبر صد درم بروغن بادام چرب کنند
و بعسل خیارشنبر بسرشند و عسل صد درم و شکر سرخ صد درم بقوام آورده
و بر سر آن کنند و معجون سازند باید که عسل خیارشنبر آتش [illegible] باشد
شربتی بیست و پنج مثقال تا هفت مثقال معجون سورنجان مخصوص است
بیماریهای نقرس و مفاصل و عرق النساء و درد پشت ص سورنجان مصری

معجون نجاح

سکا

شش درم امیرهیج و کمون کرمانی و پوست بیخ کبر و شیطرج هندی از هر یک
دو درم پوست هلیله زرد هفت درم تخم کرفس و نمک هندی و ورق حنا و کف
دریا از هر یک یکمثقال ورق گل سرخ و سقمونیا مشوی و زنجبیل از هر یک
سه درم تربد سفید مجوف پانزده درم فلفل سفید و رازیانه و صعتر از هر یک
یکمثقال بوزیدان دو درم گشنیز خشک سه درم روغن بادام چهار مثقال
و نیم عسل صد و پنجاه درم معجون ثیادریطوس خاصیت این معجون
بسیار است و سودمند بود تباهی مزاج سرد و درد جگر و معده و سپرز و درد
گرده و رحم و حیض بگشاید و قولنج و این مسهل است بی مشقت مرضهای
کهن و امتلا که از بلغم لزج بود دفع کند و نسیان و تاریکی چشم و عسر النفس را
زائل کند و بدن را از خلطهای فاسد پاک کند و بدن را قوت دهد و فربه کند
و تعدیل مزاج باز دید کند و بادهای موذی بشکند و سده جگر و سپرز بگشاید
و درد سینه و ضعف نفس زائل کند و سودمند بود کسی را که رنگ وی زرد
شده باشد از نقصان خون و سودمند بود حبس خون عروق خون از تری
بود و در استسقایی که از ضعف جگر بود و سردی آن و جهت ربو و درد سر و جذام
و برص و خلطهایی که در گرده و مثانه بود بگدازد و خلطهای سیاه سوخته
و بلغم فاسد عفن دفع کند و لقوه و رعشه و فالج و خناق و صرع زائل کند
و قوت حرارت غریزی بدهد و جالینوس گوید این معجون پیش از زمان
من ترکیب کرده اند باسم ملکی که در آن زمان بوده از ملکان یونان
و اسم او ثیادریطس بوده صفت آن صبر سقوطری بیست و پنج درم

غاریقون پنج درم زعفران و دارچینی و وج و مصطکی و روغن بلسان و
دوفیون و فلفل سفید و سیاه و دارفلفل و مرو جنطیانا و فقاح و اذخر و
حماما از هر یک دو درم کمادریوس و قسط و افتیمون اقریطی از هر یک چهار درم
اسارون و سلیخه و سقمونیا از هر یک شش درم سنبل الطیب سه درم
و نیم مجموع را کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته برشسند شربتی چهار مثقال
در مطبوخ افتیمون و غاریقون استعمال کنند و قوت آن تا چهار سال باقی
باشد [illegible] جهة هضم طعام و قوت پشت و مجامعت
معجون مسنحی مستعمل
کرده بغایت نافع بود و اشتهای طعام آورد صفة آن قرنفل و خولنجان
و شقاقل مصری و مصطکی و کبابه و لسان العصافیر و عاقرقرحا و
و پوست اترج از هر یک پنج درم قرفه و اشنه از هر یک هفت درم
جوزبوا و سنبل الطیب از هر یک ده درم زنجبیل و دارفلفل و قاقله از هر
مشک و زعفران از هر یک سه درم عنبر یک درم مشک نیم درم جوز جب
پنجاه درم روغن بادام ده درم عسل یک وزن و نیم ادویه شربتی بقدر
کفایت

الباب الثالث

فی الجوارشات

جوارش سقنقور مستعمل سودمند بود
جهة کرده سرد و باه را زیاده کند و نعوظ تمام آورد و خاصیت این معجون
بسیار است صفت آن تخم بالیون و تخم پیاز و تخم گندنا و تخم شلغم
و تخم شبت و تخم خربزه و تخم جرجیر و حب الرشاد و کرسنه و کزنه و مغز
حبة الخضرا و لسان العصافیر و کنجد مقشر و تخم ترتیزه و مغز جلغوزه از هر یک

سه درم زنجبیل و شقاقل مصری و خولنجان و دارفلفل از هر یک پنج درم جوز الطیب
و دارچینی و بهمن سرخ و سفید از هر یک دو درم سقنقور پنج درم خصیة الثعلب پنج درم
ذکر گاو خشک کرده سوده ده درم داروها را کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته
برشسند و ادویه جوارشات باید که خشن تر از ادویه معاجین باشد و جز آن
درشت تر بود و فرق میان جوارش و معجون همین است که ادویه معجون نرم بود
و از آن جوارش درشت تر از آن بود و بعضی از اطبا درین نسخه اسقیل زیادت
کرده می کنند که قطعا اسقیل در معاجین نکنند و ممکن نبود خوردن آن بسبب
تلخی آن و شربتی ازین جوارش دو درم بود یا با شیر تازه یا ماء العسل
بانانه جوارش سقنقور نسخهٔ دیگر مستعمل این جوارش کسی که
شهوتش منقطع شده باشد از زن و مرد شهوت برانگیزد و بغایت نافع بود
و مجرب و آزموده است اخلاط آن تخم خندقوقی و شقاقل مصری و تخم
شلغم و تخم ورد و تخم پیاز سفید و تخم جرجیر و خشخاش و تخم گزر و خصی الثعلب
از هر یک دو مثقال و نیم سرهٔ سقنقور و علک رومی و قسط شیرین از هر یک یک مثقال
و نیم فلفل سفید و کنجد مقشر و دارفلفل و زنجبیل و زعفران از هر یک مثقال
مغز پر خروس بچه یک مثقال مغز دماغ گنجشک نر که در وقت هیجان
گرفته باشند از هر یکی پنج مثقال شبوط نوعی از ماهیست که در دجلهٔ بغداد
می باشد و اگر از خایهٔ شبوط و گوشت یافت نشود ذکر گاو خشک کرده
و ذکر اسب خشک کرده از هر یک دو درم بدل آن میکنند و اسقیل مشوی
گفته اند یک مثقال و نیم اما مؤلف این کتاب گوید استعمال نمیکنند در معاجین

اسقیل را ببت لمخی پس تخمها بکوبند و بپزند و قند و علک و رایخ مثقال الکفن
بکدازد و مغزها را هم درهاون کنند و بسایند و بعد ازان ادویها خمیر کنند و با سه
چندان عسل کف گرفته برشند و در ظرفی کاشی یا چینی یا آبگینه کنند و سر ظرف را
محکم کنند و بعد از چهل روز سر ظرف بگشایند و استعمال کنند شربتی یکمثقال
تا بیست مثقال با آب جرجیر یا بشیر تازه یا با ماء العسل یک کاسه حل کنند
و باز خورد و غذا دو نوبت اسفیداج که با نخود که با روغن گاو پخته باشند
خورد و این جوارش را آنچه یاد کرده شد بغایت مجرّبست جوارش
نسخهٔ دیگر مستعمل مؤلف و این را افنجوش خوانند و سودمند بود جهت خبث الحدید
استرخای معده و بواسیر و تباهی مزاج و باه را زیاده کند و گونه روی صافی کند
و دفع سرعت انزال کند وقتی که چهل روز استعمال کند شربتی دو درم صفت آن
پوست بلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست بلیله و آمله مقشر و فلفل و دار فلفل
و شیطرج هندی و سنبل الطیب و زنجبیل و سعد کوفی از هریک دو درم تخم
اشبت و تخم گندنا از هریک چهار درم خبث الحدید را با سرکه چهار ده
شبانه روز کنند و بعد ازان خشک کرده و در سایه بریان کرده با
روغن بادام دیگر بار سحق کرده صد درم عسل سه وزن ادویه و داروها را
کوفته و بیخته بدان برشند و بعد ازان مشک ترکی دو درم اضافه آن کنند
و در ظرفی آبگینه و یا قلعی و یا چینی کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی
دو درم نافع بود جوارش خبث الحدید نوع دیگر مستعمل جگر و معده را سود دارد
و مجامعت را قوت دهد و گونه روی صافی کند شربتی روز اول یکدرم و روز

دوم

دوم دو درم و روز سیوم سه درم تا هفت درم روز بدین طریق زیاده کند
و از هفت روز کمتر نماند و این جوارش در وقت مجامعت بغایت نیکوست
اخلاط آن پوست بلیله کابلی و هلیله سیاه و آمله مقشر و پوست بلیله و فلفل
سیاه و زنجبیل و سعد کوفی و شیطرج هندی و پوست ترنج خشک و سوس سوزن
در سرکه و خبث الحدید در سرکه چنانکه ذکر رفت و در نسخهٔ اول که جمله مقشر از هریک
دو درم کرده مجموع کوفته و بیخته با روغن گاو چرب کرده بعسل کف گرفته برشند
نافع است جوارش ذرعونی نسخهٔ مستعمل مؤلف منفعت وی آنست که
باه را زیاده کند و گرده و پشت را و معده را قوی کند و بلغم دفع کند و بوی دهان
خوش کند و آب رفتن از دهان باز دارد و بادها بشکند و ساکن گرداند و
سردی و ریگ مثانه پاک کند و تخمه و ناگواریدن طعام برد و آب پشت
بیفزاید و جگر و گرده و مغز را قوی کند ابقراط گوید اگر کسی در سالی یکبار این
معجون بخورد هیچ طبیب محتاج نباشد و اگر ده گزرک دارد همه را خوش کند
صفت آن تخم کرفس و تخم گزر و تخم شبت و نانخواه و رازیانه و مغز تخم
خربزه و مغز تخم خیار بالنگ و بیخ کرفس از هریک پنج مثقال عاقرقرحا و قرفه
و زعفران و مصطکی و عود خام از هریک دو درم سباسه و قرنفل و پیچ فلفل
که آنرا فلفلمویه گویند و کبابه از هریک سه درم عنبر اشهب کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته برشند و بعد از دو ماه استعمال کند شربتی دو درم تا دو مثقال
شاید و نافع بود جوارش ذرعونی کرم نوع دیگر تخم جزر و تخم شلغم
و تخم باز و تخم تره و تیزه و تخم هلیون و مغز جلغوزه و حب القلقل

وحب الزلم وبهمن سرخ وسفید وشقاقل وبوزیدان ودانه کبر ولسان العصافیر
از هر یک دو درم حلتیت طیب وخردل سفید وفلفل سیاه از هر یک پنج درم روغن
جوز هندی وشک انقدار که ادویه بدان چرب کند وعسل کف گرفته سه وزن
ادویه شربتی سه درم تا سه مثقال نافع بود وهر بامداد بیاشامد واگر در وقت خواب
نیز خورد شاید وباید که بیشتر از آنکه تناول کند بیست درم شکر سفید با یک کاسه شیر
تازه بیاشامد تا منفعت آن اتم باشد جوارش زرعونی نسخه شیخ نجم الدین
سمرقندی علیه الرحمه واین نسخه معتمد علیه است واین نسخه را شیخ در اقرابادین کبیر آورده است
صفت آن تخم بلبون وشقاقل مصری وبهمن سرخ وسفید وتودری سرخ وزرد
وسقنقور ولسان العصافیر از هر یک پنج درم زنجبیل وتخم شلغم وتخم گزر وتخم
تره تیزه وتخم شبت وتخم جرجیر وتخم پیاز وتخم گندنا وخولنجان وجوز
الطیب ودارچینی ودار فلفل وبوزیدان از هر یک سه درم تخم انجره ده درم
اسقیل مشوی سه درم آورده است اما مستعمل مؤلف این کتاب نیست
فاینده که از ان کعب الغزال مراد است بوزن ادویه مجموع کوفته بار سه چندان عسل
کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال شاید واین زرعونی نزدیکست
بجوارش سقنقور که ذکر کرده شد واگر سقنقور یافت نشود بدل آن دو وزن
آن خصی الثعلب یا قدر خردل کند وبغایت نافع است جوارش جالینوس
مستعمل ودرین جوارش خاصیت بسیار است هر اندام را قوت دهد وبوی دهن
خوش کند وباد را بشکند وبسیار بول که از سردی در مثانه بود باز دارد ونقرس
وقوبا وبهق را سود مند بود وبواسیر وریگ گرده را دفع کند وسیاهی موی نگاه دارد

مؤلفه
وسرفه بلغمی را نافع بود وباه را قوت دهد
ولون را صافی کند وباد ها را [illegible]
ودرد [illegible] ببرد ودرد سر که از سردی
بود فایده دهد

وهرکه

وهر که بیست ویک روز استعمال کند ازین تیماریها که ذکر کرده شد ایمن گردد وبعد از ده روز
که ساخته باشند مستعمل بود صفت آن سنبل الطیب وسلیخه وقاقله ودارچینی وخولنجان
وقرنفل وسعد کوفی وزنجبیل وزعفران وفلفل سفید ودار فلفل وقسط بحری وعود
بلسان واسارون وحب الآس وقصب الذریره وتخم از هر یکی دو درم مصطکی
ده درم قند بوزن ادویه کوفته وبیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال پیش از
طعام وبعد از طعام شاید خورد جوارش عطائی مستعمل خاصیت این
معجون آنست که منی بسیار گرداند ومجامعت را قوت دهد وگرده ومغز را قوی گرداند
واین مجربست صفت آن شقاقل مصری وقاقله کوچک ودار فلفل وخولنجان
از هر یک پنج مثقال مغز تخم خربزه وتخم جرجیر وتخم پیاز وتخم حماض
وکرسنه وکتیرا از هر یک سه مثقال تخم بلبون وتخم شلغم وتخم گزر از هر یک
سه مثقال دارچینی وزنجبیل وقرفه از هر یک پنج مثقال بهمن سرخ وسفید وتودری
زرد وسرخ وتخم شبت از هر یک سه مثقال داروها کوفته وبیخته ترنجبین سفید
از تخم وخار پاک کرده سه وزن ادویه یک شب در شیر گاو تازه بخیسانند وبامداد
در دست بمالند وصافی کنند از خاک که دران باشد وبر سر آتش نهند تا غلیظ
شود وبعد از ان فرو گیرند تا نیم گرم شود وداروها بدان بسرشند ودر ظرفی
کاشی یا چینی کنند شربتی سه مثقال تا بیست درم شیر گاو تازه نافع بود جوارش
عنبری مستعمل مجامعت را قوت دهد وباه را زیاده کند ودل را قوت دهد
وخاصیت این جوارش بسیار است اینجا کوتاه کردیم صفت آن قاقله
وبسباسه ولسان ذکر از هر یک چهار مثقال دار فلفل وزنجبیل از هر یک هفت مثقال

قرفه و قرنفل و انیسون و زرنباد و مشک ترکی از هر یک دانگی عنبر اشهب دو درم
روغن بلسان چهار درم عنبر با روغن بلسان بگدازند و بوزن داروها قند سفید با آن
اضافه کنند و بعسل کف گرفته بسرشند شربتی ازین جوارش مجرب را نیم درم و برخی
را یک درم نافع بود **جوارش کمونی** مستعمل سودمند بود جهة سردی معده
و تبهای بلغمی و سوداوی و سردی انثیین و فواق که از کثرت بلغم بود زائل کند و این
از معجونهای رومیست **صفت آن** زیره کرمانی در سرکه خیسانیده یکشبان‌روز
در سایه خشک کرده بریان کرده دو رطل بغدادی فلفل سی درم زنجبیل چهل درم
ورق سداب خشک چهل درم بوره ارمنی ده درم مجموع را کوفته و بیخته با چندان
عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال مناسب بود و هرچه معاجین
و جوارشات باشد بهتر آن بود که بلع کنند و قطعا نخایند اگرچه صاحب منهاج
در جوارش کمونی گفته باشد که گرم باشامند اما مستعمل بچنین و نافع است
جوارش کمونی مستعمل زیره کرمانی مدبر چنانکه ذکر رفت دو
رطل بغدادی فلفل سی درم زنجبیل چهل درم ورق سداب خشک چهل درم بوره
ارمنی ده درم سلیخه رومی و دارچینی و قرفه و حب بلسان و سنبل الطیب و مصطکی
از هر یک چهار درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال
تا دو مثقال نافع بود **جوارش سفرجلی** مستعمل معده را قوت دهد و اشتهای
طعام بازدهد و قولنج بگشاید و مخصوص است بقولنج **صفت آن** به اصفهانی پاک
کرده از پوست و دانه یک رطل پاره کنند و دو رطل مثلث بجوشانند تا مهرا شود
و بعد از آن فرو گیرند و از دیگ بیرون آرند و بکوبند و بمنخل موی بیرون کنند و یکمن

جوارش کمونی کبیر

عسل

عسل صافی بر سر آن کنند و بجوشانند تا نزدیک انعقاد و دیگر فرو گیرند و این
داروها که گفته شد کوفته و بیخته بر وی فشانند و بخیسانند تا یکسان شود شربتی چهار
مثقال نافع بود **جوارش تمری** مستعمل بوره ارمنی و زیره کرمانی و فطر
اسالیون و زنجبیل و فلفل سفید از هر یک دو درم و نیم سقمونیا پنج درم خرما
بیرونی بی دانه و مغز بادام غسیده کرده ده درم ورق سداب ده درم تمر در سرکه
خیسانیده یکشبان‌روز بکوبند و بغربال فرو برند و عسل کف گرفته سه وزن ادویها
بر سر تمر کنند و داروها بدان بسرشند شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال با آب گرم جهة قولنج
نافع بود **جوارش تمری** از ذخیره مستعمل شده خرمای هندی بیدانه ده رطل
سرکه بخیسانند یکشبان‌روز و بکوبند و بغربال فرو برند و مغز بادام مقشر سی عدد
بکوبند و با تمر بیامیزند و فلفل سیاه صد دانه و زنجبیل سه درم بوره ارمنی یک مثقال
و ورق سداب و سقمونیا و نشوی از هر یک نیم مثقال سه وزن ادویه تمر و مغز
بادام و داروها بدان بسرشند و عسل کف گرفته بر سر آن کنند و دیگر بسرشند
کنند و در ظرفی کنند و استعمال کنند شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال با آب گرم
نافع بود **جوارش شهریاران** مستعمل سودمند بود سردی معده را و جگر را
و مسهل قولنج است خاص و بغایت نافع بود **صفت آن** زنجبیل و قرفه و قرنفل
و دارچینی و سلیخه و سنبل الطیب و جوزبوا و هیل و مصطکی و قاقله و حب بلسان
و زعفران از هر یک چهار درم سقمونیا سه درم تربد مجوف خراشیده بروغن
بادام چرب کرده هشت درم حب النیل هشت درم قند سفید بوزن ادویه کوفته
و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از چهار درم تا هفت مثقال بحسب مزاج با آب

کرم جهة قولنج نافع بود **جوارش کبری** مستعمل از جوارش عنبر سودمند بود
جهة درد معده و خفقان و سوء الهضم و درد رحم و پیران را بغایت نافع بود
صفت آن قاقله کبار و صغار و بسباسه و دارچینی از هر یک چهار درم زنجبیل
و دار فلفل از هر یک هشت درم اشنه دو درم قرفه و زعفران از هر یک ده درم
جوز الطیب پنجدرم سنبل الطیب و مصطکی و عنبر از هر یک دو درم مشک و افیون
و بزر البنج از هر یک یکدرم روغن بلسان شش درم افیون را بشراب مثلث
خیسانند و حل کنند و عنبر با روغن بلسان بگدازند و داروها کوفته و بیخته بروغن بلسان
چرب کنند و بعسل کف گرفته بسرشند و افیون حل کرده بر سر آن ریزند و نیک بسرشند
و در ظرف آبگینه کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی نیم مثقال نافع
بود و مجربست و آزموده **جوارش مسک** مستعمل سودمند بود جهة ضعف معده
و خفقان و بواسیر **صفت آن** مشک ترکی نیم مثقال قاقله و جوز الطیب و قرنفل
و زنجبیل و دار فلفل از هر یک ده درم دارچینی سه درم عود قماری هفت مثقال
زعفران دو درم قند سفید بوزن ادویه مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند
شربتی یکمثقال بغایت نافع بود **جوارش اترج مستعمل** قوت معده بدهد
و اشتهای طعام باز دید کند و بادها بشکند و بوی دهان خوش کند **صفت آن**
پوست اترج خشک سی درم قرنفل و جوز الطیب و دار فلفل و خیربوا و دارچینی
و خولنجان و زنجبیل از هر یک یکدرم مشک دانگی و نیم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته
بسرشند و در ظرف کاشی یا چینی کنند و استعمال نمایند **جوارش کافوری**
مستعمل فلفل و جوز الطیب و زنجبیل و بسباسه و دارچینی و نارمشک و قرفه و فلفلمویه

دو فلفل

و قرنجمشک و کافور و زعفران از هر یک مجموع مساوی هم کوفته و بیخته بار چندان
عسل کف گرفته بسرشند و معجون سازند و باید که کافور قیصوری طلب کنند اگر یافت
نشود ریاحی خاصیتش آنست که سودمند بود جهة ضعف معده و بلغمهای غلیظ
و سوء الاستمراء را نافع بود **جوارش ملکی** مستعمل باه را قوت دهد و شهوت
زیاده کند و در مجامعت قوت عظیم پیدا کند و مجربست **صفت آن** قرنفل
و جوز الطیب و بسباسه و لسان العصافیر و بیخ اذخر و زنجبیل و دارچینی و عود هندی
و زعفران از هر یک سه درم قاقله و کندر از هر یک یکمثقال مشک دانگی و نیم
قند و گلاب از هر یک ده مثقال قند را بگلاب حل کنند و قدری عسل کم کفایت
بود بر سر آن ریزند و بر سر آتش نهند و نزدیک انعقاد فرود گیرند و داروهای
کوفته بر آن فشانند و بکفچه بر هم زنند تا سرشته شود شربتی یکمثقال نافع بود
جوارش جلالی مستعمل منی زیاده کند و مجامعت را قوت دهد و ضعف
گرده را سود دارد و معده را قوی کند و اشتهای طعام باز دید کند صفت آن
سنبل الطیب و قرفه و قرنفل و دارچینی و قاقله از هر یک دو مثقال
انیسون و تخم کرفس از هر یک یکمثقال زیره کرمانی بسرکه خیسانیده خشک
کرده بریان کرده و مصطکی و نعنع خشک و عود هندی از هر یک چهار مثقال
فلفل و دو مثقال مشک یکمثقال و نیم قند سفید کوفته بعسل کف گرفته بسرشند
شربتی یکمثقال تا دو درم نافع بود **جوارش عود مستعمل** قرنفل سه درم قاقله
کبار دو درم عود خام پنجدرم زعفران یکدرم سنبل الطیب دو درم مصطکی
سه درم بسباسه سه درم جوز الطیب یکدرم قرفه ده درم پوست اترج پنجدرم

دار فلفل یکدرم

زنجبیل یکدرم نبات یکمن نسخهٔ دیگر جوارش عود مستعمل مؤلف
قرنفل دو درم عود خام پنجدرم پوست اترج دو درم قرفهٔ چینی دو درم نبات یکمن
نسخهٔ دیگر جوارش عود هم مستعمل مؤلف عود پنجدرم نبات یکمن نسخهٔ دیگر
جوارش عود هم مستعمل مؤلف عود خام پنجدرم اترج یکدرم مصطکی یکدرم نبات
یکمن جوارش عنبر مستعمل مؤلف عنبر اشهب یکمثقال نبات یکمن بقوام
آورند و فرو گیرند چنانچه رسمست و بسر بزنند تا به راست آید و عنبر دران اندازند
و بسر تر دو پا طیله حل کنند و برهم زنند نیک و بعد ازان بر روی سنگ ریزند و کارد
بر نند و بر دارند و استعمال کنند که مفیداست جوارش مصطکی مستعمل
مصطکی دو مثقال و نیم قند سفید یکمن مصطکی را با آب تر کنند و در هاون سحق کنند
و آن زمان که قند نیز زده باشند و نزدیک آن بود که بر سنگ ریزند
مصطکی دران فشانند و اگر بغایت گرم بود که مصطکی بر روی فشانند تلخ شود
باید که نیم گرم باشد چون مصطکی بکار برند و بعد ازان بر سنگ ریزند و کارد
میبرند و بر میدارند و استعمال میکنند بغایت نافع است و سودمند بود سردی
معده و جگر و بادهای آن و بلغم و آب رفتن از دهان باز دارند و مجربست
جوارش فواکه مستعمل مؤلف کتاب گوید که این جوارش کسی پیش
از من ترکیب نکرده است و این صنعت خاصهٔ مؤلف دانسته معده را قوت دهد
و قی باز دارد و جگر و دل و روده را قوت دهد و دفع صفرا کند و ثقل را که بدن
دفع خمار کند صفت آن آب انار ترش و شیرین و آب سیب و آب به
اصفهانی و آب غوره و آب زرشک و آب سماق و اگر کیل بود آب کیل نیز انجا نهد

کنند

کنند و مجموع را مساوی بجوشانند تا یکمن باز چهار یک آید و بعد ازان فرو گیرند
و قند صافی بر سر آن کنند و بار دیگر بقوام آورند چنانکه نزدیک آن بود که
ببندد و پس فرو گیرند و در تبر زدن آن آبها میریزند و تبر میزنند تا
چندانکه خواهند و بعد ازان بر روی سنگ ریزند و ببرند و استعمال کنند
و آبها بجوشانند بغیر از آب حماض و لیمو و بعد ازان فرو گیرند و از پس آن
آب لیمو و حماض بر سر آن کنند و ببرند چنانکه ذکر رفت جوارش
انار مستعمل بگیرند آب انار ترش و بقوام آورند چنانچه در فواکه ذکر رفت
و نبات هم بقوام زیاده آورند بدان طریقه که در فواکه ذکر رفت همچنان سازند
که بغایت نافع است جوارش زرشک آب زرشک تازه و اگر نبود
خشک که بغایت سرخ و خوب بود بجوشانند و دو اغ کنند و با لائیده بقوام
آورند چنانچه ذکر رفت و هم بدان طریقه بسازند و استعمال کنند جوارش
آمله شیر آمله پیت و یک مثقال پوست بیرون پسته و مصطکی و پوست ترنج
و زرشک پیدانه و عود خام از هر یک سه درم عنبر اشهب یکمثقال نبات
یکمن و نیم بدین نوع جوارش سازند جوارش غوره مستعمل آب غوره
بقوام آورد نزدیک رب غوره و قند بقوام زیاده آورده و تبر زدن میریزد
پس بر سر سنگ ریزد و بکارد ببرد و بر دارد چنانچه ذکر رفت جوارش
نارنج و حماض مستعمل قوام قند درین دو جوارش زیاده از قوام لیموات
چنانچه در قوام فواکه و انار باشد و آتش لیمو کمتر از آتش ایشان باید تا معلوم
باشد و صفت آن معروف و مشهور است جوارش نعنع مستعمل قند صافی

کرده بقوام فواکه آورده سرکه و نعناع بجاشنی نهند چندانکه ترش شود و طعم
نعناع روشن شود و بعد ازان بر سنگ ریزند چنانچه عادت و هرچه حوائج
فواکه و انار و زرشک و غوره و نارنج و سکنجبین و نعنع است فائده آن
کمتر دهند ساختن بدان سبب صفت آن نوشته نشد تا مرکب را آسان شود

باب الرابع فی اطریفلات

اطریفل کبیر مستعمل سودمند بود بواسیر را و لون را نیکو گرداند و
باه را زیاده کند و معده را قوت دهد و مجرب نافع است صفت آن
پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست بلیله و آمله مقشر و فلفل و دار فلفل
از هر یک سی درم زنجبیل و نوزیدان و بسباسه و شیطرج هندی و شقاقل مصری
و تودری سرخ و سفید و لسان العصافیر و مغز حب فلفل و کنجد مقشر و قند سفید
و خشخاش سفید و بهمن سرخ و سفید از هر یک ده درم مجموع را کوفته و بیخته با
روغن بادام چرب کنند و با سه چندان عسل کف گرفته بر سرشند شربتی یک مثقال
تا دو مثقال و بعد از دو ماه استعمال باید کرد و قوت این اطریفل تا سه سال
باقی میماند و بغایت نافع است اطریفل صغیر مستعمل سودمند بود جهت
استرخاء معده و رطوبت آن و بواسیر را دفع کند و ذهن را نیکو گرداند صفت آن
پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و آمله مقشر و پوست بلیله از هر یک
ده درم کوفته و بیخته به روغن بادام چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته بر سرشند
و بعد از دو ماه استعمال کنند قوت این اطریفل تا دو سال باقی ماند شربتی
یک مثقال تا دو مثقال نافع بود اطریفل کشنیزی مستعمل پوست هلیله کابلی

و پوست بلیله و آمله و هلیله سیاه و کشنیز خشک اجزا متساوی کرده بعضی هلیله سیاه
نمیکنند مجموع کوفته و بیخته با روغن بادام چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته
بر سرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال نافع بود جهت
صداع که از بخار معده بود و قوت معده بدهد و بغایت نافع است اطریفل
مقل مستعمل پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و آمله مقشر از هر یک ده درم
مقل سی درم را آب کنند تا حل شود و عسل کف گرفته شصت درم بقوام آورند
و داروها بدان بر سرشند جهت بواسیر بغایت سودمند بود اطریفل مقل ملین
مستعمل پوست هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و آمله مقشر و اسطوخودوس
و فلوس خیار چنبر از هر یک سی درم مقل و خیار چنبر را حل کنند و عسل کف گرفته
سه وزن معجون سازند اطریفل دیدان مستعمل جهت کرمهای بزرگ و خورد مفید است
صفت آن زرنک کابلی مقشر ده درم حب النیل و تربد سفید مجوف حراشیده
و بروغن بادام چرب کرده و قسط تلخ از هر یک پنج درم قنبیل و ترمس و افسنتین
رومی و شیح ارمنی و افتیمون اقریطی و ملح نفطی و خردل سفید و تخم حنظل [illegible]
و راسن خشک از هر یک سه درم کوفته و بیخته باده چندان عسل کف گرفته بر سرشند
شربتی از ده درم تا چهار مثقال بود اطریفل شاهترج مستعمل پوست
هلیله زرد چهل درم پوست هلیله کابلی سی درم پوست بلیله و آمله مقشر و سنا مکی
از هر یک ده درم شاهترج سی درم ریوند چینی ده درم چرب کرده [illegible] مجموع
کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده بوزن ادویه کشمش بدان بر سرشند شربتی
از یک مثقال تا چهار درم شاید اطریفل افتیمون مستعمل پوست هلیله کابلی

دوست بلیله و آمله مقشر از هر یک ده درم سنا مکی و تربد سفید مجوف و افتیمون
از هر یکی پنج درم شطرج هندی دو درم بسفایج فستقی و انیسون و نمک هندی از هر یک
دو درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته سرشند شربتی یک مثقال نافع بود

باب الخامس فی المربیات

اهلیلج مربا معده را قوت دهد و هضم طعام کند و سده بلغمی بگشاید و پیران
را سودمند بود و روشنائی چشم بیفزاید و درد سر که از بخار معده بود زایل کند
و اگر قدری کشنیز بریان کرده با وی اضافه کنند بهتر باشد صفت آن اهلیلج
مربی را اول آن بود که در تری پرورده باشند و اگر یافت نشود و ضروری
بود بستانند هلیلهٔ کابلی بزرگ صد عدد و در ظرفی سبز کنند و چندان آب
بر سر آن کنند که آن را بپوشاند و بعد از آن پنجاه درم خاکستر چوب بلوط بر
آن کنند و هر سه روز بدل کنند آب خاکستر تا دوازده روز چهار نوبت بدل
کنند و بعد از آن بچندان آب بشویند آهسته چنانکه پوست از وی جدا نشود
و بعد از آن در پاتیله کنند و یک من جو بر سر آن کنند و بجوشانند تا چون کشکاب نیم
پخته گردد دیگ را فرو گیرد و آهسته بشوید چنانکه پوست از وی نرود پس
هلیله را ده سوزن بزنند و در ظرفی چینی یا کاشی کنند و چندان عسل بر سر آن
کنند که آن را بپوشاند و پنج روز رها کنند و بعد از آن بیرون آورد از عسل
بسبب آنکه آبی که در هلیله باشد بعسل آمیخته شده باشد و عسل رقیق شده دیگر
عسل تازه بر سر آن کنند چنانکه آن را بپوشاند و ده روز دیگر رها کنند و بعد از آن
بجوشانند دو سه جوش نیک و در ظرفی کنند و این دارو را که یاد کردیم بر آن

فشانند

فشانند اخلاط آن دارچینی و زنجبیل و قرفه و قرنفل و هیل و جوز الطیب
و مصطکی و عود هندی از هر یک دو درم مشک نیم مثقال و زعفران یک مثقال
مجموع کوفته و بیخته بر آن فشانند و بعد از چهل روز استعمال کنند و هر روز بیرون
ظرف بشوید که بغایت نیکوست اترج مربا مستعمل طبیعت وی گرم و خشک
بود و قوت معده بدهد خاصه که با پوست مربا کرده باشند صفت آن بستانند
اترج بزرگ که آزاد بالیده باشد و با تو نیز کوبند زردی آن پاک کنند و ترشی
جدا کنند و بعد از آن گوشت آن در دیگ اندازد و با آب بجوشانند تا نیم پخته
شود پس بیرون آورد و بفشارد و عسل شهد سفید بر سر آن کنند و با آتش
آهسته بجوشانند تا بقوام آید و اگر بقند خواهد همین عمل کند الا مربیات مثل اترج
و هلیله و شقاقل و جزر و جوز و امثال آن بعسل بهتر بود که بقند و هر چه تمر
هندی و آلوچه و سیب و به و امثال آن بقند بهتر بود اشقاقل
مربا مستعمل مجامعت را قوت دهد و باه زیاده کند و نعوظ تمام آورد
و بغایت در امر باه مفید بود صفت آن بستانند شقاقل تازه و اگر تازه
نبود خشک بخیسانند یکشبانروز و آن آب بریزد و یکشبانروز دیگر
بخیساند و سیم روز همچنین کند و بعد از آن مقشر کنند و بجوشانند تا نیم پخته
شود و بعد از آن عسل صافی بر سر آن کنند و با آتش نرم بجوشانند تا بقوام
آید و فرو گیرد و در ظرفی سبز کنند یا چینی و چهل روز و بعد از آن استعمال
کنند که مفید است جزر مربا مستعمل باه را زیاده کند و استسقا را
نافع بود و قوت پشت بدهد و سینه را نیکو بود صفت آن جزر خوب تر و بزرگ

بگیرند و پوست آن بخراشند نیک و پارها بعد از انگشت کوچک کنند و چوب اندرون
آن بیندازند و با قدری آب و عسل بجوشانند تا نیم پخته گردد و بعد از آن بیرون
آورند و دیگر عسل صافی را بر سر آن کنند اندک جوشی بجوشانند و فرو گیرد و در ظرف چینی
کنند تا چهل روز و بیرون ظرف میشوید و شستن ظرف لازم است در همه
مربیات بغیر از اترج که محتاج نیست **تفاح مربا** مستعمل جهة قوت معده
و دل بغایت نافع بود و سودمند بود **صفت آن** بستانند سیب اصفهانی
پنجاه عدد و یا آنقدار که خواهد در دیگ کنند و قند صافی بر سر آن کنند و بجوشانند
چندانکه سیب رنگ بگذارد و پژمرده شکل شود و بعد از آن فرو گیرد و در ظرف
چینی یا کاشی کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند و باید که پوست سیب
بخراشند و اگر نه بهتر باشد اگرچه در بعضی کتب مسطور است که پوست آن بخراشند
مؤلف بکرات امتحان کرده و این سهو است **سفرجل مربا** مستعمل قوت
وی زیاده از سیب بود در تقویت معده **صفت آن** بستانند به اصفهانی
شیرین و پاره کنند پارهای کوچک و با قند صافی کرده بر سر آتش نهند و بجوشانند
تا بقوام آید و فرو گیرد و در ظرفی کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند نافع بود
کمثری مربا مستعمل جهة قوت معده بغایت نافع بود **صفت آن**
بستانند [illegible] اصفهانی پاک کرده و قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند چنانکه
رنگ بگرداند و پژمرده شکل شود پس فرو گیرد و در ظرفی سبز کنند و بعد از چهل روز
استعمال کنند و باید که از شستن ظرف دست باز ندارد **ادرک مربا** مستعمل
حرارت ساکن گرداند و طبیعت را نرم دارد و تشنگی بنشاند **صفت آن** بستانند

الوچه

الوچه اصفهانی یا بخارائی و آب بجوشانند تا نیم پخته شود و قند صافی کرده بر سر آن
کنند و بجوشانند باتش نرم تا بقوام آید و جلاب باید که نیک باشد که هر چه سیب
و بهی و باقی آبدارات و در جوشانیدن رطوبتی باز میدهد و الوچه از **قرع**
مربا مستعمل سینه را بغایت سودمند بود و سوزش مثانه را نافع بود که در وی
صلابتی باشد **صفت آن** بستانند کدوی تازه نازک و پوست آن بخراشند
و مغز آن بیندازند و پاره کنند مانند انگشت و در دیگ کنند و عسل بر سر آن کنند
و قدری آب بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر بقند خواهد همین سبیل
زقی مربا مستعمل دفع حرارت کند و تشنگی بنشاند **صفت آن** بستانند
پوست خیار و کدو و در شبان و روز در آب آهک کنند و بخیسانند و بعد از آن
بیرون آورند و یکشبان و روز در گلاب خیسانند و دیگر باره آورند و شبان
و روز در آب صافی خیسانند و بعد از آن بر سر آتش نهند و قدری عسل و آب
بر سر آن کنند و بجوشانند تا نیم پخته شود و بعد از آن فرو گیرد و بنهند تا آب آن
بالا رود و دیگر در عسل مصفی اندازند و بر سر آتش نهند و بجوشانند تا بقوام آید
و فرو گیرد و در ظرفی کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند **وج مربا**
مستعمل جهة قولنج ریحی و لقوه بغایت نافع بود و مصروع را سود دارد
صفت آن بستانند وج ترکی فربه و در شبان و روز در آب خیسانند
و بعد از آن بیرون آورند و قدری آب و عسل امتزاج کنند و بر سر آتش نهند
و اندکی بجوشانند تا نیم پخته گردد و بیرون آورند و عسل صافی بر سر آن کنند
و بجوشانند تا بقوام آید و بعد از چهل روز استعمال کنند **جوز مربا مستعمل**

سودمند بود جهة معدهٔ سرد و کرده و باه را زیان دارد صفت آن
بستانند گردکان تر که هنوز پوست آن صلب نشده پوست از وی جدا کنند
و در دیگ نهند و عسل مصفی بر سر آن کنند و بجوشانند باتش آهسته و در جوش
دهد و بعد از آن در ظرفی کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند لوز مربا مستعمل
سودمند بود سرفه را و بغایت نافع بود صفت آن بستانند بادام فربه و مقشر کنند
و در دیگ کنند و دوشاب بر سر آن کنند چندانکه آنرا بپوشاند و بر آتش نهند
و سه جوش سبک بزنند و فرو گیرند و سه روز رها کنند و بعد از آن بیرون آورند
از دوشاب و در دیگ کنند و عسل شهد بر سر آن کنند و دو سه جوش سبک بزنند
و فرو گیرند و در ظرفی کنند تا چهل روز می شود و بعد از آن استعمال کنند
بنفشج مربا مستعمل سینه را نرم گرداند و سرفه که از حرارت بود زایل کند
و خشونت حلق را دفع کند صفت آن بستانند گل بنفشهٔ خوب تازه و باید که
دنبالهای آن نبود و در دست بمالند تا کشته شود و اگر خواهد با قند بکوبد و با هر من
بنفشه دو من قند بر سر آن کنند و بعضی در هر یک من بنفشه چهار من قند بکنند و در
آفتاب نهند تا چهل روز و هر بامداد و شبانگاه در هم کنند و بعد از آن استعمال
کنند بعد از چهل روز جلنجبین شکری سودمند بود بلغم را و قوت معده دهد
و بغایت هاضمه را نافع بود صفت آن بستانند ورق گل تازه یکمن قند سفید
دو من و اگر چهار من کنند شاید همچنانکه در خمیر بنفشه گفته شد بسازد جلنجبین عسلی
مستعمل سودمند بود جهة سردی معده و استسقا و سردی جگر و سوء الهضم که از
سردی بود صفت آن همچنانکه گلقند است بسازد جلنجبین سفرجلی مستعمل

وزن

قوت دل و دماغ بدهد و معده را بغایت نافع بود و از جملهٔ مفرحات است
صفت آن بستانند گل به و همچنانکه گل انگبین میسازند بسازد که بجهة تقویت معده
بغایت نافع است جلنجبین لسان الثور مستعمل از ادویهٔ قلبی مادهٔ
سودا را سود دهد و دفع کند و خفقان زایل کند و سرفهٔ بلغمی را نافع بود صفت آن
بستانند گل گاوزبان و در هر یکمن گل گاوزبان دو من قند اضافه کنند و بکوبد
و هر جلنجبین سفرجلی و لسان الثور است البته باید که قندی بود و اگر از عسل خواهد
نیمی عسل و نیمی قند اضافه کند بهتر بود جهة تفریح و دفع مادهٔ سودا نافع بود

الباب السادس فی الاشربة والربوب

شراب عناب سرد و تر بود جهة سرفه بغایت
نافع بود و جهة غلبهٔ خون و اصحاب ماشرا و جدری و حصبه و درد سینه بغایت
نافع بود صفت آن بستانند عناب جرجانی یک چهاریک در دو من آب بجوشانند
تا باز دو دانگ آید و در دست بمالند تا صافی شود و یکمن قند صافی کرده بر سر آن
کنند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی از ده درم تا ده مثقال نافع بود شراب
نیلوفر مستعمل سرد و تر بود و سودمند بود جهة سرفه و درد سر و سینه و شکم نرم دارد
و جهة معده و سینه و سرفه را بغایت مفید بود صفت آن بستانند یکوقیه
نیلوفر خوب تازه و بجوشانند و صافی کنند و یکمن قند صافی کرده بر سر آن کنند و
بجوشانند تا بقوام آید شربتی از ده درم تا ده مثقال نافع بود و مجرب است
شراب بنفشج مستعمل معتدل بود در سردی و تری و سودمند بود جهة ذات
الجنب و ذات الریه و درد کرده و بول براند و شکم نرم دارد و سینه و سرفه و خنجره را که

ثابت بود عظیم نافع بود **صفت آن** بستانند بنفشهٔ تازه و گل آن یکمرد یکبار یک
و به پزد و بپالایند و یکمن قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر خواهد
که مسهل بود پنج نوبت بنفشه تازه کنند چنانکه یکمن و یکبار یک بنفشهٔ تر و بنفشهٔ خشک کوبیده
و بوزن سی مثقال عوض یکبار یک بنفشهٔ تر کنند نافع بود **شراب دینار** مستعمل
مؤلف ذات الجنب را و حرارت جگر را بغایت نافع بود و طبیعت نرم دارد و تشنگی
بنشانند و سوء القنیه و استسقا را نافع بود **صفت آن** تخم کاسنی بیست درم
پوست بیخ کاسنی تازه سی درم نیلوفر ده درم گاوزبان ده درم ورق گل سرخ
بیست مثقال تخم کشوث در کتان بسته پنج درم ریوند چینی پنج درم و اگر پنج مثقال
نبود شاید و دیگر بغیر از ریوند چینی بجوشانند و صافی کنند و یکمن قند صافی کرده
بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و ریوند چینی سوده بجز بیخته را شیره بگیرد
و بر سر آن کنند **نسخهٔ دیگر شراب دینار** تخم کاسنی پانصد درم گاوزبان
ده درم ورق گل سرخ و زرشک بیدانه و نیلوفر از هر یک ده درم ریوند چینی
سه مثقال قند سفید یکمن و این مستعمل تراست و ترکیب مولانا صدر الدین
قطاآت رحمة الله علیه **شراب بزوری** مستعمل پوست بیخ کاسنی سی درم
تخم کاسنی بیست درم رازیانه ده درم پوست بیخ رازیانه بیست درم تخم کشوث
در کتان بسته پنج درم پوست کبر ده درم تخم کرفس ده درم پوست بیخ کرفس ده درم
بجوشانند و بپالایند و قند صافی کرده یکمن و نیم بر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید
و این شراب جهة مستسقی بغایت سودمند بود و جهة معده و جگر مفید بود و نافع
بشکند و جهة مفاصل بغایت نافع بود **شراب زوفا** جهة ضیق النفس و ربو

وسعال

وسعال کهن بلغمی بغایت سودمند بود **صفت آن** بستانند عناب بی دانه سپستان
پنجاه دانه انجیر سفید بیست دانه مویز طائفی بیدانه پنجاه عدد بنفشه پنج درم پر
سیاوشان هفت درم تخم خطمی و تخم خیارین از هر یک پنج درم بیخ مهک
فرشیده هفت درم زوفای خشک هفت درم و در نسخهٔ دیگر فراسیون پنج درم
اضافه میکنند و بجوشانند و یکمن قند صافی کرده بر سر آن کرده بجوشانند
تا بقوام آید **شراب خشخاش** مستعمل سرد و تر بود و سودمند بود سینه
و دماغ گرم را و بیخوابی و نزله و ریشهای سینه را بغایت نافع بود و حرارت
بنشاند **صفت آن** بستانند خشخاش بزرگ با پوست صد درم و نیم کوفته کنند
و بجوشانند در دو من و نیم آب و اگر آب باران باشد بهتر باشد تا باز دو دانگ
آید فرو گیرد و بپالایند و قند صافی کرده دو من بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام
آید و بعضی شیرهٔ خشخاش گیرند و چون قند بقوام آمده باشد فرو گیرند و بر سر
آتش نرم شیرهٔ خشخاش بخورد قند دهند و آن بکار نیاید و اگر خشخاش
با پوست نیابند خشخاش بی پوست نیم کوفته کنند و بجوشانند چنانچه ذکر رفت
بسازند و استعمال کنند **شراب صندل** مستعمل سودمند بود جهت ضعف
دل و جگر و تب محرق **صفت آن** بستانند صندل مقاصری و بسوهان باید
بیست مثقال و اگر گلاب خواهد کشیدن و روز در گلاب خیسانند و اگر ترشی
خواهد با آب غوره یا سرکه هر کدام که خواهد صندل در آن خیسانند بمقداری که
کفایت باشد و بعد از آن بپالایند و قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند
تا بقوام آید و اگرچه در همه کتب سابق مسطور باشد که پنجاه درم صندل باید

باید کوفته باشند که بعد از یکشبان و روز خیسانیده باشند بجوشانند و این ممکن نیست
که توان خورد اگر نیز بجوشانند و از بیست مثقال زیاده بود ممکن نیست که توان
چشید از غایت تلخی و هرچه شراب لیمو و حماض و ریباس و صندل است از
ترکیب متقدمان توان ساخت که بدین نوع که نوشته خواهد شد **شراب**
لیمو مستعمل سرد و خشک بود و اندک حرارتی در وی باشد و قوت معده بدهد
و صفرا بشکند و هاضمه را یاری دهد و دفع قی بکند و خمار را بشکند و تبهای صفراوی
و تشنگی را زائل کند **صفت آن** بستانند لیموی خوب و آب آن بگیرد و قند
صافی کرده و بقوام زیاده آورد و قدری گلاب و آب لیمو بقدری که کفایت باشد
بوی دهد و اگر یک دو جوش بزنند شاید و اگر خشک خواهد از آتش فرو گیرد
و بر سر آتش آهسته نهد و آب لیمو بران میریزد و بر میزند تا آن زمان که تمام شود
اگرچه در منهاج و قرابادینها آورده باشند که آب لیمو در دیگ سنگین
بجوشانند تا باز بنیمه آید و بهر یک آب لیمو یک رطل قند بران نهند مؤلف این
کتاب گوید ممکن نبود خوردن از تلخی **شراب حماض** مستعمل ترکیب وی
مانند شراب لیموات که گفته شد و منافع وی هم منافع لیموست بلکه زیاده تر
و بغایت نافع است **شراب سیب** مستعمل بهترین آن بود که از سیب شیرین
شامی یا اصفهانی بزنند و صفت آن سرد و خشک است و قوت فم معده بدهد
و خفقان را سودمند بود و قی ساکن گرداند **صفت آن** بستانند سیب
اصفهانی شیرین و مقشر کنند و دانه از وی بیرون آورد و بکوبد و آب آن
بگیرد و بهر یکمن آب نیم من قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید

شراب به مستعمل صفت آن مانند شراب سیب است که گفته شد اما به
شیرین و ترش هر دو باید که بکنند **شراب فواکه مستعمل** قوت دل و جگر
بدهد و دفع قی بکند و صفرا بشکند و زنان آبستن را سودمند بود **صفت آن**
آب به و آب سیب و ملچی و آب انار ترش و شیرین و آب سماق و زرشک
و آب کیل مساوی یکدیگر و آب غوره و حماض و لیمو قدری اضافه کنند شاید
و آن بهتر باشد آن همه را بجوشانند تا بنیمه آید و بهر یکمن آب یکمن قند صافی
کرده بر سر آن کنند و اگر نیم من کنند بهتر بود و بجوشانند تا بقوام آید
و استعمال کنند که بغایت مفید بود **شراب تمر هندی** مستعمل طبیعت
نرم دارد و صفرا بشکند و دفع حرارت بکند و قوت معده بدهد **صفت آن**
بستانند تمر هندی زرد تازه پاک کرده از دانه و خوشه یکمن در چهار من آب
بپزند تا باز دو دانگ آید صاف گیرد و بپالایند و دو من قند صافی کرده بر سر آن
کرده بجوشانند تا بقوام آید **شراب انار ترش** مستعمل قی باز دارد و قوت معده
بدهد **صفت آن** بستانند انار ترش بجوشانند تا بنیمه آید و بهر یکمن آب انار نیم من
قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر قدری آب نعناع تازه اضافه
کنند شاید **رب السیب** آب سیب کافوری بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد
و در ظرفی کنند و استعمال کنند **رب به** بگیرد آب به ترش و شیرین چنانچه ذکر رفت
بجوشانند و در ظرفی کرده استعمال نماید **رب انار** هم بدان طریقه که در سیب
گفته شد بسازند **شراب نعنع** مستعمل بستانند آب انار ترش و شیرین که بایه آن
کوفته باشند و بجوشانند تا بنیمه آید و بعد از آن آب انار جوشیده یکمن و آب

نعنع تازه نیم من و قند صافی کرده یکمن بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید
و استعمال کنند **شراب اجاص** مستعمل بستانند آلوی سیاه خوب فربه
یکمن بشوید پاک و در پنج من آب بجوشانند تا باز بده و دانگ آید فرو گیرد
و بدست بمالد و صافی کند و یکمن و نیم قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند
تا بقوام آید و استعمال کنند **شراب گل مکرر** مستعمل و این مسهل صفرا بود و تشنگی
بنشاند **صفت آن** بستانند گل سرخ خوب یک رطل و در چهار من آب بجوشانند و بپالایند
و یک رطل دیگر بر سر آن کنند تا هفت نوبت مکرر کنند و بعد از آن قند صافی بر سر آن
کنند دو من و بجوشانند تا بقوام آید شربتی سی درم تا چهل درم با سکنجبین و قدری
آب برف **شراب ریباس** مستعمل تشنگی بنشاند و قی باز دارد و دفع خمار کند
صفت آن بستانند ریباس فلال خوب و سر و بن آن بیندازد و بکارد
چوبین پاک کنند و بهاون چوبین یا سنگین بکوبد و بکتان بفشارد و در قدح
چینی کنند و زمانی رها کنند و باز بقدحی دیگر بپالاید آهسته و چند نوبت
بپالاید و هر بار آنچه در بن قدح می باشد می ریزد تا تمام صاف شود بعد از آن
قند صافی کرده باید که بقوام زیاده تر آورد نزدیک منعقد پس از آن آب
ریباس صافی بر سر آن ریزد و باید که دیگ سنگین باشد و هیچ بند نزده باشند
و آتش وی آهسته تر بود و در آنچه در کتب مسطور باشد که ریباس را اول
بجوشانند تا باز ده و دانگ آید و بعد از آن قند بر سر آن کنند این خلاف
و خطاست و مؤلف کتاب گوید که هیچ شرابی مسکن تر از شراب ریباس نیست
بجهت آن **شراب غوره** مستعمل قایم مقام ریباس بود در طبع

صفت آن

صفة آن بگیرد آب غوره خوب و صافی کند و بجوشانند تا باز نیمه آید و صافی
کنند و بهر یکمن قند یکمن آب غوره بر آن نهند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر
خواهند که بغایت ترش بود بهر یکمن قند نیم من آب غوره نهند تا ترش نرم
و بقوام آورند **رب غوره** بگیرد آب غوره و بجوشانند و در دیگ سنگین کنند
تا باز ربعی آید و بپالاید و دیگر بجوشانند تا ثلثی بماند و بردارد و استعمال کنند و اگر
و بهر نیم من قند یکمن آب غوره نهند و بقوام آورند و اگر بسیار ترش خواهد بهر یکمن آب
غوره یکمن قند بنهند **شراب مورد** بگیرد مورد دانه تازه و بکوبد و آب آن
بگیرد و صافی کند و بجوشانند تا باز نیمه آید و اگر مورد دانه تازه نبود بستانند مورد
دانه خشک یکمن و در چهار من آب بریزد تا یکمن بماند و فرو گیرد و بدست بمالد و صافی
کند و نیم من قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و استعمال
کنند و این سرد و خشک بود و شکم و سینه را سود دارد و قوت معده بدهد و شکم
بغایت ببندد **رب مورد** بستانند دانه مورد تازه و بکوبد و آب آن بگیرد
و بجوشانند تا ربعی آید و صاف کنند و استعمال نمایند **شراب توت** مستعمل
بستانند توت سیاه و آب آن بگیرد و صافی کند و بپزد تا باز نیمه آید و پنج رطل
قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید سودمند بود جهة درد گلو
و خناق و ورم گرم **شراب انار عذب** مستعمل بستانند آب انار شیرین و صافی
کنند و بجوشانند تا بنیمه باز آید و بهر یکمن آب انار جوشیده یکمن قند صافی کرده اضافه
کنند و بجوشانند تا بقوام آید **رب انار عذب** مستعمل بستانند آب انار شیرین پنج
بیست و پنج من و آب سیب یکمن و نیم و قند سفید سه چهار یک و بعضی آب سیب

سه چهار یک بکند و قند یکمن و نیم بجوشانند تا بقوام آید و این نوع بغایت مفید بود جهت
مسلول و بلغم ببندد و سرفه سرد را سودمند بود دل را قوت دهد و ضعف دل را
زایل کند **شراب انجیر** قوت کمر و گرده بدهد و باه بیفزاید و نعوظ تمام آورد
و منی زیاده کند و مثانه پاک کند و قوت مجامعت بدهد **صفت آن** بستانند
نخود یکمن و در پنج من آب بپزند تا بازده و اندک آید و بعد از آن بستانند انجیر
سفید خوب دو من و در سه من آب بجوشانند تا یکمن و نیم بماند و بپالایند و طبیخ
نخود بر سر آن کنند و نخود ده انجیر از و ببر یکمن و نیم طبیخ انجیر یکمن و نیم
عسل کف گرفته بر سر آن کنند و دارچینی و خولنجان و سنبل الطیب از هر یک
یکدرم زعفران نیم درم مجموع را کوفته در صره بندند و در آن اندازند و بجوشانند
تا بقوام آید و بعد از آن فرو گیرد و استعمال کنند شربتی پنج مثقال لعق کنند
پیش از غذا و بعد از غذا نیز شاید و اگر با آب گرم خورند شاید **شراب**
گاوزبان دل را قوت دهد و توحش سوداوی زایل کند و بغایت مفید بود
صفت آن بگیرد آب لسان الثور مقطر یکمن و آب بادرنجبویه یکمن عسل مصفی
یکمن بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و زعفران یکدرم در آن حل کنند
و اگر بقند خواهند شاید و اگر گاوزبان تر نبود بستانند گاوزبان خشک چهل
مثقال و در یکمن گلاب جنبانند و بجوشانند و بپالایند و قند صافی کرده یکمن
بر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی ده مثقال نافع بود **میبه**
آب به ترش و شیرین ده مثقال شراب کهن خوشبوی پنج رطل نقل چهار بار
شراب جنبانند یک شبان و روز بعد از آن بجوشانند و بپالایند و بر سر آن

بکند

بکند تا بنیمه آید و فرو گیرد و بپالاید و باز بر سر آتش نهد و عسل و قند و آنچه دو
رطل و نیم در آن اندازند و داروها چون زنجبیل و هیل و قرنفل و مصطکی و عود
از هر یک نیم درم زعفران درشت و مشک از هر یک دانگی در صره بسته در آن
اندازند و بجوشانند و زمان زمان کیسه دارو میمالند تا تمام شود پس فرو گیرد
و در ظرفی کنند **شراب بالنگو** مستعمل بستانند بالنگوی تازه یکمن و گاوزبان
خشک سی درم بجوشانند و اگر بالنگو خشک بود سی مثقال بپالاید و یکمن عسل کف
گرفته بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و بعضی در شراب زعفران و مصطکی کنند
و اولی آن بود که کنند و اگر احتیاج بآن بود و لطیفه طبیعت ترکیب آن کنند
و اگر قندی خواهد بهمین سبیل که گفته شد عمل نمایند **سکنجبین ساده**
مستعمل تب را زایل کند و سده بگشاید و معده را از بلغم پاک گرداند و بیشتر
مزاج را موافق بود و جگر را قوت دهد و صفرا بشکند و صحت محرور نگاه دارد
لیکن باه را نقصان کند **صفت آن** قند صافی کرده و سرکه سفید آن مقدار که
کفایت باشد بر سر آن کنند و قدری گلاب و اولی آن بود که در دیگ سنگین
بسازد و اگر نه باید که چگونه در ظرفی باید ریختن و بجوشانند تا بقوام آید و باید که
سرکه را زایل کند که قند صافی کرده باشد تا چون سرکه بقوام آید سرکه خام
نباشد **سکنجبین سفرجلی** مستعمل قوت معده و جگر بدهد و اشتها باز دهد
کند و سده بگشاید و ناقهان را عظیم سودمند بود **صفت آن** ده قند صافی
کرده و سرکه سفید آنقدار که کفایت باشد بر سر آن کنند و بگیرد به اصفهانی خوب
خوشبوی و از دانه پاک کند و بکوبد و یکمن قند صافی کرده و یکچهار یک سرکه بر سر آن

کنند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر چند پاره به در آن اندازد شاید **سکنجبین بزوری**
سرد سده بگشاید و استسقا و سوء القنیه زایل کند و بول براند و تشنگی بنشاند
و تبها را نیز سودمند بود **صفت آن** تخم کاسنی و تخم خربزه و تخم خیار زه و تخم خیار
بالنگ از هر یک پنج درم پوست بیخ کاسنی و پوست بیخ رازیانه از هر یک ده
درم مجموع را نیم کوفته در سه رطل آب و سی مثقال سرکه یک شبانه روز خیسانند
پس بجوشانند و بپالایند و یکمن قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورد
سکنجبین بزوری گرم سده جگر و معده بگشاید و بول براند و معده را
از فضول پاک کند و استسقا و سوء القنیه را نافع بود و تشنگی به دروغ ساکن کند
صفت آن پوست بیخ کبر و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه از هر یک
هفت درم تخم کرفس بیست درم رازیانه و انیسون و تخم کاسنی و تخم کرفس کوهی
از هر یک پنج درم عصارهٔ غافث و ریوند چینی از هر یک دو درم و نیم کوفته
کند و با سه رطل آب بخیسانند و یکبار یک شبانه روز دیگر بجوشانند تا باز
یکرطل آید و بدست بمالد و صافی کند و یکمن قند صاف کرده بر آن نهند و بقوام
آورد **سکنجبین بزوری معتدل** سده جگر و سپرز بگشاید و بول براند
و تبهای مرکب را نافع بود **صفت آن** تخم کاسنی و تخم کرفس و رازیانه
از هر یک سه درم تخم خیارین از هر یک پنج درم پوست بیخ رازیانه و پوست
بیخ کاسنی از هر یک ده درم مجموع را نیم کوفته با چهار یک سرکه و سه رطل
آب چنانچه ذکر رفت با یکمن قند صاف کرده بقوام آورد **سکنجبین**
عنصلی ضیق النفس و استسقا و ربو و سعال بلغمی و سعال قدیم را نافع بود

صفت آن سرکه عنصل یکچهار یک عسل مصفی یکمن بجوشانند تا بقوام آید
شراب العسل سنبل یکدرم مصطکی یکدرم دارچینی یکدرم قاقله یکدرم هال یکدرم
عود هندی یکدرم قرنفل نیم درم ادویه را نیم کوفته در ده من آب بپزند تا بچهار
دانگ آید و بعد از آن در کرباسی محکم بپالایند و عسل دو من با قند اضافه
کرده بقوام آورند و دمبدم کف برگیرند تا بقوام آید **سکنجبین بزوری**
دیونری مستعمل تخم کاسنی و تخم خربزه و تخم خیار زه و تخم خیار بالنگ
از هر یک ده درم و نیم کوفته و پوست بیخ کاسنی تر پانزده درم تخم رازیانه
سه درم پوست بیخ رازیانه پانزده درم زرشک بیدانه پانزده درم ریوند چینی
پنج مثقال نبات یکمن سرکه چهل درم چنانچه رسمست ریوند را تنزه کرفته و در
خرابه دبنار خیسانیده و دیگر ادویه را کوفته و بیخته اضافه کنند و استعمال نمایند
سکنجبین افتیمون مستعمل مؤلف تخم کاسنی و تخم رازیانه و تخم کرفس
و فستین رومی از هر یک سه درم تخم سه تخم ده مثقال پوست بیخ کاسنی و بیخ
رازیانه و افتیمون از هر یک هفت درم ادویها بغیر از افتیمون در صره کتان
بندد و یکچهار یک سرکه اضافه ادویها کرده چنانچه ذکر رفت نبات یکمن و در آخر
جوش افتیمون را در صره کتان بسته بیندازند تا دو سه جوش بزنند و تمام شود

الباب السابع فی اللعوقات

لعوق سپستان سودمند بود جهة خشونت حلق و سینه و سرفه که از نزله دارد
و ذات الجنب و ذات الصدر را نافع بود **صفت آن** سپستان دویست عدد
مویز طایفی بیدانه چهل درم فلوس خیارشنبر ده مثقال بیخ مهک خراشیده

سفیه کرده و تخم رازیانه از هر یک جزوی کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند
و روغن بادام اضافه کنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال بطبیخ زوفا شاید که مناسب
بود **لعوق خشخاش** سودمند بود جهت نزله و ریشهای شش و خون رفتن و سرفه
گرم را نافع بود **صفت آن** بستانند صد عدد خشخاش بزرگ دانه و در پنج رطل
آب بخیسانند و یک شبان و روز بجوشانند تا بنیمه باز آید و در دست بمالند و صافی کنند
و بمن آب خشخاش را نیم من قند صافی کرده و نیم جزو مثلث بر سر آن کنند و بجوشانند
تا بقوام آید دو درم کرد و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یک پنج درم کوفته و بیخته
بدان بر سرشند و استعمال کنند

الباب الثامن فی السفوفات

سفوف حب الرمان سودمند بود اسهالها را که از ضعف معده بود و روده را قوت دهد **صفت آن**
بستانند انار دانه ترش و شیرین و بریان کنند بیست درم و تخم مورد و بلوط و سماق
و زیره کرمانی مدبر و پوست گنار و پوست سنجد و کشنیز بریان کرده و خرنوب
نبطی و شامی از هر یک ده درم عود و رامک و نشک از هر یک یک مثقال
کوفته سفوف سازند شربتی از پنج درم تا پنج مثقال و مجموع سفوفات را قوت
تا دو ماه باقیست **نسخه دیگر سفوف حب الرمان** مستعمل انار دانه بریان
کرده ده مثقال زیره کرمانی مدبر کرده و خرنوب منقی و سماق و حب الآس و پوست
گنار و شاه بلوط از هر یکی پنج درم کشنیز بریان کرده و قرظ از هر یک پنج درم کوفته
و بیخته شربتی پنج مثقال نافع بود **سفوف دیگر** گل سرخ و پوست هلیله کابلی و
بلیله و آمله منقی و مصطکی و کشنیز خشک از هر یک سه درم زرشک پاک کرده چهار درم

نیم کوفته چهل درم مجموع در شش رطل آب بپزند تا بازده دانگ آید و در
دست بمالند و صافی کنند و بمن قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورد
لعوق زوفا سودمند بود ربو و سینه کهن و سرفه و شش را از اخلاط
غلیظ پاک کند بگیرند ایرسا و زوفا خشک کرده از هر یک بیست درم
ایرسا نیم کوفته کنند و با سه رطل آب بجوشانند تا باز یک رطل آید و صافی کنند و یک رطل
قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورد **لعوق اسقیل** سودمند بود
جهت ربو و سرفه کهن چون از رطوبت غلیظ بود سود دارد **صفت آن** بستانند
اسقیل بریان کرده سه درم ایرسا دو درم و افسنتین و زوفا از هر یک یک درم
کوفته و بیخته بعسل مصفی بر سرشند و استعمال کنند **لعوق خیار چنبر** مستعمل نقوعه
پنج مثقال عناب بیست عدد سپستان پنجاه دانه مویز طایفی پیدانه سی عدد پنج
مهک خرا شیده ده درم خشخاش نیم کوفته بیست مثقال زوفا و رازیانه
از هر یک سه مثقال ایرسا نیم کوفته سه درم کثیرا سه مثقال صمغ آلوی سیاه
دو درم پرسیاوشان پنج مثقال انجیر سفید بیست عدد بجوشانند و در دست بمالند
و صافی کنند و فلوس خیار چنبر بیست مثقال قند سفید بمن اضافه کنند و باز
دو سه جوش بدهند و مغز تخم خیارین و مغز بادام شیرین از هر یک پنج درم
مغز به دانه سه درم باقلای سفید کرده دو مثقال خبازی سه درم گل خطمی یک درم
حلیمو سه درم کوفته و بیخته بدان بر سرشند و بیست مثقال روغن بادام شیرین
اضافه کنند و استعمال کنند **لعوق رب السوس** سودمند بود فضول
لزج را که در سینه جمع شده باشد **صفت آن** رب السوس کثیرا و مغز بادام تلخ

زعفران دو درم عود خام یکدرم صندل سفید یکدرم قند سفید دو وزن
ادویه کوفته و بیخته نگاه دارند و هر وقت که خواهند صباح و آخر روز استعمال کنند
و اگر خواهند بر شیرهٔ سیب یا انار یا گلاب حب سازند و فرو برند که بغایت
نافع است **سفوف مقلیاثا** سودمند بود اسهال کهن و ضعف معده را بود اگر
صفت آن بستانند حب الرشاد بریان کرده یکچهار یک زیره کرمانی بعد بریست
مثقال بذر کتان و بزر کراث و اهلیلج اسود از هر یک ده مثقال مصطکی پنج درم
هلیله سیاه در روغن زیت بریان کنند و داروها را کوفته و بیخته بغیر از حب
الرشاد که آن نیم کوفته باید و بعضی هلیله کابلی در روغن زیت بریان کرده
اضافه میکنند شربتی یکمثقال تا دو مثقال به شراب سرد ریزد و باز خورد نافع بود
سفوف نشاسته سودمند بود سحج را و اسهال مراری را سود دارد بگیرند
تخم مرو و حماض و نشاسته و تخم حماض و تخم ریحان و صمغ عربی و گل ارمنی و
طباشیر از هر یک دو درم صمغ عربی و گل ارمنی و نشاسته و تخم حماض را نیم کوفته
و تخمها در میان آن کنند و مخلوط کنند و باید که مجموع بریان کرده بود بغیر از طباشیر
و گل ارمنی که آن احتیاج نیست و بگلاب ترکنند و بروغن گل چرب کنند
شربتی سه درم تا پنج مثقال فرو برد و اگر تب بود به آب رب مورد خورد شاید
و بعضی ها مشک اضافه میکنند **نسخهٔ دیگر سفوف الطین** بگو و تخم ریحان
و نشاسته نیم کوفته کنند و صمغ عربی و طین ارمنی از هر یک ده درم نیم کوفته کنند
و تخمها را اندک بریان کرده با هم مخلوط کنند که نافع است **سفوف خرنوب**
مستعمل سودمند بود جهة اسهال و استرخای معده **صفت آن** بستانند خرنوب نبطی

بیدانه

بیدانه و زیره کرمانی مدبر که چنانچه رفت و سماق و پست کنار و حب الآس
و بلوط و گشنیز خشک بریان کرده و مصطکی اجزا متساوی کوفته و بیخته شربتی یکمثقال
تا دو درم به رب مورد لعق کنند **سفوف انبرباریس مستعمل** سودمند بود ضعف
معده و شکم ببندد **صفت آن** بستانند نانخواه و سماق و زنجبیل و انار دانهٔ ترش
بریان کرده و زرشک بیدانه و پست کنار از هر یک دو درم قند سفید بیست درم
مجموع را کوفته و بیخته استعمال کنند **سفوف السماق** سودمند بود جهة اسهال
که از اختلاف بود **صفت آن** بگیرند سماق ده درم تخم مورد و انار دانهٔ ترش بریان کرده
از هر یک پنج درم خرنوب نبطی سی درم صمغ عربی و جلنار از هر یک یکمثقال و نیم
مجموع را کوفته و بیخته شربتی پنج درم استعمال کنند **سفوف بلوط** مستعمل شکم
ببندد **صفت آن** شاه بلوط عجم و زبیب از هر یکی دو درم کوفته و بیخته شربتی مثقال
استعمال کنند **سفوف البزور** مستعمل سودمند بود جهة بادهای معده
و نفخ که از معده بود **صفت آن** کرویا و انیسون و زیرهٔ کرمانی و تخم کرفس
و قاقلهٔ صغار و کبار و قرفه و نانخواه از هر یک دو درم قرنفل و زنجبیل و دارفلفل
از هر یک پنج درم قند سفید بیست مثقال کوفته و بیخته شربتی دو درم استعمال کنند
سفوف هلیله مستعمل خاص مسهل و نقرس و عرق النسا و وجع مفاصل را
صفت آن سورنجان مصری هفت درم پوست هلیلهٔ زرد هفت مثقال سنامکی
ده مثقال بوزیدان سه درم ورق گل سرخ پنج درم پوست بیخ کبر مثقال و رق حنا
سه درم زعفران یکدرم مغز بادام مقشر سه درم قند سفید شش درم سقمونیای مشوی
یکمثقال مجموع را کوفته و بیخته و بغایت سحق کرده شربتی دو مثقال به شراب سرد باز خورد

وبعضی سقمونیا میکنند سفوف سورنجان مستعمل مؤلف این مسهل جهة نقرس
ومفاصل وعرق النسا بغایت نافع بود صفت آن بستانند سورنجان مصری
ده درم سنا مکی هفت درم مغز بادام مقشر یکدرم پوست هلیله زرد سه درم
زعفران نیمدرم قند سفید سی درم سقمونیای مشوی یکدرم اگر ماده بلغمی بود
سقمونیا احتیاج نیست تربد پنجدرم عوض سقمونیا میکنند شربتی دو مثقال با
آب سرد نسخه دیگر سفوف سورنجان سورنجان مصری ده مثقال
سنا مکی پنج مثقال تربد سفید مجوف پنجدرم مغز بادام سفید کرده سه درم
سفید سی درم زعفران یکدرم سقمونیای مشوی دو درم شربتی دو مثقال با
آب سرد و در بعضی نسخها مغز بادام سی درم میکنند نسخه دیگر سفوف سورنجان
واین نسخه جهة ماده صفراوی سودمند بود صفت آن سورنجان مصری ده درم
مغز بادام سفید کرده پنجدرم قند سفید ده درم زعفران نیمدرم سقمونیای مشوی
نیم درم واین دو نسخه مستعمل دار الشفاء شیراز بوده است نسخه دیگر سفوف
سورنجان سورنجان ده درم قند سفید ده درم زعفران دانگی کوفته

سفوف سورنجان

وبیخته بر سر آب سرد باز خورد سفوف الورد مستعمل سودمند بود جهة
کسانی که مدقوق باشند صفت آن طباشیر وورق گل سرخ از هر یک پنجدرم
گل ارمنی وصمغ عربی از هر یک دو درم عصاره زرشک وکرد سماق از هر یک
سه درم جلنار یکدرم ونیم مقل کلی یکدرم کشنیز خشک بریان کرده دو درم
کوفته وبیخته شربتی یکمثقال مفید بود سفوف السرطان مستعمل جهة مسلول
بغایت نافع است صفت آن سرطان نهری سوخته ده درم طین قبرسی وصمغ عربی

وتخم خشخاش سفید وسیاه ومغز تخم خربزه از هر یک پنجدرم کوفته وبیخته استعمال کنند
واین سفوف مسلول را بغایت نافع بود وباید که سرطان را آنجا که چوب رز
برشته باشند وبعد از آن سوخته کنند وبعضی بعوض مغز تخم خربزه کثیرا دو درم
میکنند سفوف مقطع الدیدان مستعمل جهة کرمهای که در معده بود
بغایت مفید بود صفت آن ترمس وکندس وبرنج مصری از هر یک یکمثقال
نمک هندی وافسنتین رومی از هر یک دو درم کوفته وبیخته بنفط سیاه وزهره گاو
برشنند وبعد از آن سحق کرده استعمال کنند شربتی یکمثقال تا دو درم نافع بود
نوع دیگر مستعمل مؤلف کتاب شیح ارمنی وترمس وقنبیل وقسط تلخ وبرنگ
کابلی مقشر وترمس وتربد سفید مجوف وافسنتین رومی از هر یک یکدرم حب النیل
نیمدرم مجموع کوفته وبیخته شیر بکجا ریک وشکر سرخ ده درم بعد از آنکه سه روز
بامداد شیره وشکر خورده باشد غذا دو نوبت بخورد وشیره خشکدانه در روز
چهارم بیاشامد نافع بود ومعالجه کرم کدودانه مشکل است که البته بعد از
چهل روز یا دو ماه عود میکنند ودر آخر این کتاب شرح قالات ودرج گفته
شود ومؤلف این کتاب این زحمت از چند کس رفع کرده سفوفی که
سنگ از گرده ومثانه اطفال پاک کند مغز تخم خربزه وصمغ عربی وصمغ اجاص
وقلت از هر یک پنجدرم کوفته وبیخته سفوف سازند شربتی نیمدرم تا یکدرم نافع بود
سفوفی که سنگ مثانه وگرده پاک کند بگیرد مغز تخم خیار بادرنگ ومغز کدو
ومغز تخم خیارزه ومغز تخم خربزه وخطمی ورازیانه از هر یک یکدرم تلث
وصمغ عربی واجاص از هر یک دو درم حجر الیهود نیمدرم کوفته وبیخته بر سر این مطبوخ

که یاد کرده میشود بپاشاند و خشک بیست درم صافی کرده یکمثقال سفوف با نیم درم
نبات هفت روز بپای استعمال کند سفوف عود مستعمل نافع بود جهة ضعف
معده و سردی آن و اشتها طعام بازدید کند صفت آن قاقله و کبابه
واصل السوس و ریوند و ورق گل سرخ و مصطکی و کبابه و زنجبیل خشک و نعناع
خشک و تخم کرفس از هر یک نیم درم عود هندی دو درم قند سفید بیست درم
کوفته و بیخته استعمال کنند که نافع بود

باب فی الحبوبات

حب ایارج مستعمل بود و سود مند بود جهة صداع
سر را و معده را پاک کرداند و بغایت مفید بود صفت آن ایارهٔ فیقرا
یکمثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم حب النیل
و انیسون و غاریقون سفید از هر یک نیم درم نمک هندی دانگی و نیم تخم حنظل
دانگی کوفته و بیخته با آب رازیانه بسرشند و حب زنند هر یک مقدار نخودی و این
یکشربت است و اگر خواهد در غسل کرد این فرو برد و اگر خواهد در میان شکر
سرخ بپیچد فرو برد و همه مسهل قوت آن تا دو ماه می ماند و بعد از ان ضعیف میشود
و بهتر آن بود که در روز ساخته باشند و در پشت غربال و در سایه گذاشته
تا خشک گردد و بعد از ان استعمال کنند حب ایارج نوع دیگر از کامل الصناعة
جهة صداع بلغمی نافع بود صفت آن تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام
چرب کرده یکدرم و نیم ایارهٔ فیقرا یکدرم تخم حنظل نیم درم سقمونیای مشوی
و انیسون رومی از هر یک دانگی نمک هندی دو دانگ کوفته و بیخته با آب بسرشند
و حب زنند و این یکشربت است نسخهٔ دیگر حب ایارج هم از کامل الصناعة

تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده دو درم ایارهٔ فیقرا دو درم
پوست هلیلهٔ کابلی و نمک هندی از هر یک دو درم شحم حنظل یکدرم تخم کرفس نیم درم
کوفته و بیخته حب زنند شربتی دو درم نافع بود حب صبر مستعمل صبر سقوطری
یکمثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم حب
النیل و غاریقون و انیسون از هر یک یکدرم و نیم شحم حنظل و نمک هندی
از هر یک دانگی کوفته و بیخته با آب کرفس تر بسرشند و حب زنند و این یکشربت است
حب صبر نسخهٔ صاحب کامل جهة صداع بلغمی نافع بود صفت آن صبر سقوطری
شش درم مصطکی چهار درم تربد سفید مجوف کوفته و بیخته حب زنند چهار
بزرگ مانند نخودی شربتی دو حب تا چهار ده حب در وقت خواب فرو برد
و این حب را اشتیار خوانند و مفید است حب سورنجان مستعمل صبر
سقوطری و تربد سفید مجوف و سورنجان از هر یک یکمثقال ایضا هر یک یکدرم حب
النیل و غاریقون از هر یک نیم درم کثیرا و شحم حنظل از هر یک دانگی نمک
هندی دانگی و نیم کوفته و بیخته با آب کرفس بسرشند و حب زنند و این یکشربت است
حب بنفشه مستعمل جهة درد سر و درد چشم و شقیقه سودمند بود و دماغ
را پاک کند و جهة درد گوش نافع بود صفت آن بنفشهٔ خشک دو درم تربد
سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم رب السوس و پوست
هلیلهٔ زرد و انیسون از هر یک نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ کوفته و بیخته با آب
خالص بسرشند و حب زنند و این یکشربت است حب شبیار مستعمل
سودمند بود جهة درد معده و درد سر صفت آن صبر سقوطری سه درم پوست

هلیلهٔ زرد و ورق گل سرخ و ترید سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب
کرده و مصطکی از هر یک یکدرم و نیم کوفته و بیخته بسرشند و حب سازند و در جایگاه
دارند تا خشک شود شربتی از یکمثقال تا سه درم در وقت خواب فرو برد و بخسپد
نافع بود حب مقل مستعمل هلیلهٔ سیاه و پوست هلیلهٔ زرد و آمله و تقربد و پوست
بلیله از هر یکی یکدرم مقل را در آب کند تا خیسانیده و بعد از آن در داروها کند
و بباید تا مقل حل شود و داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند و حب سازند شربتی دو
درم حب شبیار مستعمل مؤلف صبر سقوطری سه درم پوست هلیلهٔ زرد و ورق
گل سرخ و ترید سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده از هر یک یکدرم
سقمونیا و مشوی دیگر از هر یک نیمدرم کوفته و بیخته بسرشند و در سایه خشک کنند شربتی
یکمثقال در وقت خواب فرو برد نافع بود حب شبیار نسخهٔ صاحب کامل که
از آن حب صنوبر خوانند بلغمی که در معده جمع شده باشد دفع کند صفت آن هلیله
کابل و ترید سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده از هر یک پنجدرم
ورق گل سرخ چهار درم مصطکی دو درم صبر سقوطری پانزده درم کوفته و بیخته
با آب بسرشند و حب سازند شربتی یکمثقال در وقت خواب حب منتن
مستعمل سودمند بود جهة فالج و لقوه و قولنج و درد مفاصل که از سردی بود
و نقرس و بادهای غلیظ و درد اعصاب و بسترهای آن و درد پشت و ادرار بول
و حیض کند صفت آن اشق و سکبینج و جاوشیر و مقل و حرمل و تخم خطل و صبر
سقوطری و ترید سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده و پوست هلیله
زرد و انزروت اجزا مساوی کوفته و بیخته صمغها در آب کنند تا بخوسید و حل کرده

داروها را

داروها بدان بسرشند و حب سازند شربتی از دو درم تا یکمثقال شاید و قوت
این تا دو ماه باقی میماند حب منتن نسخهٔ کامل الصناعة جهة فالج و استرخا
نافع بود صفت آن سکبینج و اشق و جاوشیر و مقل و حرمل و تخم خطل از هر یک
سه درم صبر سقوطری و ترید سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده
از هر یک سه درم صبر سقوطری و ترید سفید از هر یک پنجدرم فرفیون و جندبیدستر
از هر یک یکدرم ادویه را خشک کوفته و صموغ را باب کنند تا حل شود و بسرشند
و حب سازند شربتی سه درم بود نوع دیگر از نسخهٔ صاحب کامل هلیلهٔ کابلی
پنجدرم سکبینج و اشق و جاوشیر و حرمل و صبر اسقوطری از هر یک چهار درم مقل
ازرق و تخم خطل و سنا مکی و انزروت از هر یک دو درم فرفیون و جند
بیدستر و سقمونیا از هر یک پنجدرم زعفران و قرنفل از هر یک دو دانگ
بهمان طریقه بسازند شربتی سه درم حب غاریقون مستعمل افیون و صبر
از هر یک دو درم کوفته و بیخته حب سازند شربتی از دو درم تا سه درم سده بگشاید
و استسقا را سودمند بود و بیماریهای جگر را سود دارد حب غاریقون
نسخهٔ صاحب ذخیره سده بگشاید و خداوند استسقا و بیماریهای جگر را سود دارد
صفت آن غاریقون پنجدرم ترکی پنجدرم ترید سفید مجوف خراشیده بروغن بادام
چرب کرده پنجدرم ایرسا سه درم ایارهٔ فیقرا پنجدرم فراسیون سه درم تخم خطل دو
درم انیسون یکدرم انزروت دو درم سقمونیای مشوی یکدرم کوفته و بیخته حب
سازند شربتی دو درم و قوت این حب تا شش ماه است حب اصطمخیقون
مستعمل سودمند بود مزاجهایرا که از بلغم غلیظ لزج بود و بدن پاک کرد انداز خلطهای

مختلف صفت آن ایارهٔ فیقرا دو درم پوست هلیلهٔ زرد دو درم افیمون
اقریطی و غاریقون و بسفایج و نمک هندی از هر یک ده درم مقل ازرق
شش درم او و یا کوفته و بیخته مقل را در آبی که افیمون جوشانیده باشند
حل کنند و دارو ها بدان بسرشند و حب سازند شربتی سه درم نافع بود نسخهٔ
دیگر حب اصطمخیقون حب لبان و عود لبان و سلیخه و سنبل الطیب
واسارون و دارچینی و زعفران و مصطکی و بیخ اذخر و وج و عصارهٔ افسنتین
و زراوند مدحرج و نمک هندی از هر یک یکدرم صبر سقوطری یازده درم سقمونیا
مشوی و غاریقون سفید و تخم حنظل از هر یک سه درم افیمون اقریطی و بسفایج
فستقی از هر یک شش درم کوفته و بیخته حب زنند و در ظرفی آبگینه نگاه دارند
و بعد از آنکه در سایه خشک کرده باشند شربتی دو درم و نیم نافع بود حب
اصطمخیقون نسخهٔ دیگر مستعمل مؤلف تربد سفید مجوف خراشیده
بروغن بادام چرب کرده دو درم صبر سقوطری و حب النیل از هر یک یکدرم
تخم حنظل و سقمونیای مشوی از هر یک دو دانگ کوفته و بیخته باب کرفس
بسرشند و حب سازند شربتی یکدرم حب قوقایا مستعمل و این نسخهٔ
جالینوس است و سودمند بود درد سر را که از بلغم بود و چشم را روشن کند
و خلطهای غلیظ لزج را از بدن پاک کند صفت آن صبر سقوطری و عصارهٔ
افسنتین و مصطکی از هر یک دو درم سقمونیای مشوی و تخم حنظل از هر یک
یکدرم کوفته و بیخته باب کرفس بسرشند و حب زنند شربتی یک مثقال و در بعضی
درین نسخه عصارهٔ افسنتین یا ورق افسنتین از هر دو یکی بکند نسخهٔ دیگر

حب

حب قوقیا مستعمل مصطکی و عصارهٔ افسنتین و تخم حنظل و صبر سقوطری
و سقمونیای مشوی کوفته و بیخته باب بسرشند و حب سازند شربتی از یکدرم تا
دو درم نافع بود استعمال کند مجرب مراج حب سکبینج مستعمل سودمند بود
باد قولنج و درد روده و بواسیر را و بادهای غلیظ دفع کند و حیض براند صفت آن
صبر سقوطری و سکبینج و تخم کرفس و انزروت و پوست هلیلهٔ زرد از هر یک یکدرم
و نیم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده دو درم تخم حنظل
یکدرم و نیم مجموع را کوفته و بیخته حب سازند شربتی سه درم و اگر با آب رازیانه
بسرشند نیکو بود و بعضی درین نسخه صبر نمکسنند خشک کرده استعمال نمایند
حب شیطرج مستعمل تربد سفید مجوف خراشیده دو درم دار فلفل و عاقرقرحا
از هر یک یکدرم فانید سجزی چهار درم کوفته و بیخته باب کرنب بسرشند و حب
سازند شربتی سه درم نافع بود درد مفاصل و اعصاب و فالج و لقوه و حیض براند
حب شاهترج مستعمل از کتاب کامل الصناعة جهة جرب و نجاست سودمند بود
صفت آن هلیلهٔ زرد کابلی و سیاه از هر یک پنجدرم صبر سقوطری هفت درم
سقمونیای مشوی کوفته و بیخته باب شاهترج خیسانیده و رها کنند و
بسایند و چون خشک کنند دیگر باره بباید شاهترج را تا چهار نوبت و بعد
از آن سحق کنند و حب زنند مانند نخودی و خشک کنند شربتی از یکدرم تا یک مثقال
نافع بود حب غافث مستعمل سودمند بود جهة تبهای بلغمی کهن صفت آن
صبر سقوطری و پوست هلیلهٔ زرد و غاریقون و عصارهٔ غافث از هر یک مساوی
کوفته و بیخته باب کرفس یا با آب خالص بسرشند و حب سازند شربتی سه درم

و در عقب آن آب گرم باز خورند نافع بود **حب اسطوخودوس مستعمل**
پوست بلیلهٔ زرد از هر یک پنج درم تربد سفید مجوف خراشیده هفت درم
صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس و غاریقون و افتیمون و بسفایج
از هر یک سه درم تخم حنظل یکدرم و نیم قرنفل و فوتنج از هر یک یکدرم کوفته
و بیخته باب خالص بر سرشته و حب سازند شربتی چهار درم **حب اسطوخودوس**
نسخهٔ صاحب کامل الصناعه جهة صداع سوداوی سودمند بود **صفت آن**
بلیله کابلی سیاه و زرد و صبر سقوطری و بسفایج از هر یک سه درم غاریقون
چهار درم افتیمون اقریطی و اسطوخودوس از هر یک پنج درم تخم حنظل دو درم
خربق سیاه دو درم مجموع را کوفته و بیخته باب بالنگو بر سرشته و حب سازند
شربتی دو درم و نیم تا سه درم استعمال نمایند **حب الذهب** مستعمل سودمند
بود جهة درد سر و چشم را روشن کند و بدن را از اخلاط پاک گرداند **صفت آن**
صبر سقوطری بیست درم بلیلهٔ زرد ده درم مصطکی و کثیرا و سقمونیا و زعفران
از هر یک سه درم ورق گل سرخ پنج درم کوفته و بیخته باب خالص بر سرشته و حب
سازند چونهای بزرگ و در سایه خشک کنند شربتی دو درم تا دو درم و نیم
نافع بود **حب البنفشج مستعمل** سودمند بود جهة درد چشم و درد سر
و شقیقه و تنقیهٔ دماغ کند از اخلاط کند **صفت آن** بنفشهٔ خشک دو درم
تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم رب السوس و پوست
بلیلهٔ زرد و افسنتین از هر یک پنج درم ورق گل سرخ و سقمونیا از هر یک دانگی
کوفته باب خالص بر سرشته و حب سازند و این یک شربت است **حب المسك**

مستعمل

مستعمل مؤلف بوی دهان خوش کند و قوت دل بدهد بگیرند سنبل الطیب
یکدرم زرنباد و قرنفل و دارچینی و کبابه و قرفه و بسباسه و فوفل و خولنجان
و سعد کوفی از هر یک یکدرم قاقله و جوز الطیب از هر یک نیم درم پوست
ترنج و زنجبیل و ساذج هندی از هر یک یکدرم مشک نیم درم باب بهو [گلاب]
و صمغ عربی و حب سازند قوت دل بدهد و بوی دهن خوش کند **نوع دیگر**
حب المسك کبابه یکدرم سنبل الطیب و قرنفل دو درم سعد دو درم
پوست ترنج یکدرم قرفه دو درم زنجبیل نیم درم مشک خالص نیم درم باب
بهو و گلاب و قدری صمغ عربی حب سازند **نسخهٔ دیگر حب المسك**
مستعمل سنبل الطیب یکدرم دارچینی و زرنباد و کبابهٔ چینی و جوز الطیب
و بسباسه و قاقله و خولنجان و بادرنجبویهٔ شهری و زنجبیل از هر یک نیم درم
فوفل و ساذج هندی و سعد کوفی و پوست ترنج و قرفه از هر یک یکدرم
مشک ترکی دانگی و گلاب و آب بقدری با صمغ عربی بر سرشته و حب سازند
و در سایه خشک کنند و در شیشهٔ آبگینه نگاه دارند و بوقت حاجت
استعمال کنند **حب السعال** مستعمل سرفهٔ بلغمی را بسیار سودمند بود
صفت آن رب السوس و کتیرا از هر یک سه درم نشاسته و کثیرا و صمغ عربی
و مغز دانهٔ کدو از هر یک یکدرم نبات مصری نیم وزن داروها کوفته و بیخته
بلعاب به بر سرشته و حب سازند **نسخهٔ دیگر حب السعال** و این جهة
سرفهٔ حار مفید است **صفت آن** مغز بادام سفید کرده و مغز خیار و نشاسته
و صمغ عربی و خشخاش از هر یک یکدرم رب السوس دو درم باقلی مقشر

سه درم کوفته وبیخته بلعاب بنکو برسرشنده وحب سازند واستعمال کنند حب السعال
نوع دیگر واین سرفه بارد را مفید بود پوست بیخ رازیانه وتخم کرفس ورب
السوس وپرسیاوشان ومغز بادام تلخ کوفته بآب خالص برسرشنده وحب سازند
نوع دیگر حب السعال جهت سرفه یابس سودمند بود نشاسته وصمغ عربی
ورب السوس اجزا مساوی کوفته وبیخته بآب خالص برسرشنده وحب سازند
واستعمال کنند نسخه دیگر حب السعال جهت سرفه ورطوبت معده سودمند
بود صفت آن فلفل ونبات مصری مساوی کوفته حب سازند نسخه دیگر
حب السعال حلیمو سه درم بیخ گاوزبان یکدرم کوفته وبیخته با چهار درم
نبات مصری برسرشنده وحب سازند واستعمال کنند واگر بعضی بیخ گاوزبان
وتخم گاوزبان کنند شاید حب المسک مستعمل جهت تکلم وقطع اخلاط
دم بکند صفت آن سماق دو درم عفص یکدرم قشور الرمان نیم درم
حب الآس ده درم دانه مویز سه درم کوفته وبیخته بآبی که صمغ عربی دران
حل کرده باشند برسرشنده شربتی دو درم بآب مورد استعمال کنند حبی که
مجامعت را قوت دهد واین حب از جالینوس است رحمة الله علیه صفت آن
مغز دماغ گنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند وشقاقل مصری وتخم
پیاز سفید وکشش جزما اجزا مساوی کوفته وبیخته برسرشنده وهر زمان که خواهد
ازین در شراب حل کند ویاشامد نعوظ تمام حاصل شود حب المسک
که دل را قوت دهد وبوی دهان خوش کند ونهایت مفید بود سنبل الطیب
وقرنفل از هریک دو مثقال زرشک وفلنجمشک وبادرنبویه وعود الطیب

دبسباسه

دبسباسه وقاقله وخولنجان از هریک یکمثقال صندل سفید وقرنفل دو مثقال
سادج هندی وترفه ومشک تبتی از هریک دو مثقال کبابه چینی یکمثقال
زنجبیل یکمثقال قند سفید برابر ادویه بگلاب وشراب برسرشنده ودر سایه
خشک کنند ووقت وقت نگاه دارند نافع بود

باب العاشر فی الاقراص

قرص اندرداخون مستعمل این نسخه
از ان حسین ابن اسحق شیرازی است ومهتیاز نسخهاست واین قرص از ادویه
تریاق فاروق است صفت آن دارشیشعان واسارون از هریک شش
مثقال نفاخ واذخر دوازده مثقال عود بلسان وقصب الذریره از هریک
شش مثقال دوخنی پیت وچهار مثقال فو شش مثقال حماما
وچهار مثقال سلیخه شش مثقال اقحوان سفید هفت مثقال مصطکی شش
مثقال زعفران دوازده مثقال مجموع را کوفته وبیخته بشراب ریحانی یا بماء
العسل برسرشنده ودر قرص ساختن دست بروغن بلسان چرب کنند وبعد از ان
در سایه خشک کنند واین قرص را قوت تا دو سال باقی است وبعد از ان
ضعیف میشود قرص اندرداخون نسخه صاحب منهاج دارشیشعان
ومصطکی وسلیخه وقصب الذریره وفوه واسارون وعود بلسان از هریک
شش مثقال نفاخ واذخر وزعفران از هریک دوازده مثقال مجموع را
کوفته وبیخته بمثلث برسرشنده وبا شراب مویزی ممزوج کرده ودست بروغن
بلسان چرب کنند وقرص سازند هریک بوزن یکمثقال واین هر دو نسخه از
ادویه تریاق فاروق است وقوت این قرص نیز تا دو سال باقی است

قرص اندروماخون که در تریاق غوریه استعمال میکنند بگیرند بابونج سرخ و سفید
وسماق و قروانیون و قصب الذریره و عود بلسان از هر یک مساوی کوفته و بیخته
بمثلث بر شند سه روز و هر روزه یکبار بر شند و بعد از ان قرص سازند و در
ظرفی آبگینه نگاه دارند و قوت این قرص هم تا دو سال باقیماند قرص الافاعی
که در تریاق فاروق مستعمل است و این قرص بعد از دو ماه استعمال کنند
و قوت این تا دو سال باقی میماند و بعد از ان ضعیف شود صفت آن
بگیرند افعی اشقر جوان ماده و نشان مادگی و نری وی آنست که نر را دو
قلاب باشد و ماده را چهار قلاب و هر دو قلاب در یک غلاف باشد
و نشان افعی آن بود که سر وی پهن بود و چشم وی سرخ بود و گشیده
و شکم وی صلب بود و نشان جوانی وی آن بود که سریع الحرکة بود و در
رفتن سر وی مانند چهار انگشت از زمین برداشته باشد و باید که در
موسم بهار چون آفتاب بحمل آید بگیرند و تا نور شاید لیکن چون آفتاب
بجوزا رسد نشاید و چون بگیرند باید که در ان روز یا روز دیگری ویرا بکشند
که اگر رها کنند حدت سمیت او زیادت شود و کشتن وی چنانست که
سر و دنبال بر هم نهند و بیکضرب سر و دنبال مانند چهار انگشت جدا کنند
به تیشه چنانکه تیشه تیز بر وی نهند و سنگ محکم بر تیشه زنند یا چوب دستی
محکم چنانکه قطعا هیچ پوست بر وی نماند و بیکضرب جدا شود و بعد از ان
پوست از وی بکنند و آلات شکم وی بیندازند و چند نوبت بشویند باب
شیرین و اگر باب خاکستر یکنوبت بشویند شاید بعد از انکه پاک شسته باشند

در دیگ

در دیگ مسین قلعی داده کنند و آب بر سر کنند چندانکه کفایت بود و چوب شبت
چند شاخ در اندازند و با نمک بجوشانند و اگر نخود چند در اندازند شاید بجوشانند
تا مهرا شود و بعد از ان فرو گیرند و از دیگ بیرون آورند و استخوان از وی
جدا کنند و گوشت وی بکوبند کوفتنی بغایت و بوزن آن نان خشک کوفته
اضافه آن کنند و دیگر بکوبند نیک و بعد از ان اگر خشک صفت بود قدری آبی که
در وی جوشیده است اضافه کنند و بعد از ان قرص سازند مثل ناخن بزرگ
و باید که دست بروغن بلسان چرب کنند در وقت ساختن و در پشت غربال در
سایه نگاه دارند تا خشک شود و باید که قطعا اثر نمی در وی نبود و بردارند
و در ظرفی آبگینه کنند و نگاه دارند و بعد از ان استعمال نمایند قرص
اسقیل که هم در تریاق فاروق مستعمل است بستانند پیاز عنصل کوچک و در
خمیر گیرند و در تنور نهند و بعد از ان بگیرند مغز آنکه بغایت نرم باشد پس بهاون
بباید سایند و بوزن آن کرسنه که روستائیان شیراز آنرا کنک خوانند
و اضافه آن کنند و قدری شراب بر سر آن کنند و بر شند نیک و دست بروغن
گل چرب کنند و قرص سازند و بعد از دو ماه استعمال نمایند قوت این هم
تا دو سال باقیست قرص المثلث مستعمل و این قرص در معاجین بزرگ
مستعمل است صفت آن لوف ده درم لک منقی بیست درم بکوبند و بیزند
و بمثلث بر شند و قرص سازند و در ظرف آبگینه نگاه دارند قوت این قرص
تا شش ماه باقیست قرص بسد مستعمل خاصیت وی آنست که سود مند
بود اسهال دم و قوت آنرا صفت آن بسد ده درم و زرک و جلنار و اقاقیا

از هر یک چهار درم صمغ عربی یکدرم دارچینی نیم درم کوفته و بیخته بسفیدی تخم
مرغ بر سرشته و قرص سازند و در سایه خشک کنند و بعد از آن استعمال کنند
و قوت این تا دو سال باقی است قرص فرفیون که در شرح دیسقوریدوس
مستعمل است و آنرا اقراص فوفون خوانند اخلاط آن مویز طائفی
بی دانه چهار درم علک البطم چیت و چهار درم قرصانی داذی از هر یک
دوازده درم دارچینی و مقل ازرق و اظفار الطیب و سنبل و بلیخه و اکلیل
الملک و سعد کوفی و حب الغار از هر یک سه درم قصب الذریره نه درم
زعفران یکدرم قفر الیهود دو درم و نیم آنچه کوفتنی باشد بکوبد و آنچه
گداختنی باشد لعوق کنند و در شلث و باسه وزن عسل کف گرفته بر سرشته
و بعضی از اطبا بثلث تنها بر سرشته و قرص سازند و در سایه خشک
کنند و استعمال می نمایند قرص طباشیر ملین مستعمل سودمند بود
تبهای ملتهب صفراوی را و تشنگی را ساکن گرداند و سرفه و خشونت سینه را
بغایت نافع است صفت آن طباشیر سفید چهار درم ترنجبین سه درم
مغز خیارزه و مغز خیار بالنگ و مغز تخم کدو از هر یک ده مثقال
نشاسته و صمغ عربی از هر یکی یکدرم کثیرا و خشخاش سفید از هر یک دو درم
کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بر سرشته و قرص سازند شربتی یکمثقال نافع بود
قرص طباشیر ملین نسخه دار الشفا طباشیر چهار درم ترنجبین پنج درم
مغز تخم خیارزه و مغز کدو و نشاسته و صمغ عربی از هر یک سه درم کثیرا و خشخاش
از هر یک دو درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بر سرشته و قوت این تا شش ماه

باقیست

باقی است شربتی یکمثقال قرص طباشیر ملین نسخه صاحب منهاج ورق گل سرخ
و ترنجبین از هر یک دو درم نشاسته پنج درم زعفران یکدرم کثیرا و صمغ عربی [illegible]
از هر یک دو درم کوفته و بیخته ترنجبین بگدازند و داروها بدان بر سرشته و قرص
سازند و استعمال کنند و قوت این قرص تا دو سال باقی میماند قرص طباشیر
معتدل مستعمل سودمند بود تبهای تیز و رفتن خون از شکم را نافع بود صفت آن
ورق گل سرخ شش درم صمغ عربی و نشاسته و کثیرا از هر یک چهار درم تخم حماض
و طباشیر سفید از هر یک سه درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بر سرشته و قرص سازند
شربتی یکمثقال قرص طباشیر معتدل مستعمل نسخه حکیم ابو البرکات زرشک
بیدانه و طباشیر سفید و ورق گل سرخ از هر یک سه درم مغز تخم بالنگو و مغز تخم
کدو و تخم تورک و تخم کاسنی و تخم کاهو و صندل مقاصری از هر یک یکدرم
کافور دانگی مجموع کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بر سرشته و قرص سازند شربتی یکمثقال و قوت
این قرص تا شش ماه باقی است قرص طباشیر ممسک مستعمل سودمند بود جهة
اسهال صفراوی و دموی نافع بود صفت آن صمغ عربی ده درم تخم حماض
ده درم نشاسته ده درم ورق گل سرخ پانزده درم سماق و زرشک بیدانه
از هر یک هفت درم مجموع را کوفته و بریان کرده طباشیر هفت درم گل ارمنی ده
درم مجموع کوفته بگلاب قرص سازند و قوت این قرص تا شش ماه باقی ماند شربتی
یکمثقال نافع بود قرص طباشیر ممسک نسخه صاحب کامل ورق گل سرخ
هفت درم تخم حماض چهار درم صمغ عربی و طین فارسی از هر یک چهار درم
سبابه بریان کرده دو درم زعفران کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بر سرشته و قرص

شربتی یکدرم تا یکمثقال بشراب مورد یا شراب به نافع بود **قرص طباشیر نسخهٔ دیگر**
مستعمل مؤلف درین نسخه تفاوت در اوزان است اما ادویه همانست که در نسخهٔ
اول گفته شد **صفت آن** صمغ عربی و نشاسته و تخم حماض و ورق گل سرخ
از هر یک پنج درم زرشک بیدانه و سماق بیدانه از هر یک پنج درم مجموع بریان کرده
طباشیر و گل ارمنی از هر یک کوفته و بیخته بگلاب برسشنه و قرص سازند قوتش
تا شش ماه باشد شربتی یکمثقال نافع بود **نوع دیگر قرص طباشیر ممسک**
مستعمل ورق گل سرخ پنج درم تخم حماض شش درم طباشیر چهار درم نشاسته
و صمغ عربی بریان کرده از هر یک سه درم مجموع کوفته و بیخته بگلاب برسشنه
شربتی یکمثقال و قوت این قرص تا شش ماه باقیست **نسخهٔ دیگر قرص**
طباشیر ممسک مستعمل صمغ عربی و تخم حماض بریان کرده از هر یک ده درم
ورق گل سرخ یازده درم طباشیر و گل ارمنی و زرشک بیدانه از هر یک
پنج مثقال کوفته و بیخته بلعاب بنکو برسشنه و قرص سازند شربتی یکمثقال و قوت
این تا شش ماه باقی است **قرص کهربا** نسخهٔ صاحب منهاج مؤلف گوید که
خاصیت این قرص آنست که خون ریختن از شکم باز دارد **صفت آن** کهربا
و بسد و مروارید ناسفته و تخم خرفه از هر یک پنج درم سروی زر کوهی سوخته
و پوست تخم مرغ سوخته و کثیرا و صمغ عربی از هر یک سه درم کندر بریان کرده
و خشخاش سفید و سیاه از هر یک شش درم وج سوخته و بزر البنج از هر یک
دو درم مجموع کوفته و بیخته بلعاب بنکو برسشنه و قرص سازند شربتی یکمثقال بود
و قوت این قرص تا شش ماه باقی می ماند **نوع دیگر قرص کهربا نسخهٔ**

دار الشفا

دار الشفا مروارید ناسفته و بسد سوخته و کهربای سوخته و شادنج سوخته
نشسته و ودع سوخته و کندر بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده و سماق بریان
کرده از هر یک ده درم عصارهٔ لحیة التیس و اقاقیای مصری و طباشیر سفید از
هر یک ده درم کوفته و بیخته بآب لسان الحمل یا بآب جلنار برسشنه و قرص
سازند شربتی یکمثقال تا شش ماه قوت این باقی است **قرص کهربا نسخهٔ**
دیگر مستعمل مؤلف خشخاش سفید و مصطکی و کهربا از هر یک ده درم زعفران
دو درم کوفته و بیخته بآب برسشنه و قرص سازند شربتی یکمثقال نافع بود **قرص**
طباشیر کافوری مستعمل بوده است بود جهت تبهای محرقه و دق و تشنگی
نشاند و سعال زائل کند **صفت آن** طباشیر سفید و ورق گل سرخ و صندل
مقاصری و مغز خیارزه و مغز تخم خیار بالنگ و مغز تخم کاسنی و تخم تورک
و تخم کاهو از هر یک چهار مثقال کافور یکدرم کوفته و بیخته بلعاب بنکو برسشنه
شربتی یکمثقال و قوت این تا شش ماه باقی ماند **نوع دیگر قرص طباشیر**
کافوری مستعمل نسخهٔ دار الشفا تخم حماض بریان کرده و گل مختوم و صمغ عربی
و مورد دانه و طباشیر سفید و ورق گل سرخ از هر یک پنج درم کوفته و بیخته
بگلاب برسشنه و قرص سازند شربتی یکمثقال و قوت این تا شش ماه باقی
ماند **قرص طباشیر کافوری ممسک** نسخهٔ صاحب کامل خشخاش سفید و مغز
تخم کدو و تخم تورک و مغز تخم خیارزه و مغز بهدانه بریان کرده از هر یک
شش درم صمغ عربی و طباشیر و تخم حماض و طین قبرسی از هر یک سه درم
نشاسته دو درم ورق گل سرخ پنج درم کافور یکدرم کوفته و بیخته بلعاب بنکو

برشته و قرص سازند شربتی یکمثقال باب سیب و اب به و اب مورد نافع بود

قرص کلنار مستعمل خاصیت وی انست که خون ریش از شکم بازدارد

صفت آن سلیخه رومی و گل ارمنی و صمغ عربی از هر یک چهار درم ورق گل

سرخ و کلنار و اقاقیا از هر یک سه درم کثیرا دو درم کوفته و بیخته باب کلنار

برشته و قرص سازند شربتی یکمثقال و قوت این هم تا شش ماه باقی می ماند

نوع دیگر نسخه صاحب منهاج سلیخه و طین مختوم و قرنفل و صمغ عربی و کلنار

از هر یک دو درم کثیرا یکدرم کوفته و بیخته باب کلنار برشته و قرص سازند

شربتی یکمثقال **نسخه دیگر قرص کلنار** مستعمل سلیخه و طین مختوم و صمغ عربی

و کلنار از هر یک یکدرم کثیرا یکدرم کوفته و بیخته برشته شربتی یکمثقال نافع بود

قرص الجلنار مستعمل مؤلف جهت سحج بغایت نافع بود **ص آن**

عرق الجلنار چهار درم ورق گل سرخ و صمغ عربی و کهربا از هر یک سه درم

نشاسته و گل ارمنی و بسد و طباشیر و رب السوس و کلنار از هر یک دو درم

اقاقیا یکدرم کافور نیمدرم کوفته و بیخته برب مورد برشته و قرص سازند

شربتی یکمثقال و قوت این قرص تا شش ماه باقی بماند **قرص کافوری**

مستعمل طباشیر سفید ده درم رب السوس ده درم تخم کاهو سه درم

تخم تورک پانزده درم ورق گل سرخ پنجدرم کشنیز خشک و اقاقیا و صمغ عربی

و کلنار از هر یک دو درم کافور نیمدرم کوفته و بیخته بلعاب اسبغول برشته و قرص

سازند شربتی یکمثقال و بعد از ان شش ماه عمل او باطل شود **قرص کافوری**

نسخه کامل الصناعه جهت تب دق بغایت نافع بود **ص آن** مغز تخم کدو و مغز

تخم

تخم خیارزه و مغز تخم خربزه و مغز دانه به از هر یک پنجدرم گل سرخ نیمدرم صمغ

عربی و صندل سفید و نشاسته از هر یک دو درم رب السوس و طباشیر

از هر یک سه درم رازیانه یکدرم کافور نیمدرم تا نیممثقال شاید مجموع کوفته و بیخته

بلعاب اسبغول برشته و قرص سازند و استعمال نمایند **قرص کافوری** نوع دیگر

از نسخه صاحب منهاج سودمند بود تبهای ملتهب محرق را و تشنگی ساکن گرداند

و تب دق زایل کند و درد معده و جگر قذف ساکن گرداند **صفت آن**

طباشیر سفید چهار درم ورق گل سرخ هفت درم عود هندی دو درم

مغز تخم کدو و مغز تخم خیار بالنگ و تخم تورک از هر یک چهار درم سماق

مهک و صندل مقاصری و ترنجبین پاک کرده و نشاسته و قند سفید از هر یک

دو درم کافور و زعفران از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بگلاب و لعاب اسبغول

برشته شربتی از یکدرم تا یکمثقال استعمال نمایند تا شش ماه قوت این قرص

باقیست **قرص زرشک کبیر** مستعمل سودمند بود تبهای کهنه و تبهای

بلغمی و ورم جگر و معده **صفت آن** عصارهٔ زرشک بیدانه و مغز تخم خربزه

و مغز تخم خیارزه از هر یک سه درم ورق گل سرخ و ترنجبین از هر یک

شش درم تخم کشوث و رب السوس و طباشیر و تخم کاسنی و مصطکی

و سنبل الطیب و عصارهٔ غافث از هر یک دو درم فوه و لک منقی

و ریوند چینی از هر یک دو درم زعفران یکدرم کوفته و بیخته باب ترنجبین

قرص سازند شربتی یکمثقال و قوت این هم تا شش ماه باقیست و بعد از ان

ضعیف میشود **قرص زرشک صغیر** زرشک بیدانه پانزده درم تخم

کاسنی و تخم تورک و مغز تخم خیار بالنگ از هر یک سه درم ورق گل سرخ پنج درم
ریوند چینی و سنبل الطیب از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بلعاب بنگو بسرشند و قرص
سازند و قوت این تا شش ماه باقیست شربتی یکمثقال قرص بنفشه مستعمل
صفرا دفع کند و دماغ را پاک کند از اخلاط و تاریکی چشم را زایل کند و درد سر
صفراوی را بغایت نافع بود صفت آن بنفشه خشک چهل درم تربد سفید
مجوف خراشیده هشت درم رب السوس ده درم پوست بلیله زرد ده درم
سقمونیای مشوی چهار درم کوفته و بیخته شربتی دو مثقال و پنجدانگ با ده درم
شکر سرخ و باید که در شب قرص سازند و در پشت غربال نگاه دارند
و در سحرگاه در جلاب شکر سرخ حل کرده باز خورند و قوت این تا شش ماه
باقی است قرص بنفشه از نسخهٔ صاحب کامل درد سر و چشم و تنقیه زایل
کند و دماغ را از اخلاط پاک گرداند ص بنفشه دو درم تربد سفید مجوف
خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم رب السوس نیم درم سقمونیا،
مشوی نیمدانگ کوفته و بیخته قرص سازند شربتی دو درم قرص بنفشه
نسخهٔ صاحب منهاج بنفشه خشک کرده دو درم تربد سفید مجوف خراشیده
و رب السوس از هر یک نیم درم سقمونیای مشوی نیمدانگ کوفته و بیخته قرص سازند
شربتی سه درم با ده درم شکر مسهل صفرا و بلغم بود قرص گل مستعمل جهت
درد معده و تبهای بلغمی بغایت سودمند بود ص ورق گل هفت درم
عصارهٔ غافث و طباشیر و سنبل الطیب از هر یک یکدرم رب السوس
چهار درم کوفته و بیخته با آب قرص سازند شربتی یکدرم قوت این هم تا شش ماه

باقی ست

باقی است قرص گل نسخهٔ صاحب منهاج ورق گل سرخ شش درم اصل السوس
چهار درم سنبل الطیب یکدرم و اگر جهت شطر الغب بود دو درم طباشیر و چهار
درم عصارهٔ غافث اضافه کند کوفته بمنضج بسرشند و قرص سازند شربتی
یکدرم بعد از شش ماه قوت وی ضعیف شود قرص ریوند مستعمل جهت
تبهای کهن و صلابت جگر و سپرز و ورمهای آن بغایت نافع بود ص
ریوند چینی شش درم لک منقی و تخم کرفس و انیسون رومی و عصارهٔ غافث
از هر یک دو درم کوفته و بیخته با آب بسرشند و قرص سازند شربتی یکدرم تا
یکمثقال بعد از شش ماه قوت آن ضعیف شود نوع دیگر قرص ریوند
نسخهٔ صاحب منهاج ریوند شش درم فوه و لک منقی از هر یک سه درم تخم
کرفس و انیسون رومی و عصارهٔ غافث از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بسرشند
و قرص سازند شربتی یکدرم تا یکمثقال و بعد از شش ماه قوت آن ضعیف میشود
قرص کبر مستعمل نسخهٔ صاحب منهاج سودمند بود خاصه سپرز را ص آن
پوست بیخ کبر چهار درم فنجنکشت و زراوند طویل دو درم تخم فلنجمشک
و فلفل سیاه از هر یک شش درم اشق چهار درم بسرکه خیسانیده حل کند
و داروها را کوفته بدان بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال با ده درم سکنجبین
نوع دیگر قرص کبر نسخهٔ دار الشفا پوست بیخ کبر و فنجنکشت
و فلفل سیاه و اسارون و سنای و زراوند طویل و ایرسا از هر یک دو درم
زعفران نیم درم کوفته بمنضج بسرشند و قرص سازند قرص کشوث مستعمل
سپرز را بگدازاند و سده بگشاید ص تخم کشوث و تخم کاسنی و تخم تورک

ومغز دانهٔ کدو از هر یک متساوی کوفته و بیخته بسکنجبین بسرشند و قرص سازند
شربتی یک مثقال قرص ایرسا مستعمل این قرص که یاد کرده شد قرص کبر
و بنجنکشت و ایرسا جهة دفع سپرز استعمال کنند و این قرص سپرز سخت شده را
بکدازاند صفة آن ایرسا چهار درم فلفل سفید یکدرم اشق یکدرم اشق را
در سرکه حل کنند و داروها بدان بسرشند شربتی یکدرم تا یک مثقال نافع بود
قرص خشخاش مستعمل سودمند بود جهة ریشهای سینه و شش و نفث الدم و درد
سینه و درد مثانه زائل کند و منوم بود صفة آن ورق گل سرخ و صمغ
عربی از هر یک چهار درم نشاسته و کثیرا و رب السوس از هر یکی دو درم
خشخاش سفید و سیاه از هر یک سه درم طباشیر پنج درم زعفران دانکی کوفته و بیخته
بآب بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال و نسخهٔ صاحب منهاج را ادویه
همانست که یاد کرده شد بغیر از طباشیر که در نسخهٔ صاحب منهاج نیست قرص
غافث مستعمل نسخهٔ صاحب منهاج سودمند بود تبهای کهن و تب ربع
و سده کبد و یرقان و درد کلو و سپرز را زائل کند صفة آن عصارهٔ
غافث پنج درم سنبل الطیب ده درم طباشیر چهار درم کوفته و بیخته
بآب بسرشند و قرص سازند شربتی یکدرم قرص کاکنج مستعمل مؤلف مغز تخم
خیار بالنگ و حب کاکنج و مغز بادام سفید کرده و رب السوس و نشاسته
و صمغ عربی و کثیرا و دم الاخوین و کندر و ذکر از هر یک ده درم تخم کرفس دو درم
افیون مصری یکدرم کوفته قرص سازند شربتی یکدرم تا یک مثقال و بعد از شش ماه
استعمال نمایند و قوت این قرص تا دو سال باقی میماند نسخهٔ دیگر قرص

کاکنج

کاکنج قرحهٔ مثانه و درد کرده را بغایت سودمند بود صفة آن تخم کرفس
و بزر البنج از هر یک شش درم تخم رازیانه و مغز حب صنوبر و تخم حماض و مغز بادام
تلخ سفید کرده و افیون مصری از هر یک سه درم حب کاکنج بیست عدد مغز تخم
خیارزه دوازده درم مجموع را کوفته و بیخته بآب رازیانهٔ تر بسرشند و قرص سازند
شربتی یک مثقال و بعد از شش ماه استعمال کنند نوع دیگر قرص کاکنج
مستعمل مغز تخم خیارزه و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار بالنگ و تخم
خبازی از هر یک پنج درم خشخاش سفید و مغز به دانه و رب السوس از هر یک
پنج درم کاکنج کوهی ده درم کوفته و بیخته بسرشند و قرص سازند و استعمال کنند
بعد از شش ماه قوت آن ضعیف میشود قرص لك مستعمل نسخهٔ صاحب
منهاج لک منقی و فوه و انیسون رومی و تخم کرفس و افسنتین رومی و اسارون
نامی و مغز بادام تلخ و قسط و دارچینی و زراوند طویل و عصارهٔ غافث
از هر یک پنج مثقال کوفته و بیخته قرص سازند و قوت آن بعد از شش ماه ضعیف
شود و باید که لک مغسول بود و سودمند بود جهة ضعف جگر قرص حلتیت
مستعمل نسخهٔ صاحب منهاج سودمند بود جهة تب ربع صفة آن مر و حلتیت
و فلفل و سداب خشک از هر یک ده درم کوفته و بیخته بسرشند و قرص سازند و قوت
این شش ماه میماند قرص افسنتین مستعمل نسخهٔ صاحب منهاج سودمند بود جهة
سردی معده و جگر و سدهای ایشان و تبهای بلغمی زائل کند و سده و سپرز بگشاید و عسر
البول را نافع بود صفة آن افسنتین رومی و تخم کرفس و انیسون و اسارون
و مغز بادام تلخ از هر یک مساوی کوفته و بیخته بآب خالص بسرشند و قرص سازند

شربتی یکمثقال قرص اسقولوقندریون مستعمل نسخهٔ صاحب منهاج سودمند بود
جهة درد جگر و سپرز مجربست صفت آن اسقولوقندریون و جعده و حماما و وج
و حب البلسان مقشر و حب کاکنج و جاوشیر و بلوط و قسط تلخ از هر یک دو درم
افسنتین رومی سه درم کوفته و بیخته و جاوشیر در سرکه بگدازند و داروها بدان
بسرشند شربتی یکدرم قوت وی تا شش ماه باقی است قرص زحیر
مستعمل نسخهٔ صاحب منهاج سودمند بود جهة اختلاف دم و تر قرص
طین مختوم و طین ارمنی و قرظ و طباشیر و طراثیث از هر یک سه درم تخم کرفس
و حماض و مصطکی از هر یک یکدرم بلوط و پست کنار و دانهٔ جوز و مورد از
هر یکی دو درم عفص و زیرهٔ کرمانی مدبر بسرکه بریان کرده چنانچه شرط است
از هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته بلعاب بنگو بسرشند و قرص سازند شربتی
یکدرم قرص صداع مستعمل نسخهٔ صاحب منهاج سودمند بود جهة
پیچوانی و درد سر و شقیقه چون طلا کند صفت آن افیون و [illegible]
و کافور از هر یک پنجدرم کندر و انزروت و رامک و طین ارمنی از هر یک
دو درم زعفران و بزر البنج و پوست بیخ لفاح از هر یک پنجدرم کوفته
و بیخته بگلاب و آب کاهو بسرشند و قرصهای مثلث بسازند و در سایه خشک
کنند و بوقت حاجت بآب گشنیز تر و آب ورق کاهو یا برگ کو بسایند
و بر پیشانی طلا کنند قرص سرطان مستعمل جهة سلول بغایت نافع بود ص
طین ارمنی و طین مختوم و طین رومی و نشاسته و ورق گل سرخ از هر یک
شش درم سرطان محرق و کثیرا و طباشیر و شادنج مغسول از هر یک یکدرم رب

رب السوس سه درم کوفته و بیخته بآب لسان الحمل بسرشند و قرص سازند شربتی
دو درم با شراب انار عذب بیاشامند مفید بود در سل و دق و نفث الدم نسخهٔ
دار الشفا شادنج مغسول پنجدرم گل رومی چهار درم رب السوس درم
گل ارمنی چهار درم کهربا شش درم نشاسته و ورق گل سرخ از هر یک
چهار درم مورد انه شش درم سرطان سوخته ده درم طباشیر سفید پنجدرم
کثیرا دو درم کوفته و بیخته بآب بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال قرص
الکواکب سودمند بود جهة ضعف معده که از فضول اخلاط بود و صداع
و درد رحم زائل کند و دفع سمها که خورده باشند و دفع گزیدگی جانوران
بکند صفت آن جندبیدستر و سلیخه و طین مختوم و طین ارمنی و پوست بیخ
لفاح و طلق از هر یک چهار درم قو و انیسون و تخم کرفس و بسباسه
و بزر البنج سفید و میعه سائله از هر یک هشت درم مر و میعه در مثلث خوابانند و قرص
سازند شربتی نیم مثقال بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت این تا دو سال باقی
میماند صفت حمول که حیض زود آورد و در کتب اطبا آورده اند که
این حمول آزموده اند کسانی که هفت سال بوده که حیض ایشان بسته بود صفت آن
بگیرند تره و بودنه کوهی از هر یک چهار درم ابهل هشت درم سداب خشک ده درم
مویز دانه بیرون کرده ده درم همه را بکوبند و بزهرهٔ گاو بسرشند و پیش کار
دارند صفت حمول دیگر هم از برای این کار انیسون و بودنه و قردمانا
و نانخواه و بورق و زراوند راست همه را بکوبند و بروغن ناردین بسرشند
و پشم پاره بدان آلوده کنند و بکار دارند صفت شیاف دیگر که کودک

مرده بیرون آورده و کسی را که زادن بروی دشوار باشد سود دارد بگیرد بوده
و قرو جاوشیر و خربق رستارات بزهره گاو برشند و شیاف کنند
نافع بود **الباب الحادی العشر فی الایارجات**
ایارج روفس سودمند بود اخلاط بلغمی و سوداوی و داء الثعلب را
عظیم نافع بود و تغیر ایاره دوای آکهات و ایاره سالم از حبوب و مطبوخات
صفت آن تخم حنظل پنج درم صبر سقوطری پنج درم سکبینج و جاوشیر
از هر یک هشت درم خولنجان ده درم کادریوس پنج درم فلفل سفید
و فطراسالیون و زراوند مدحرج و دارچینی و سلیخه و زعفران و زنجبیل
و جعده و مقرصافی از هر یک ده درم کوفته و بیخته صمغها بشراب خیسانند تا
حل شود و با عسل کف گرفته برشند عسل سه وزن ادویه شربتی دو مثقال
تا چهار مثقال بآب افتیمون و شاهتره و هلیله سیاه و مویز طائفی و غاریقون
و اسطوخودوس و کمافیطوس و بسفایج و گاوزبان نیم درم ملح هندی
جوشانیده باشند تجرع فرمایند قوت این ایاره تا چهار سال باقی می ماند
ایاره فیقرا سودمند بود جهة امراض سر و رطوبت معده و درد مفاصل
و قولنج ریحی بلغمی و فالج و لقوه و استرخای و گرانی زبان صفت آن
مصطکی و زعفران و سنبل الطیب و حب بلسان و اسارون و سلیخه و
و دارچینی و عود بلسان از هر یک یک مثقال صبر سقوطری هشت مثقال بعضی
شانزده مثقال گیرند کوفته و بیخته در ظرف آبگینه کنند و قوت آن تا چهار
سال باقی ماند شربتی یک مثقال تا دو درم با ادویه دیگر که صفت آن در حب

اياره

ایاره گفته شد ایارهٔ جالینوس سودمند بود فالج و لقوه و استرخا و
و تشنج و خلطهای لزج دفع کند و مثانه را سودمند بود و کسی را که منی بی اراده از
وی جدا شود نافع بود صفت آن تخم حنظل و غاریقون و اسقیل مشوی
و اشق و سقمونیا و خربق سیاه و جو فاریقون و افربیون از هر یک
شانزده درم بسفایج و افتیمون اقریطی و مقل ازرق و کادریوس و سلیخه
و فراسیون از هر یک نه درم مقرصافی و سکبینج و زراوند طویل و فلفل سیاه
و سفید و دارفلفل و دارچینی و جاوشیر و جند بیدستر و فطراسالیون
از هر یک چهار درم و بعضی از اطبا زعفران و صبر از هر یک چهار درم گیرند
کوفته و بیخته بعسل کف گرفته برشند و مجموع را باهم سرشته کنند شربتی از
دو مثقال تا چهار مثقال بآبی که هلیله کابلی و افتیمون و مویز طائفی نیم درم
و نیم درم نمک هندی دران جوشانیده باشند بیاشامند و این ایاره بعد از
شش ماه تا چهار سال قوت دارد ایارهٔ لوغاذیا و این ایاره
مبارکست و بسیار منفعت دارد بدن را پاک کند از همه خلطها و فضلهای
مختلف از قعر بدن پاک کند و خلطهای عفن و لزج محترق دفع کند و این
مسهل سودمند بود فالج و رعشه و لقوه و تشنج و صرع و جذام و داء الفیل
و بهق و برص و وبا و سعفه و شقیقه و صداع و دوار و صمم و وسواس و جنون
و شهوت کلبی و تغیر عقل و عسر النفس و درد گرده و مثانه و نقرس و درد مفاصل
و عرق النسا و درد گوش و داء الثعلب و داء الحیه و ریشهای کهن را هم نافع بود
و حیض بسته بگشاید صفت آن تخم الحنظل نیم درم اسقیل مشوی و غاریقون و سقمونیا

وخربق سیاه واشق واسقردیون از هر یک دو درم ونیم افتیمون اقریطی
وکمادریوس ومقل ازرق وصبر سقوطری از هر یک سه درم حاشا وبادوج
ودهن فاریقون وفرفیون وجعده وسلیخه وفلفل سفید وسیاه ودارفلفل
ودارچینی وزعفران وجاوشیر وبسفایج وسکبینج وخبد پسته وقردمانا وفطر
اسالیون وزراوند وعصاره افسنتین وفرفیون وسنبل وحماما ودرونج
وجنطیانا رومی واسطوخودوس از هر یک دو درم کوفته وبیخته مجموع را در
شراب ریحانی تا حل شود وهمه را بعسل کف گرفته برسشند شربتی چهار مثقال
وقوت این بعد از شش ماه تا چهار سال بماند واول آن بود که شب هنگام
فرو برد وصباح ومسای از بسفایج وزوفا وافتیمون وپوست هلیله کابلی وگاوزبان
واسطوخودوس ومویز طایفی نسک تجرع نمایند شفا باشد بعون الله تعالی

باب الثانی عشر فی الاشیافات

شیاف کنکری مستعمل سودمند بود بوره ارمنی پنج درم کنگر زرد سی درم
خطمی بیست درم شکر سرخ پنجاه درم تخم خطمی پنج درم شیاف خیارچنبر
خطمی وبنفشه از هر یک سه درم دارچینی پنج درم سنا مکی دو درم عسل خیارچنبر
پنج درم شکر سرخ پنج درم نوع دیگر خطمی یک درم بوره ارمنی دو دانگ
عسل خیارچنبر سه درم شکر سرخ پنج درم شیاف ابیض که آنرا شیاف مصری
خوانند اسفیداج قلعی هشت درم صمغ عربی چهار درم افیون مصری یک درم
بکوبند وبه بیزند وبا سفیده تخم مرغ وآب باران برسشند وشیاف سازند
شیاف ذهبی شادنج عدسی واسفیداج رصاص وزعفران وشیاف مامیثا

واقاقیا وکندر دریائی وافتیمون از هر یک جزوی مورد تر با آب گشنیز یا آب
سماق برسشند وهر شیافی بقدری ریسمان تعبیه سازند واستعمال کنند نوع
دیگر اسفیداج قلعی وکندر دریائی ودم الاخوین از هر یک ده درم افیون
نیم مثقال کوفته وبیخته برسشند نوع دیگر فانیذ وکندر ودم الاخوین
واقاقیا وعصاره لحیة التیس اجزا مساوی با آب لسان الحمل برسشند ودر
درد گسترده شیاف کنند واستعمال نمایند

باب الثالث عشر فی التریاقات

تریاق فاروق تریاق
بزرگ نیز گویند وطبیعت آن گرم وخشک است وسودمند بود جهت گزیدگی
چون هلاک کننده سودمند بود جهت گزیدگی جانوران ومجموع زهرها وادویه کشنده
شربتی از آن بقدر حاجت بود واندک آن یک طسوج است وزیادت آن
دو مثقال وچون قوت دل بدهد وجمیع مرضهای سرد را سودمند بود
واگر خواص این نوشته شود دراز گردد وسعال وعسر النفس ودرد سینه
وتشنج ونفخ معده وقولنج واستسقا وبرص وبهق وجذام واوجاع مفاصل
ومجموع مرضها که از سودا وبلغم بود نافع بود وصرع وصداع وتاریکی چشم
ودرد شقیقه وبواسیر را نافع بود وبول براند وحیض بگشاید صفت آن
اقراص اسقیل وپیاز عنصل چهل وهشت مثقال اقراص افاعی واقراص
اندروخون وفلفل سیاه وافیون مصری از هر یک بیست وچهار مثقال
ورق گل سرخ وتخم شلغم بری وثوم بری وایرسا وغاریقون ورب
السوس وروغن بلسان از هر یک دوازده مثقال مکیده ومر وزعفران

وریوند چینی و فیطافلون و فوتنج جبلی و فراسیون و قسط و فطراسالیون
واسطوخودوس و فلفل سفید و دارفلفل و کندر و ذکر و سکطرامشیع
و فقاح و اذخر و صمغ البطم و سلیخه سود و سنبل الطیب و جعده از هر یک
شش مثقال لبنی و تخم کرفس و سیسالیوس و غرنق الیلیجی و کمادریوس
و نانخواه و کمافیطوس و عصاره لحیة التیس و ناردین اقلیطی و شیح جبلی و ساذج
هندی و تخم خطبانا، رومی و تخم رازیانه و طین مختوم و زاج محرق که تمام
نسوخته باشد و حماما و وج و حب البلسان و فو و مو و غاریقون و صمغ عربی
و قردمانا و انیسون رومی و اقاقیا از هر یک چهار مثقال دو و دوقو و قنه
و مقل الیهود و جاوشیر و قنطوریون باریک و زراوند مدحرج و سکبینج از
هر یک دو مثقال جندبیدستر دو مثقال و بعضی چهار مثقال میکنند عسل که
از کف جدا شده باشد ده رطل شراب کهنه خوب هشت رطل و هر رطلی که
بوزن بغداد بود صمغها و عصارها بشراب جوشانند تا حل شود و عسل
بر آن کنند و یکشبانه روز رها کنند و بعد از آن ادویه کوفته و بیخته بروغن
بلسان چرب کرده بعسل مطبوخ برشتند و در ظرف نقره یا چینی یا
رصاصی یا آبگینه کنند و باید که ظرف پر کنند و استعمال کنند بعد از یکسال و بعضی
شش ماه نیز جائز داشته‌اند و بعضی گفته‌اند که نشاید استعمال کنند تا پنج سال
بر آن بگذرد تا هفت سال و بعضی گفته‌اند که مستعمل نشاید که کنند الا بعد از ده سال
و دوازده سال و قوت آن تا سی سال و بعضی شصت سال نیز گفته‌اند که قوت
آن باقیست **تریاق اربعه** و تریاق کوچک نیز خوانند و سودمند بود

جهة

جهة گزیدگی جانوران خصوصا عقرب و باد غلیظ که در معده بود و درد روده
و جگر و سپرز و صرع و خفقان را سودمند بود و اگر زنی را بچه بزیان رفته باشد
یا مشکل زاید یکمثقال فرو برد بر و سهل گردد **صفت آن** جنطیانا، رومی
و حب الغار و مر صافی و زراوند طویل از هر یکی مساوی کوفته و بیخته با
عسل کف گرفته برشتند شربتی یکمثقال با آب سرد بیاشامند و بعد از دو سال
عمل وی باطل گردد **تریاق غرغره** سودمند بود جهة گزندگی جانوران
و بادهای غلیظ که در روده بود و درد جگر و سپرز و خفقان و صرع
و لقوه و فالج را **صفت آن** حماما و مر صافی و سنبل هندی و ساذج
هندی و لک و مامیثا و قرنفل و ریوند چینی و قیمولیا و قسط تلخ و خطبانا،
رومی از هر یک دوازده مثقال فقاح و اذخر و عصاره لحیة التیس و مقل
ازرق از هر یک هشت مثقال عاقرقرحا و دارصینی و تخم رازیانه و تخم
کرنب و کوکرد و خرف بشبت و اسارون و قردمانا و فرفیون و افیون
و ناردین اقلیطی از هر یک سه مثقال کرا و خشخاش سفید و فلفل سیاه
از هر یکی سی مثقال بزر البنج بیست و هشت مثقال سلیخه و ورق گل سرخ
و اقراص اندرو خورون از هر یک نه مثقال تخم سداب یکمثقال دانه اترج
مقشر و سماق شامی منقی و رازیانه و انار دانه از هر یک دو مثقال روغن
بلسان بیست و چهار مثقال و نیم قیصوم بیست مثقال فقاح اذخر چهار مثقال
و نیم ورق اترج سیزده مثقال صموغ و عصارات را در مثلث خیسانند
باقی ادویه را کوفته و بیخته و سه وزن ادویه عسل مصفی و دارو را بروغن بلسان

حرب کند وبعسل بر سرشند و در ظرف چینی کند وبعد از شش ماه استعمال کند
شربتی یکمثقال و قوت این تا هفت سال باقی ماند بعد از ان باطل شود
مثرودیطوس که آنرا از تریاقات شمرده اند و سود مند بود زهرهای
مختلف وگزیدگی جانوران وسگ دیوانه و قولنج بگشاید و فالج ولقوه ورعشه
واستر خارا نافع بود وسدهٔ جگر بگشاید و ورمهای صلب را نرم گرداند وسپرز
را از ان پاک کند ورطوبات لزج که در شکم بود دفع کند و وجع مفاصل
وامعا ونفخ معی ببرد وخون رفتن باز دارد و قوت باه بدهد و گونه روی
نیکو گرداند و اشتهای طعام باز دید کند و سنگ مثانه بریزاند و بچه در رحم
نگاه دارد و ذهن صافی کند وجوانی نگاه دارد و دفع همه زهرها بکند واین
نزدیکست بتریاق فاروق صفت آن قردوز عفران وغاریقون و
زنجبیل و دارصینی وعلک البطم وکثیرا از هر یک دو درم سنبل الطیب
وکندر ودکر و خردل سفید وعود بلسان واسطوخودوس واذخر وقسط
وسیالیوس وکمافیطوس وقنه وراتینج ودار فلفل وعصاره فطیدالس
وجند بیدستر وجاوشیر ومیعه وساذج هندی از هر یک هشت درم سلیخه
وفلفل سیاه وسفید وسورنجان وجعده و دوقو واسقوردیون واکلیل
الملک وخطیانای رومی وروغن بلسان وحب لبان وفرفیون
وان قرص مرکبست مانند اندر حوردن ومقل از هر یک هفت درم سداب
دو درم اشق وناردین اقلیطی ومصطکی وصمغ عربی وقطراسالیون وقردمانا
دافیون وتخم رازیانه وورق گل سرخ ومشک طرامشیع از هر یک یکدرم افیون

دوج

دوج دفو وموقسلیخ از هر یک سه درم اقاقیا ومو غاریقون وسر مقفور
از هر یک چهار درم ونیم مجموع را در شراب کهن ریحانی جوشانیده وحل کرده
وباقی داروها را کوفته وبیخته بار چندان عسل مصفی بر سرشند وبعد از شش ماه
استعمال کنند شربتی یکمثقال بود و قوت این تا هفت سال باقی بماند
وبعضی گویند تا سی سال تریاق جهة گزیدگی عقرب سودمند بود صفت آن
بستانند زراوند مدحرج و پوست بیخ کبر از هر یک نیم درم کوفته وبیخته با شراب
پاشانند

باب الرابع عشر في السنونات

سنونی که دندان را جلا دهد بگیرد شاخ بزکوهی سوخته ونمک اندرانی
وکف دریا از هر یک جزوی ساذج هندی ربع جزو وسفال چینی ثلث جزو همه را
کوفته وبیخته وسحق کرده سنون سازد سنونی که دندان را جلا دهد وبیخ
آن محکم گرداند بگیرد نمک اندرانی وبساید وبر کاغذ بندد و بر سر خاکستر گرم
اندازد تا سرخ شود و بردارد و چون خشک شود در قطران اندازد پس بستانند
جزوی از ان وکف دریا وسعد ودارچینی ومرد خاکستر درمنه از هر یک
جزوی وکافور عشر جزو مجموع کوفته وبیخته سنون سازد سنون دیگر
دندان را جلا دهد و سیاهی ببرد ص بگیرد آبگینه شامی وکف دریا از هر یک برابر
ومهره ورانیک بساید وبر دندان مالد وباید که گوشت بیخ دندان نگاه دارد
تا سوده نشود سنون دیگر بگیرد کف دریا ونمک سوخته وسفال چینی وخاکستر
صدف وخاکستر بیخ نی وزراوند مدحرج از هر یک جزوی کوفته وبیخته بر دندان
مالد سنونی که بوی دهن خوش کند وبیخ دندان محکم گرداند صفت آن

بگیرد شاخ بزکوهی سوخته و نمک بعسل معجون کرده سوخته از هر یک ده درم
زعفران و سنبل و مصطکی و سداب خشک کرده از هر یک دو درم گلنار
و سماق از هر یک سه درم سعد سوخته و جو سوخته کوفته و بیخته سنون سازند
سنونی که کند بینی قطع کند مر و قلقطار و سک و پوست انار و حب
الذریره و قرنفل مساوی بکوبند و بپزند و بینی را به فتیله که بشراب تر کرده
باشند تر کنند و از آن داروی کوفته در بینی دمند و فتیله دیگر بدان داروها
بیاغارند و در بینی نهند سنونی که جوشیدن دهن برطرف کند ص
فوفل و اقاقیا و سماق دانه و طباشیر و گلنار و ورق گل سرخ و آرد جو مجموع
را مساوی کوفته و بیخته اول قدری سرکه در دهن گرداند و چندان گلاب بر سر هم کند
و نیم گرم کند و کتان تازه دهن بشوید و بعد از آن سنون سازد نافع بود

باب الخامس عشر فی الادهان

روغن بنفشه بادام بستانند بادام شیرین و سفید کنند و هر یک بادام را
به دو نیم کنند و خشک کنند و بهر یکمن بادام نیم من گل بنفشه در میان آن کنند
و شب شب جامه خواب اندازند و بروز همچنان پهن کنند و چون ده روز
بگذرد اگر دیگر بنفشه تکرار کند خوبتر بود تا چهل روز پرورش دهند و بعد از آن
روغن بگیرد و بعوض بادام مغز دانه کدو باشد شاید بلکه در وی رطوبت
زیاده بود که در بادام روغن گل بادام بادام در میان گل چنانچه
در بنفشه ذکر رفت بپرورد و روغن بگیرد روغن گل سرخ بگیرد ورق گل
سرخ تازه و در قنینه کند و روغن کنجد بر سر آن کند و چهل روز در آفتاب

بیاویزد

بیاویزد و بعد از آن فرو گیرد و استعمال کند روغن گل سفید همچنانکه
در گل سرخ مذکور شد بسازد روغن یاسمین و خیری و سوسن و زنبق
و نسرین و نرجس و شقایق و امثال آن نوع سازند که در روغن گل سرخ
گفته شد روغن شاهسپرم بگیرد ریحان یکمن و یکچهاریک روغن کنجد
و قدری آب بر سر آن کند و بجوشانند تا آب سوخته شود و روغن بماند
[illegible] و بطریقه روغن ریحان باید گرفت روغن خلک
بگیرد نخجیل چهار درم و خشک نیم کوفته ده درم و بجوشانند و صافی کنند و نیم من
روغن کنجد بر سر آن کنند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن قسط کوچک
که عصبها را محکم دارد و سودمند بود جهت جگر و معده که از سردی بود و موی
برویاند چون طلا کنند صفت آن قسط صد درم سلیخه شش درم ورق
مرماحور چهل مثقال و نیم کوفته در شراب کهن خیسانند یک شبان و روز
و بعد از آن بجوشانند باتش نرم و صافی کنند و نیم من روغن کنجد
یا زیت بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن
قسط بزرگ سودمند بود درد جگر و معده را و سردی مفاصل و استرخای
آن ببرد صفت آن بستانند قرنفل ده درم سنبل و ساذج و میعه سائله
و دارسا و قنه و قرفه و اشنه و قسط از هر یک پنج درم راسن خشک
و سلیخه و عود بلسان از هر یک ده درم مر صافی نیم درم مجموع نیمکوفته یک
شبانه روز در آب شیرین خیسانند و بعد از آن بجوشانند و صافی کنند
و باید که آب همچنین بود و بآتش آهسته آهسته می پزد از اول روز تا آخر

روز و بعد از آن پالایند و دو من روغن زیتون بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و
و روغن بماند **روغن فرفیون** که درد پیوندها و بادها را که از سردی بوده باشد
سود دارد **صفت آن** بگیرند فرفیون تازه پنج مثقال عاقرقرحا دو مثقال مرزنجوش
دو درم جندبیدستر دو درم روغن زیتون پنجاه درم جمله را بکوبند و در روغن کنند
و ده روز در آفتاب بنهند و بکار دارند **روغن مصطکی** سود مند بود جهت ضعف
معده **صفت آن** بگیرد روغن کنجد نیم من و مصطکی ده مثقال در قنینه کند و دیگ را آب
کند و آن را در میان آب ریزد و به آتش نرم میجوشاند و مصطکی بگدازد و بعد از آن
استعمال کند **روغن بابونج** بگیرد بابونه و در سایه خشک کرده بیست درم و روغن
روغن کنجد در قنینه کند و در آفتاب بیاویزد تا چهل روز و بعضی بیست درم جلبه
میکنند و اگر بابونه تازه نباشد بابونه خشک بیست درم بجوشانند بچهار من آب تا نیم
من باز آید و بدست بمالد و صافی کند و یک رطل روغن کنجد بر سر آن کند و بجوشانند تا آب
بسوزد و روغن بماند **روغن شبت** روغن کنجد همچنین و تخم شبت در سایه نیم خشک کرده
در شیشه کند و چهل روز در آفتاب بیاویزد **روغن حنا** که درد پشت و عرق النسا
و باد مخالف و درد زانو بنشاند **ص** بگیرد ورق حنا و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند
روغن مورد بگیرد آب مورد تر سه رطل و روغن کنجد یا روغن بادام یک رطل بجوشانند
تا آب بسوزد و روغن بماند و چون قوی خواهد آورد یکدرم لادن در آن بگدازند

باب السادس عشر فی المراهم **مرهم شادنج**

جهت بواسیر و شقاق عظیم نافع بود **ص** بگیرد روغن بنفشه و روغن گل یا بادام از هر یک ده درم
عصاره لحیة التیس و گل ارمنی و گل قبرسی و شادنج مغسول از هر یک یکدرم افیون نیم مثقال و چهار

چند

چند موم سفید پنج درم اسفیداج ده درم زعفران یکدرم داروها کوفته و بیخته و بغایت سحق کرده
با روغنها بگدازد و در هاون کند و بمالد و داروها بدان میریزد و سحق میکند تا یکسان شود
مرهم ابیض گوشت برویاند و حرارت را نافع بود **صفت آن** موم و اسفیداج از هر یک
ده درم روغن گل چهار درم موم در روغن بگدازد و اسفیداج بر آن ریزد و در هاون بمالد
مرهم سیاه گوشت فاسد بخورد و گوشت نو برویاند و نیز جراحتها را سود دارد **ص**
مرداسنج نیم رطل زیت صافی یک رطل و ربعی موم صافی ربع رطل زفت رومی بیست درم
علک رومی پنجدرم علک و زفت و موم با زیت بگدازد و مرداسنگ بر آن میریزد و در
هاون میمالد تا منعقد شود **مرهم خل** گوشت برویاند و ریش خشک گرداند **ص** مرداسنج
ده درم کوفته و بیخته سرکه چهل درم زیت در هاون کند و بساید و بمالد تا یکسان شود و اگر
خواهد دو درم دارزرد کوفته و بیخته اضافه کند و بغایت سحق کند و استعمال کند **مرهم داخلیون**
جهت خنازیر و سلع و ورمها نافع بود **ص** بگیرد حلبه و بزر کتان و خطمی سفید از هر یک کیله
و جدا جدا در آب بجوشانند یکبار روز و بعد از آن بگیرد از لعاب یک رطل و نیم و از مرداسنگ یک رطل
و نیم و بغایت سحق کرده با زیت بجوشانند سه رطل تا نزدیک انعقاد و لون آن تغیر یابد و بعد
از آن لعابات بجوشانند و بعد از آن مرداسنگ و روغن بر سر وی ریزد و اندک اندک آتش
نرم میجوشانند تا همه منعقد شود **مرهم** جهت بوسیر خشک بغایت نیکو بود **ص** بگیرد اسفیداج اسرب ده درم
الاخون حکیس ده درم کتان از هر یک مساوی و بغایت سحق کند و موم سفید قدری و روغن کنجد
قدری با هم بگدازد و در هاون کند و بمالد **مرهم که** رویانند است مرتک یک اوقیه در ربع اوقیه
روغن زیت بپزد تا حل شود و کند رو از زروت و دم الاخوین و زفت هر یک دو درم بسرشته
قد فرغ عن تسوید هذه النسخه بعون الله تعالی و حسن توفیقه عن ید الضعیف الراجی الی رحمه ربه الغنی
اسمعیل بن جمیل کوجخ ... فی یوم الاربعاء ثالث عشر شهر رمضان
سنه اثنی و ثمانین و الف

مرحوم ... ۱۳۱۸